



یادداشت‌هایی در باب

دوران  
کالکان

# تاریخ حزب کارگران کوردستان

جلد اول

(از ظهور تا ۱۹۹۲)



یادداشت‌های دریاب

# تاریخ حزب کارگران کوردستان

جلد اول

(از ظهور تا ۱۹۹۲)

دوران کالکان

این اثر ترجمه‌ی است از  
PKK TARİHİ ÜZERİNE NOTLAR

انتشارات

YVA STAR YAYINLARI

ژوئن ۲۰۱۲

---

یادداشت‌هایی در باب

تاریخ حزب کارگران کوردستان

دوران کالکان

برگردان / واحد فارسی آکادمی علوم اجتماعی عبدالله اوجالان

انتشارات ی.ژ.آ ستار ۱۳۹۲ ه.ش - ۴۹۰ ص

ویرایش، حروف‌چینی و صفحه‌آرایی:

واحد فارسی آکادمی علوم اجتماعی

چاپ اول: چاپخانه آزادی - ۲۰۲۱م / ۱۳۹۹ ه.شمسی

## فهرست

|  |     |
|--|-----|
| پیشگفتار   | ۷   |
| شرایط ظهور پ.ک.ک                                     | ۹   |
| جنبش‌های دامنه‌گستر در سطح دنیا                      | ۳۸  |
| پیدایش جنبش جوانان انقلابی ۱۹۶۸ و بازتاب آن در ترکیه | ۵۶  |
| حقیقت ظهور رهبری                                     | ۵۹  |
| اولین مرحله ظهور رهبری                               | ۶۷  |
| شرایط حاکم بر کوردستان و عوامل مؤثر بر ظهور رهبریت   | ۱۱۳ |
| مرحله گروه ایدئولوژیک پ.ک.ک                          | ۱۱۹ |
| سطح ایدئولوژیک و تئوریک تشکل‌های گروهی وقت           | ۱۵۲ |
| سال ۱۹۷۶ و بازگشت به کوردستان                        | ۱۷۶ |
| سفر رهبری به کوردستان                                | ۱۸۲ |
| شهادت رفیق حقی قرار و مرحله تشکل حزبی                | ۱۸۵ |
| شهادت رفیق خلیل چاوگون و مقاومت حیلوان               | ۱۹۷ |
| تشکیل رسمی پ.ک.ک                                     | ۲۰۵ |
| مرحله ۱۹۷۹ و اقدام‌های پس از آن                      | ۲۲۶ |
| مرحله خیز برداشتن به عرصه لبنان . فلسطین             | ۲۳۶ |
| مبارزه شوروی   | ۲۳۹ |
| شهادت رفیق صالح کندال                                | ۲۴۳ |
| شهادت رفیق جمعه تاک                                  | ۲۴۸ |

|   |     |
|---|-----|
| در رویارویی با کودتای نظامی دوازده سپتامبر      | ۲۶۳ |
| فعالیت خارج از کشور و مقاومت زندان              |     |
| مقاومت زندان در سال‌های ۸۲-۱۹۸۰                 | ۲۶۸ |
| حقیقت مقاومت "چهاری"                            | ۲۷۴ |
| برگزاری دومین کنگره پ.ک.ک در سال ۱۹۸۲           | ۳۰۲ |
| مرحله بازگشت به میهن                            | ۳۲۳ |
| آغاز جنگ ایران و عراق و پیامدهای آن برای مبارزه | ۳۳۰ |
| شهادت رفیق شاهین کلانوز                         | ۳۳۳ |
| شهادت رفیق محمد قره‌سونگور و ابراهیم بیلگین     | ۳۳۶ |
| اخلالگری سمیر                                   | ۳۴۱ |
| ۱۵ آگوست ۱۹۸۴: کارزرا گریلا                     | ۳۴۳ |
| تأثیر کارزار پانزده آگوست بر روی خلق            | ۳۵۵ |
| رویداد قتل اولاف پالمه                          | ۳۶۰ |
| سوءقصد به جان پایا و پیامدهای آن                | ۳۶۱ |
| پیامدهای کارزار پانزده آگوست                    | ۳۶۴ |
| شهادت رفیق عگید در ۲۸ مارس ۱۹۸۶                 | ۳۸۸ |
| خط‌مشی فرماندهی و شخصیت رفیق عگید               | ۳۹۰ |
| اهمیت سومین کنگره پ.ک.ک                         | ۳۹۴ |
| گرایش تبهکاری سال‌های ۹۰-۱۹۸۷                   | ۴۱۲ |
| اهمیت آکادمی معصوم کورکماز                      | ۴۲۸ |
| گرایش تبهکاری چهاری                             | ۴۳۸ |
| انتقال توطئه به عرصه رهبری                      | ۴۴۲ |
| مرحله گام استراتژیک ۹۲-۱۹۹۱                     | ۴۶۴ |
| مرحله انقلاب نوزایش ملی                         | ۴۷۸ |
| ملت دموکراتیک در تاریخ پ.ک.ک                    | ۴۸۰ |



ترجمہ این کتاب تقدیم مے شود بہ  
شہید قاسم انگین

## سخنی بر چاپ فارسی

آگاهی بر تاریخ حزب کارگران کوردستان (پ.ک.ک) از بسیاری جوانب پراهمیت بوده و شاید بارزترین جنبه آن، نحوه اندیشیدن و عملکرد این حزب در برابر نقشه‌ها، حملات و توطئه‌های دولت ترکیه و ناتو و دیگر دولت‌های استعمارگر کوردستان باشد. پی‌بردن و آگاهی‌یافتن از شیوه مبارزه پ.ک.ک از همان اوایل ظهورش تا به امروز، نه تنها برای کوا در آن، بلکه برای همه طرفداران و دوستانش و تمامی سازمان‌هایی که آرمان آزادی و برابری و مقابله با نظام جهانی را در سر دارند، بسیار آموزنده و راهگشا می‌باشد.

ترجمه این کتاب که درس گفتار دوران کالکان (رفیق عباس) در باب تاریخ پ.ک.ک است گام کوچکی در این راستا می‌باشد. این درس، در تابستان سال ۲۰۱۲ در آکادمی حقی قرار گرفته شده، دوره‌ای که شهید سوزدار، روبرار و چندین شهید دیگر در آن حضور داشته و جزو شهدای حمله جنبش انقلابی خلق در این سال هستند.

چون در طول شرح درس، رفیق عباس که خود بیش از چهار دهه است جزو پیشاهنگان جنبش آپویی می‌باشد، در مورد شخصیت‌ها، سازمان‌ها، مفاهیم و رویدادها توضیحات کافی را ارائه می‌کند، ما لازم ندیدیم که از پانویست استفاده کنیم. لذا تنها به گذاشتن پانویست برای مواردی که توضیح کمتری داده شده‌اند بسنده کرده‌ایم. همچنین سعی شده که از واژه‌های کوردی شهرها و بخش‌های کوردستان مثل آمد، روژاوا و... استفاده کنیم. البته بی‌شک متن ترجمه بدور از اشتباه نبوده، لذا منتظر انتقادات و پیشنهادات شما خواهیم بود.

بدین وسیله، یک بار دیگر یاد همه شهدای جنگ انقلابی خلق را با منت و احترام گرامی داشته و سوگندمان را مبنی بر زنده‌نگه داشتن یاد ایشان و به‌ثمررساندن اهدافشان نو می‌نماییم.

واحد فارسی آکادمی علوم اجتماعی عبدالله اوجالان

## پیشگفتار

درس تاریخ حزب را آغاز می‌نماییم. رفقا بخشی از آن را در دفاعیات خوانده‌اند و بخش‌های مربوط به مرحله نزدیک را نیز بعداً خواهند خواند. رهبری، مرحله تاریخی را بر اساس تقسیماتی مشخص و مجزا ارزیابی نموده و در رابطه با ویژگی‌های مراحل و مقاطع، تعاریفی را صورت داده است. همچنین با ارزیابی این مراحل بصورت موضوعات گوناگون، سعی داشته که وقایع را با جزئیات مورد بررسی و تحلیل قرار داده و نتایجی را از آنها کسب نماید. بدین‌گونه واگشایی و ارزیابی مهمی صورت گرفته که هم جنبه کلی را دربرمی‌گیرد و هم با انجام تحقیقی ژرف بر روی بسیاری از وجوه مبارزه حزب کارگران کوردستان پ.ک.ک در طول تاریخ به نتیجه‌گیری می‌پردازد.

انجام گفتگو بر این مبنا، تلاش جهت درک این مرحله تاریخی و درس گرفتن از واقعیت پ.ک.ک و مبارزه‌اش، بدون شک حائز اهمیت می‌باشد؛ همچنانکه در مدت ۳۰ تا ۴۰ ساله گذشته یکی از موضوعاتی بوده که بسیار مورد بحث قرار گرفته، امروزه نیز گفتگو کردن در مورد واقعیت پ.ک.ک با همان شدت ادامه دارد. تقریباً وضعیت موجود در خاورمیانه و بسیاری از مسایل نظام جهانی در اینجا گره خورده و به بن‌بست رسیده است. این پرسش که "چگونه حل خواهد شد؟" نه تنها در پیش روی ما بلکه سوالی است که در جلوی نیروهای منطقه و تمام نیروهای جهانی و سیاسی قرار دارد و در مقام پرسشی اساسی است که در پی یافتن پاسخ آن هستند. بدون شک این وضعیت با مسئله و پدیده کورد در ارتباط می‌باشد. آشکار است که پ.ک.ک به حد کافی، نمود این پدیده و مسئله می‌باشد. به همین خاطر مسئله و پدیده کورد با تمام بغرنجی‌اش به عنوان مسئله پ.ک.ک وارد مبحث سیاست شده است.

پدیده از پیشینه‌ای با ریشه‌ای تاریخی برخوردار است. به همین خاطر به راحتی از میان نرفته، تغییر داده نشده و حذف نمی‌گردد. به لحاظ نیروهایی که



سیاست‌شان مبتنی بر این مسئله است، مشکلی جدی بوجود می‌آورد. زیرا برخوردشان نسبت به پدیده با هدف نادیده گرفتن، نیست‌انگاشتن، نیست‌کردن و حذف آن می‌باشد. ولو مشکل بصورت تله‌ای درآمده که هر جای آن را بگیری دست انسان را می‌قاپد. این مسئله مشمول تمام نظام جهانی بوده و در موقعیت یک مسئله سیستمی قرار دارد. برای همین، به‌راحتی قابل حل نبوده و با تلاش و جستجوی یک نیرو به چاره‌یابی نمی‌رسد. چراکه بسیار بسیار فراتر از یک رویداد منطقه‌ای است. دیگر مسئله کنونی کورد، ابعاد منطقه‌ای و جهانی آن بسیار برجسته‌تر می‌باشد. بدین لحاظ نیز تقریباً همچون مسئله‌ای حل‌ناشدنی مطرح گشته و یا مبارزه‌ای که پیرامون مسئله کورد در حال انجام است، موجب پدیدآمدن یک جنگ جهانی جدید شده. حال نیز همراه با جستجو، تلاش و درگیری، یا با یک جنگ جهانی حل خواهد گشت و یا راهکارهای بن‌بست‌ساز تحمیل خواهند شد.

چون واقعه پ.ک.ک با چنین پدیده و مسئله‌ای در ارتباط بوده و یکی از آن وقایع تأثیرگذار سی‌چهل سال اخیر می‌باشد که در سطح منطقه‌ای و جهانی مورد بحث قرار می‌گیرد. شاید هم در صدر عناوین قرار دارد. چون مسئله حل نشده، راهکارهای پیشنهادی نتیجه‌ای دربر نداشته، پدیده از میان نرفته و مسئله پ.ک.ک موجودیت و محسوسیت خود را ادامه می‌دهد. رهبر آپو در بخش‌هایی از دفاعیات خود بطور واضحی به شرح این موارد پرداخته است. اینکه پ.ک.ک در موضوع روشنگری پدیده و مسئله و پیشنهادهای چاره‌یابی آن، چه چیزی را نمایندگی کرد؟ به‌لحاظ مبارزه و راه‌حل پایدار راه را بر چه مواردی گشود؟ چاره‌یابی مسئله با چه سختی‌هایی روبرو شد و بنابراین چگونه تغییر و تحولی را از سر گذراند؟ اکنون چگونه راه‌حلی را پیشنهاد می‌کند؟ همه این‌ها را با ارزیابی جزئیات پراکتیک، از حیث ظهور رهبریت، بر مبنای اساس گرفتن حقیقت رهبری و تلاش‌هایش، همچنین بررسی واقعیت ملیتان و خلقی که این مبارزه را بوجود آورده‌اند، در پی روشن‌سازی این وضعیت می‌باشد. در این باره ارزیابی‌های رهبری جهت درک همه‌جانبه مرحله گذشته و واقعیت پ.ک.ک، مفصل‌ترین ارزیابی‌ها و صحیح‌ترین داده‌ها می‌باشند. از میان آنها جلد پنجم دفاعیات به‌نام "مسئله کورد و رهیافت ملت دموکراتیک" دارای مفصل‌ترین، جامع‌ترین و اشکافی و بررسی‌ها می‌باشد. آنچنان که قادر به درک واقعیت پ.ک.ک و در ارتباط با آن، واقعیت مسئله و پدیده کورد گشته و اینکه این

مرحله در بردارنده چه درس‌هایی برای آینده می‌باشد. این دفاعیات، چنین امکان و فرصتی را به ما داد. ما نیز می‌توانیم با توجه به آن بخش‌های دفاعیات که به خطوط کلی مرحله پرداخته شده است، خلاصه‌ای از آن را بیان نماییم.

نخستین آن، واقعیت پ.ک.ک و دولت .ملت، تأثیرگذاری بر رابطه آن با ایدئولوژی دولت .ملت، جایگاه پ.ک.ک در میان مبارزات و رهیافت‌های دولت .ملت، پیدایش پ.ک.ک در چنین مرحله‌ای و وضعیت موجودیت‌یابی، عملی‌سازی خویش و نمود آن به‌عنوان مهمترین مباحث مطرح می‌باشند. اینکه تا چه اندازه یک حرکت رهایی‌بخش ملی بوده و تمایزش را نشان می‌دهد، چگونه این مرحله به پیش رفت؟ برای چه این تمایزات را نشان داد؟ چرا در میان مبارزات رهایی‌بخش ملی از جایگاهی برخوردار گشت؟ بایستی این موارد را ارزیابی و مورد گفتگو قرار داد. به‌همین دلیل، مشاهده، درک و ارزیابی رهیافت‌های دولت .ملت جهت چاره‌یابی مسایل ملی، و یا اینکه در این دویست سال اخیر مبارزاتی که بر مبنای این راهکار انجام گرفته‌اند در دنیا موجب بروز چه نوع نتایجی شده‌اند و حتی امروزه چگونه نظام سیاسی به حالتی همه‌جانبه، ژرف و فراگیرتر رسیده، حائز اهمیت می‌باشد.

دومین مطلب، رابطه پ.ک.ک با خشونت می‌باشد که عبارت است از برنامه‌ریزی، تعریف و درک جنگ انقلابی خلق و نتایج و ویژگی‌های عملکردی که بر این اساس گسترش یافت. به چه دلیل پ.ک.ک به خشونت متوسل شد؟ به چگونه خشونتی روی آورد و برداشتش از خشونت چه بود؟ آن را چگونه اجرا کرد و تا چه اندازه موفق و یا ناموفق ماند؟ از طریق خشونت چه چیزی را بدست آورد؟ تا چه اندازه اشتباهات و اوضاع زیان‌باری را موجب گشت و چرا؟ این موضوع و موارد نیز مهم بوده و در واقع، در تاریخ پ.ک.ک نیز مقطعی بسیار جدی‌ای را شامل می‌شود. مرحله‌ای که پ.ک.ک را به حالت جنبشی درآورده که از دیگر حرکت‌ها متمایز ساخته و این همه در مورد آن بحث و مشغولیت انجام می‌گیرد نیز همین مرحله می‌باشد؛ مرحله آغاز جنگ انقلابی خلق که ما این را مرحله کارزار پانزده آگوست می‌نامیم. اگر چه پیش از آن، دارای وجوه و بخش‌های زیادی بود، اما اساساً مرحله کارزار گریلا با عملیات پانزده آگوست سال ۱۹۸۴ 'اروه' و 'شمیدینان' آغاز گشت. این را نیز با جزئیاتش مورد بحث قرار داده و نظری به رویدادها و وقایعی که در

مراحل گوناگون روی دادند، و اینکه از چه معنا و اهمیتی برخوردار بودند، چگونه با این پیشامدها برخورد شد و چه نوع نتایج بدست آمد می‌افکنیم.

موضوع سوم، در رابطه با تغییر و تحولاتی است که در دنیا و منطقه روی داده‌اند. بویژه مرحله تحمیل توطئه بین‌المللی علیه پ.ک.ک که در چارچوب مسئله بدون حل کورد به جریان افتاد، موجب تغییر و دگرگونی بزرگی در داخل پ.ک.ک گشت. لازم است این را نیز به‌عنوان موضوعی اساسی مورد بحث و ارزیابی قرار داد. زیرا تحول مذکور دارای ابعاد بسیاری بوده، تنها یک تغییر تاکتیکی نبوده و حتی یک تغییر استراتژیک نیز نبوده، بلکه در اینجا یک مرحله مهم تغییر پارادایم مطرح می‌باشد. این امر دربردارنده ویژگی‌هایی بسیار فراتر از موضوع مرتبط با مسئله کورد و پ.ک.ک می‌باشد. چنانچه برای مرحله تاریخی پنج هزار ساله چاره‌یاب بوده و نگرش و واگشایی نوینی در این باره صورت گرفته است. از لحاظ مشی آزادی‌ای که از این پس انسانیت خواهد داشت، مواضع و مفاهیمی بسیار ادعامند و تحلیل‌مندان‌ه‌ای را دربرمی‌گیرد. بنابراین با یک ژرفایابی و نوشدنی ایدئولوژیکی و سیاسی، یک چاره‌یابی آزادی‌خواهانه برای مسئله کورد و تمام مسایلی که تمدن مرکزی در جامعه انسانی بوجود آورده به‌میان می‌آید. فهمیدن و درک این‌ها که چه چیزی تغییر کرد، چگونه تغییر کرد، چرا پ.ک.ک نیاز به انجام چنین تغییری را احساس کرد، تغییر در چه راستایی انجام گرفت و چه نوع نتایجی را به‌بار آورد، بایستی بطور بسنده و صحیحی درک گردد.

به‌لحاظ مرحله نیز، مرحله‌ای پر دردسر بوده، زیر لوای تغییر، مسیرهای جداگانه‌ای در پیش گرفته شده و انحراف و لغزش روی داده، آنچنان‌که پراکتیک را نیز با سختی روبرو ساخته است. به‌لحاظ درک صحیح واقعیت پ.ک.ک نیز بایستی این مقطع بطور صحیح و کافی فرگشایی و درک گردد که چرا موضوع تغییر مطرح گردید؟ پ.ک.ک تغییر و تحول را بر مبنای کدام داده‌ها و در چه وجوهی انجام داد؟ پراکتیکی، انحرافات و چه مواردی در این مرحله روی داده و چگونه بوقوع پیوستند؟ برخورد صحیح چه بود و چه نوع انحراف و اشتباهاتی رخ داد؟ بدون پاسخ به این پرسش‌ها جستجو و تلاش‌های پانزده سال اخیر پ.ک.ک و مبارزه بزرگی که تجربه کرده، بصورت کامل و کافی درک نمی‌گردد. همچنین پ.ک.ک امروز نیز درک نخواهد شد که آن نیز به‌معنای عدم درک کامل، یکپارچه و صحیح واقعیت

پ.ك.ك می باشد. از این رو، يك بخش مهم و موضوع بحث نیز همین است. واقعیت تغییر و تحول در پ.ك.ك چیست؟ از چه چیزی گذار صورت داد، موجب چه نوآوری ای گشت، از چه فاصله گرفت، چه چیزی را تنظیم کرد و چه چیزی را جایگزین کرد؟

چهارمین مورد، ساختار بندی امروزی پ.ك.ك و پیشنهادات آن جهت رهیافت مسئله کورد می باشد. زیرا پ.ك.ك با رهنمود و رهیافتی تازه تر و ادغامندی پدید آمد. حتی اعضایش هم از درک کامل آن بدور هستند. محافل بسیاری به گفتگوی این پرداخته و سعی در درک آن دارند. این مورد، یکی از موضوعاتی است که هم بیشتر از هر موضوعی مورد بحث قرار گرفته و هم بیش از هر موردی تحریف می گردد. با وجود نشان دادن تلاش ها و فداکاری های بی وقفه در راستای چاره یابی، پیشرفت چندانی حاصل نگشت. از لحاظ سیاسی و پراکتیکی نیز گام های خلاق و چاره سازی برداشته نشد. با فرصت ندادن به تحقق چاره یابی، سعی بر پاکسازی و نابودی پ.ك.ك دارند. بر این مبنا نیز دعوی و مبارزه بسیار عظیمی طی ده سال اخیر تحقق یافته است. این مبارزه وجوه گوناگونی داشته و یکپارچه و پرمحتوا می باشد. با وجود تمام موانع و حملات، هنوز هم پ.ك.ك سرپا مانده و از خویش محافظت نموده و جهت رهیافت مسئله کورد دارای پیشنهاد ادغامند بوده، اگر چه به تمامی نتوانسته آن را عملی سازد. این امر از یک نظر با نیرو، مقاومت و ادراک پ.ك.ك ممکن می شود.

از لحاظ دیگر نیز در واقع چون تمام سیاست ها، برخوردها و پیشنهاداتی که به مثابه راه حل ارایه می شوند، دربرگیرنده لاینحلی هستند، حتی اگر رهیافت پ.ك.ك تحقق نیابد نیز از نبود راه حل های آلترناتیو سرچشمه می گیرد. این امر نیز هر اندازه به درازا کشیده شده و چاره یابی به سرعت تحقق نیابد، راه بر جستجوی رهیافت پ.ك.ك در مبحث روز و حفظ ادعایش می گشاید. بسیاری از محافل نسبت به این مهم دچار شگفتی می شوند. برغم اینکه این همه بر پ.ك.ك حمله ور شده، نقشه چینی کرده، کشتار همگانی، دستگیری، شکنجه، حقارت و همه چیز را انجام می دهند، هستند کسانی که با گفتن "برای چه این سازمان شکست ناپذیر است" در حیرت مانده اند. نخست کسانی که فرماندهی مبارزه علیه پ.ك.ك را انجام می دهند



نیز سعی می‌شود که ناشفافیت و گمان ایجاد کنند. آنچنان که نشان دهند گویی یک سازمان و حرکتی وجود دارد که از درون بسیار ناهم‌ساز، پر از درگیری و دعوا و چندان از اراده و یکپارچگی مشخصی برخوردار نیست. بخصوص برخی از محافل می‌خواهند که چنین ادراکی را ایجاد کنند. هر جور سخنی گفته شده و هر که هر چه به عقلش خطور می‌کند بر سر زبان می‌آورد. چه بدانند و چه ندانند، انگار هیچ‌گونه مجازات حقوقی و قانونی برای او وجود ندارد. شاید هم پ.ک.ک یکی از آن پدیده‌هایی است که بیشتر از هر پدیده‌ای سعی شده در مورد آن سوداگری انجام گرفته، دروغ‌پردازی شده، پیش‌داوری صورت گرفته و دچار انحراف کنند. انسان با مشاهده این اعمال بسیار خوب درمی‌یابد که ایدئولوژی‌های عظیم آزادی چگونه به انحراف کشانیده شده و از سوی نظام تمدن دولت‌گرا چگونه همگون‌سازی می‌شوند. در اینجا بخوبی می‌توان دید که در طول تاریخ چه چیزهایی بر سر ایدئولوژی‌های عظیم آزادی آمده و چگونه به این وضعیت دچار گشته‌اند. چیزهایی که بر سر پ.ک.ک آمده از هم‌اکنون به چنین سطحی رسیده و این بدان معناست که بایستی این واقعیت را بطور صحیح تحلیل و درک نموده و روشن گردانیم.

زیرا اگر در مراحل بعدی بعضی‌ها آمده و بدنبال تحقیق و بررسی این موضوعات باشند، نمی‌تواند معنادار باشد. یافتن اینکه چه چیزی صحیح است و چه چیزی اشتباه، خیلی سخت می‌شود. علت گفتن این همه چیزهای بی‌مورد و اینکه به وضعیت بسیار پیچیده‌ای درآورده می‌شود تقلب و دورویی است. بزرگ‌ترین ناحقی و حقارت در اینجا وجود دارد. انسان‌ها آگاهانه می‌خواهند این کار را انجام دهند. زیرا منافع‌شان بسته به آن ویژگی‌هاست. برای اینکه بتوانند این کار را انجام دهند نیز دست به هر کاری زده و به هر راهکاری متوسل می‌شوند. در تاریخ شاید هم، در پرداختن به جنگ روانی و جنگجویی دروغین در نخستین رده‌ها جای می‌گیرند. بایستی این‌ها را نیز بطور صحیحی تعریف و درک نمود. بویژه جهت اینکه اعضای حزب بتوانند در برابر تمام این‌ها پ.ک.ک‌ای باقی بمانند و پ.ک.ک را تداوم ببخشند بایستی تمام این‌ها را بطور صحیحی شناخته و در فکر و عمل بتوانند در برابر آنها ایستادگی کنند. به‌همین منظور نیز باید بطور مسلم خود را به چنان سطحی برسانند که حقیقت رهبری و حزب را بطور صحیح درک نموده، درونی ساخته و بدان پیوندند. این امر جهت موجودیت و تداوم‌یابی مبارزه پ.ک.ک لازم است؛ برای

اینکه انسان‌ها بی‌آنکه از راه منحرف شده، بتوانند به‌عنوان پ.ک.ک ای مانده و پیش بروند.

اگر این‌ها نباشند و انجام نگیرند ممکن نیست که پ.ک.ک نیرویش را حفظ کرده و به مبارزه ادامه بدهد. همچنین اگر هر انسانی هر روز و هر لحظه با یک بازخواست بر این مبنا راه درست را پیدا نکند، نمی‌تواند در مسیر پ.ک.ک راه بپیماید. این‌ها نیز از جمله موارد اساسی هستند که تاریخ مبارزه چهل ساله بوجود آورده و اثبات نموده است. از آن لحاظ بایستی این خصوص در اینجا به‌عنوان یکی از موضوعات بسیار اساسی مورد گفتگو قرار بگیرد. بنابراین سعی داشتن بر گفتگو و درک بخش مربوط به پ.ک.ک که بصورت پنج بخش در جلد پنجم دفاعیات با عنوان "مسئله کورد و رهیافت ملت دموکراتیک" آمده امری مناسب و لازم است.

بخش پایانی را نیز رهبر آپو بدان ضمیمه نموده است. علاوه بر این بخش هفتم نیز وجود دارد. بخش آخر، گفتگو بر سر موضوع رهیافت ک.ج.ک می‌باشد که پ.ک.ک پیشنهاد کرده و از لحاظ خلق‌های خاورمیانه و مبارزه‌اش، از وجه ارتباط با تاریخ این منطقه و آینده جوامع آن، یافتن راه‌حلی است برای مسایل موجود در خاورمیانه. این امر تا حدودی واگشایی و درک مسایل روز سیاسی و نظامی و به عبارتی صحیح‌تر وضعیت سیاسی دو سه سال اخیر را دربرمی‌گیرد که بصورت جنگ جهانی سوم در منطقه وجود دارد. این بخش به‌مثابه یک بخش نهایی مورد بررسی و ارزیابی قرار خواهد گرفت.

در این چارچوب، بدون ازهم‌گسستن تمامیت و دچارگشتن به کلی‌گرایی و سطحی‌نگری، به کاربرد این موضوع جهت آشکارساختن واقعیت‌های پنهان در جزئیات ادوار، سعی در درک کامل و صحیحی از حقیقت پ.ک.ک و رهبری داشته و با بیان کافی آزمون‌های پ.ک.ک و درونی‌سازی‌شان به تحقق آنها خواهیم پرداخت. البته این امر یک مسئله مهم این گفتگوی مان می‌باشد. رهبری پیش از این بخش یعنی در بخش‌های نخستین کتاب، به تعریف و شرح تازه و گسترده‌ای از واژه‌ها و نظریه‌های مان در برخورد با مسئله و پدیده می‌پردازد. زیرا با ذهنیت دولت. ملت‌گرا و یا مدرنیت‌ه کاپیتالیستی و با علوم اجتماعی آن ممکن نیست که این پدیده‌ها و مسایل را کاملاً تعریف و بنابراین نیز راه‌حلی‌هایی را پیشنهاد نمود. برعکس حتی می‌توان چنین گفت که در واقع، جامعه. علم دولت‌گرا و جامعه. علم لیبرالیستی

مدرنیته کاپیتالیستی جهت بوجود آوردن این مسایل و پنهان سازی آن و همچنین با هدف ژرفبخشی به ناگشودنی این مسایل، چنان وانمود می کند که انگار از رهیافت هایی، که در اصل ساختگی و بی محتوا هستند، برخوردار است. در واقع، می توان آن را علمی نامید که جهت بدون حل گذاشتن مسایل شکل و گسترش داده شده است. به همین سبب نیز اصطلاحات و نظریه های آن علم از تعریف پدیده و روشن سازی مسئله و بنابراین از ارایه پیشنهاد راه حلی که امکان تحقیق یابی داشته باشد بطور یقین بدور است. اساساً هدفش نیز حل مسئله نمی باشد. برای همین، محتوای آن نیز جهت این امر مناسب نیست. برعکس چنانچه بیان نمودیم، هدفش از بین بردن پدیده، مطرح کردن بازگونه مسئله، پیچیده سازی چاره یابی بوده و اگر چه رد نمی کند ولی در عمل با ارایه پیشنهاد گویا راه حل هایی، در اصل چاره ناپذیری را ژرف می سازد. هم اصطلاح و هم نظریه اش نیز مطابق این امر شکل می گیرد. واژه ها و نظریه های بی شماری که بر این مبنا شکل گرفته، همیشه روپوشانی پدیده و مسئله، بازگونه سازی و بنابراین حاکم کردن چاره ناپذیری و رایج ساختن آن را مورد هدف قرار می دهد.

به همین دلیل با آن اصطلاحات و نظریه ها، درک و شناخت پدیده و مسئله کورد، همچنین ایجاد رهیافت های تحقق یافتنی در این چارچوب قطعاً ممکن نخواهد بود. رهبر آپو در این دفاعیات شان، بطور واضح نشان داده اند که جهت تعریف، درک و روشن سازی صحیح این مسئله و همچنین جهت ایجاد رهیافت های تحقق یافتنی، به یک علم اجتماعی نو نیاز وجود دارد؛ خاستگاه های بنیادین چنین علم اجتماعی، روش ها، واژه ها و نظریه های آن را نیز مشخص ساخته است. به همین علت نیز هنگامی که نگرش صریح تر به پدیده کورد و مسئله آن در جلد پنجم دفاعیات مطرح می شود، لازم می دانند که نظریه ها و اصطلاحاتی را که تحقق این نگرش را ممکن نماید بطور مجدد بررسی نموده و بدان روشنی ببخشند. بدین ترتیب، نظریات و اصطلاحات تحت عنوان علم اجتماعی کاپیتالیست، لیبرالیسم را که در واقع با بازگونه سازی مسایل و پدیده ها چاره ناپذیری را تعمیق می بخشد، بدور انداخته و تصحیح می نماید. این گونه، نظریه ها و واژه های چاره سازی را جهت حل پدیده مطرح ساخته که موجب روشن سازی فکری مسئله می گردد. بدین شکل، پدیده و مسئله را بطور صحیحی تعریف نموده و به حالت قابل فهمی درمی آورد.



تا زمانی که این مفاهیم و نظریه‌ها درک نگردند، نه واقعیت پ.ک.ک، نه واقعیت کورد، نه مبارزه پ.ک.ک و نه رهیافت‌هایی که پیشنهاد کرده‌اند درک نمی‌شوند. در واقع برخی از محافل آشکارانه این را ابراز می‌دارند که "برای مان درک-شدنی نیست." چون درک نکرده نمی‌توانند در برابر پ.ک.ک مبارزه‌ای موفقیت‌آمیز انجام دهند؛ مخالفت‌شان با حملات علیه پ.ک.ک کاری از پیش نمی‌برد. اعضای پ.ک.ک که نتوانند بطور صحیحی پ.ک.ک را درک کنند نیز نمی‌توانند امور مبارزه پ.ک.ک را با موفقیت انجام دهند. چه عضو و چه مخالف هم باشی اگر می‌خواهی در این کار موفق باشی، بایستی بطور صحیحی پ.ک.ک را درک نمایی. به نوعی دیگر شانس موفقیت در برابر پ.ک.ک وجود ندارد. جهت درک صحیح نیز لازم است برخورد‌های لیبرالیستی و تمام نظریات و واژه‌هایی را که علم و علم اجتماعی بوجود آورده مورد بازبینی و بهسازی قرار داد. مفاهیمی را که تهی‌مایه، منحرف و باژگونه شده‌اند دارای چه معنایی هستند و اینکه به لحاظ تاریخی در زندگی جامعه بیانگر چه چیزی می‌باشند بایستی از نو از نظر گذرانده و مورد تصحیح قرار داد.

همچنین به میزان اصلاح نظریات موجود، بایستی با واگشایی واقعیت تاریخی، نظریه‌های جدیدی را جهت حیات جامعه و تشریح چگونگی موجودیت آن مطرح ساخت. رهبر آپو در بخش اول دفاعیاتش بطور صریح این امر را در چارچوب روشن‌سازی واقعیت پدیده و مسئله کورد انجام می‌دهد. تمامی واژگان و تئوری‌های نظام مدرنیته کاپیتالیستی را مورد بررسی قرار نمی‌دهند ولی مفاهیم و نظریه‌هایی را که جهت واضح‌سازی واقعیت پدیده و مسئله کورد و ارایه پیشنهاد رهیافت لازم هستند انتخاب کرده، مورد ارزیابی قرار داده و بازتعریف می‌نماید. بدون درک بخش نخست، واقعیت پ.ک.ک قابل درک نبوده و حتی نمی‌توان به پ.ک.ک نزدیک هم شد. به همین علت، از حیث چه دشمن و چه عضو پ.ک.ک جهت انجام موفقیت‌آمیز این کارها بایستی ابتدا این موضوع را روشن سازیم که با کدام مفاهیم و تئوری‌ها با پ.ک.ک برخورد خواهیم کرد. دست‌یابی به یک شفافیت و صراحت در این موضوع، ضروری می‌باشد. بنابراین، بطور مسلم نیاز به دورنی‌سازی صمیمانه، صحیح، کامل و کافی بخش چارچوب نظری و اصطلاحی در جلد پنجم وجود دارد. با وجود اینکه رهبر آپو به سبب چنین نیازی اجباری، در مجلدات پیشین بصورت گسترده توضیح داده، در آغاز جلد پنجم نیز دوباره ولی بسیار ژرف‌تر به روشن‌سازی

این موضوعات و ارایه خلاصه مطلب احساس نیاز می‌کند. بدین‌گونه درک و ارزیابی این بخش، شرط می‌باشد.

پس از آن در بخش دوم و سوم در راستای روشن‌سازی واژگان و نظریه‌های موجود، پدیده و مسئله کورد را مورد ارزیابی و واگشایی قرار می‌دهد. همچنین به لحاظ تاریخی نیز ارزیابی نموده و علل پیدایش مسئله و سرچشمه‌های آن را روشن می‌سازد. در واقع، به تعریف مسئله‌ای که بدان مسئله کورد گفته می‌شود و چگونگی شکل‌گیری آن می‌پردازد. در این بخش‌ها همراه با اشتباهاتی که در رابطه با پدیده کورد صورت گرفته، بطور کلی، ویژگی‌های نظام پنج هزارساله دولت‌گرا و خصوصاً نظام پانصد ساله مدرنیته کاپیتالیستی و حملات آن به خاورمیانه و کوردستان و بنابراین موضع استراتژیکی‌اش را مورد بررسی و واکاوی ژرفی قرار می‌دهد. با دیدگاهی انتقادی بر مبنای مورد بازخواست قراردادان این‌ها، واقعیت پدیده کورد و کوردستان را مجدداً روشن ساخته و تعریف می‌نماید. به بیان واضح این پدیده و چگونه پدیدارگشتن آن پرداخته و اینکه در تاریخ بیانگر چیست، چگونه تعریف گشته، چه تأثیراتی در تاریخ برجای گذاشته و راه را بر چه تحولاتی گشود؟ این‌گونه عوامل پدیدآورنده مسئله‌ای را که بدان مسئله کورد گفته می‌شود تحلیل می‌کند.

نخست پدیده کورد و نظامی را که حول آن شکل گرفته و نظام تمدن دولت‌گرا و سطحی که امروزه بدان رسیده است، یعنی نظام مدرنیته کاپیتالیستی را از بسیاری وجوه بررسی می‌نماید. زیرا مسئله کورد تمامی این‌ها را شامل می‌شود. به همین سبب، ابراز می‌دارند که مسئله کورد در درون نظام تمدن دولت‌گرا چگونه گام به گام پدید آمده، در کدام مراحل و چگونه محتوایی کسب کرده، کدام عوامل، مفاهیم، نظام‌ها و منافع، چنین مسئله‌ای را بوجود آورده و امروزه چگونه به حالت پیچیده و گسترده‌ای درآمده است. همراه با پدیده، مسئله را نیز تعریف می‌نماید. در این باره نیز با دیدگاهی جامع و تاریخی ولی بطوری که نظام جهانی را نیز مورد ملاحظه قرار دهد، پدیده و مسئله کورد را تعریف و توضیح می‌دهد. این مهم برای ما امکان فهم بسیار صحیح واقعیت کورد و کوردستان را فراهم می‌سازد. نخستین بار است که پدیده و مسئله کورد به‌شکلی تا این اندازه جامع و کامل، تعریف و مطرح می‌گردد.

ارایه چنین توضیح و تعریفی از لحاظ واقعیت رهبری نیز بیانگر سطحی پیشرفته‌تر می‌باشد.

از همان اول بر روی چنین ادعا و یا آگاهی و تحلیلی، تحقیقی رهبریت‌وار صورت گرفت. نحوه مطرح کردن این موضوع در جلد پنجم بالاترین سطح فرمول‌بندی رهبری می‌باشد. هم از لحاظ ژرفایی و هم جامعیت این گونه می‌باشد. بنابراین به‌مثابه رهبری، تعاریف موجود در جلد پنجم هم به‌عنوان اساسی‌ترین و چکیده‌ترین داده‌ای که بایستی مبنا قرار دهیم و هم به‌لحاظ نظام‌مندی و تمامیت، نظریات رهبری را بازتاب می‌دهد. در رابطه با این نیز در کنار مسئله به شناخت فرد و یا افرادی که به درازای تاریخ مدعی زنده‌نگه‌داشتن پدیده بوده و آن را مبنا قرار داده و واقعیاتی که خود را به‌عنوان پدیده کورد مطرح می‌کنند، پرداخته و سعی در درک آن دارد. در کنار عواملی که مسئله کورد را مطرح و ژرفا بخشیده تلاش‌ها، حرکت‌ها و افکاری را در راستای پرمحتواسازی و تحقق‌پذیری پدیده کورد انجام و مطرح ساخته است؛ اینکه جامعه کورد چگونه توانسته طی مرحله‌ای تاریخی سازمان یافته و ابزار موجودیت نماید را مورد موشکافی قرار می‌دهد. همچنین به شرح اشکال دگرگونی پدیده کورد به آگاهی، سازمان، عملیات و زندگی پرداخته و با واکاوی ای ژرف، نشان می‌دهد که این مهم در مراحل مختلف تاریخی چگونه شکل گرفته، مطرح گشته و موجودیت خویش را به امروز رسانده است.

به‌همین علت، همچنانکه به بررسی پدیده کورد در قرون اول و وسطی پرداخته، بیان می‌کنند که در تاریخ نزدیک نیز پدیده کورد در روبروماندن با مراحل انکار و امحا از سوی مدرنیته سرمایه‌داری، خود را مطرح ساخته و بنابراین، اشکال مقاومت و مبارزه موجودیت‌یابی پدیده کورد در برابر این سیاست صورت گرفته‌اند. ایستادگی و عصیان‌های بیگ‌های کورد و همچنین مقاومت‌ها و مواضع صاحب‌فکران کورد، روشنفکران و اشخاص سرشناس در برابر ردگری و نابودگری را به‌عنوان مقاومت و موضع پدیده در رویارویی با این اعمال را مطرح و تعریف می‌نماید؛ در کنار مطرح‌نمودن اشکال شکل‌گرفته تمام این‌ها، به تعریف عللش نیز می‌پردازد. آنچنان که در درون یک رابطه متقابل مطرح ساخته و این‌گونه سعی در درک و روشن‌سازی واقعیت تاریخی دارد. تمام این موارد، جهت درک چرایی، چگونگی و مفهوم پیدایش پ.ک.ک انجام می‌شود. در سطح درک پدیده و مسئله کورد جهت

اینکه بتوان واقعیت پ.ک.ک را بر بنیانی تاریخی نشانند و شناخت و معنای تاریخی آن، وضعیت روشن‌سازی و سطح واگشایی مهمی می‌باشد. هنگامی که این‌ها را در درون یک تمامیت مورد ارزیابی قرار دهیم این واقعیت را درخواهیم یافت. بدین معنا که مابین بخش‌ها تمامیتی گسست‌ناپذیر وجود دارد.

بخش اول، چارچوب مفهومی و نظری است که به‌تمامی جهت اینکه بتوان پدیده و مسئله کورد و بنابراین واقعیت شکل گرفته پ.ک.ک و مبارزه‌اش و پیشنهادات رهیافتی امروزش را درک کرد، دربردارنده یک دیدگاه، مفهوم و سطح فکری می‌باشد. بدون وجود این اصطلاحات و نظریه‌ها ممکن نیست پدیده‌ها به‌شکلی درست و بسنده درک گردند. از این رو نمی‌توان به‌ارایه پیشنهاد رهیافت پرداخته و به‌پیش رفت. زیرا بر مبنای چنین روشنگری علمی‌ای نخست پدیده و مسئله کورد را تعریف و فرگشایی نموده، سپس به شرح اشکال مقاومت، مبارزه و ایستار جامعه کورد در طول تاریخ نسبت به مسئله کورد که نمود این پدیده است می‌پردازد. به‌عنوان آخرین حلقه این‌ها نیز بویژه مابین سال‌های ۱۹۲۵ . ۱۹۷۰ نظام انکار و امحایی که پس از جنگ جهانی اول شکل گرفته، بر پایه همه‌کشی‌هایی که نخست در شمال و چهار بخش کوردستان انجام داده، موجب نسل‌کشی گشته است. در برابر این نیز واقعیت موجودیت‌یابی پ.ک.ک و ظهور رهبران و پیشاهنگان آن را مورد بررسی ژرفی قرار داده و ارتباط موجود میان این‌ها را روشن می‌سازد. بدین شکل، تأثیرگذاری پ.ک.ک را بر پایه‌های تاریخی‌اش نشانده و پیوند و ارتباط آن با تاریخ و نظام جهانی را نشان می‌دهد. بنابراین، درک کامل و صحیح چرایی و معنا و مفهوم ظهور رهبریت و از این‌رو چگونگی رشد و گسترش آن ممکن می‌گردد. بدون درک این‌ها البته که واقعیت پ.ک.ک و حقیقت رهبریتی و بنابراین معنای رویدادها، شیوه، تاکتیک و استراتژی‌های مبارزه چهل‌ساله، در حد کافی به سطح آگاهی نرسیده و نمی‌توان برداشت صحیحی انجام داد.

به‌همین سبب، درس پرمحتوای تاریخ پ.ک.ک را نیز نمی‌توان به‌شکلی صحیح و کافی درک نمود. پیش از هر چیز و پس از انجام‌دادن این‌ها پدیده پ.ک.ک و حقیقت رهبریتی را نیز بصورت بخش‌ها و مراحل مختلف مورد ارزیابی قرار می‌دهد. ارتباط و ناهم‌سازگی پ.ک.ک با اعمال و اندیشه دولت .ملت‌گرایی را مشخص می‌سازد. ارتباط پ.ک.ک با جنگ انقلابی خلق و دستاوردهای آن را بیان می‌کند.

تغییر و دگرگونی عظیمی را هم که انجام داده، نشان دهنده تغییر پارادایمی است. مدل رهیافتی ك.ج.ك<sup>۱</sup> را که پ.ك.ك امروزه برای مسئله کورد پیشنهاد کرده همراه با تمام جوانبش شرح می‌نماید. در خصوص مسئله‌ای که پنج هزار سال است به تدریج رشد یافته، رهیافت تحقق‌پذیری را در چارچوب زندگی دموکراتیک و آزاد خلق کورد و همچنین اتحاد و سازش دموکراتیک با انسانیت و خلق‌های منطقه پیشنهاد می‌کند. این موضوع را نیز با تمام ابعادش مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهد که این پیشنهاد رهیافتی با چگونه مبارزه‌ای می‌تواند تحقق یابد و تأثیر آن در منطقه و دنیا چه خواهد بود.

بدین ترتیب، به میزان روشن‌سازی واقعیت تاریخی، از حیث آینده نیز حرکت عظیم آزادی و پروژه رهیافتی‌اش را نیز مشخص می‌سازد. لذا چنین پروژه حلی را جهت مسئله‌ای که گره خورده، به حالت اساسی‌ترین گره خاورمیانه درآمده و جهت تقریباً بنیادی‌ترین مسئله نظام جهانی ارایه داده‌اند.

بخش‌های پیشین در این چارچوب مورد بحث قرار گرفت. رفقا هم در مورد مفاهیم و واژگان به گفتگو پرداختند. بنابراین، در موضوع تعریف و چگونگی ارزیابی پدیده و مسایل مربوط به آن، یک انسجام فکری و روشنگری بوجود آمد. بر این مبنا، به درک و فراگیری تمام وجوه تحول مسئله و پدیده کورد در درون مرحله تاریخی پرداخته شد. مشخص می‌سازد که جنبش‌های کوردی و ساختارهای سازمانی و ایدئولوژیکی کورد که خواهان نمایندگی و زنده‌نگه داشتن پدیده بوده‌اند، چگونه در درون مرحله تاریخی و ادوار مختلف شکل گرفته، ظاهر گشته، دارای چه ایستاری بوده و راه را بر چه تحولاتی گشوده‌اند. مسئله همراه با رسیدن به سطح نسل‌کشی در سده بیستم، با واکنش‌های و مقاومت‌هایی که در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۷۰ در ترکیه و شمال کوردستان صورت می‌گیرند، نشان می‌دهد که با خاورمیانه و دیگر بخش‌های کوردستان در درون یکپارچگی هستند. بدین گونه شرایط ظهور پ.ك.ك را شفاف و روشن ساخته است. بواسطه این نیز مبارزه چهل ساله پ.ك.ك و موجودیت‌یابی آن و حرکت ۴۰ ساله حقیقت‌رهبری را بصورت چند بخش مختلف

---

۱ Koma Civakên Kurdistan: کوما جفاکین کوردستان که به‌صورت کنفدرالیسم جوامع

دموکراتیک کوردستان عنوان می‌شود.

مطرح و بررسی می‌نماید. می‌توانیم این‌ها را نیز در پنج بخش گفتگو کرده و بهتر درک نماییم.

در مطلب ششم، می‌توان به تأثیرات آن در دنیا و خاورمیانه پرداخت. بدین ترتیب این دفاعیات، بهتر مورد درک و بررسی قرار می‌گیرد. اکنون ما جهت ایجاد زمینه‌ای برای گفتگوی تمام این شش بخش، سعی در خلاصه کردن برخی از جوانب این مرحله تاریخی، مرحله پ.ک.ک و رهبری آن یعنی مراحل ظهور و رشد آن خواهیم داشت. اگر مراحل مختلف پدیده پ.ک.ک با دوره‌های آن در درون یک تمامیت مطرح شود، آنگاه گفتگو در مورد وجوه و یا ادوار مختلف آن و رساندن به سطح آگاهی، ممکن است آسان‌تر گردد. بدین ترتیب در چارچوب مراحل که رهبری مطرح نموده‌اند، با ارایه خلاصه‌ای از مرحله تاریخی بصورت شش بخش، چنان سعی در روشن ساختن آن خواهیم داشت که برای گفتگو در مورد مبارزه چهل ساله پ.ک.ک، پروژه‌اش برای آینده و تأثیر آن بر منطقه و دنیا یاری‌رسان باشد.

موضوع را بصورت شش بخش ارزیابی خواهیم نمود؛ مرحله ظهور پ.ک.ک، تمایز و ارتباط آن با ایدئولوژی دولت. ملت و جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، برداشت پ.ک.ک از خشونت و سطح اجرایی آن، تحول موجود در پ.ک.ک و مرتبط با این، ویژگی‌های پ.ک.ک نو و مدل رهیافت ک.ج.ک که پیشنهاد کرده و پس از این، واقعیت مشارکت صحیح در پ.ک.ک را تدریس خواهیم نمود. سپس بخش جنبش زنان خواهد آمد. همچون بخش نتیجه‌گیری، تأثیرات تمامی نتایج کسب شده از این‌ها را بر روی خاورمیانه و دنیا به‌عنوان آخرین بخش ارزیابی خواهیم نمود.



## شرایط ظهور پ.ک.ک

جهت درك پ.ك.ك بایستی شرایط ظهور این حزب را بطور صحیح و کافی درک نمود. درك پ.ك.ك نیز درك صحیح و کافی شرایط ظهور آن را الزامی می‌گرداند. جهت این امر نیز بایستی از یک علم و آگاهی تاریخی کافی برخوردار بود. بدون داشتن آگاهی کافی در رابطه با تاریخ انسانیت، نظام تمدن دولت‌گرا و دوران امروزین آن یعنی مدرنیته کاپیتالیستی، ممکن نیست اوضاع اواسط قرن بیستم را بطور صحیح دریافته و فهمید. از این‌رو نیز لازم است از علل و ویژگی‌های ظهور پ.ك.ك بطور کافی آگاه گشت.

به همین سبب، از آغاز دوره بدین سو و با شروع از اولین جلد دفاعیات سعی شد که یک آگاهی تاریخی شکل بگیرد. مابین مجلدات دفاعیات رهبری چنین ارتباطی وجود دارد. در چهار جلد آنالیزی پرجانبه از مرحله تاریخی صورت گرفته که با هدف دستیابی به آگاهی کافی و روش‌های چاره‌یابی بوده و اساساً بدین منظور است که بتوانیم خود را دریافته و برای مسایل امروزین چاره‌ساز باشیم. تاریخ انسانیت، گذار به تمدن، تمدن کاپیتالیستی و یا نظام مدرنیته کاپیتالیستی، مسایل اجتماعی‌ای که تمدن سنتی دولت‌گرا همراه با نظام مدرنیته کاپیتالیستی راهگشای آن شده‌اند مسایلی برساخته‌شده هستند. خط‌مشی مدرنیته دموکراتیک به مثابه نظریه و جستجوی چاره‌یابی برای این مسایل و روشن‌ساختن واقعیت خاورمیانه بر مبنای این خط‌مشی، از جمله موارد و موضوعات بنیادینی است که در چهار جلد اول دفاعیات کاربرد داشته و مورد ارزیابی قرار گرفته است. بر مبنای این‌ها ما به گفتگوی جلد پنجم، واقعیت کورد و کوردستان و بنابراین مبارزه پ.ك.ك و جستجوهای چاره‌یابی مسئله کورد پرداخته و همچون مبحثی در نظر خواهیم گرفت. از این نظر سعی خواهیم کرد موضوعاتی را که تا به حال در چهار جلد اول دفاعیات و بخش‌های پیشین در جلد پنجم خوانده و بحث نمودیم، همیشه در حافظه‌مان زنده نگه داریم. بایستی نگفت که "آنها مسایلی جداگانه بودند، خواندیم، گفتگو کردیم و گذشت و تمام شد؛ ما حال با یک موضوع تازه رودررو



هستیم و به همین خاطر هر چیز را اکنون یاد خواهیم گرفت. " چنین برخوردی قطعاً اشتباه بوده و در برابر کسب فکر و آگاهی جامع، ژرف و نظام‌مند نیز مانع ایجاد می‌کند. شاید بتوان بدان شکل نیز بعضی موارد دارای ارزش معلوماتی را فرا گرفت ولی این‌ها بصورت التقاطی، ازهم‌گسیخته و تکه‌تکه باقی خواهد ماند. یعنی ممکن نیست که تکمیل شده و تمام‌کننده و نیروبخش یکدیگر باشند. در آن صورت، هیچ نیازی به معلوماتی این‌گونه نبوده و فایده‌ای برای انسان نخواهد داشت؛ کاملاً برعکس به یک بار اضافی مبدل شده و زیان‌رسان است. از این رو تنها در پرتو تمام موضوعاتی که تا به حال خوانده شده و مورد گفتگو قرار گرفتند، ما می‌توانیم بخش پ.ک.ک را مورد بحث قرار داده و درک نماییم. در آنجا معلوماتی را خواهیم یافت که شرایط ظهور پ.ک.ک را روشن می‌سازد.

از این منظر، در واقع در کتاب‌های پیشین خواننده و بحث شد. مرحله اجتماعی شدن انسانیت که این را با حمله انقلاب نوسنگی تحقق بخشید، نقشی را که آفریقا و مزوپوتامیا در ظهور و اجتماعی شدن انسانیت ایفا کرده‌اند و ویژگی گهواره شدن هلال توروس - زاگرس برای اجتماعی شدن را شرح دادیم. از طرف دیگر، نظام تمدن انحصارطلب مرکزی که از سومر آغاز و رشد کرده، ساختار بندی دولت‌گرای آن، سطح جهانی‌ای که در سده‌های نخست بدان رسید، همچنین ساختار سازمانی، وضعیت فشار و استعمار، معیار ارزش‌ها، نظام‌ها، مرحله قرون وسطی که بر روی این رشد کرد، ادوار قدرت دین‌محور و مقطعی که با یکی ساختن فشار و استعمار با فکر و دین، بیشتر ژرفا بخشیده شده است. همچنین اشکال حاکمیتی‌ای که در سده‌های میانی بدان دست یافته و سطح فشار و استعمار آن؛ در تمامی این مراحل، یعنی در سده‌های نخستین و میانی، خاورمیانه نقش بنیادینی در شکل‌گیری نظام تمدن دولت‌گرای مرکزی ایفا کرده است. پس از آن جابجایی مرکز در نظام تمدن دولت‌گرا صورت گرفته، مرکز به اروپا لغزش یافته و کاپیتالیسم با اتکا بر رشد فکری و انقلاب صنعتی، به حالت یک نظام حاکم در اروپا درآمد. بنا به پایه‌های صنعت‌گرایی و دولت - ملت کاپیتالیسم، در راستای سود، در فشار و استعمار قانون و معیاری نشناخته، موجب ایجاد وضعیت جهانی‌ای گشت که در اوایل قرن بیستم برقرار شده و تا به امروز نیز جوامع و انسانیت را به مرز نابودی کشانده است. چرا که نظامی است که بر تمام جهان حکم می‌راند.

نظام مدرنیته کاپیتالیستی نخستین نظامی است که عموم جهان را تحت تأثیر و حاکمیتش درآورده است. نظام‌های پیشین آن یعنی نظام‌های برده‌داری و اشکال استعمار فئودالی هرگز در سطحی که تمام سطح جهان را تا به این اندازه دربرگیرند گسترش نیافتند. این نیز اساساً طی جنگ جهانی اول تحقق یافت. نظام هژمونی دولت‌گرا با مرکزیت اروپا در سطح جهانی از طریق جنگ جهانی اول شکل گرفت. در دنیا حتی یک وجب خاک باقی نمانده که حاکمیت کاپیتالیستی بدان دست نیافته باشد. از طرف دیگر، موردی مشابه همین اشاعه نیز به مثابه ژرفایی در فشار و استعمار بوجود آمد. در آن، انباشت محصول، سود مازاد، تولید جهت بازاریابی و رفته‌رفته درآمدزایی بدون تولید از سوی سرمایه مالی و ایجاد زندگی‌ای که در آن پول بر همه چیز حکمرانی می‌کند تحقق یافت. این‌ها به موازات یکدیگر صورت گرفتند. نظام استعمار و فشار کاپیتالیسم با گسترش‌یابی در سطح جهان، در حکمرانی‌اش ژرف گشته و در اعمال استعمار و فشار بر روی فرد و جامعه از بکارگیری هرگونه روشی روی نگرداند. به تدریج نظام‌های دولت-ملت به چنان سطحی رسیدند که رهبر آپو آن را به عنوان "دوران نابودی جامعه" ارزیابی نمود. مرحله‌ای به جریان افتاد که در واقع، جامعه و فرد دولتی شده، دولت اجتماعی گشته و نقطه تمایزات دولت و جامعه از میان رفته است. بنابراین، مرحله‌ای است که در آن با نابود شدن جامعه، دولت همه چیز است. همگون‌سازی دولت با جامعه از راه پیمان، سازش و تقسیم ممکن نیست. این امر با نابودی یکی از آنها و درآمدن دیگری بصورت همه چیز تحقق می‌یابد. این وضعیت، نوآوری و ایجاد راهکارهای عمیقاً ریزبینانه‌تری را الزامی ساخت. بویژه قانون سود مازاد و باقی‌نگذاشتن عرصه‌ای از دنیا که بدان دست‌یازی نکرده، استعمار نشده و تحت حاکمیت کاپیتالیسم درنیامده باشد؛ همچنین همزمان با جنگ جهانی اول، اتحاد جماهیر شوروی ادعا کرد که جدای از این نظام، یک سوم دنیا برای آن آلترناتیو هستند. از این رو، باقی‌ماندن این اتحادیه در یک ساختار جداگانه، کاپیتالیسم را به جستجوهای تازه‌تری حول فشار و استعمار سوق داد. به همین علت، نوآوری‌ها و اکتشافات بیشتری را انجام دادند. مرحله‌ای که بدان انقلاب صنعتی گفته می‌شود، در رابطه با این نیازهای فشار و استعمار بوده که منسجم‌تر گشته و گسترش داده شد. بدین شکل، راهکارهایی پدید آمدند که فشار و استعمار را به سطح مازاد رساند. این کار را نیز با استفاده مؤثر

از رسانه یعنی با اختراع تکنیک، تلویزیون و چیزهای مشابه آن، روح فرد و جامعه را خطاب کرده، تحت تأثیر قرار داده و با جهت‌دهی آنها به اوج رساندند. جای فشار خشن را راهکارهایی گرفتند که بسیار نرم گردانده شده و با چشم دیده نشده، آنچنان که از سوی انسان‌ها بسان چیزی خوب و مثبت پنداشته و پسندیده شد. بدین ترتیب، دولت، جامعه و فرد را با همه چیزش جهت‌دهی کرده، کنترل ساخته و به حالت برده‌ای برای خودش درآورد. در موضوع استعمار نیز به جستجوی راهکارهای کم‌هزینه‌تر جهت کارکردن که انسان و طبیعت را بیشتر مورد استعمار قرار دهد پرداخته شد. در واقع، همین کاپیتالیسم، سرمایه مالی را پدید آورد و ارتباط مابین سود و تولید را از بین برد. هر چند تا پیش از آن زمان فشار و استعمار وجود داشت، اما سود و تولید با یکدیگر در رابطه بودند. در واقع، عصر نظام سرمایه مالی، این رابطه را از میان برداشت. یک نظام سود و درآمدزایی بدون تولید بوجود آمد. بورس، نمود این ادعا بوده که در آن، کسب سود با پول بازی صورت می‌گیرد.

استعمار بدین شکل با استفاده ژرف از بازارها و بویژه با پرکردن عرصه‌های نوین که جهت استعمار کاپیتالیستی گشوده شده‌اند، همچنین بازیافت ضایعات کالا، منابع بیشتری را بر این اساس استعمار کرده و با کاوش راهکارهایی که عرصه‌های تولیدی را مستقیماً به مراکز مواد خام جابجا می‌کند، این‌گونه مصرف تولید را کاهش می‌دهد. در ادبیات چپ، این عمل را "استعمارگری نو" نامیدند. در واقع، در مرحله ظهور کاپیتالیسم و درآمدش بصورت نظام حاکم جهانی، کاپیتالیسم تجاری نقش داشت. صنعت‌گرایی مرحله‌ای بود که رفته‌رفته به موازات آن رشد یافت. مراکز و کلان‌شهرهای نظام کاپیتالیستی در سطح شهرها و دولت‌ها شکل گرفت. مراکز تولید و مصرف و عرصه‌های تجارت را از یکدیگر متمایز ساختند. نظام مرکز - پیرامون بصورت محسوس‌تری درآمد و بدین ترتیب، نظام، خودش را بر این مبنا گسترش داد. کاپیتالیسم از اوایل سده بیستم بدین سو، به حالت یک نظام جهانی درآمد، یک وجب خاک نماند که بدان دست‌یازی نکند، هر نوع ارزش و منبعی را مورد استثمار قرار داد، جستجوهای استعماری متکی بر تجارت و یا تولید صنعتی بیشتر ادامه یافت، اما از هم‌گسیختگی و فاصله بیش از حد مرکز و پیرامون، بر سر راه ژرف‌ترشدن و قوی‌ترشدن استعمار مانع ایجاد کرد. راه و روش‌هایی که از این وضعیت گذار

کرده و استعمار را ژرف‌تر و قوی‌تر سازد مورد جستجو قرار گرفت. مرحله‌ای که بدان مقطع 'سرمایه مالی' گفته می‌شود این‌گونه جریان یافت.

از سوئی، به ایجاد راهکارهایی اکتسابی که ارتباطی با تجارت و تولید ندارد پرداخته و از سوی دیگر، به جستجوی روش‌هایی افتادند که ضعف و کاهش سودی را که از گسست مرکز و پیرامون نشأت می‌گیرد برطرف سازد. یعنی عرصه تولید ماده خام و بازار را به یکدیگر نزدیک ساخته و حتی در یک‌جا گرد آوردند. دوری مرکز از پیرامون به معنای ازهم‌گسستگی این‌ها بود. ماده خام در جایی دیگر بوده و می‌بایستی از آنجا دریافت و بجای تولید منتقل گردد. جاهایی که سرچشمه‌های ماده خام در آن قرار داشتند از عرصه‌های تولیدی دور بودند. یعنی جای محصولات تولیدشونده با مکان‌های تولیدی و جای تولید کالاها با مکان مصرفی دور بود. بنابراین هر اندازه روند استعماری طولانی می‌شد مصرف آن نیز افزایش می‌یافت؛ انتقال ماده خام و کالای مصرفی را نیز افزایش می‌دهد. این امر توان خرید را کاهش داده و مصرف را ضعیف می‌سازد. به همین علت نیز استعمار را ضعیف می‌ساخت. در واقع، روش‌های از بین‌برنده این فواصل جستجو شد. راهکاری که یافته شد، ساختن جای تولید ماده خام و عرصه مصرف آن در همان‌جا بود. از این رو، تاسیس مکان تولیدی در عرصه‌های نزدیک جای ماده خام و بازار و گسترش تولید صنعتی نه‌تنها در کلان‌شهرهای کاپیتالیستی بلکه در مکان‌های پیرامون، مستعمره و نیمه‌مستعمره نیز در نظر گرفته شد. زیرا ماده خام، نیروی کار ارزان و بازار در آنجا بود. بنابراین در آنجا هم تولید به ارزانی صورت می‌گرفت و هم به آسانی معامله می‌شد. چنانچه این روند به سرعت پیش می‌رفت، استعمار، درآمدزایی و کسب سود افزایش می‌یافت.

از ماده خام و نیروی کار ارزان گرفته تا معامله بیشتر و ارزان‌تر کالاها و بنابراین تا افزایش مصرف، از بسیاری لحاظ زمینه استعمار و امکان آن افزایش می‌یافت. در واقع، اصطلاحی که بدان "استعمارگری نو" گفته می‌شود همین است. استعمار در تولید با جابجایی تولید از مرکز به پیرامون، بیانگر آسان‌تر و ژرف‌تر ساختن استعمار می‌باشد.

نظام کاپیتالیستی این‌گونه در اواسط قرن بیستم با تعمیق بخشیدن به استعمار، در چارچوب جستجوی برون‌رفت از بحران و اختلال‌هایی که تجربه کرد

نیز چنین رویکردی را در پیش گرفت. بنابراین، نظام نوین استعمارگری ایجاد شد. این نظام، کاپیتالیسم را بیشتر اشاعه داده، به هر عرصه‌ای انتقال و ژرفای بیشتری داده شد. تا آن زمان هر چند یک نظام جهانی باشد نیز اختلاف کلان‌شهرها و مراکز کاپیتالیستی با پیرامون بسیار بود. هنگامی که ویژگی‌های نظام در مرکز حاکم بودند، پیرامون‌هایی که از آن دور بودند هر چند تحت فشار و استعمار آن باشند نیز می‌توانستند اندکی واقعیات و یا نظام‌های قبلی را در پیش بگیرند. استعمارگری نو این وضعیت را به‌تمامی از میان برداشت. کاپیتالیسم را با تولیداتش، با مصرف و تمام روابط و نظام فشار و استعمارش همانطور که در مراکز قرار داشت، هم به پیرامون و هم به مستعمره‌ها انتقال و ترویج داد. بدین‌گونه هم به روابط کاپیتالیستی ژرفا بخشیده شد و هم راهکارهای استعماری رایج گشتند. هیچ عرصه‌ای باقی نماند که بدان نفوذ نکنند. این کاوش با تمام ژرفایش، گشودن همه مکان‌ها را جهت استعمار کاپیتالیستی الزامی گرداند. ترویج روابط کاپیتالیستی در کوردستان در چنین مرحله‌ای صورت گرفت.

بنابراین، کوردستان نیز به‌شکل یکی از عرصه‌هایی درآمد که این رویکرد بیش از هر منطقه دیگری، در آن مؤثر واقع گشت. این سرزمین تا آن زمان هر چند در کره زمین در وسط خاورمیانه‌ای که جنگ جهانی اول در آن انجام گرفته و کاپیتالیسم را بصورت هژمونی دنیا درآورد واقع بود، بنا به دلایل مختلفی، به میزان چشمگیری جهت روابط کاپیتالیستی بسته بود. وضعیتی در جریان بود که نظام کاپیتالیستی از پیش بوجود آورده بود. پس از آن نیز نظام انکار و امحاء جهت اینکه بتواند کوردستانی را که از طریق جنگ جهانی اول شکل گرفته و تحت استعمارگری و حاکمیتش قرار داده بود، تقسیم و تجزیه کند و کشتار همگانی کورد را تحقق ببخشد، لازم بود که اندکی نظام جهانی را به روی کوردستان بسته نگه داشته و خارج از واقعیت جهان قرار دهد. این امر جهت دورنگه‌داشتن جامعه از تحولات موجود در جهان و بنابراین ایجاد مانع بر سر راه رشد آگاهی و سازمان‌یابی انجام گرفت. همچنین لازم بود همه‌کشی‌های انجام گرفته در کوردستان که در چارچوب نسل‌کشی بودند از دید جهان پنهان بمانند. از این رو، هر چند کوردستان در نیمه نخست سده بیستم به درون نظام کاپیتالیستی کشانده و تقسیم و تجزیه شده باشد، همچنین تحت حاکمیت نظامی و سیاسی دولت‌هایی که در موقعیت مزدوران کاپیتالیسم

هستند قرار گرفته باشد نیز روابط رشد و تعمق یافته کاپیتالیسم به مثابه يك نظام اقتصادی، فشار و استعمار از روابط روبه پیشرفت بدور است.

زمانی روابط سنتی، عشیره‌ای و فئودالی در جامعه حاکم بود. ساختارهای تازه شکل گرفته دولت. ملت که در مقام مزدوری کاپیتالیسم بودند نیز با بهره‌جویی از موقعیت، تجزیه‌شدگی و نقاط ضعف جامعه، کشتار همگانی انجام داده و بدین ترتیب، سعی بر این داشتند که سازمان‌یافتگی کورد را از هم پاشانده، سرکوب کرده و جهت کسب نتیجه در سیاست انکار و نابودی، تکوین ملت کورد را برهم زده و بنابراین کوردها را به نابودی ملی، دگرگونگی و همانندسازی یعنی ترک‌شدن، عرب‌شدن و فارس‌شدن دچار سازند. برای همین نیز ایجاد خفقان و دورگیری لازم بود. در واقع، نخست توسط دولت جمهوری ترکیه و در بخش‌های دیگر کوردستان نیز هر چند اندکی با تأخیر هم باشد، خواستند چنین نظامی را به اجرا درآورند. از لازمه‌های هژمونی کاپیتالیستی، واقعیت دولت. ملت و استعمارگری آن بود. کاپیتالیسم به مثابه نسل‌کشی به خاورمیانه وارد شده و بازتاب یافته است. لذا جوامع بسیاری در مزوپوتامیا و آناتولی از نسل‌کشی گذرانده شده‌اند. نسل‌کشی ارمنی، آشوری و روم صورت گرفته بودند. بسیاری از گروه‌های اتیکتی دیگری نیز با کشتار همگانی، کوچاندن و تبعید روبرو گردانده شده و سپس از سوی دولت، به‌عنوان ملت ترک تعریف شده‌اند. کوردها نیز در موقعیت جامعه‌ای بودند که سعی شده آن را از نسل‌کشی بگذرانند. البته که ساختارهای فرهنگی، ژرفای تاریخی و انبوه جمعیتی آن همانند دیگر جوامع، این امکان را فراهم نمی‌ساخت که به آسانی از نسل‌کشی گذرانده شود. به همین سبب، بسیار دشوار بوده و غالباً بدست زمان سپردند.

از این رو، تجزیه و تقسیم کردن کوردستان مطرح گردید. ضمن اینکه همچون مسئله‌ای که بتوان تنها با کشتار فیزیکی متحقق ساخت در نظر گرفته نشده، لذا همانندسازی نیز به‌عنوان روشی بنیادین در کنار کشتار همگانی به اجرا گذاشته شد. خواستند کشتار فیزیکی را با همه‌کشی سفید بدین شکل ادامه داده و تکمیل کنند. تنها از این راه ممکن بود که چنین جامعه‌ای را نابود ساخت. جهت اینکه زمینه جهت همگون‌سازی جامعه فراهم گردد نیز می‌بایست تمام حافظه تاریخی و آگاهی‌اش را از بین برده و تمام سازمان‌یافتگی اجتماعی جامعه از هم پاشانده شود.

برای این نیز لازم بود که در چنین روند قتل‌عامی تحت محاصره و خفقان قرار داده شود. همچنانکه این کار را هم انجام دادند. مرحله‌ای که از سال ۱۹۲۵ یعنی از جنگ جهانی اول تا سال ۱۹۶۰ و پس از جنگ جهانی دوم در کوردستان سپری شد به‌تمامی مرحله‌ای این‌چنینی بود. بنابراین کشتارهایی انجام گرفته و تلاش شد که شعور و آگاهی جامعه را برهم بزنند. ولو سازمان‌یافتگی اجتماعی سرکوب شد. همه‌کشی‌هایی سنگین، اعدام‌ها، دستگیری‌ها و تبعیدهایی انجام گرفتند. سعی شد تمامی دینامیسم‌های متمایزساز موجودیت جامعه را با کشتار و یا تبعید از میان برداشته، نابود ساخته و این‌گونه از طریق همانندسازی، جامعه را برای ترک‌شدن آماده کنند. یعنی به وضعیتی درآوردند که تحت کنترل درآمده، سازمان‌یافتگی‌اش را از هم پاشانده و هویت و شخصیتش را نابود سازند. هم بنا به سطحی که با رویکردهای گوناگون بدان رسیده و هم به علت اینکه نظام کاپیتالیسم بر پایه استعمارگری نو به عرصه‌های استعماری زیادتری نیاز داشت، از این مرحله گذار صورت گرفت و تغییر یافت. لذا از سال ۱۹۵۰ بدین‌سو یعنی پس از جنگ جهانی دوم، فشرده‌سازی و ژرفابخشی به استعمار کاپیتالیستی در بسیاری از عرصه‌ها مرکزی صورت گرفته و گسترش داده شد.

ترکیه در خاورمیانه یکی از آن کشورهایی بود که تحت چنین نظامی درآورده شد و گسترش صنایع مونتاز در ترکیه، فشرده‌سازی روابط با کاپیتالیسم و به‌تدریج با خارج‌ساختن هر چه بیشتر کوردستان از آن وضعیت خفقانی، برقراری این روابط را لزومی گرداند. همه‌کشی‌هایی دولت. ملت جمهوری ترکیه مابین سال‌های ۴۰-۱۹۲۵ و تکیه بر سطحی که از طریق صادرات بدان دست یافته بود، در گشودن کوردستان بر روی چنین فشار و استعماری هیچ شک و ترسی به دل راه نداد. در واقع، بی‌تردید گفتگو می‌کردند ولی با توجه به گرفتن چنین نتیجه‌ای که اجتماعی بودن کورد از هم پاشیده شده، سازمان‌یافتگی‌اش از بین رفته، آگاهی‌اش تحریف گشته، حافظه‌اش نابود شده و با یک همگون‌سازی شدید، دیگر تحلیل‌بردن جامعه ممکن است، از حیث آنها جامعه کورد از حالت خطرناک بودن درآمده است. این‌گونه نیز به لحاظ پاسخگویی به نیاز نظام، کوردستان را برای روابط کاپیتالیستی گشودند. بنا به بایستگی استعمارگری نو، روابط نظام کاپیتالیستی بطور فشرده و با سرعت بسیار وارد کوردستان شد. تمام عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و

فکری موجود در کوردستان را به سرعت تجزیه کرده، از هم پاشانده و دچار دگرگونی ساخت؛ نظام تولیدی را تغییر داده، بخش اعظم محصولات مبتنی بر کشاورزی قدیم و ابزار ابتدایی از میان برداشته شد و یا به حالت کشاورزی ای درآمد که با تکنیک و ماشین‌آلات نسبتاً مدرن در دست آغاها به کمپرادور مبدل شدند. بدین‌گونه تولید و کشاورزی روستایی از میان رفته و روستانشین فقیر بیش از پیش فقیر گردانده می‌شود. با درآمدن به چنین حالتی، دیگر در امر کشاورزی کاری نیافته، برای خودش دنبال کار گشته و مشغول بدردنخورتین کار می‌شود. در واقع، به حالت توده‌ای درآورده شد که صاحب هیچ کاری نیست. همزمان با ورود استعمارگری نو، تغییر بزرگی در ساختار اجتماعی کوردستان بوجود آمد. نظام تولید و عرصه اجتماعی و فرهنگی تغییر یافت. جای کشاورزی روستایی را یا بازار کاپیتالیستی گرفت و یا در مقیاس وسیع‌تری جای آن را کشاورزی ای گرفت که بدست آغاها افتاده بود. با خارج شدن منطقه کوهستانی از حالت منطقه سرشار از امکان زندگی، افراد بیکاری که باقی مانده بودند جهت کار در بدردنخورتین مشاغل کاپیتالیسم به جستجوی کار پرداختند. این امر به اندازه رشد شهرگرایی شدت یافته در کوردستان، مسبب بروز مرحله گسترش و جاری شدن انبوه نیروی کار ارزان که در کوردستان توانسته کار پیدا کنند، به کلان‌شهرها و مناطق خارج از کوردستان گشت. بدین ترتیب روابط اجتماعی تغییر یافت. معیارها و عرصه‌های زندگی دچار دگرگونی گشته و ملاک‌های فرهنگی و ارزشی اش تغییر پیدا کرد؛ همان‌طور که سیاست اجتماعی کاملاً نابود شد در اخلاق اجتماعی نیز یک فروپاشی، شکست و تغییر بسیار ریشه‌ای پدید آمد. مبنای داوری و زندگی به‌عنوان جامعه کمونال را از بین برده و بجای آن معیارها و ارزش‌هایی به‌میان آمدند که فردگرایی کاپیتالیستی را گسترش داده، فرد را از جامعه جدا ساخته و در برابر آن قرار می‌دهد. در واقع، به حالت ارزش حاکم درآمد. بدین ترتیب جامعه کورد دچار وضعیتی بحرانی و تجزیه‌ای بزرگ، گسست از خاک و جدایی از وطن شد. یعنی ساختار اجتماعی قدیمی از هم پاشیده و ساختار اجتماعی ناهم‌ساز، پیچیده و بحرانی پدیدار گشت.

در واقع، جامعه‌ای تشکیل نشد. نمی‌توان گفت بی‌جهت آنچه را که هست فروپاشانده و جامعه‌ای نو تشکیل داد. نابودکردن جامعه از طریق گذراندن آن از جامعه‌کشی کاپیتالیستی، گسست آن از ارزش‌های ملی و فرهنگی را ترویج ساخت.



بطور حتم، این مرحله بیانگر تشکیل جامعه‌ای جدید، ایجاد ملتی نو و یا بازآفرینی جامعه کورد بر پایه یک تکوین ملت کورد مدرن نیست. برعکس، با از بین بردن ملاک‌های ارزشی مربوط به تولید و تقسیم و معیارهای اجتماعی گذشته که نشانه کوردبودن بودند و فروپاشاندن جامعه، همگون‌سازی آن در درون یک مسئله اجتماعی نو که بدان ملت ترک گفته می‌شود باز می‌گذاشتند. روندی که از هم‌پاشیدن جامعه کورد و بجای آن، ترک‌شدن از طریق همانندسازی ترویج یافت همزمان است. با گذار به جامعه ترک متکی بر معیارهای کاپیتالیستی و گذار به تکوین ملت ترک. در واقع، نابودی و کشتار همگانی کورد را با همگون‌سازی ژرفا بخشیده و با کسب موفقیت در این امر، تکمیل کردن نسل‌کشی کورد مبنای قرار داده می‌شد. این امر مسبب بروز جستجوهای نوین، تحرک و تغییری مهم در جامعه کورد گشت. مرحله‌ای بسیار پیچیده، ناهم‌ساز و پرنزاعی بود. همانطور که ارزش‌ها و معیارها از میان برداشته شدند، جامعه تجزیه شده و به وضعیتی درآورده می‌شد که انسان‌ها زندگی راحتی نداشته و با مسایل و دشواری‌های بسیاری روبرو گردند.

این امر جستجوهای زیادی را با خود به همراه آورد. ناهم‌سازیه‌های موجود، موجب پیدایش جستجوها، آگاهی‌ها و افکار نو و بنابراین سازمان‌یابی و مبارزه گشت. این مهم با همان سطح تنها در کوردستان به میان نیامد، بلکه در ترکیه و جوامع مشابه نیز همان وضعیت را تجربه کردند. شاید وضعیت موجود در ترکیه در برآورد با کوردستان اندکی وخیم‌تر بود. کلان‌شهرهای ترکیه بیشتر تا سطح مشخصی، پذیرای روابط کاپیتالیستی شده بود، ولی حواشی آنها و نواحی کوهستانی، تفاوتی با کوردستان نداشت. بنابراین در آنجا نیز از هم‌پاشیدگی و پراکندگی بزرگی صورت گرفت. از طرفی دیگر، این ایجاد دگرگونی و جامعه نو، نمود تشکیل جامعه ترک بودند. بنابراین مرحله جدید از نظر گروه اتنیکی ترک، آنچنان به اندازه مراحل پیشین دشوار نبود. ولی جمعیت اتنیسیته ترک در آناتولی کم بوده و تأثیرگذار نبود. از سوی دیگر، اتنیسیته‌های مختلف زیادی وجود داشتند که نیرومند بودند، به همین علت، لازم بود دیگر اتنیسیته‌ها را نیز همانند کوردها از همانندسازی بگذرانند. جهت این کار نیز نیاز به یک نظام سرکوب سنگین‌تر، تحاکم نظامی و فشار حقوقی احساس شد.

دولت ترکیه به مثابه یک نظام دولت . ملت شوون، تدررو، امحاگرا و دسپوتیک تشکیل داده شد. سعی کردند که تحت لوای چنین نظام سرکوبگر و دسپوتیکی، تمامی این‌ها را عملی سازند. همانگونه که فروپاشی و شکست اجتماعی مشابهی در دیگر گروه‌های اتنیک وجود داشت، هر چند از حیث هویت هم نباشد، از لحاظ جامعه کوهستانی ترکیه ازهم‌پاشیدگی‌هایی در سطح اجتماعی به‌میان آمده و لغزش، تمام جامعه را دربرگرفت. این اشکال نوین زندگی، اقشار اجتماعی نو و روش‌های تولید و تجارت جدیدی را پدید آورده و جامعه دچار دگرگونی مهمی شد. در کل، این تغییر، جستجوهای تازه‌ای را با خود به‌همراه آورد. چنین تغییری، ایدئولوژی رسمی، دیدگاه تک‌محور و حاکمیت ایدئولوژیکی و سیاسی‌ای که تحقق بخشیدن به نسل‌کشی کوردها و منزوی‌سازی کوردستان در دنیا را مورد هدف قرار داده بود، تنها به این نیز بسنده نکرده بلکه با نابودکردن تمام موجودیت‌های اتنیک در آناتولی، همانندسازی آنها در بطن تکوین ملت ترک را در نظر گرفته بود. تجزیه‌شدگی جامعه تا به این حد، ازهم‌پاشیدگی سریع و بنابراین، تقسیم‌شدن به اقشار مختلف، جستجوها، جریانات و افکار گوناگون را متحقق ساخت. اجرای حکمرانی با ساختاری سیاسی و ایدئولوژیکی تک‌محورانه بر مبنای چنین دگرگونی اجتماعی‌ای آسان نبود. بنابراین ازهم‌پاشیدگی و تجزیه‌شدگی در حوزه اقتصادی و اجتماعی، پیدایش تنوعات و گرایش‌های ایدئولوژیکی مختلف، موجب روی‌آوری اقشار گوناگون به جریانات فکری پاسدارِ منافع خود گشت.

در اواخر دهه ۱۹۶۰ جریانات فکری جدیدی در ترکیه پدیدار شدند. ایدئولوژی رسمی کمالیست تجزیه‌گشته و بجای آن ناسیونالیسم (ملی‌گرایی یا ملیت‌گرایی) حزب حرکت ملی‌گرا (MHP) به‌عنوان جریانی جدید ظهور کرد. همچنین اربکان شروع به ترویج دین‌گرایی و اسلام‌گرایی به‌عنوان یک جریان کرد. همراه با این‌ها جریان چپ سوسیالیست، تحت تأثیر تحولات موجود در جهان و زیر لوای دفاع از منافع طبقه کارگر و زحمتکش، وارد روند شکل‌گیری و رشد در سطح فکری و سازمانی شد. این وضعیت به‌تدریج تمام ستمدیدگان، جوانان و زنان را تحت تأثیر قرار داده و به جایی رسید که آنها را به جنب‌وجوش انداخت. از سویی دیگر، تمامی روشنفکران را تحت تأثیر قرار داد. بر این اساس، شکل‌گیری گروه‌ها و سازمان‌ها و

مبارزه ایدئولوژیکی و سیاسی آنها همراه با جستجوهای فکری نوین به میان آمدند. در واقع، یک روند مبارزاتی نو شکل گرفت.

وضعیت موجود در کوردستان نیز به موازات تحولات صورت گرفته در ترکیه به میان آمد. تا آن زمان فکر کوردبودن که با کشتار و اعدام‌ها سرکوب می شد، فکر و جستجوی آزادی و هویت کوردی با متلاشی شدن ایدئولوژی رسمی موجود در ترکیه و ظهور جریانات سیاسی، ایدئولوژیکی و گوناگونی که منافع اقشار مختلف را در هدف خود قرار داده بودند، بار دیگر فرصت و فضای موجودیت یابی خود را یافت. درهم شکستن ایدئولوژی رسمی موجود در ترکیه و ظهور جریان های ایدئولوژیکی و سیاسی گوناگون و آغاز جدال با یکدیگر، ممنوعیت و تک محوری فکری در مورد کوردستان را درهم شکسته و از میان برداشت. مطرح شدن دوباره آن نیز پیش روی مطرح شدن بصورت جریان های مختلف را گشود. هم تغییر و هم جنب و جوش اجتماعی موجود در کوردستان موجب شکل گیری اقشار جدیدی شده و بنابراین، جریان های فکری متناسب با آن اقشار پدید آمد که باز نمود منافع خود بوده و به مثابه یک نیاز آغاز به ظهور و رشد نمودند. همچنین شکل گیری این وضعیت در سطوح بالاتر در ترکیه و بازتاب آن در کوردستان، راهگشای مطرح شدن جستجوهای ایدئولوژیکی و سیاسی و ظهور جریان های فکری نو مشابهی در کوردستان گردید.

همانگونه که تحولات موجود در ترکیه منجر به کثرت گرایی فکری جدید به لحاظ ایدئولوژیکی و سیاسی شد، زمانی که به کوردستان نیز بازتاب یافت، به کثرت احزاب گوناگون، گذار از تک حزبی به چند حزبی و شکل گیری گروه ها و جریان های ایدئولوژیکی و سیاسی غیررسمی در کنار احزاب رسمی انجامید. همانطور که این احزاب در شکل چپ گرا، ملی گرا و اسلام گرا موجودیت یافتند، در زمان باز نمود آن به کوردستان، جریاناتی پا به منصف ظهور گذاشتند که واقعیت کورد، کشتارها و سرکوب هایی را که بر روی آن صورت گرفته اند مورد بازخواهی قرار می دادند. در واقع، ایدئولوژی رسمی درهم شکسته و تا حدودی پیش روی گفتگو و افکار گوناگون باز شده بود. البته فضایی به تمامی باز وجود نداشت. بویژه همه کشی ها، فشار و ممنوعیت ها در مورد کوردستان و آزادی کوردها همچنان ادامه داشت. ولی ظهور ایدئولوژی های مختلف بر پایه از بین رفتن تفکر تک محوری در ترکیه و رسیدن به

سطحی که با یکدیگر مبارزه‌ای ایدئولوژیکی انجام دهند، ممنوعیت فکری حاکم بر کوردستان را تا حدودی تضعیف ساخت.

در کوردستان با بهره‌گیری از این موقعیت، ضمن درهم‌شکستن ایدئولوژی رسمی، جریان‌های فکری‌ای سربرآوردند که واقعیت کورد را مورد واجستن قرار داده، ملت بودن کورد را مطرح ساخته و گروه‌های ایدئولوژیک و سیاسی نیز بر این مبنا آغاز به رشد کردند؛ پیش روی آنها باز شد. این وضعیت، راهگشای ظهور جریان‌های فکری بسیاری گشت. یعنی تنها به انعکاس تحولات فکری ترکیه بر روی کوردستان محدود نماند. جامعه کورد نیز اصلتش را بنا به اساس گرفتن پدیده کورد باز یافته و به کانونی جهت شکل‌گیری جریان‌های فکری نوین در درون خودش مبدل گشت. بدین ترتیب، جستجو، اندیشه و گفتگوی متقابل به‌میان آمده و گروه‌های ایدئولوژیکی و سیاسی در کوردستان شکل گرفتند. بر این اساس، گروه‌های بسیاری در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ تشکیل شدند.

از یک سو هم دنباله و بازتاب جریان‌های ایدئولوژیکی و سیاسی ظهوریافته در ترکیه در کوردستان نیز پدیدار گشته و هم گروه‌ها و جریانات فکری نوینی که واقعیت و پدیده کورد را به‌مثابه داده‌ای اساسی و اصیل مورد بررسی قرار می‌دادند سربرآوردند که در میان آنها، مبارزه‌ای ایدئولوژیکی و سیاسی جریان گرفت. با ازهم‌پاشیدن روابط اجتماعی گذشته به‌علت روابط استعماری نو، به‌سرعت جنب‌وجوش و مقولات نوین اجتماعی به‌میان آمده که خود را در بطن تشکیل گروه‌های ایدئولوژیکی و سیاسی و مبارزات آنها موجودیت بخشید. بدین ترتیب، ظهور و جستجوهای تازه در حوزه فکری، موجب شکل‌گیری و آزمودن تحول انقلابی گشت. جستجویی بزرگ، آگاه‌شدن و روشن‌گری و بنابراین یک فعالیت تئوریک بسیار منسجم و یک مرحله مبارزه ایدئولوژیکی آغاز گردید. این وضعیت، بخصوص جامعه، روشنفکران و جوانان. جوانان روشنفکر حضوریافته در مدارس که جهت همگون‌سازی بنا شده‌اند. را آگاه ساخته و به درون جستجویی ژرف و گسترده سوق داد. در واقع، چنین شرایطی، زمینه را جهت ظهور پ.ک.ک. هموار ساخت. ظهور رهبریتی در چنین شرایطی که کنکاش نو فکری و گروه‌های ایدئولوژیکی و سیاسی شکل می‌گرفتند تحقق یافت.

این وضعیت از یک طرف، پراکندگی و نابودی جامعه و فروپاشی اجتماعی را دربر داشته و ضمن ازمه‌پاشاندن و از بین بردن ملت بودن کورد، گسترش همانندسازی و ترک شدن را در هدف قرار داده و از طرفی دیگر نیز به بستر ظهور جریان‌های فکری نو تبدیل شد. در واقع، قادر به جلوگیری از رشد جستجوهای تازه در سطح فکری نگشت، برعکس، به بستری جهت تشکیل آن مبدل شد. در این مقطع، جریان‌های فکری بسیاری با محتوای گوناگون شکل گرفتند. خط‌مشی‌های ایدئولوژیکی و سیاسی رشد پیدا کرده و گروه‌هایی تشکیل شدند. پ.ک.ک نیز یکی از این گروه‌ها بود.

چنین تحولی بر این مبنا نبود که "روند تکوین ملت کورد به جریان افتاده و جنبش دموکراتیک و ملی کورد تشکیل گردد." بلکه نخست، ژرفایابی هر چه بیشتر استعمار و فشار مبتنی بر استعمارگری تازه کاپیتالیسم، یک اقتضای قانون سود و حاصل مازاد بود. دوماً، همراه با نسل‌کشی فیزیکی، نظام انکار و امحای موجود در کوردستان، همانندسازی را گسترش داده و با از بین بردن کوردها، ایجاد تکوین ملت ترک بر روی این جامعه را مورد هدف قرار می‌داد. با این هدف به چنین مرحله‌ای پای گذاشته شد. نظام هدایت‌گر مرحله، بطور قطع جهت اجرای این امر، برنامه‌ریزی و طرح‌ریزی شده بود. خواست بر این بود که چنین مرحله‌ای آغاز گردد ولی عوامل موثری نیز وجود داشتند. در واقع، با شروع گفتگوها و به‌میان آمدن افکار گوناگون، نمی‌توان حدس زد که این مرحله به کجا خواهد رفت، در کجا خواهد ایستاد و چه نوع افکاری پدیدار خواهند شد. هر چند دولت و ایدئولوژی رسمی در پی آن بود که این‌ها را بطور سازمان‌یافته و تحت حاکمیت اش به کنترل درآورد نیز پ.ک.ک بصورت یگانه نیرویی درآمد که از این وضعیت گذار صورت دهد.

در این مرحله، جریان‌ات بسیاری به نام چپ‌گرایی و ملی‌گرایی کورد شکل گرفتند ولی تمامی آنها یا از لحاظ سازمانی و یا از لحاظ فکری از سوی نظام جهت‌دهی و کنترل شدند. پ.ک.ک بصورت جریانی کنترل‌ناشدنی درآمد. این خصوصیت پ.ک.ک با توجه به مرحله، موجب تمایزی بنیادین در تعریف مابین پ.ک.ک و تمام جریان‌های دیگر گشت. تمامی آن جریان‌های چپ‌گرا و کوردگرا و حتی جریان‌های به اصطلاح اصیل کوردی، هنگامی که روند موجود ملی‌گرایی کورد و

پراکندن جامعه کورد را با ورود کاپیتالیسم به کوردستان به عنوان رشد زمینه‌ای جهت انقلابی‌گری، مطلوب‌گرایی و تکوین ملت کورد ارزیابی می‌کردند، پ.ک.ک آن را رد کرد. رهبر آپو فکری خلاف آن را مطرح نمود. طی این ارزیابی، این روند، زمینه تکوین ملت کورد و نیرومندشدن آن را فراهم نساخته، درست برعکس، به معنای نابودی کورد بوده و روندی است که منجر به همانندسازی و ذوب‌شدن آن می‌گردد؛ تکوین ملتی که با روابط کاپیتالیستی رشد می‌یابد تکوین ملت کورد نبوده بلکه تکوین ملت ترک بوده و از حیث کوردها نابودی آنها می‌باشد. بنابراین، تعاریفی را که آن مرحله را به عنوان مرحله تکوین ملت کوردی مطرح کردند رد نمود. در واقع، این‌ها را به عنوان غلامبارگی، مزدوریت و جاسوسی برای کاپیتالیسم و یک تسلیمیت‌گرایی ژرف ارزیابی و تعریف کرد. وی بیان نمود که "اگر تکوین ملی کورد رشد پیدا کند، مبتنی بر این روابط نبوده بلکه تنها از راه یک مبارزه رهایی‌بخش ملی که این‌ها را رد کند میسر خواهد بود." مبارزه پ.ک.ک را نیز بر این اساس سازماندهی نمود. از این رو، مفاهیم یکی بوده و هدف و حرف نیز همان. از رهایی و تکوین ملی کورد سخن رانده می‌شد ولی راه و روش پ.ک.ک جهت تحقیق‌یابی این امر با دیگر سازمان‌ها کاملاً متمایز بود. تفاوت بنیادینی که پ.ک.ک را به پ.ک.ک مبدل نموده، بعدها برغم اشتباهات و کمبودهایش آن را شکست‌ناپذیر ساخته و تا به امروز رساند، همچنین بر ذوب‌شدن و از بین رفتن تمامی گروه‌های دیگر با وجود همه نیروی مادی و اجتماعی‌شان در درون مبارزه راه‌گشود در اینجاست.

واقعیت این بود. حال بسیاری از محافل از درک این مهم عاجز بوده و نمی‌خواهند درک و قبول نمایند. کمال بورکای خائن اکنون ظاهر گشته و می‌گوید: «پ.ک.ک با ظهورش خشونت را تحمیل کرد، ما که این همه در جامعه سازمان‌یافته بودیم که به تمامی به باد رفت!» آری، در میان جامعه سازمان‌یافته بود ولی جامعه‌ای را که سازماندهی کرده بود جامعه‌ای در حال ترک‌شدن و ذوب‌شدن بود. در خط‌مشی از هم‌پاشاننده موجود سرمایه‌داری جایی که خواهد رفت به نابودشدن کوردبودن منتهی خواهد شد. پ.ک.ک خلاف آن را براه انداخته و کوردبودن را موجودیت بخشید. حال کسی همچون 'لیلا زانا' پیدا شده و هنوز هم می‌گوید که «کوردبودن نزد پ.ک.ک و حزب صلح و دموکراسی (BDP) نیز ضعیف است، پیش کمال بورکای و بارزانی وافر است.» خیر، این کوردبودن را ببرید، مال شما باشد.

چنین کوردبودنی، مزدوری و همکاری با دشمنان است. اگر مقاومت چهل ساله پ.ک.ک. نمی بود اکنون کمال بورکای نه تنها نمی توانست یک واژه کوردی بگوید، بلکه حتی با بزبان آوردن آن از میان برداشته می شد. اگر هنوز هم از کوردبودن سخن می راند، به منظور معامله و دادوستد با آن است و این را جهت ادامه زندگی شخصی اش انجام می دهد. در واقع، امکان سخن راندن از کوردبودن را در سایه مقاومت پ.ک.ک. می یابد. اگر آن مقاومت نباشد و این رژیم نسل کش را درهم نشکند، بطور قطع کمال بورکای نه تنها نمی تواند از کوردبودن سخن براند، بلکه نمی تواند در کوردستان زندگی کرده و همانند ماقبل هایش اعدام می شد. اگر اصرار می ورزید، حتی اجازه نمی دادند که زندگی کند. از این رو، تعریف صحیح مرحله بسیار مهم است.

واژگان مشابه ممکن است که مفاهیم مجزا و جداگانه ای را به همراه بیاورند. بایستی فریب اصطلاحات را نخورد. چیزی که پ.ک.ک. را از آنهایی که خود را کوردستانی و جریان های چپ ترک می نامیدند متمایز ساخت نیز این است که حزبمان این مرحله را به عنوان مرحله نابودشدن کورد ارزیابی کرد. کسانی را که این وضعیت را قبول کرده بودند، به عنوان جاسوس سرمایه داری متهم می ساخت. هنوز هم می گویند که پ.ک.ک. ما را آنگونه متهم و راجب به ما بدگویی کرد.» اگر پ.ک.ک. این ها را انجام نمی داد ممکن نبود که بصورت پ.ک.ک. درآمده و موجودیت یابد، بلکه دچار عاقبت آنهای دیگر می گشت. بنابراین هیچ یک از مبارزاتی که تا بحال انجام گرفته تحقق پیدا نمی کرد، مرحله بر اساس نسل کشی و نقشه حول آن پیش رفته، حیث ملی و موجودیت کوردها همانند متلاشی شدن جامعه از میان رفته، دیگر کوردبودن و جامعه کورد از صحنه تاریخ پاک شده و نسل کشی کوردها به واقعیت می پیوست.

### جنبش های دامنه گستر در سطح دنیا

زمانی که هژمونی سرمایه داری و تحولات درون آن، در سده بیستم بر بخشی از دنیا حاکم بود، در مقابل آن نیز بدون شک، تحولات حول انقلاب اکتبر بود که بر مبنای اتوپیای سوسیالیستی در روسیه و پیرامونش به میان آمده بودند. این تحول، از يك سطح تحلیل و واشکافی سرمایه داری برخوردار بود. علاوه بر این ادعای

آلترناتیو شدن را داشت. هدفش این بود که انسانیت را از استعمار و سرکوب سرمایه‌داری نجات داده و به یک زندگی آزاد، برابر و دموکراتیک واصل گرداند. از اتوپیایی موثر برخوردار بود. جنبشی گسترده بوده و مبارزه‌ای عظیم در حال انجام بود. لذا انسانیت را تحت تأثیر قرار داده و هدایت‌گر تمام ستمدیدگان بود. پدیدآورنده شهامت و فداکاری بزرگی بود. از نظر حجم و گنجایش نیز همچنانکه در جنگ جهانی اول چنین نظامی، یک سوم از دنیا تشکیل داده بود، پس از جنگ جهانی دوم نیز این مهم به سطح بسیار گسترده‌تری دست یافته بود.

با توجه به آگاهی‌یابی و سازماندهی سوسیالیستی در درون جوامع، درخواستیم دریافت که سوسیالیسم، نظامی فکری و جریانی ایدئولوژیکی بود که پس از جنگ جهانی دوم بیشتر از هر نظامی بر انسانیت حکم می‌راند. از این نظر، شاید هم هدایت‌گر و سازماندهنده بیش از دو سوم انسانیت بود. بصورت جریانی ایدئولوژیکی و فکری درآمد که طی تاریخ انسانیت، بیشترین و پر دامنه‌ترین طرفدار را کسب نمود.

در طول تاریخ، به اندازه سطحی که سوسیالیسم پس از جنگ جهانی دوم بدان دست یافت، هیچ یک از جریان‌های فکری و حتی ادیان، به سطح گستردگی آن واصل نشدند. به وسعتی فراتر از وسعتی پیروان مسیحیت و اسلامیت دست یافته بود. این نیز عرصه‌ای مهم و جدی بود. بنابراین جهان به دو قطب تقسیم شده بود. بلوک شرقی به‌عنوان کمپ سوسیالیستی و به پیشاهنگی اتحادیه جماهیر شوروی و بلوک غربی به‌عنوان کمپ سرمایه‌داری به پیشاهنگی ایالات متحده آمریکا شکل گرفته بودند. از هر لحاظ، این دو بلوک از یکدیگر متمایز شده بودند؛ نظام اقتصادی‌شان تمایز داشت، دو جهان متفاوت بودند. معیارهای اجتماعی، روابط سیاسی و ایدئولوژیکی و سیستم نظامی‌شان نیز همانطور. چنانچه نظام آمریکا ناتو<sup>۱</sup> امروزه را بنیانگذاری کرد، پیمان نظامی ورشو<sup>۲</sup> نیز به پیشاهنگی شوروی .

---

<sup>۱</sup> سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (North Atlantic Treaty Organization) موسوم به ناتو در دوران جنگ سرد (۱۹۴۹) توسط کشورهای بلوک غرب تشکیل شد. محور اساسی این پیمان، مقابله با کشورها و سازمان‌های سوسیالیستی و کمونیستی دنیا بوده و می‌باشد. ترکیه یکی از ۲۸ دولت عضو آن است که در هم‌پیمانی با ناتو بر چندین دهه است بر علیه حزب کارگران کوردستان می‌جنگد.

<sup>۲</sup> پیمان ورشو یا پیمان دوستی، همکاری، و کمک متقابل نام یک پیمان نظامی است که از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۹۱ برقرار بود. این پیمان در ۱۴ مه سال ۱۹۵۵ به امضای هشت کشور آلبانی، آلمان شرقی،



روس بسته شد. همچنین جهت اینکه با یکدیگر درگیر نشوند و بتوانند از یکدیگر جدا و متفاوت بمانند، رفته رفته مابین هر دو نظام دیوارهایی بنا نهاده شدند. این تحولات و رویدادهایی که در داخل این نظام رخ می دادند بر روی جامعه کورد و پیدایش پ.ک.ک تأثیر گذاشت. در حوزه ذهنی و فکری شاید هم تأثیر تحولاتی که در این بلوک صورت می گرفت بیشتر از تأثیر سرمایه داری بود که بطور قطع، بایستی به مثابه پدیده ای کم تأثیر دریافتی نشود.

بایستی جهان قرن بیستم را با جهان امروزی یکی نشماریم، بلکه تحولات موجود در نظام دولت گرا و لغزش های آن در مرکز را بخوبی ارزیابی نماییم. در این باره لازم است آگاهی تاریخی ما کافی باشد. در واقع، جنگ جهانی اول، جنگ خاورمیانه بود؛ جنگ بر سر تقسیم و تصاحب خاورمیانه بود. دیگر عرصه های جهان تا زمان جنگ جهانی اول طی جنگ های مابین دولت های اروپایی تقسیم شده بود. خاورمیانه به عنوان قطعه سرزمینی باقی مانده بود که تقسیم نشده و به تصاحب درنیامده بود. امپراطوری های عثمانی و ایران وارد نظام مدرنیته سرمایه داری نشده بودند. در واقع، یک وجه جنگ جهانی اول این بود که امپراطوری های عثمانی و ایران را وارد نظام مدرنیته کاپیتالیستی کنند. بدین ترتیب، بدنبال کامل کردن گستردگی و هژمونی جهانی مدرنیته سرمایه داری بودند. البته تنها این نبود بلکه وجه دیگر آن نیز برقرار کردن حاکمیت نمایندگی و رهبریت در مدرنیته سرمایه داری بود. یعنی چه کسی نماینده این نظام خواهد شد؟ از این لحاظ، بصورت جنگی درآمد که منجر به جبهه گیری مابین دولت های سرمایه داری گشت.

رهبر آپو در دفاعیاتش بطور روشنی مشخص ساخته که سرمایه داری در لندن و آمستردام ترویج یافته است. سرمایه داری در دولت های نزدیک به دریا در اروپای غربی و در انگلیس که جزیره ای در میان اقیانوس است گسترش یافته، حاکمیت برقرار کرده و به سراسر جهان ترویج یافت. بدین ترتیب، مرکز پیدایش سرمایه داری، انگلیس و هلند بود. در حین گسترش نیز همیشه از تأثیر و نمایندگی خود را که ناشی از پدید آمدنش بود حفظ کرد. اشاعه یابی سرمایه داری همانا بیانگر ترویج

---

بلغارستان، چکسلواکی، شوروی، رومانی، لهستان و مجارستان رسید و در جنگ سرد رقیب پیمان ناتو محسوب می گردید.

هژمونی انگلیس در جهان بود. در مقابل، آلمان که در اواسط قرن نوزدهم وحدتش را برقرار کرده، دروازه‌اش را تا به آخر برای سرمایه‌داری گشوده و بر پایه دولت‌گرایی، مدلی تازه از سرمایه‌داری را بوجود آورده بود، در اوایل سده بیستم، بصورت نیرویی درآمد که ادعای آلترناتیو بودن در سطح نمایندگی نظام در جهان را داشت. آنچنان که خواهان تقسیم جهان با انگلیس بود و محدودسازی حاکمیت این دولت و تقسیم مجدد سرچشمه‌های ماده خام و بازار را با آن را مطرح ساخت. جنگ جهانی اول در واقع، جنگی است که موجب چنین تقسیماتی شد. این وضعیت، به تدریج جبهه‌گیری را به پیشاهنگی دو دولت بوجود آورد. هنگامی که انگلیس، فرانسه و روسیه را به عنوان دولت‌های بزرگ و اساسی آن دوره به طرف خود جذب می‌کرد، آلمان نیز اتریش و امپراطوری عثمانی را بسوی خود کشید. اندکی با ایتالیا نیز ارتباط داشت. رقابت مابین هر دو بلوک و در عرصه اقتصادی، به تدریج جنگ و درگیری نظامی را به پیش کشید که مابین سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ به مدت چهار سال جنگ جهانی اول درگرفت و راه را بر کشته‌شدن بیست میلیون انسان گشود.

جنگ، جنگی مابین دولت‌های اروپا بود، ولی خاورمیانه به میدان اصلی جنگ تبدیل شد. چرا که جنگ در خاک عثمانی انجام گرفت. آلمان با مدیریت امپراطوری عثمانی که در آن زمان، حزب اتحاد و ترقی بر سر حکومت بود همکاری کرده و در حالی که به دنبال تصاحب خاورمیانه بود، با توافق انگلیس، فرانسه و روسیه و حمله از جاهای مختلف؛ از خلیج، دریای سفید و قفقاز، در دست گرفتن جغرافیای امپراطوری عثمانی و تقسیم کردن خاورمیانه مابین خود را در هدف قرار دادند. بدین ترتیب، جنگ در این مناطق انجام گرفت؛ جنگی بزرگ که چهار سال به درازا کشید. این جنگ، بزرگترین جنگی بود که انسانیت تا به آن دوران تجربه کرده بود. هنوز در سومین سال جنگ یعنی در سال ۱۹۱۷ بود که در روسیه انقلاب صورت گرفته و قدرت تغییر یافت. ابتدا رژیم تزاری در فوریه سال ۱۹۱۷ سقوط کرد و حکومت هم‌پیمانی متشکل از جریان‌های لیبرالی گوناگون تشکیل شد. پس از آن نیز بلشویک‌ها در ماه اکتبر سال ۱۹۱۷ با سرنگون ساختن همان قدرت بورژوازی لیبرال‌ها که قادر به حکمرانی و پاسداری از حاکمیتش نبود، بجای آن حکومت بلشویک را بنیان گذاشته و در پترس‌بورگ و مسکو قدرت را به چنگ گرفتند.

بنابراین روسیه آن دوران، اندکی به کوردستان دهه ۱۹۷۰ شباهت داشت. تحركات اجتماعى زياد بود، سرمايه‌دارى بنا به تاثير اروپا وارد آن منطقه شده و روابط اجتماعى قديمى را از هم مى‌پاشاند. بدین ترتيب پوينده‌هاى نوپديدار وارد جستجوهاى تازه‌اى گشته که بسيارى از جريان‌هاى فکرى به اين علت، از اروپا به روسيه انتقال يافتند. در روسيه پيشرفت‌هاى را کسب و امکان سازمان‌يابى را پيدا کردند. آنچنان که مرکز مبارزه ايدئولوژيکى و سياسى به روسيه انتقال يافت. مبارزه عملى نيز در روسيه در چارچوب مفهوم مبارزه طبقاتى داخلى نمود يافت. هنگامى که شرايط سخت جنگ جهانى اول، قدرت و حکومت را تحت فشار قرار داد، دولت را به حالتى مديریت‌ناشدنى درآورد و با ضعيف‌شدن نيروى مديریت، جريان‌هاى چپ انقلابى با بهره‌گيرى از اين وضعيت، به کسب قدرت روى آوردند. در ميان خود، گفتگوهاى را مبنى بر کسب و يا عدم کسب قدرت انجام دادند. بخشى از آنها گفتند که "نبايست قدرت را در دست گرفت، بلکه در دست رژيم تزارى باقى مانده و چپ‌گراها جبهه مخالف بشوند." بخش ديگر نيز يعنى لنين و رفقايش قدرت را بدست گرفته و با اين ارزيايى که با اتکا به قدرت، بنيانگذارى سوسياليسم آسان‌تر و امکان‌پذير خواهد شد، در ماه اکتبر سال ۱۹۱۷ قدرت را تصاحب کردند. حکومت موجود را منحل کرده و بجایش حکومتى جديد را تشکيل دادند. خواستند که بر اين اساس، دولت را از نو سازماندهى کنند تا روسيه تحت قدرت بلشويک از جنگ کناره‌گيرى کند. لذا، هم با خارج‌شدن از توافق با انگليس و فرانسه و هم از جنگ، اعلان کرد که روسيه در جنگى که آن را جنگ تقسيم امپرياليستى مى‌ناميد جاى نخواهد گرفت. اين امر توافقات جنگ افروز ما بين انگليس، فرانسه و روسيه را نيز برملا کرد. اينکه دنيا را چگونه مى‌خواهند تقسيم کنند، چه جاى را به چه کسى داده و چگونه مى‌خواهند خاورميانه را به چنگ بياورند را به تهاى افشا ساخت.

هنوز جنگ به پايان نرسيده بود که اين موارد بر هر کسى آشکار گشت. ولى انگليس و فرانسه با وجود کناره‌گيرى روسيه، جنگ را ادامه دادند و در نتيجه، بلوک آلمان و امپراطورى عثمانى شکست خورد. در سال ۱۹۱۸ نيرويش را بکار گرفته و هر دو دولت تسليم شدند. فرانسه و انگليس که غالب از جنگ بيرون آمدند گردهم آمده و در مورد چگونگى حاکميت آلمان، توافق‌نامه‌اى را ما بين خود صورت دادند.

همچنین از طریق پیمان سور<sup>۳</sup>، چگونگی تشکیل سیستم دولت جدید و تنظیم 'قیمومت'<sup>۴</sup>ها بر روی جغرافیای امپراطوری عثمانی را مشخص ساختند. حکومت آنوقت در استانبول، دیگر از سوی انگلیس و فرانسه هدایت می‌شد و بصورت یک حکومت خیمه‌شب‌بازی درآمد که به خواسته آنها تحقق می‌بخشید.

بدین ترتیب، خاورمیانه در راستای منافع این دولت‌ها بخش و تقسیم شد. مثل کشیدن خط با خط‌کش، بر روی نقشه نیز آن را ترسیم کردند. هنوز هم آن مرزهای تعیین شده دولت‌ها موجود می‌باشد. این مرزها تا به آن زمان وجود نداشتند. در سال‌های ۱۹۲۰، ۱۹۱۸ این مرزها مشخص شدند. البته روسیه در بیرون از تمام این‌ها باقی ماند. هنگامی که انگلیس و فرانسه آلمان را شکست دادند، جهت فروپاشاندن دولت جدیدی که در روسیه تاسیس شده بود نیز دست به حمله زدند. با حمایت از نیروهای گوناگون واپس‌گرا در داخل روسیه، آنها را سازماندهی کرده و این‌گونه خواستند که قدرت در دست بلشویک را ازهم بپاشند. جنگ داخلی دو سال طول کشید. هر چند بلشویک‌ها در جنگ داخلی با دشواری روبرو شدند نیز ولی مقاومت کردند. نیروهایی که انگلیس و فرانسه از آنها حمایت می‌کردند نتوانستند موفق عمل کنند و در نتیجه انگلیس مجبور ماند که حکومت تازه بنیانگذاری شده در روسیه را به رسمیت شناخته و با آنها به توافق برسد. این توافق در سال ۱۹۲۵ بطور علنی صورت گرفت که طی آن، بلشویک‌ها نیز دیگر دست از ادعای شان مبنی بر ترویج مستقیم انقلاب برداشتند. بجای آن مفهوم همزیستی مسالمت‌آمیز را بسط دادند. هر چند انگلیس و فرانسه بلشویک‌ها را برای خود

---

<sup>۳</sup> پیمان یا معاهده سور (Treaty of Sèvres) در روز ۱۰ اوت سال ۱۹۲۰ میلادی برای تنبیه امپراتوری عثمانی که در جنگ جهانی اول در کنار امپراتوری آلمان و امپراتوری اتریش - مجارستان وارد جنگ شده بود، میان نیروهای پیروز متفق در جنگ جهانی اول؛ روسیه، بریتانیا و فرانسه و 'امپراتوری عثمانی' امضا شد. در آن هنگام، بریتانیایی‌ها و فرانسوی‌ها تنگه‌های داردانل و بسفور و شهر استانبول را تصرف خود داشتند. پیمان سور موجب ظهور جنبش ملی‌گرایان ترک شد. بنا به این پیمان، اگر حکومتی کوردی تشکیل می‌شد، تنها مناطق روها، ماردین، آمد و بوتان در شمال کوردستان را در خود می‌گرفت. همچنین شهرهای ترابزون، ارزروم، وان و بتلیس در نقشه ارمنستان قرار می‌گرفت. بدین ترتیب، کوردستان به پنج بخش تبدیل می‌شد.

<sup>۴</sup> قیمومت (وکالتی) به انگلیسی Mandate؛ ملاحظیتی است که پس از جنگ جهانی اول، به برخی دولت‌های بزرگ داده شد تا به‌نام مجمع ملت‌ها، کشورهای کم‌پیشرفته را تا زمان رسیدن به خودمندی و استقلال اداره کنند. هر چقدر هم که به پروژه‌ای برای زدودن استعمارگری کهن مبدل شد، اما در عمل، نتایجی مشابه این استعمارگری را بار آورد.

به‌مثابه خطری بسیار بزرگ می‌دیدند، اما هنگامی که نتوانستند حکومت جدید را فروپاشند نیز مجبور ماندند با آنها سازش کرده و به جستجوی راه‌های دیگری جهت فروپاشی آن پرداختند.

از طرفی دیگر در برابر شکست عثمانی‌ها در آناتولی و معاهده سَور اعتراضاتی صورت گرفتند. در بسیاری از جاها مبارزاتی سازمان یافتند. در کوردستان، آناتولی و در جاهای گوناگون، توده‌های مقاومت‌گر هم مبتنی بر ساختار قدیم اجتماعی و هم بر بقایای نظامی شکل گرفتند. مصطفی کمال و رفقاییش این مقاومت‌های متکی بر ارتش را که در جبهه شرقی سرپا مانده بودند متحد ساخته و از سال ۱۹۱۹ بدین‌سو دست به اقداماتی زدند. در این چارچوب، کنگره‌هایی را در 'سیواس' و 'ارزروم' برگزار کردند. سرانجام در سال ۱۹۲۰ با اعلان مجلس در آنکارا در واقع، تاسیس حکومتی جدید مبتنی بر مجلس و بدین ترتیب با نپذیرفتن پیمان سور و عدم پایبندی بدان، وارد شدن به مبارزه استقلال را اعلان کردند.

انگلیس و فرانسه در شمال با روسیه در حال جنگ بودند، به‌همین دلیل اتحاد جماهیر شوروی نیز از حرکت کمالیست، حمایتی بزرگ انجام داد. همچنین جامعه کورد، در برابر حملاتی که از جنوب انجام می‌گرفتند در حال دفاع از خاک‌هایش بود. با باورکردن به تبلیغ‌های کمالیست‌ها که مبتنی بر برادری دینی و سرزمین مشترک ترک‌ها و کوردها بود با حرکت کمالیست‌ها متحد شدند. به‌علاوه در سال ۱۹۱۷ نیز انقلاب اکتبر تحقق یافته بود. از سویی دیگر هر چند امپراطوری عثمانی از جبهه‌های غرب و جنوب به‌تمامی شکست خورد، اما نیروهای مسلح امپراطوری در کوردستان در جبهه شرقی سرپا مانده بودند. از سیواس گرفته تا سرحد در تمامی بخش‌های کوردستان هر چند نیروی نظامی، سربازها و گردان‌ها ضعیف شده بودند، ولی سازمان‌یافتگی و حاکمیت‌شان را نگه داشتند. سپاه واقع در منطقه سرحد تحت فرماندهی کاظم قره‌بکر<sup>۵</sup> استوار بود. همچنین برخی از نیروهای دیگر ارتش را سرپا نگه می‌داشت. ارتش نیز بر روی منطقه و جامعه نظارت می‌کرد. علاوه بر این، به

---

<sup>۵</sup> کاظم قره‌بکر (۲۳ ژوئیه ۱۸۸۲ - ۲۶ ژانویه ۱۹۴۸) یک فرد نظامی بود که به‌دلیل اختلافاتش با آتاتورک مشهور است. او دیدگاه‌های متفاوتی با آتاتورک در مورد تحقق اصلاحات او از جمله لغو خلافت داشت. او با اصل موضوع مخالف نبود بلکه زمانه را مناسب این مهم نمی‌دید. چراکه نیروهای بریتانیا در مرز جنوب شرقی ترکیه مستقر بودند و می‌خواستند کرکوک را از امپراتوری عثمانی جدا کنند. او فکر می‌کرد لغو خلافت باید به بعد از حل‌شدن این مسئله موکول شود.

آنها پشت بسته بود. در نتیجه با شکست دادن اشغال یونان که انگلیس و فرانسه از آن حمایت می‌کردند، پس از انجام دیدارها و دادوستدهای فراوان، مجدداً با انگلیس و فرانسه در ماه جولای سال ۱۹۲۲ در لوزان به توافق رسیدند. انگلیس و فرانسه در موضوعات استانبول و موجودیت و مرزهای ترکیه نیز مجبور ماندند که دولت تاسیس شده در آنکارا را به رسمیت بشناسند. زیرا چنان نیرویی نداشت که حملات بیشتری انجام دهد و آنها را نادیده بگیرد، حتی پافشاری بیشتر نیز ممکن بود که راه بر گسترش مقاومت در دیگر مناطق بگشاید. لذا با ترس از این امر توافق کردند. دوباره تقسیماتی صورت گرفت. در واقع عربستان و کوردستان را در راستای منافع خودشان تقسیم کرده بودند. به‌مثابه یک تازگی نیز زمین‌هایی را که کمالیست‌ها جهت بنیانگذاری دولتی جدید می‌خواستند پذیرفتند. بر این اساس، دولت جمهوری ترکیه تاسیس شد. در کل، مرز کوردستان مدت درازی به صحنه مبارزه تبدیل گشت. هر چند کشمکش مابین فرانسه و حرکت کمالیسم در سال ۱۹۲۰ بر سر کوردستان حل شده بوده باشد هم، ولی مابین انگلیس و کمالیست‌ها تا مدتی طولانی ادامه یافت. ترسیم مرز عراق و ترکیه با موافقت‌نامه ماه ژوئن سال ۱۹۲۶ ممکن و پذیرفته شد، اما در عمل هرگز به‌تمامی اجرا نشده و برای همیشه بر روی کاغذ باقی ماند. کوردها نیز این موافقت‌نامه را قبول نکردند و به‌دلیل عصیان و مقاومت‌های آنها هر دو دولت نیز نتوانستند این مرز را بطور کامل تثبیت سازند. وضعیتی که تا به امروز نیز جریان دارد از اینجا نشأت می‌گیرد.

همانند اعتراض ترکیه در آلمان نیز اعتراضاتی علیه شکست صورت گرفتند. در آنجا بیشتر یک جریان ملی‌گرای سوسیال سر برآورده و طرفدارانی را گرد هم آورد. رفته‌رفته در ابتدا خودش را به‌عنوان حزب سوسیالیست ملی می‌شناساند ولی با لغزیدن به طرف ملی‌گرایی، بصورت یک حزب فاشیست درآمد. هیتلر و رفقاییش در آلمان قدرت را به‌چنگ انداختند. با یک ملی‌گرایی شوون محض شکست در جنگ جهانی اول را هضم نکرده و دست به جنگی تازه در برابر انگلیس زده و جهت بدست‌انداختن جغرافیای تحت حاکمیت انگلیس، تقسیم دوباره دنیا با این دولت و اجازه‌یابی برای تصاحب معادن ماده خام و بازار در بسیاری از مناطق جهان برای خودش وارد رقابتی متقابل شد. این وضعیت به‌تدریج راهگشای جنگ جهانی دوم گشت که در سال ۱۹۳۸ آغاز شد.

جنگ جهانی دوم مابین سال‌های ۴۵-۱۹۳۹ روی داد که تا بداند زمان طولانی‌ترین جنگ جهانی بود و بیش از پنجاه میلیون انسان مردند. بسیاری از مناطق سکونی و شهرها فروپاشیده و با خاک یکسان شد. یعنی یک‌بار دیگر در نتیجه درگیری مابین انگلیس و آلمان بر سر اینکه "چه کسی نماینده جهان خواهد شد؟" جنگی بزرگ به میان آمد که در واقع، جنگ تقسیم جهان بود و به لحاظی، جنگ پس‌گرفتن انتقام جنگ جهانی اول بود. ولی آلمان هیتلر فاشیست، بسیاری از دولت‌های سرمایه‌داری را تحت تأثیر قرار داده و جهت جذب آنها به خود، سوی جنگ را به مشرق یعنی اتحادیه شوروی برگرداند. بدین ترتیب، بصورت جنگ مابین آلمان و اتحاد جماهیر شوروی درآمد. این یک تاکتیک بود. مدیریت هیتلر با حمله به سوسیالیسم می‌خواست که ناجی سرمایه‌داری شود و بنابراین بدست آوردن پشتیبانی تمامی دولت‌های سرمایه‌داری را در هدف خود قرار داده بود. در واقع، این را به شکل یک تاکتیک درمی‌آورد. از سویی دیگر، اگر می‌توانست شوروی را پس براند، آنگاه رسیدن به هندوستان از مسیر قفقاز و بدین ترتیب با گرفتن هندوستان از دست انگلیس، کاهش تأثیر این دولت در جهان را مورد هدف قرار داده بود. یعنی با شکست دادن اتحاد جماهیر شوروی، چنین مزیت دوسویه‌ای را بدست می‌آورد.

به همین دلیل در واقع، جنگ مابین آلمان و شوروی صورت گرفت، وگرنه در ابتدا مابین هر دو دولت نیز توافقی وجود داشت. غالباً نیز کشمکش بر سر این بود که چه کسی نماینده نظام کاپیتالیستی خواهد شد. آلمان به نتیجه جنگ جهانی اول اعتراض کرده بود و می‌خواست که نمایندگی را از چنگ انگلیس درآورد. همچنین بر مناطق وسیعی از جهان حکمرانی کرده و خود صاحب معادن ماده خام و بازار شود. سرمایه‌داری آلمان و انحصاراتش بجز این، به چیز دیگری در مورد جنگ نمی‌اندیشید. این جنگ نیز حدود پنج تا شش سال به درازا کشید. در ابتدا آلمان مناطق بسیاری را به آتش کشید و فروپاشاند. ولی رفته‌رفته هم مقاومت شوروی‌ها و هم احساس خطر انگلیس و فرانسه از این وضعیت، تشکیل یک هم‌پیمانی تحت عنوان "جبهه دموکراسی بر ضد فاشیسم" را مطرح ساخت. از این رو، میان آمریکا، انگلیس و اتحادیه شوروی یک هم‌پیمانی سه‌طرفه تشکیل شد که آن را هم‌پیمانی دموکراتیک نامیدند. بدین ترتیب، علیه فاشیسم آلمان جنگ براه انداخته شد و

مدیریت هیتلر را با شکست روبرو ساختند. یک بار دیگر آلمان شکست خورده، سرکوب گشته و این بار به تهامی تحت کنترل قرار داده شد. همزمان با شکست آلمان و پایان یافتن آن دوره، بار دیگر درگیری سوسیالیسم و سرمایه داری برجسته شد. اتحادیه شوروی که در جنگ با آلمان و شکست دادن آن، نقشی مهم را بازی کرده بود، جهت اینکه یک بار دیگر از جناح اروپا علیه خودش حملاتی انجام نگیرند، اروپای شرقی را اشغال کرد. ارتش سرخ شوروی با پیشروی بسوی مناطق داخلی اروپا، تشکیل یک نظام امنیتی را برای خود در هدف قرار داد. این وضعیت، دولت‌های اروپای غربی را نیز مورد تهدید قرار داد. از درون، جنبش‌های اجتماعی را به حرکت واداشته و تأثیری محرک برانگیز از خود برجای گذاشت. دولت‌های سرمایه داری غرب از این مهم بسیار ترسیدند. برای همین، پس از شکست آلمان به تدریج ناسازگاری و درگیری سرمایه داری سوسیالیسم، غرب شرق و آمریکا و اتحادیه شوروی شدت گرفت. این جنگ را "جنگ سرد" نامیدند. زیرا به درگیری تسلیحاتی متحول نشد ولی مابین این دو نیرو مبارزه‌ای شدید به میان آمد.

هر چند انگلیس طی جنگ جهانی دوم در برابر آلمان شکست نخورد ولی رفته رفته ضعیف گشت. آمریکا به عنوان یک دولت تازه سرمایه داری رشد کرد. هر چند آلمان در آخر جنگ شکست خورد، ولی در امر نمایندگی سرمایه داری جابجایی صورت گرفت. آمریکا به موقعیت رهبری گذار صورت داد و انگلیس به مثابه حامی آن در جایگاه دوم باقی ماند. یعنی جلوداری را به آلمان نسپردند، چون آمریکا طی جنگ علیه آلمان بصورت دولتی درآمد که نمایندگی را به جنگ انداخت. بدین ترتیب هر چند انگلیس تعیین کننده سیاست بود اما در عمل، جابجایی در مرکز نظام سرمایه داری صورت گرفت. مرکزیت از لندن به واشنگتن تغییر یافت. در حالی که دولت‌های سرمایه داری از لحاظ اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نظامی به پیشاهنگی آمریکا شکل می گرفتند، دولت‌هایی هم که خود را سوسیالیست می نامیدند به رهبری روسیه سازمان یافتند و از هر لحاظی یک بلوک شدگی، گسست و درگیری به میان آمد. این گونه جهان به دو بخش تقسیم شد. یا بایستی طرفداری از شوروی صورت می گرفت یا از آمریکا.



هر چند جنگ جهانی دوم در اروپا به پایان رسیده باشد هم ولی در آسیا به پایان نرسید. مبارزه در چین و دیگر مناطق ادامه یافت. جنگ جهانی متوقف شد ولی جنگ به شکل جنگ‌های منطقه‌ای ادامه پیدا کرد. جنبش‌های بخش در چین به پیشاهنگی کمونیست‌ها در سال ۱۹۴۹ به پیروزی رسید. بدین ترتیب چین نیز سوسیالیست بودن خود را اعلام نموده و با جماهیر شوروی هم‌پیمان گشت که در نتیجه آن، ضربه‌ای جدی بر سرمایه‌داری وارد آمده و موجب بحران گشت. حتی به این محدود نمانده و موفقیت شوروی و چین، همچنین نیرو و پویایی آنها سرکوب‌شدگان و زحمتکشان را در دیگر مناطق جهان ژرفاً تحت تأثیر قرار داد. جنبش سوسیالیسم بطور بسیار مؤثری ترویج یافت. اندیشه سوسیالیسم تمام زحمتکشان را فراگرفت. کارگران، مأموران، زحمتکشان و همراه با این‌ها جوانان و زنان از جمله اقشاری بودند که بیش از هر قشر دیگری تحت تأثیر این اندیشه قرار گرفتند. جریان سوسیالیستی به حالت اصلی‌ترین جریان‌های بخش برای ستم‌دیدگان درآمد. نه تنها اقشار گوناگون بلکه خلق‌ها و مللی که تحت فشار و استعمار قرار گرفته بودند نیز از این تحولات نیرو و آگاهی گرفته، سازمان یافته و به جنبش‌های بخش ملی متکلی بر اتحاد جماهیر شوروی و چین روی آوردند.

بر این مبنا جریان‌های بخش ملی در خاورمیانه، آسیا، آفریقا و آمریکا بصورت اساسی‌ترین جریان انقلابی درآمد. سرکوب‌شدگان و تمامی خلق‌ها و ملت‌هایی که تحت استعمار بودند سازمان یافته و با روی‌آوری به مبارزه‌های بخش ملی، جهت تشکیل دولت. ملت گام برداشتند. برخی از آنها از همان آغاز تحت تأثیر سرمایه‌داری بوده و با کسب پیروزی نیز بلافاصله آمیخته این نظام گشتند. آنهایی که متکی بر شوروی‌ها و چین بودند، همچون جریان‌هایی که اغلب به پیشاهنگی احزاب کارگری و جنبش‌های طبقاتی به دنبال یکی کردن مبارزه‌های بخش ملی با رهایی‌بخشی اجتماعی بودند، برای سوسیالیسم مساعد بوده و پیشرفت‌هایی را در رابطه با شوروی بوجود آوردند. مبارزات‌های بخش ملی متوقف نشده و در آسیای شرقی به پیشاهنگی ویتنام، در کمبوجیه و بسیاری از مناطق دیگر مدتی طولانی ادامه یافت. در آفریقا در کشورهای گینه، موزامبیک و... نخست سازمان‌ها و تمام اجتماعات قبیله‌ای آفریقا آگاه گشته، سازمان یافته و جهت کسب استقلال ملی‌شان به مبارزه روی آوردند. آمریکای لاتین به پیشاهنگی انقلاب کوبا چنین مرحله‌ای را

تجربه کرد. بدین ترتیب هر چند جریان سوسیالیستی نتوانست انقلاب کارگری را تحقق بخشد، ولی پس از انقلاب اکتبر بر مبنای این جنبش‌ها، انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی را احقاق بخشیدند.

حرکت‌هایی که قادر به جلب حمایت شوروی و چین بودند با کسب یک نیروی بزرگ سیاسی و نظامی در بسیاری از مناطق موفق عمل کرده و به پیروزی رسیدند. استعمارگری نو آمریکا، انگلیس و فرانسه در برابر این مقاومت‌ها با دشواری روبرو و رسوا شدند. زیرا عیان گشت که این دولت‌ها نیروی فشار و استعمار هستند. بنابراین شکست خورده و مجبور به عقب‌نشینی ماندند. در این باره، مبارزه کوبا مبارزه‌ای مهم می‌باشد. لذا اتحاد جماهیر شوروی مستقیماً مشارکت جسته و آمریکا مجبور به متوقف‌ساختن تهدیدهایش شد. مبارزه ویتنام که الهام‌بخش تمامی ستم‌دیدگان و خلق‌ها بوده، روح، آگاهی و عمل استقلال ملی را وسعت بخشیده و فداکاری و شهادت برمی‌انگیزاند، به‌عنوان مقاومتی بزرگ در جهان تأثیر فراوانی برجای گذاشت. نخست همانطور که حملات فرانسه را دچار شکست ساخته و در ویتنام جنوبی با شکست دادن قدرت وابسته به آمریکا که بعدها استعمارگری را تحویل گرفته بود، شکست دادند، در اواسط دهه ۱۹۷۰ نیز در مبارزه رهایی‌بخش ملی اعلان پیروزی کردند. این مهم همچنانکه به تمامی ستم‌دیدگان روحیه و شهادت بخشید، به خلق‌ها نیز خودباوری و جسارتی بزرگ داده و آنها را آگاه ساخت. حداقل به اندازه انقلاب اکتبر همه ستم‌دیدگان را تحت تأثیر قرار داده، به آنها نیرو و اعتماد بخشیده و معتقد ساخت که در صورت آگاه‌شدن و سازمان‌یابی، پیروزی تحقق‌یافتنی است.

تمام این تغییر و تحولات در کوردستان بر روی جامعه کورد تأثیر گذاشت. از طرفی روابط سرمایه‌داری که بر پایه استعمارگری نو شکل گرفته بود با از هم‌پاشاندن ساختار اجتماعی قدیم و واشکافتن جامعه و بنابراین سربرآوردن جریان‌های تازه جوامع نوبنیاد، ایدئولوژی رسمی و تک‌گرا درهم شکسته شده و با به‌میان آمدن ایدئولوژی‌های جداگانه، مبارزه ایدئولوژیکی گسترش یافت. به موازات آن اگر تأثیر رشد جریان‌های رهایی‌بخش ملی و سوسیالیستی را بدان بیفزاییم، آگاهی‌یابی‌ای فراوان، بحث و جستجو جهت پدید آمدن و رشد جریان‌های ایدئولوژیکی به‌عنوان تکیه‌گاه چپ فراهم گشت.

این امر بر تحول فکری و پیدایش جریان ایدئولوژیکی تازه‌ای که در ترکیه و کوردستان شکل گرفت، تأثیر بسزایی برجای گذاشت. در واقع، این جریان‌های فکری را جهت‌دهی کرده، تعیین ساخته و تحت تأثیر قرار دادند. به‌همین دلیل، در کنار جریان‌های دین‌گرا و ملی‌گرا در ترکیه، همچنانکه راه را بر رشد جنبش چپ - سوسیالیستی به‌مثابه جریانی بسیار مؤثر گشودند، در کوردستان نیز بخصوص تمام جریان‌هایی که با ریشه کوردی پدید آمدند، چون میل چپ داشتند، شوروی را همچون دوست و هم‌پیمان خود دیدند. تحولات موجود در کوردستان بیشتر مایل به چپ‌گرایی بوده و برای سوسیالیسم مساعد بود. زیرا حرکت‌های رهایی‌بخش ملی، اساسی‌ترین جریان دوره بوده و مسئله موجود در کوردستان مسئله رهایی ملی بود. با توجه به اینکه دولت‌های حاکم بر کوردستان وابسته به آمریکا بودند انجام یک مبارزه رهایی‌بخش ملی نیز تنها با برخورداری از ایدئولوژی سوسیالیستی و جلب پشتیبانی از نظام شوروی ممکن می‌گشت. در آن‌زمان نظام پادشاهی در ترکیه و ایران بر سر کار بود و در موقعیت همدستی و همراهی با آمریکا و نظام او قرار داشتند. این سیستم نیز از استعمارگری و نظام تجزیه‌شده موجود پاسداری می‌کرد. به‌همین سبب، با جلب پشتیبانی از نظام آمریکا نیز امکان انجام مبارزه وجود نداشت. یعنی تنها یک امکان برای جلب پشتیبانی از نظام‌های مخالف آمریکا وجود داشت که آن نیز اتحاد جماهیر شوروی بود. بنابراین همیشه شوروی را به‌عنوان دوست و هم‌پیمان استراتژیک دیده و این‌گونه در مسیر رشد قرار گرفتند. بر این مبنا تأثیرپذیری فراوانی صورت گرفت. حتی هر چند آگاهی زیادی در مورد جزئیات رهایی‌بخشی ملی وجود نداشته، برنامه آن را دارا نبوده و آگاهانه نباشد هم، رهایی‌بخشی ملی در میان روشنفکران و جامعه کورد طرفداران بسیاری پیدا کرد.

پس از جنگ جهانی دوم و شکست و فروپاشی جمهوری کوردی مه‌باد، گروه بارزانی نیز که به شوروی پناه برده و مدت درازی در آنجا ماند، تمام اقشار آگاه جامعه کورد را تحت تأثیر قرار داده بود. به‌همین دلیل، میل به اندیشه چپ سوسیالیستی در جامعه کورد افزایش یافت. این نیز موجب گشت تمامی گروه‌های نو کوردی در کوردستان و جریان‌های سیاسی و ایدئولوژیکی که با اصل و نسب کوردی پدید آمدند دارای دیدگاهی چپ و سوسیالیستی باشند. همچنانکه جریان‌های آن دوره ناچار ماندند خویش را به‌عنوان سوسیالیست بازتعریف نمایند،

جریان‌های نوظهور نیز به چپ تمایل یافتند. در درون حرکت‌هایی که توان برخورداری از نگرش چپ را داشتند، اعتقادی مبنی بر اینکه می‌توان نمایندگی کوردبودن را انجام داده و حرکت رهایی‌بخش ملی کوردی را گسترش داد شکل گرفت. حتی جریان‌های آن‌زمان همچون حزب دموکرات کوردستان (PDK) . پ.د.ک) نیز مجدداً خود را چپ‌گرا ساختند. به‌عنوان مثال پ.د.ک در آن دوران، دچار تزلزل بزرگی گشت. در واقع، همراه با پیمان‌نامه الجزایر شکست بزرگی خورده بود. هنگامی که اتحادیه میهنی کوردستان (YNK-ی.ن.ک) در سال ۱۹۷۵ از بطن آن برآمده و بنیانگذاری شد نیز به‌تمامی همچون یک جنبش چپ و سوسیالیستی حرکت نمود. ی.ن.ک نه تنها با اتحاد جماهیر شوروی در ارتباط بود بلکه با چین نیز رابطه داشت. آنچنان‌که برخی از گروه‌های درون این حزب به شوروی اتکا می‌کردند و برخی نیز به چین.

بعدها در سال ۱۹۷۹ هنگامی که پ.د.ک خود را به‌عنوان حزبی سوسیالیستی از نو سازماندهی کرد. بررسی سازمان‌یابی مجدد پ.د.ک آموخته می‌باشد. در سال ۱۹۸۰ بود که در کنگره و همراه با سازماندهی مجدد، برنامه‌ای را تدوین کردند که از ابتدا تا به آخر پر بود از واژه‌های سوسیالیسم، کمونیسم، مارکسیسم و لنینیسم. در همان جمله نخست برنامه آمده است که ایدئولوژی‌شان مارکسیسم-لنینیسم بوده و هم‌پیمان آنها نیز اتحاد جماهیر شوروی. آنچنان‌که می‌پندارید انگار برنامه یک حزب کمونیستی بزرگ نوشته شده است. یعنی جریان سوسیالیستی چپ تا به این اندازه بر روی جامعه کورد مؤثر بود. حتی نیرویی همچون پ.د.ک نیز ناچار ماند که خود را سوسیالیست و مارکسیست-لنینیست اعلان کند.

بدین ترتیب تمام حرکت‌هایی که به افشار مختلف تأثیر پذیرفته از لیبرالیسم همچون قشر میانی، آغاها و خرده‌بورژواها اتکا داشتند نیز مجبور ماندند که خود را به‌عنوان جریان‌های هم‌خوان با سوسیالیسم و مساعد برای نوعی از چپ اعلان نمایند. از این رو، چپ‌گرایی و سوسیالیسم را در ادبیات مبنا قرار دادند ولی در جوهر، خط‌مشی‌های لیبرال و ملی‌گرای‌شان را نگه داشتند. زیرا با چنین خط‌مشی‌هایی، یافتن حمایت در میان جامعه کورد غیرممکن بود، ولو در گفتار هم که باشد همه‌شان چپ‌گرا شدند. از کمال بورکای گرفته تا بسیاری از افراد مشابه او، همه مجبور ماندند که خودشان را به‌عنوان حزبی چپ و سوسیالیستی بشناسانند.

چونکه جریان سوسیالیستی در دنیا بسیار مؤثر بود. جنبش‌های رهایی‌بخش ملی تنها از طریق پشتیبانی سوسیالیسم می‌توانست ممکن باشند. لذا اگر قرار بود تعریفی از هویت کورد و مبارزه آزادی صورت بگیرد، این امر تنها به پیشاهنگی اندیشه چپ و سوسیالیستی امکان‌پذیر بود. همچنانکه ممکن نبود اندیشه دیگری از هویت کورد صیانت و دفاع بعمل آورد، نشان‌دادن نیروی انجام مبارزه‌ای که در نظر گرفته بود نیز امکان‌ناپذیر بود. بدین لحاظ، تمامی جریان‌ها با دیدگاهی چپ سربرآوردند. در این دوره، تأثیر جریان سوسیالیستی بر کوردستان در مرحله تشکیل گروه‌های جدید و بر روی روشنگری کورد بسیار زیاد بود. تأثیر جریان‌های رهایی‌بخش ملی نیز افزایش فراوانی یافت. بجز این، سرچشمه دیگری جهت آگاهی‌یابی، سازمان‌یابی و مبارزه در دست روشنفکران و جوانان کورد وجود نداشت که بتوانند از آن نیرو و توان بگیرند. ممنوعیت شدیدی نیز بر روی عصیان‌های کورد تعیین شده بود. کسی به درستی نمی‌دانست که چه بود و در کجا چه چیزی انجام شده است.

دومین آن نیز این است که عصیان‌ها شکست خورده و سرکوب شده بودند. آخرین مورد، عصیانی بود که توسط پ.د.ک و با اتکا به ایران شکل گرفته بود، آن هم وقتی با معاهده الجزایر شکست خورد، دیگر طرفی باقی نمانده بود که بتواند بدان پشت ببندد. در واقع، آن جور تفکرات، موفقیت بیار نمی‌آوردند. در جایی که پیروزی نباشد ممکن نیست شعور و سازمان‌یافتگی هم وجود داشته باشد و بصورت نیرو و اراده درآمد. چراکه اراده پیروزی را می‌توان تنها در جنبش‌های رهایی‌بخش ملت‌ها و خلق‌های ستمدیده، در ویتنام، کوبا، چین و آفریقا یافت. همچنانکه این‌ها بر روشنگری و تشکیل گروه‌های کوردی آن دوران تأثیر بسزایی داشتند، بر تشکیل گروهی پ.ک.ک نیز به‌همان صورت. گویا همانند اینکه میراث و آزمون خلق کورد بوده، پ.ک.ک از این جریان‌ها صیانت به‌عمل آورده، شعور مبارزه فراگرفته، اراده کسب نموده و اشتیاق و نیرو گرفت. بطور یقین، قدرت و اراده پیروزی را در آنها یافت. در حالی که حتی کوچکترین و ضعیف‌ترین اجتماعات آفریقایی که هیچ چیزی نمی‌دانستند اما بر این مبنا آگاهی یافته و با سازمان‌یابی توانست مبارزه کرده و به پیروزی برسد، این برخورد که "چرا کوردها موفق نشوند" به روشنفکران و نیروهای کوردی قدرت و اطمینانی بزرگ بخشید. این تحولات، تأثیر بزرگی در

اعتلایابی شهامت و فداکاری داشتند. بایستی این واقعیت را بخوبی دریافت. زیرا این نکته بسیار مهم است. رهبری در مانیفست تمدن دموکراتیک به صراحت بیان نموده‌اند، میراثی تاریخی که بدان تکیه کنیم وجود ندارد. درست برعکس میراث تاریخی، سرکوب و همه‌کشی را نشان می‌دهد. جهت ابراز اراده و شعوری که بتواند آن را باژگونه کند هیچ چیزی وجود ندارد. در واقع، در آن فضای فقدان، از یک لحاظ مبارزه و جریان سوسیالیستی که انقلاب اکتبر آفریده و از طرفی دیگر نیز بویژه جریان‌های رهایی‌بخش ملی که پس از جنگ جهانی دوم بوجود آمده و پیروزی بدست آوردند تأثیر بسیار زیادی داشتند. بایستی همیشه بر این واقف بوده و آن را درک نمود. مبارزات خلق‌ها و پیروزی‌هایی که کسب کرده بودند، در اراده‌یابی کوردها تأثیر تعیین‌کننده‌ای برجای گذاشت.

از طرفی دیگر این‌ها بسیار تمامیت‌دار نبودند. با وجود این تأثیر، بحران و کشمکش‌های موجود در جریان سوسیالیسم رئال نیز بر این محافل بازتاب یافت. زیرا اتحاد جماهیر شوروی بلوکی را تشکیل داده و سپس زمانی که حزب کمونیستی در کشوری همچون چین بر سر قدرت آمد، برخی نیروها پیش‌بینی کردند که اگر این‌ها متحد شوند به نیروی بزرگی مبدل خواهند شد. لذا جهت ایجاد مانع بر سر این راه به تلاش افتادند. در هر صورت، می‌توان به چنین مهمی پی برد که سرمایه‌داری دارای چنین تلاشی بود. ولی به دلیل این تلاش‌ها بود و یا به دلیل برخوردهای شان بود که یک اتحاد کامل در این راستا هرگز صورت نگرفت.

طی مدت‌زمانی کوتاه در درون این جریان سوسیالیستی، انشعاب، قطب‌شدن‌ها و کشمکش‌هایی بوجود آمدند. این وضعیت به اندازه انشعاب‌های ایدئولوژیکی، به انشعاب‌های سیاسی نیز منجر گردید. چین و بسیاری از جریان‌های رهایی‌بخش ملی دیگر به بلوک شوروی نپیوسته و بصورت جدای از هم درآمدند. یکدیگر را به وضعیتی درانداختند که به اندازه انتقادات‌شان از سرمایه‌داری مورد انتقاد قرار گرفتند. این مسئله تا جایی پیش رفت که یکدیگر را امپریالیست بخوانند؛ امپریالیست. سوسیال گفتند. از یکدیگر به بهانه دوییدن در پی هژمونی ایراد گرفتند. آنچنان‌که اتحادیه شوروی را به‌مثابه امپریالیست. سوسیال دیده و به بهانه دوییدن در پی هژمونی مورد انتقاد قرار دادند. چین نیز از سوی بسیاری از محافل، به‌عنوان قانونی دیگر که حامل گرایشی مشابه است مورد ارزیابی قرار گرفت. بطور خلاصه

چنانچه رهبری در دفاعیاتشان، به روشنی نقطه گاه بوجود آمدن تمام این انشعابها را توضیح داده اند، بایستی بحران درون جریان سوسیالیستی را نیز در نظر داشت. اوتوپیای سوسیالیسم که با مفاهیمی همچون آزادی، برابری، دموکراسی و عدالت تحقق پذیر است، بواسطه ابزار دولت که ویژگی بنیادین آن؛ فشار، استعمار، قتل عام و نابودکردن است امکان نداشت که تحقق یابد. با وجود اینکه این اوتوپیا بسیار تأثیرگذار است، در مدتی کوتاه بصورتی درآمد که روی آشکار و خشن دولت بر همه چیز آن حاکم گشت؛ ساختار بروکراتیک خود را حاکم ساخت. همچنانکه در درون، منافع بروکراسی به حالت منفعت حاکم درآمد، نسبت به خارج نیز گرایش بنانهادن یک هژمونی را در بطن خود حمل می کرد. این امر راهگشای بروز یک بحران و ناهم سازی مابین اوتوپیا و واقعیت گشت، ولو به تدریج وارد بحران شد. نه تنها آزادی، برابری و دموکراسی ترویج نیافت، بلکه فشار، زورگویی، گرفتاری و ناکارایی بروکراتیک بیش از هر چیزی در درون نظام شوروی بوجود آمد.

برغم وجود یک نوع برابری و تا حدودی اشتراکیت در شوروی، ولی آزادی و دموکراسی وجود نداشت. زیرا هر چیزی بواسطه دولت حل شده و وابسته به قدرت بود. آنها نیز بیانگر نظامی منفعتی بودند و ممکن نبود که به نوعی دیگر باشد. این وضعیت، راه بر بحران گشود. در گفتار از آزادی، برابری و دموکراسی سخن رانده شد ولی در عمل لزومات اینها بجای آورده نشدند؛ برعکس کاپیتالیسم دولتی انحصارطلب حاکم گشت. بیش از هر چیزی، بروکراسی گسترش یافته و یک سرمایه داری و بورژوازی دولتی پدید آمد که در آن بروکراسی ارتش، استخبارات و دولت بر هر چیزی حاکم بود. این نیز تحقق نیافتن اوتوپیا را به همراه آورد. رفته رفته در راستای چنین ساختاری، منافع دولتی در صدر هر چیزی قرار داده شد. به جایی رسید که دیگر قادر به حمایت از جنبشهای رهایی بخش ملی نبود. در داخل از جریانهای آزادیخواه حمایت بعمل نیاورد. بطوری که تنها منافعش را در نظر گرفته و به سازش با نظام آمریکا گرایش پیدا کرد. این وضعیت، در درون سوسیالیسم به حالت یک بحران و فروپاشی درآمد. تأثیر نامطلوب این امر نیز به مرحله بازتاب یافت. از طرفی، هنگامی که تأثیرات مطلوب جنبشهای رهایی بخش ملی و جریانهای سوسیالیستی انعکاس می یافتند از سویی دیگر، تأثیرات نامطلوب این انشعاب و تجزیه شدگی نیز تأثیرگذار بود. جریانهای بسیاری در کوردستان و ترکیه

بر این اساس شاخه‌شاخه و تجزیه و با یکدیگر وارد درگیری شدند. آنهایی که به‌شکلی بسیار سطحی و بی‌آنکه بر روی سخنان دیگران تاملی انجام دهند آنها را مبنا قرار داده و در برابر یکدیگر بکار گرفتند شکست خوردند. لازم است که در این باره نیز بسیار هوشیار و بادقت بود.

حقیقت پ.ک.ک و رهبری مان در صدر نیروهایی قرار گرفت که بادقت و بااحتیاط حرکت می‌کنند. نه بسیار ارزان کسی را متهم کرده و به‌لحاظ مبنا قراردادن گفته‌های دیگران متهم شد و نه به‌شکلی بی‌مبدا به این و یا آن نیرو وابسته شد. به تمام تحولاتی که بنام آزادی و برابری شکل گرفته بودند احترام و ارزش قائل شد. سعی نمود که از آنها نیرو بگیرد ولی در برابر تمام چیزهایی که با مبادی و اهداف بنیادین همچون آزادی، برابری و دموکراسی ناهم‌ساز بودند نیز انتقادی برخورد کرده، از آن دوری جسته و گسست انجام داد. از این رو، حقیقت رهبری دارای یک ایستار ایدئولوژیکی مستقل می‌باشد. ایستار استقلال‌طلبی و آزادی‌خواهی در فکر و خط‌مشی ایدئولوژیکی روشن بوده و قطعی است. از این مرحله به بعد و تا حد ممکن، باثبات و متعادل ظاهر شده، لذا کسب احترام و اعتبار نمود. شاید در ابتدا برقرارکردن بلافاصله ارتباط با یک جا و دریافت حمایت‌های اندک از آنجا ممکن و یا ناممکن بوده باشد ولی به تدریج پ.ک.ک را تأثیرگذار و نیرومند ساخت. اینکه درگیری‌های داخلی جریان چپ، ارزش ایدئولوژیکی نداشته، مبدایی نبوده و به نسبت آشکارشدن اینکه درگیری شباهت‌یابی بوده و اینکه جریاناتی که بدان اتکا کرده و از آنها به همان شکلی که هستند تقلید می‌کنند دچار پسرفت شدند، با دیدی انتقادی به آنها نگریسته، موزون و متعادل برخورد کرده و پ.ک.ک را به‌عنوان جریانی سوسیالیستی که بر ایستاری پلوتیک اتکا نکرده بلکه متکی بر مبادی ایدئولوژیکی است نیرومند ساخت. البته به میزانی که درک این حقیقت دشوار بود، نشان دادن ایستار آن نیز به‌همان اندازه. بویژه نشان دادن ایستاری صحیح، مستقل و ایدئولوژیکی و مبارزه‌کردن در چنین محیطی بسیار سخت بود. همچنین تقسیم‌شدن، تجزیه‌شدن و انشعاب ارزش‌های بسیاری را به هدر داد.

با وجود اینکه اقشار زحمتکش، جوان و روشنفکر بسیاری هم در ترکیه و هم در کوردستان، خواهان انجام یک مبارزه صحیح در راستای آزادی و برابری بودند، اما آن



وضعیت، موجب به هدر رفتن نیرو و زحمات‌شان گشت. برای همین، پتانسیل فراوانی به هدر رفت.

### پیدایش جنبش جوانان انقلابی ۱۹۶۸ و بازتاب آن در ترکیه

در واقع، ظهور انقلاب جوانان ۱۹۶۸ که بصورت یک جستجوی وابسته به اوتوپیای آزادی، برابری و دموکراسی سوسیالیسم بود، به مثابه واکنشی در برابر چنین آشفتگی و بحرانی تحقق یافت که آن نیز پیدایشی بزرگ می‌باشد. در واقع، آنهایی که چیزی را در درون اتحاد جماهیر شوروی جستجو کرده و نتوانستند بیابند، همچنین هنگامی که ایستار و رفتاری متناسب با اوتوپیایی که در میان جنبش‌های سوسیالیستی و کمونیستی اروپا می‌خواستند را ندیدند، نخست جوانان بودند که هم با شکست خیال روبرو شدند و هم با مشاهده زود هنگام این واقعیت، توان وارد شدن به تکاپویی که بتواند از آن گذار صورت دهد را از خود نشان دادند. جوانان بیش از هر قشری، در این باره از اراده و آگاهی برخوردار بودند. لذا جنبش جوانان انقلابی ۱۹۶۸ بر این مبنا سربرآورده و گسترش یافت.

از سویی در برابر بحران نظام سرمایه‌داری، مقاومت کرده و از سوی دیگر در برابر آشفتگی و بحرانی که جریان سوسیالیستی در درون تجربه کرده، از اوتوپیا دور گشته و به حاکمیت بروکراتیکی دولت متحول می‌شد، در راستای انجام عملکردی متناسب با اوتوپیا و جوهر سوسیالیسم، به‌عنوان یک ظهور انقلابی نوین و جریانی انقلابی رشد کرد. در بسیاری از کشورهای اروپا جنبش‌های جوانان تشکیل شده و سازماندهی یافتند. آنچنان توده‌ها را به حرکت درآوردند که تا به درجه مقاومت مسلحانه رساندند. این تأثیر انقلاب بر تمامی عرصه‌ها صورت گرفت. زمانی که سربرآوردن چگوارا از کوبا، جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در آفریقا و جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در آسیا از جنبش‌های جوانان انقلابی در اروپا حمایت کردند و بطور همزمان به همدیگر صورت کمال بخشیدند، تأثیر منفی بحرانی که رئال سوسیالیسم در درون خود تجربه می‌کرد و از لحاظ فکری و روحی بر روی اقشار سوسیالیست نیز برجای گذاشته بود، این پدیدایی جوانان انقلابی مانع آن شده و امکان گذار از بحران را فراهم آورد. با نقش برآب شدن این تأثیر راه بر روی کسب یک روح و آگاهی انقلابی نوین هموار گشت. این رویدادها بویژه نقش جوانان را

بیش از پیش برجسته ساخته و راه را بر رشد و پیشرفت جنبش‌های جوانان در هر عرصه‌ای گشود. این نیز نمود مهمی بود. در واقع، پیدایش نوین جوانان انقلابی با پاسداری از جوهره جنبش‌های رهایی‌بخش ملی برخاسته از انقلاب اکتبر، بخصوص پس از به اثبات رسیدن این حقیقت که تحقق سوسیالیسم از طریق پارادایم دولت‌گرا هرگز امکان‌پذیر نیست، در راستای تحقق بخشیدن به سوسیالیسمی متناسب با مبادی و اوتوپیاهاش بیانگر انجام یک انقلاب جوانان شد.

از این رو، در برابر سرمایه‌داری بروکراتیک موضع گرفته و آن وضعیت را مورد انتقاد قرار دادند. در مقابل سرمایه‌داری بروکراتیک دولتی و رویکرد هژمون‌گرای آن نیز مخالفت کردند. جستار در سوسیالیسم و پایبندی به مبادی آزادی، برابری و دموکراسی را بسط دادند. حاکمیت اندیشه و ایدئولوژی بر روی عمل را برقرار ساختند. این نیز تکاپو و پیدایشی بزرگ است. بر تمامی کشورها و جنبش‌های سوسیالیستی مؤثر واقع شد. طی سال‌های ۷۱. ۱۹۶۹ در هر چهار سوی جهان گسترش یافت. در آمریکای لاتین مشابه همان خط‌مشی، تحولات و همچنین تحرکات سوسیالیستی به واقعیت پیوستند. جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در آفریقا و آسیا مورد حمایت این مهم قرار گرفتند. این جریان در خاورمیانه نیز در سال‌های ۷۰. ۱۹۶۹ اشاعه یافت. طی سال‌هایی پی‌درپی، پیدایش جوانان انقلابی اروپا نخست در ترکیه، در ایران و عالم عرب گسترش پیدا کرد.

همچنانکه یک جنبش جوانان انقلابی مشابه در ترکیه شکل گرفت و خود را به‌شکل سازماندهی "جوانان انقلابی" نشان داد، در ایران نیز راه را بر شکل‌گیری سازمان‌های رادیکال جوانان انقلابی تحت عناوینی همچون "فدائیان خلق" گشود. در عربستان نیز این وضعیت بیشتر نظامی، بورژوازی کوچک و ملی‌گرایی رادیکال مبنا قرار داد. در حالی که از یک سو جنبش‌های بخش فلسطین بر این مبنا از خود پیشرفت نشان داد، از سویی دیگر، ملی‌گرایی رادیکال عرب با تکیه بر افسرانی که پس از آن سربرآورده بودند، نمایندگی چنین تحولی را در عربستان انجام داد. البته در آنجا اندکی عقب‌مانده و محدود باقی ماند. جنبش‌های بخش فلسطین رادیکال‌ترین نقطه آن شد. هم عالم عربی و هم خاورمیانه را به‌شکلی بسیار جدی تحت تأثیر قرار داد. این تحولات در پیدایش پ.ک.ک و شکل‌گیری جریان‌ات ایدئولوژیکی در کوردستان نیز تأثیر بزرگی دارد. تأثیر سوسیالیسم بواسطه انقلاب

جوانان انقلابی ۱۹۶۸ جنبش‌های جوانان انقلابی، خود را به‌شکلی بسیار چشمگیر متبلور ساخت. رهبری در دفاعیاتش بیان می‌کنند که پدیدایی پ.ک.ک با پیدایش جوانان انقلابی مرتبط بوده و مشخص می‌سازند که تداوم انقلاب جوانان ۶۸ است که به‌عنوان شاخه آن در کوردستان گسترش یافته است. این مهم هم به اندازه ارتباط آن با تحولات اروپا، آمریکای لاتین و کوبا با جنبش‌های جوانان انقلابی موجود در ترکیه و ایران نیز مرتبط است. زیرا آن جنبش‌ها، جنبش‌هایی هستند که در رابطه با انقلاب جوانان ۱۹۶۸ گسترش یافته‌اند. به‌همین دلیل، سطح پیشرفت جنبش جوانان انقلابی ترکیه تأثیری بسیار بزرگ بر رشد پ.ک.ک نمود. نخست جوانان دانشگاهی و سازمان‌های جوانان در اوایل دهه ۱۹۷۰ به سطحی بسیار پیشرفته رسید.

فدراسیون جوانان انقلابی ترکیه به‌عنوان بزرگترین جریان سیاسی همانا به حالت حزبی درآمد که مرحله را هدایت می‌نمود. همچنین یک گروه کوردستانی تحت عنوان کانون‌های فرهنگ انقلابی شرق تشکیل شده و خود را نهادینه ساخت که از اقشار تقریباً غیرفعال و ثروتمند بدان نمی‌پیوستند. البته سندیکاها، کارگری، حزب کارگران ترکیه، همچنین سندیکای معلمان ترکیه، جنبش کارمندان، یعنی سازماندهی، آگاهی‌یابی و فعالیت بسیاری از اقشاری که در ترکیه مورد سرکوب و استثمار قرار گرفته‌اند، بطور همزمان در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ افزایش یافت. همچنانکه کوردها در تمام این سازمان‌ها به‌شکل مؤثری جای گرفتند، این تحولات در تشکیل گروه‌های نو و پیدایش جریان‌های ایدئولوژیکی که از اوایل دهه ۱۹۷۰ رشد یافتند نیز تأثیر بزرگی داشتند. زیرا از آنها نیرو و پشتیبانی گرفتند. این تحولات همانند تأثیری که در سطح همگانی داشت، بر روی ظهور پ.ک.ک و رهبری نیز مؤثر واقع شد.

اگر به گذشته‌نگاهی بیندازیم، می‌توانیم چنین بگوییم که اگر نظام سرمایه‌داری بر پایه استعمارگری نو، حمله‌ای پراکنده‌ساز و فروپاشنده انجام نمی‌داد پدیدایی این چنینی پ.ک.ک امکان‌پذیر نبود. اگر رشد و تأثیر گسترده رئال سوسیالیسم بر پایه انقلاب اکتبر و جنگ جهانی دوم نمی‌بود، جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در ویتنام، کوبا و چین این‌گونه موفقیت بدست نیاورده و دنیا را تحت تأثیر قرار نمی‌دادند، پ.ک.ک بدین‌گونه نمایان نمی‌گشت. اگر عوامل و

شرایط بیرونی که تأثیر بسیاری در پیدایش پ.ک.ک داشتند و از طرفی دیگر انقلاب جوانان ۱۹۶۸ و شاخه ترکیه‌ای آن یعنی جنبش جوانان انقلابی ترکیه در اوایل دهه ۱۹۷۰ بصورت جریان و سازمان‌های بسیاری شکل نگرفته و مبارزه‌ای فعال انجام نمی‌دادند پیدایش و خیزدن پ.ک.ک نیز بر این اساس ممکن نگشته و رشد نمی‌یافت. تمامی این‌ها شرایط و بستر پدیدایی و سربرآوردن پ.ک.ک را تشکیل دادند. ظهور رهبری و پ.ک.ک تحت کنش و واکنش در قبال ارزیابی این شرایط تحقق یافت.

### حقیقت ظهور رهبری

در مورد عوامل اصلی پدیدآورنده پ.ک.ک و حقیقت رهبری به بحث خواهیم پرداخت. بدون شک پ.ک.ک با جای‌گرفتن در یک دوره مشخص از تحولات تاریخی، جنبشی است که با ادعای چاره‌یابی مسئله‌ای همچون مسئله کورد که پیچیده‌ترین و مهمترین مسئله خاورمیانه و جهان می‌باشد پدید آمده است. جنبشی می‌باشد که در رابطه با شرایطی مشخص، پدیدار شده و رشد یافته است. برخی از خصوصیات اصلی این شرایط را برشمردیم. ولی اگر توجه شود در اینجا چندان عوامل داخلی کوردستان وجود ندارند. این بدین معناست که شرایط داخلی جهت تحقق یافتن چنین پدیدایی و رشد آن چندان مساعد نیستند. مرحله‌ای در جریان نیست که در جهت مطلوب سو گرفته باشد. برعکس، بنا به گفته رهبر آپو، مرحله‌ای جریان داشت که بیانگر وارفتگی و نابودشدن بود. دوره دهه ۱۹۷۰ حساس‌ترین دوره چنین مرحله‌ای می‌باشد. مرحله‌ای است که طی آن در حالی که نظام انکار و امحا معتقد بود خود را حاکم ساخته است، تحولات مهمی در منطقه و جهان رخ داده و کوردستان را نیز ژرفاً تحت تأثیر قرار داد. در واقع می‌توان گفت که نظام انکارگر و نابودگر در نقطه نتیجه‌گیری، در آستانه خطرناکی قرار گرفته بود. در چنان آستانه خطرناکی بود که طی آن می‌خواستند آخرین بقایای اجتماعی کورد را نیز در درون نظام نسل‌کشی خود نابود سازند. بدین ترتیب، با چنان سطحی از پاکسازی از صفحه تاریخ روبرو ساختند که بار دیگر جامعه کورد موجودیت نیابد و زنده نشود. لذا نمی‌توانیم در چنین مرحله‌ای از مساعدبودن شرایط و وجود عوامل عینی سخن برانیم. در غیر این صورت، شرایط این‌گونه نمی‌شد.

در هر حال، عواملی که بیان نمودیم هر چند عواملی باشند که بایستی چندان بدان توجه ننمود، ولی جهت ظهوری نو و اینکه نمی‌توانند به‌تنهایی راهگشای آن شوند واقعیتی بسیار آشکار است. از این رو، اگر سعی شود که پ.ک.ک را به‌عنوان ثمره تحولات عینی ارزیابی کرده و بخواهیم آن را این‌گونه درک و معنا ببخشیم چندان واقع‌بینانه نیست. به‌لحاظ درک واقعیت پ.ک.ک نیز بسنده نخواهد بود. بدون شک از آن نیز جدا نیست. زیرا محیطی که در آن پدید آمده تأثیرگذار بوده و حامل ویژگی‌های آن می‌باشد. لذا مستقل از آن نبوده ولی با محیط نیز سازگار نبود. آن محیط و شرایطش جهت چنین ظهور و رشدی مساعد نبود. به‌همین سبب، پیدایش پ.ک.ک با عواملی که آن را شرایط ظهورش می‌نامیم چندان سازگار نبوده و تنها با برخی از عوامل خارجی همخوانی داشت. اگر توجه شود برخی از تحولات جهان، جنبش سوسیالیسم، جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و همچنین برخی از تحولات ترکیه، انقلاب جوانان ۱۹۶۸ همچنین تأثیر، دنباله‌روی و بازتاب آن در ترکیه را می‌توان به‌عنوان عوامل مطلوب بیان نمود. جدای از این‌ها عواملی که در کوردستان وجود داشتند و ناشی از نظام بودند، نه‌تنها نمود تکوین ملی کورد و رشد دموکراسی آن نبود، بلکه بیانگر نسل‌کشی کورد از طریق روش‌های کشتار همگانی و استحاله فرهنگی بود، آنچنان که جامعه را بسوی وضعیتی که هرگز زنده نگشته و نابود گردد. در چنان وضعیتی پ.ک.ک فراتر از سازگار بودن با شرایط پیدایشش، در حالی است که بایستی به‌عنوان حرکتی ناسازگار و ناهم‌ساز دیده شود؛ به‌مثابه جنبشی مخالف و برعکس آن شرایط مورد بررسی و ارزیابی قرار داد. در آنچنان شرایطی چگونه ممکن بود مخالفت بعمل آورد؟ این امر تنها با یک آگاهی، هوشیاری، پیش‌بینی و تلاشی والا ممکن است. در غیر این صورت، با ویژگی‌های شرایطی که در درون آن پیدا شده و رشد یافته امکان‌پذیر نبوده و تنها می‌تواند پیدایش و تحولی باشد که به نابودی خدمت می‌کند. همانطور که پ.ک.ک نیز این‌گونه نبود، بدین معناست که بایستی پ.ک.ک را جدای از شرایط دهه ۱۹۷۰ مورد بررسی قرار نداد و از تاریخ نگسلاند. زیرا رژیم نسل‌کش خود این‌گونه برخورد کرده و می‌خواهد پ.ک.ک را به‌عنوان حرکتی غیرمعمول و نامعاصر نشان دهد که نابودسازی آن را روا سازد. البته که ما نمی‌توانیم این‌گونه نگریده و ارزیابی نماییم، اما رد کامل آن نیز نمی‌توانیم با برخوردی کمونیستی بگوییم که "پ.ک.ک به‌تمامی برآمده شرایطی

است که در درون آن سربرآورده و به اقتضای شرایط عینی پدید آمده؛ به همین دلیل، کسی قادر به جلوگیری از پیدایی پ.ک.ک. نبوده و نتوانست مانع هم شود؛ پ.ک.ک. از پیدایش و خیزشی باشکوه برخوردار بوده و با به لرزه درآوردن همه رشد یافت. "اگر چنین بگوییم نیز نظری بسیار کمونیستی بوده و دیدگاهی ابژه‌گرا<sup>۶</sup> و ماده‌گراست. اما واقعیت چنین نیست.

البته بایستی بیش از حد سوبژه‌گرا<sup>۷</sup> نیز نبود. ولی شرایط ذهنی در واقعیت پ.ک.ک. از شرایط عینی مقدم‌تر است. عواملی که به پ.ک.ک. موجودیت بخشیده و شکست‌ناپذیر ساخته، بعد ذهنی و آگاهی آنها بیشتر و بیشتر می‌باشد. این نیز بدین معناست که اگر بگوییم "پ.ک.ک. به اقتضای شرایط و یک لازمه مرحله جاری تاریخی، طبیعی نبوده بلکه در درون فضایی پرتنش و ناهم‌ساز، مرحله را بخوبی ارزیابی کرده و به‌عنوان حاصل تلاش و برخوردی مؤثر و حساس رشد یافته" صحیح‌تر و واقع‌بینانه‌تر است. چنین بیانی، راه را بر درک و تعریف صحیح‌ترمان از پ.ک.ک. می‌گشاید. مهم است که بر این مبنا برخورد نموده و سعی شود این‌گونه درک گردد. این نیز ما را فراتر از بررسی ویژگی‌های عینی شرایط شکل‌گیری پ.ک.ک. به بررسی شرایط ذهنی‌ای که به پ.ک.ک. موجودیت بخشیده و پدید آورده، همچنین به بررسی حقیقت رهبری و خصوصیات و معیارهای وی سوق می‌دهد. تعریف و درک این چنین واقعیت پ.ک.ک. و جستجوی ویژگی‌های بنیادین آن در این چارچوب، برخوردی صحیح‌تر و بامعناتر می‌باشد. هر طور ارزیابی می‌کنند بکنند، برخورد صحیح از دیدگاه ما که می‌خواهیم عضو این حرکت باشیم بطور یقین همین می‌باشد.

در این باره بایستی هرگز از چپ و راست متأثر نگشته و ایستار و افکار متفاوت رسوخ نکنند. کسانی که این‌گونه رفتار نمایند، از واقعه دور گشته، حقیقت را گم کرده و به اشتباه می‌افتند. برای همین نیز نمی‌توانند واقعیت را کاملاً روشن ساخته، درک نموده و بنابراین به‌شکلی صحیح و کافی در آن مشارکت جویند. یعنی بطور قطع، نخواهند توانست خود را به سطح عضوی موفق رسانده و وظایف و مسئولیت‌های آن را با موفقیت بجای آورد. در این باره لازم است تا حد ممکن

---

۶ ابژه‌گرا؛ عین‌گرا

۷ سوبژه‌گرا؛ ذهن‌گرا

واقع‌گرا بود. بایستی چندان به گفته‌های اطرافیان گوش نداده و متأثر نگشته، بلکه تا به آخر در برابر نظراتی که از جبهه دشمن می‌آیند هوشیار و بی‌تمایل بود. زیرا پ.ک.ک.ستیزی اساساً به این برخورد اتکا می‌کند. خواه بصورت تلاش‌های مستقیم رژیم نسل‌کش و استعمارگر باشد خواه به شکل دنباله آن در قالب برخوردهای همدستانه، خائن و محافل جاسوسی باشد، سعی و تلاش‌ها در جهت منحرف کردن پ.ک.ک. و حقیقت رهبری بیشتر در این نقطه خود را نشان می‌دهند. خواست آنها در این باره، ایجاد انحراف است. برخی از محافل با برجسته کردن شرایط عینی می‌کوشند برخوردی اقتصادمحور را حاکم ساخته و بنابراین جایگاه حقیقت رهبری را در واقعیت پ.ک.ک. تنگ و محدود کرده و تأثیر وی را بکاهند. این امر یک رهبری ستیزی و پ.ک.ک. ستیزی خصمانه است. بعضی‌ها نیز برعکس، حقیقت رهبری را یا بسیار مجرد می‌سازند و یا با گفتن اینکه "این‌گونه یا آن‌گونه صورت گرفته" حقیقت رهبری و واقعیت پ.ک.ک. را بسیار مبالغه می‌کنند. به همین سبب، با بیان اینکه از واقعیت بریده، در واقع می‌خواهند درک و تعریف صحیح رهبری را به انحراف بکشند. کسانی که می‌خواهند این مهم را بی‌معنا سازند نیز با مجرد کردن رهبری و بخشیدن به اصطلاح عظمت و تعالی به وی این کار را انجام می‌دهند. و یا کسانی هستند که جهت مانع شدن ما از درک صحیح حقیقت رهبری دست به چنین اقدامی می‌زنند. به هر نحوی که باشد این نیز یکی از نتایج تلاش جهت گسستن، ازهم‌پراکندن و جداسازی رهبری و واقعیت پ.ک.ک. از یکدیگر بوده که به عدم درک صحیح هم پ.ک.ک. و هم رهبری می‌انجامد. بطور خلاصه، یک شکل جدی گمراه کردن بوده که لازم است که هرگز به چنین وضعیتی درنیفتاد.

به همین علت نیز البته که بایستی به شرایط عینی نظری بیافکنیم. یعنی شرایط دهه ۱۹۷۰ دنیا، منطقه و کوردستان را که در آن پ.ک.ک. و رهبری ظهور یافتند مورد بررسی قرار دهیم. لازم است به ویژگی‌های اصلی مرحله چه بوده، رویکردها چه جهتی داشته، سیر مرحله و جریان آن در کدام راستا بوده و تحولات بر چه اساسی بوده‌اند نگاهی انداخت. بدون در نظر گرفتن و درک این مهم، نه واقعیت اشغال، استیلا، استعمارگری و نسل‌کشی اعمال شده بر کوردستان ممکن است کاملاً درک گردد و نه ظهور رهبری و جنبش پ.ک.ک. که در برابر این وضعیت سربرآورده بطور کامل و صحیح درک شود. کسی که وضعیت کوردستان در اوایل دهه ۱۹۷۰ را

دریافته و درک و احساس نکند، ممکن نیست رژیم نسل‌کشی و استعمارگری را بطور صحیح درک نماید. لذا بطور یقین نمی‌تواند مبارزه‌ای مؤثر و بادرایت را در برابر چنین نظامی انجام دهد.

اگر سعی شود آن مرحله همانند وضعیت موجود درک گردد، نه درک آن شرایط ممکن خواهد بود و نه ویژگی‌های بنیادین پیدایش پ.ک.ک. از این رو، تحولات بسیار بزرگی روی دادند که مبارزه چهل‌ساله در کوردستان و دگرگونی مهم و پیشروانه را موجب گشتند. این امر، چنان وضعیتی نیست که بطور عادی و ارزانی مورد بررسی قرار گرفته و برخوردی تنگ‌نظرانه نسبت به آن داشت. همانا بسان گذار از یک وضعیت به وضعیتی دیگر، بیانگر تغییری کیفی می‌باشد. از این نظر پ.ک.ک. همیشه به مثابه یک میلاد ارزیابی شد. پیدایش این حزب، به‌عنوان میلادی بسیار مهم در تاریخ کورد شناخته شد. گذار از یک وضعیت به وضعیتی دیگر؛ از نابودی تحت سیطره رژیم نسل‌کش و استعمارگر از طریق مبارزه آزادی، بیانگر گذار به رستاخیز، موجودیت‌یابی و حرکت بسوی زندگی آزاد می‌باشد. پیش و پس از پدیدایی پ.ک.ک. دو مرحله‌اند که اساساً در تضاد با یکدیگر هستند. پ.ک.ک. آغازگر چنین مرحله دگرگونی ریشه‌ای در تاریخ کورد می‌باشد؛ نمود آغاز چنین مرحله‌ای است. چنان وضعیتی نیست که بتوان بطور عادی مورد بررسی قرار داد. از این لحاظ نیز بایستی دانست که روابطی که سرمایه‌داری بر پایه استعمارگری نو در اوایل دهه ۱۹۷۰ در کوردستان ترویج داد، چگونه جامعه را از هم پاشیده، فرد را تهی ساخته، ساختار فرهنگی ملی و واقعیت جامعه اخلاقی، سیاسی جامعه دموکراتیک را روبه زوال برده و بسوی نابودی کشاند. همچنین بایستی کوردها بخوبی این را دریافته و بدانند که چگونه انسان کورد را از خودبودن بدر آورده، از خود گریزانده، از هویتش شرمگین بوده و ترسیده، از شخصیتش خجالت کشیده و به وضعیت یک گروه انسانی درآورده شده که جهت دیگری شدن گویی به رقابت می‌پردازد. اما اکنون کوردبودن ارزشی است که تعالی می‌یابد. به هویت، زبان و فرهنگ کوردی اهمیت داده شده، با جوش و خروش احیا ساخته، مجدداً فرا گرفته شده و بصورت بنیادی‌ترین ارزش‌ها و مبانی زندگی اجتماعی درمی‌آید. حتی کسانی که سال‌هاست از از راستی خود دور گشته‌اند، با جوش و هیجان مجدداً به خویش بازمی‌گردند. به معنای راستین، یک مرحله نوزایش و بازگشت به جوهر روی می‌دهد.



زیرا دریافت واقعیت کورد پدیده‌ای نیست که از آن گریخته، خجالت کشیده و دوری گزیند، بلکه کاملاً برعکس، هویتی است که در پی آن شتافته، آن را پاس داشته، عاید خود دیده و آزادانه با آن زندگی نمود.

بایستی فراموش نکنیم که در کوردستان دهه ۱۹۷۰ واقعیت کاملاً برعکس این امر بوده و نشان از پایان یافتن کوردبودن داشت. در واقع، به مثابه واقعیتی دیده می‌شد که باید از آن گریخته، دوری گزیده و از آن گسست؛ حتی نه تنها هیچ چیزی به انسان و جامعه نمی‌بخشد بلکه تنها نمود پایان یافتن و نابودی است؛ از این رو، ارزشی نیست که تعالی یابد بلکه فرساینده و نابودساز می‌باشد. گریز از کوردبودن، جامعه دموکراتیک و اجتماعی بودن اخلاقی و سیاسی، و در مقابل، شتافتن بسوی دولت، ترک‌بودن، فارس‌بودن، عرب‌بودن و در کل، هویت‌های بیگانه، زبان و فرهنگ‌های متفاوت در میان بود. این وضعیت محدود به یک و یا چند شخص نبوده و وضعیتی هم نبود که در حد فریب‌خوردن، متأثرشدن و گول‌خوردن برخی افراد توجیه ساخت. هنگامی که ایستار همگانی جامعه و رویکرد کلی مرحله را از این منظر بنگریم، پنداره و ادعای نظام انکار و امحای مبنی بر اینکه به هدف رسیده و نسل‌کشی کورد را به اتمام رسانده، نمی‌توان گفت چندان هم در اشتباه بوده است. واقعیت با تمامی جوانبش، بیانگر چنین وضعیتی بود. زیرا با در نظر گرفتن نتایج عملکرد خود، چنین ادعایی را می‌کردند. از نابودی کوردبودن و دفن کردن آن زیر بتن، آن هم در کوه آرات سخن گفته، نوشته و مطرح می‌کردند. این اطمینان‌خاطر، در را بر روی انجام گشایش‌های تازه می‌گشود. وارد ساختن روابط سرمایه‌داری به کوردستان، پایانی بود بر مجزای بودن آن از دنیا. در واقع، اگر چنین اطمینان‌خاطری در میان نمی‌بود، شاید چنین گشایشی را هم انجام نمی‌دادند. اکنون اگر گفته شود آن شرایط عینی در راستای رهایی ملی، تأثیر مثبتی داشته و تاریخ به نفع تکوین ملی کوردها پیش رفته، چیزی بجز منحرف‌ساختن واقعیت نیست.

براستی اگر بسیار ساده‌لوحی نبوده و گفتن برخی از موضوعات و جملات از بره تکرار نباشد، رهبر آپو گفتند که "کسی که استعمارگری را درونی کرده نه تنها اصلاح نمی‌شود، بلکه ممکن است تا خرده‌بورژوازی پیش رود." یعنی ممکن است به‌عنوان طبقه و شخصیتی که مستقیماً موجب استعمارگری گشته شکل بگیرد. در واقع، طی مبارزه چهل‌ساله‌مان به‌وضوح شاهد شکل‌گیری چنین قشر و شخصیتی شدیم. در

این باره ارزیابی چنان افراطی و مبالغه آمیزی صورت نگرفته است. برآستی هم ارزیابی‌ها و تعاریف رهبر آپو در این باره در عمل صدق یافته و بجا بود. یعنی همانند ادعاهای دیگر جنبش‌ها نیست که می‌گفتند "نظام سرمایه‌داری در کوردستان گسترش می‌یابد و مشابه کارکرد آن در جاهای دیگر، جامعه را ملی ساخته و موجب تکوین ملی کوردها می‌گردد. در واقع، به ترویج یک تکوین ملی می‌پرداخت ولی این امر نه برای کوردها بلکه تکوین ملی ترک‌ها بود. یعنی به رشد هویت و فرهنگ کوردها پرداخته نشده بلکه هویت و فرهنگ ترک‌ها ترویج می‌یافت؛ نظام مدرنیته سرمایه‌داری‌ای که به آغوش می‌کشیدند گور کوردها را گنده و به‌مثابه نظام نسل‌کشی کوردها بود. زیرا بجای آنها تکوین ملی ترک‌ها، هویت، زبان و فرهنگ ترکی را گسترش می‌داد.

در واقع پ.ک.ک در چنین محیطی پدید آمده و رشد یافت. اگر توجه شود در تطابق با ویژگی‌های سیر تاریخی و نظام حاکم نبوده بلکه برخلاف آن می‌باشد. البته که چنین پدیدایی و جنبش مخالفی، مستلزم یک آگاهی، اراده و تلاشی والاست. حقیقت رهبری نیز بیانگر همین امر می‌باشد. خصوصیات پ.ک.ک فراتر از اینکه ثمره شرایط عینی باشد، جنبشی است که در اثر آگاهی، اراده و تلاش رهبری پدید آمد. بدین لحاظ نیز فراتر از شرایط، تبلورساز حقیقت، معیار و ویژگی‌های رهبری می‌باشد؛ حرکتی است که بنا به این‌ها تعریف شده، شکل گرفته و رشد یافته است. به‌همین دلیل، جهت درک پ.ک.ک فراتر از درک شرایط آن مرحله و خصوصیات جنبش‌های دیگری که در آن شرایط بوجود آمدند، اگر سعی در باب دریافتن معیار، ویژگی‌ها و تلاش رهبر آپو صورت گیرد صحیح‌تر و واقع‌بینانه‌تر خواهد بود. بر این مبنا امکان درکی ژرف‌تر، صحیح‌تر و نزدیک‌تر به واقعیت پ.ک.ک حتمی است. بایستی هر کسی، هم دوست و هم دشمن بنا به این واقعیت برخورد کند؛ اعضای جنبش نیز بیش از هر کسی این کار را انجام دهند. در گذشته دشمن می‌خواست که این واقعیت را نادیده بگیرد. سعی می‌کرد که پ.ک.ک را به‌عنوان دسیسه نیروهای خارجی درک، تعریف کرده و این‌گونه جلوه دهد. بر این اساس تلاش به خرج می‌داد که هم حقیقت رهبری و هم اجتماعی بودن کوردها را تحقیر ساخته و بی‌اهمیت نشان دهد. اما پ.ک.ک حتی در سخت‌ترین شرایط به موجودیت بخشی به خویش و تداوم‌بخشیدن بدین امر اهتمام ورزیده و با مقاومت در برابر هر نوع حمله‌ای، کاری

کرد که تمام افرادی که دارای چنین دیدگاهی بودند واقع بین برخورد کرده و تا حدودی از برخوردهای پیش‌داورانه، منحرف‌ساز و باژگون‌کننده واقعیت دوری‌گزینند. در حال حاضر، دشمن اندکی واقع‌بینانه برخورد می‌کند. در واقع، توطئه بین‌المللی بیانگر این مهم می‌باشد. البته که بایستی توطئه را با تمام پلیدی‌هایش مورد انتقاد قرار داده و محکوم نماییم ولی از معنا و مفهوم آن آگاه باشیم.

در واقع، پوچ‌سازی توطئه بین‌المللی، ثمره درک واقع‌بینانه و نزدیک به راستی حقیقت رهبری است. تا به آن زمان، کسانی که رهبری را مهم ندیده و یا چنان جلوه می‌کردند که مهم نمی‌بینند، دیگر نتوانستند آنگونه برخورد کنند بلکه برعکس، مجبور ماندند که رهبری را صحیح درک کرده و جدی در نظر بگیرند. در واقع، توطئه بین‌المللی همین است. این بدین معناست که دشمن، رهبری را مثل اوایل کار، ارزیابی نکرده و بازتاب نمی‌دهد. اما اکنون بسیار هوشیار و جدی است. حال بیش از هر کسی، توان آفرینندگی حقیقت رهبری و جایگاه و اهمیت‌شان را در مبارزه بهتر دریافته و بنا به این برخورد می‌کند. توطئه بین‌المللی ۱۹۹۹ بر این اساس انجام گرفت. توطئه درون توطئه و انزوا درون انزوا به‌همین منظور اجرا می‌گردند. سال‌هاست که نظام منزوی‌ساز امرالی به‌همین علت وجود دارد. این را بدانیم که علت اساسی روی‌ندادن حتی تغییری کوچک در نظام از ترسیدن از حقیقت رهبری نشأت می‌گیرد. این اندازه ترس نظام ناشی از جدی‌گرفتن حقیقت رهبری و درک نزدیک به واقعیت آن است.

آنقدر به حقیقت رهبری حمله بردند که اقدام به ممنوع‌کردن حتی مراسم جشن روز تولد وی کردند. اکنون هم بطور رسمی و هم عملی، حتی بر سر زبان آوردن اسم وی را به‌مثابه ارتکاب جرم در نظر می‌گیرند. به انجام هر عملی که به‌نام رهبری صورت بگیرد اجازه داده نمی‌شود. این نظام نشان می‌دهد که حکومت حزب عدالت و توسعه از رهبری می‌ترسد. علت این همه ترس از حقیقت رهبری، از درک هر چه بهتر و صحیح‌تر بیش از پیش بدان است. زیرا جایگاه و اهمیت رهبری در ایجاد پ.ک.ک و مبارزه آزادی‌خواهی وی را بخوبی می‌بیند. شاید بطور آشکار اعتراف نکرده و نمی‌گوید که این‌گونه است ولی با حملاتش در واقع به‌روشنی نشان می‌دهد که این واقعیت را قبول کرده و نظرش این است. تمام این‌ها هر کدام یک واقعیت‌اند. به‌همین سبب، برای ما نیز ضروری است که نسبت به حقیقت رهبری، دست‌کم به

این اندازه جدی، تمامیت‌دار و بر مبنایی صحیح برخورد نماییم. برای همین نیز هنگامی که می‌خواهیم پ.ک.ک، واقعیت آن، معیار و خصایل آن را بررسی نموده، تاریخ این حزب را مرور کرده و از آن دروسی را فراگیریم، پیش از هر چیزی بایستی به بررسی حقیقت رهبری و نظرافکندن به مبارزه وی به‌عنوان شرطی بنیادین پردازیم. درک و ارزیابی صحیح پ.ک.ک تنها بر این اساس امکان‌پذیر است. اگر این‌گونه برخورد نماییم، از درک صحیح پ.ک.ک ی‌چهل ساله فاصله می‌گیریم.

### اولین مرحله ظهور رهبری

همه می‌دانند که اولین مرحله‌ای که راهگشای تحقق‌یابی ظهور رهبری شد یعنی مرحله‌ای که بیانگر شکل‌گیری شخصیت رهبری است، دوران کودکی وی می‌باشد. رهبر آ‌پو نیز به‌شکلی واضح و آشکار این مهم را بیان کردند. چنین دوره و مرحله‌ای در درون جامعه روستایی، زراعی جریان می‌یابد. دیگر تقریباً همه می‌دانند که رهبری در کجا متولد شده، چه کسی است و ویژگی‌های خانوادگی‌شان چه بوده است. گفتگوها ما را تا بدینجا کشاند.

رهبری دوران کودکی خویش را یعنی مرحله شکل‌گیری شخصیت را در اواخر دهه ۶۰-۱۹۵۰ که رفته‌رفته آگاه شده و به فعالیت می‌پردازد، در روستای آمارا (عمرلی) از توابع شهر خلفتی می‌گذراند. برخی‌ها بعضی از دوره‌های مهم مربوط به زندگی کودکی وی در حد درآمدن بصورت موضوع یک رمان ارزیابی نمودند. ابراز می‌دارند که دارای شخصیتی پرجنب و جوش بوده‌اند. اطرافیانش می‌گویند بسان جیوه، متحرک بوده است. همچنین شخصیتی بی‌نهایت هوشیار، تأثیرگذار و پرروابط با اطرافیان است. محیطی که شخصیت‌شان را تشکیل داد محیط خانواده می‌باشد. این محیط، نمود جامعه روستایی، زراعی است که در آن به‌سختی زندگی بسر می‌برد. همچون فرزندی که به دشواری قادر به فراهم‌نمودن مایحتاج زندگی بوده و حضوری بسیار ضعیف و کم‌رنگ دارد، همچنین همچون فرزند مادری که اندکی معیارها و نشانه‌های جامعه نوسنگی را در کوله‌بار شخصیتی‌اش داراست بزرگ می‌شود. از اختلافات درون روابط و محیط خانواده، بویژه از درگیری و ناسازگاری‌های چنین پدر و مادری متأثر می‌گردد. علاوه بر این، ویژگی‌های زندگی جامعه روستایی، زراعی بر شکل‌گیری شخصیت وی تأثیر می‌گذارند. بطور کلی در این مرحله، به دشواری

زندگی بسر برده، با رنج خویش امرار معاش نموده، صاحب رنج و تلاش بوده و بدان احترام گذاشته، در برابر گذران و زندگی بدون رنج، از خود خشم و مخالفت بروز می دهد.

از لحاظی دیگر از جامعه روستایی تأثیر می پذیرد که دارای برخی ویژگی های قبیله، خانوادگی و عشیره ای است. به همین دلیل، در تعیین و شکل گیری هویت ها و شخصیت ها تأثیرگذار می باشد. در اینجا یک واقعیت عضویت و عایدیت در میان است. وجه دیگر آن نیز، مخالفت با هویت های نامأنوس می باشد. از این جهت، یک وضعیت ناهم سازی و درگیری روی می دهد. بدین معنا نیز در بنیان رویارویی افراد قبایل گوناگون و یا ضدیت ها و دشمنی های موجود در میان آنها، از معیارهای ناچیز در زندگی روزانه نشأت می گیرد. در این باره جوانی وجود دارند که جامعه روستایی را زیر سوال می برند. لذا در هنگام برقرارکردن رابطه با رفقای هم دورانش، با چنین وضعیتی ناهم ساز و چالش دار روبرو شده و آن را مورد بازخواست قرار می داد. رابطه اش با رفیق حسن بیندال را بر این اساس ارزیابی می کنند. با وجود اینکه از رفقای نزدیکش بود و زمینه بسیار خوبی برای سازش داشتند، به دلیل اختلافات و دعوای خانوادگی سعی بر آن است که روابط قطع گردد. این نیز موجب می شود که ویژگی ها و معیارهای آن جامعه را زیر سوال ببرد.

وجه دیگر آن نیز معیارها و ویژگی های اعتقادی و دینی ساختار اجتماعی موجود در کوردستان و جامعه روستایی می باشد. رهبری از کودکی بدین سو شخصیت اش را بر این مبنا شکل و آموزش داده اند. مشهود است که رهبری در این باره صاحب تلاش بسیار منسجمی بوده. جهت واگشایی مسایل، مسیر و ناسازگاری های مورد بحثی که در قالب معیارهایی برایش مشخص کرده بودند نیز، به مثابه لازمه جستجوی راه حل، یک مشغولیت فکری در گرایش به دین، ژرفیابی در اعتقاد دینی و عبادت را تجربه می نماید. این نیز موضع و برداشت رهبری از ایمان و شیوه عملکردش را نشان می دهد. این وضعیت، چنان سطحی، تنگ و برخورداردی حساب نشده نبوده بلکه ویژگی شخصیتی را تشکیل می دهد که در انجام هر کاری، کسب موفقیت حتمی در آن کار را در هدف خود قرار می دهد. یعنی هم تلاشی وافر بخرج داده و هم معیار و رغبت درآمدن بصورت شخصیت موفق را بوجود می آورد. حالت رشدیافته تر همان ویژگی را با رفتن به مدارس دولتی تداوم می بخشد. رفتن به

دبستان ابتدایی، یعنی دوره تحصیل در مدرسه ابتدایی در روستای "جبین" از توابع شهر خلفتی نیز بیانگر ویژگی‌های مشابهی است، حتی مرحله سخت‌تری هم می‌باشد. هر چند فراگیری دین و خواندن قرآن به زبانی که نمی‌فهمد و نمی‌داند، حالتی از بر را به همراه می‌آورد، اما در تحصیل در مدرسه دولتی نیز به همان شکل بوده و تنها به مواردی که دانش‌آموزان را به وادار به حفظ کردن می‌کنند بسنده نکرده، بلکه راه را بر یادگیری آن زبان تا جایی که مطابق آن زبان، اندیشیده و زندگی کنند می‌گشایند. صحیح‌تر اینکه این امر را بر آنها تحمیل می‌کنند.

رهبری در دفاعیاتش، بیان می‌دارند که این وضعیت، موجب دشواری‌ها و انجام بازخواستی در شخصیت‌اش گشته است: «مسئله کورد برای من از اینجا آغاز گشت.» همچنین می‌گویند: «هنگامی که پا به دبستان ابتدایی واقع در روستای جبین گذاشتم و با زبانی دیگر که نمی‌دانستم اما همچون لازمه تحصیل تعیین کرده بودند روبرو ماندم، احساس کردم که در این کار نقص و مسئله‌ای وجود دارد.» برای وی، مسئله کورد و مسئله زندگی در محیط ترکیه از اینجا که فرزند یک خانواده کورد بوده این‌گونه شروع و بوجود می‌آید. برای نخستین بار در دبستان به وجود چنین مسئله‌ای و اینکه معیارهای نظام حاکم بر جامعه به لحاظ زندگی‌اش، مسئله‌دار می‌باشند پی برده و با آن روبرو می‌شود. این رویداد، بازخواست، مشغولیت فکری و جستجوی بسیار بیشتری را برای‌شان به همراه می‌آورد. لذا رهبری را به بازخواست فضای موجود سوق داده و بر این مبنا، ویژگی‌های مؤاخذه‌گری و جستجوگری در وی رشد می‌یابند. ولی با وجود تمام این‌ها بازهم همانند برخوردی که نسبت به دین داشت، نسبت به مدرسه نیز برخوردی مبنی بر موفقیت را نشان می‌دهد. زیرا می‌خواهد بدان مسایل اهتمام ورزیده و چاره‌یابی نماید. اما ارزش‌ها، معیارها و محیطی که با آنها سروکار دارد برای حل مسایلی که با آن روبروست کافی نیستند. برای همین، لازم می‌بیند کارهایی را انجام دهد.

بدین ترتیب، در جستجوی پاسخ برای آنها بوده و بدین‌گونه تمایل کاوش در وی بوجود می‌آید. یعنی با طرح پرسش‌هایی از قبیل: "چرا برای این مسایل چاره‌ای دیده نمی‌شود؟ چگونه می‌توان آنها را حل نمود؟ راه و روش‌های چاره‌یابی کدام‌اند؟ با چه اقداماتی می‌توان چاره‌ساز ظاهر گشت؟" تکاپو و مؤاخذه‌گری صورت گرفتند. این مهم با پرسیدن این سوالات بوجود آمد. جهت یافتن راه‌حل نیز بیش از هر

کسی به عملی کردن مواردی که به عنوان چاره‌یابی در نظر گرفته بودند اقدام می‌ورزید. در مسئله گرویدن به دین نیز این‌گونه است. در روی‌آوری به علمی که در مدرسه یاد گرفته نیز چنین برخوردی را دارد. بطور یقین، در لوای سعی و تلاش جهت انجام‌دادن کارها در هر جایی به‌عنوان فرد نخست، این مهم نهفته است. در این چارچوب، به برخی خصوصیات شخصیتی‌اش که در دوران کودکی شکل گرفته نیز اشاره می‌نماید. به رفاقت پایبند بوده، به تشکیل گروه پرداخته، با انسان‌ها رابطه برقرار ساخته، از آنها تأثیر پذیرفته و آنها را هم تحت تأثیر قرار داده، انسان‌ها را گرد هم آورده، بسوی یک هدف سوق داده، به شکار پرداخته و این کارها را با بهانه‌های گوناگون و در چارچوب زندگی مشترک انجام داده، همچنین به دین و نمازگزارى پرداخته، جماعت تشکیل داده، پیش‌نمازی نموده و در کل، در رسیدن به اهداف گوناگون و ارزشمند در زندگی به فعالیت و تکاپو پرداخته است. یعنی آن شخصیت مؤاخذه‌گر و جستجوگر و رسیدن به این آگاهی که مجبور است زندگی را با رنج و حرکت بیافریند این وضعیت را بوجود می‌آورد.

یکی از بازخواست‌های بسیار مهم رهبری این است که در چنین محیطی و بویژه پس از رویارویی با مدرسه احساس نمود که خانواده بسیار ناتوان و ضعیف بوده و هیچ چیزی ندارد که به وی بدهد. همیشه به واگویی گفتگوهایی که در این باره با مادرش انجام داده می‌پرداخت. چرا که هم احساس نموده و هم تشخیص می‌دهد که در واقعیت یک خانواده کورد حتی به اندازه ارزشی مرغ برای جوجه‌هایش قائل است نمی‌تواند برای فرزندش ارزش بیافریند؛ نه می‌تواند زندگی مادی بیافریند و نه معنوی. حتی توان حرف‌زدن، زندگی‌کردن و خواندن و یادگرفتن به زبان خویش را ندارد. در حالی که دینش به زبان عربی بوده و خواندن و نوشتن را به زبان ترکی یاد بگیرد البته که محسوس بوده و می‌نمایاند که تا چه اندازه واقعیت کورد در عقب مانده و از توان زیستن محروم نگاه داشته شده است. آن تعاریف و ارزیابی‌ها مهم هستند. یک سطح آگاهی بسیار مهم در میان است. دیگر مسایل زندگی اجتماعی؛ نظام خانواده، رفیق، خواهر و برادر، خواهر بزرگ، ازدواج و موارد مانند این‌ها را نیز مورد بازخواست قرار می‌دهد. به میزان رویارویی‌اش با آنها سعی می‌کند که درک کرده و با مؤاخذه‌کردن ادراک در این مسایل، آن را به آگاهی مبدل نماید. در اینجا با شخصیتی روبرو می‌شویم که هر چیزی را مورد بازخواست قرار داده و می‌کوشد که

درک نماید، حفظیات را قبول نکرده و داده و اطلاعات را چنانچه که هست در نمی‌یابد. این بسیار مهم است. اشخاصی وجود دارند که بسیار ناشفاف و ناهوشیار هستند. به هر چیزی که به او بدهند بسنده کرده، بدان گوش سپارده و در هر جایی که نشانده شود همانطور زندگی می‌کند. شخصیت رهبری نشان می‌دهد که این‌گونه نبوده بلکه کاملاً برعکس آن می‌باشد. زیرا برخوردش بر این مبناست که آنچه را که می‌گوید انجام داده و به هر چیزی که عرضه می‌شود وارد نشده بلکه سعی می‌کند تمام وقایع را درک و بازخواست نماید.

البته می‌توان دلایل بسیاری را در این باره مورد بررسی قرار داد. یک؛ برآستی هم ساختار شخصیتی‌اش این‌گونه می‌باشد. زیرا ویژگی‌های محیط خانواده و روستایی که شخصیتش در آن شکل گرفته این‌چنین است. این خصوصیات در همه همچون پتانسیل وجود دارد. این پتانسیل‌ها در رهبری از همان لحظه نخستینی که شخصیت کودکی‌اش شکل می‌گیرد فعال می‌شوند. این بدین معناست که محیط دوران کودکی‌اش وی را به این امر وامی‌دارد. اختلافات درون خانواده، وضعیت پر از دعوا و مرافعه و روابطی که خانواده‌اش با اطرافیان داشت، رهبری را بسوی درک و بازخواست این موارد سوق می‌دهد. زیرا محیط چندان راحتی نیست که چیزهای زیادی را به او ببخشد. به همین سبب، درمی‌یابد که بایستی هر چیزی را با تلاش، رنج و تفکر یافته و آفرید. آن محیط، به او می‌نماید که هر چیزی با تلاش شخصی آفریدنی و بدست‌آوردنی است. این نیز سیر رشد چنین شخصیتی را بیان می‌کند. این وضعیت هم با محیط خانواده و هم با مرحله در ارتباط است. در حالی که محیط خانواده، وی را به چنین مشغله فکری و بازخواستی وامی‌داشت، مرحله‌ای که در آن بزرگ شد نیز به سرعت واقعیت اجتماعی را از هم می‌پاشاند. تأثیرات نظام مدرنیته سرمایه‌داری، معیارهای سنتی جامعه را زیرورو می‌کرد. ویژگی‌های چنین مرحله‌ای که حاوی تغییرات اجتماعی بود نیز بر روی شخصیت رهبری بازتاب می‌یابد. وی جستجوگر بوده و سعی می‌کند با هر چیز تازه‌ای که روبرو می‌شود آن را درک نماید. بنابراین خصوصیات تحقیق‌کردن، مشغولیت فکری و مستعدبودن جهت نوآوری این‌گونه در وی بوجود می‌آیند.

وجود این همه گفتگو، مطالعه، بررسی و تحقیق فراوان از اینجا نشأت می‌گیرد. در آن دوره، تمایلات وافر وی به جوانان نیز در این مهم نهفته است. زیرا ساختار



اجتماعی از هم می‌پاشد. برخی‌ها پنداشته و می‌گویند که فروپاشی نظام جامعه سنتی آن‌موقع در کوردستان، تنها در رابطه با جنگی است که در جریان می‌باشد. این نظر صحیح نیست. بدون شک اگر مبارزه فعالی را که در مرحله ساختاریابی چهل‌ساله پ.ک.ک انجام گرفت در نظر بگیریم، در ازهم‌پاشیدن جامعه سنتی روستایی - زراعی نقش مهمی ایفا نمود. جنگ تأثیر پراکنده‌ساز و فروپاشنده‌ای برجای گذاشت. این یک واقعیت است، ولی جنگ عامل هر چیزی نیست. حتی این مرحله با پ.ک.ک و مبارزه این حزب آغاز نگشت. کاملاً برعکس، خیلی پیشتر وجود داشته و در فضایی که این مسئله در جریان بود ظهور کرد. مبارزه پ.ک.ک اندکی به این مرحله سرعت بخشید. تأثیر آن تنها در این حد بود. می‌توان به همین میزان نیز پ.ک.ک را مقصر دانست. وگرنه اگر بگوییم که همزمان با پ.ک.ک پدید آمد، بطور یقین اشتباه بوده و یک انحراف است. برعکس پیشتر نیز بیان کردیم که؛ در واقع این مرحله با واردکردن روابط سرمایه‌داری به کوردستان و گشودن درهای کوردستان به روی این روابط آغاز گشت. سرمایه‌داری نقشی پراکنده و فروپاشنده‌ای بازی کرد. تأثیرات سود بیشینه کاپیتالیسم وقتی با حملاتی که صنعت‌گرایی با علیه جامعه روستا - کشاورزی صورت داد، با نظام دولت - ملتی که به اعمال نسل‌کشی می‌پردازد یکی می‌شوند کدام معیار و ارزش اجتماعی می‌توانست در برابر این حملات تاب بیاورد؟ بنابراین هیچ‌یک از آنها نیز نتوانستند تحمل کنند! نه کمونالیته توانست مقاومت کند، نه جامعه روستایی - زراعی، نه عشیره‌گرایی و قبیله‌گرایی و نه خانواده‌گرایی. این ساختارها درب و داغان شدند. این امر نه‌تنها در کوردستان بلکه در هر جایی بوقوع پیوست.

یکی از عموهایم، ملا بود. لازم بود که جهت گزاردن پیش‌نمازی به روستایی برود که حدود سی تا چهار ساعت دور بود. خانواده شش ماه در مورد این وضعیت بحث و گفتگو نمود. عاقبت نیز مناسب دیده نشد که این مسافت دور پیموده شود. این کار به‌مثابه ازهم‌پاشیدن جامعه تلقی شد. در حالی که همان شخص پس از پنج شش سال به آلمان رفت، ولی حتی یک نفر هم در مورد رفتن و یا نرفتن آن سخنی به‌میان نیاورد. این واقعیت نشان می‌دهد که در آن مرحله، ارزش و معیارهای حاکم در جامعه تا چه اندازه به سرعت تغییر کرده‌اند. مداخله کاپیتالیستی، این تغییرات را بوجود آورد. به‌همین دلیل، قطعاً نظام سرمایه‌داری موجب گسست از محیط

سنتی و قدیمی خانواده، قبیله و جامعه روستا. کشاورزی گشت. بایستی در جای دیگری به دنبال آن نگشت. این امر در کوردستان به شکل بسیار ویرانگرانه‌ای صورت گرفت. نه تنها همچون گسیختن از برخی ارزش‌های اجتماعی، بلکه در حد گسست و گریز از هویت و ارزش‌های ملی. فرهنگی ظاهر گشت. چنین تجزیه و ازهم‌گسیختگی اجتماعی با نسل‌کشی فرهنگی همراه با هم اجرا شد. به همین سبب، همچون یک حمله نسل‌کشی انجام گرفته و چنان بیار آورد که جامعه را در مدتی بسیار کوتاه بسوی ازهم‌پاشیدگی و دچار شدن به آسیب‌هایی راند که بار دیگر نتوان ترمیم کرد. به راستی هم برخی حوزه‌ها را ازهم پاشاند.

هنوز هم برخی از مناطق کوردستان در وضعیت تجزیه‌شدگی و پراکندگی بسر می‌برند. گردهم آوردن و ارتقادهی آنها به سطح یک جامعه، تقریباً به حالت امکان‌ناپذیر درآمده است. با وجود این همه آگاهی، مبارزه، شهادت و فداکاری بازهم این افسار نمی‌توانند در یک جا جمع شوند. این مناطق دیگر نمی‌توانند هم‌بسته گردند، زیرا دچار ازهم‌پاشیدگی شده‌اند. ولی تمام جامعه این‌گونه نیست. برخی از مناطق، روابط اجتماعی سنتی قوی‌تری داشتند. ویژگی‌های جامعه اخلاقی. سیاسی و یا قبیله‌گرایی و عشیره‌گرایی نیرومند بودند. به همین سبب، اندکی بیشتر در برابر حملات نظام مدرنیته سرمایه‌داری از خود مقاومت نشان دادند. این نیز مانع از پراکندگی مورد اشاره شده و یا روند آن را طولانی کرد یا به مرور زمان صورت گرفت. جنبش آزادی ملی توانست جلوی اجرای کامل این ازهم‌پاشیدگی را بگیرد. درست پیش از به نتیجه رسیدن این فروپاشاندن، آن را متوقف ساخت و مجدداً جامعه را بسوی یک اجتماعی بودن بر پایه‌ای نوین هدایت نمود. روندی که رهبر آپو آن را به‌عنوان "تکوین ملت دموکراتیک" تعریف می‌کند نیز همین است. در واقع جامعه‌ای که نظام مدرنیته سرمایه‌داری جهانی می‌خواست آن را بر پایه نسل‌کشی فرهنگی نابود سازد، حول مبارزه آزادی، به مرحله متحول‌گشتن به تکوین ملت دموکراتیک پای گذاشت.

همچنین مرحله‌ای که وی در زمان کودکی‌اش در روستا تجربه کرده بود یک مرحله ازهم‌پاشیدگی این‌چنینی می‌باشد. از این رو، این شخصیت مؤاخذه‌گر که در محیط جامعه روستایی و تأثیرات این مرحله شکل می‌گیرد، بعدها با جامعه دولت‌گرا روبرو می‌گردد. هنگامی که در روستا و دین، رهیافت و چاره‌چندانی

نمی‌یابد، جهت رفع ناتوانی و بیچارگی‌ای که داشت، با روی آوری هر چه بیشتر به دولت و ورود به درون آن، دولت را به‌عنوان یک روزنه چاره‌یابی برای جامعه می‌بیند. مسیر ازم‌پاشیدگی و تجزیه اجتماعی در مقیاسی بزرگ این‌گونه است. زیرا تحت نسل‌کشی فرهنگی قرار دارد. به‌همین دلیل، به‌مثابه اقتضای نسل‌کشی لازم است که کودکان و جوانان مورد استعمار فکری قرار گیرند. نسل‌کشی فرهنگی برآن است که یا از لحاظ فکری، به تسلیمیت درآورد یا فاقد قابلیت ساخته و یا به حالت وابسته به نظام و ملت حاکم دریاورد. یعنی بایستی به‌شیوه کسی درآورد که به فکر منافع آن نظام و ملت بوده و بدان متعلق گشته و با آن یکی گردد. در واقع، این امر نیز با سوق آنها به مدارس ممکن می‌شود. برای همین، پس از دوران کودکی‌ای که از آن بحث شد، به‌علت روبروشدن با جامعه دولت‌گرا در محیط مدرسه، دورگشتن از روستا آغاز می‌گردد.

دوره دبستان راهنمایی در چندقدمی 'نزیب' و نزدیک آجی‌اش بود. بطور حتم اگر این‌گونه نباشد صورت گرفتن گسستی بسیار قطعی در یک لحظه از روستا تا آنکارا یعنی تا پایتخت بسیار دشوار است. آنجا مدتی برایش یک ایستگاه می‌شود. رهبری خیلی به این نکته اشاره نموده‌اند که تحقق یافتن چنین گسستی، خیلی به سختی صورت گرفته است. ولی چاره‌ای نداشت، زیرا بایستی هم با دشواری سروکله می‌زد و هم آنچه را که نظام ایجاد کرده همانند یک سرنوشت تجربه می‌نمود. لازم بود چیزی را که نظام برای وی در نظر گرفته انجام دهد و در جهتی که برایش مشخص شده طی مسیر کند. پس از اتمام دروه راهنمایی، دورگشتن از جامعه روستایی - زراعی و نیافتن چاره‌ای در آنجا، جستجوی رهیافت، رهبری را بسوی محیطی تازه متمایل می‌سازد. تحصیلات دروه دبیرستان را در دبیرستان فنی و حرفه‌ای نقشه‌برداری و املاک آنکارا پشت‌سر می‌گذارد. یعنی خیلی دور از روستا حتی گسسته از آن جامعه و بسیار بدور از کوردستان، در پایتخت دولت تحصیل می‌کند. آنکارا هم که روح و جوهر جامعه دولتی است، در واقع یک شهر نیست بلکه مکانی است که به‌مثابه یک پایتخت بنا شده است. یعنی جایی است که به‌مثابه محلی مسکونی جهت مرکزیت‌بخشیدن به مدیریت دولت و جامعه دولتی دایر گشته است. چنان جایی هم نیست که بی‌هدف و پیش از دولت پدید آمده و از نظر اجتماعی به‌عنوان شهر ساخته شده باشد. به‌همین سبب، محیط هم بیرون و

هم داخل مدرسه، کاملاً بازتاب‌دهنده دولت بود آن‌هم از جنس درجه یک آن. در اینجا با مبانی استعمارگری، نسل‌کشی و واقعیت دولت رویارو گشته و یک مرحله برقراری رابطه و اختلاف را تجربه می‌نماید. این امر در شکل‌گیری شخصیت رهبری، مرحله نوینی را تشکیل می‌دهد.

نخستین مرحله، دوران کودکی است که در درون جامعه روستا، کشاورزی سپری شده و کاراکترهای اصلی شخصیتی در آنجا شکل می‌گیرند. ولی این محیط همان محیط قدیمی و بی‌غل‌وغش جامعه روستا، کشاورزی، جامعه اخلاقی، سیاسی و جامعه دموکراتیک نیست، بلکه بیانگر وضعیتی است که طی آن، جامعه تجزیه شده، فرسایش یافته و روابط کاپیتالیستی شروع به رخنه به آن کرده و به تغییردهی سریع آن دست زده است. در درون محیط و مرحله‌ای زندگی می‌کند که هم جامعه سنتی روستا، کشاورزی دارای ضعف‌ها و ناهم‌سازهای داخلی بوده و هم نفوذ روابط کاپیتالیستی در جهت ازهم‌پاشاندن جامعه آغاز گشته بود. تمام تأثیرات وضعیت ناهم‌ساز و پرتنش این مرحله راهگشای شکل‌گیری شخصیت رهبری می‌شود. بایستی در اینجا این ویژگی‌های شخصیتی را مورد بررسی قرار داد؛ خصوصیات هوشیار بودن، جویندگی، مسئولیت‌پذیری، صاحب رنج بودن و برخورد کاملاً مسئولانه وی نسبت به زندگی را در اینجا بچویم. یک جنبه آن بازتاب جوهره تاریخی جامعه دموکراتیک بوده و یک وجه آن نیز ادراک و آگاه‌شدن وی در رابطه با اجتماعی بودن و ازهم‌گسیختگی آن در برابر حملات وارده به آن است. ممکن است که پیچیده و ناکافی باشد ولی در آنجا پاسداشت و صیانتی باشکوه را می‌بینیم. زیرا از کودکی بدین‌سو مواردی را فرا گرفته و در چنین دورانی که هنوز بزرگ نشده و تازه پا به سن ده‌سالگی گذاشته با حملاتی روبرو می‌شود. یعنی علیه چیزهایی که یاد گرفته و ارزشمند دانسته، با حملاتی جدی روبرو می‌گردد. تمام این‌ها نیز مؤاخذه‌گری، جویندگی، صیانت، ارزیابی و درک بهتر از آن ارزش‌ها را به‌همراه آورد. هم مشغولیت فکری و مؤاخذه‌گری و هم نخستین ویژگی‌های شخصیت پیکارگر را در این دوران و در این محیط پر از تضاد کسب می‌نماید.

رهبری متولد روز چهارم آوریل سال ۱۹۴۹ می‌باشد، ولی در بسیاری از تحلیلاتش بیان داشته که احتمال وجود اختلاف میان سن راستی و ثبت‌شده وجود دارد. از این رو، چندان مشخص و قطعی نیست. در سال ۱۹۶۵ در دبیرستان فنی و

حرفه‌ای نقشه‌برداری و املاک آنکارا ثبت‌نام می‌کند. در سال ۱۹۶۹ دوره دبیرستان را به اتمام می‌رساند. به‌عنوان مامور ثبت اسناد به مدت یک سال در حومه شهر "آمد" و حواشی "آرگانی" فعالیت می‌کند. در امورات قباله‌کردن مشغول به‌کار می‌شود. در مرحله تحصیلی از سال ۱۹۶۹ آغاز به ماموریت کرده و تا پاییز سال ۱۹۷۰ به این ماموریت ادامه می‌دهد. در سال‌های ۷۱-۱۹۷۰ در دانشکده حقوق در استانبول دانشجوی است. در پاییز سال ۱۹۷۱ با تغییر رشته، در دانشکده علوم سیاسی آنکارا ثبت‌نام می‌کند. زیرا در آن دوران با کسب درجه‌ای متوسط، موفق می‌شود از دانشکده حقوق به دانشکده علوم سیاسی تغییر رشته دهد.

البته علوم سیاسی، دانشکده‌ای عالی‌تر می‌باشد. لذا دانش‌پژوهان موفق دانشکده حقوق می‌توانند چنین ثبت‌نامی انجام دهند. به‌همین خاطر از پاییز سال ۱۹۷۱ بدین‌سو در دانشکده علوم سیاسی آنکارا بسر می‌برد. در آن دوره، کودتای دوازده مارس بوقوع پیوسته و دوره‌ای است که طی آن علیه نیروهای چپ، انقلابی و دموکراتیک در هر حوزه‌ای فشارها و حملاتی صورت می‌گیرند. همچنین دوره با لاگرفتن جنگ مسلحانه‌ای است که رفته‌رفته جوانان انقلابی در برابر حملات از خود مقاومت نشان می‌دهند. در طول سه سال با تغییر سه رشته، که از نظر سیاسی و اجتماعی سه حوزه مهم می‌باشند. و آمدن دوباره به پایتخت، به‌لحاظ شکل‌دهی انسجام فکری رهبری، از اهمیت بسیار فراوانی برخوردار است. ابتدا چهار سال در آنکارا دانش‌آموز دبیرستان بود و در آنجا با شهر، مدرسه، آموزش، دولت و بسیاری جریان‌ها آشنا می‌شود. مرحله‌ای که در مدرسه نقشه‌برداری و املاک تحصیل می‌کرد مرحله‌ای است که طی آن در اندیشه رهبری تغییرات مهمی صورت می‌گیرند. دانش‌آموز منفعلی نبوده بلکه بسیار کنش‌گر بود. جهت یادگیری مشارکتی فعالانه صورت می‌دهد. همچنین فعالیت‌ها و جستجوهایش در بیرون از مدرسه نیز ادامه دارند. در آن دوره، با نهادهای بسیاری رفت‌وآمد داشت. به حوزه‌های دینی رفته، در کنفرانس‌ها شرکت کرده و به مساجد و نهادهای سیاسی می‌رود. از این رو، اطرافیان فراوانی داشته و مرحله‌ای پر جنب‌وجوش را سپری می‌نماید.

طی این مرحله، انقلاب جوانان سال ۱۹۶۸ تحقق یافته و رفته‌رفته به میزان افزایش تأثیر آن در ترکیه اشاعه می‌یافت. به‌همین دلیل، از منظر ایدئولوژیکی و سیاسی فضای ترکیه پرتنش بوده و تغییراتی تحت تأثیر سرمایه‌داری صورت

می‌گرفتند. این رویداد تأثیرش را در حوزه ایدئولوژیکی و سیاسی نشان داد. دیگر ایدئولوژی رسمی تک‌گرا تاب نیاورده، ترک خورده و می‌شکند. جستجوهای ایدئولوژیکی نو، تاملات، گفتگوها و مبارزاتی بر این اساس، جایگزین آن می‌شوند. فضایی بوجود می‌آید که در آن ردوبدل فکری و جروب‌بحث و گفتگوهای فراوانی صورت می‌گیرد. جریانات ایدئولوژیکی و سیاسی تازه‌ای در ترکیه سر برمی‌آورند. قانون اساسی سال ۱۹۶۱ که پس از کودتای ۲۷ می‌سال ۱۹۶۰ تدارک دیده شده بود، تا حدودی در را بر روی مباحثی در این باره گشود. بر این مبنا فضای روشنفکری و گفتگو رفته‌رفته گسترش یافت. از سال ۱۹۶۵ بدین سو حزب کارگران ترکیه به‌عنوان یک حزب سیاسی رشد و نمو پیدا کرده بود. مجله‌های بسیاری نیز از منظر جریان چپ منتشر می‌شدند. حزب 'نجم‌الدین اربکان'<sup>۸</sup> تاسیس شده و جریان ناسیونالیستی گسترش می‌یابد. جنبش‌های کارگری، آموزگاران، که آنها نیز کارمند محسوب می‌شوند. و سندیکا‌های آنها در گستره سندیکا‌های کارمندی تشکیل می‌شوند. افشار مختلف روشنفکری از این تحولات متأثر شده و یک آگاهی‌یابی، سازمان‌یابی و جنب‌وجوشی چشمگیر به‌میان می‌آید.

ترکیه با سرعت تمام وارد یک مبارزه تازه ایدئولوژیکی و سیاسی گشت. رهبری از تمامی این تحولات متأثر می‌گردد. با برقراری رابطه با این جریانات، فعال و پرجنب‌وجوش ظاهر می‌شود. چنان شخصیتی بی‌مایل و تنگ نیست که صرفاً به مدرسه شبانه‌روزی محدود مانده و خودش را در آن حبس کند. رهبری بیان می‌کند که در چنین محیطی با شخصیت‌های بسیاری از جمله نجیب فاضل کساکورک<sup>۹</sup> آشنا شده است. همچنین در مراسم خاکسپاری 'امران اوکتَم' شرکت می‌کند. وی یک حقوق‌دان و قاضی و در همان حال "آتائیسْت"<sup>۱۰</sup> بود. در مورد اینکه آیا نماز میّت اش خوانده می‌شود یا نه بحثی صورت می‌گیرد. برخی از اطرافیان با گفتن اینکه "مسلمان نیست، اعتقاد ندارد" با خواندن نماز میّت مخالفت کرده‌اند. این

<sup>۸</sup> نخست‌وزیر پیشین ترکیه که در سال ۱۹۷۰ حزب نظام ملی، در سال ۱۹۷۳ حزب سلامت ملی و در سال ۱۹۸۷ حزب رفاه را تاسیس کرد. حزبی که از طریق آن در سال ۱۹۹۶ در دولت سلیمان دمیرل به قدرت رسید و برای یک سال به‌عنوان نخست‌وزیر ترکیه انتخاب شد.

<sup>۹</sup> احمد نجیب فاضل کساکورک (۱۹۸۳-۱۹۰۴) ایدئولوگ اسلام‌گرا و در همان حال، شاعر، رمان‌نویس و سناریونویس ترک و یکی از آموزگاران اردوغان.

<sup>۱۰</sup> Atheist؛ خدا ناپاوار، خداشناس، منکر خدا، ملحد

وضعیت، راه بر بحث و مرافعه و عدم گرامیداشت یاد او گشوده بود. مراسم خاکسپاری نامبرده، پر از بحث و حادثه سپری شده و زدوخوردهایی صورت گرفته بود.

رهبری در این مرحله، کتاب "الفبای سوسیالیسم" را می خواند. از طرفی، در جلسات نجیب فاضل کساکورک شرکت می کرده و از طرفی دیگر، تا جایی با محافل چپ ارتباط داشته که توانسته است آن کتاب را گیر بیاورد. اگر توجه شود، روابطش یک جانبه نیستند. ولو بازخواست و جستجو همچنان ادامه پیدا می کند. بمانند اینکه تنها در یک طرف جبهه بگیرد و بلافاصله خودش را بی تمایل نگه دارد رفتار نمی کند. مسایلی که با آنها روبرو می ماند مسایلی هستند که از محیطی که در آن به دنیا آمده و بزرگ شده آورده است. در درون جستجویی قرار دارد مبنی بر اینکه چگونه و در کجا برای آنها راه حلی بیابد و برآستی چه کسی چاره ای صحیح را پیشنهاد می کند. بارها بیان نمود که پس از خواندن کتاب الفبای سوسیالیسم، تغییر مهمی در نظام فکری وی روی داده، در دفاعیات نیز اشاره نموده است. این ها را نهان نساخته و می نویسد که «در درونم احساس نمودم و گفتم محمد باخت و مارکس برنده شد.» بدین ترتیب، یک مرحله تازه جستار، اندیشیدن و مبارزه برای رهبری آغاز می گردد. از تکاپویش در جریانات دینی، دیگر وارد مرحله جستجوی چاره یابی در جریان چپ می شود. بی گمان در آن دوره، کتاب های دیگری را نیز مطالعه می کند. اساساً حضور در مراسم به خاکسپاری امران اوکتم نیز با این در ارتباط است. زیرا در آن محافل نیز سرشناس بود.

بر مبنای چنین آگاه شدنی، از یک سو، شناختن دولت و جامعه شهری و از سوی دیگر، آشنایی با اندیشه های سوسیالیستی چپ، پس از آن با آن سطح از تمرکز یابی آگاهی به شهر آمد (دیاریکر) می رود که رفتنی بسیار مهم بود. در یک محیط اجتماعی همچون اورفا که برخاسته از اعماق تاریخ است به دنیا بیا، بزرگ شو، چهار سال در جایی همچون آنکارا که پایتخت رژیم و دولت استعمارگر و نسل کش است به تحصیل پرداز، یک مرحله روشنگری و کاوش را تجربه کن و سپس به مرکزی همچون آمد که نبض جامعه و سیاست کورد در آن می تپد برو و فعالیت کن! در درون کاری که امکان ایجاد روابط تنگاتنگ با جامعه وجود دارد فعالیت کن. این ها مراحل مهمی هستند. چنین کاری نیز بسیار مهم است.

به سبب کار ثبت املاک در شهر آمد، همیشه در میان خلق بود. با افراد بسیاری آشنا شده، به بحث و گفتگو پرداخته، با محیط آمد و در کل، با جامعه کورد آشنایی بیشتری پیدا می‌کند. در مورد سیاست و جنبش‌های کوردی آگاه می‌شود که این امر را مستقیماً از جامعه فرا می‌گیرد. در آنجا امکان پیگیری تحولات جنوب کوردستان را می‌یابد. در آن دوره، جنبش پ.د.ک در جنوب در حال انجام مبارزه‌ای بود که هر چند محدود هم باشد ولی تمامی بخش‌ها و بنابراین شمال کوردستان را نیز تحت تأثیر قرار می‌داد. در این چارچوب، تلاش‌هایی انجام گرفته که باز نمود بخشی از موسیقی و فرهنگ کوردی از 'بغداد' گرفته تا 'ایران' هستند. بطور کلی، هم از جریان سیاسی و هم از فعالیت‌های فرهنگی آگاه گشته، با شخصیت‌های مهم کورد آشنا شده و با چندی از آنها نیز دیدار انجام می‌دهد. بر مبنای کسب آگاهی سوسیالیستی چپ در آمد که نخستین مرکز کوردها بوده و با مسئله، اجتماعی بودن و پدیده کورد درگیر است مشغله فکری‌اش بیشتر می‌گردد. با توجه به کارش، موقعیت و زمان مناسبی برای این نوع مباحث و برقراری رابطه با خلق دارد. مناطق مختلفی را دیده و می‌شناسد. اساساً جستجوگری‌اش تداوم یافته که در آمد نیز آن را به مدت یک سال ادامه می‌دهد. این نیز یک انسجام آگاهی بسیار مهمی می‌باشد. بطور مسلم، فراگیری تاریخ کورد، دریافتن حیث اجتماعی کورد و آگاه شدن بر واقعیت کورد و جنبش‌های کوردی از دیدگاه رهبری مرحله پراهمیتی است. در واقع، بصورت یک شانس و فرصت بزرگ درمی‌آید. رهبری نیز این را بطور مؤثر و ماهرانه‌ای ارزیابی می‌کند. تحولات بعدی به شکل بسیار دقیقی نشان می‌دهند که از چنین مرحله‌ای بهره برده است.

همچنانکه اشاره نمودیم، در اورفا شاهد بیچارگی و تجزیه‌شدگی جامعه روستایی، زراعی شد. در آنکارا از دولت، استعمارگری و جریانات گوناگون فکری شناخت پیدا می‌کند. در آمد نیز با واقعیت کورد، تاریخ، پدیده و حیث اجتماعی کورد، جنبش‌های کوردی و مسئله کورد آشنا می‌شود. رویدادهای خاصی که در روستای جبین و در زادگاهش با آن روبرو شده بود، در آمد با تمرکزیابی فکری‌ای که انجام می‌دهد، به یک نگرش ایدئولوژیکی و سیاسی، متحول و به عنوان پدیده‌ای اجتماعی و سیاسی در برابرش ظاهر می‌شود. این منفرد و منحصر بفرد نیست. مثل هر کسی، این وضعیت را تجربه کرده و متوجه می‌شود که یک مسئله بسیار



ریشه‌دار است. سختی‌هایی که خودش نیز با آن روبرو مانده، مسایلی که دچارش گشته و تلاش‌هایی که جهت گذار از این‌ها به خرج داده از اینجا سرچشمه می‌گیرد. یعنی صرف منحصربفرد نبوده بلکه یک مسئله اجتماعی بوده و مسئله‌ای بسیار جدی است. تقریباً همه کمابیش از این آگاهند. در درون جامعه و در آمد بدان پی می‌برد. چنان وضعیتی نبود که کسی نداند و احساس نکند. ولی هر کسی بدون چاره مانده بود و قادر به رهیافت و چاره‌ای نبودند. زیرا هر کسی که برایش آستین بالا زده بود، خانه خراب شده بود. سبک‌ترین مجازات برای کسانی که به این کار مشغول شده بودند، زندان و تبعید و اعدام بود. به‌همین علت، جامعه را ترسانیده و له‌ونورد کرده بودند. همه این را دیده و بر آن آگاه بود، ولی بازهم به همان اندازه سعی می‌کنند که از آن دوری بگیرند. هر کسی می‌گوید "امان، امان! من در این کار جای نگیرم، از من دور باشد." زیرا ترساننده و خرد شده بود.

تمامی این‌ها را رهبری بطور همه‌جانبه‌ای در مدتی که در آمد بود تجربه کرده و فرا می‌گیرد. برای همین بعدها گفت که «من مسئله کورد را ایجاد نکردم، پیش از من هم وجود داشت و هر کسی نیز می‌دانست، ولی هیچ‌کس شانه زیر آن نینداخته و نادیده گرفتند. من نتوانستم مثل هر کسی رفتار کرده و بی‌تفاوت از کنارش بگذرم، بلکه اقدام به چاره‌یابی‌اش نمودم. فرق من با آنها‌ی دیگر در اینجا است.» این گونه، برخورد‌های مسئولیت‌ناپذیری در قبال مسئله را رد و محکوم نموده و ابراز می‌دارد که نتوانسته همانند همه بی‌مسئولانه رفتار کند. با وجود اینکه دیگر اقشار جامعه اگر چه از روی ناچاری هم باشد بی‌مسئولانه رفتار کرده و نتوانسته‌اند همان چیز را انجام دهند، وی دنباله مسئله را رها نکرده و به‌همین خاطر، پس از یک بار رویارویی و آگاهی یافتن بر آن، به لزوم چاره‌یابی آن مسئله پی برده و بنابراین تا به آخر در پی راه‌حل شتافته و تا به امروز رساند. همه ما این را می‌دانیم. در بسیاری از تحلیلات، ارزیابی‌ها و کتاب‌ها موجود است.

پس از اقامت یک‌ساله‌اش در آمد در سال ۷۱-۱۹۷۰ به استانبول می‌رود. این مرحله، دوره‌ای است که انقلابی دموکراتیک در ترکیه جریان دارد. مرحله‌ای است که بر بنیان حرکت توده‌ای، اعتصابات کارگری، جنبش‌های روشنفکری و بایکوت‌های دانش‌آموزی به اوج رسید. در هر جا اعتصابات وجود داشت، کارخانه‌ها کار نمی‌کردند، دانشگاه‌ها تحت اشغال بوده و جوانان در حال و هوای انقلاب

۱۹۶۸ قرار داشتند. در چارچوب فدراسیون جوانان انقلابی ترکیه. به اختصار جوانان انقلابی. سازماندهی صورت گرفته و همچون یک حزب بزرگ، در عرصه سیاسی و اجتماعی مشغول مبارزه بود. همچنانکه مدارس و دانشگاه‌ها را بکار نمی‌بندد، برای جنبش اجتماعی پیشاهنگی می‌کند؛ در اعتصابات کارگری شرکت کرده و متینگ‌های روستایی براه می‌اندازد؛ در درون جنبش روشنفکری جای می‌گیرد؛ با معلمان، قاضی‌ها، دکترها و افراد با پیشه‌های گوناگون، بر علیه دولت که بنیان و ساختار اجتماعی جامعه را از هم پاشانده، غنای آن را به تالان برده و خود نیز برساخته فشار و استعمار شدید کاپیتالیسم وحشی بوده، حرکات اعتراضی برپا می‌کند. یعنی یک جنبش عظیم جوانان و انقلاب دموکراتیک جریان داشت. سال‌های ۷۱-۱۹۶۹ در ترکیه سال‌های انقلاب دموکراتیک هستند. لازم است آن را این‌گونه درک و تعریف نمود. البته استانبول، مرکز چنین جنبشی انقلابی‌ای می‌باشد. هر چند مرکز و پایتخت دولت آنکاراست، اما مرکز جنبش انقلابی و جامعه دموکراتیک نیز استانبول می‌باشد. زیرا منطقه‌ای است که اجتماعات ترکیه بیش از هر منطقه‌ای در آنجا متراکم شده‌اند. کلان‌شهری است که بیش از هر جای دیگری در آن کارگر، کارمند، محصل و روشنفکر جمع شده‌اند. به همین علت، پایتخت تمامی جنبش‌های آگاه‌ساز و سازمانده نیز استانبول می‌باشد.

بنابراین، رهبری در استانبول به‌عنوان دانشجوی دانشکده حقوق، پیگیر و شاهد کار و فعالیت تمامی این جنبش‌ها شده و همچون یک طرفدار بدان می‌پیوندد. یعنی به‌عنوان یک طرفدار جوان در میان آنها حضور می‌یابد. رهبری از وجوه مختلفی، ویژگی‌های آن دوره را در بسیاری از تحلیلاتش توضیح داده‌اند. در دفاعیات نیز بدان پرداخته و ابراز می‌دارد که از یک‌سو از جنبش جبهه حزب آزادی‌بخش خلق ترکیه (THKPC) که 'ماهر چایان' رهبری آن را برعهده داشت و جنبش 'جوانان انقلابی' (DEV-Genç) طرفداری کرده و از سوی دیگر به عضویت 'کانون فرهنگ انقلابی شرق' (DDKO) شعبه استانبول درآمده است. یعنی همچون عضو یک نهاد، از کنشگری و سطحی از آگاهی برخوردار بوده است. در کل، جنبش‌ها و جریان‌های آن دوره، زیر لوای عناوین و هویت‌های بسیاری ظاهر گشتند. بخشی از آنها پی‌درپی مورد اشاره قرار گرفته و بخشی از آنها نیز نامعلوم‌اند. جوانان انقلابی یعنی فدراسیون جوانان انقلابی ترکیه یک نهاد قانونی دانشجویی

بود. نخستین نام آن، "فدراسیون کلوپ‌های فکری" یعنی FKF بود که بعدها تغییر اسم داده و به‌عنوان نهادهای جوانان انقلابی در مدارس قانونی می‌شود. یعنی نهاد دانش‌آموزی قانونی هر مدرسه‌ای بوده و از یکی شدن فدراسیون جوانان انقلابی ترکیه تشکیل می‌گردد. بدین لحاظ جوانان انقلابی نهاد و سازمان قانونی جوانان دانشجویی بوده و در تمام دانشگاه‌ها رسمی می‌باشد. گروه ماهر چایان در میان جوانان آموزش عالی رفته‌رفته مؤثر واقع می‌شوند. آخرین رئیس آن، اُرطغرل کورکچو، است. هنگامی که جوانان انقلابی توقیف شد، او رئیسش بود، اساساً هم آنگونه باقی ماند. خودش هم دستگیر شد و در زندان بسر برد. بیشتر همین عاقبت، بر سر روسای دیگرش نیز آمده بود. البته وقتی تأثیر گروه ماهر چایان بیشتر گشت، نهادهای دانشجویی دیگری نیز وجود داشتند. "اتحادیه دانشجویان انقلابی" (DÖB) وجود داشت. نهادی دانشجویی بود که دنیز گزمیش و رفقاییش در استانبول تاسیس کرده بودند و با رهبری قرابت فکری داشت. حزب کارگری ترکیه نیز یک حزب سیاسی بود. این حزب در انتخابات سال ۱۹۶۵، با پانزده نماینده، وارد مجلس شد و تشکیل گروه داد. 'چَتین آلتان' پدر 'احمد آلتان' از نمایندگان مهم حزب کارگری ترکیه بود. افرادی همچون 'محمدعلی آیبار' و 'بهیجه بوران' عضو همین حزب بودند. هدف و ادعای‌شان این بود که بصورت یک حزب قانونی درآمد و سوسیالیسم را از طریق انتخابات، نهادها و مبارزه‌ای رسمی تحقق بخشند. تلاش‌شان در این راستا بود.

حول و حوش سال ۱۹۵۲ سندیکاها وجود داشتند، سندیکاهای کارگری ترکیه که در این سال‌ها تشکیل شده بودند. در نیمه دهه ۱۹۶۰ کنفدراسیون سندیکاهای کارگری انقلابی ترکیه (DİSK-دیسک) تاسیس می‌شود. کنفدراسیون سندیکاهای کارگری انقلابی همچون بازتاب جنبش کارگری جریان انقلابی‌ای که علیه سندیکاگرایی زرد<sup>۱۱</sup> شکل گرفت تشکیل می‌شود. در همین دوره است که دیسک شکل می‌گیرد. در بسیاری از عرصه‌ها کارگران با جداشدن از سندیکاهای 'تُرک. کار' (İş-Türk) سندیکاهای وابسته به دیسک بنا نهاده می‌شوند. جنبش کارگری از لحاظ سندیکایی در دیسک و به‌لحاظ سیاسی نیز در حزب کارگران ترکیه (TİP)

---

<sup>۱۱</sup> این عنوان برای سندیکاهایی که از جوهر سوسیالیسم بدور و وابسته به دولت بودند. متقلب-بودن این سندیکاها را به چپ‌گرایی حزب جمهوری‌خواه خلق تشبیه می‌کنند.

نمایندگی می‌شود. در آن زمان، اقشار دیگر نیز سازمان می‌یابند. سندیکاها صرفاً متعلق به کارگران نبوده بلکه قانون اساسی سال ۱۹۶۱ نیز به سندیکاگری کارمندی مجوز می‌داد. سندیکای آموزگاران ترکیه (TÖS) نیز وجود داشت که در هر جایی سازمان یافته بود. به‌عنوان یک قشر مهم روشنفکر و کارمند به سازماندهی می‌پرداختند. تمام اقشار و پیشه‌ها؛ وکلا، دکتربین، قاضی‌ها و... نهاد پیشه‌ای خود را تشکیل می‌دادند. آنها نیز در حوزه خود سازمان یافته بودند.

در آن دوره، شمار زیادی مجله منتشر شده و دوره‌ای بود که طی آن، بطور فشرده‌ای کار ترجمه انجام گرفته، کتاب‌ها به چاپ رسیده و با برگردان تمام ادبیات چپ به زبان ترکی، برای نخستین بار در ترکیه تا این اندازه فراگیر، چاپ و مطالعه افزایش یافته بود. کلاسیک‌ها و کتاب‌های اساسی مارکس، انگلس، استالین، لنین، مائو و دیگر جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و جنبش‌های کارگری بطور پی‌درپی به زبان ترکی، ترجمه، انتشار و مطالعه می‌شد. یک فضای همه‌گیر مطالعه، بحث و واکاوی وجود داشت. اختلاف و ناهم‌سازیه‌های اجتماعی بسیار زیاد بودند. کاپیتالیسم از دروازه استعمارگری نو وارد شده بود. جامعه سنتی تجزیه شده، صنایع مونتاژ در سطحی مشخص رشد یافته و انحصارگرایی همدستان بیگانگان گسترش می‌یافت. بر این مبنای، از سویی بورژواژدن، از سویی دیگر، رنجکشانی بسیار فقیر و در این بین، قشری میانی در حال شکل‌گیری بود. برآستی نیز کاپیتالیسم وحشی با شتابی بسیار زیاد به ازهم‌پاشاندن و استعمار جامعه می‌پرداخت که در برابر آن، واکنش و ناخشنودی تمامی اقشار جامعه را به‌همراه آورد. این نارضایتی‌ها خود را در چنین آگاه‌شدن و سازمان‌یابی اجتماعی‌ای بروز می‌داد. به‌همین علت، نهادها و سازمان‌های مورد بحث تنها به بحث و سازماندهی محدود نمانده، بلکه دست به‌عمل و فعالیت می‌زدند. حرکت‌های کارگری، جنبه اعتصابی و تظاهرات به خود می‌گرفت.

در رویداد پانزده و ۱۶ ژوئن کارگران وارد یک درگیری همه‌گیر شده بودند. فعالیت جنبش‌های دانش‌آموزی به جایی رسید که مدارس را بایکوت کرده و به اشغال درآوردند. بسیاری از دانشگاه‌ها تحت اشغال جوانان انقلابی بوده و آموزش به حالت تعلیق درآمده بود. حتی بدان بسنده نکرده، دانش‌آموزان در هر جایی در بایکوت‌ها و اعتصابات شرکت و در راستای آگاه‌سازی و سازماندهی کارگران فعالیت

کرده و به برگزاری متینگ‌ها می‌پرداختند. در کل، حرکت‌های اعتراضی زیادی انجام می‌گیرند. به نشان نارضایتی در برابر اشغال، استعمارگری نو و امپریالیسم، مانع از این می‌شوند که ناوگان ایالات متحده آمریکا در ازبیر به خشکی آورده شود، لذا دوباره به کشتی بازگردانده و راهی دریا می‌کنند. یعنی یک حرکت مقاومتی و تاب‌دین حد خشمگینانه جوانان وجود دارد. برآستی هم یک مرحله انقلاب در جریان بود. در واقع، تنها به موفقیت نرسید، ولی به یک مرحله عملیاتی و آگاهی‌یابی عالی و شگرف گذار صورت می‌گیرد.

نه تنها جنبش‌های کارگری، کارمندی و دانش‌آموزی شهرها بلکه جنبش‌های دهقانی در مناطق کوهستانی نیز وجود دارند. مثلاً جوانان انقلابی در قره‌دینیز یک متینگ فندق<sup>۱۲</sup> برپا می‌کند که ده‌ها هزار نفر در آن شرکت می‌کنند؛ در 'مانیسا' نیز متینگ توتون<sup>۱۳</sup> برگزار می‌کنند که شمار زیادی انسان در آن حضور می‌یابند. همزمان با این، کانون فرهنگ انقلابی شرق در کوردستان نیز به سازماندهی و برپایی متینگ‌های شرقی می‌پردازد. یعنی با اندکی تفاوت، همان جو و اتمسفر را در آنجا برقرار می‌سازد. با انجام متینگ‌هایی تحت عنوان "رفع فقر در کوردستان" کاملاً هم خط‌مشی کانون فرهنگ انقلابی شرق را بازتاب می‌دهند. یعنی با درخواست مدارس بیشتر، راه‌های بیشتر، برق بیشتر و... در پی زیرساختی هستند که بتواند خدمت بیشتری به طبقه حاکم فئودال و کمپرادور انجام دهد. حال آنکه این مطالبات، طی متینگ‌های اعتراض به نظام موجود سر داده می‌شد.

آری، کانون فرهنگ انقلابی شرق چنین سازمانی بود. جوانان کوردی که به نام این کانون در کنار تشکیلات جوانان انقلابی به دانشگاه رفته بودند نیز خود را به شیوه جداگانه‌ای سازماندهی می‌کردند. درخواست آنها اکثراً آب و برق و راه‌سازی بود. رشد بیشتر کاپیتالیسم در کوردستان، مستلزم افزایش فقر و از بین بردن توازنات منطقه بود. او نیز از محیط تأثیر پذیرفته و شعار انقلابی بودن را سر می‌داد. کاپیتالیسم از مترقی بودن و ملت‌سازی به‌عنوان یک اندیشه انقلابی در برابر فئودالیسم و عشیره‌گرایی پاسداری می‌کرد. می‌خواست این را به سازماندهی و عمل

---

<sup>۱۲</sup> متینگی که از سوی زارعان و تولیدکنندگان فندق برآه انداخته می‌شد متینگ فندق می‌گفتند.

<sup>۱۳</sup> همانند متینگ‌های فندق، متینگ توتون نیز از سوی تولیدکنندگان توتون برگزار و از سوی چپ-

گراها پشتیبانی می‌شد.

تبدیل کند. البته تا آن زمان مردم شانس این را نداشتند که کودکان خود را به مدرسه بفرستند، دبیرستان را به پایان برسانند یا تا دانشگاه بروند. اکثریت جوانانی که امکان رفتن به دانشگاه را داشتند فرزندان قشر روشنفکر، فئودال کمپرادور و یا علوی و افسار همانند آنها بودند که کمی از لحاظ اتنیکی تمایزاتی داشته و جهت تحصیل امکان بیشتری داشتند. در غیر این صورت، فرزندان مردم عادی تا آن زمان، امکان رفتن به دانشگاه را نداشتند.

برای همین، در آن دوره، پیوستن جوانان کورد به سازمان‌ها دارای دو جنبه بود. بیشتر جوانان قشر فقیر یا عضو جوانان انقلابی می‌شدند و یا در ارگان‌های مختلف دیگر جنبش‌های انقلابی ترکیه جای می‌گرفتند. جریان چپ سوسیالیست بیشتر جهت منافع مالی خود سازمانی جداگانه را برای طبقه فئودال کورد و کسانی که به آنها وابسته و متکی بودند در نظر گرفته بود. برای همین کانون فرهنگ انقلابی شرق سازمانی بود که بخشی از جوانان کوردی که در دانشگاه بودند، به ویژه کسانی که خود را به طبقه حاکم می‌سپردند در آن جای داشتند. این تصور اشتباه است که جوانان کورد تنها تحت سازماندهی کانون فرهنگ انقلابی شرق بودند. شمار کثیری از جوانان انقلابی نیز جوانان کورد بودند. در جریان‌های مختلفی از جمله: جریان‌های دانشگاهی، روشنفکری و جریان‌های کارگری جای می‌گرفتند. البته با جلورفتن مرحله و ارتقای اندیشه مبارزه، حملات علیه مبارزه توده‌های مردمی افزایش یافت و دیده شد که مبارزه از راه‌های قانونی نتیجه نمی‌گیرد.

به همین علت، در درون سازمان جوانان انقلابی، احزاب زیرزمینی و غیرقانونی تشکیل داده شد. یکی از آنها جبهه حزب رهایی‌بخش مردمی ترکیه و جبهه حزب آزادی‌بخش خلق ترکیه بود. این سازمان، جریانی بود که به رهبری ماهر چایان بوجود آمد. حرکت جبهه حزبی در حال پس‌دادن آزمون بود. جریانی بود که در میان جوانان و جریان روشنفکری، حداکثر هوادار را داشت. هنوز مبادی آن مشخص نشده و جنگ رهایی ملی را در هدف قرار نداده بود. اساساً حزب و جبهه رهایی‌بخش مردمی، طرز حرکت گریلا را مبنا قرار می‌داد. از اینجا به بعد جنبش‌های گریلایی در شهرها، از شهر به صحرا و پایدارکردن آن، پیشروی جنگ انقلابی خلق و کسب موفقیت آغاز می‌گردد. برخورد استراتژیک آن این‌گونه بود. در موقعیت جریانی بود که در رابطه با گریلاگری در شهر، بیشترین تأمل را بر روی مبارزه

گریلایی آمریکای لاتین صورت می‌داد. از حزب کارگران ترکیه به سبب بازبین‌گرا<sup>۱۴</sup> بودنش انتقاد می‌کرد. همچون جریانی بسیار قانونی به نظر می‌رسید که هر چیزی را به قانون گره می‌زد.

جریان دیگر، ارتش‌رهای بخش خلق ترکیه (THKO) بود که فرد مشخصی رهبری آن را برعهده نگرفته بود. دنیز گزمیش همچون سمبلی در آن نمود یافت. دنیز گزمیش یک شخصیت عمل‌گرای مهم آن بود، اما بصورت گروهی، رهبری را انجام می‌دادند. 'حسین اینان' هم در عرصه عمل و هم حوزه اندیشه، پیشاهنگ و در هر شرایطی، به نظریه‌پردازی مشغول بود. هر کسی این‌ها را نمی‌داند، ولی گفته می‌شود که تدوین‌گر کتاب "راه انقلاب ترکیه" که استراتژی ارتش‌رهای بخش خلق ترکیه را می‌شناساند حسین اینان است. یوسف اصلان هم هست. اساساً این‌ها با هم دستگیر و اعدام شدند. فقط آنها هم نیستند، ملیتان‌های مطرح دیگری هم وجود داشتند. کسانی که در کوه 'نورح' دست به جنگ زدند؛ سینان جمگیل و یارانش هم بودند. در 'دره سرخ' با ماهر چایان هم کسانی وجود داشتند.

حزب کمونیست ترکیه / مارکسیست. لنینیست (TKP/M-L) نیز در آن زمان سازماندهی شد. لیدر آن 'ابراهیم کاپاکایا' بود. او از دانشجویان آن دوره و در 'استانبول‌چاپا' مشغول تحصیل بود. در ابتدا در ارتش‌رهای بخش کارگران و دهقانان ترکیه (Tiiko) جای داشت که با مشاهده برخورد 'دوغو پرنچک' با مبارزه، از آنجا جدا شده و حزب کمونیست را بنا نهاد. فکر آنها بیشتر بر روی نظریه طبقاتی و انتقال حزب به ترکیه بود. موارد تئوریک زیادی نداشته و بیشتر به نظریه‌های مائو تکیه می‌کردند. اما کوردستان را به عنوان مرکز گریلاگری خود انتخاب کرده بودند. ارزیابی‌هایی در رابطه با مسئله کورد داشتند. نخستین کسانی بودند که اولین تحلیل را در رابطه با مسئله و ملت کورد صورت دادند. آنها هم جنگ گریلایی و جنگ مردمی را در هدف خود قرار داده بودند. خط‌مشی اصلی ارتش‌رهای بخش خلق ترکیه نیز جنگ مردمی بود. رفتار ارتش‌رهای بخش خلق

---

<sup>۱۴</sup> رویونیسم به معنای تجدیدنظرطلبی یا بازبین‌گرایی بوده و مقصود از آن، عبارت است از جریانی در جنبش کارگری که در اصول اساسی مارکسیسم بدون هیچ‌گونه محمل عینی تجدید نظر کرده. این اصول را نفی و آنها را تعریف می‌سازد. در واقع محتوای انقلابی و اساس آموزش مارکسیستی را از بین می‌برد.

ترکیه بسیار به جبهه حزب آزادی بخش خلق ترکیه نزدیک بود. اختلاف اساسی آنها بر سر این بود که آیا گریلاگری در شهر آغاز شود یا در صحرا؟! حتی این اختلاف نظر باعث شد که دو جریان تجزیه شده و به شکل دو سازمان جداگانه خود را سازماندهی کنند. بطور یقین، اختلافات دیگری هم داشتند اما اختلاف و تفاوت بنیادین آنها این بود. با وجود اینکه ارتش رهایی بخش خلق ترکیه گریلاگری در بیرون از شهر را در برنامه خود قرار داده بود، جبهه حزب آزادی بخش خلق ترکیه می گفت ابتدا باید در شهر آغاز کرد، سپس به صحرا کشانید و بدین گونه پیشرفت کرد. حقیقت امر اینکه پس از عملیات های شهری ۷۱-۱۹۷۰ و فرار از زندان، در واپسین جلسه به مدیریت ماهر چایان این گونه ارزیابی شد که گریلاگری شهری نقشش را عملی ساخته، کافی دیده شده و باید گریلاگری از شهرها به صحرا و دشت انتقال داده شود تا که در آنجاها پیشرفت کند. برای همین با ارتش رهایی بخش خلق ترکیه بسوی دریای سیاه براه افتادند و در مرحله عملیاتی ورود به قزل دره، طی تدارکی، تکیسین های اسرائیلی فراری داده شدند. آن عملیات مشترک بود. اساساً تفاوت اساسی بین آنها در مراحل سپری شده از بین رفت.

همچنین بجز حزب کارگری ترکیه، جنبش های رادیکال انقلابی و غیر قانونی که از میان جوانان برمی خاست، حرکت های حزبی هم وجود داشتند. در آن زمان آنها هم از خود تغییر و تحولاتی را نشان دادند. البته در این میان، فضای تبلیغاتی و مبارزه افزایش یافته و ده ها ارزش آفریده شدند؛ کتاب ها به چاپ رسیده و روزنامه ها انتشار می یافتند. در جلسات مختلف به شکل گفتاری و در نشریات بطور نوشتاری مباحث فشرده ای در مورد موضوعاتی اساسی صورت می گرفت که عبارت بودند از: مسایل انقلابی، مسئله دولت، مدیریت مبارزه، بحث قانونی و غیرقانونی بودن و رفته رفته مسئله کورد، سازماندهی و مسایل حزبی بود. سال های ۷۱-۱۹۷۰ اوج دوران انقلابی ترکیه را می نمایاند. البته بیشتر این تحولات و اندیشه ها در استانبول صورت می گرفت. در آن زمان، رهبری در استانبول بود؛ در محیطی که این تحولات و مبارزات، بیش از هر جای دیگری به میان آمده و بدان ها اندیشیده می شد. لذا این امکان مهیا شد که شاهد همه این رویدادها بوده، از دیدگاهی برخوردار شده، پیگیری کرده، آگاهی یافته و به بسیاری از آنها پیوندد. از نزدیک اوج انقلابی بودن را شناخته و درمی یابد. در دفاعیه اش و در تحلیلات سال های گذشته اش نیز به جلسه ای اشاره



می‌نماید که در آن به ماهر چایان گوش داده و بر اندیشه و موضع وی تأثیر گذاشته است. گفته‌های ماهر چایان در آنجا در رابطه با مسئله کورد، ارزیابی‌ها و موضع‌گیری او بر روی رهبری بسیار مؤثر واقع می‌شود. ماهر چایان برای بار نخست، بطور روشن مسئله کورد را به‌مثابه مسئله يك ملت و تعیین سرنوشت خلق کورد بدست خویش بیان داشته و می‌گوید: «موضوعی جدی است، خیال‌پردازی و گمانه‌زنی نمی‌پذیرد، بایستی ارزیابی جداگانه‌ای در مورد این مسئله صورت گیرد.» در این باره نظر خیلی مشخصی را نمی‌دهد، اما برای بیان جدیت و اهمیت مسئله، کاراکتر اصلی آن را به‌مثابه مسئله ملی و مسئله تعیین سرنوشت خود نشان می‌دهد. این بیانات در آن دوران، بیشترین تأثیر را بر روی رهبری برجای می‌گذارد.

پایپی به کانون فرهنگ انقلابی شرق رفته، در سمینارها شرکت نموده و با دانشجویان کورد و اشخاص مختلفی آشنا می‌شود. یعنی هم چیزهایی را از آنها فراگرفته و هم فرصت شناخت کانون فرهنگ انقلابی شرق و آن اشخاص را از نزدیک می‌یابد. این مرحله برای وی مهم بود، هم به‌لحاظ شناختن خصوصیات آنها و اینکه جهت ارتقای شأن خویش، از چه توانایی‌هایی برخوردارند، هم از حیث شناختن کسانی که سازمان‌دهنده جریان‌های سیاسی - ایدئولوژیک کوردستان بودند. آن دوران در جنوب [کوردستان] به پیشاهنگی حزب دموکرات کوردستان عراق (PDK-I پ.د.ك) دورانی بود مبارزاتی بر علیه عراق انجام می‌گرفت. مرحله‌ای بود که رفته‌رفته مدیریت بغداد تحت فشار قرار گرفته و مجبور به امضا و قبول اتونومی شد که این، بر ترکیه نیز تأثیر گذاشت. انجمن قانونی دانش‌پژوهان کانون فرهنگ انقلابی شرق تشکیل شد، اما در ترکیه در سال ۱۹۶۳ حزب دموکرات کوردستان تأسیس شده بود که با پ.د.ك جنوب رابطه نزدیکی داشت. پیش‌بینی می‌شد در صورت یافتن فرصتی، در هدف دارد که اعضای حزب دموکرات شمال [کوردستان] را جلب کند.

بسیاری از روشنفکران کورد در حزب دموکرات کوردستان ترکیه جای گرفتند. از اعضای آن می‌توان به 'فایق بوجاک' اشاره کرد که يك دانشجوی جوان بود. پدرش "سرحد بوجاک" در اروپا بود. همچنین کoadرهای پیشین آن، سعید قرمزی توپراک و سعید الچی. با شتاب گرفتن تحولات جنوب پس از قیام ۱۲ مارس آنها نیز به جنوب کشیده شدند. یعنی يك حزب سیاسی در حال عمل بود. این‌گونه جوانان و

روشنفکران کورد در این سازمان‌ها که به شیوه‌های مختلف تشکیل شده بودند، جای گرفتند. در سندیکاها و حزب کارگران ترکیه هم مشارکت داشتند. مثلاً کمال بورکای و "طارق زیا اکینجی" کادرهایی بودند که در حزب کارگران کار می‌کردند. افراد و نهادهای دیگری همچون جنبش جوانان و کانون فرهنگ انقلابی شرق هم بودند که در حزب دموکرات کوردستان فعالیت داشتند. در سازمان جوانان انقلابی هم مشارکت داشتند.

در جنبش‌های رادیکال جوانان که از درون جوانان انقلابی سربرآورده بودند نیز جوانان کورد جای داشتند. در میان کوادر پیشین جبهه حزب آزادی بخش خلق ترکیه، ارتش رهایی بخش کارگران و دهقانان ترکیه، ارتش رهایی بخش خلق ترکیه و هم در میان مدیران آنها جوانان کورد جای می‌گرفتند. اساساً ارتش رهایی بخش روستاییان کودتاگر ترکیه بیشتر به مثابه مبارزه‌ای به مرکزیت درسیم دیده می‌شد. ارتش رهایی بخش خلق ترکیه هم به کوردستان نفوذ کرد. خود حسین اینان هم از کوردهای منطقه 'سارز' و از پیشاهنگان آن ارتش بود؛ 'عمر آینا'ی اهل پیران نیز در این جریان‌ها فعالیت می‌نمود. از خویشاوندان 'امینه آینا' بود.

در کل، در درون همه جنبش‌ها و احزاب حضور داشتند. یعنی تنها به شکل جریان و یا انجمنی جداگانه سازماندهی نشده و در تمامی جنبش‌های مقاومتی چپ در سرتاسر ترکیه مشارکت داشتند. رهبری نیز که تازه به دانشگاه راه یافته بود همچون یک هوادار و یک جوان کورد با بسیاری از آنها رابطه برقرار نمود. یک هوادار انقلابی معمولی بود. به ماهر چایان و دوستانش گوش فرا داده و از اندیشه‌ها و رفتار آنها تأثیر پذیرفت. با رایبه نظراتش در مورد رابطه کانون فرهنگ انقلابی شرق با کوردستان و جنبش‌های ملی کورد، خواهان درک و ارزیابی آن مسایل بود. در ارتباط با مسئله کورد، گروه دوغو پرینچک و ارتش رهایی بخش روستاییان کودتاگر ترکیه را شناخته و دنبال‌رو آنها شد. چون در این باره نظریه‌پردازی می‌کرد. بخشی از حزب کارگران ترکیه را به پرداختن با مسئله کورد جهت‌دهی نموده و تحولات را پیگیری می‌کرد. کشمکش‌های این مرحله انقلابی بسیار پرحرارت بود. وی با پیگیری مبارزه از جایی که بیشترین تحولات در آن روی می‌دهد هم بسیاری چیزها را فرا گرفته و هم با گردآوری وسیع‌ترین معلومات و شناختن افراد، آگاهی فراوانی کسب می‌نماید. با

دریافتن و افکار و گفتار و مشاهده کردارشان، در اندیشه‌ورزی و موضع‌گیری آگاه گشته و جهت ایجاد تحول، گام‌هایی را برداشت.

در بطن این مرحله، کودتا فرا رسید. همانطور که در استانبول در ابتدا چنین موج انقلابی‌ای جان گرفته بود، رفته‌رفته این شهر شاهد موج ضد انقلابی‌گری و کودتای ازمیان برداشتن جریان شد. در دوازده مارس ۱۹۷۱ ارتش به حکومت اخطار می‌دهد. البته در آن دوران موضع ارتش هم شفاف بود. جبهه حزب آزادی‌بخش خلق ترکیه همانگونه که در میان جنبش‌های روشنفکران و جوانان مؤثر بود، تأثیرات چشمگیری هم بر ارتش داشت. جریان‌های دیگری همچون حزب کارگران ترکیه نیز مؤثر واقع شدند. 'حزب وطن' به ریاست 'حکمت کولجملی'<sup>۱۵</sup> هم ارزیابی‌های قابل توجهی در رابطه با ارتش داشتند. ارتش را به مثابه جریانی انقلابی و مهم‌تر نیز، به‌عنوان نیروی پاسداری از جمهوری انقلابی می‌دیدند. برای همین، از ارتش، انتظار انقلاب را داشتند. ارتش را به انجام کودتا تشویق می‌کردند. در کل، به ارتش وابسته نبودند. البته جنبش‌رهای بخش فلسطین که از سال‌ها ۶۹-۱۹۶۸ در منطقه رشد یافته و منطقه را تحت تأثیر قرار داده بود، از دید جوانان ترکیه، همچون زمینه و تدارکی در راستای جنگ مردمی، آگاه‌سازی و محیط آموزشی ارزیابی می‌شد. اصل مطلب اینکه، بسیاری از اعضای احزاب رادیکال جوانان در این دوران به فلسطین می‌رفتند. خود را به لبنان و اردن رسانده و در آنجا در کنار خلق فلسطین در مقابل اسرائیل می‌جنگیدند؛ آموزش نظامی و گریلایی می‌دیدند. از چگونگی سازماندهی گریلا شناخت پیدا کرده و پس از پایان آموزش به ترکیه برمی‌گشتند.

در کل، استفاده بهینه‌ای از این مرحله صورت گرفت، آنچنان‌که با رفتن به بیرون و مشاهده انقلاب فلسطین، به آگاهی و سازماندهی خود وسعت بخشیدند. از طرفی مبارزه گریلایی را در هدف‌شان قرار داده و جهت انجام این کار تدارک می‌دیدند، از طرف دیگر، برخورد جبهه حزب آزادی‌بخش خلق ترکیه در رابطه با ارتش، شیوه‌ای دیگر را بازنمایاند. ارتش‌رهای بخش خلق ترکیه اندکی بامعيارتر بود

---

<sup>۱۵</sup> حکمت علی کولجملی (۱۹۷۱-۱۹۰۲) مارکسیست - لنینیست، سیاستمدار، نظریه‌پرداز، نویسنده و مترجم ترک و در همان حال، یکی از پیشاهنگان جنبش چپ در ترکیه که "حرکت کولجم" را بنا نهاد. او موافق گریلاگری در کوردستان و سوسیالیسم برای ترکیه بود.

و به هر چیزی تمایل نشان نمی داد. ارتش رهایی بخش روستاییان کودتاگر ترکیه کمی انتقادگر بود. با انکا بر موضع گیری هایی که در برابر ارتش شکل می گرفتند، یک کودتای چپ انتظار می رفت. در کودتای نهم مارس که طی آن مدیریت ژنرال های چپ گرا دستگیر شدند، از آنها انتظار انقلاب می رفت. از این رو در ارتش هم، بهم ریختگی زیادی بوجود آمد. هم از فرماندهی نیروهای زمینی و هم از فرماندهی نیروهای هوایی انتظار می رفت که کاری انجام دهند. چنین تمایلی هم داشتند. انگار چنین روابطی هم برقرار کرده بودند. تنها فرمانده کل ارتش، شخص مهمی در نظام محسوب می شد. برغم این اوضاع، محمود تاغماچ<sup>۱۶</sup> اجازه هیچ کاری را نمی دهد. مثل اینکه می خواهد از کودتا پیشگیری کند، لذا به نام فرماندهی کل ارتش در دوازده مارس ۱۹۷۱ اخطاریه ای به حکومت می دهد. کودتای دوازده مارس که گفته می شود این است. با انتقادات شدید از برخی موضع گیری ها، حکومت را به عقب نشینی وادار کرد. در آن زمان، 'سلیمان دمیرل' رئیس جمهور بود. حزب عدالت در انتخابات ۱۹۶۵ رتبه اول را بدست آورد. همانند حزب عدالت و توسعه امروزی، به تنهایی به قدرت حکومت رسیده بود. در انتخابات ۱۹۶۹ هم از خود موفقیت نشان داده و دوباره به تنهایی به قدرت رسید. می گویند دمیرل پس از اخطاریه فرمانده کل ارتش، کلاهش را محکم گرفته و گریخته است. یعنی از حکومت انصراف داد. از این می ترسید که مثل حزب دموکرات دستگیر و اعدام شود.

به همین علت، نماینده حزب جمهوری خواه خلق (CHP) در مجلس، 'نیهات اریم' در مقام نخست وزیری اش بیرون از مجلس، با بجای آوردن خواسته های ارتش، حکومتی متشکل از تکنوکرات ها تشکیل داد. در آن دوران، رئیس این حزب، عصمت اینونو بود. هم حزب دمیرل یعنی حزب عدالت، هم حزب اینونو یعنی حزب جمهوری خواه خلق این اطمینان را به حکومت دادند. حکومتی که در بیرون از مجلس بود با کسب اعتماد و بر مبنای اخطاریه دوازده مارس، کودتا و حملاتی را براه انداخت. در اصل، حرکتی ضد انقلابی بود جهت سرکوب تحولات انقلابی. قانون اساسی و دیگر قوانین را لغو نکرد اما تغییری پرچانبه در مجلس در مورد قانون اساسی صورت گرفت. همه زیرساخت های قانون اساسی و دیگر قوانین را که هرگونه امکان و فرصت را برای مبارزات و سازمان های انقلابی و دموکراتیک به

---

<sup>۱۶</sup> محمود تاغماچ (۱۹۷۸-۱۹۰۴) چهاردهمین رئیس ستاد مشترک ارتش ترک

رسمیت می‌شناخت، تغییر دادند. با هدف ازهم‌پاشاندن چنین تشکیلاتی حملات سنگینی آغاز گشت.

حرکتی که "پتک" گفته می‌شد حمله‌ای بود جهت سرکوب و ضربه‌زدن به همه جنبش‌های چپ سوسیالیست تدارک دیده شده بود. اعتصاب‌ها، راهپیمایی‌ها، بایکوت‌ها و تصرفات را ممنوع کرده و تمامی این سازمان‌ها غیرقانونی اعلام شد. حزب کارگران ترکیه، انجمن‌ها و فدراسیون جوانان انقلابی همه ممنوع شدند. حکم دستگیری رؤسا و اعضای سازمان‌ها صادر شد. مرحله‌ای پر از دستگیری، فشار و شکنجه آغاز گشت. کنترا<sup>۱۷</sup> گریلاهای ترك در ترکیه برای بار اول، در آن زمان شروع بکار کردند. ابتدا در رویدادهای ششم و هفتم سپتامبر تأثیر نسبی آنها دیده شد، اما برای نخستین بار، دایره جنگ ویژه در دوازده مارس ۱۹۷۱ با هدف راه‌اندازی کودتا مؤثر واقع گشت. آنها اقدام به دستگیری، تبعید و شکنجه کردند. به نظر می‌رسد دوازده سپتامبر اولین آزمون این دایره بود. لذا حکومت نظامی اعلام شد. اساساً مسئله اصلی، اعلام حکومت نظامی و درآوردن مدیریت از چنگ ارتش بود. این‌گونه بر اساس حکومت نظامی، با ممنوع کردن تمامی سازمان‌های دموکراتیک و عملیات‌ها، مرحله تندی از دستگیری‌ها، شکنجه‌ها و بازجویی‌ها به جریان افتاد. این اعمال، جهت جلوگیری از موج مترقی انقلابی‌گری و دموکراسی‌خواهی بود.

بدین ترتیب، مرحله‌ای آغاز گشت که به مقاومت، دگرگون شده و جهت رویارویی با حملات، کسانی که پیشتر به فلسطین رفته و آموزش گریلایی دیده بودند، با بازگشت‌شان، عملیات‌های شهری، سرقت از بانک و... انجام دادند. انگار کودتایی رخ نداده بود، زیرا پس از کودتای دوازده مارس، کسانی که در فلسطین آموزش دیده بودند هنگام بازگشت‌شان، همراه با حزب خود در کنار جنبش‌های توده‌ای مردم دست به آتش‌زدن بعضی اماکن زدند و به‌ویژه جبهه حزب آزادی‌بخش خلق ترکیه با انجام سرقت‌های بانکی، عملیات‌های گریلایی را در شهرها پسرقت دادند. این دسته عملیات‌ها به عملیات‌های توده‌های مردمی افزوده شد. کودتای دوازده مارس با ممنوع کردن تمامی سازماندهی‌های توده‌های مردمی و عملیات‌های

---

<sup>۱۷</sup> کنترا (Kontra) واژه‌ای ایتالیایی و به‌معنای ضد و مخالف می‌باشد. کنتراگریلاها از سوی دولت‌ها برای ازبین‌بردن و بدنام‌کردن گریلا آموزش دیده و مسلح می‌شوند. کاری که دولت ترکیه هم با همکاری گنادیوی ناتو چند دهه است در برابر پ.ک.ک انجام می‌دهد.

آنها، تنها روی آوری به احزاب غیرقانونی، تشکیلات نظامی و عملیات‌های مسلحانه را باقی گذاشت. آن نیروها نیز با افزایش عملیات‌های مسلحانه مبارزه خود را ادامه دادند. ارتش رهایی‌بخش خلق ترکیه بیشتر خواست که به دشت و صحرا رفته و در آنجا جنگ را شروع کند، اما سرکوب شدند. دنیز گزمیش، یوسف اصلان و حسین اینان دستگیر شدند. دنیز گزمیش و یوسف اصلان در نزدیکی 'ارزروم' و حسین اینان در 'سارز' دستگیر شدند. شاخه مهمی از آنها به کوه نورحق پناه برده بودند. سینان جمگیل<sup>۱۸</sup> و رفقاییش را گزارش داده بودند. ارتش به آنها حمله کرد و به درگیری افتادند. برخی از آنها زخمی دستگیر شدند. سینان جمگیل و گروهی از دوستانش در حین درگیری به شهادت رسیدند. ماهر چایان و حسین جواهر هم در درگیری با پلیس‌ها در 'بال تپه' زخمی بدست افتادند. او نیز در زندان بود، بعدها در استانبول از زندان فرار کردند. ارتش رهایی‌بخش روستاییان کودتاگر ترکیه بیشتر به سمت درسیم رفتند. کسانی که اسلحه در دست داشتند، مقاومت مسلحانه را در هدف قرار داده بودند. چنین مقاومتی را با توجه به تدارکات خود انجام دادند. برخی از افراد نیز برای اینکه دستگیر نشوند به بیرون از میهن گریختند. کمال بورکای و امثال او به خارج فرار کردند.

از اعضای حزب دموکرات کوردستان، ترکیه، کسانی مانند سعید قرمزی توپراک و سعید الچی به جنوب [کوردستان] رفتند که بعدها آنها نیز با توطئه‌های پ.د.ک. همدیگر را به قتل رساندند. در واقع، پس از کودتای دوازده مارس علیه پ.د.ک. ترکیه نیز اپراسیون‌هایی انجام گرفتند. فایق بوجاک اندام تشکیلات استخبارات ملی [ترکیه] (MIT) بود، احتمالاً به قتل رسید، اما می‌گویند در درگیری‌های عشیره‌ای کشته شده است. سعید قرمزی توپراک و مابقیه هم در جنوب با توطئه‌های بارزانی‌ها به قتل رسیدند. معلوم نیست که آیا سعید قرمزی توپراک، سعید الچی را دادگاهی، مجرم اعلام نموده و مجازات کرد؟! اما چرا سعید قرمزی توپراک این کار را کرد. به نظر می‌رسد پ.د.ک. عراق او را دادگاهی و بارزانی‌ها او را به مجازات رساندند. سرکردگان رتبه‌بالای پ.د.ک. در جنوب این‌گونه تصفیه شدند.

همه اعضای سرکرده کانون فرهنگ انقلابی شرق در مناطق مختلف دستگیر شدند. در دادگاه‌های حکومت نظامی آمد، اعضای این کانون محاکمه شدند.

---

<sup>۱۸</sup> بنیانگذار ارتش رهایی‌بخش خلق ترکیه (THKO)

اسماعیل بشیکچی هم در آن محکمه‌ها بود. چون در آن زمان با آنها رابطه داشت. جامعه‌شناسی بود که در رابطه با مسئله کورد شروع به پژوهش کرده بود. حکومت به نخست‌وزیری نیهات اریم نهادی جهت اعمال فشار شدید تشکیل داد. برآستی هم شکنجه‌های سختی اعمال شدند. بدون اینکه فرقی قائل شوند، افراد مختلفی را دستگیر و زیر شکنجه قرار دادند. بجز ملتانی‌های انقلابی و اعضای احزاب، افراد لیبرال هم دستگیر و تحت شکنجه قرار گرفتند. اطرافیان روزنامه جمهوریّت و کسانی که تحت تأثیر 'دوغان آوجی‌اغلو' بودند، در حالی که انتظار کودتایی چپ را داشتند، حادثه دوازده مارس را "کودتای نظامی" نامیدند. سهم آنها از شکنجه‌گاه‌های دوازده مارس تنها دستگیری بود. محیطی خفه‌کننده از فشار برپا ساختند. احزاب ازهم پاشیده و اعضای آنها دستگیر شدند. اولین محکمه بزرگ، در شکنجه‌خانه‌های آنکارا بوقوع پیوست. شکنجه‌خانه 'ماماک' در آن دوران برپا شد. بازجویی‌های خردکننده کنتراگریرالها در آن زمان آغاز شدند.

ماه‌های نخستین سال ۱۹۷۲ ماهر چایان و دوستانش از زندان فرار کردند. بعدها دینز گزمیش، یوسف اصلان و حسین اینان دادگاهی و بدین ترتیب، دوره اعدام‌ها آغاز گشت. جهت ممانعت از اعدام و مبادله کردن با آنها، گروهی در 'قره‌دینز' شماری از تکنیسین‌های اسرائیلی و انگلیسی را ربودند. هدفشان ردوبدل کردن و پیشگیری از اعدام‌ها بود. حکومت هیچ کدام از این چانه‌زنی‌ها را قبول نکرد. در ۳۰ مارس ۱۹۷۲ با لورفتن مکان‌شان در روستای قزل‌دره، همه‌شان را در بمباران به قتل رساندند؛ در آنجا ارطغرل کورکچو جان سالم بدر برد و دستگیر شد. همه اندام‌های دیگر از جمله ماهر چایان، عمر آینا و جهان آلپتکین هم شهید شدند. در حالی که جهان آلپتکین عضو ارتش رهایی‌بخش خلق ترکیه بود، اما آن عملیات از سوی ارتش رهایی‌بخش خلق ترکیه و جبهه حزب آزادی‌بخش خلق ترکیه بطور مشترک انجام گرفته بود. پس از قتل آنها در ششم می ۱۹۷۲ دینز گزمیش، یوسف اصلان و حسین اینان هم اعدام شدند. بدین ترتیب، پیشوایان ارتش رهایی‌بخش خلق ترکیه و جبهه حزب آزادی‌بخش خلق ترکیه در درگیری‌ها و طی اعدام‌هایی به قتل رسیدند. بخش مهم دیگری هم دستگیر و به زندان انداخته شدند.

ارتش رهایی بخش روستاییان کودتاگر ترکیه گروهی بود که بعدها در درسیم به حرکت افتاد. برای همین در اواسط ماه می ۱۹۷۳ در درسیم، طی گزارشی که از محل ابراهیم کاپاکایا رفته بود، وی مورد هجوم قرار گرفت. ابراهیم زخمی دستگیر شد و او را به آمد بردند. در ۱۸ می ۱۹۷۳ در زیر شکنجه به قتل رسید. کودتای دوازده مارس ۱۹۷۱ با ممنوع سازی سازمان ها و ازهم پاشاندن آنها، سرکردگان آنها را نیز به قتل رسانده، کادرهای آنها را دستگیر کرده و زیر شکنجه های سنگین قرار داد. بدین گونه حملاتی همه جانبه جهت سرکوب و پاکسازی بوقوع پیوست. این هجومی مهم از جانب فاشیسم بود.

از طرفی، جریان های چپ انقلابی و دموکراتیک را از طریق قتل عام، اعدام، دستگیری و شکنجه تصفیه می کردند، از طرفی دیگر، با ایجاد تغییراتی تازه در قانون اساسی و ایجاد قوانینی جدید، دولت فاشیست، الیگارشیک و حکمرانی آن را باپشتوانه تر می ساختند. در اصل، پایه های دیکتاتوری فاشیست، در کودتای دوازده مارس بنیان نهاده شد. دوازده سپتامبر بنا به درس هایی که از آنجا فرا گرفته شد، برساختی نو از دولت بود. دوازده مارس هر چیزی را تغییر نداد، اما اساساً چه چیزهایی و چگونه باید تغییر یابند را مشخص و بخش های مهمی را هم دگرگون ساخت. جنبشی بیهوده تنها جهت حمله به مخالفان و سرکوب آنها نبود، بلکه در مقابل مبارزات دموکراتیک درون ترکیه، یک حمله نظامی فاشیست در راستای نگاه داشت دیکتاتوری نیروهای الیگارشیک بود. در همان حال، موفق هم بودند. زیرا جریان دموکراتیک چپ را سرکوب، پاکسازی و خفه کردند. اوج گیری انقلابی گری را سرکوب ساختند. جامعه را بلعیده، جریان انقلاب دموکراتیک را متوقف ساخته و تأثیر آن را از میان برداشتند.

در چنین مرحله ای، رهبری ثبت نام خود را از استانبول به آنکارا تغییر داد. از دانشکده حقوق به دانشگاه علوم سیاسی آنکارا منتقل شد. در مرحله کودتای سخت دوازده مارس ۷۱ در آنکارا بود. البته همه جدل و ستیزها در آنکارا بود. درست است که جریان دموکراتیک چپ با سرکوب مواجه گشت، اما مکان ستیزه و جروبخت و بویژه تصمیم گیری ها آنکارا بود. وی همه این ها و حملات فاشیستی را از نزدیک در آنکارا مشاهده و تجربه نمود. پس از حادثه قتل عام ماهر چایان و رفقاییش در قزل دره، وقتی رهبری جهت اعتراض به این واقعه اعلامیه پخش می کرد، جلوی



در ورودی دانشکده علوم سیاسی دستگیر شد. حملات کودتای دوازده مارس شش ماه ادامه داشت. وقتی که دنیز گزمیش اعدام شد در زندان ماماک زندانی بود. اعدام‌ها نیز در زندان ماماک بوقوع پیوستند. دنیز گزمیش، یوسف اصلان و حسین اینان هم در آنجا زندانی بودند. در آنکارا طی يك دادگاهی به اعدام محکوم شدند. آن اعدام کمی به مثابه انتقام اعدام مندرس و دوستانش ارزیابی می‌شود. در مجلس، حزب عدالت به اعدام‌ها رأی موافق داد. در درون حزب جمهوری خواه هم بخش بزرگی، موافقت کردند و بدین‌گونه اعدام‌ها بوقوع پیوستند.

مسئله اعدام‌ها در درون حزب جمهوری خواه خلق نیز موضوع بحث شد. میان اجویت و اینونو دعوا و ستیزه‌های شدیدی روی داد. اجویت، دبیر کل و اینونو رئیس حزب بود. در نتیجه، مثل هر بار، حزب در آن‌زمان نیز تشکیل کنگره داد. آنها گویا جلسه مجمع همگانی انجام می‌دادند. اجویت در برابر اینونو جهت ریاست کل کاندید شد که در نتیجه به موفقیت رسید. عصمت اینونو در انتخابات، ریاست کل حزب جمهوری خواه خلق را از دست داد و با کناره‌گیری، از حزب خارج شد. حزب جمهوری خواه در دوران ریاست اجویت اقدام به سازماندهی کرد که این کار، با حوادث، ستیزه‌ها و هجوم‌های فاشیسم دوازده مارس در ارتباط بود. چون کسی که به مقام نخست‌وزیری درمی‌آمد، جهت نمایندگی کردن این حزب کاندید می‌شد. نیهات اریم یکی از اشخاص نزدیک اینونو بود و خط‌مشی او را دنبال می‌کرد. رفته‌رفته با افزایش فشارها، شکنجه‌ها و اعدام‌ها حزب جمهوری خواه دچار وضعیتی گشت که دیگر توان اداره حکومت را نداشت. این مسئله برای این حزب، نزد توده‌های مردمی تأثیر نامطلوبی برجای گذاشت. علت ناراحتی اجویت و اطرافیانش هم این بود. برای همین، به مقابله با سیاست‌های اینونو برخاسته و به موفقیت رسیدند. به این بسنده نکرده و او را به رأی‌گیری و انتخابات کشاندند. این وضعیت را به توده‌های مردمی هم بازتاب دادند. بعدها در انتخابات اکتبر ۱۹۷۳، حزب جمهوری خواه خلق، حزب اول شد. آن انتخابات، اجویت را بر صندلی نخست‌وزیری نشانده. در نتیجه ستیزه‌هایی که در آن‌زمان آغاز گشت، اجویت هم به مقام ریاست حزب و هم نخست‌وزیری درآمد.

با برخی تغییرات و تصمیمات سیاسی که موجب زدودن اثرات دوازده مارس و یا کاهش فشارهای ناشی از آن شد، هم‌پیمانی حزب سلامت ملی (MSP) و حزب جمهوری خواه خلق در زمان نخست‌وزیری اجویت حکومت را در دست گرفت. این حکومت، قانون بخشش زندانیان را تصویب کرد. یعنی همچنانکه دستگیری‌ها را متوقف ساخت، با عفو زندانی‌ها در ژانویه ۱۹۷۴ آنها را از زندان‌ها بیرون آوردند. تعداد زیادی کادر از زندان‌ها خارج شده و کسانی هم که به بیرون از وطن فرار کرده بودند بازگشتند. اما سازمان‌ها از هم پاشیده شده، سرکرده‌ها به قتل رسیده و اکثر زندانی‌ها نیز در زیر شکنجه‌های سنگین غیرفعال و ناکارا ساخته بودند. بسیاری از سازمان‌های واحد، در زندان به گروه‌های گوناگون تجزیه شده و در حالی که به سه یا چهار بخش تقسیم شده بودند از زندان خارج شدند. در اوایل سال ۱۹۷۴ گروه‌ها و جریان‌های بسیاری، قارچ‌آسا از خاک ترکیه سربرآوردند. هر حزبی مثل سه یا چهار حزب جدید از زندان‌ها خارج شدند. ولو اقدام به تشکیل هیئت‌های قانونی و غیرقانونی کرده که این سطح تجزیه‌شدگی، نشان می‌دهد که دستگیری‌ها، شکنجه‌ها، سیاست از هم پاشاندن و برچیدن سازمان‌ها موفقیت‌آمیز بود. بنابراین، در ترکیه مرحله‌ای از تحولات انقلابی و سرکوب و بی‌تأثیرسازی آنها به میان آمد.

رهبری ابتدا در استانبول و سپس در آنکارا در جریان چنین مرحله مهمی قرار گرفت. دوره قابل توجهی از این مرحله را در زندان تجربه نمود. برای همین، همه را از نزدیک نظاره‌گر بوده، شناخته و کسب اطلاع نمود. بنابراین، در ورود به زندان این آگاهی‌ها را از نظر گذرانده، مورد ارزیابی قرار داده و بصورت یک مفهوم و خط‌مشی درآورد. مرحله مهمی از میلاد رهبری در آمد، استانبول و آنکارا سپری شد. بی‌شک پیش از آن نیز مهم است. این‌گونه مبانی اندیشه‌ای نو پایه‌ریزی شد. ذهنیت و نیروی دادرسی‌اش شکل گرفت. در واقع، در دوره رشد و اوج‌گیری‌های مبارزات انقلابی ترکیه و اقدامات کودتای نظامی و فاشیستی دوازده مارس ۱۹۷۱ جهت سرکوب و برچیدن این تحولات به اوج تفکراتش رسید. رهبری در این مرحله در آمد، استانبول و آنکارا بسر می‌برد. در طول بیش از شش ماهی که در زندان ماماک ماند، با مشاهده‌ها، تجارب و آگاهی‌هایی که کسب نمود، به نتایج و ارزیابی‌های مهمی دست یافت. اوج اندیشه‌ها و تشخیص خیر از شر را در زندان تجربه کرد. همچنین در زندان اشخاص و سازمان‌های گوناگونی را از نزدیک شناخته و فرصت بیشتری را

برای ادراك و بحث و جدل می‌یابد. و هم اینکه در آن محیط تا سر حد امکان، به مطالعه و تحقیق می‌پرداخت. مهم‌تر اینکه اوج انقلابی‌گری را از مرکزی مثل استانبول نظاره‌گر بوده و فرصت بازنگری، ارزیابی و درس‌آموزی از سرکوب‌ها و اعدام‌ها را مستقیماً از زندان‌ها می‌یابد.

وی با وجود اینکه در همه رویدادها جای نگرفته بود نیز، امکان مشاهده و ارزیابی را از نزدیک و از مرکز را داشت. این باعث شد که آگاهی‌هایش به اندازه کافی ژرفا یافته و امکان و فرصت ارزیابی‌های کامل‌تری را بدست آورد. بر این اساس، رهبری این رخدادها را بهتر درک نموده و به مرحله‌ای از تحلیل، اندیشیدن و ارزیابی وارد می‌شود. رخدادها را از دیدی تاریخی نگریسته، با دیدی استراتژیکی و تاکتیکی ارزیابی نموده، سازمان‌های انقلابی و مبارزه را با دیدی متفاوت دریافته و این‌گونه با تشخیص خیر از شر، نیروی واگشایی مسایل و رویدادها را به شیوه‌ای بنیه‌ای می‌یابد. این، مرحله مهمی از شکل‌گیری اندیشه‌اش بود. اما این پیشرفت‌ها را در پرچمال‌ترین محیط تجربه نموده و از نزدیک آگاه بود. از طرفی دیگر، شاهد سرکوب‌ها هم بوده است. در کتابش هم می‌نویسد: «شاهد اعدام‌دین‌ها بودم، قتل‌ماهرها را دیدم. در زندان از این اطلاعات جهت انجام‌دادن بازخواست بهره گرفته و آنجا مکانی شد که اندیشه‌هایش به اوج رسیده و بیشترین ژرفا را یافت. در محیط تنهایی زندان، حداکثر ارزیابی اندیشه‌های شخصی‌اش بر روی آگاهی‌های کسب شده صورت گرفته و در آنجا به تولید اندیشه پرداخت.

بدین ترتیب، رهبری همه این مراحل را در زندان مورد پرسش‌گری قرار داده و به سطح يك خط‌مشی رساند. به سهولت می‌توان این را این‌گونه تعریف و ارزیابی نمود. اساساً وضعیت وخیمی هم در میان نبود. وی موقع پخش اعلامیه دستگیر شده بود. هنوز هم با این پرسش که "چگونه دستگیر و بعد آزادش کردند و از میان برداشته نشد؟! " افراد زیادی خود را سرزنش می‌کنند. البته که به‌علت پخش يك اعلامیه اعدامش نمی‌کردند، اما خواهان مجازاتی ده‌ها ساله هم بودند. اما دیگر فضای دوازده مارس کمی آرام شده بود. به‌هرحال کودتا به هدفش رسیده بود. تا جایی که از دست‌شان برآمده بود سرکوب و اعدام کرده و هر آنچه را که خواسته بودند تجزیه و ازهم پاشانده، و توانسته بودند حاکم شوند. اما پس از مدت کوتاهی حکومت ائتلافی حزب سلامت و حزب جمهوری خواه احکام عفوی را تصویب

کردند. البته کسانی را که به حبس ابد محکوم شده بودند آزاد نکردند، اما همه محکومی‌های دیگر را بخشیدند. اگر مجازات هم می‌دادند رهبری حداکثر تا ژانویه ۱۹۷۴ زندانی می‌ماند و بطور حتم عفو شامل او هم می‌شد. ولی به سبب کافی نبودن مدرک هم مجازات نمی‌دادند.

وی با اندوخته‌ای از اندیشه و آگاه‌مندی در اکتبر و یا اواخر نوامبر از زندان بیرون آمد. در آن زمان در امتحانات تجدیدی شرکت می‌کند. با خروج از زندان، شروع به یافتن آدرس خانه دوستان هم‌زندانی‌اش می‌کند تا بتواند در آنجا بماند. زیرا در موقع دستگیرشدنش، مکان‌های اقامتش را بهم ریخته بودند و دیگر با کسی هم رابطه نداشت. در وضعیتی بود که دیگر جایی برای رفتن نداشت. برای همین، آدرس منزل یکی از رفقای هم‌زندانی‌اش را که اهل دریای سیاه بود می‌یابد. پس از خروج از زندان سراغ آن آدرس را گرفته و می‌خواهد برای ورود به امتحانات تا مدتی در آنجا بماند. تا اینکه سر از خانه کوچکی درمی‌آورد واقع در 'باغچه‌لی اولر' آنکارا که خانه دانشجویان دانشگاه می‌باشد. خانه‌ای بود که حقی قرار و کمال پیر با گروهی از رفقا آن را کرایه کرده بودند و در آنجا می‌ماندند. این‌گونه با آن رفقا آشنا شده و وارد خانه آنها می‌شود. کمال پیر بعدها این وضعیت را این‌گونه تعریف می‌کند: «با اجازه ما وارد خانه شد، در روز دوم همچون صاحب‌خانه برخورد کرده و شروع به امر دادن به ما نمود. اساس زندگی و کارهایش این بود.» در آنجا هم در امتحانات دانشگاه شرکت کرده و شانس ماندن در دانشگاه را می‌یابد. بنا به آگاهی‌هایی که اخذ کرده و نظراتی که بدان رسیده بود در خانه مباحثه براه می‌انداخت. اساساً آنجا منزلی بود که جوانان چپ‌گرا اقامت داشتند. آنها از دریای سیاه آمده بودند ولی خیلی سازمان‌یافته نبودند. پس از کودتای دوازده مارس بدانجا وارده شده و هنوز وارد گروه و یا سازمانی نشده بودند. برای همین، با کمال میل، از بحث و گفتگو استقبال می‌کردند. البته که رهبری همه روابطش در آنجا را با دقت و کنترل برقرار ساخته و با افراد دیگری هم به بحث و جدل می‌پرداخت.

این وضعیت تا نوروز ۱۹۷۳ در سد چوبوک، طی جلسه‌ای شش‌نفره تا تشکیل گروه پ.ک.ک. پیش می‌رود. اگر دقت شود بنیان‌نهادن گروه، گامی عملی و سازمانی است. زیرا تشکیل گروه، برای تشکیل یک سازمان تئوریک و بنیادی ایدئولوژیک و سیاسی لازم می‌باشد؛ نیرویی برای تشخیص خیر از شر لازم است. یعنی در بهار

۱۹۷۳ رهبری تا حدی نیروی اندیشه‌اش پیشرفت نموده که می‌تواند چنین گروهی را تشکیل و اراده و نیروی آن را نشان دهد. البته این سال، حاصل آموزه‌ها و تجارب آمد، استانبول، آنکارا و زندان بود. در بیرون نیز با شناخت، مشاهده، مباحثه‌های ضروری و انجام ارزیابی‌هایی به بنیادی مهم از اندیشه دست می‌یابد. آنچنان که توان ارزیابی رخدادهای روی مبنای تاریخی و اجتماعی و با رفتاری انتقادگرانه و خودانتقادانه بدست می‌آورد. می‌توان گفت با کسب نیروی انتقاد از عملکردهای خود و در مقابل، نشان دادن توان به‌میان آوردن صحیح‌ها، درباره واقعیت ترکیه و مسئله کورد از دیدگاهی نو برخوردار می‌شود. آری این نیروی اندیشه بود که او را بسوی گام برداشتن جهت تشکیل گروه سوق می‌دهد.

رهبری تأسیس این گروه را نخستین و مهم‌ترین تصمیم اعلام کرد و اصلاً از آن پشیمان نشد. ابراز داشت که همچو شخصی مسئول در برابر تاریخ این وظیفه را بجای آورده است. از این حیث، آن تصمیم بزرگ، به برآمدگاه ظهوری نو تبدیل شد. در حقیقت، نخستین گام در راستای زیرساخت پ.ک.ک بود. پس از مدت کوتاهی بجز رفیق فواد (علی حیدر قیطان) همه از گروه بیرون می‌روند اما مسئله مهم ماندن اشخاص در گروه نیست، بلکه پیداشدن رهبری است که گروهی را تشکیل داده، نظریه‌اش را مشخص ساخته و آن را تداوم ببخشد. مداومت‌یابی یک نیرو مستلزم این است که بتواند روی پای خود بایستد. رهبری به این فکر می‌افتد که گروهی را بنیان نهاده و موضع خود را برای تداوم بخشیدن بدان نیز نشان دهد. یعنی اگر باقیمانده‌ها یکی برود، بجای او ده‌ها و صدها می‌آیند. چند نفر از گروه خارج شده و چندین فرد دیگر به گروه می‌پیوندند. دیگر خط‌مشی پایه‌ریزی شده و تکوین می‌یابد. دیگر پیمودن راه آغاز شده بود. برای همین، پیوستن به این کاروان البته که افزایش یافت.

مشخص ساختن مبنای گروه نخستین پ.ک.ک، به‌منزله جوهره این حزب بود. آنهایی هم که جدا می‌شدند همگی دانشجوی کورد و اهل 'العزيز' و 'بینگول' بودند که در جنبش‌های چپ‌گرا جای می‌گرفتند. آنها به جنبش کوردی وابسته بودند، اما از جسارت و فداکاری و ویژگی‌های ملیتانی خط‌مشی رهبری برخوردار نبودند. اکثر آنها به این دلیل جدا می‌شدند. چرا که خط‌مشی و موضع رهبری از جریان‌های دیگر متفاوت بود. این، خصوصیت اصلی دگرگونگی‌اش بود. از آن زمان به‌بعد، لازمه

پیوستن به رهبری، حتی وقتی که چیزی وجود نداشت، دربردارنده مفهوم رهایی از نظام، وداع با شیوه زندگی نظام، مبراشدن از روابط آن و واردشدن به شیوه یک زندگی و روابط تازه بود؛ مستلزم آفریدن شخصیتی نو بود. دیگر کسی که در مدارس دولت تحصیل می‌کرد و چشم‌هایش را به دست دولت دوخته بود، از حالت شخصیت یک کارمند دولتی که بدنبال تشکیل و تداوم بخشیدن به یک خانواده معمولی بود بیرون آمده و به شخصیتی تبدیل می‌گشت که برای آزادی، برابری و رهایی داوطلبانه جنگیده و در این راه سینه سپر می‌نمود.

نتیجه‌ای که رهبری از تمامی این رویدادها و عواملی که راه را بر سرکوب و نابودی ارزش‌هایی که انقلابی‌گری را به اوج رسانده بودند، دریافته بود چنین موضع میلیتانی‌ای بود. به لحاظ سازمانی به چند نکته اشاره نمود. در ابتدا گفت که: «برای گرمایی داشت یاد آن شهدای بزرگ و عقب‌نشستن از موضع آنها بایستی دارای عملکردی منسجم، جسور و فداکارانه بود.» سپس ابراز داشت که: «نابودنشدن و رسیدن به قطعیت لازم است. هر طوری که شده و حملات چقدر دشوار هم باشند، بایستی از تداوم‌یابی جنبش انقلابی اطمینان حاصل نمود.» معیارهایی بسیار مهمی که مبنا قرار داده بود این‌ها بودند. جهت ادامه این کار نیز به وضعیتی رسیده بود که طرز، تاکتیک و راهکار خود را بسته به آن ملاک‌ها مشخص نماید. باید به شیوه‌ای کار و رفتار می‌کرد که از بین نرفته و بتواند همه حملات را نقش برآب سازد. البته لازمه این کار هم این بود که با همه توان خود به امور انقلابی بپردازد.

اگر هیچ کاری انجام ندهی و کسی هم با تو کاری نداشته باشد، در آن صورت، از مبارز و انقلابی‌گری تو نیز اثری نمانده و همه گرافه‌گویی خواهد شد. اما اگر کارهایی جهت واردشدن به میدان انجام داده و تمامی حملات را بسوی خود جلب می‌کنی، آنگاه باید همه مبانی، اصول و ضوابطش را با تمام توان خود به شیوه‌ای مناسب بجای آوری. برای همین، بایستی با همه نیروی خود کار کنی. اینطور نیست که یک پایت در نظام و پای دیگر در انقلاب باشد. اگر اینطور برخورد کنی، هم معلوم و شناسی شده و بر سر زبان‌ها خواهی افتاد، هم اینکه با حمله‌ها مواجه و سرکوب شده و از بین می‌روی. ولو مبارزه هم عملی نشده، سازمان تداوم نیافته و با ازهم‌پاشیدگی روبرو می‌ماند. نتیجه مهمی که رهبری در این مرحله بدان رسید روبرونشدن با این تصفیه بود. برای همین، برای تداوم‌یابی این فداکاری و جسارتی

که نشان داده شده بود و اینکه با همه وجود وارد مبارزه انقلابی گشت، فاصله گرفتن از هرگونه رابطه و شیوه زندگی دیگر را ضروری دانسته، چنین ذهنیتی را بوجود آورده و ترویج می دهد.

آری، از همان آغاز نیز ویژگی اصلی میلاد رهبری این بود. یعنی تفاوت بنیادین وی در چگونگی مشارکت و ادامه دادن آن بود. در درون پ.ک.ک هیچ کسی بدون فکر نبوده و امکان پذیر هم نیست. زیرا درهای پ.ک.ک برای هرگونه اندیشه ای باز است. به شرطی که صاحب فکری باشی؛ سوسیالیست، چپ، انقلابی، رهایی ملی و... رهبری مصممانه با هر اندیشه و جریان فکری در حال هم پیمانی بود. شخصیتی بود که در درون اتحاد به راهش ادامه داده و هر کسی را به دربرگرفتن این شیوه دعوت می نمود. از ابتدا تابحال نیز موضعش همین است. بخوبی آگاه بود که انقلاب، ملزوم به برقراری رابطه و ایجاد هم پیمانی و وحدت است. چنین کاری را نمی شود تنها با فکر یک نفر انجام داد، علاوه بر این، پافشاری و نشان دادن جسارت و فداکاری در کار اساس است. برای همین، از گروه نخستین حتی گروهی که در سد چوبوک گرد آمده بودند، تا کنون کسی از لحاظ فکری دور نشده است.

کسانی که نتوانستند از لحاظ پراکتیکی، سازمانی، موضع گیری، کردار، حقیقت ملیتانی و عملکرد پ.ک.ک و معیارهای زندگی آن رفتار نموده، ایستادگی کرده و پایداری نشان دهند، بدین معناست که از نظام جدا نشدند. یعنی آن دسته از افرادی که هم آمیخته نظام بوده و با آن زندگی می کردند و هم می خواستند درون انقلاب بمانند، به این راه ادامه ندادند. چقدر هم که به بهانه های مختلف پناه برده و مانع تراشی کرده باشند نیز، علت اصلی این بود. دلیل همه جدا شدن ها از این خط مشی این است. گسست های آغازین هم این گونه بودند. بسیاری از آنها بعدها طبق تفکر خود به سیاست ادامه دادند، اما در درون نظام نمی شود ملیتانی پ.ک.ک را انجام داد. در حالی که با نظام در صلح و سازش بسر می برند، هم چپ گرا هم کوردگرا شدند و در درون نظام به زندگی خود ادامه دادند. در وضعیت نماینده بخشی از جریان های کلاسیک درون نظام ماندند. ظهور رهبری از لحظه نخست، نمودی بود از رهایی از نظام. کارا کتر اصلی میلاد رهبری این بود. انجام بازخواست و تحولی بزرگ در شخصیت، به معنی ظهوری انقلابی است. این نیز به معنای دوری گرفتن از نظام و برساختن نظم زندگی نو و معیارهای آن می باشد.

این واقعیت دارد که حتی اگر تمامی آنها را دیگر جدا شده و خودش تنها مانده باشد نیز، رهبری این گونه به راه خود ادامه داده و تداوم بخشیده. این حقیقت مترادف است با بیان آفرینش رهبروار این جنبش و باز نمود رهبریت. آری، در سد چوبوک چند کسی گرد هم آمده و تصمیم می‌گیرند گروهی را تشکیل دهند اما هر کسی برای این کار حاضر نیست. یعنی جهت تشکیل گروه به آنجا نمی‌روند، بلکه سازمانده، تدارک‌دهنده، دعوت‌کننده دیگران به شکل گروه و تعیین‌کننده خط‌مشی که گروه را از لحاظ تئوریک و سیاسی تأمین کند، همه و همه خود رهبری و حقیقت رهبری است. برای همین، پ.ک.ک به شکل ظهور و جنبشی رهبروار درآمد؛ جنبشی با خط‌مشی معین. درست است که دگرگونی خط‌مشی و حقیقت رهبری را به نام جنبش و پ.ک.ک عنوان می‌کنیم اما جوهر کار، میلاد و ظهور رهبری است. یعنی ظهوری ایدئولوژیک و سیاسی و ایستاری فلسفی و زندگی‌ساز. از این رو، مسئله کورد نمود ظهوری گشت جهت حل بقیه مسایل اجتماعی.

از طرف دیگر چگونه می‌توانیم ویژگی‌های متفاوت دیگر این ظهور را تعریف نماییم؟ پیشتر هم مطرح شده بود. رهبری در کتاب‌هایش به این مورد جای داده است. میلاد رهبروار، شکل‌دهی بنیادهای گروه نخستین ایدئولوژیک و تکوین آن در پایتخت نظام استعمارگر تحقق یافتند. رهبری می‌گوید: «این برای استعماری کلاسیک، پایانی معمولی است.» در این نیز چیز عجیب و نامفهومی وجود ندارد. بجز این هم امکان‌پذیر نیست. برخی‌ها هنوز هم می‌گویند "گروه آنکارا اینطور بود، اینطور شد و..." در حالی که گروه آنکارا وجود ندارد. آنکارا مرکز ظهور رهبریت و مرکز میلاد می‌باشد. چنین گروهی بوجود نیامده است. میلاد و ظهور رهبری، و رسیدن به جنبش گروه اول در آنجا بوقوع پیوست. در واقع، هدف هجوم‌ها، حقیقت رهبری بود. اما چون در میان جامعه مؤثر واقع شد گفته نمی‌شود که "چرا میلاد رهبروار در آنکارا تحقق یافت!؟" بلکه جهت کاهش تأثیر جنبش بر روی خلق و درهم‌ریختن اندیشه انسان‌ها می‌گویند که "گروه آنکارا این گونه بود، این گونه شد و..." باید به خوبی به این واقعیت پی برد. در اینجا اینطور درمی‌یابیم که منظور از گفتن "گروه آنکارا" این است که گویا با دولت رابطه داشته‌اند، گروه را بیرون و گسسته از کوردستان محسوب می‌کنند. بعضی‌ها حتی می‌گویند "پ.ک.ک ربطی به کورد بودن ندارد." و یا "جنبه کوردی آن ضعیف است." رهبری در رابطه با کسانی



که چنین می‌گویند ابراز می‌دارد: «چنین سخنانی را مگر پادشاهان ظالم بتوانند بگویند.» ارتباط پ.ک.ک با کوردبودن را مگر آنها بتوانند حاشا کنند. مگر پیش از پ.ک.ک کوردبودن وجود داشت؟ کدام و چگونه کوردبودنی بود؟ باید آنها را به خوبی شناخته و درست تحلیل نمود. در اینجا باید برآستی جانب به حق بود، درست برخورد کرده و واقع‌بین بود؛ حق "سزار" را به "سزار" داد. چنین مواضع و افکاری بسیار خطرناک‌اند.

این، یکی از راهکارهای ظریفی بود که رژیم استعمارگر جهت نابودی پ.ک.ک.ک بدان متوسل می‌شد. نمودی از ریزترین و ژرف‌ترین شیوه‌های جنگ روانی است. آنچنان که جهت تأثیرگذاری بر روی انسان‌ها و بهم‌ریختن افکار آنها به هر کاری دست می‌زنند. همانطور که این‌ها از واقعیت سهمی نبرده‌اند، بطور حتم لازم است واقعیت را درک نمود. از این رو، البته که گروه در آنکارا بوجود آمده و تشکیل شد. ظهور و میلاد رهبریت در آنکارا یکی از واقعیت‌های پی‌بردن به استعمار کلاسیک است. تقریباً در همه کشورهای استعمارگر، اکثر رهبران جنبش‌های رهایی ملی در مراکز استعمارگری و پایتخت آن سربرآورده‌اند. چون لازمه استعمار این است. مکمل‌ترین اذهان جهت اینکه در نظام استعمار بکار گرفته شوند راهی پایتخت‌ها می‌گردند. این مورد در کوردستان بسیار بیشتر است، زیرا نه تنها برای بهره‌گیری از نیروی ذهنی آنها، بلکه جهت استحاله، تحت کنترل قراردادن و نابودکردن‌شان، آنها را به پایتخت‌ها می‌فرستند. در گذشته نیز به استانبول می‌بردند. این جزو سیاست عثمانی‌هاست. در سیاست امپراطوری‌ها آن افراد برای اینکه تحت کنترل پادشاهان باشند، آنها را به استانبول می‌بردند. حتی امکانات مختلفی از قبیل؛ خانه، پول، حقوق و کار به آنها داده و فرزندان‌شان را در مدارس خود ثبت‌نام می‌کنند؛ این‌گونه در مرکز نظام تحت کنترل قرار گرفته و مانع از برانگیختن مخالفت آنها می‌گردند. جمهوری ترکیه نیز تداوم چنین نظام مدیریتی است. برای همین با نظام عثمانیان و استعمار کلاسیک هم‌راستایی دارد.

در سرزمین مستعمره‌ای همچون کوردستان، ظهور رهبریت به شیوه‌ای متفاوت امکان‌ناپذیر است. البته که در یک روستای اورفا ظهور رهبریت ممکن نیست. نه زمینه داشتن آگاهی وجود داشت و نه محیطی برای ابراز اراده در آنجا. برای همین در آنجا امکان‌پذیر نبود، بلکه امکان سربرآوردن و خیزدن رهبری کلاسیک، سنتی،

دینی و عشیره‌ای اکثراً در اورفا، شرناخ و حکاری وجود دارد. درست است که اگر پ.ک.ک نیز چنین جنبشی بوده و رهبری پ.ک.ک هم از چنین رهبرانی می‌بود، می‌توانست از اشخاصی در کوردستان، در محیطی دور از دولت و در جایی که دست دولت بدان‌ها نرسد ظهور کند. البته که نه رهبر پ.ک.ک چنین رهبری است و نه جنبش پ.ک.ک چنین جنبشی، بلکه مبتنی بر علم بوجود آمده و رهایی ملی مدرن را در هدف قرار می‌دهد. ولو در جریان‌های چپ سوسیالیست نیز پایه‌های علمی رشد می‌کند. بنابراین، آگاهی در کجا باشد، البته که در آنجا ظهور رهبری بوقوع خواهد پیوست.

نزد اشخاصی که در کوردستان بودند، امکان کسب آگاهی آنجانی و اندیشیدنی روشنفکرانه وجود نداشت. سرانجام همه جنبش‌های روشنفکر به آنجا منتهی می‌شوند. کسی ترجیح خاصی انجام نمی‌دهد. رهبری نیز مانند در آنکارا را خود ترجیح نمی‌کند. مرحله زمانی او را به آنجا می‌برد. رهبر آپو در چنین محیطی در مرکز استعمارگری، آن‌هم در پایتخت، در مخالفت با استعمارگری، با هدف فاصله‌گرفتن از آن و رویارویی با آن، ظهوری رهبروار نموده و جهت انجام مبارزه‌ای مؤثر و موفقیت‌آمیز، به سازماندهی حزب روی می‌آورد. برای همین، این واقعیت باید به‌درستی درک گردد. موضوعی نیست که مورد جروبخت و انتقاد قرار گیرد. اما رهبران کلاسیک عشیره و جنبش‌های فئودال ممکن است این را مورد انتقاد قرار دهند. حال آنکه از حیث جنبش‌های رهایی مدرن، کوچکترین ناهم‌سازگی و نامعمول بودن یافت نمی‌شود. بایستی این‌گونه تعریف نمود و بدان واقف بود. در غیر این صورت، تعاریف اشتباه، تنها ذهن انسان را به انحراف می‌کشاند. بر این اساس، علیه جامعه جنگ روانی و تبلیغاتی صورت می‌گیرد. نباید گول این‌ها را خورد. مشاهده و درک صحیح این واقعیت سودمند خواهد بود.

موضوع دیگر حایز اهمیت این است که مرحله زمانی تا چه اندازه جهت بنیان‌نهادن جنبش، تشکیل گروه و آغاز مبارزه‌ای تازه مناسب بوده یا خیر؟ یا اینکه شرایط و موقعی که پایه‌های پ.ک.ک بنیان‌نهاد شد، رهبریت ظهور یافت و کاراکتر و ویژگی‌های بنیادین مرحله‌ای که این ظهور به سازمان متحول گشت، باید به‌خوبی درک گردد. اگر دقت شود رهبری در محیطی که انقلابی‌گری در اوج باشد چنین ظهوری نکرده است. درآمدن پ.ک.ک به حالت یک خط‌مشی سیاسی و ایدئولوژیک،

سربر آوردن رهبریت و بن‌ریزی پایه‌های آغازین دگرگون‌شدن این پدیده‌ای به سازمان، در محیطی تحقق یافت که سرکوب اوج‌گیری‌های انقلابی، قتل رهبران و سرکرده‌ها، انقلابیون، ازهم‌پاشیده‌شدن سازمان‌های انقلابی، حکمرانی فاشیسم الیگارشیک بر هر چیزی و ممنوعیت همه اقداماتی که به دموکراسی و انقلابی‌گری منتهی می‌شد به اوج رسیده بود. این شرایط بسیار مهمی است که بایستی درک گردد. اگر دقت شود تحقق بخشیدن به ظهوری انقلابی در چنین محیطی دل و فکر می‌خواهد. خیلی در عقل انسان نگنجیده و معمولی هم دیده نمی‌شود. رهبرها به قتل رسیده‌اند، با توپ و هواپیماها بمباران شده‌اند، اعدام شده‌اند، در زیر شکنجه‌ها به قتل رسیده‌اند و در حالی که هنوز خون آنها بر زمین خشک نشده، از نو ظهوری رهبروار بوقوع پیوست، که این کاری جسورانه و فداکارانه است و دلی بزرگ می‌خواهد. این جسارت و بزرگ‌دلی در کجا یافت می‌شود؟ در خط‌مشی و واقعیت رهبری، ولو باید از این جنبه هم مورد درک و ارزیابی قرار گیرد. این نشانگر آن است کسی که مبارزه می‌کند، خون ریخته و جان می‌دهد، چه وابستگی و مسئولیت بزرگی در قبال ارزش‌ها داشته و برای تداوم و زنده‌نگه‌داشتن یاد و نام شهیدان تا چه اندازه مصر، ادعامند و بااراده است.

محیطی بود پر از کشتار و اعدام‌های بدون بازپرسی و دادگاهی، لذا واردشدن به محیط مبارزه با وجود آگاه‌بودن بر این وضعیت، عزم و دلی بزرگ می‌طلبد. اگر در سطحی والا پایبندی، آگاهی ژرف و احساس مسئولیتی همه‌جانبه وجود نداشته نباشد، کسی چنین گامی بر نمی‌دارد. خصوصیت رهبری در اینجا نهان است. واقعیت و ایستار رهبری را باید از این حیث نیز درک نمود. در اینجا چه فداکاری و جسارتی بزرگ وجود دارد، چقدر آگاهی و باوری وجود دارد؟ اگر یک آگاهی و باورداستی والا وجود نداشته نباشد که انسان را به این گام برداشتن و جایگیری در مبارزه سوق دهد، آیا برداشتن چنین گامی ممکن است؟ می‌توان چنین مصمم‌بودنی را نشان داد؟ کسی با آگاهی و مفاهیمی سطحی، بدون عزم و مواضع نامشخص در شرایطی پر از ظلم و فشارهای سنگین، آیا جسارت گام برداشتن و توان نشان‌دادن آن را دارد؟ البته که قادر به چنین کاری نیست. این جسارت را افرادی که دارای سطح والا ایی از آگاهی هستند، می‌توانند نشان بدهند. کسانی که دارای احساس مسئولیتی ژرف باشند قادر به انجام این کار هستند. افرادی می‌توانند این

قدم را بردارند که عاشقانه پایبند حیاتی نو، انقلاب و مبارزه در راه آزادی باشند. برآستی هم گام رهبریت بر این اساس برداشته شد. به همین دلیل، پ.ک.ک در مرحله‌ای که آغاز به تکوین گروه نمود، با همه گروه‌ها و سازمان‌های داخل ترکیه تفاوت داشت. زیرا شرایط پیدایش آن دگرگونه بوده و دچار وضعیت مشابهی هم نگشت.

می‌لاد رهبریت و مرحله‌ای که ستون اصلی تکوین گروه پ.ک.ک بن‌ریزی شد، پدیده و مرحله‌ای متفاوت از همه سازمان‌های دیگر است. برای همین، دگرگونگی یکی از ویژگی‌های آن است. این از همان اوایل نیز خصلتی بود که پ.ک.ک و حقیقت رهبری را از مابقه متمایز می‌ساخت. جنبش‌های رهایی ملی، بسیاری از انجمن‌ها و جنبش‌های حزبی و نظامی همیشه در زمان اوج‌گیری انقلابی شکل گرفته‌اند. جبهه حزب آزادی بخش خلق ترکیه، ارتش رهایی بخش روستاییان کودتاگر ترکیه و ارتش رهایی بخش خلق ترکیه در زمانی که جنبش‌های توده‌ای افزایش یافت و کارگران، جوانان و روشنفکران به مبارزات توده‌ای پیوستند، در نتیجه این اوضاع که جهت مبارزه مساعد بودند بوجود آمدند. در آن مواقع، آگاهی‌های آنها وسعت یافته، سازمان تشکیل داده و دست به گام برداشتن کردند. بطور حتم آنها سازمان‌هایی نبودند که در درون فشارهای سنگین بوجود آمده و پایه‌های آنها شکل گرفته باشند. از طرف دیگر، گروه‌های دیگر بعدها و پس از عفو همگانی ائتلاف حزب سلامت و حزب جمهوری خواه در ژانویه ۱۹۷۴ و با آزاد شدن کادرهای آنها از زندان تشکیل شدند. یعنی با خروج از زندان، بعضی‌ها شروع به تأسیس احزاب قانونی یا غیرقانونی و تشکیل گروه کردند. البته مرحله اعلام بخشش همگانی و خروج از زندان حائز اهمیت بود. چرا که عفو همگانی جهت زدودن تأثیرات کودتای دوازده مارس ۱۹۷۱ در نظر گرفته شده بود. از سویی نیز به کودتا و تأثیرات آن خاتمه می‌داد. بنابراین، فشارهای سنگین کودتا، دستگیری و محیط سرکوب به پایان می‌رسید. تقریباً محیطی مساعد برای بحث و سازماندهی بوجود آمد و دوره‌ای بود که مبارزات نوینی شکل گرفتند. همه گروه‌های دیگر پس از این بخشش تشکیل شدند. گروه‌هایی که به نام چپ‌گرای ترک به میان آمدند، بسیاری گروه که همچون میراث‌دار رهبران خود و ادامه‌دهنده راه آنها، و هم تمامی گروه‌هایی که مدعی بودند میراث‌دار کانون فرهنگ

انقلابی شرق و دارای اصالت کوردستانی هستند در واقع، پس از صدور حکم این عفو بوجود آمدند.

بنا به این بخشش، کادرها از زندان خارج شدند و شمار زیادی کادر و گروه بوجود آمد. اعضای ارتش رهایی بخش خلق ترکیه پس از خروج از زندان به سه چهار گروه تقسیم شده و شروع به تشکیل گروه‌ها کردند. ولو تقریباً محیط مساعدی برقرار شده بود. همراه با صدور بخشش همگانی فشارهای دوازده سپتامبر تا حدودی شکسته شد و جو و اتمسفری راحت‌تر جهت کار، مباحثه و سازماندهی فراهم آمد. بنا به زمینه‌های موجود در این محیط این گروه‌ها شکل گرفتند. گروه‌هایی که تداوم بخش کانون فرهنگ انقلابی شرق بودند، برای مثال گروه 'کمال بورکای'، 'گروه رزگاری' و 'گروه 'ابراهیم گوچلو' پس از شامل شدن عفو و در تابستان ۱۹۷۴ به نام کانون فرهنگ انقلابی شرق به میدان آمدند. برخی‌ها انجمن ساختند و بعضی‌ها مجله به چاپ رساندند. در کل، همه برآمده از آن محیط بودند.

تنها این گروه پ.ک.ک بود که تحت فشارهای سنگین فاشیسم دوازده مارس، رفتار سرکوبگر و ازبین‌برنده آن و محیط مملو از حملات بنیان گرفت. پایه‌های گروه آغازین پ.ک.ک در آن زمان شکل گرفتند. پ.ک.ک حرکتی نیست که در اوج‌گیری انقلابی بوجود آمده یا برآمده از این یا آن محیط تقریباً دموکراتیک باشد. یعنی حرکتی نیست که بگوید در محیطی که کمی زمینه مباحثه، نوشتن، انتقاد و سازماندهی وجود داشته باشد و بنابراین، سازمان خود را بسازم. بلکه پ.ک.ک جنبشی است که در دوره‌ای که حملات فاشیسم دوازده مارس انجام گرفته و بر اساس مبارزه و ایستادگی در برابر آنها شکل گرفت. از این رو، معیارها، نظام حزبی و طرز خود را بر مبنای مبارزه با کودتاها و نظامی فاشیسم شکل داد. به همین دلیل ظهور و راهکار رهبری بنا به مبارزه با کودتاها و فاشیستی صورت گرفت. از این جنبه، با گروه‌ها و احزابی که در محیط‌های مساعد و پر از امکان تشکیل شدند، تمایزات اصلی خود را نشان داد. یکی دیگر از خصوصیات بنیادین دیگر وی، ظهورش در نوروز ۱۹۷۳ بود. باید به خوبی به این موضوع پی برده و بطور صحیح آن را درک نمود. چرا که وضعیتی معمولی نیست. توجه کنید از این حیث، ظهوری کم‌ارزش نیست. رهبری در محیطی پیدا شد که حتی یک برگ درخت هم در جای خود نمی‌جنبید، یک کتاب برای مطالعه در دسترس نبود، همه سازمان‌ها از هم

پاشیده، یا تجزیه شده، کادرهای آنها دستگیر و به زندان انداخته شده، حتی رهبران آنها به قتل رسیده و اعدام شده بودند. هر سخنی در ارتباط با انقلابی‌گری و سوسیالیسم چپ با اعدام مجازات روبرو می‌گشت.

رهبری در بهار ۱۹۷۲، در اعتراض به کشتاری که یک سال قبل در قزل‌دره انجام گرفته بود، در هنگام پخش اعلامیه دستگیر شد. چون دولت مدرك زیادی بدست نیاورد، پس از شش ماه از زندان بیرون آمد. با وجود اینکه تنها سه چهار ماه از خروجش از زندان گذشته بود، گروه پ.ك.ك را بنیان نهاد و در راستای سازماندهی، از خود توان و بی‌پروایی نشان داد. همانگونه که پخش کردن اعلامیه در آوریل سال ۱۹۷۲ کار جسورانه‌ای بود، تشکیل گروه در مارس ۱۹۷۳ هم کار جسورانه‌تری بود. پخش اعلامیه کار آسان‌تری بود و مجازات کمتری هم داشت. در حقیقت، رهبری می‌دانست که به بهانه پخش يك اعلامیه معمولی، برای او ۱۸ سال زندان درخواست شده بود، اما تنها شش ماه در دشوارترین شرایط در زندان بسر برد. در این باره، ناآگاه و بی‌تجربه نبود. یعنی در حالتی نبود که نداند کارهایی که انجام می‌دهد چه مسئولیت‌هایی برایش در پی خواهد داشت. هم آگاهی داشت، و هم در این موضوع، تجربه مهمی کسب کرده بود. برای يك اعلامیه شش ماه در زندان مانده بود، يك سال پس از آن، با وجود اینکه می‌داند مجازات کارهایی که انجام می‌دهد اعدام است، از گام برداشتن باز نمی‌ایستد. باید بطور صحیح درك نمود که این گام را با توسل به چه چیزی برداشت و چرا این سخت‌کوشی را از خود نشان داد. این گامی معمولی و بی‌ارزش نبود.

برای همین، هر کسی بداند که پ.ك.ك، زاده‌ی ادواری نیست که جنبش‌های مردمی زیاد بوده، مبارزات انقلابی گسترش یافته و محیطی باشد که هر کسی به انقلاب پیوسته باشد. ظهور رهبری، در چنین ادواری تحقق نیافته است. برعکس این در محیطی بوقوع پیوست که فاشیسم، همه‌کشی، فشار و اعدام افزایش یافته بود. بر مبنای ایستادگی در برابر این فشارها جنبشی بنیان نهاده و گامی برداشته شده و ظهوری تحقق بخشیده می‌شود. این واقعیت بسیار مهمی است.

در درك پ.ك.ك و حقیقت رهبری، پی‌بردن به ایستار اصلی رهبری و خصوصیات او بسیار حائز اهمیت می‌باشد. برای همین، تأثیر سخت‌کوشی رهبری و حقیقت اندیشه‌ای که موجد آن تصمیم‌ها بود را باید به‌خوبی دریافت. در این اواخر

گفت: «کسی نمی‌تواند با لیبرالیزم مرا فریب داده و اسباب دست خود بکند. انگار هنوز کسی پی نبرده من کی هستم.» بهترین راه درک حقیقت رهبری و مهم‌ترین سر نخ آن تشکیل گروه در نوروز ۱۹۷۳ است. در حالی که اگر در رابطه با آن موضوع، کوچکترین آگاهی بدست دشمن می‌رسید، او را از بین می‌بردند. آری، هیچ‌گونه عملیات نظامی در کار نبوده و سازمانی هم وجود نداشت، اما برای ایجاد سازمان در تلاش بود. قصدکردن به نظام دادگاهی فاشیسم دوازده مارس و قوانینش، سنگین‌ترین جرم محسوب می‌گشت. احتمال اعدام‌نشدن وجود داشت ولی ممکن بود مجازات‌های سنگین و بخشش‌ناپذیر بگیرد.

برای همین اگر کمی دقت شود می‌توان دید که رهبری هم می‌توانست منتظر بماند و بگوید "بگذار زمان بگذرد، ببینیم چه می‌شود؛ کمی محیط آرام‌تر شود، آن موقع می‌توان گام برداشت؛ مخاطره و تهدیدها هم کم خواهند شد..." اما چنین برخورد نکرده، زیرا آن رفتار اپورتونیستانه می‌داند. اگر مرحله، مستلزم تکوین سازمان باشد، بایستی مجازات و خطرها هر چه باشند، مصرانه و با تصمیماتی انقلابی گام‌های لازم برداشته شوند.

آری، گامی که رهبری در بهار ۱۹۷۳ جهت تشکیل گروه برداشت، نشانگر این حقیقت است. این نیز کاراکتر و خصلت بنیادین رهبری را نشان می‌دهد. یعنی می‌نمایند که در قبال مرحله تاریخی موجود و مسئولیت‌هایش، تا چه اندازه مصر است. حتی یک میلی‌متر هم دچار کجروی و گمراهی نمی‌شود. ولو در آغاز کار این سخت‌کوشی را از خود نشان می‌دهد. برخی‌ها حال می‌گویند: "رهبری چه می‌کند، چرا عقب نشینی کرد؟" حتی بعضی‌ها گمان می‌کنند که ادامه نخواهد داد و از راهش کناره خواهد گرفت. در صفوف ما نیز افراد زیادی با چنین طرز تفکری وجود دارند. معلوم است حقیقت رهبری اصلاً درک نشده. حتی برخی افراد جرأت کردند که گستاخانه بگویند: "به ملاقاتش برویم و او را به کناره‌گیری واداریم." مثل اینکه در مقابل آنها کودکی قرار دارد که برونند از او دلجویی کرده و پشیمانانش کنند و به رهبری بگویند: "بیا و از این کار دست بردار!" و این‌گونه او را به موضع خود بکشانند! آیا چنین چیزی ممکن است؟ در این طرز تفکر، ناآگاهی و بی‌فهمی بزرگی وجود دارد. به حقیقت رهبری پی نبرده‌اند. در اصل، رهبری را مثل خود می‌پندارند. به گمان‌شان امکان این وجود دارد چنین شخصی مسئولی بلافاصله دست بکشد.

چون رهبری چنین موضعی را دید به وکلایش بدین منظور نامه نوشت و ابراز داشت: «آماده نیستم با کسی دیدار انجام دهم، کسی به اینجا نیاید.» این به چه معناست؟ تا چه حد بر موضع خود اصرار می‌ورزد؟ بنگریم، حال احتمال هرگونه خطری وجود دارد. زیرا در چنگ دشمن بوده و نیروی دفاعی و امنیتی ندارد، با گفتن اینکه "می‌توانند چیزهایی بر سرم بیاورند" موضع لازم را اخذ نموده، اما آیا کوچکترین دودلی، بی‌ثباتی و بهانه‌جویی در وی وجود دارد؟ موضع و ایستار خود و رهبری را در رویارویی با پیشامدها بنگریم و مورد برآورد و ارزیابی قرار دهیم. این‌ها از لحاظ درک صحیح حقیقت رهبری مهم‌اند. نباید رهبری را از دید خود تفسیر و درک نموده و بگوییم: "آری رهبری چنین است." این اشتباه محض است. بطور یقین، خطرناک‌ترین تحریف بوده و این برخورد می‌تواند بزرگترین زیان را به رهبری برساند. رهبری پدیده‌ای است که به واقعیت پیوسته و اثبات شده است. در این صورت، حقیقت رهبری را از پافشاری بر مبارزه، طرز رفتار و گام‌هایی که برمی‌دارد درک نماییم؛ به‌خوبی فرگشایی کرده و آن را درونی‌سازیم تا که مشارکتی صحیح به‌عمل آوریم. راه دیگری وجود ندارد. برخوردی بجز این، ساختگی و تحریف‌کننده حقیقت رهبری بوده و آن را دگرگون می‌سازد. این، شیوه پی‌بردن به رهبری نیست، بلکه بازتعریف رهبری از دیدگاه خود می‌باشد. این نیز نمود مجزاساختن رهبری از حقیقت او و آفریدن رهبری‌ای بسته به ذهن فرد است. البته که آن‌را هم بسته به دریافت‌های خود می‌سازد. نمی‌شود چنین رفتاری را در قبال رهبری انجام داد. رهبری پ.ک.ک این چنین درک و تعریف نمی‌شود. برای همین، حقیقت رهبری را در میلاد نخست، باید از این حیث درک نمود. در مراحل بعدی نیز، رهبری بی‌درنگ دست به تصمیم‌گیری‌هایی تاریخی زده و کوچکترین دودلی و بی‌ثباتی از خود نشان نداد. هزینه آن چقدر سنگین هم بوده باشد گام‌های لازم را برداشته و می‌بینیم رفتاری از روی پافشاری داشته است. حتی در موضع‌گیری‌های این اواخرش نیز این‌گونه است.

لذا باید حقیقت رهبری را صحیح درک نماییم. یعنی این امر را از نخستین میلادش، در گام برداشتن آغازین و موضع‌گیری وی دریابیم. گام‌های بعدی شاید به‌خوبی درک نگشته و پیچیده باشند. مبارزات و حوادث سیاسی فراوانی وجود دارند. اگر از اینجا در نظر بگیریم، می‌توان گفت رفتاری سیاسی نشان می‌دهد.



اساساً بسیاری از ما این گونه فکر کرده و می‌گوییم که "رفتار و موضعی سیاسی است. ولو ما نیز برای تغییر این رفتار، موضع متفاوتی نشان دهیم!" حال آنکه این‌ها اشتباه هستند. یک ارزیابی طبق خود بوده و قراردادن خود در جای رهبری است. از این دید می‌توانیم کاراکتر، معیارها و ایستار رهبرآسایش را دیده و درک نماییم. آن ظهور، چنین ویژگی و کاراکتری هم دارد. جنبه‌ای است که باید با اهمیتی فراوان درک گردد.

موضع رهبری در برابر هرگونه رفتاری که قصد پراکندن، تجزیه، اصلاح‌طلبی و اپورتونیستی را دارد در مکان و زمان مناسب، موضعی انقلابی است؛ نمودی از ملیتانی و ایستاری بامبدأ اوست. کاراکتر و ویژگی اساسی خط‌مشی آپویی این است. شرط نخست و اساسی اینکه ملیتان آپویی شد، این است که این خصوصیات را در تطابق با خط‌مشی و بطور موفقیت‌آمیزی در خود درونی سازد. کسی که این را درنیابد، نمی‌تواند این موضع را از خود نشان و بصورت ملیتانی در نمی‌آید که مشارکت صحیحی داشته و خط‌مشی رهبری را از دل پذیرفته باشد. چرا که تباهی از اینجا شروع می‌شود. در حقیقت، در مراحل بعد بسیاری کجروی‌ها، به‌زمان سپردن‌ها، بجای‌نیابردن مسئولیت‌ها در زمان و مکان آن، حرکت‌نکردن طبق این مبدأ به شیوه‌ای مناسب، درنیافتن حقیقت رهبری و نشان‌ندادن ایستار و موضعی متناسب با آن به‌میان آمدند. رهبری این برخوردها را به شدت مورد انتقاد قرار داد. سر هر فرصتی نیز انتقاد می‌کند. هیچ‌گاه از انتقاد و موضع خود عقب نخواهد کشید. هیچ‌کس هم منتظر این نباشد که دست از این کار بردارد، پس نخواهد کشید. در غیر این صورت، حقیقت رهبری از بین رفته و مبدأ رهبریت انحلال می‌یابد. چیزی به‌نام ملیتان و خط‌مشی رهبری برجای نخواهد ماند.

موضعی که طبق شرایط تغییر یافته، مدارا کرده و در برابر سختی‌ها گردن بنهد، برخلاف ویژگی‌های رهبری پ.ک.ک است. کسی نباید پ.ک.ک را این‌گونه بشناسد؛ حقیقت رهبری را با این رفتارها شناخته و ارزیابی کند؛ بیندازد که رهبری این‌گونه کار می‌کند؛ انعطاف‌هایی که رهبری در عرصه‌های پولتیک در هنگام تحولات سیاسی نشان می‌دهد اشتباه درک گردد. رهبری در جایی که باید موضعی بامبدأ، عزم ایدئولوژیک و شفافیت نشان دهد، این کار را انجام داده است. انعطاف سیاسی و پایداری و قاطعیت ایدئولوژیک را همیشه در زمان خود بکار برده و با یکدیگر

اشتباهی نگرفته است. برای همین نیز وقتی بعضی از نرمش‌های سیاسی رهبری را دیدیم نباید پنداشته شود حقیقت رهبری این‌گونه است و آن را به‌مانند موضع رهبری دید که هر زمان نشان می‌دهد، بلکه آن را باید در چارچوب پافشاری و شفافیت ایدئولوژیک که بدان خدشه‌ای وارد نمی‌سازد، به‌مثابه موضعی برای نشان دادن انعطاف سیاسی دریافت.

پس از نمایاندن شفافیت و وضوح ایدئولوژیک، دربرگرفتن چنین نرمش‌هایی در عرصه سیاسی باعث پیشرفت شده، نیرومند ساخته و بدان وسعت می‌بخشد، به‌همین سبب مفید خواهد بود. رهبری همیشه این‌گونه عمل می‌کند. اما این‌ها همیشه مثل هم نیستند. نباید کسی را که در هر زمان و هر موقعیتی یک موضع دربرمی‌گیرد به‌مثابه پافشاری و قاطعیت ایدئولوژیک تفسیر نموده و با نگاه‌انداختن به مراحل نرمش‌های سیاسی، رهبری را تنها در جایگاه یک انعطاف‌گر سیاسی ارزیابی کرد. هر دوی این‌ها اشتباه و ناکافی بوده و دیدگاهی یک‌طرفه است. درک صحیح رهبری با دریافت و بینشی یکپارچه امکان‌پذیر خواهد بود. از این رو، باید درکی صحیح از زمان و مکانی که قاطعیت ایدئولوژیک و یا زمان و مکانی که انعطاف سیاسی نشان می‌دهد بدست آورد. جهت اینکه بتوان با تصمیمی قاطعانه در زمان و مکان آن، لازمه آن را مسئله را بجای آورد، بایستی دارای یک موضع و ایستاری مبدایی باشیم. حقیقت رهبری پیش از هر چیز نمودی از این واقعیت است. بدین لحاظ در زمانی که گروه نخستین پ.ک.ک را بنیان می‌نهد، چنین ایستار بامبدأ و لزوم پافشاری بر آن را مطرح می‌سازد.

### شرایط حاکم بر کوردستان و عوامل مؤثر بر ظهور رهبریت

درباره شرایط زمانی مرحله ظهور پ.ک.ک و میلاد رهبریت بحث نمودیم. گفتیم که آغاز روابط کاپیتالیستی بر مبنای استعمارگری نو، راه را بر دگرگونی و پراکندن جامعه هموار ساخت. هدف اصلی آنها از تجزیه مسئله ملی، کسب نیروی کار بیشتر جهت انحصارهای سرمایه، ازهم‌پاشاندن جوامع و نسل‌کشی فرهنگی است. گفته بودیم که ظهور پ.ک.ک به‌مثابه نیرویی مقابله‌جو در چنین فضایی، برخاسته از اراده‌ای مضاعف و جنبشی بر اساس درک و کوشش بوده است. پ.ک.ک موجودیتی است در برابر رژیم استعمارگر و نسل‌کش که سعی بر نابودسازی جامعه دارد.

پ.ک.ک به مثابه نیرویی مقاومت‌گر، آفرینشی نو را در هدف دارد. این ظهور نیز با توجه به تأثیراتی که رئال سوسیالیسم بر جامعه برجای گذاشته بود بوقوع پیوست. همچنین بر اساس اراده‌یابی و آگاهی از جنبش‌های رهایی ملی ویتنام، کوبا، آفریقا و نتایج آنها پا به عرصه گذاشت. همچنین بنا به تأثیراتی که در اوایل سال ۱۹۷۰ در زمان اوج‌گیری انقلابی‌گری در ترکیه و ظهور حرکت‌های انقلابی جوانان، زحمتکشان و جنبش‌های مردمی سربرآورد. با توجه به این تحولات، درهم‌شکستگی ایدئولوژی تک‌گرا و رسمی و بستری که جستجوها و تمایلات ایدئولوژیک نو و بنابراین، مبارزه ایدئولوژیک بوجود آورد، آزادخواهی کورد از این خلأها سود برده و به لحاظ فکری هم باشد، بر روی این موضوع تأمل نمودیم.

همچنین تحت تأثیر تحولات جنوب کوردستان پا به عرصه ظهور نهادیم. همانطور که گفتیم کودتای فاشیسم دوازده مارس جنبش‌های انقلابی را تحت فشار قرار داده، سرکوب کرده، رهبران‌شان را هم به قتل رسانده، آنها را از هم پاشانده و در محیطی که دشمن به دنبال دست‌یازی بر تمامی این دستاوردها بود، رهبری در نوروز ۱۹۷۳ هسته اولیه پ.ک.ک را شکل داده، پایه‌هایش را محکم ساخته و بدینگونه ظهور رهبریت بوقوع پیوست. در مورد خصوصیات این مرحله ظهور و مفهوم آن نیز بحث نمودیم.

از تحولاتی بحث به میان آوردیم که به لحاظ اندیشه و عمل، تحت تأثیر عوامل خارجی قرار گرفته بودند. البته بستر مادی و واقعیت کوردستان و کارااکتر اصلی آن نیز بنا به نسل‌کشی شکل گرفته است. در سال‌های مابین ۱۹۲۵-۴۰ کشتارهای فیزیکی‌ای که با هدف نسل‌کشی‌های فرهنگی انجام گرفتند، در ابتدا بر روی جوانان و همه جامعه به شکلی برنامه‌ریزی شده اجرا گشتند. سیاست، ستون‌ها و نهادهای دولت این نسل‌کشی را مبنا قرار داده و به جایی رسید که تمامی محافل موجود در جامعه، به این نسل‌کشی خدمت کنند. از این دیدگاه، دولت و جامعه با همه ویژگی‌هایش در راستای نسل‌کشی کوردها سازماندهی شده و از نو پایه‌ریزی گشت. بر این اساس، در محیطی که متحمل و شاهد نسل‌کشی بود، با گفته مستعمره‌بودن کوردستان، بستری جهت ظهور رهبریت فراهم گشت. معلوم نیست استعمار کوردستان جزو کدام دسته از استعمارهاست، اما در بعضی موارد به مستعمره

شباهت داشت. با وجود چنین شباهتی و تجربه کردن تحمیلات استعمارگران، رهبری همه را در خدمت ایجاد آگاهی بکار گرفت.

اهمیت گفته "کوردستان مستعمره است" را باید در اینجا جست. چرا که استعمارگری نظامی است که مورد بررسی و واگشایی قرار گرفته. اگر کوردستان مستعمره است، پس باید از چنین موقعیتی به در آید. یعنی وضعیتش را بنا به سازوکارهای استعمارگری ارزیابی نمود. دوم اینکه استعمارگری نظامی است که هم از جانب نظام‌های حاکم و هم از طرف نهادهای جهانی رد و محکوم شده بود. هر اندازه که استعمارگری در پراکتیک عملی شده و در اشکال گوناگون زمینه یابد، سعی در تأمین منافع خود دارد، اما این امکان وجود ندارند که همه نسل‌کشی‌های‌شان را در عرصه‌ای که مشمول استعمارگری است اجرا کرده و این سیاست را با مدیریت‌ها و روابط‌شان ادامه دهند. چون این موضع و سیاست، از سوی مبارزات رهایی ملی، فاش و رسوا و به مثابه سیاستی غیرانسانی محکوم شده بود. حتی سازمان ملل متحد نیز در برابر استعمارگری واکنش نشان داده بود. برای همین در عمل با بهره‌گیری از روابط استعمارگری‌شان، هر چقدر هم که بخواهند حداکثر سطح استعمار را عملی سازند، از حیث سیاسی و از لحاظ اصطلاح استعمارگری و سازماندهی مدیریت بدان استعمار گفته نمی‌شود. از این دیدگاه، اگر حرکتی، استعمارگری تشخیص داده شود، آنگاه سازمان ملل متحد بنا به قوانینش، موظف است از دولتی که دست به استعمار می‌زند، بخواهد که دست از این عمل بکشد و مدیریت کردن مستعمره‌اش را لغو کند. این قانون، پس از جنگ جهانی دوم و در نتیجه تلاش‌های جنبش‌های رهایی ملی در سازمان ملل متحد به تصویب رسید. بدین لحاظ جهت چاره‌یابی فوایدی داشت.

سوم اینکه، واکنش خلق کورد در برابر مستعمره کردن کوردستان و در کل، جنگیدن علیه استعمار و مبارزه در راستای رهایی ملی، ملت‌ها، خلق‌ها و جوامع در سطح جهانی مورد پسند واقع شد. زیرا در عمل، موفقیت‌هایی حاصل کرده و رهبران مشخصی جهت تدام مبارزات‌شان پا به عرصه ظهور گذاشتند؛ و این یعنی جنگ رهایی ملی. برای همین، راه‌حل‌های مشخصی به لحاظ خلق کورد تعیین گشت که در همان حال، مسیر چگونگی حل را مشخص می‌ساخت. چرا که بایستی علیه استعمارگری به جنگ رهایی ملی پناه برد. تنها راه رهایی از این مسئله نیز همین

بود. چاره و راه حل دیگری وجود نداشت. مفهوم واژه استعمار چنین راه حلی را مستلزم می ساخت. از این لحاظ مفهوم استعمارگری حائز اهمیت است. در ظهور ایدئولوژیک و پیدایش خط مشی نیز تأثیر دو عامل دیده می شود؛ اولی، گفته وجود استعمارگری در کوردستان. برای همین، در مبارزه علیه استعمار، رهیافت جستجو می گردد.

با جلورفتن این مرحله دیده شد به کلی واقعیت چنین نیست. زیرا هر چقدر هم که شبیه استعمارگری باشد، اما با گذشت زمان و پیشرفت آگاهی، مبارزه و سازماندهی، معلوم گشت که استعمارگری موجود در کوردستان، شبیه هیچ کدام از شیوه های استعمارگری نیست. رفته رفته بیشتر از شباهت ها، تفاوت های خود را بروز داد. در این وضعیت، می بایستی رفتاری مبتکرانه نشان داده می شد و شرایط عینی کوردستان را بخوبی درک نمود. نبایستی صرف به گفته استعمارگری بسنده می شد. مهم این بود که در ابتدا بتوان آن گفته را بیان نموده و بنا به آن، پا به عرصه ظهور گذاشت. با یکبار زدن استارت این ظهور و پس از آن، برای کسی که بر مبارزه پافشاری کرده و به گفته هایش اطمینان داشته باشد، با ارزیابی شرایط تازه ای که حاصل رشد یک نیرو بود، ایجاد راه حل نیز ممکن می گردد. بدون تردید آن نیز مستلزم تلاش و پشتکار می باشد. البته که سخت ترین کار همان ظهورکردن است. در ابتدا بایستی تشخیص خود را به درستی انجام داده و یا دست کم نزدیک ترین مورد به واقعیت باشد. گفته "کوردستان مستعمره است" بیانگر نخستین تشخیصی است که حداکثر نزدیکی را با راستی دارد.

خصوص دوم، میلاد رهبریت است. در تکوین خط مشی سیاسی. ایدئولوژیک پ.ک.ک شاهد تأثیر مبارزات رهایی ملی رئال سوسیالیسم می باشیم. پ.ک.ک با نیروی فکری ای که از آنها گرفت به حالت یک خط مشی درآمد و گام های نخستین را برمی دارد. این یک واقعیت است. حتی اگر این مسئله در ابتدا بیشتر مؤثر بوده باشد هم، با گام برداشتن بسوی شرایط مشخص کوردستان و با پیشرفت مبارزات آزادی و دموکراسی بر علیه نسل کشی و استعمارگری، معلوم گشت که رئال سوسیالیسم و جنبش های رهایی ملی وابسته به آن، با نظریه، برنامه ریزی و رویکرد خود یعنی با مفاهیم استراتژیک و تاکتیکی در کوردستان، توان پیشبرد این کار را ندارند. بعدها مشخص شد که حتی حزب گرایی رئال سوسیالیسم، جهت آفریدن

حزب و ملیتان در مبارزه راه آزادی کوردستان از معیارهای لازم برخوردار نیست. در این موضوع، پ.ک.ک با ویژگی‌های رئال سوسیالیسم در خط‌مشی ملت. دولت‌گرایی و مفاهیم تئوریک و استراتژیک جنبش‌های رهایی ملی آن، از تحول و میلادی متداخل برخوردار است. این صحیح که بصورت حزب درآمد و به کسب نیروی اندیشه و عمل پرداخت اما در کل با رئال سوسیالیسم و معیارهای ملت. دولت‌گرای آن مطابقت نداشته و این، نشانگر این است که پ.ک.ک نمی‌تواند با معیارهای آن یکی گردد. چون بدان‌ها بسنده نکرده و بر این باور بود که معیارهای حزبی و ملیتانی رئال سوسیالیسم، جهت مبارزه در کوردستان کافی نیستند.

حزبی که با معیارهای رئال سوسیالیسم هم‌راستا بود، حزب کمال بورکای بود. هیچ کاری هم در کوردستان انجام نداد. بجز چاپ چند مجله و تأسیس چند انجمن بر علیه استعمارگری کاری از پیش نبرد. برای همین، امکان در اولویت قراردادن معیارهای رئال سوسیالیسم و ایجاد جنبش‌های آزادی و دموکراسی امکان‌پذیر نبود. زیرا توان تحقق بخشیدن به اصول موجود در جنبش‌های رهایی ملی موجود همچون؛ ایجاد جبهه، گریلا، جنگ، پیروزی و جذب خلق به انقلاب را در کوردستان نداشتند. بطور حتم از آنها بسیار سودمند شده و دور از آنها هم نبودند، اما در کل، ممکن نبود که به چنین جنبش‌های رهایی ملی‌ای مبدل گردند. یعنی چنین جنبش‌های جبهه‌ای بوجود نمی‌آید. رهبری با وجود همه تلاش‌هایش، موفق نشد همانند بسیاری دیگر از کشورهای مستعمره که از طریق نیرویی سازمانی، علیه استعمارگری جنگ‌های ملی براه انداخته بودند، در کوردستان هم جبهه‌های ملی ایجاد نماید. ایجاد حزب و جبهه داخلی و جنبش توده‌ای پیرامون آن را نیز تنها با آفریدن نیروی مقاومت در خلق توانست انجام دهد.

از حیث جنگ نیز روش مشابهی وجود داشت. در کل، ممکن نبود استراتژی جنگ طولانی‌مدت در کوردستان را همانند موردی که در کشورهای دیگر مستعمره وجود داشت عملی ساخت. از این رو، همتایی از جنبش‌های رهایی ملی، سازماندهی و مبارزه که در مناطق مختلف جهان در کشورهای مستعمره موجود بود در کوردستان شکل نگرفت. در این حالت، تحلیلی صحیح‌تر از وضعیت کوردستان و ایجاد اندیشه و عملی متناسب با شرایط آن ضروری بود. رهبری هم در مانیفست این‌گونه می‌گوید: «هر چقدر هم که پ.ک.ک از ایدئولوژی دولت. دولت‌گرا به میزان

زیادی متأثر شده بود، هیچ‌گاه مبدل به جنبشی دولت. ملت‌گرا نشد.» از این نظر از لحاظ فکری نیز از خط‌مشی دولت. ملت‌گرا که رئال سوسیالیسم در هدف قرار داده بود و در عمل هم بوقوع پیوست، از همان ابتدا تمایز داشت. برای مثال؛ پ.ک.ک پیشنهاد سیاسی آشکاری در مورد خط‌مشی دولت. ملت‌گرا جهت بنانهادن دولتی جداگانه در آن شرایط کوردستان را با توجه به سلطه‌گری و استعمارگری حاکم بر کوردستان و در نظر گرفتن تجزیه‌شدگی آن، دست‌کم برای مراحل آغازین مبارزه مناسب ندید. البته جهت نابودی دولت استعمارگر در کوردستان، برنامه‌هایی را به شکل تأسیس دولتی دموکراتیک که مسئله کورد را حل نماید فرموله کرده بود، اما از ابتدا بنیان‌نهادن دولتی مختص به کوردستان را بطور مطلق در هدف قرار نداده بود و خود را در این باره محصور نکرده بود.

اندیشه‌های اتحاد جماهیر شوروی در این موضوع بر نظام فکری پ.ک.ک تأثیر گذاشته بود. به همین علت، ساختار بندی سیاسی آن را به اجرا گذاشت. کسب پیشرفت‌ها و نتایجی درخور خواست‌های مردمی که با مبارزه حاصل گردند، با وابستگی تمام و کمال به موضع تعیین شده، در هدف قرار داده شده بود. یعنی در مبارزات خود، ایجاد شرایطی را که مردم بتوانند اراده آزاد خود را نشان دهند مورد هدف قرار داده بود. هر چقدر که برخی‌ها بیش از حد بخواهند پ.ک.ک را به منزله ایدئولوژی و برنامه‌هایی دولتی‌گرا دریافته و این‌گونه هم به عموم بشناسانند، در واقع در این موضوع، مطلق‌گرا نبوده و از انعطاف فکری و اندیشه‌ای تأثیرگذار برخوردار است. از طرفی دیگر، حقیقت رهبری و جنبش پ.ک.ک، استقلال را هیچ‌گاه به مثابه بنانهادن دولتی جداگانه در نظر نگرفته‌اند، بلکه همچون ایستاری روحی و فکری، اراده، موضع و شیوه زندگی ارزیابی نموده‌اند. یعنی دولت‌بودن و تشکیل دولتی جداگانه را هم‌سنگ استقلال قرار نداده‌اند. پ.ک.ک سرنوشت آنهایی را که دولت جدیدی را بنیان نهادند، خلق‌های فراوانی که دولتی جداگانه دارند، جوامعی را که دولت‌ها را ایجاد کرده و پس از مدت کوتاهی با امپریالیسم وارد شیوه‌های تازه استعمارگری شده و به حالت وابسته و همکار آن درآمدند بررسی و ارزیابی نمود. از این رو، دولت و جدایی خواهی را همچون استقلال ارزیابی نکرد، بلکه استقلال را به منزله امری جداگانه واگشایی نمود. استقلال فردی را هم در نظر گرفته و بدین ترتیب، هم برای جامعه و هم هر شخصی استقلال قائل شد.

پ.ك.ك این را به عنوان شیوه‌ای ایستار و در اصل، همانند شیوه‌ای از حیات آزاد ارزیابی نمود. در جوهره مفهوم استقلال رهبری، آزادی و شیوه حیات آزاد وجود دارد. در واقع، همتای یکدیگر بوده و از یک جوهرند. برای همین نیز باید مفهوم استقلال را با بینشی صحیح ارزیابی نمود. برخی افراد این موضوع را به انحراف می-کشانند. نظام سلطه‌گر و نظام‌های دولت‌گرا همانگونه که هر چیزی را به خود نسبت می‌دهند، استقلال و آزادی را هم وابسته خود می‌کنند. بر این تلاش‌اند که سنگین‌ترین وابستگی و روابط بردگی را همچون استقلال نشان دهند. کسانی که اندیشه‌شان بر این محور شکل گرفته باشد، بر این باورند که پ.ك.ك نیز مفاهیم استقلال و آزادی را بدین منظور بکار می‌گیرد. در حالی اینان نیز در اشتباهند و این حقیقت ندارد. مفهوم استقلال از دید رهبر آپو از ابتدا بسیار متفاوت بوده و با آزادی عجین می‌باشد. زیرا به همان اندازه که آن را برای جامعه در نظر گرفت، برای بخش‌های مختلف درون اجتماع، از جمله زنان و جوانان به همان شکل. یعنی به همان اندازه که برای بخش‌های اجتماعی می‌باشد، برای هر فرد هم در نظر گرفته شده است. برخورداری از شخصیت مستقل و توان نشان‌دادن اراده فردی، از پایه‌های اصلی اندیشه‌ها و مبارزات رهبری می‌باشد.

از این نظر هر چقدر که تحت تأثیر رئال سوسیالیسم بوده باشد، تطبیق آن با شرایط کوردستان متفاوت است. اوضاع جداگانه، شیوه‌های گوناگون عمل و اندیشه و بنا به آن نیز طرز سازماندهی جداگانه‌ای را ضروری ساخت. این نیز نشانگر این است که پ.ك.ك در دوران مبارزه، توان متفاوت بودن را نشان داده. هر چند که تحت فشار قرار گرفته و متحمل زیان هم شده باشد، بر این واقف بوده که چگونه با انعطاف خلاقیت داشته باشد. در میان دوره‌های گذار با انجام چنین تغییراتی، توانسته مبارزه‌هایش را ادامه داده و تداومش را پشتوانه کند. در رابطه با ظهور رهبری می‌توان موارد بالا را علاوه نمود.

### مرحله گروه ایدئولوژیک پ.ك.ك

مرحله پس از تعیین نمودن اصول اولیه گروه نخستین در بهار ۱۹۷۳ کمی شدیدتر و سریع‌تر جلو رفته و کم‌کم تأثیرات کودتای دوازده مارس کاهش یافت. اساساً کودتا خواسته‌هایش را عملی کرده بود، بسیاری رهبر را به قتل رسانده،



سازمان‌ها را متلاشی و جنبش انقلابی را سرکوب کرده بود. به همین سبب، در مبارزه و جدال مابین جامعه دموکراتیک و ساختار الیگارشی فاشیست، جامعه دموکراتیک تحت فشار و سرکوب قرار گرفته و نظام الیگارشیک فاشیست با کسب پیروزی، بر جهت‌دهی جامعه و دولت حاکم گشت.

نتیجه مبارزات سه ساله در سال‌های ۷۲-۱۹۷۱ این بود. از این رو، نتایج مشخصی حاصل شد. در راستای بر ساخت جامعه دموکراتیک، میهن دموکراتیک و مدیریت آن، هر چند که با اشکال متفاوت اندیشه، از یک برنامه و سازماندهی یکپارچه به اندازه کافی برخوردار نبوده باشد نیز، با امکانات موجود، اقدام به مقاومت و عمل کرده و بر علیه رژیم نظامی الیگارشیک فاشیست دست به حملاتی زد؛ گویی میدان جنگی بود که جدال‌های بیدادگری در آنجا انجام می‌گرفتند. در پایان، جامعه دموکراتیک شکست خورده، سرکوب شده، رژیم الیگارشی فاشیست به حاکمیت رسیده و به حاکمیت رسید. به همین سبب، لزومی برای ادامه رژیم سرسخت نظامی موجود به مانند قبل نماند. چنین موضعی، واکنش‌های فراوانی را به همراه داشته و اسباب دردسر می‌گشت. در واقع، تأثیرات زیان‌آوری را بر جامعه بر جای می‌گذاشت. با توجه به این، کودتای دوازده مارس با رسیدن به هدفش، وارد مرحله عقب‌نشینی گشت. اساساً مرحله‌ای که سال ۱۹۷۳ وارد آن شد این‌گونه بود. بر این اساس، با انجام مجدد انتخابات، مرحله تشکیل حکومت جدید آغاز می‌گردد. بدین ترتیب، در ماه اکتبر ۱۹۷۳ انتخابات همگانی برگزار شد. با انجام انتخابات و انتقال مدیریت به حکومت منتخب، عقب‌نشستن مدیریت نظامی نیز به معنای ادامه مدیریت در پشت پرده بود. در انتخابات اکتبر ۱۹۷۳ حزبی که به رتبه اول رسید حزب جمهوری‌خواه خلق به ریاست بلند اجویت بود که حدود چهار درصد آرا را کسب کرد. حتی احزاب توقیف‌شده نیز همزمان با تصمیم برگزاری انتخابات، دوباره مجوز گرفته و شرکت کردند. نجم‌الدین اربکان که حزب خود را تازه تأسیس کرده بود حزب سوم انتخابات شد. حزب اولی که در سال ۱۹۷۰ تأسیس کرده بود، حزب 'سامان ملی' بود که در دوازده مارس ۱۹۷۱ بسته شد. در سال ۱۹۷۳ حزبی به نام 'سلامت ملی' بنا نهاده و این‌گونه در انتخابات شرکت کرد که حزب سوم شد. "حزب عدالت" سلیمان دمیرل دوم شد. یگانه نماینده حزب حرکت ملی‌گرا، آلپ‌ارسلان تورکش نیز توانست به مجلس راه یابد. احزابی که به

مجلس راه یافتند این‌ها بودند. چنین نتیجه‌ای حاصل نشد که به‌تنهایی يك حزب، قدرت را در دست بگیرد. هر چند حزب جمهوری‌خواه حزب اول شده و اکثریت آرا را بدست آورد، اما به‌تنهایی قادر به تشکیل حکومت نبود و لازم بود ائتلاف تشکیل گردد. پس از گفتگو و جستارهایی، ائتلاف حزب جمهوری‌خواه و حزب سلامت تشکیل شد. حکومتی ائتلافی متشکل از دو حزب بوجود آمد. اجویت نخست‌وزیر و نجمه‌الدین اربکان دستیار او شد. با ورود به انتخابات هر دو حزب هم وعده زدودن اثرات کودتای دوازده مارس و اعلام عفو همگانی می‌دادند.

پس از تأسیس حکومت و انجام برنامه‌ریزی‌ها اقدام اولی که انجام دادند، صدور قانون بخشش همگانی جهت ازبین‌بردن آثار کودتای دوازده مارس بود. بر سر این عفو بحث و جدال‌هایی صورت گرفتند و سرانجام، در اوایل سال ۱۹۷۴ قانون بخشش از سوی مجلس صادر شد. این‌گونه بود که در ماه ژانویه ۱۹۷۴ شمار زیادی از دستگیرشدگان کودتای دوازده مارس، اعم از دستگیرشدگان سیاسی، سیاستمداران، روشنفکران، اعضای سندیکا، دانشجویان و کارگران از زندان آزاد شدند. عفو گسترده‌ای بود که بجز آنهایی که حبس ابد داشتند، بقیه زندانیان را شامل شد. بدین ترتیب، با بیرون‌آمدن يك نیروی سیاسی به‌خصوص سازمان‌های سیاسی چپ که نزدیک به سه سال بود به زندان انداخته شده بود، اتمسفر سیاسی‌ای که در بیرون حاکم بود به سرعت دگرگون شد.

حقیقت امر اینکه پس از کودتای دوازده مارس سازمان‌ها و فعالیت‌هایی که بر اساس سازماندهی پیش از دوازده مارس شکل گرفته بود نتوانستند به کار خود ادامه دهند. برای همین، در میان دانشجویان، يك پس‌زمینه فکری وجود داشت. طی دو سه سال، توده‌ای از جوانان طرفدار انقلاب که اکثراً در دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها بودند شکل گرفت. بویژه مبارزان و مقاومت‌گرانی که تحت تأثیر رهبران خود قرار گرفتند، در امر انقلابی به سطح والایی رسیدند. تأثیر مقاومت ماهر چایان‌ها، دنیز گزمیش‌ها و ابراهیم کاپیاک‌کایاها بر روی جوانان بسیار زیاد بود. گرمای داشت یاد آنها و چپ‌گرایی و انقلابی بودن بصورت موضعی حاکم درآمد. هر چند هم که آن رهبران را به قتل رسانده و سازمان‌های‌شان را هم متلاشی ساخته بودند، مقاومت بصورت توده‌ای تداوم و افزایش یافته و با خلأ مواجه نگشت. حتی با سرعت بیشتری توده هواداران سازماندهی می‌شدند. در تمامی دانشگاه‌ها خیل

عظیمی از جوانان طرفدار انقلاب شکل گرفت. این‌ها به دنبال سازماندهی بوده و می‌خواستند بر چگونگی طرز حرکت و عمل آگاهی یابند. هم خروج کادرها از زندان‌ها و هم وجود چنین انباشته فکری در آموزشگاه‌ها موجب گشت که به‌شکلی سریع به مرحله تشکیل گروه و سازماندهی گذار صورت گیرد.

در واقع آگاهی و سازماندهی، حاصل زندان‌ها بود. یک نیروی توده‌ای، منتظر سازماندهی بود که عرصه و زمینه آن نیز در آموزشگاه‌ها مهیا بود. با یکی شدن این‌ها شمار زیادی گروه و سازمان نو با شتاب بوجود آمدند. سال ۱۹۷۴ در کوردستان و ترکیه سازمان‌ها و گروه‌هایی شکل گرفتند که تاکنون نیز به موجودیت خود ادامه می‌دهند. کسی که دارای آگاهی ناچیزی هم بوده و تنها توان حرف‌زدن داشت، اما از اراده و ادعای تشکیل گروه برخوردار بوده باشد، به آسانی می‌توانست توده‌ای را یافته، برای خودش گروه جداگانه‌ای تشکیل داده و می‌توانست همچو سازمانی متفاوت ظاهر گردد. بستر این بسیار مناسب و پتانسیلی قوی موجود بود. البته با قتل رهبران و ازهم‌پاشاندن سازمان‌ها خروج از زندان‌ها به‌شکلی سازماندهی‌شده و یکپارچه صورت نگرفت. حتی سازمان‌هایی که به زندان افتادند به چند بخش تجزیه شده و بدین صورت از زندان خارج شدند. مواضع مختلف و تجزیه‌گرا در برابر شکنجه‌ها در زندان، باعث بوجود آمدن این جدایی‌ها شد. در واقع، در مراحل اعمال فشار دولت، این خردشدن‌ها بوجود آمده بود. زیرا آنها از لحاظ فکری و روحی، دچار تزلزل، شکستگی و سرکوب شدند. اعدام رهبران و کشتارهای وحشتناکی که انجام گرفتند به منظور ایجاد ترس در دل کوادر آن سازمان‌ها بود که تا حد زیادی نیز مؤثر واقع شد.

این‌گونه بود که نظرگاه‌های متفاوت و تجزیه‌های فراوانی صورت گرفتند. تقریباً هر گروهی به شکل سه چهار گروه و سازمان از زندان بیرون آمدند. هر فرد با معیارهای طبق خود، رهبرانی تازه و همچو شخصی با طرز تفکری مختص به خود خارج شده و در بیرون، به سازماندهی امیال و افکار خود پرداخت. در چنین فضایی، کسانی که در ابتدا خارج شدند حزب کارگران سوسیالیست ترکیه را تأسیس کردند. در آن زمان نویسنده‌ای به نام 'اویا بایدار' در تشکیل این حزب دارای نقش بود. آنها جهت میراث‌داری و ادامه راه حزب کارگران ترکیه، با علاوه کردن کلمه

سوسیالیست، حزب کارگران سوسیالیست ترکیه را بنیان نهادند. این، رفتاری بسیار منفعت طلبانه بود.

در همان حال، جهت گردآوری جوانان پیرامون این حزب و پاسداری از میراث "جوانان انقلابی" انجمن عالی دانش پژوهان دموکرات (ADYÖD) را تشکیل دادند. این گروه جوان با این کار، در برابر کسانی که خواستار پرداختن به سیاست بودند، این پیام را دادند که "اگر خواهان انجام سیاست چپ گرایانه هستید، به فرمایید حزب حاضر است." به جوانانی هم که خواهان مبارزه بودند گفتند که "اگر به مبارزه می پردازید بفرمایید، سازمان و انجمن حاضر است." به تصورشان این گونه می توانند جوانان و چپ گراها را زیر سایه رهبری خود متحد سازند. البته این تمایل در مدت کوتاهی رسوا شد و واکنش های زیادی را به همراه آورد. جوانان نه تنها مشارکت نکردند، بلکه این رفتار را هم به تمامی رد کردند. بدین گونه به حالتی رسواشدنی درآمدند. دیدند که نه تنها موفق نخواهند شد حتی ممکن است هر چیز را به یکباره از دست بدهند. لذا جهت رهایی از این وضعیت، به جوانان گفتند که "بله اشتباه کردیم اما انجمن تشکیل دادیم، سازمان هم هست، تأسیس سازمانی جدید لازم نیست، بفرمایید با هم باشیم." حتی پیشنهاد کردند که "برنامه هایی تازه تعیین گردد، مدیریتی تازه انتخاب شود؛ در رسمیت، مدیریت و انجمن موجود بر سر کار باشد اما کسی که این را عملی سازد برنامه و مدیریت جدید باشد. یعنی پراکتیک را مدیریت جدید برعهده بگیرد ولی در رسمیت مدیریت پیشین بر سر کار باشد. جدایی و تقسیم شدن وجود نداشته باشد و..." اکثر جوانان این پیشنهاد را مناسب دیده و به منظور بسط فعالیت های شان مرحله ای عملی را آغاز نمودند. حتی اگر بصورت سازماندهی شده ای هم نبوده باشد، در آموزشگاه ها گروه های جوانان انقلابی تشکیل شدند. آنها همدیگر را شناخته و توانستند همچون گروهی حرکت نمایند.

از طرفی دیگر، از توان تصمیم گیری و عملی کردن آنها برخوردار بوده و نقشی اصلی در هدایت و سازماندهی دانش پژوهان حقوق و علوم سیاسی را داشتند. در آنکارا هم از چنین تأثیری برخوردار بودند. برای همین نیز بطور طبیعی، در مرکزیت جوانان انقلابی قرار داشتند. بر این اساس، با برگزاری اجلاسی در سطح کنفرانس، هر آموزشگاه می بایست نماینده خود را انتخاب کرده و جهت تعیین معیارهای

سازماندهی جوانان و مدیریت آن می‌فرستاد. بنا به وضعیت مردم و پتانسیل جوانان انقلابی، سهمیه نمایندگان حاضر در جلسه برای مدارس تعیین شد. یعنی به‌مانند نوعی کنگره، نمایندگان حاضر در کنگره انتخاب می‌شدند. در همه مدارس برای کسانی که در میان جوانان انقلابی جای می‌گرفتند، جلساتی برگزار شده، جهت سازماندهی جوانان بحث و جدل صورت گرفته و برای اعضای شرکت‌کننده در جلسه مرکزی افرادی انتخاب شدند. در سطح شهر آنکارا طی چنین جلساتی و با روش‌های دموکراتیک افراد حاضر در جلسه را انتخاب می‌کردند. بعدها نمایندگان منتخب، در تشکیلات ملی جوانان ترکیه جای گرفتند.

در پیرامون حزب جمهوری‌خواه انجمنی متشکل از جوانان وجود داشت که خود را مستقل دیده و از افکار سوسیال‌دموکرات برخوردار بودند. در سالن این انجمن، جلسات برگزار شده و درباره سازمان جوانان به مباحثه می‌پرداختند. از تمامی مدارس، نماینده‌هایی حضور داشتند. همه گروه‌ها و جنبش‌ها در آن جلسات جای می‌گرفتند. اما گروه دوغو پرینچک را مشارکت نداده بودند. از ابتدا در برابر او این موضع را اخذ کردند. چون گفته می‌شد در زندان، جاسوسی کرده است. بخصوص می‌گفتند ماهر چایان و رفقاییش درباره او هشدارهایی هم داده بودند. بدین ترتیب، آنها را در میان انقلابیون راه ندادند. اساساً آنها نیز همچو حزب کارگران سوسیالیست ترکیه دارای بینشی منفعت‌طلبانه بودند. با افکار خود، مجله چاپ می‌کردند. برای همین، آنها بطور مجزا انجمن‌های خود را تشکیل دادند. بجز آنها همه گروه‌ها در این اقدام مشترک سهیم شدند. در این جلسه، جوانان به بحث و جدل پرداختند که بسیار دشوار با شدت سپری شد. این جلسه روزها به درازا انجامید.

از کسانی که بحث و گفتگوی بسیاری می‌نمود یکی هم رهبری بود. رهبری و گروه همراهش، در تعیین کردن نماینده‌ها و تأسیس سازمان جوانان جزو فعال‌ترین اشخاص بودند. ولو اینکه رهبری در اواخر سال ۱۹۷۲ از زندان آزاد شده و در طول سال ۱۹۷۳ در آموزشگاه‌ها بسر برده بود. از دانشکده علوم سیاسی گرفته تا همه مدارس مطرح گروه‌های جوانان انقلابی را شناخته و بحث و جدل‌ها را هدایت می‌نمود. در آن زمان، در میان جوانان با گفتگو و افکار بسیار مؤثرش به حالت شخصی سرشناس درآمده بود. از آن زمان بود که برای بیرون از آنجا و در میان طیف

هواداران جوانان انقلابی شناخته شده و شخصی تأثیرگذار بود. برای همین، در برنامه‌ریزی سازمان جوانان جای گرفته و از ابتدا در بحث و گفتگوها و تصمیم‌گیری‌ها مشارکت می‌نمود. به نمایندگی دانشجویان دانشکده علوم سیاسی در جلسات حضور می‌یافت.

رهبری در جلسه‌ها در رده افرادی بود که بیشترین بحث و جدل را داشتند. اغلب در چارچوب حزب آزادی و هم‌یاری (ÖDP) امروزی یعنی تشکیلات 'راه انقلاب' آن زمان تشکیل گروه دادند. کسانی هم که خواهان تداوم راه جبهه حزب آزادی‌بخش خلق ترکیه بودند از کسانی تشکیل می‌شد که از زندان خارج شده بودند. می‌گویند بعضی از آنها اکنون سیاست را رها کرده‌اند. رهبری در دانشکده علوم سیاسی با آنها آشنا شده بود. شخصی به نام 'ناسوح میتاپ' وجود داشت که در اطراف او گروهی از جوانان گرد آمده بودند. بیشتر با آن محفل به پای بحث نشسته و می‌خواست که با آنها به اتحاد فکری برسد. زیرا خود او نیز آشکارا اعلام کرد که هوادار ماهر چایان بوده است. رهبری پس خروج از زندان، رفتار و افکار آنها را صحیح ندیده و می‌گفت که بایستی صاحب طرز تفکر وسیع‌تر و ژرف‌تری گشت. لذا لازم بود ارزیابی تازه‌ای صورت بگیرد. زیرا مرحله‌ای مهم سپری و آن همه زیان و ضرر دیده شده بود.

در واقع، شکست روی داده بود و نیاز به تشخیص علل و با توسل به آن نیز، به برخوردی انتقادگرا و خودانتقادانه وجود داشت. اما بقیه از قابلیت کافی برخوردار نبودند. برآستی هم دارای رفتاری سطحی‌نگر و تنگ‌نظرانه‌ای بودند. بجای دربرگرفتن رفتار و تحلیلی ژرف، با آگاهی‌های پیشین و پشت‌بستن به پتانسیل جوانان، به سرعت از نو شروع به گروه‌سازی کردند. بر این اساس، سعی در تأسیس حزب‌شان داشتند. رهبری از این طرز انتقاد کرده و آن را ناکافی می‌دید. لذا می‌گفت که این‌گونه به موفقیت دست نخواهند یافت. وی اظهار می‌داشت که: «چرا شکست روی داد، رهبرها به قتل رسیدند، این همه متحمل زیان شدیم و سازمان‌ها از هم پاشیده شدند؟ باید علل این‌ها مشخص شده، فرگشایی صورت گرفته، بر این مبنا روبه پیش رفته و از نو سازماندهی انجام گیرد.» بنا به آن، به انتقاد از نگرش‌های دولت‌گرا و بررسی برخورد با ارتش، مسئله کورد و شیوه‌های مبارزه می‌پرداخت. زیرا در آن موقع، در گروه راه انقلابی، گرایش‌های کودتاگرا به وفور دیده می‌شد و به

ارتش، امید بسته شده بود. می‌گفت که به دلیل وجود افکار اشتباه در این موضوعات، این نتایج حاصل شدند؛ برای همین نیز باید برای آغازی نو، اندیشه‌های صحیحی در پیش گرفته و از رفتارهای گروه‌گرایی تنگ دوری جست.

مسئله، تشکیل گروه یا گردهم‌آوردن انسان‌ها نبود. در مدارس که گروه‌هایی بوجود آمده بود. مسئله، تشخیص معیارها و ملاک‌های لازم جهت سازماندهی و اینکه در راستای چه اهدافی می‌باشد. یعنی تعیین صحیح برنامه و معیارهای سازمان بسیار مهم است. در این مهم گفتگوهای بسیاری صورت گرفت. روند جلسه حول این موضوع سپری شد. معلوم نبود که تا چه اندازه به نتیجه می‌رسید. یعنی مرحله‌ای سپری شد که مشخص نبود به نتیجه خواهد رسید یا فروپاشی روی خواهد داد. در پایان هر چند راه‌حلی مشخصی ارائه نشد، اما بعضی معیارهای بنیادین به افکار همگانی بازتاب داده شد. اسناد مبانی بنا به معیارهای اساسی مربوط به انجمن عالی دانش‌پژوهان دموکرات را تنظیم نمودند. البته در آن جلسه مدیریت انتخاب شد. آیا آن جلسه از صلاحیت تعیین برنامه و انتخاب مدیریت برخوردار بود؟ زیرا برنامه‌ریزی و تعیین مدیریت جزو اختیارات کنگره بود. حتی اگر رسمی هم نباشد، می‌توان در عمل، آن را همچو کنگره جوانان انقلابی نام نهاد. این‌گونه وظیفه جلسه به پایان رسید. بدین ترتیب، انجمن عالی دانش‌پژوهان دموکرات از دو مدیریت و دو برنامه برخوردار شد. یکی به کانون پلیس و مدیریت انجمن‌ها معرفی شد که برنامه و مدیریت رسمی حزب کارگران سوسیالیست ترکیه و دیگری برنامه و مدیریتی بود که در جلسه جوانان مطرح گشت.

در درون مدیریت، تقریباً افراد سرشناس همه گروه‌ها حضور داشتند. تعداد افرادی که در مدیریت جای داشتند زیاد نبود، به گمانم نه یا یازده نفر بودند و اکثراً از میراث جبهه حزب آزادی‌بخش خلق ترکیه باقی مانده و یا عضو گروه راه انقلابی بودند. در کل، تنها از هواداران یک گروه و یا یک حزب تشکیل نشده بود. در مدیریت، رهبری و رفیق حقی قرار هم جای داشتند. رهبری خودش در مدیریت جای گرفته بود و رفیق حقی نیز برای این مسئولیت انتخاب شد. با رهبری رابطه‌ای مداوم و فشرده داشته و در یک خانه زندگی می‌کردند. این‌گونه با بی‌تأثیرسازی اثرات دوازده مارس، گامی نو جهت سازماندهی برداشته شد که موجب افزایش شتاب و پیشرفت جنبش و مبارزات جوانان گردید.

در بهار ۱۹۷۴ بر مبنای چنین سازماندهی‌ای، جنب‌وجوش‌هایی صورت گرفته و همه گروه‌های انقلابی در مدارس خود، انجمن‌های خود را تشکیل دادند. یعنی تنها به انجمن‌های همگانی محدود نمانده و با یک سازماندهی سریع، مبارزات جوانان از مدارس به کوچه‌ها رسید. از طرفی هم، وضعیت سیاسی نیز برای انجام این فعالیت‌ها مساعد بود. از این رو، با سازماندهی جوانان در همه مدارس، در ابتدا در برابر سازمان آرمانی حزب حرکت ملی‌گرا و دیگر سازمان‌های مشابه، رفته‌رفته مبارزات شدت گرفته و به همه مدارس سرایت کرد؛ بطوری سازماندهی فعال بود که مدارس تعطیل شدند. در آن زمان، عملیات‌های یکپارچه‌ای انجام نگرفتند.

در تابستان سال ۱۹۷۴ جنگ قبرس روی داد. حکومت ائتلافی حزب جمهوری‌خواه و حزب سلامت بنا به رویدادهای قبرس و این ادعا که رومیان دست به کودتا زده و می‌خواهند مدیریت را در دست بگیرند، اقدام به مداخله نظامی کردند. در نتیجه، قبرس دو قسمت شد. در ترکیه بر روی جنگ قبرس و فتح این کشور، بیش از حد دامنه آتش احساسات شوون و ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) گسترانیده شد. حزب جمهوری‌خواه نیز می‌خواست آن را به نام خود رقم بزند. به خصوص جهت برافروختن روح ملی‌گرایی، با بهره‌گیری از بینش ملی حزب سلامت ملی اربکان، دست به تبلیغاتی شدید زدند. لذا در قبرس، به نتیجه چشمگیری رسیدند. در ماه جولای دو بار مداخله صورت گرفت. ارتش وارد منطقه شد و بخش مشخصی را تحت حاکمیت خود گرفت. این مداخله موجب شد که حکومت در نظر عموم خلق، تابلوبی ظاهر گردد. لذا اعتبار هم‌پیمانی جمهوری‌خواه و سلامت ملی در میان خلق افزایش پیدا کرد.

بعدها معلوم نشد که چرا حزب جمهوری‌خواه و حزب سلامت ملی به تفاهم نرسیدند. این نیز باعث موضع جداگانه آنها در برخی موضوعات شد. اما عامل اساسی، این بود که هر دو نیز می‌خواستند از حال‌وهوای خوشایندی که در نتیجه جنگ قبرس بوجود آمده بود، جهت کسب رأی بیشتر برای حزب خود بهره بگیرند. حزب سلامت ملی نیز چنین عمل کرده و می‌خواست از این طریق، درصد آزادی خود را بیفزاید؛ حزب جمهوری‌خواه خلق نیز به همان شیوه، گفته می‌شد در هر انتخاباتی که شرکت کند یگانه‌قدرت خواهد شد. به همین سبب، هم‌پیمانی آن دو حزب به هم خورد. هدف آنها حضور در انتخابات بود، اما می‌گفتند اگر هم‌پیمانی جمهوری‌خواه



و سلامت ملی نباشد، مجلس حکومت تازه‌ای تشکیل نمی‌شود. برای همین، باید در انتخابات شرکت کرد. حساب اجویت و حزب جمهوری خواه این بود. حال آنکه آن حساب به هم خورد.

با فروپاشی هم‌پیمانی جمهوری خواه و سلامت ملی این بار دمیرل به میدان آمد. او با دادن امتیازاتی، همراه با حزب سلامت ملی و حزب حرکت ملی گرا بر مبنای ملی‌گرایی حکومتی ائتلافی را بنیان نهاد. این گونه بود که حزب جمهوری خواه از حکومت طرد شده و در انتخابات هم جای نگرفت. در مدت کوتاهی و پس از برسرکار آمدن حکومت جدید، به وضعیتی درافتاد که قدرت خود را نیز از دست داد. این دگرگونی، موجب شتاب‌یابی تحولات سیاسی ترکیه گشت. تداوم کار حزب سلامت ملی در حکومت، باعث جان‌بخشیدن به سازمان‌های جوانان و اجتماعی وابسته به این حزب شد. همچنین زمینه سازماندهی بیشتر و عمل‌گرایی جریان‌های دینی هم فراهم گشت. برای اینکه دمیرل نخست‌وزیر شده و بر سر قدرت بماند، مجبور ماند بیش از حد هم برای دین‌گرایی حزب سلامت ملی و هم ملی‌گرایی حزب حرکت ملی گرا امتیاز قائل شود. بخصوص برای ملی‌گراها که با چند پارلمان‌تار وارد حکومت شد و در قدرت جای گرفت بسیار سودآور بود.

بر این مبنای در آن زمان، کانون‌های جوانان ناسیونالیست حزب حرکت ملی گرا همچون "انجمن جوانان وطن‌گرا" سازماندهی شدند. این حزب، به سرعت پیشرفت کرده و با توسل به قدرت، بخصوص جهت تحت فشار قرارداد و تضعیف جوانان چپ انقلابی، حملاتی را آغاز کرد. از طرفی در حیطه فعالیت انجمن عالی دانش‌پژوهان دموکرات در فعال‌شدن و سازماندهی جوانان چپ انقلابی موفقیت کسب شد و از طرف دیگر نیز با تغییر قدرت و توسل حزب حرکت ملی گرا به کمک‌های حزب عدالت، جوانان ملی‌گرا از این زمینه و امکانات سود برده، به عرصه آمده و بدینگونه در میان جوانان در مدارس، مرحله درگیری‌ها دوباره شدت گرفت. در واقع، سازماندهی جبهه ملی گرا تنها از روی باج‌دهی دمیرل نبود بلکه اساساً برای جلوگیری از تشکیل سازماندهی جوانان چپ‌گرای انقلابی، سرکوب، تحت فشار قرارداد، تغییر خط‌مشی آنها، مشغول‌سازی سازمان‌های چپ‌گرا و محدودسازی آنها در میان جوانان بود تا جلوی گسترش آن در میان بخش‌های دیگر جامعه را بگیرند. برای همین دست به اعمالی برنامه‌ریزی شده و پولتیک زدند.

زدودن تأثیر نیروهای چپ‌گرا، ادامه‌دادن به حملات تحت تأثیر کودتای ۱۲ مارس و به‌نام ملی‌گرایان، پس‌راندن و بی‌تأثیرسازی جنبش‌های انقلابی چپ، نشانگر آغاز حملاتی تازه بود. چون جبهه ملی‌گرای حکومت را تشکیل نداد، بعدها متلاشی شد. دومین جبهه ملی‌گرا هم تأسیس شد که آن نیز از هم پاشید. بعدها سلیمان دمیرل و حزب عدالت او به‌تنهایی حکومت را تشکیل دادند. حزب حرکت ملی‌گرا و حزب سلامت ملی از بیرون پشتیبانی کردند. بدین ترتیب، سه جبهه ملی‌گرا سنگ محک خوردند. هر سه بار در سال‌های ۱۹۷۰ این مدل حکومتی پشتیبانی شد و از سر نو شکل گرفت. برای همین، تنها کار سیاستمداران نبود، بلکه برخوردی از جانب نظام هم بود. زیرا موضعی برنامه‌ریزی‌شده و سیاسی بود. از طریق کودتای دوازده مارس، نیروهای الیگارشیك. فاشیست حاکم بر دولت، می‌خواستند به نیروهای دموکراتیک انقلابی فرصت پیشرفت ندادند و حتی با حملات‌شان آنها را تضعیف و سرکوب سازند. از این حمله نیز حزب حرکت ملی‌گرا سود برد. ولو نیروهای شبه‌نظامی جوانان این حزب را بکار گرفتند. نیروهای کنتراگریلا و دایره جنگ ویژه نیز به میان آنها نفوذ کردند. اساساً خود "آلپ ارسلان تورکش" عضو تشکیلات جنگ ویژه بود. از این رو، جوانان حزب به‌مثابه جوانان ملی‌گرا دست به حملاتی زدند، اما کسانی که در پشت پرده آنها را سازماندهی می‌کردند، مطمئناً کنتراگریلا و نیروهای دولت بودند. این‌گونه بود که مرحله‌ای تازه از درگیری‌ها به‌میان آمدند.

در پاییز سال ۱۹۷۴ در روزی که دانشگاه‌ها آغاز بکار کردند، انجمن عالی دانش‌پژوهان دموکرات در حیطه آنکارا عملیات بزرگی انجام دادند. حتی آن موقع، اساساً تازه در بهار تشکیل شده و هنوز دست به عملیات‌های وسیعی نزده بود. اما مدیریت این کار را برنامه‌ریزی کرده و در طول مدت تابستان به تدارک پرداختند. در روز بازگشایی دانشگاه‌ها، پخش شدن ده‌ها هزار اعلامیه در تمامی محلات و پیوستن ده‌ها هزار جوان از دانشگاه‌های آنکارا چشمگیر بود. متینگ‌ها، پخش اعلامیه، اشغال مدارس و... عملیات‌های تأثیرگذاری بودند. در بعضی از مناطق سکونت MHP ای‌ها دعواها و درگیری‌هایی روی دادند. اوضاع دشواری به‌میان آمد ولی در کل، جوانان موضع خود را نشان داده و انجمن عالی دانش‌پژوهان دموکرات خود را

شناساند. بدین ترتیب، در سازماندهی جوانان انقلابی در شهرهای دیگر نیز مؤثر واقع شد.

در واقع، آنها عملیات را راه اندازی، سازماندهی و مدیریت کرده بودند، اما در برخی جاها به موفقیت کامل نرسیدند. در ارزیابی نتایج، از عملکرد در آن مناطق انتقاد و گفتگوهایی صورت گرفت. بعضی از مدیران از خود انتقاد گرفتند. رهبری مدام می گفت: "من در عمل در رأس کار قرار داشتم." البته که موضع رهبری در مدیریت تأثیرگذار بود و مشارکتی فعال داشت. کار وی در مدیریت عملیات نیز موفقیت آمیز بود. مناطقی که رهبری مدیریت عملیات ها را بر عهده داشت، جزو موفق ترین منطقه ها بودند. همانگونه که در حیطه خود عملیات را ارگانیزه کرده بود، در مناطقی که نیاز به کمک داشتند نیز کمک رسان شده بود. از این نظر، در ارزیابی نتایج عملیات ها، عملکرد رهبری بیشتر مؤثر واقع شد. عملیات برخی افراد ضعیف انجام گرفته بود، برای همین از آنها انتقاد صورت گرفت. در پی این عملیات نیز در میان جوانان گفتگوهای فراوانی انجام گرفت که موجب شد هم تشکل های گروهی و هم اقدامات عملی به سرعت روبه جلو برود. این رخدادها جزو عملیات روز گشایش بود، اما در بسیاری از دانشکده ها بدون وقفه تداوم یافت. برای مثال؛ در دانشکده های جغرافیا، تاریخ و زبان، مصرانه ادامه پیدا کرد. رفیق جمعه و رفیق کمال پیر در آن دانشکده ها درس می خواندند که به هیچ وجه در آنجا تدریس صورت نگرفت. زیرا هر روز دعا و درگیری بود.

فاشیست ها نیروی بارزی داشتند. انقلابیون هم از نیروی برجسته ای برخوردار بوده و برای دردست گرفتن آموزشگاه ها می جنگیدند. وقتی یکی از طرفین پیروز می شد و به مدرسه راه پیدا می کرد، طرف دیگر مجبور به دست کشیدن از تحصیل می شد. در بسیاری از مدارس، وضعیتی مشابه بوجود آمد. ساختمان مرکزی انجمن عالی دانش پژوهان دموکرات فعال بوده و به چنین عملیات هایی کمک می کرد. ۲۴ ساعت پر بود از جوانان و جابجایی آنها را فراهم می نمود. ساختمان مرکزی انجمن جایی بود که همیشه در آن، برای عملیات ها برنامه ریزی صورت می گرفت؛ محل گفتگو و برگزاری جلسات بود. آنجا نزدیک ساختمان انجمن آموزگاران بود. روی هم دو اداره بود. هر دو منطقه هم پر رفت و آمد بود. برای همین، بسیار کنشگر و پرکار بودند. گفتگوهای بسیاری صورت می گرفتند. در آنجا گروه ها تشکیل شده، افراد با

همدیگر آشنایی پیدا کرده و مباحث ایدئولوژیک انجام می‌گرفت. هم گفتگوی ایدئولوژیک، تئوریک وجود داشت و هم کار و فعالیت برنامه‌ریزی می‌شد. حرف و عمل تقریباً در یک سطح بودند. البته این وضعیت خیلی به درازا نینجامید. زیرا حکومت در آنجا مداخله کرد. درست در روزی که ساختمان مرکز انجمن عالی دانش‌پژوهان دموکرات پر بود، به آنجا هجوم بردند. اشخاصی را که در آنجا بودند دستگیر و به زندان ماماگ فرستادند. حدوداً ۱۵۰ جوان را دستگیر کردند. همه ما آنجا بودیم. با تعداد زیادی از رفقا رفته بودیم. در مورد آشنایی با یکدیگر، سطحی از تشکل گروهی وجود داشت. رهبری هم آنجا بود که او را نیز دستگیر کردند. رفیق کمال پیر هم آنجا بود، اما او فرار کرد. ساختمان چهار طبقه بود که پلیس سالن یکی از طبقه‌ها را بسته بود. وقتی به ماماگ رفتیم پی بردیم که رفیق کمال پیر آنجا نیست. بعدها متوجه شدیم هنگام آمدن، وارد محل کانون همبستگی و مشاوره دانش‌پژوهان شده و این‌گونه از دست پلیس‌ها نجات پیدا کرده است. از رهبری امتیاز موفقیت دریافت کرده بود.

دستگیری‌ها زیاد طول نکشید و اسامی را ثبت کردند. بسیاری از آنها جوانانی تشکیل می‌دادند که تازه به صفوف مبارزه پیوسته بودند. همه را شناسایی کرده و از همه عکس گرفتند. برای آنها شناسایی افراد اعضای جنبش‌ها و کسانی باعث وقوع آن حوادث شده بودند کافی بود. علاوه بر این، انجمن عالی دانش‌پژوهان دموکرات را توقیف کردند. با بهانه نشان دادن آن حوادث، هجوم آورده که در نتیجه، هم خیلی‌ها را دستگیر کرده و هم انجمن را بستند. این‌گونه بود که سازمان جوانان که تازه تشکیل شده بود از سوی دولت بسته شد، چون به‌مثابه آستن خطر دیده می‌شد.

جوانان از نو خواستند که به سازماندهی تازه‌ای بپردازند و از همه مدارس خواسته شد که نماینده‌های جدیدی را انتخاب و بفرستند؛ که اینطور هم شد. ولی این بار، تشکل‌های گروهی به میزان مهمی شکل نگرفتند. بخصوص گروه‌های جبهه حزب آزادی‌بخش خلق ترکیه و راه انقلابی، مجله‌ای به نام "راه انقلابی" منتشر کردند. نام گروه هم از آن مجله نشأت می‌گرفت. تأثیرشان بر جوانان بسیار زیاد بود. آنها گفتند می‌توان انتخابات انجام داد و هر کسی انتخاب شود. این کمی موضوع بحث شد. بالاخره گرد هم آمده و انتخابات انجام دادند. اما چون تعداد دانش‌آموزان

مدارس زیاد بود، شمار نماینده‌ها هم بسیار زیاد بود. ماهر چایان و جبهه حزب آزادی‌بخش خلق ترکیه بر جوانان بسیار تأثیرگذار بودند. در نتیجه تلاش آنها آن جمعیت گرد هم آمده بود. گروه‌های دیگر خواستند که از آن سوءاستفاده کرده و گروه‌گرایی کنند. این موضوع مورد انتقاد قرار گرفت. گفته شد که نماینده همه گروه‌ها در مدیریت جای بگیرد ولی آنها قبول نکرده و گفتند هر کسی که در انتخابات رای بیاورد باید در مدیریت باشد. انتخابات انجام شد و طبیعتاً گروه راه انقلابی انتخاب شدند.

این بار انجمنی جدیدی را در آنکارا به نام "انجمن عالی دانش‌پژوهان آنکارا" (AYÖD) تأسیس کردند که این بار، مدیریت آن کلاً از اعضای 'راه انقلابی' بودند. 'ره‌نورد انقلابی' نیز گروهی بودند که خود را ادامه‌دهنده راه جبهه حزب آزادی‌بخش خلق ترکیه نامیدند و هنوز هم به نام 'حزب آزادی و هم‌یاری' گروه خود را حفظ می‌کنند. وقتی که همه مدیریت، از اعضای راه انقلابی شدند، گروه‌های دیگر پس کشیده و نخواستند که تحت مدیریت آنها کار کنند. در این وضعیت، گروه‌های مختلفی که شکل گرفته بودند رفتند و انجمن‌های خود را بنیان نهادند. این گونه بود که اتحاد خود را برهم زدند. جنبش‌های جوانان که تا آن زمان در درون همبستگی و فعالیت بودند، به دلیل موضع گروه راه انقلابی که طی یک سازماندهی تازه اختیار هر چیز را بدست گرفته بود، در سال ۱۹۷۵ تجزیه و ازهم پاشیده شدند. انجمن‌ها نیز به حالت انجمن‌های احزاب درآمدند. هر گروه و هر حزبی با سلیقه خود، انجمن جوانان را جداگانه تشکیل دادند. انجمن همگانی هم به عنوان انجمن گروهی باقی ماند. در مراحل بعدی هم سازمان‌های جوانان هیچ‌گاه متحد نشدند.

واکنش گروه پ.ک.ک در این موضوع انتقادگرانه بود. از اتحاد و نمایندگی هر گروهی پاسداری می‌کرد. وقتی این نیز سر نگرفت، گروه تازه‌ای نیز تشکیل نداد بلکه فعالیت تکوین گروه را مبنا قرار داد. رهبری وقتی دید که هیچ چیزی مثل پیشین نیست، تا حدودی در انجمن عالی دانش‌پژوهان آنکارا به مشارکت می‌پرداخت. در انجام فعالیت‌ها همکاری می‌کرد و رفت‌وآمد داشت ولی مثل گذشته تمایل نشان نمی‌داد، ولو از فعالیت جوانان در آنکارا دست کشید. با توجه به نتایج پیشامدهای آن موقع، مجبور به راهنمایی برای یک کار، مبارزه و سازماندهی نو شد. آن نیز در عمل بصورت بازگشت به کوردستان درآمد.

زمینه‌ای که این تشکل گروهی در آن شکل گرفت در پایتخت استعمارگری در آنکارا بود. آنجا در واقع به بستری تبدیل شد که در آن، میلاد رهبریت به واقعیت پیوست. در مراحل پیشین، تمرکز فکری و تحولاتی که در زمینه رهبریت بوقوع پیوستند، منجر شدند رهبری را در سطح خط‌مشی، به تشکیل گروه سوق دهند. یعنی وی آنها را به شکل سازماندهی درمی‌آورد. کمی شرح دادیم که این مهم چگونه شکل گرفته، به حقیقت دگرگون یافته و ظهور رهبریت بوقوع پیوست. یعنی با سپری کردن چه مراحلی به حالت يك نیروی اندیشه درآمده و در بهار سال ۱۹۷۳ با گروهی شش نفره بسوی سازماندهی گام برداشت. همچنین گفتیم که نه با بحث وجدل و گردهمایی افکار اشخاص متفاوت، بلکه حول نیروی اندیشه‌های رهبری تشکل گروه صورت گرفت. از این رو، رهبری نیروی اندیشه بوده و سازمان به مفهوم سازماندهی اندیشه‌های رهبری است. به همین سبب، آن گروه به گروهی تبدیل شد که در پیرامون رهبری گرد آمده و با افکار وی موافق بودند. دورانی که بنیان‌های گروه پ.ک.ک پایه‌ریزی شد، به دلیل فشارهای شدید، به مانند دورانی نبود که تشکل‌های گروهی دیگر شکل گرفت. برعکس، این جنبش‌ها جنبش‌هایی بودند که از پیش، سازماندهی شده، به صحنه مبارزه پای گذاشته و در دوران کودتای نظامی فاشیست ۱۲ مارس ۱۹۷۱ طی هجوم‌هایی آنها سرکوب و از هم پاشیده می‌شوند. ولی تقریباً يك سال پس از تشکیل گروه پ.ک.ک پیشرفت‌هایی تازه حاصل می‌گردند. در انتخابات همگانی اکتبر ۱۹۷۳ با شکل‌گیری هم‌پیمانی حزب جمهوری خواه و حزب سلامت ملی و تصویب قانون بخشش همگانی، مرحله رو به دگرگونی می‌نهد. در آن مرحله، سازمان‌هایی که از ابتدای سال ۱۹۶۵ شکل گرفته، آنهایی که از اوایل ۱۹۷۰ پا به میدان مقاومت گذاشته و سازمان‌ها و گروه‌هایی که از جانب کودتای نظامی فاشیست دوازده مارس سرکوب شده بودند، خود را از نو سازماندهی نموده و دورانی جدید را با بازگشتن به عرصه‌های مبارزه آغاز می‌کنند. در این دوره است که پ.ک.ک در سال ۱۹۷۳ بنیان‌های تشکل گروه خود را ساخت. در واقع، گروه‌های دیگر در سال ۱۹۷۴ بر روی میراث سازمان‌هایی که از ۱۹۶۸ تا ۷۰ مبارزه کرده بودند خود را از نو سازماندهی کردند. حتی به دورانی تبدیل شد که شمار زیادی گروه‌ها و سازمان‌های نو پایه‌ریزی شدند.

در نگاهی کلی، تشکل‌های گروهی سال‌های مابین ۱۹۷۳-۷۵ تا به امروز تأثیر خود را هم بر کوردستان و هم بر ترکیه تداوم می‌بخشند. در واقع، باید آن را همچون دورانی ارزیابی نمود که یک خط‌مشی سیاسی و ایدئولوژیک جداگانه شکل می‌گیرد. هر تشکل گروهی به معنای برخورداری از گرایشی مختص به خود بوده و یک تمایل فکری را می‌پسندد. از این رو، اگر برخی از آن گروه‌ها خیلی متفاوت هم نبوده و شباهت‌هایی هم داشته باشند اما هر گروه تمایل‌گر یک خط‌مشی جداگانه است. به‌همین سبب، این دوران برای آینده ترکیه، بی‌ارآور اندیشه‌های بسیاری بود و خط‌مشی ایدئولوژیک و پولیتیک آنها را شکل داد. یعنی دوره‌ای بود که در آن، جستجوی ایدئولوژی و فکری و پیشرفت آن به حداکثر می‌رسد. آغاز آن در اواخر سال ۱۹۶۵ بود، اما در سال‌های مابین ۱۹۷۱-۷۳ با خلأ مواجه گشت. از اوایل سال ۱۹۷۴ از جانب رهبران تازه، پایه‌های این مرحله از نو بنیان نهاده شد. جهت درک امروز، شناخت جنبش‌ها و حتی اشخاص سیاسی امروزمین باید به آن دوران نگاهی انداخت. یعنی باید بررسی نمود که آن گروه‌ها چگونه شکل گرفته و کدام احزاب مطرح بودند.

در آنکارا پایتخت ترکیه، در راستای فعالیت مرکزی جوانان، اتحادیه‌ای در میان انجمن عالی دانش‌پژوهان آنکارا شکل گرفت که تنها یک بام حزبی بود. یعنی در این چارچوب، تشکل‌های گروهی شکل گرفته و تداوم یافتند. حتی تأسیس گروه سازمانی چترآسا بستر و فرصت بیشتری را جهت سازماندهی فراهم ساخت. یعنی کلی‌نمانده و زمینه‌های موجود را نیرومند ساخت. زیرا کسانی هم جای گرفتند که در این عرصه نبودند. در سال ۱۹۷۵ تقریباً تمامی گروه‌ها جدا جدا شده و شکل باززتری به خود گرفته بودند. 'چپ‌گراهای چهل‌ونه بخش'ی که می‌گویند، در آن زمان شکل گرفته و شناخته شدند.

این گروه‌ها چه کسانی بودند؟ در آن دوران کدام گروه‌ها پا به عرصه گذاشتند؟ در درون انجمن عالی دانش‌پژوهان دموکرات تمایل اصلی، گروه راه انقلابی بود. گفتیم که مجله‌ای به نام "راه انقلابی" منتشر می‌کردند که برای نام خود از آن الهام گرفته بودند. آنها نظریات ماهر چایان را برای خود مبنا قرار می‌دادند. خود را همچو تداوم جبهه حزب آزادی‌بخش خلق ترکیه می‌دانستند. ولی راه حزب را آنگونه که بود ادامه ندادند و همچو حزبی سازمان‌یافته ظاهر نگشتند. ارطغرل کورکچو که عضو

کمیته مرکزی جبهه حزب آزادی بخش خلق ترکیه بود در زندان ماند. گروه راه انقلابی با او به تفاهم نرسید و جدای از او شکل گرفت. شخصی به نام 'اغوزخان موفتو اوغلو' وجود داشت که او هم از بازماندگان کمیته مرکزی جبهه حزب آزادی بخش خلق ترکیه بود. به گمانم کسانی که عضو کمیته مرکزی و در حال حیات بودند، ارطغرل کورکچو و اغوزخان موفتو اوغلو بوده و بقیه در کمیته همگانی جای داشتند. اشخاصی که در کمیته مرکزی بودند به تفاهم نرسیدند. چون کورکچو در زندان بود خیلی در این مسایل مداخله نکرد. به همین دلیل، اغوزخان موفتو اوغلو می خواست که تمامی میراث جبهه حزب آزادی بخش خلق ترکیه را در خود خلاصه کرده و در مدیریت جنبش جای بگیرد.

پس از مدت کوتاهی، حزب دموکرات سوسیالیست (SDP) جدا شد. مجله‌ای به نام "رهایی سوسیالیست" منتشر کردند. به آنها "رهایی خواهان" گفته می‌شد. نام اختصاری آنها KSD (رهایی خواهان دموکرات سوسیالیست) بوده که به رهایی خواهان شناخته می‌شدند. خود را همچو سازمانی مختص به ترکیه و شمال کوردستان معرفی می‌کردند. آنها هم با انتشار مجله‌ای یکی شده و میراث جبهه حزب آزادی بخش خلق ترکیه را مبنا قرار دادند. دومین گروهی بود که یا از جبهه حزب آزادی بخش خلق ترکیه منشعب شده یا میراث او را اساس گرفته و یا از راه انقلابی جدا شده بود. ماهر ساین<sup>۱۹</sup> آن موقع هنوز در حال حیات بود. در اروپا به دیدار رهبری رفته بود. برخی از اعضای کمیته همگانی جبهه حزب آزادی بخش خلق ترکیه با جدا شدن از آن حزب، گروه و سازمان‌های جداگانه‌ای را تشکیل دادند. بعدها با راه انقلابی به دعوا و جدل پرداختند.

پس از مدتی در سال‌های مابین ۱۹۷۵-۷۶ جنبش چپ‌گرایان انقلابی از راه انقلابی جدا شده و مجله‌ای به نام "چپ‌گرایان انقلابی" منتشر کردند. آنها هم گروهی جداگانه شکل دادند. 'دورسون قره‌تاش' رهبر آنها بود. آنها راه انقلابی را کنشگر ندیده و خود را نیز فعال نشان می‌دادند. این، موجب جدا شدن آنها از جنبش جوانان شد. گروه‌های بازمانده دیگری هم از جبهه حزب آزادی بخش خلق ترکیه وجود داشتند اما گروه‌های نامبرده، جزو سرشناس‌ترین آنها بودند. مثلاً هنوز

---

<sup>۱۹</sup> از پیشاهنگان جنبش چپ در ترکیه که در ابتدا مخالف رابطه با پ.ک.ک بود. بعدها با رهبر آپو مصاحبه‌ای را انجام داد که متن آن به صورت کتابی با عنوان "کشتن مرد" درآمد.



هم چپ‌گرایان انقلابی وجود دارند و به‌عنوان رهایی‌خواهان دموکرات سوسیالیست بکار خود ادامه می‌دهند. آنها هم به‌عنوان حزب سوسیالیست (SP) جدا شدند که هنوز هم با یکدیگر رابطه داریم.

بجز این‌ها گروه‌های کوچک دیگری که منشأ آنها به جبهه حزب آزادی‌بخش خلق ترکیه برمی‌گردد وجود دارد. گروهی به‌نام 'امدادگران' وجود داشت. گروهی بودند که پیرامون بروشوری پنج شش صفحه‌ای به‌نام "مسئولیت‌های ضروری انقلاب ترکیه" گرد هم آمده بودند. مدتی هم به فعالیت پرداخته و بعدها از صحنه محو شدند.

گروه دیگری هم به‌نام 'هواداران چایان' شکل گرفت. آنها نیز گاهگاهی عملیات انجام می‌دادند. گروهی وجود داشت به نام "یگان تبلیغات مسلحانه لنینیست". مارکسیست". آنها نیز در دهه ۱۹۷۰ در میان صفوف مبارزات جوانان تا اندازه‌ای فعال بودند که بعدها از هم پاشیدند. گروهی به‌نام "یگان عملیات" وجود داشت، آنها نیز مدت زمان مشخصی در صفوف مبارزات جای گرفته و در دوران دوازده سپتامبر از هم پاشیدند. گروهی دیگر به‌نام 'راه مردمی' بر روی میراث جبهه حزب آزادی‌بخش خلق ترکیه بوجود آمد. آنها در موضوعی با گروه‌های دیگر تفاوت داشتند و آن اینکه، اتحاد جماهیر شوروی را "سوسیالیست امپریالیست" می‌خواندند. بنابراین، جانبداران افکار چین، آرناوت‌ها و نیروهای مشابه آنها که شوروی را امپریال سوسیال می‌دیدند، اکثراً گروه‌هایی بودند که به سمت خط‌مشی دوغو پرینچک به راهشان ادامه می‌دادند. بر روی میراث جبهه حزب آزادی‌بخش خلق ترکیه چنین گروهی هم شکل گرفته بود. بعدها نیز تمایلات گوناگونی از آنها سر زد. ارتش رهایی‌بخش خلق ترکیه نیز به بخش‌های زیادی تقسیم شد. آنها نیز با عجله اقدام به انتشار روزنامه و مجله کردند. همچنین بصورت غیرقانونی، به چاپ و نشر مجله 'هه‌فال' پرداختند، اما به درازا نینجامید. یکی از گروه‌های اصلی هم، روزنامه‌ای به‌نام 'رهایی ملی' منتشر ساخته که خود را نیز با آن نام معرفی می‌کردند. ادعای نمایندگی میراث ارتش رهایی‌بخش خلق ترکیه را داشتند. بسیاری از نیروهای بازمانده از ارتش رهایی‌بخش خلق ترکیه درون آن جای گرفتند. رهایی ملی گروه مؤثری بود.

بجز این‌ها گروه 'یگان رنج' تسلیم توره وجود داشت. آنها نیز بازمانده ارتش رهایی بخش خلق ترکیه بودند. در زمان شهادت 'سینان جمگیل' و رفقایش در کوهستان‌های نورحق، تسلیم توره نیز آنجا بوده است. اساساً اهل روستاهای آن اطراف بودند. گروه‌های دیگری هم بر روی میراث ارتش رهایی بخش خلق ترکیه شکل گرفتند، اما گروه‌های اصلی این‌ها بودند. تعداد گروه‌های نشأت گرفته از ارتش رهایی بخش خلق ترکیه آنقدر زیاد بودند که موجب روی دادن اتفاقات نامشخص فراوانی گشت.

گروهی به نام 'آکتانچی‌ها' وجود داشت. اطراف شخصی به نام 'آکتان اینجه' گرد آمده بودند. کمی به میراث ارتش رهایی بخش خلق ترکیه نزدیک بودند اما نه به تمامی. می‌خواستند خود را مستقل نشان بدهند. بعدها خود را به نام "یگان کمونیست‌های کودتاگر ترکیه" (TİKB) معرفی کردند. از این یگان نیز گروه‌های بسیار دیگری بوجود آمدند.

جناح دیگر ارتش رهایی بخش روستاییان کودتاگر ترکیه بود. ارتش رهایی بخش روستاییان کودتاگر ترکیه نیز اعتباراً از ابتدای سال ۱۹۷۴ به جنبشی تجزیه شده مبدل گشت. یکی از انشعابات آن، خود را به عنوان "حزب کمونیست ترکیه - مارکسیست لنینیست" (TKP-ML) شناساند. برخی از گروه‌ها و مجلات با اسامی خود معرفی و شناخته می‌شدند. بعضاً تنها تفاوت آنها در نام‌های شان، یک خط تیره یا خط افقی بود؛ مثلاً TKP-ML و TKP/ML.

این‌گونه شمار زیادی گروه شکل گرفتند. در ابتدا مجله 'یگان مردمی' به چاپ رسید. از آنجا گروهی راه خود را جدا ساخت و بر خود نام "یگان خلق انقلابی" نهاد. "حزب کمونیست ترکیه - مارکسیست لنینیست" به عنوان گروهی به نام "کمیته مناطق شرق آناتولی" (DABK) خود را سازماندهی کردند. امروز "حزب کمونیست مائوچی" که در درسیم هستند بازمانده آن گروه است که بعدها نیز از هم جدا شدند. در آنجا نیز تعدادی گروه شکل گرفت که ابتدا در درون انجمن عالی دانش‌پژوهان دموکرات جای داشتند. کسانی که در این انجمن جای نگرفتند دوغو پرنچک و رفقایش بودند. پس از توقیف روزنامه "روشنفکری"، آنها روزنامه‌ای به نام "صدای مردمی" به انتشار رسانده و به تأسیس انجمن هم پرداختند. به‌مثابه گروه، ضعیف بودند اما فریاد برمی‌آوردند و تمایل آنها مؤثر واقع می‌شد. بخصوص در

بخش‌گرایی‌های درون جنبش چپ‌گرایان بسیار فعال بودند. یکی از اختلافات این گروه‌ها همیشه این بود که "آیا حمله به اتحاد جماهیر شوروی، جلوی مبارزه علیه سیستم ایالات متحده آمریکا را گرفت یا بنا به نزاع چین. شوروی این‌گونه شد؟" یا اینکه "آیا اتحاد جماهیر شوروی، سوسیال امپریالیست است یا نه؟" یکی از دلایل مهم این گسست‌ها حول این مسایل فکری بود.

یکی دیگر از گروه‌هایی که از جبهه حزب آزادی‌بخش خلق ترکیه سر برآورد 'راه مردمی' بود. در صفوف ارتش رهایی‌بخش کارگران و دهقانان ترکیه، 'یگان مردمی' و در ارتش رهایی‌بخش خلق ترکیه، 'رهایی خلق' نیز اتحاد جماهیر شوروی را سوسیال امپریالیست می‌نامیدند. کسی که بیش از همه به این نظریه دامن زد، دوغو پوپینچک بود که روزنامه 'صدای مردمی' را منتشر می‌کردند. آنها اتحادیه هم نبودند و در موضوعات دیگر، از لحاظ نظری، اختلافات فراوانی داشتند، ولی در به‌نام‌کردن اتحاد جماهیر شوروی به‌عنوان سوسیال امپریالیست هم‌نظر بودند. موضعی که در برابر اتحاد جماهیر شوروی گرفته بودند، نشانه‌ای مهم از تفکیک-پذیری آنها بود. برای همین، این موضوع هم‌فکران را به هم نزدیک می‌ساخت و گروه‌هایی که در این باره مثل آنها نمی‌اندیشیدند، این را می‌گفتند.

حزب کمونیست ترکیه (TKP) خود را به‌عنوان انجمن عالی جوانان (IGD) سازماندهی کرد. مجله‌ای نیز به چاپ رساندند. این حزب در آن‌زمان توانست رسمیت بدست آورد و در اصل، به‌نام انجمن پا به صحنه گذاشت. یعنی به شکل انجمن سازماندهی شده و به سطحی رسیده و مؤثر واقع شدند. بخاطر کسب پشتیبانی اتحاد جماهیر شوروی نیز توانستند در سیاست هم تأثیرگذار گردند.

حزب کارگران سوسیالیست ترکیه به‌عنوان گروهی که ابتدا از تنه اصلی حزب کارگران ترکیه سر برآورد، بعدها عضو این حزب شدند. بهیچ‌بوران حزب کارگران ترکیه را از نو سازماندهی کرد. 'مهری بلی' نیز حزبی به‌نام "حزب رنجبران ترکیه" (TEP) سازماندهی نمود. تحت پوشش حزب کارگران ترکیه تعدادی حزب رسمی تأسیس شدند. در آنجا نیز گسست‌هایی رخ داد و شماری حزب جدا شدند.

"حزب وطن" خود را بر روی میراث دکتر حکمت کولجملی از نو سازماندهی کرد. این‌گونه بود که جنبش‌های چپ و سوسیالیست ترکیه با تجزیه‌های بسیاری

مواجه گشت. شاید سازمان‌ها و گروه‌هایی که بحث نمودیم دو سوم از حقیقت هم نبوده باشد. زیرا گروه‌های فراوانی وجود داشتند که ذکر نکرده‌ایم.

در کوردستان هم کانون فرهنگ انقلابی شرق بسته شده بود. بر روی میراث آن نیز تعداد زیادی گروه شکل گرفت. حزب دموکرات کوردستان ترکیه خود را همچو گروهی سازماندهی کرد. بعدها نیز گروهی به نام "رهایی‌بخشان ملی کوردستان" (KUK. كوك) از پ.د.ك فاصله گرفتند. 'سامی عبدالرحمان' از پ.د.ك جدا شده بود. حزبی تأسیس کرده بود که آن را گروه سازماندهی شده شمال، وابسته به عبدالرحمان می‌گفتند. خود را به‌عنوان گروه سوسیالیست حزب کمونیست ترکیه معرفی کردند. به نام 'كوك' هم مدتی به فعالیت پرداختند. آنها نیز در سال ۱۹۸۰ از هم پاشیدند. در کنار كوك، گروهی به نام گرایش سوسیالیستی كوك شکل گرفت. از طرف دیگر، کمال بورکای پس از بخشش ماه ژانویه سال ۱۹۷۴ از آلمان به ترکیه بازگشت و در درون حزب کارگران ترکیه جای گرفت. او نیز با رفقایش مجله‌ای به نام 'راه آزادی' منتشر کردند. برای مدتی طولانی با عنوان مجله‌اش خود را شناسانده و انجمن‌هایی هم بنیان نهادند. گروهی به پیشوایی کمال بورکای شکل گرفت. بعدها مشخص شد که در ۱۹۷۵ حزبی به نام "حزب سوسیالیست کوردستان ترکیه" نیز تأسیس کرده بودند، اما چون آن حزب غیرقانونی بود، در حقیقت کسی از وجودش خبر نداشت. پس از کودتای دوازده سپتامبر پلیس، وجود چنین حزبی را اعلام کرد. اعضای این حزب، خود را به نام مجله راه آزادی می‌شناساندند.

بخش کثیری از کانون فرهنگ انقلابی شرق، انجمنی به نام "انجمن فرهنگی و دموکراتیک شرق" (DDKD) بنیان نهادند. کانون فرهنگ انقلابی شرق بسته و بجای آن، این انجمن تأسیس شد. آن کانون، به‌عنوان انجمن باقی ماند. ولی می‌گفتند D پایان اسم را گردتر خواهیم کرد که به O شباهت پیدا کند، آنگاه دوباره کانون فرهنگ انقلابی شرق خواهد شد. ولو ما ادامه‌دهندگان مسیر این کانون خواهیم بود. آنها نیز در سال ۱۹۷۵ حزبی ساختند که پس از کودتای دوازده سپتامبر پلیس اعلام کرد نام 'حزب کارگران کوردستان' را برای خود برگزیده بودند. تا آن زمان کسی از وجود آنها اطلاع نداشت. با شناسایی حزب آنها معلوم شد دو حزب کارگران کوردستان وجود دارد. گفتند پ.ك.ك هم نام ما را دزدید، چون این نام را پیش از شما انتخاب کرده‌ایم. اما هر کسی پ.ك.ك واقعی را شناخته و آنها را نیز

به نام انجمن فرهنگی و دموکراتیک انقلابی شناخته بود. بعدها در سال ۱۹۸۱ در لبنان کنگره خود را برگزار کرده و نام خود را به "حزب پیشاهنگان کارگران کوردستان" (PKKK) تغییر دادند. آنها را با لقب پیشاهنگان خطاب می نمودند. اساساً رهبری آنها نیز "عمر چتین" بود که فرزند نیازی آغا اهل "بسمل" از توابع آمد بود. او را دستگیر، شناسایی کرده و او هم تسلیم شد. لذا او را بیرون انداختند. هنوز هم اکثر آنها یا با ما هستند یا از نزدیک با ما ارتباط دارند. بخش مهمی از حزب صلح و دموکراسی را هم آنها تشکیل می دهند. آنها در سال ۱۹۷۴ انجمنی تشکیل دادند. گروه خود را به نام 'رزگاری' شناساندند. مجله‌ای به نام 'رزگاری' منتشر کردند. مجله آنها در سال‌های ۷۵-۱۹۷۴ زبان تندی داشت. اسماعیل بشیکچی از نویسندگان آن مجله بود. "برادران کوتان؛ ممتاز و اورهان کوتان از پیشاهنگان آن بودند. 'ابراهیم گوجلو' جزو رزگاری‌ها بود. 'خدیجه یاشار' مدتی مدیریت همگانی انتشارات آنها را برعهده داشت. آنها نیز گروهی جداگانه تشکیل دادند. رزگاری‌ها هم بعدها از هم پاشیدند. برادران کوتان بعدها به نام گروهی دیگر، بکار خود ادامه دادند. به آنها هم رزگاری می گفتند.

ابراهیم گوجلو و اطرافیانش نیز خود را به عنوان آل رزگاری معرفی کردند. آنها نیز پس از دوازده سپتامبر، موجودیت خود را از دست دادند. گروهی دیگر هم عضو سازمان 'کاوه' شدند. آنها نیز مجله‌ای به نام کاوه منتشر کردند. این‌ها همه از میراث کانون فرهنگ انقلابی شرق بودند. 'کاوه‌چی'ها هم سوا از گروه‌های دیگر کورد، اتحاد جماهیر شوروی را سوسیال امپریالیست می خواندند. به دلیل این نگرش، گروه 'یگان مردمی' و گروه‌های دیگری که این بینش را داشتند رابطه نزدیک‌تری با هم داشتند. کسانی که از کانون فرهنگ انقلابی شرق مانده بودند، حتی بعضی از شخصیت‌هایی که از پ.ک.ک جدا شده بودند 'کاوه' را بنیان نهاده و کاوه‌چی شدند. پدری اهل 'میدیات' به نام نورالدین الحسین، پیشوای آنها بود. کسی به نام محمد زکی اوکچی اوغلو که پیشتر وکالت رهبری را هم برعهده گرفته بود وجود داشت. چون آنها چاپخانه داشتند به آنها ملحق شد. بدین ترتیب، بصورت گروهی متشکل از اشخاص مختلف درآمد. تشکل‌های وابسته به کوردستان هم این‌ها بودند.

این‌ها در سال‌های ۷۵-۱۹۷۴ شکل گرفته و به نام مجله و انجمن، خود را پایه‌ریزی و سازماندهی کردند. بعدها معلوم شد که بخش بزرگی از آنها بصورت

مخفیانه کار حزبی انجام داده‌اند. یعنی بصورت غیرقانونی، حزب تشکیل داده، اما آن را اعلام نکرده بودند. بدین ترتیب، در این دوران، پنج یا شش سازمان در کوردستان، موجودیت خود را اعلام کردند.

در آن دوره، برخی شخصیت‌ها نمایان شده و روشن می‌گشت که هر کسی چه تمایلی دارد. گفتگوهای فراوانی صورت گرفتند. پ.ک.ک نیز یکی از این گروه‌ها بود، ولی نه مجله داشت و نه انجمنی. به کسانی که در گروه آنها جای نمی‌گرفتند، آپوچی می‌گفتند. چون نام رهبری این بود آنها را این‌گونه صدا می‌زدند. گروه به نام گروه آپوچی شناخته شد. از طرفی، جهت شرکت در گفتگوها باید نامی را برای خود برمی‌گزیدند. در آن دوره، خود را به نام 'انقلابیون کوردستان' معرفی کردند. بعدها نیز با این نام تعدادی اعلامیه در کوردستان پخش شد. فقط افراد بیرون از گروه برغم این نام، آنها را آپوچی می‌خواندند. گروه بخاطر اینکه این نام باعث شناسایی رهبری می‌شد آن را رد کرده و با آن نام به مخالفت می‌پرداختند. حتی بخاطر این مسئله دعوا به راه می‌انداختند، اما در جوهر با اسم آپوچی‌ها اعتراضی نداشتند. حتی رفیق مظلوم می‌گفت: «مخالفت نکنیم، آیا خود ما کی می‌توانیم خودمان را آپوچی بخوانیم.» برای آمدن آن روز لحظه‌شماری می‌کرد. به همین خاطر در جوهر اعتراضی نداشتیم. ولی تعریف جنبشی با نام یک شخص، باعث کوچک‌انگاری و ضعیف‌شردن آن می‌شد. بدین اعتراض صورت می‌گرفت.

همچنین در این دوره، امکان کار بصورت قانونی وجود داشت. وقتی آپوچی گفته می‌شد رهبری را مسئول گروه نشان داده و رسمیت رهبری به خطر می‌افتاد. یعنی موجب می‌گشت که او مورد هدف قرار بگیرد. آن مسئله به ما ضرر می‌رساند. غیرکاوچی‌ها از این می‌ترسیدند. به همین سبب، نمی‌خواستند آنها را آپوچی بخوانند. ولو آنها را با اسامی دیگری نیز صدا می‌زدند. در دوروبر درسیم آنها را ارتش رهایی ملی (UKO) می‌نامیدند. چون از رهایی ملی بحث می‌کردند و انگار 'ارتش رهایی ملی' تشکیل داده‌اند آنها را این‌گونه صدا می‌زدند، اما این‌ها رسمی نبودند. در زمان تشکیل گروه ایدئولوژیک، خود را 'انقلابیون کوردستان' می‌خواندند. وقتی که گروه جوانان در کوردستان شکل گرفت این نام را نگه داشتند، ولی با نام "یگان جوانان انقلابی کوردستان" به سازماندهی خود پرداخته که این را به شکل قانونی اعلام نکردند. در مرحله سازماندهی خود را انقلابیون کوردستان می‌خواندند، بیرون از

گروه هم آنها را آپوچی‌ها و اوکوچی‌ها نام نهاده بودند، تا اینکه کنگره برگزار و بسوی تشکل حزبی گام برداشته شد. در آن کنگره خود را با نام "حزب کارگران کوردستان" (پ.ک.ک) معرفی و با این نام رسمیت کسب کردند. این گونه بود که "یگان جوانان انقلابی کوردستان" ناشناس باقی ماند.

دوران مابین ۱۹۷۷-۷۸ یعنی به مدت تقریباً یکسال و نیم، تکاپوی تشکلات سازمانی بسیار زیاد بود. دیگر تشکیل و اعلام حزب نیازمند اسامی دیگر و سازمان جوانان نبود. اساساً سازمان جوانان، بصورت حزب درآمده و اثری از آن باقی نمانده بود. زیرا خود را به عنوان حزبی سازمان یافته، تنظیم و گسترش داد. این همه تشکل‌های گروهی و تأسیس احزاب، نشان از پتانسیل نیرومند آن دوره بود. یعنی دوران ۷۵-۷۴-۱۹۷۳ حتی سال‌های ۱۹۸۰ نیز به لحاظ جنبش دموکراتیک و انقلابی چپ‌گرا، پتانسیلی وسیع و نیرومند بود. زیرا جریانی جهت برآورده‌سازی تمایلات توده‌های بزرگ مردمی بوجود آمد. ترکیه آن زمان، مثل امروز نبود. چرا که در آن زمان، بیشترین خواسته‌های توده‌ها را برآورده می‌ساخت. این مهم در کسب چهل درصد آرا از جانب حزب جمهوری خواه خلق خود را نشان داد. چون این میزان از مردم، به کلی رأی خود را به این حزب داده و آنها بودند که آن را در انتخابات اول کردند. در پاسداری از میراث مقاومت سال‌های ۷۲-۱۹۷۰ نقش جوانان، زحمتکش‌ان و خلق بسیار مؤثر بود.

رهبرانی چون ماهر چایان، دنیز گزمیش و ابراهیم کاپاکایا برآستی تأثیر و هوادار فراوانی برجای گذاشته بودند. جنبش‌های توده‌ای نیز در سال‌های ۷۱-۱۹۷۰ مؤثر بودند. زیرا کودتای دوازده مارس باعث ازهم پاشیدگی سازمان‌ها شد و بخشی از جنبش‌های توده‌ای را زیر فشار قرار داد، اما نتوانست مانع از پیشرفت توده هواداران و حرکت آنها گردد. بسیاری از رهبران را به قتل رسانده، سازمان‌ها را ازهم پاشانده و این گونه آنها را تحت کنترل خود درآوردند. در غیر این صورت، آن تمایلات دموکراتیک چپ در میان جوانان و اقشار دیگر جامعه به سرعت افزایش می‌یافت. توجه کنید، شکل‌گیری این همه گروه و سازمان در سطح ترکیه و کوردستان در مدت یک سال، نشان از زمینه و پتانسیل مؤثر آن دوره است. همه این‌ها در سال ۱۹۷۴ بوقوع پیوستند.

این همه تجزیه و انشعابات بر اثر کودتای دوازده مارس بوجود آمدند. چرا که این کودتا حرکتی نابودگر بود. با دستگیری و بکارگیری شکنجه، سازمان‌ها از هم پاشیدند. در وضعیت وجود خلأ سازمانی نیز هر کسی در خیال خود، اندیشه‌ای را ساخته و پرداخته و خودپرستی در اشخاص رشد کرد. هر فردی به ادراک خود را شکل واقعیت می‌بخشید. افراد با واگشایی دریافت‌شان از شکنجه‌ها و بر مبنای آگاهی‌های پیشین خود، یک نیروی اندیشه شخصی ایجاد کرده و از نظم و انضباط سازمانی فاصله گرفته بودند. اساساً رهبرها، افرادی که به انقلاب ایمان داشتند و کسانی که در عملیات‌ها جای می‌گرفتند به قتل رسیده بودند. ترسوها هم هر چیز را رها کرده و پا به فرار گذاشته بودند. بازمانده‌ها هم چهل پنجاه بخش شده و با گذشت زمان در صحنه نماندند. این نیز راهی جهت از بین بردن نیروی انقلابی بود. یعنی گسترانیدن و فعال‌تر کردن مبارزات در میان نبود. لازمه مبارزه نیز اتحاد بود که بگذریم از اتحاد، افراد و گروه‌ها در میان خود با هم سازش نداشتند.

ماهر چایان با اعضای ارتش رهایی‌بخش خلق ترکیه برای عملیات به دریای سیاه رفت و با آنها نیز شهید شد. پیشاهنگان آنها تمایل به اتحاد داشتند، متحد هم شدند. در روزهای پیش از کودتا، ارتش رهایی‌بخش خلق ترکیه و جبهه حزب آزادی‌بخش خلق ترکیه متحد شده بودند. اما پس از کودتا با خروج بازماندگان سازمان‌های آنها از زندان در ماه ژانویه سال ۱۹۷۴ نه‌تنها جبهه حزب آزادی‌بخش خلق ترکیه و ارتش رهایی‌بخش خلق ترکیه همبستگی نداشتند، بلکه به چند بخش تقسیم شده بودند. از خط‌مشی رهبران خود پیروی نکرده و بر خلاف آن عمل می‌کردند. راه آنها با رهبران‌شان بسیار دور از هم بود.

آری! این‌ها همه از نشانه‌های تأثیرات شکنجه و فشار کودتای فاشیست بود که خود را بروز می‌دادند. آنچنان‌که افراد نمی‌توانستند به مبارزه‌ها بپیوندند؛ از مسئولیت‌ها فراری بوده و بجای اینکه در درون نظام سازمان‌ها به کار پرداخته، با یکدیگر متحد شده و فعالیت انجام دهند، گروه‌های کوچکی تشکیل داده و این‌گونه، نفس کوچک خود را ارضا می‌کردند. بیش از حد تجزیه، دسته‌دسته شدن و از هم‌پاشیدگی صورت گرفت. این، یک راهکار نابودسازی بود که جنبش‌های چپ و سوسیالیست آن زمان ترکیه را از بین برد. آنها از خط‌مشی اصلی خود دور شدند. بعدها در دهه ۱۹۷۰ پتانسیل نیرومندی شکل گرفت و سازمان‌ها رشد یافتند. "راه



انقلابی" و "جبهه حزب آزادی بخش خلق ترکیه" هم در میان قشر جوان و هم دیگر اقشار، يك نیروی بیش از حد تصور را دارا شدند. روزنامه 'سیاست' آنها در سال‌های ۸۰-۱۹۷۹ نود تا صد هزار به فروش می‌رسید. همچنین نیروی ضعیفی هم نبودند. به شکل توده‌ای ترویج یافته و البته که بصورت خط‌مشی جداگانه‌ای درآمد. اما آنها راه ماهر چایان را ادامه نداده و نتوانستند در درون خود و البته با سازمان‌های دیگر هم متحد شوند. بلکه به‌مثابه جریانی ایدئولوژیک باقی مانده و گامی سیاسی برداشتند. این جریان نتوانست از سطح مبارزات جوانان جلوتر برود. در برابر جوانان حزب حرکت ملی‌گرا به مبارزه پرداخته و جنگید، اما علاوه بر این نیز به حوزه سیاست گام نهاد. در مبارزات مردمی و کارگران، بر علیه کودتای دوازده مارس دست به مبارزات سیاسی و نظامی زدند. در پیرامون مبارزات جوانان، در حالت يك گروه و مبارزه ایدئولوژیک باقی مانده و از پرداختن به سیاست گریختند. اساساً کار کودتای دوازده مارس این بود که آنهایی را که سرکوب و یا به قتل نرسانده بود به بیرون از عرصه سیاست بیندازد. این کودتا چشم‌شان را از سیاست ترسانده و آنها را با شکست مواجه ساخت.

پ.ک.ک. جهت رویارویی با این گرایش‌ها ظهور کرد. تشکل گروهی آپوچی در آن زمان این اوضاع را مورد انتقاد قرار داد. این همه تجزیه و بخش‌بخش‌شدگی را اشتباه می‌پنداشت. اعلام کرد که نباید هر کسی، خودسرانه گروهی جدا تشکیل دهد. تمایلات تشکیل گروه‌های جداگانه را همچو "جنگ برای مقام و سمت" به نام کرد. برای همین نیز به این گرایش‌ها علاقه نشان نداد. اساساً رهبری در بهار ۱۹۷۴ در زمان تأسیس انجمن عالی دانش‌پژوهان دموکرات در مقابله با چنین تمایلاتی، عکس‌العمل نشان داده و آن را مورد انتقاد قرار داده بود. وی این موضوع را بطور مدام مورد انتقاد قرار می‌داد. تشکل گروهی آپوچی از کسانی شکل گرفته بود که این گرایش‌ها را درست ندیده و آن را رد کرده بودند. این موضوع مهمی بود. بجای آن، از اتحاد پاسداری کرده و به گردهم‌آوردن پرداخت. کوردستان یا ترکیه برایش فرقی نداشت، همیشه طرفدار به‌هم‌پیوستن سازمان‌ها بود. اتحاد را پاس داشت و خواهان این بود که همه سازمان‌ها گرد هم آمده و يك سازمان سیاسی تشکیل دهند.

بر این مبنا، هم در میان جنبش‌های چپ ترکیه و هم در تشکل‌های گروهی موجود در کوردستان، دست به اقداماتی زده و تا حد امکان تلاش نمود. به‌عنوان

مثال؛ همراه با انجمن عالی دانش پژوهان دموکرات کار کرده و اساساً وقتی جوانان بصورت همگانی سازماندهی می شدند، به کارها و رویکرد گروهی هم پرداخت، اما گروه را در برنامه دوم قرار داده بود. مسئله اساسی، سازماندهی جنبش های جوانان، تحت پوشش انجمن دانش پژوهان بود؛ راه اندازی و سازماندهی جنبش سوسیالیستی چپ گرا و انقلابی ترکیه و کوردستان بود. رهبری از پیشاهنگان این عمل شد و در چنین سازماندهی و مبارزه مشترکی جای گرفت. راه انقلابی این را رد کرد. زمانی که انجمن عالی دانش پژوهان دموکرات آنکارا بسته و انجمن عالی دانش پژوهان آنکارا تأسیس شد، در چارچوب سازمانی مشترک نبوده بلکه بصورت راه انقلابی بنیان نهاده شد. این گونه شد که پ.ک.ک و دیگر گروه ها را هم بیرون انداختند. رهبری این گرایش را مورد انتقاد قرار داد. از همان آغاز هم این کار را می کرد. خواست که سازمانی مشترک تأسیس گردد، اما قبول نکردند.

به همین دلیل، پ.ک.ک سازماندهی و خط مشی جداگانه ای را در پیش گرفت. پ.ک.ک مطمئناً از بنیان نهادن سازمان اجتماعی کورد، سازماندهی مستقل، دموکراتیک و ملی پاسداری می نمود؛ اما این به معنی رد یک سازماندهی مشترک در ترکیه نبود. یعنی مجبور نبود که به کلی جدا باشد. مفهوم سازماندهی مستقل پ.ک.ک این چنین نبود. ولی زمانی که با جنبش سوسیالیستی و چپ گرای ترکیه سازماندهی برابر داشتند، مشاهده کرد که سازماندهی ملی، دموکراتیک کورد، اراده و موجودیت جامعه کورد از جانب آنها شناخته و پذیرفته نمی شود، خود بسوی کوردستان رهسپار شده و به گسترش سازماندهی اش در آنجا پرداخت.

رهبری می گفت: «در ترکیه چپ گراها مؤثر بودند. تعداد بی شماری سازمان داشتند که به انجام فعالیت های ایدئولوژیک و سازمانی می پرداختند. از لحاظ سازمانی این کوردستان بود که ضعیف باقی مانده بود. برای همین، جهت برطرف سازی این ضعف و گسترش مبارزه و فعالیت سازمانی راهی کوردستان شدیم. می خواستیم این خلأ را پر نماییم.» در غیر این صورت، تمایلی برای صرف محدود ماندن در کوردستان نداشتیم. همچنین اساساً گروه هایی که تجزیه و بیرون رانده شده بودند، گروه های چپ گرای ترکیه بودند. "راه انقلابی" به این اعمال دامن می زد، اما بقیه هم فرقی با آنها نداشتند. در واقع، تفاوت بارزی میان آنها وجود نداشت. از طرف دیگر، گروه هایی هم که به نام کوردستان شکل گرفته بودند چنین

خصوصیت و سرنوشتی داشتند. در کتاب "راه‌رهایی ملی و رهیافت‌های آن" به همه این‌ها اشاره شده‌اند. رهبری به روشنی بیان می‌دارد که در سال ۱۹۷۵ با همه رهبران دیدار کرده، به همه گروه‌ها سر زده و به آنها پیشنهاد همبستگی داده است. هدف وی، سازماندهی یک جبهه‌رهایی ملی بود که همراه با هم به مبارزه بپردازند. مدتی پیش، کمال بورکای در یکی از سخنرانی‌هایش این را تأیید کرد و گفت "با من دیدار کرد و خواسته‌هایی داشت." به کمال بورکای، 'برادران کوتان'، هیئت مدیره آن موقع پ.د.ک و گروه‌های دیگر هم پیشنهاد کرد که در یک ستاد مشترک خود را سازماندهی کرده و این‌گونه به مبارزه بپردازند. اما آنها این پیشنهاد را رد کرده، سازماندهی مشترک را قبول نکرده و سازمان‌های جداگانه‌ای تشکیل دادند. کمال بورکای، برادران کوتان و پ.د.ک نیز تجزیه شدند. رهبری در کتابش نوشته که نماینده پ.د.ک خطاب به وی گفته: "رفتن به کوردستان با چنین افکاری، بزرگترین بدی نسبت به خلق کورد است. برای همین، با این نظر مقابله خواهند کرد." ما از همه این موضوعات آگاهیم.

برادران کوتان مطرح شدند. خدیجه یاشار برای مدتی، مدیریت همگانی انتشارات آنها را برعهده داشت. تحت نام "نامه‌های سرگشاده به رئیس‌جمهور" نوشته‌های تندى را می‌نوشتند، اما نتوانستند در مبارزه و سازماندهی یکی شوند. درون انجمن فرهنگی و دموکراتیک شرق بعضی‌ها به این نظر تمایل داشتند، لذا برای مدتی با هم کار کرده و اتحادیه‌ای را تشکیل دادند. حدود سه‌چهار ماه همراه باهم به مبارزه پرداختند، ولی بعدها معلوم شد امید چندانى به صفوف مبارزه ندارند. با وجود اینکه از کوردبودن، کوردستان و آزادی بحث به میان می‌آوردند، اما تنها در حد گفته باقی می‌ماند و شخصیتی متناسب با روح انقلابی نداشتند. بی‌عرضه و آواره‌وار همچون 'دن جان'،<sup>۲۰</sup> در جستجوی دست‌وپاکردن زندگی ارزانی برای خود بودند. از احساس مسئولیت انقلابی ملیتانی و جدیت انجام امور برخوردار نبودند. برای همین دوباره جدا شدند.

وقفی به نام "برادران احمد اوغلو" وجود داشت. مدتی پیش یکی از آنها که رهبری می‌گفت "بهترین دوستم بود" فوت کرد. پس از مدتی از پیوستن به آنها از

---

<sup>۲۰</sup> دن جان (Don Juan) حکایت و افسانه فرد هرزه‌کار و شهوترانی است که از سوی نویسندگان مختلفی، با روایات گوناگونی نوشته شده است.

صفوفشان فاصله گرفت. وقفی هم به نام "ز. اوغلو" وجود داشت که هنوز در اروپا به کار خود ادامه می دهد. پس از توطئه بین المللی با گفتن "روی ما هم حساب کنید" جزو افرادی بودند که خواستند تشکلات ما را در اروپا به چنگ بیاورند. حال آنکه هنوز هم طرفدار بوده و انگار خودسرانه کار می کنند؛ نیروی باهم بودن را نشان نداده و همه کارهای شان ظاهری بود. برای همین، در پیرامون آنها گروه گرایی بوجود آمد. همیشه خواستند پ.ک.ک را سازمانی جدایی طلب نشان دهند. این تعریفی اشتباه بود. اگر پ.ک.ک چنین می بود هرگز نمی توانست خود را گسترش داده و انسان ها را گرد هم آورد. آری! از جانب این گروه ها پ.ک.ک مورد تجرید و گوشه گیری قرار گرفت و جدایی خواه دیده شد، اما توانست انسان ها را متحد سازد. برعکس آن ادعاها از جانب افرادی که درون حزب بودند و حزب را خوب می شناختند جدایی طلب محسوب نمی شد. چون حقیقت هم این گونه نبود. پ.ک.ک همیشه از اتحاد سازمان ها پاسداری می کرد. همبستگی گرا بود و مفهوم بخش گرایی را مورد انتقاد قرار می داد. تقسیم شدن و تجزیه شدن را همچو از دست دادن نیرو برمی شمرد.

در سال ۱۹۷۳ گروه بسیار وسعت یافته بود. کارهای رهبری در محدوده بعضی از خانه ها و رفقا بود. اما مبانی را به خوبی مشخص ساخته و در هر فرصتی، گروه را بزرگتر کرده و بسط می داد. اکثر افرادی که در سال ۱۹۷۳ دست به انجام کارهای گروه می زدند، با شناخت رهبری شروع به کار کرده بودند. با رفیق حقی و رفیق کمال هم در خانه دانشجویی آشنا شده بود. در همین سال، رهبری از طریق آنها با افراد فراوانی در مدارس آشنایی پیدا کرد. در همان دوران بود که با رفیق خیری آشنا شد. همه ما در دانشگاه های مختلفی بوده و از راه برخی از رفقای دانشجو با رهبری آشنا شدیم. طی برقراری این روابط، منزل رفیق حقی، پاتوق ما بود. البته فقط در خانه ها نبود، بلکه در دانشکده علوم سیاسی و حقوق هم يك خوابگاه مشترکی داشتند به نام 'حاج تپه' که تعداد زیادی دانشجو در آنجا می ماندند. مدارس، کافه های دانشگاه ها و... تبدیل به مکان هایی جهت گفتگو، ردوبدل افکار و شناخت جوانان انقلابی شده بود. رهبری هم چون در دانشکده علوم سیاسی بوده و در آنجا سرشناس بود، با افراد بسیاری آشنا شد.

در زمستان ۱۹۷۴ وقتی رهبری از زندان بیرون آمد، در میان جوانانی که در جلسه تشکیل انجمن عالی دانش‌پژوهان دموکرات مشارکت کرده بودند، سرشناس‌ترین آنها بود؛ و این مبالغه نیست. برای همین، رفقای زیادی در اطراف او جمع شده بودند. فعالیت‌هایش درون انجمن عالی دانش‌پژوهان دموکرات به این شاخص‌بودن افزود. از سویی، در درون انجمن عالی دانش‌پژوهان دموکرات به مبارزات جوانان مشارکت‌نموده و به سازماندهی جوانان ادامه می‌داد و از سویی دیگر هم با انسان‌های فراوانی آشنا شده و با آنها به بحث و جدل می‌پرداخت. به‌همین سبب، در آن دوران، رفاقت در تشکل‌های گروهی جایگاه والاتری داشت. در آن زمان بود که آشنایی با اندیشه‌های مختلف و یکی‌شدن حول افکار مشترک صورت گرفت. ولو به تشکل گروهی خدمت می‌کرد. چتر انجمن عالی دانش‌پژوهان دموکرات از حیث سازماندهی، ایدئولوژی و اندیشه‌اش، نه‌تنها انسان‌ها را محدود نمی‌کرد، بلکه امکان و زمینه رشد این مهم را هم فراهم می‌نمود. این‌گونه بود که حتی اگر شناخت انسان‌ها به تشکل گروهی نمی‌انجامید و یا از لحاظ یکسانی فکری و گروهی، دوستی شکل نمی‌گرفت هم، باز این انجمن بستر مهمی بشمار می‌رفت.

رهبری با خدمت به مبارزات همگانی جوانان، جهت رشد تشکل گروهی نیز زمینه‌سازی می‌نمود. دوستان زیادی در آن دوره به حزب پیوسته و موضع خود را مشخص کرده بودند. فاطمه و دیگران در آنجا عضویت و مشارکت فعالی هم داشتند. برای همین، در آن دوران بود که با رهبری آشنا شد. به مرور زمان در آن گفتگوها شناخت، درک، تمایل و هواداری نسبت به اندیشه‌های رهبری بیشتر می‌شد. افراد به تدریج با فاصله‌گرفتن از دیگر افکار، به اندیشه‌های رهبری نزدیک می‌شدند. مثلاً فاطمه با 'راه انقلابی' رابطه داشته و به جبهه حزب آزادی‌بخش خلق ترکیه تمایل نشان می‌داد، اما مباحث مربوط به کوردستان، مسئله کورد و معضلات انقلاب او را بسوی پ.ک.ک جذب نمود. به‌همین سبب، در درون انجمن عالی دانش‌پژوهان دموکرات، تشکل گروهی رشد کرد. با بنانه‌ادن این انجمن، گروه ایدئولوژیکی پ.ک.ک از لحاظ سازمانی، در آن جای نگرفت، ولی در عمل، در سال ۱۹۷۵ بطور محدود به مبارزه پرداخته و گاهی اوقات همکاری می‌نمود. در این وضعیت، رهبری تصمیم به تشکیل گروه خود و سازماندهی آن نمود.

امر تشکل گروهی در سال ۱۹۷۵ مشخص تر می گشت. روابط دوستانه‌ای که در سال‌های ۷۴. ۱۹۷۳ در محیط انجمن عالی دانش‌پژوهان دموکرات شکل گرفت، جهت تبدیل شدن به روابط گروهی، جلسات، گفتگوها، شناخت افرادی دیگر و کارهای سازمانی مورد استفاده قرار گرفت. مبانی گروه ایدئولوژیک بر این اساس شکل گرفت. در میان گروه‌های آن دوره، تشکل گروهی ایدئولوژیک آپویی، دست کم به اندازه انجمن عالی دانش‌پژوهان دموکرات کادر و هواداران فعالی داشت. از شیوه فعالیتی خاص خود برخوردار بود. گروه‌های دیگر بیشتر به امور مجلات و انجمن‌ها می پرداختند. هم چپ ترکیه و هم گروه‌های دیگری که به نام کوردستان شکل می گرفتند، تشکیل انجمن و انتشار مجله و یا روزنامه، بنیان فعالیت‌های شان را تشکیل می داد. به نام سازمان‌های چپ‌گرای ترکیه ده‌ها مجله به چاپ رسیده و انجمن بنا نهاده شدند. گروه‌های به نام کوردستان هم هر کدام مجله و روزنامه مختص به خود را داشتند. پ.ک.ک. چنین سازمانی نبود. این شیوه را راهکاری قانونی محسوب کرده و آن را رد نمود. چنین طرزى را همچون افشاکردن اعضای سازمان بدست خود، بنانهادن سازمان و نیافریدن يك ملتانی استوار برای جنگیدن ارزیابی نمود که در نتیجه، به ساختن سازمانی جهت انجام فعالیت‌های قانونی می انجامد. به همین دلیل، آن روش را مورد انتقاد قرار داد.

تمایز بنیادین آپویی‌ها با گروه‌های دیگر در این امر بود. با انتشار مجله و برپایی انجمن مخالفت و خود را با راهکارهای گوناگون سازماندهی نمود. از منازل استفاده کرده و کارهای سازمانی و روابطش را در خانه‌ها تنظیم می نمود. هر منزلی را به حالت مدرسه درآورده بود. هر کسی را که به گروه می پیوست حتما آموزش می داد. کتاب‌های کلاسیک مارکسیستی آن زمان را خوانده و به بحث و گفتگو می پرداختند. شیوه آموزش آن دوران این گونه بود. برای شرکت در عملیات‌ها، تبلیغات و گفتگوها به انجمن‌ها می رفتند. به بررسی مجله‌ها نیز می پرداختند، اما سازماندهی خود را مخفیانه در خانه‌ها انجام می دادند. برای این کار، منزلی را کرایه می کردند. تبلیغات و مبارزات ایدئولوژیک را نیز گفتاری آرایه می کردند. یعنی مجله و یا کتابی را بطور نوشتاری به چاپ نمی رساندند. به همین علت، دشمن پی به اندیشه‌ها و سازماندهی‌هایش نمی برد. هر چند نام آنها را شنیده بود اما برای مدتی طولانی از چگونگی سازماندهی آن اطلاعی نداشت.

این طرز کار بسیار مهم بود. اگر به شیوه دیگری می بود دشمن اجازه رشد و کار را به پ.ک.ک نمی داد. اگر مثل رزگاری یا راه آزادی کار می کرد، دشمن می توانست همه آنها را در یک روز دستگیر کند. زیرا آن تشکیلات، مخفیانه کار نمی کردند که دستگیر نشوند و یا بتوانند به مقاومت بپردازند. گروه آپویی، شیوه آنها را بی کشنگر می دید. چون واقف بود سازمانی که قصد جنگیدن داشته باشد این گونه کار نخواهد کرد. زیرا دشمن می توانست در یک شب همه آنها را دستگیر کند. برای همین، از همان آغاز کار، پ.ک.ک این طرز مبارزه را همچون راهکاری ناکارآمد جهت انجام مبارزات ملی محسوب کرده و خود نیز در حقیقت، در ابتدای کار، یک روش صحیح سازماندهی را هدف قرار داد. همه تبلیغات و مبارزات ایدئولوژیکی اش را بطور گفتاری آموزش داد، اما دیگران با چاپ روزنامه تبلیغات می کردند و وظیفه کادریهای شان پخش روزنامه می شد. حال آنکه وظیفه کوادر پ.ک.ک پاسداری از نظرات حزب و تبلیغات بود و به رسانندهای مأموروار نمی پرداختند. حاکم بر امور سیاسی بوده و هر عضوی، به مثابه یک مسئول به تبلیغات و به جنبش درآوردن می پرداخت؛ آنچنان که در خط مشی ایدئولوژیک و سیاسی حاکمیت پیدا می کردند. برای اینکه هر کادری بصورت پشتوانه ای درآید، آموزش می دیدند.

کوادر پ.ک.ک به همین دلیل، در سطحی عالی و همچون مسئولی کار می کردند. یعنی قادر بودند که خود را آموزش دهند. لذا آموزش در پ.ک.ک بطور مداوم و نظام مند برقرار بود. جهت پیوستن به پ.ک.ک دو معیار بنیادین وجود داشت؛ اول، گسستن از نظام و دوم، گسستن از روابط نظام. برخی از رقبا اینطور می اندیشند که شیوه زندگی گریلا چنین است که تنها با آمدن به کوهستان ها رابطه با نظام قطع می شود. حال آنکه این گونه نیست. ما وقتی در درون نظام هم بودیم از طرز زندگی آن گسسته بودیم. می پندارند اگر گریلاگری در کوهستان ها به پایان برسد و به شهرها برگردیم، دوباره به شیوه زندگی نظام خواهند برگشت. به همین دلیل، خود را با نخ پنبه {به کوهستان} گره زده اند. این نظر آنها بطور حتم اشتباه است. زندگی در شهر به کناری، در هر کجا که باشیم چه در زندان و چه در هر جای دیگری، می توان از نظام گسست. یعنی می توان در هر جایی نظام و شیوه زندگی خاص خود را برقرار ساخت.

پ.ک.ک گسستن از نظام را از ابتدای کار ایجاد کرده بود. یکی از بنیان‌های تمایز پ.ک.ک نیز همین است. در حالی که سازمان‌های دیگر در درون نظام به فعالیت می‌پرداختند. یعنی هم می‌توانستند دانش‌آموز، کارگر، کارمند و... باشند و به گشت و گذار و زندگی معمولی خود ادامه دهند؛ و هم اینکه می‌توانستند به عضویت هر سازمانی که بخواهند دربیایند. کسی که در طول هفته در چند جلسه حضور پیدا می‌کرد، تعدادی روزنامه و مجله پخش کرده و یا در راهپیمایی‌ها شرکت می‌نمود، عضو آن سازمان محسوب می‌شد. اما پیوستن به پ.ک.ک.ک همین‌طور آسان نبود، بلکه هر عضو آن، ۲۴ ساعت کار کرده و به تبلیغ اندیشه‌های حزب می‌پرداخت. به اندازه‌ای که تبلیغات می‌کرد نیز باید آگاه هم می‌بود، نه مثل عاملی رسانا! بلکه بسان ملیتانی کامل آماده می‌شد. آری! تفاوت بنیادین پ.ک.ک.ک این‌گونه خود را بروز می‌داد.

فرق دوم پ.ک.ک.ک خودآموزی کادرهاست. شخصی که به تبلیغات اندیشه‌های پ.ک.ک.ک می‌پرداخت، می‌بایستی دارای شناختی روشن از حزب می‌بود که برای کسب این شناخت نیز خود را آموزش می‌داد. به همین دلیل، یکی از معیارهای مهم جهت پیوستن به پ.ک.ک.ک یادگیری خط‌مشی ایدئولوژیک و نظریه‌های آن، درونی-کردن و تبلیغ آن، همچنین کسب نیرو و هنر تبلیغات و شورانیدن بود. کسی که این ویژگی‌ها را کسب نمی‌کرد نمی‌توانست درون فعالیت‌های پ.ک.ک.ک جای بگیرد. پ.ک.ک.ک از این دو جنبه از همه جنبش‌های دیگر که پس از مدتی نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند متفاوت بود و از خط‌مشی آنها فاصله گرفت. به راهکار خود شکل بخشید و بطور طبیعی، این نیز موجب گذار از شیوه‌های تأسیس انجمن و پخش مجله گشته و سازماندهی و فعالیت‌های مخفی را درپیش گرفت.

رهبری در مانیفستش اظهار می‌دارند که: «ما مبارزات کوردها را از انجمن‌گرایی و مجله‌گرایی نجات دادیم.» این اقدام مهمی بود. از میراث کانون فرهنگ انقلابی شرق، فقط انجمن‌ها و مجله‌ها بجای ماند. دیگران هم خواستند این راه را ادامه دهند، اما یگانه کسی که توانست از راهکار آنها گذار صورت دهد و شیوه مختص-بخودی را شکل دهد، تنها رهبری و پ.ک.ک.ک بود.



## سطح ایدئولوژیک و تئوریک تشکل‌های گروهی وقت

آگاهی بر اینکه چه کسی چه چیزی گفته، از چه اندیشه‌ای دفاع کرده، علل تمایزات چیستند، درستی و نادرستی‌ها در چه بوده، همچنین از آن دوران تاکنون چه میراثی بجای مانده امر مهمی است. صیانت از گروهی [سیاسی] و یا پیوستن به سازمانی، بسان طرفداری از تیم فوتبال نیست. باید از این مسئله آگاه بود که هر گروه یا سازمانی به گرایشی روی آورد. به همین سبب، باید پیوستن به سازمان‌ها آگاهانه و فهیمانه صورت بگیرد. وقتی که در دادگاه برنامه انجمن فرهنگی و دموکراتیک شرق را به رفیق مظلوم نشان دادند و گفتند "این برنامه حزب شماست!؟" رفیق مظلوم این اتهام را با عصبانیت رد کرد و چنین جواب داد: «من اگر برنامه حزبی را که بدان پیوسته‌ام ندانم نادانم، از این حزب بی‌خبرم.» سؤال آنها را همچو حقارتی به شخص خود می‌دید. از این رو، نمی‌شود مشارکتی ناآگاهانه داشت. مشارکت از روی نادانی، زیان‌مند بوده و نتیجه آنها نیز تلف کردن عمر است. از این نظر آگاهی بر امور مهم است. مورد لازم و صحیح جهت پیوستن و یا مخالفت با حزبی، آگاهی و شناخت نسبت به افکار و چگونگی اندیشیدن آن است.

همانگونه که سال‌های ۷۵-۱۹۷۳ به سال‌های شکل‌گیری تشکل‌های گروهی تبدیل شد، بصورت دوران شفاف‌شدن خط فکری، ایدئولوژیک و سیاسی آنها نیز درآمد. از این رو، در این دوره، تحقیقات نظری و پژوهش و مبارزات ایدئولوژیکی صورت گرفتند که به شکل گفتاری و نوشتاری انجام می‌گرفت. اما بطور یقین، مبارزات ایدئولوژیک حالتی شدید و مداوم بخود گرفت. در روزهای پایانی این دوران، خط‌مشی ایدئولوژیک و سیاسی هر جناحی شکل گرفتند. برای کسانی که هم در درون پ.ک. بودند و هم در بیرون از آن نیز این‌گونه بود. پ.ک. خود را بسان جنبشی انقلابی در راستای رهایی ملی مدرن به عموم شناساند. خط‌مشی خود را نیز طبق این بنیان‌ها شکل داد. مارکسیسم و لنینیسم را در این باره به‌عنوان راهنما برشمرده و همچون الگویی جهت تعیین رفتارهای تاکتیکی و استراتژیکی سازمانی خود در راستای کسب توان پیروزی و به‌شکل راهکارهای سازمانی مبنا قرار داد. با بهره‌گیری از این موارد، خواستار برپایی مبارزات رهایی ملی مشابه آنها اما مطابق با

شرایط منطقه و کوردستان بود. خط‌مشی ایدئولوژیک و سیاسی آن را نیز بر روی این اصول بنا نهاد.

پ.ک.ک با اعلام این تر که "کوردستان مستعمره است" دست بکار شد. از این رو، تعریفی از استعمارگری ارائه داده و با تعریفی همگانی از استعمار، این بار وضعیت کوردستان و رهیافت‌های مربوط به آن را مورد ارزیابی قرار داد. وضعیت و خصوصیات جامعه مستعمره‌شده کورد را تشریح نمود. این بار نیز چهاربخش‌شدن کوردستان را مطرح ساخته و هر بخش را با توجه به شرایط و مراحل تاریخی آن مورد ارزیابی قرار داد. در رابطه با تاریخ عمومی کورد، سعی به تشکیل تز و تعریف ساختاری کلی آن نمود. همچنین وضعیت امروزی و بنیه اجتماعی آن را واگشایی و ارزیابی کرد. در واقع، پ.ک.ک نام کوردستان را بر آن نهاد. امروزه هر کسی کورد و کوردگرا و کوردستانی شده اما در آن‌زمان، کسی نمی‌توانست نام کوردستان را بر زبان براند. جریان‌های بورژوازی کوچک و کانون فرهنگ انقلابی شرق نیز از ترس، جسارت گفتن کوردستان را نداشتند. در ادبیات‌شان، واژه 'شرق' را بکار می‌بردند. در متینگ‌های آناتولی و شرق و جنوب شرقی به گفتن "ما شرقی هستیم" بسنده می‌کردند و بس!

در ادبیات ناسیونالیست‌های ابتدایی همچون پ.د.ک نیز واژه‌های کوردستان ترکیه، کوردستان عراق، کوردستان ایران و کوردستان سوریه وجود داشت. یعنی به نظر آنها کوردستان بخشی از ترکیه، ایران، عراق و سوریه است. انگار این بخش‌ها تداوم جغرافیای آن کشورهاست. این برخوردی بود که به همکاری با دشمن منجر می‌شد. به فکر آنها خودمدیریتی و استقلال‌خطور نمی‌کرد. تنها پ.ک.ک بود که توانست با صدایی بلند و جسورانه، نام کوردستان را فریاد بزند. هر کسی باید این را بداند. حالا هم کمی مانده که پ.ک.ک را در بیرون از حیطه کوردبودن قرار دهند.

لیلا زانا هم در صحنه ظاهر شده و از روح کورد و دوری گرفتن از این روح سخن به میان می‌آورد. خودش و همسرش را کورد محسوب می‌کند، ولی ما خوب می‌دانیم که چه سیاست‌بازی هستند. برای به‌چنگ انداختن پول و دریافت حق حواله در جنوب کوردستان به هر دری می‌زنند. پس کجا رفت آن پیشاهنگ نامدار کورد؟! در حد شهردارشدن آمد خود را مناسب می‌دید. این‌گونه نزد همگان ظاهر شد. چه چیزی را روی هم کرد، کجاست، مشغول چه کاری است؟ کسی از وضع او چیزی

نمی‌پرسد. می‌پندارند کسی پیگیر نیست، نمی‌دانند. اما اینطور نیست، ما از هر چیزی آگاهی داریم. هنوز هم حضور ذهن داریم و در قید حیاتیم. در کل، واژه‌سازی متناسب با کوردستان را هم پ.ک.ک آغاز نمود. برای مثال؛ واژه‌های شمال کوردستان، جنوب کوردستان، شرق کوردستان و غرب کوردستان را پ.ک.ک بکار برد. حال نیز تقریباً هر کسی مثل هم حرف می‌زنند و می‌خواهند پ.ک.ک را از این عرصه بیرون برانند. پ.ک.ک از نام‌گذاری گرفته تا شرح تاریخ، وضعیت سیاسی آن موقع، استعمارگری، روابط استعماری، همدستی، خیانت، مقاومت و تعریف صحیح قیام‌ها ارزیابی‌ها و تحلیلات وسیعی را انجام داد. ایستار خلق کورد را خوب واگشایی نمود. بویژه روحیه و مفاهیم تسلیمیت و همدستی موجود در شمال کوردستان را بطور صریح مورد انتقاد قرار داد. استحاله فرهنگی و فاصله‌گیری از هویت خود را همچو خیانت به موجودیت خود ارزیابی کرد. هیچ‌گاه از انجام چنین انتقادات رادیکالی‌ها پس نگذاشت. تعریفی صحیح از مقاومت‌ها و عصیان‌های خلق کورد ارائه داد و آنها را جزو جنبش‌های مدرن رهایی ملی برنشمرد. در واقع، آنها را همچون مقاومت و واکنش معمولی خلق در برابر حملات استعمارگران و اشغالگران دیده و منشأ شکست‌ها و سرکوب‌ها را نرسیدن رهبران کورد به سطح رهبران مدرن رهایی ملی عنوان نمود.

بدین منظور، هم از عصیان‌های کوردها تعریفی صحیح ارائه داد و هم دلایل شکست‌ها را نیز بخوبی نشان داد. روشن ساخت که یک جنبش رهایی ملی شکست‌ناپذیر و پیروزی‌آور، باید به کدام قشر تکیه کند؛ در چگونه خط‌مشی سیاسی. ایدئولوژیکی‌ای حرکت کرده و چگونه سازماندهی‌ای را مبنای قرار دهد. در این موضوعات، بحث و گفتگوهای فراوانی انجام داده و نقطه مبهمی باقی نگذاشت. همچنین تعریف صحیحی از روابط برون‌مرزی کوردستان و موقعیت آن در منطقه و دنیا ارائه داد. پ.د.ک در این موضوعات تا حدودی اغوا و انحراف ایجاد کرده بود. با شاه ایران و آمریکا جبهه مشترکی ایجاد کرده بودند. این باعث شد که عصیان‌ها و مقاومت‌های خلق کورد از جانب نیروهای چپ‌گرای سوسیالیست ترکیه به‌مثابه تحریک نیروهای امپریالیسم درک و تعریف شود. پ.د.ک موجب دوری هم‌پیمان‌های استراتژیک و تاکتیکی کوردها و جایگیری آنها در صف دشمنان‌شان شده بود. این را هم پ.ک.ک تغییر داد.

پ.ك.ك. نیروهای سوسیالیست، انقلابی، دموکرات، چپ‌گرا و پیشرو را همچو هم‌پیمان‌های استراتژیک خود قلمداد نمود. دشمن خود را به شیوه‌ای صحیح تعریف کرد. مبارزات آزادی و رهایی خلق کورد را به بخشی از جنبش دموکراتیک و انقلابی دنیا تبدیل ساخت. دوست و دشمن را از هم مجزا کرد. از انحرافات پ.د.ك. جلوگیری و آنها را اصلاح نمود. این نیز بصورت یک برخورد مهم استراتژیکی در عرصه خارجی درآمد. با تکیه بر این امر، تعریفی از خط‌مشی سیاسی. ایدئولوژیک ارائه داد. به یک نیروی فکری دست یافت که در هر موضوعی صاحب‌نظر بوده و خیر و شر را از هم جدا می‌کرد. منظور ما از خط‌مشی سیاسی. ایدئولوژیک این است. بر این مبنا نیز دیگر نیروها را مورد انتقاد قرار داد. جنبش چپ‌گرای سوسیالیست ترکیه را با تفاوت‌های جزئی به ایستاری سوسیال‌شوون تشبیه ساخته و به صراحت از آن انتقاد کرد. برخورد آنها را در برابر کوردستان شوونیست بشمار می‌آورد که همچون مدلی کوچک از نظام استعمارگر، از آن تأثیر پذیرفته و ادامه‌دهنده آن می‌باشد. گروه‌های دیگر کورد را نیز به دو دسته تقسیم کرد: یکم، ملی‌گرایی ابتدایی و دومی نیز ملی‌گرای اصلاح‌طلب.

پ.د.ك. را خط ملی‌گرایی ابتدایی و ی.ن.ك.، کمال بورکای و نیروهای مشابه آنها را ملی‌گرای رفرمیست عنوان نمود. البته ی.ن.ك. در میان این دو خط مانده بود. در واقع، ترکیبی نسبی از هر دو بود. اساساً تعداد زیادی سازمان را گرد هم آورده بودند که در میان آنها از هر دو خط وجود داشت. یعنی هم نیروهای عشیره‌گرای فئودال و هم نیروهای بورژوازی کوچک جای داشتند. در مابین آنها وضعیتی ائتلافی موجود بود. بدین ترتیب، این جریان‌ها را این‌گونه تعریف نموده و از هر جنبه‌ای مورد انتقاد قرار داد. از تئوری، برنامه، ایستار تاکتیکی و استراتژیک، همچنین خط‌مشی سازمانی و عملی آنها انتقاد به‌عمل آورد. در این موضوع، هم سازمان‌های چپ ترکیه و هم جنبش‌های دیگر کورد را مورد انتقاد قرار داد.

رهبری برخورد و ایستار چپ ترکیه را در اوایل سال‌های ۱۹۷۰ مهم دیده و به درونی‌سازی آن پرداخت. هنوز هم از آنها سخن می‌راند و برای خود بصورت یک نیروی فکری درآورد. وی بیان نمود که از گفته‌های آنها بسیار تأثیر پذیرفته بود. سخنان ماهر چایان را در رابطه با مسئله کورد در کنفرانس استانبول، به‌عنوان معیاری اساسی، مبنا قرار داد که در مانیفست نیز از آن بحث می‌نماید. شعار دنیز

گزمیش "برادری و استقلال خلق‌های کورد و ترك" را که پای چوبه دار فریاد زده بود برای خود همچون امری می‌دید. همچنین هر چند که از محتوای نوشته‌های ابراهیم کاپیاکایا در رابطه با مسئله کورد را انتقاد نمود، اما در آن دوران، تا این اندازه هم اهمیت‌دهی به مسئله کورد، ایجاد افکار تازه در این باره و اندیشیدن در مورد آن را بسیار مهم می‌یافت. این‌ها خیزهای مهم و صحیحی بودند؛ برآمدگه‌هایی که رفته‌رفته توانستند واقعیت‌های اجتماعی موجود در مرزهای جمهوری ترکیه را بر بنیان‌هایی درست و مناسب قرار دهند. ولی بعدها اوضاع تغییر کرد.

مراحل پس از سال‌های ۱۹۷۴ باعث تعمیق این پیشرفت‌ها نشد. برعکس، با کودتای دوازده مارس و فشار، شکنجه و ترسی که آفرید، افراد و تمایلاتی که مسئله کورد را تحریف و از آن گریختند، بسیار زیاد بودند. قبل از هر کسی دوغو پرنچک و گروهش در رابطه با مسئله کورد جزوه‌ای را چاپ کردند. در ظاهر، قصد مطرح کردن مسئله کورد را داشتند اما در عمل، با رفتارشان جوهر آن را تهی می‌ساختند. در واقع، همچون يك اخلاک‌گری بود. بجز آن اساساً برخوردی که مسئله کورد را تجزیه و فرگشایی کرده، راه‌حلی ارایه داده، پیشرفت مبارزات دموکراتیک و آزادی‌خواهی کوردها را مبنا قرار دهد نشان داده نشد. در این باره، بویژه راه انقلابی و تشکل‌گروهی اطراف آن، بسیار ابتدایی و محافظه‌کارانه رفتار کرد. به‌همین علت، در سال‌های ۷۸-۱۹۷۴ مابین پ.ک.ک و این گروه‌ها جدال ایدئولوژیکی سختی درگرفت. نتیجه آن تا درگیری‌های مسلحانه هم رفت. ما به افرادی شلیک کردیم و شهید هم دادیم. در کل، در نتیجه این ستیزه‌ها شهادت‌هایی داشتیم. یعنی جدل ایدئولوژیک تا این حد شدید بود. این تنها درگیری کلامی نبود، بلکه بنیان اصلی مبارزات آن سال‌ها بود. البته به تأثیرگذاری اشخاص و سازمان‌ها ارتباط داشت و آنها موجب این مبارزات و دعواها می‌شدند.

مسئول این، فقط پ.ک.ک نبود، بلکه پ.ک.ک واقعیت‌ها را ابراز و تا سرحد مرگ از آنها دفاع نمود؛ هرگز باج نداد. به‌همین دلیل، با هرگونه تمایلات شوون و سوسیال‌شوون رودرو گشته و در خطر قرار گرفت. در مقابل حملات مقاومت کرد. یکه نخورد، نترسید، عقب نکشید و باج نداد. اساساً ایستار پ.ک.ک این است. البته که اشتباه هم نبود. کورد و کوردستان حاشا می‌شد و تأثیر این انکار نیز زیاد بود. در ترکیه و خارج از کوردستان، به‌دور از واقعیت کورد، جنبشی از جوانان روشنفکر

شکل گرفته بود. برآستی هم از واقعیت خلق کورد را آگاهی و شناختی نداشت. ترکیه را همچون ملتی یکدست دیده و کوردها را از ملت ترکیه می‌پنداشت. در مدارس این را یاد می‌دادند. بجز این، هر چیزی را ممنوع کرده بودند. از نظر آنها کورد و کوردستانی وجود نداشت و نمی‌دانستند چگونه مسئله‌ای است. چنین اوضاعی حاکم بود. با ممنوعیت‌ها بر جوانان و خلق ترکیه و آموزش‌های شوون که به استحاله فرهنگی منجر می‌گشت، چنین حافظه و نیروی ادراکی ایجاد کرده بود. البته کسانی هم بودند که این را به انحراف می‌کشاندند. در کنار افراد ناآگاه و بی‌خبر نیز کسانی هم وجود داشتند که جوهر آن را پوچ کرده و از جنبه سیاسی و ایدئولوژیک تحریف کرده بودند. گذشته از این دیدگاه، کسی حتی واقعیت و موجودیت کوردها را قبول نداشت و ایدئولوژی رسمی مبنای قرار داده می‌شد. گفته می‌شد "هر کسی جزو ملت ترک است." وقتی از کورد و کوردستان نامی برده می‌شد، افراد زیادی با گفتن "آن دیگر چیست؟ خوردنی است؟ نوشیدنی است؟" مسخره می‌کردند. به همین سبب، حتی از دوران جنبش‌های چپ‌گرای سوسیالیست، جهت قبولاندن واقعیت کورد و کوردستان، در کنار مبارزات ایدئولوژیک نیاز به درگیری‌های مسلحانه هم دیده می‌شد. در حالی که در سال‌های ۱۹۷۰.۷۱ ماهرها، دنیزها و ابراهیم‌ها این حقیقت را بر زبان آورده بودند.

وضعیت بسیار از آن دوران هم عقب‌افتاده‌تر بود. یکی از موارد مهمی که کودتای دوازده مارس محو و نابود کرده بود همین مسئله بود. به همین علت، پ.ک.ک این جریان را مورد انتقاد قرار داد و از آن به‌عنوان سوسیال‌شوون تعریف نمود، به شدت مورد انتقاد قرار داده و وارد جروبحث و درگیری‌ها شد. در برابر این جریان سوسیال‌شوون، مبارزات ایدئولوژیک سیاسی شدیدی انجام داد. یکی از دلایل مهم جداشدن از ترکیه هم این بود. یعنی از سوسیال‌شوونیسیم فاصله گرفت. اگر از آن دور نمی‌گشت و به‌شکلی فعال به مبارزه نمی‌پرداخت، پ.ک.ک پدید نیامده، پیشرفت نکرده و به سطح امروزی نمی‌رسید. رفته‌رفته با پیشرفت مبارزات پ.ک.ک، درون آن جریان تغییراتی رخ داد. در آغاز رهایی‌بخشان نظریه‌پردازی کردند. در میان جنبش‌های چپ‌گرای ترکیه ابتدا آنها بودند که وجود کوردستان و مستعمره‌بودن آن را پذیرفتند. به همین دلیل، رابطه‌مان با آنها همیشه نزدیک و دوستانه باقی ماند. هنوز هم در برنامه‌های قانونی روابط مشترکی داریم که در واقع،

حاصل آن ذهنیت است. با تأثیرپذیری از پ.ک.ک خود را جنبش ترکیه و شمال کوردستان نام نهاد. گفتند که "کورد باید جداگانه خود را سازماندهی کند. به عنوان کورد و ترک نیز می‌توانیم بطور مشترک در یک سازمان جای بگیریم." سازمان خود را هم بنا به این سازماندهی کردند. یعنی در قبال مسئله و واقعیت کورد رفتاری پسندیده نشان دادند. از زمانی که نیرو بدست آورده و پشتیبانی کسب کردند با پ.ک.ک رابطه دوستانه داشتند.

سال‌های پیش از ۱۹۸۰ این‌گونه سپری شد. پس از کودتا برخی از رهبران، با هدف تشکیل جبهه به سوریه نزد رهبری رفتند. فقط آنها کمی غیرفعال بودند. مبارزات خشونت‌آمیز را در هدف قرار دادند. به همین سبب، در سکوی مبارزه، با پ.ک.ک یکی نمی‌شدند. به هر حال، پشتیبانی کردند، اما چیزی از دست‌شان برنیامد. در تئوری، سوسیال‌شوون بودند و در عمل نیز اپورتونیست! جهت مقابله با کودتای دوازده سپتامبر حتی یک گلوله هم شلیک نکردند. موجب آزردن روح ماهر چایان در مزارش شدند. زیرا خود ماهر بود که گلوله اول را شلیک کرد و تا شهادت رفت، ولی به نام او نیز هرگونه اپورتونیسم و غیرفعال‌بودنی را انجام دادند. البته که اعمال آنها هیچ ربطی به خط‌مشی ماهر چایان نداشت و به وی خیانت کردند. چراکه خط‌مشی ماهر را ادامه ندادند. اگر از سال‌های پیش از ۱۹۸۰ هم چیزی نگوییم، ولی باید پس از کودتای دوازده سپتامبر به این شیوه فعالیت خود ادامه نمی‌دادند. پ.ک.ک برای اینکه آنها را به مبارزه با فاشیسم بکشاند، از هر کاری که از دستش برآمد دریغ نکرد. حتی آنها را به جبهه مشترک دعوت کرده و در مقابل فاشیسم جبهه‌هایی متحد را بنا نهاد. من می‌کوشیدم مدیریت‌شان از آن وضعیت به‌دراورم. اما نیامدند و همه آنها به زندان افتادند. بقیه‌شان را هم همراه با نیروهای خود به لبنان بردیم. با دست خودمان به آنها کمپ و آموزش‌های نظامی داده و زمانی هم که گفتیم "حال موقع جنگ است" به ما پشت کرده و به اروپا رفتند. پس از آن هم، به بهانه اینکه در مقابل دولت می‌جنگیم، شروع به انتقاد از رهبری و پ.ک.ک کردند.

یک کوتوله به نام "تانر آک‌چام" وجود داشت که در راستای پیروزی دوازده سپتامبر از کنان اورن بیشتر به فاشیسم خدمت کرد. از دولت دفاع کرده و جهت نابودی جنبش انقلابی چپ‌گرا نقش فعالی داشت. در واقع، کنان اورن نتوانست

آنها را از صحنه محو کند، اما تانر آک‌چام این کار را کرد. او در آغاز از مدیران انجمن عالی دانش‌پژوهان دموکرات و جزو دانشجویان دانشگاه فن و تکنیک خاورمیانه بود. دستگیر شد اما در سال ۱۹۷۷ از زندان فرار کرد. او را به خارج از کشور فرستادند که در آنجا در مقام مدیریت بسر ببرد. ولی در جریان کودتای دوازده سپتامبر، مسبب اول ازهم‌پاشیدن جنبش‌های چپ‌گرا که بدون توسل اسلحه شکست خورده و در صحنه نماندند تانر آک‌چام بود. برای همین نیز آلمان‌ها او را پروفسر کردند. از آن روز تا بحال به هر طرفی رفته و مبارزه خود را در برابر ادامه می‌دهد. چون پ.ک.ک بهتر از هر کسی چهره واقعی او اینکه برای چه کسی کار می‌کند را می‌داند. اگر پ.ک.ک نباشد خود را لنین و بزرگ‌ترین رهبر سوسیالیست‌ها اعلام خواهد کرد. اما پ.ک.ک ماسکش را از رویش انداخت. برای همین نیز تا پایان بر علیه پ.ک.ک عمل خواهد کرد.

تانر آک‌چام بصورت دشمن قسم‌خورده پ.ک.ک درآمد و کارش، جنگ در برابر پ.ک.ک است. آنها به چنین جایی رسیده‌اند، زیرا در آن زمان دعوت ما را نپذیرفتند. 'حزب آزادی و هم‌یاری' هنوز هم این‌گونه است. بخاطر اینکه کوردها نیرومند و ابتکار عمل‌شان بیشتر نشود، حتی پیمان هم می‌بندند. اگر هنوز هم جنبش‌های چپ‌گرای ترکیه تا حد زیادی، بیرون از حوزه سیاسی مانده، بی‌تأثیر شده، موجب نابودی چپ در ترکیه گشته و این همه پشتیبانی‌های مردمی از جانب حزب عدالت و توسعه بدست می‌آورد، در درجه اول حزب آزادی و هم‌یاری مسئول است. این حزب را این‌قدر دست کم نگیرید. روشنفکرانش هنوز هم در درون بروکراسی، طرفداران فراوانی داشته و هنوز هم آنها را که به نابودی جنبش‌های چپ و جوانان می‌پردازند. چپ ترکیه هنوز هم نتوانسته آن خط‌مشی اپورتونیست و تسلیمیت‌کار را انتقاد کرده و از آن گذار کند. انتقادات تند و جدی کاری نکرد که این هم ضعف بزرگی است. یکی از وجوهش این است. در چپ ترکیه تفکر حاکم این بود.

به‌همین علت، این مرحله، به مرحله‌ای جهت پدیدآمدن سوسیال‌شوونیسم و رشد آن، همچنین انتقاد از این خط‌مشی و مقابله با آن طی مبارزاتی سخت تبدیل شد. این مبارزات موجب عقب‌نشینی و رسوایی سوسیال‌شوونیسم و بیرون‌آمدن پ.ک.ک از آن فضا گشت. یعنی از آنها جدا شده و مسیرش را تغییر داد. پ.ک.ک از جامعه ترکیه، جنبش‌های چپ‌گرا، سوسیالیست و دموکراسی خواه آن جدا نشد، بلکه



از سوسیال شوونیسم فاصله گرفت. باید این مسئله بخوبی درک گردد. در واقع، مقاومت‌های ۱۹۷۰ در کوردستان ادامه پیدا کرد. هنوز هم رهبری بر روی آن خط‌مشی و گفتمان حرکت می‌نماید. مبارزات و مقاوت‌های پ.ک.ک در کوردستان از سال‌های ۱۹۷۰.۷۲ بدون رویارویی با هیچ‌گونه شکستی تداوم یافت. گامی که رهبر آپو در راستای تداوم بخشیدن به راه رهبران سال‌های ۱۹۷۳ برداشت تا به امروز هم تداوم دارد. در واقع، شکست در جبهه ترکیه بوقوع پیوست و در کوردستان پ.ک.ک مانع شکست شد.

در موضوع کوردستان هم که موضع پ.د.ک معلوم بود. از لحاظ سازمانی و خط‌مشی به طبقه عشیره‌گرای فئودال تکیه می‌کرد. از میان روشنفکر سوران‌زبان، اشخاصی به این حزب پیوسته بودند که بعدها آنها نیز از پ.د.ک جدا شدند. هر چقدر هم که به آنها 'جاش' بگویند و آنها را کوچک ببینند، باز هم نمایندگی یک خط‌مشی را می‌کردند. بعدها ی.ن.ک شکل گرفت. خط‌مشی پ.د.ک فئودال عشیره‌گرا بود. ملی‌گرا بوده و کوردبودن را نمایندگی می‌کرد، اما از لحاظ ایدئولوژیک چنین دیدگاهی نداشتند. در زمان خودش بارزانی رفت و ۱۱ سال در مسکو زندگی کرد. دوست شوروی‌ها شده بود. وقتی پای منفعتش به میان آمد با آمریکا متحد شد و در مقابل حکومت بغداد جنگید. با شاه ایران نیز هم‌پیمان شد.

پ.د.ک هیچ مبدایی نداشت، معیارش یک ملی‌گرایی ابتدایی و ارزان بود. گویا قصد داشت خود را در قید حیات نگه دارد. لذا به اندازه منفعت زندگی خود به منافع خلق کورد خدمت کرد. معیار او منافع خانوادگی و عشیره‌ای بود و منافع و تفکری ملی در میان نبود. منظور از ملی‌گرایی ابتدایی نیز همین است. قصد پ.ک.ک و رهبری از ملی‌گرایی ابتدایی نیز این بود. در موضوع بارزانی، ملی‌گرایی به حالت خط‌مشی رسیده بود. از کورد و کوردستان بحث می‌کرد، اما اگر فرصتی دستش می‌افتاد، می‌خواست که پادشاه کوردستان شود. ولی دوست و دشمن را از هم جدا نمی‌کرد، حتی نمی‌دانست که خلق را چگونه سازماندهی کند. در این موضوعات، عشیره‌اش را تکیه‌گاه حزبش قرار داده، به‌همراه پیشمرگه‌هایی که در جنگ تنظیم کرده بود. خط‌مشی‌ای بود که اگر فرصت پیدا می‌کرد سر به عصیان برداشته و اگر هم به آنها حمله می‌شد هر چیز را رها کرده و پا به فرار می‌گذاشتند! از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی هم منفعت‌پرست بود. در جایی که شوروی دوست

نمی‌شد، دست دوستی بسوی آمریکا دراز می‌کرد. بجز منافع خودش هیچ معیار دیگری نداشت. حالا هم چنین گرایشی دارند. سردرآوردن و انتقاد از این هم مشکل نیست، بلکه باید آن را صحیح درک نمود.

هنوز هم اینطور می‌نمایند که انگار پ.د.ك چپ کورد را نمایندگی می‌کند. آری کورد است، اما چگونه کوردی؟ آغا و جامعه یکی نمی‌شوند که! کوردی که زیر سایه آغاها باشد، حتی نمی‌تواند يك خط‌مشی دولت‌گرا هم باشد. آغاها برای نظام عشایر به‌میان آمده‌اند. حال نیز گویی در میان کوردها از بیشترین دموکراسی برخوردارند. حال آنکه هیچ ربطی با هم ندارند. چون صدام خانواده‌گرایی کرد، فرزندانش را به قتل رساندند، اما آیا بارزانی خانواده نیست؟ مدیریت جنوب کوردستان يك مدیریتی خانوادگی نیست؟ دادگر و باوجدان باشیم. منافع امپریالیسم هر چه باشد آن را به‌عنوان خط‌مشی نشان می‌دهند. مگر برخی‌ها خانواده به حساب می‌آیند و بعضی‌ها هم نه؟! حال، بشار اسد دیکتاتوری خانوادگی می‌راند، آیا بارزانی نمی‌کند؟ مگر پادشاه عربستان هم این کار را انجام نمی‌دهد؟ پادشاه اردن هم نمی‌کند؟ این‌ها ایند دموکرات‌ها؟ باید باانصاف و واقع‌گرا بود.

مطلب اصلی‌ای که باید آن را درک کرد خط‌مشی کانون فرهنگ انقلابی شرق است. این کانون، سازمانی بود متشکل از فرزندان ثروتمندان کورد و آغا و بیگ‌ها. مبارزان، جسورها، فداکارها و جوانان مردمی کورد در سازمان‌های دیگر جای می‌گرفتند. یعنی در درون ارتش رهایی‌بخش خلق ترکیه، جبهه حزب آزادی‌بخش خلق ترکیه و ارتش رهایی‌بخش روستاییان کودتاگر ترکیه جای گرفته بودند. حسین اینان‌ها، عمر آیناها و علی حیدرها جزو کادرهای رهبری بودند که شهید شدند. بجز شماری از کادرهای ارتش رهایی‌بخش روستاییان کودتاگر ترکیه، بقیه اکثراً کورد بودند. خط‌مشی کانون فرهنگ انقلابی شرق هم برای خودش شکل گرفته بود و نفعش به کسی نمی‌رسید. به نام "متینگ‌های شرق" می‌توانستند متینگ‌های قانونی برگزار کنند. اساساً بجای کوردستان، می‌گفتند شرق. نام کتابی که اسماعیل بشیکچی آن‌زمان نوشته بود هم "نظم شرق آناتولی" بود. او هم دستگیر شده و در دادگاه کانون فرهنگ انقلابی شرق مورد محاکمه قرار گرفت. حال، خیلی نام کوردستان ذکر می‌شود، اما پس از اینکه پ.ك.ك نام کوردستان را بکار برد، بشیکچی هم جسارت بکارگیری آن را پیدا کرد. پیش از آن، در ادبیاتش همیشه واژه

"شرق" را بکار می‌برد. به کتاب‌هایش نگاه کنید اگر تغییر نداده باشند، این واژه را بکار برده است. در کل، خط‌مشی عملیات‌های کانون، متینگ‌های قانونی بود که تعدادی متینگ را برگزار کردند. هم‌زمان با متینگ‌های "فندق و توتون" جوانان در ترکیه، آنها نیز به برگزاری متینگ‌های شرق پرداختند. خواسته‌های‌شان بیشتر راه و آب و برق بود. یعنی به اصطلاح می‌خواستند کوردستان عقب‌افتاده نجات پیدا کرده و کاپیتالیسم بیشتر بدان راه یابد. مطالبات‌شان، فراهم آمدن امکانات زندگی و رفاهی برای آغاها و بیگ‌ها بود. این مبالغه نیست. هنوز هم چنین حال و هوایی دارند و از این خواسته‌ها دفاع می‌کنند.

این موضوع را به بحث گذاشتند که آیا در زندان‌ها کورد وجود دارد یا نه؟ دعوی و دادگاهی‌های کانون فرهنگ انقلابی شرق در سال‌های ۷۲-۱۹۷۱ به این علت بود. آنها سعی داشتند موجودیت کوردها و خلق بودن آنها را به اثبات برسانند. دفاعیات و مواضع آنها در دادگاه‌ها بر این اساس بود. بیش از آن، چیز دیگری در نظرشان نبود. پ.ک.ک تمامی این مواضع را پیش‌پا افتاده قلمداد نمود. رهبری این برنامه را به کلی مورد انتقاد قرار داده و تداوم استعمارگری، تسلیم شدن به آنها و دنباله‌روی از اهداف و خواسته‌های خط‌مشی فئودال، کمپرادور تعریف نمود. در ادامه، خط‌مشی عملیات‌های موجود را مورد انتقاد قرار داده و گفت «با چند عملیات، رهایی ملی تحقق نیافته و هیچ چیزی بدست نخواهند آورد، بلکه رهایی ملی، دامنه جنگ را می‌گستراند.» از موضع آنها در زندان‌ها انتقاد به عمل آورده و در برابر دشمن، بحث کردن از بودن و نبودن کوردها را بیهوده و پیش‌پا افتاده محسوب می‌نمود. برای همین، جروبحث‌های تندی صورت گرفتند.

رهبری گفت: «سخن‌راندن در مورد اینکه "من هستم" به معنی شک کردن در موجودیت خود می‌باشد. مسئله کورد با بحث بر روی این موضوع که آیا کورد وجود دارد یا نه حل نمی‌شود.» به همین دلیل، آن ایستار و خط‌مشی را بسیار عقب‌افتاده می‌دید. در حالی که در همه دنیا مردم سازماندهی شده و با جنگ‌های رهایی ملی به آزادی و استقلال دست می‌یابند، برای جنبشی که خود را جنبش رهایی ملی می‌داند، بحث در مورد بودن و نبودن را گزایشی بسیار منفعلانه و ابتدایی ارزیابی نمود. برای همین نیز خط‌مشی کانون فرهنگ انقلابی شرق، راه آزادی، رزگاری، رهایی بخشی ملی کوردستان و کاوه را به عنوان خط‌مشی رفرمیست ملی‌گرا تعریف کرد که متعلق به

جنبش خرده‌بورژواها و طبقه میانی بود. رهبری، از کوردی که این‌ها را پسندیده بود همچون دنباله‌رو سیاست و ایدئولوژی خرده‌بورژوا نام می‌برد. زیرا این خط‌مشی را به‌عنوان سمبل خرده‌بورژوا و تحول در ایدئولوژی و سیاست که بر مبنای وابستگی به زندگی استعمارگر که در درون شهرسازی و سیستم استعمارگر تحت نام حاکمیت شکل داده بود، تعریف نمود. برنامه آن کوردها را به‌عنوان برنامه آنها و خط‌مشی مبارزات‌شان را به‌عنوان خط‌مشی مبارزات آنها ارزیابی کرد. به‌همین سبب، از آنها به‌مثابه اصلاح‌طلب، خرده‌بورژوا و ملی‌گرا نام برده می‌شد؛ گاهی اوقات هم به‌نام مبارزان اصلاح‌طلبی و تسلیمیت‌کاری. در خط عملیات‌ها منفعل و تسلیمیت‌کار بودند. مبارزات رادیکال را در هدف قرار نداده و در پی اصلاح‌طلبی بودند. رهایی را در آزادی و استقلال نیافتند. برخی از آنها اصلاح‌طلبی را به‌عنوان طرز مبارزه تعریف می‌کردند، که آن هم حقیقتی نداشت. زیرا اصلاح‌طلبی به برنامه ارتباط دارد. در برنامه آنها نه رهایی و نه آزادی و استقلال وجود داشت. جهت اندکی طلب حق و جبران ضعف‌ها و عقب‌ماندگی‌های کوردستان، بیشتر به دولت گرایش نشان می‌دادند. برنامه و خواسته‌های آنها بر اساس رشد اقتصادی کوردستان بود.

پ.ک.ک این را نه ابتدایی بلکه بسیار خطرناک می‌دید. این طرز طلب را به‌عنوان همدستی با نظام تعریف کرد. چون در خدمت گسترش کاپیتالیسم و ملی‌گرایی ترک قرار گرفته و ملی‌گرایی کورد را نابود می‌ساخت. به‌همین علت، از آن به‌عنوان نسل‌کشی و استحاله فرهنگی نام برد. استحاله فرهنگی نیز تنها در مدارس بوقوع نپیوست، بلکه بزرگ‌ترین محیط‌های استحاله فرهنگی، بازارها، کارگاه‌های تولیدی، پادگان‌های سربازی و مکان‌های اجتماعی و فرهنگی بودند. جهت کسب موفقیت در مستعمره‌کردن کوردستان، تمامی عرصه‌های دولت و جامعه با هدف استحاله و نسل‌کشی فرهنگی بکار گرفته می‌شد. در این راستا نیز برنامه و سازماندهی مؤثری را اجرا می‌کردند. از این رو، خط‌مشی اصلاح‌طلبی را همچو گرایشی که آنها ایجاد کرده بودند تعریف کرد. گفت که: «این، سیاست، اندیشه و روح و روان خرده‌بورژوایی است که کورد آن را مورد پسند قرار داده.» این نیز به‌معنای پسندیدن جنبشی است که از جانب استعمارگران بوجود آمده، به تسلیمیت درآورده و با استعمارگری یکی شده است. در واقع، از آن به‌عنوان گرایشی ناگسستنی با خرده‌بورژوایی نام برد. با این‌ها جنگ و جدل بسیاری انجام داد.

ملی‌گرایی آنها تنها جهت فریفتن خلق و تهدید دولت بود. واژه کورد را فقط برای این بکار بردند. این پیام را می‌دادند "بینید می‌توانیم خلق را تحریک کنیم، اگر به ما کمی حق زندگی بدهید خفه خواهیم شد." در حقیقت، این واژه را به‌عنوان باجگیری و تهدید دولت بکار می‌بردند، اگر نه هدفی بمانند کورد و کوردستان و رهایی ملی نداشتند. اما در سخن گفتن این واژه‌ها را بسیار خوب بکار می‌بردند، ولی حرف و عمل‌شان ۱۸۰ درجه ضد هم بود. در گفته‌های‌شان، واژگان میهن‌پرستی، دموکراسی و رهایی ملی وجود داشت و در عمل نیز از رویکرد مجله و انجمن گامی فراتر برنداشتند. رهبری این رویکرد را که بجز چاپ مجله و تأسیس انجمن کار دیگری نمی‌کنند، به‌عنوان طرزی خطرناک در مبارزات که راه را بر کشتار همگانی خلق هموار می‌سازد تعریف کرد. لذا به مخالفت با آن پرداخت. زیرا آنها جامعه را به طرفداری از این تمایلات و مبارزه با پ.ک.ک تشویق کرده، همچنین خلق را به دست‌کشیدن از راه فرزندان خود و جلوگیری از پیوستن آنها به پ.ک.ک دعوت می‌کردند. چنین فراخوان‌ها و تلاش‌هایی داشتند.

پ.ک.ک در مقابل این گرایش نیز مبارزات بزرگی به‌عمل رساند. وجه دیگر مبارزات ایدئولوژیک را در برابر این‌ها نشان داد. چون این تمایل، خود را سوسیالیستی و چپ‌گرا می‌نمایاند. کمال بورکای نیز نام حزب خود را "حزب سوسیالیست کوردستان" گذاشته بود. خود را رهایی‌بخش ملی می‌خواند. برای همین، جامعه را تحت تأثیر قرار داده، آگاهی خلق را تحریف ساخته، نیرو و انرژی‌شان را به سمتی اشتباه هدایت کرده، تهی‌مایه ساخته و مانع گردآمدن آنها در اطراف جنبش‌های مردمی می‌شدند. چون هدف، صرف کسب موفقیت در جذب توده‌های مردمی و جوانان کورد بود، این جریان قادر به جایگیری در مبارزات گشت. در این باره، مبارزات ایدئولوژیک شش‌گانه صورت گرفت. از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۰ با این طیف و گرایش، مبارزات ایدئولوژیک شدید و همه‌جانبه‌ای انجام گرفت. در این مدت نیز درگیری‌های مختلفی بوقوع پیوستند. این‌ها به اندازه جریان‌های آن‌زمان ترکیه حاضر به انجام مبارزات مسلحانه نبودند. به‌همین دلیل، وجه مسلحانه درگیری‌ها کم‌رنگ بود، ولی بجز آن هرگونه دعوایی روی می‌داد.

در نتیجه نیز در پایان سال ۱۹۷۹ حزب کمونیست ترکیه بطور نهانی با حزب جمهوری خواه خلق سازماندهی مشترکی تشکیل داده و در کنار این نیز با راه آزادی،

کانون فرهنگ انقلابی شرق و رهایی بخشی ملی کوردستان یکی شدند. یگانی به نام "نیروی دموکراسی ملی" تشکیل دادند که جهت سرکوب پ.ک.ک و جلوگیری از ورود آن به بوتان، در ماه ژانویه سال ۱۹۸۰ شش ماه حملات مسلحانه انجام دادند. در این حملات قریب به هفتاد تا هشتاد کادر و هوادار ما شهید شدند. کمال بورکای می گوید "دستان ما به خون آلوده نشده." راست می گوید! به دولت ترکیه تلنگری هم نزدند، اما از دستان شان خون کوردها می چکد. در ماردین و آمد، خون میهن دوستان پ.ک.ک ای از دستان شان جاری است. بسیاری از آنها خانواده رفقای مان بودند. برادران و پدران شان را به قتل رساندند. چون سرنوشت بسیاری از آنها مشخص نشد، هنوز اطلاع دقیقی از تعدادشان نداریم. ما اینها را فراموش نکرده ایم. بعضی از آنهايي که در میان آنها درست بودند حال دم از رسوایی این اعمال می زنند. پ.ک.ک هم جنگید، اما اگر يك بار در برابر آنها جنگیده باشد، صد بار در برابر دشمن استعمارگر جنگید. حال آنکه آنها حتی تلنگری به استعمارگران نزدند، ولی دهها پ.ک.ک ای را با اسلحه به قتل رسانده و خون آنها را ریختند. باید اینها هیچگاه فراموش نشوند. باید این دسته و افراد اطراف آنها را به خوبی شناخت. در حقیقت، همچون طیفی بودند که جهت نگاه داشتن خلق کورد زیر سایه استعمار سازماندهی شده بودند.

دولت از آنها بسیار راضی بود. حزب جمهوری خواه و حزب عدالت آنها را سازماندهی و جهت حمله ور کردن آنها به پ.ک.ک اقدام کردند. در واقع، بازیچه دست دولت بودند و تا زمانی که اینها باشند، رهایی کوردها از نظام، دستیابی به سازماندهی و دانش آزادی و جذب کردن به خط مقاومت ممکن نخواهد بود. همچون جاسوسان دولت و به نام آن، جامعه را از لحاظ آگاهی و سازمانی در محاصره قرار داده و به دولت وابسته کرده بودند. به همین سبب، جهت مقابله با این گرایش، از همان آغاز، مبارزات در وجه ایدئولوژیکی گسترش یافت. بدون درهم شکستن این جریان و گرایش، برهم زدن این بازیچهها و بدرآوردن جامعه از وابستگی به استعمار از طریق این کانالها، آیا امکان کسب هوشیاری آزادی، مشارکت در سازماندهی و پیوستن به مقاومت وجود داشت؟

پ.ک.ک با گذار از اینها توانست در برابر دولت و ارتش بجنگد. می گویند "پ.ک.ک خلق و دولت را در مقابل هم قرار داد." صحیح است، چون آنها

استعمارگرند؛ با استعمارگر روبرو ساخته و با او جنگاند. حال آنکه کمال بورکای همه تلاشش این بود جامعه را به کنترل دولت درآورد. همانند جاسوس دولت، برای اینکه جامعه را دنباله‌رو و تسلیم دولت سازند کار می‌کردند. اگر حزب عدالت و توسعه امروز این‌همه به آنها جای داده و می‌بالد بخاطر این عملکرد است. این اشخاص را خوب بشناسیم. برای همین، خط‌مشی ملی‌گرایی ابتدایی، خط پ.د.ک، خط فئودال و عشیره‌گرا و خط بارزانی است. اساساً خطی درشت از دولت ملت‌گرایی را نمایندگی می‌کنند. "رزگاری" هم کمی به آنها نزدیک بود. در نظرات اسماعیل بشیکچی، قرابتی با آنها دیده می‌شود. این مفهوم حاکم بود که "دولتی کوردی وجود داشته باشد، مدیریتش کی و یا چگونه باشد فرقی ندارد." آن ناجورترین خط دولت‌گرا بود. با بهره‌گیری از عامل پ.د.ک و تکیه بر تأثیرات فئودالی و عشیره‌گرایی آن بر جامعه، حاکمیتی را که بوجود آورده بودند بسان تشکیل دولتی دیده و مهم برمی‌شمرد. این نگرش، نظام فکری آنها را شکل می‌دهد. پیشرو خط‌مشی خرده‌بورژوا و اصلاح‌طلبی ملی‌گرا نیز کمال بورکای است.

در اصل، نظریه خط‌مشی ملی‌گرایی ابتدایی به اسماعیل بشیکچی تعلق دارد. تئوری خط ملی‌گرایی هم ابتدایی و هم اصلاح‌طلب در خدمت ملی‌گرایی دولت قرار می‌گیرد. رهبر ملی‌گرایی ابتدایی نیز بارزانی است. کمال بورکای هم رهبر خط ملی‌گرایی اصلاح‌طلب است. به‌خوبی بر این واقف باشیم. او اهل مازگرد درسیم و وکیل است. مدت زمانی طولانی در حزب کارگران ترکیه کار کرده و سیاست را از آنجا فرا گرفته. اساساً فرهنگ سیاسی‌اش را از آنجا آموخته است. در سال ۱۹۷۴ گویا با تشکیل گروه و یا جنبشی جداگانه، حزب سوسیالیست کوردستان ترکیه را بنیان نهاد. پس از کودتا موجودیت این حزب آشکار شد که از آنجا هم به خارج از کشور رفتند. سی‌ویک سال در بیرون از ترکیه بود. در هفته‌ای که دیدارهای رهبری قطع شد حزب را به ترکیه برگرداندند. حال نیز با حزب عدالت و توسعه پیمان بسته و به حزب حق و آزادی (HAK-PAR) پیوستند. رسانه‌های ترکیه در ابتدا با صفات شاعر و روشنفکر کورد، به‌عنوان شخصیتی مهم از او نام می‌بردند. سپس با آشکار شدن گرایش او، اکنون به‌عنوان "سیاستمدار کورد" او را خطاب قرار می‌دهند. ولو دوباره او را به حزب برگرداندند. به‌مثابه بدیل رهبری، کمال بورکای را به‌عنوان رهبر کوردها به جامعه نشان داده و قصد تجزیه خلق کورد را داشتند. در هنگام واردشدن به دوره

مقاومت و زمانی که پ.ک.ک بر اساس جنگ انقلابی خلق در برابر بازی‌های حزب عدالت و توسعه ایستادگی نمود و مقاومت رهبری پیش‌روی آن را گشود، حال، حاکمیت استعمارگر او را در آغوش گرفته است. این نیز نشان می‌دهد که از آغاز تاکنون چقدر به استعمارگری خدمت کرده.

در حقیقت، یکی از دلایل مبرم اینکه تاکنون در خارج از کشور مانده، عدم حضور او در چنین محیطی است. دولت لازم ندید که این‌ها را بر علیه پ.ک.ک بکار گیرد. مثلاً از پایان دهه شصت تاکنون مشغول سیاست و سازمان است، اما هنوز هم در سطح صفر بوده و دستاوردی ندارد. تنها کاری که کرده، اجرای نقش گماشتگی در برابر پ.ک.ک است. همه بود و نبودش، جنگ علیه پ.ک.ک می‌باشد. ایدئولوژی‌اش چنین است. بنیان حملات یگان نیروی دموکراتیک ملی در سال ۱۹۸۰ این بود. در سال ۱۹۸۳ در اروپا کتابی را به نام "انقلابی‌گری یا تروریسم" علیه پ.ک.ک به چاپ رساند. ابتدا کمال بورکای بود که پ.ک.ک را تروریست اعلام کرد. همه دولت‌های اروپا با عطفی که از او گرفته بودند پ.ک.ک را تروریست اعلام کردند. در اروپا مشغول مسدودکردن راه‌های ارتباطی پ.ک.ک در خارج از میهن بود. حال هم در مرحله‌ای که حزب عدالت و توسعه جهت نابودی رهبری آغاز کرده بسان یک جاسوس عمل می‌کند. باید او را به خوبی شناخته و ارزیابی نماییم.

کمال بورکای در سخن، از هر کسی بهتر کوردی حرف زده، همیشه از رهایی‌بخشان ملی بوده، سوسیالیسم را خوب دانسته و سوسیالیست است! همچنین سخنانش را به بهترین شیوه بیان می‌کند، شاعر هم که هست، اما حرف و عملش در تضاد باهم می‌باشد. کسانی که پیرو خط او شدند، آنهایی بودند که در خط میانی ماندند؛ گروه رزگاری دو قسمت شد، برادران کوتان سرحدی بودند، اورهان کوتان در اروپا وفات کرد، 'ممتاز' هنوز هم در قید حیات است. البته به زندان افتاده بود که 'رفیق قره‌سو' بهتر می‌داند. می‌گویند در زندان مراقب سگ 'اسد اوکتای' یلدران' بوده است. یعنی خود را بدان حال انداخته بود. به رهبریت او نگاه نکنیم، هرگز به مقاومت نپرداختند. مثل اینکه ازهم پاشیدند. از آنها خدیجه یاشار و ابراهیم گوجلو تحت نام 'آلا رزگاری' جدا شدند. گویا آنها سعی در عملی کردن مبارزات رهایی ملی داشتند.



پس از کودتای دوازده سپتامبر بیش از صدوپنجاه جوان را به قندیل آوردند. در 'دوله کوك' اقدام به آموزش آنها کردند. به اصطلاح می‌خواستند از آنها گریلا بسازند! در آنجا جروب‌حی در مورد اینکه "آیا خدیجه یاشار می‌تواند با يك ایرانی ازدواج کند یا نه؟" صورت گرفت. شش ماه این را گفتگو کردند که در پایان، خدیجه ازدواج کرد و رفت. به حرف کسی گوش نداد. در نتیجه، جوانانی را که قرار بود گریلا شوند نصفی از آنها را به اروپا و بقیه را هم به شمال کوردستان فرستادند. خودش هم با همسرش به اروپا رفت. در حین رفتن هم رهبری به آنها كمك کرد. تا هنگام فرستادنش، روزهای بسیاری در خانه از او مراقبت کرد. حال نیز همچون دشمن شماره يك رهبری و پ.ك.ك می‌کند. دشمن قسم خورده رهبری و پ.ك.ك است. به مجلس درخواست‌نامه‌هایی را ارایه کرد با این محتوا که: "رژیم دوازده سپتامبر و یا دادگاهی ۲۸ فوریه نباید پ.ك.ك را دادگاهی کند، بلکه باید کشتارهای پ.ك.ك را آشکار سازد." تعداد زیادی نام سر هم ردیف، لیست‌هایی تهیه و به مجلس ارایه کرده است. از يك جاسوس بیشتر ضرر و زیان می‌رساند. گفته می‌شد هم که جاسوس است. پس از دوازده سپتامبر مدتی در اطراف 'نصیبین' ماند. پلیس به رفا گفته بود ما او را پیدا کرده‌ایم اما دستگیرش نمی‌کنیم. احتمالاً از آن زمان تاکنون دارای چنین روابطی بوده است.

درد اصلی او خیلی ناچیز و بی‌ارزش است. این‌ها به شیوه‌ای ارزان و با سوءاستفاده از جامعه کورد زندگی می‌کنند. با گفته‌های ملی‌گرایانه نظام را تهدید کرده و با سپرکردن انسان‌ها مانع از سرکوب شدن خود می‌شوند. در حقیقت، با واژه کوردبودن، جامعه را فریب می‌دهند. به بهانه اینکه مبارزه می‌کنند، دار و ندار جامعه را از دست‌شان می‌ربایند. پ.ك.ك این بازی‌ها را به هم زد. آنها را به نقطه صفر رساند. کاری کرد که دیگر نتوانستند به زندگی ادامه دهند. اگر دولت به آنها پول نمی‌داد باید تابحال از گرسنگی مرده بودند. برای همین نیز خیلی کینه‌توزی می‌کنند. رهبری و پ.ك.ك را به مثابه سرآمد دشمنان‌شان برمی‌شمرند. با گفتن "امکانات زندگی را از دست‌مان درآوردید، با فریب خلق به آسانی به زندگی‌مان ادامه می‌دادیم، امکان این شیوه زندگی را از ما گرفتید..." به ما حمله‌ور می‌شوند. این اندازه روح هجوم‌طلب آنها به‌همین دلیل است. این‌ها هم دارای چنین خط‌مشی‌ای هستند.



چه کسانی آن را ساخته و این سال‌ها را چگونه سپری کرده‌اند؟ پاسدار چه چیزی بوده‌اند؟ چه گفته‌اند و چگونه زیسته‌اند؟ باید این مرحله چهل سال سپری شده را به‌مانند بنیان‌های مبارزه ایدئولوژیک ارزیابی نمود.

از طرفی مبارزه با استعمار در جریان بوده و از طرف دیگر، باید همچون سال‌های مبارزه با سوسیال‌شوونیسم و ملی‌گرایی اصلاح‌طلب درک گردد. به‌همین دلیل نیز این خط‌مشی‌ها و اعضای آنها را باید خوب شناخت. از نیروی انتقاد برخوردار بوده، واقعیت‌ها را بر این اساس شناخته و مشارکت در جنبش آزادی بر این اساس تحقق پذیرد. بدین ترتیب، هر فردی می‌تواند از آنها فاصله گرفته، به شیوه‌ای صحیح به حزب پیوسته، پ.ک.ک را به‌درستی درک کرده و به حالتی تأثیرگذار به مبارزه بپردازد. کسی که این کار را انجام ندهد امکان دارد که شکست بخورد. حتی ممکن است که پ.ک.ک و این نیروها را هم اشتباه بشناسد. احتمال دارد با شکست و تردد مواجه شود. به‌همین سبب هم فریب خورده و از ما جدا گردد. حتی با کسب آگاهی بر همه این حقایق نیز باز باید مواظب بود.

### سال ۱۹۷۶ و بازگشت به کوردستان

وقتی به اواخر سال ۱۹۷۵ رسیدیم این تحولات به میزان چشمگیری موفقیت حاصل کرد. شکل‌گیری خط‌مشی سیاسی، ایدئولوژیک تا اندازه‌ای باعث ژرفایابی و شفافیت فکری شد. همچنین در مبارزات ایدئولوژیکی‌ای که در برابر خط‌مشی‌های دیگر از جمله سوسیال‌شوونیسم و ملی‌گرایی اصلاح‌طلب انجام داد نتایج خوبی کسب کرد. از سویی دیگر، بر مبنای این جدال، سطحی از تشکل گروهی آشکار گشت. تحرکی سیاسی در ترکیه بوجود آمد و از آنکارا به مکان‌های دیگر هم منتقل شده بود. در درون سازمان جوانان، گروه‌های مختلفی جهت سازماندهی خود، از گرایش و موضعی عملی برخوردار شدند. پس از شکل‌گیری حکومت، در میان جبهه ملی‌گرا با پیشاهنگی جوانان دانش‌پژوه و افراد مختلف از اقدار گوناگون جامعه، درگیری‌های خشونت‌آمیزی درگرفت. اسلحه بکار بردند و درگیری‌ها در همه مناطق گسترش یافت.

برای همین در خصوص اینکه گروه چگونه می‌تواند کار بکند، همچنین انجام ارزیابی و گفتگو، گروهی از رفقا در ماه ژانویه ۱۹۷۶ جلسه‌ای تشکیل دادند. در

آن زمان، جلسات گروهی بسیاری برگزار شده و گفتگو و تعیین موضع صورت می گرفت. رهبری کارهای مؤثری جهت شفافیت یابی، پیشرفت و شکل گیری گروه انجام داد. جدای این موارد، در جلسه چگونگی انجام کارهای پراکتیکی مورد بحث و گفتگو قرار گرفت. این جلسه در دیکمن (از نواحی آنکارا) برگزار شد. کارهایی که امکان داشت در انجمن عالی جوانان دانش پژوه آنکارا به انجام برسند، عملی شده و نتایج مهمی هم به همراه آورد. البته که تنها به کارهای انجام شده در آنکارا محدود نماند. در روزهای تعطیل هر کدام از رفقا در مناطق سکونت خود، بحث و گفتگو براه انداخته و به انجام کارهای سازمانی می پرداختند. این گونه شد که در مناطق و در میان اقشار گوناگون کوردستان، با اشخاص مختلفی آشنا شده و در راستای تشکل گروهی در آنجا پیشرفت های مهمی حاصل شده بود. رفت و آمدهای آنکارا زمینه ای شد جهت برقراری روابط و انجام گفتگوها. همچنین شرکت جوانان در امتحانات دانشگاه ها وسیله خوبی بود برای برآوردن بحث و جدل و انجام سازماندهی.

بدین ترتیب، نه تنها یک تشکل گروهی در آنکارا، بلکه در مناطق مختلف کوردستان در راستای شکل گیری گروه پیشرفت هایی حاصل گشت. در جلسه در مورد چگونگی گسترش این امور بحث و گفتگو صورت گرفت. مهم ترین نتیجه ای که از آنجا بدست آمد، جریان یافتن امور سازمانی بسوی کوردستان بود. دیگر از کارهای سازمانی ثمربخش در آنکارا نتایج لازم کسب شده بود. بطور یقین، کارهای دیگری که بتوان در آنکارا انجام داد وجود داشتند اما مهم تر آن بود که اندوخته های سازمانی و نظری ای که در آنکارا بدست آمده بود، در شهرهای کوردستان در میان جوانان و البته در ابتدا جوانان دانش پژوه به بحث گذاشته شده و سازماندهی در کوردستان به شکل یک سازمان جوانان درآید. این امر دیگر بصورت یک کار مهم که بایستی قطعاً انجام گیرد درآمده بود. مهم ترین نتیجه این جلسه، جنبش بازگشت به میهن بود. پ.ک.ک. نه تنها یک بار بلکه بارها برای بازگشت به میهن اقدام به حرکت کرده بود. خود پ.ک.ک. نیز یک جنبش بازگشت به جوهر، بازگشت به میهن و بازگشت به هویت خویش است. جهت انتقال اندوخته فکری به کوردستان که از میلاد رهبریت و طی تشکل گروهی در پایتخت استعمار، آنکارا حاصل شده بود نیاز به جنبش بازگشت به میهن بود.

پس از کودتای نظامی و فاشیستی دوازده سپتامبر به عرصه‌های لبنان، فلسطین رفتیم و بازگشت به میهن برای بار دوم در سال ۱۹۸۲ بوقوع پیوست. سومین بازگشت همچون رفتن از جنوب به شمال کوردستان در سال‌های ۲۰۰۴-۲۰۰۳ رخ داد. به همین سبب، در هر موقعیت استراتژیکی خود را جمع و جور کرده و با انجام تدارک، می‌تواند جهت انتقال تجاری کسب‌کرده به عرصه‌های مبارزه، از چنین جنبش‌های بازگشتی بهره بگیرد. موضوعی که از ابتدای سال ۱۹۷۶ مورد بحث و ارزیابی قرار گرفت نیز همین بود. در کوردستان تا حدودی دارای روابطی بودیم. شیوه‌ای هم جهت برقراری رابطه و انجام کار بوجود آمده بود. برای اینکه کادر بتواند فعال، مؤثر و ثمربخش باشد، همچنین به خوبی از زمان استفاده کند رفتن به عرصه‌های نو مناسب دیده شد. این‌گونه بود که در سال ۱۹۷۶ با انتقال اندوخته نظری و ایدئولوژیک از آنکارا به کوردستان مرحله نوین و مهمی آغاز گشت. رهبری گفت: «در ترکیه مبارزات و سازمان‌های انقلابی تا سطح بارزی رشد کرده بودند، اما کوردستان مانده بود. لذا برای انتقال مبارزات انقلابی به کوردستان و پشتیبانی از سطح موجود در ترکیه این بازگشت لازم بود.» ما بار این وظیفه و کمبود را بر دوش کشیدیم. برای همین، جهت فعالیت در مناطق مختلف، تعداد بیشتری کادر و داوطلبان کادرشدن فرستاده شدند. به مناطقی رفتیم که پیشتر شناخته و رابطه‌هایی داشتیم. جهت تغییر مکان به مناطق تازه هم رفتیم. از راه‌های مختلف و از طریق ایجاد روابطی تازه رهسپار کوردستان شدیم.

البته هیچ امکان و شرایط مہیایی هم وجود نداشت. چندان مبارزه، اندوخته تئوری و فکری، همچنین میراث و جماعتی که بتوان به آنها پشت بست هم در میان نبود. تنها همان تجارب کسب‌کرده خودمان بود. چند اصل ایدئولوژیک و سیاسی در رابطه با آزادی، میهن و رهایی وجود داشت. آگاهی چندانی در مورد مفهوم و چگونگی عملی‌سازی آنها نداشتیم، اما باز هم اصول مهمی بودند. کارهایی برای انتقال این مفاهیم و بیدارکردن و آگاه‌سازی انسان‌ها بر این اساس انجام گرفتند. همچنین بنا به برخی ارزش‌های معنوی، انسان‌ها را به صفوف مبارزه جذب نمودیم. در دست گروه‌ها و سازمان‌های دیگر تا حدودی اندوخته‌هایی وجود داشت. ادبیاتی نوشتاری داشتند. بنا به میراثی که از گذشته بجا مانده بود به انتشار روزنامه و مجله می‌پرداختند. بجز این نیز هر کدام دست کم تاریخ خود را به یکی از

جنبش‌هایی که از سال‌های ۱۹۷۰ دست به مبارزه زده بودند برمی‌گرداند. می‌خواستند بر روی آن میراث‌ها حرکت کنند. در دست پ.ک.ک چنین میراثی، یا مجله و روزنامه‌ای، و یا اندوخته‌ای که بدان تکیه کند وجود نداشت. تنها نظام فکری‌ای که از جانب رهبری ایجاد شده بود و آگاهی و آموخته‌های کادرهایش وجود داشت. با تشریح آنها، فراخوانی انسان‌ها به درک واقعیت، دعوت کردن به حقیقت و تحت تأثیر قراردادن انسان‌ها بر این اساس، همچنین با انباشتن نیرو و گسترش سازمان بنا به نتایج کسب‌شده حول آن واقعیت‌ها عمل می‌کرد. اساس و جوهر فعالیت‌ها این بود.

در این شرایط، به دلیل نبود پیش‌نویس به کتاب‌ها روی می‌آورد. رهبری به همراه رفیق خیری کارهایی را جهت تهیه پیش‌نویس انجام می‌دادند. یعنی افکارشان را به حالت نوشتاری درمی‌آوردند، ولی بصورت نوشتجاتی مرتب و تنظیم شده درنیامده بوده که بتوان از آن فایده گرفت. همچون یک منبع اصلی باقی ماند و برای همیشه نیز این‌گونه ماند. همچون تدارکی جهت نظم‌بخشیدن به اندیشه‌های پیشین بود. یعنی مباحثی را که بصورت شفاهی صورت گرفته بود و آموزه‌هایی را که از جستجو و تحقیقات بدست آمده بود، نوشته و تنظیم کردند که به معنای نظم‌بخشیدن بدان‌ها بود. بجز این نه به حالت کتاب چاپ شد و نه به حالت روزنامه. در دسترس کادرها نبود و آنها در وضعیتی نبودند که بتوانند از آن بهره بگیرند. بدین لحاظ که امکان و یا میراثی آنچنانی که بشود بدان تکیه کرد وجود نداشت. تنها برخی مفاهیم و پاسداری از آنها، باثبات بودن در رسیدن به هدف و جسارت و فداکاری وجود داشت. غیر از این، به هیچ وجه انجام فعالیت و تداوم‌بخشیدن به این راه ممکن نبود. نه امکان و نه رابطه‌ای وجود نداشت. دیگر در هر جایی که می‌شد آشنا و دوستی پیدا کرد و یا با هر اسمی که مواجه می‌شدیم، سراغ‌شان را گرفته تا که رفاقا آنها را یافته و با آنها رابطه برقرار می‌کردند. بنا به این شیوه، در منطقه با تعدادی اشخاص اندیشمند رابطه برقرار شد. سعی داشتیم با بحث و گفتگو آنها را تحت تأثیر قرار دهیم. این روشی بود که بوسیله آن توانستیم پیشرفت‌هایی را حاصل نماییم.

مرحله زمانی سختی بود. اقدام چندان آسانی هم نبود. هیچ امکان و پشتیبانی نداشتیم. اجباری هم در کار نبود. در واقع، هر کسی با میل و خواسته خود کار می‌کرد. البته کسانی که به فعالیت می‌پرداختند، سوگند پایبندی یاد می‌کردند.

جایگاه و تأثیر هر شخص در گروه به میزان کار و بهره‌اش بود. در غیر این صورت، کسی که کاری نمی‌کرد و زمانش را هدر می‌داد، چیزی بدست نمی‌آورد. کسی که می‌خواست این‌گونه بماند، هیچ فایده‌ای برای گروه نداشت. برای همین، گروه هم او را از خود نمی‌دانست و حق سخن و نظردهی نداشت. شرط پذیرفته‌شدن، خودی - بودن و ارایه نظر، انجام کار و کسب پیشرفت برای گروه بود. این طرز فکر و حس مسئولیت، باعث کار داوطلبانه افراد گروه می‌شد. نمی‌شد امکان و تلاش‌های سازمان را با داشتن رتبه و مسئولیت مورد سوءاستفاده قرار داد. دریافت مسئولیت از راه پول، اسلحه و نیرو بعدها بوجود آمد. در فعالیت آغازین پ.ک.ک چنین وضعیتی در میان نبود. از صفر شروع کردن هر زمان وجود داشت. یعنی چنین نبود که کادر امکاناتی دریافت و بعد شروع بکار کند. از حد صفر شروع به فعالیت می‌کرد. اساس این بود که امکان و ارزش‌هایی را بوجود آورده و به سازمان بپردازد. تنها اگر به جایی می‌رفت، به اندازه‌ای که به مقصد برسد پول می‌گرفت. رقفا در خاطرات‌شان بحث می‌کنند که «به عنتاب که رسیدیم، پول مان ته کشید. برای اینکه شکم‌مان را سیر کرده و بتوانیم زندگی کنیم خودمان کار کرده و چیزهایی بدست می‌آوردیم.» روزهای بسیاری را با حداقل غذا به زندگی ادامه دادیم.

رفیق مظلوم دوغان در زندان گفته: «اگر لازم بود گرسنه مانده و در کوچه و خیابان‌ها می‌خوابیدم، اما تمامی تلاشم را صرف تحت تأثیر قراردادن انسان‌ها می‌نمودم.» وی، فعالیت‌های باتمان را این‌گونه ارزیابی نمود. گفته کمال پیر چنین بود: «در صورت لزوم، جهت تأثیر گذاشتن بر یک شخص، سه ساعت یا سیصد ساعت حرف زده و تا جذب‌کردنش، دست از او بر نمی‌داشتیم. تمام کوشش‌مان برای کسب موفقیت حتی بود.» این‌ها خصوصیات، شرایط و شیوه فعالیت در آن دوران را نشان می‌دهد. در آن زمان، یکی از موضوعاتی که باعث پیشروی در تبلیغ شدن ما شد، حادثه کشتن یک جوان اهل 'سوروچ' در دانشگاه 'حاجه‌تپه' بود. این اتفاق در اواخر سال ۱۹۷۵ و یا بهار ۷۶ روی داد. در حاجه‌تپه این دانشجوی اهل 'سوروچ' در گروه رهایی ملی عضو بود. در آن زمان، رهبری مدام به سوروچ رفت‌وآمد داشت و جوانان آنجا و رهبری همدیگر را می‌شناختند. حتی به میزان زیادی به رهبری وابسته شده بودند. اهالی سوروچ چنین می‌پنداشتند که گویی آنجا مملکت رهبری است. اهالی 'جیبین' هم همین‌طور. رهبری هم همین حس را نسبت به

سوروچ داشت. در نتیجه تحولات حاحه‌تپه و تأثیرپذیری جوانان سوروچ از جنبش و گسترش گروه در میان جوانان آنکارا، با آن فرد نیز تا حد زیادی رابطه و دیالوگ صورت می‌گرفت. لذا تا حدودی قانع شده و نظرات گروه رهایی ملی را صحیح نمی‌دید. به جایی رسیده بود که می‌خواست از آنها جدا شده و به ما بپیوندد، ولی می‌خواست با قانع کردن گروه به ما ملحق شود. در چنین مدتی بود که در حاحه‌تپه از جانب فاشیست‌ها با اسلحه شهید شد.

رهبری به دلیل شناخت سوروچ و آن رفیق گفتند: «باید خود را صاحب جنازه بدانیم. اگر ما این کار را انجام ندهیم، کسی قادر به انجام این امر نخواهد بود.» لذا خودش به شخصه با رساندن جنازه بدست خانواده‌اش و بردن آن تا سوروچ مشغول شد. این‌گونه جنازه به سوروچ برده شد. شمار زیادی انسان هم از اعضای گروه و هم افراد دیگر به سوروچ رفتند. در رابطه با حادثه اعلامیه‌ای حاضر شد که از طریق برخی از سندیکاها می‌توانستیم آن را به چاپ برسانیم. با رفیق خیری به انتشار اعلامیه پرداختیم. رفیق خیری اعلامیه‌ها را گرفت و رفت، ولی در راه در مسیر سوروچ دستگیر شد. بخشی از اعلامیه‌ها به مقصد رسیده و بخشی نیز بدست دولت افتاد. در سوروچ مراسم ترحیم و متینگ بزرگی برگزار شد. گفته می‌شد حدوداً ده‌هزار نفر در مراسم شرکت کرده بودند که رهبری و تعداد زیادی از رفقا هم در آن حضور داشتند. تا اینکه پلیس به مراسم حمله‌ور شد و حدود نود نفر را دستگیر کرد. در برابر حمله تا اندازه‌ای مقاومت صورت گرفت. رهبری شانس داشت که از دستگیری رهایی یافته بود. رفیق حقی از میان باغ‌ها فرار کرده و تا زانو به درون گل افتاده بود که با این وضع، تا آنکارا آمد. رفیق خیری و رفیق کمال از ابتدا دستگیر شده بودند. در میان آن نود بازداشتی، شمار بسیاری از رفقا وجود داشتند. آنها را دستگیر و به زندان آمد برده بودند. این رفقا در متینگ، پلانکارت‌ها را برافراشته، شعارهای آزادی و استقلال سر داده و مرگ بر استعمار گفته بودند. بازتاب این حادثه بسیار زیاد بود.

در آن دوران، این مراسم، نخستین عملیات بزرگ مردمی بود. اولین عملیات و شورش پ.ک.ک. این بود. باید این‌گونه دیده و ارزیابی کرد. زیرا هم در میان جامعه بازتاب فراوانی داشت، هم بر روی رفقای داخل و بیرون از زندان تأثیر زیادی گذاشته بود. کسانی که به سبب متینگ دستگیر شده بودند، در آمد به کانون جلب



و توجه تبدیل شده بودند. افراد زیادی خواسته بودند به ملاقات‌شان رفته و آنها را بشناسند. دستگیری رفقا در زندان به وسیله‌ای برای سازماندهی مبدل شده بود. چنین بود که نام پ.ک.ک در هر جایی پژواک یافت که "آپوچی‌ها در سوروچ برای ده‌هزار نفر متینگ برپا کرده و فریاد استقلال برآورده‌اند." با این گفته‌ها و مبالغه‌ها و چند برابر جلوه‌دادن آنها، در چهار طرف کوردستان پخش شد. این برای ما فرصت مهمی برای شناخته‌شدن و شنیده‌شدن بود. همچنین فرصتی بود جهت پیدا کردن طرفدار بیشتر، تأثیرگذاری بر انسان‌ها و شناساندن هویت خود. این برای جنبش بازگشت به میهن بسیار مفید واقع شد. زیرا با تبلیغات حادثه و پخش شدن ماجرا، پی‌بردن به بزرگی و نیروی عملیات بر روی جوانان تأثیر زیادی برجای گذاشت و باعث ایجاد جوش و خروش و هیجان می‌شد.

این باعث کمک و تسهیل فعالیت جوانان شد. به‌همین علت نیز فعالیت‌های سال ۱۹۷۶ با سختی فراوانی سپری شد. تعداد زیادی کتاب [را بدون خریدن آنها] به کوردستان فرستادیم. عذر می‌خواهم اما کتاب بودند، آگاهی بود، پولی نداشتیم. چیزی را که از دستمان آمد انجام دادیم. از آنکارا گرفته تا آدانا و استانبول، هر کجا کتاب دیدیم کول کول پر کرده و به کوردستان فرستادیم. در آغاز از عنتاب شروع کرده و در شهرهای بزرگی که در مرز ترکیه بودند، رفته‌رفته خانه‌هایی را جور کرده و آنجاها را تبدیل به مکان‌های آموزشی نمودیم. ده‌ها و حتی صدها گروه آموزشی شکل گرفت. کسانی که از روستا و نواحی آمده بودند، دانش‌آموزان دوره متوسطه و دبیرستان و جوانان کارگر و کارگرانی که در عنتاب با آنها رابطه برقرار کرده بودیم، از افرادی بودند که با آموزش و تنظیم آنها مشغول شدیم. در هر جایی کتاب پخش کرده و کارهای آموزشی را بطور فشرده‌ای انجام می‌دادیم.

از دیدگاه پ.ک.ک آموزش، شرطی اساسی است. امور نظری و تبلیغی، فعالیت‌هایی بنیادین بود. برای تبلیغ باید بر خط‌مشی سیاسی و ایدئولوژیک واقف بود. از این رو، لازم بود خود را آموزش داد. لذا آموزش شرط است. ممکن نیست که بتوان به‌شیوه دیگری به تبلیغ و تأثیرگذاری بر انسان‌ها پرداخت. بدین لحاظ و جهت انجام وظیفه وقت، کار نخست، ارتقادهی خود به حالت یک مبلغ از طریق آموزش بود. بنیان و تاکتیک اصلی کار این بود. هنوز هم آگاهی‌رسانی می‌کنند. انسان‌ها را با آگاهی‌های حقیقی آشنا کرده، متأثر ساخته و آموزش می‌دهند. برای

رسیدن به این اهداف، آنها را به جایی می‌رسانند که بتوانند کار بکنند. اساس و جوهر کار هم این بود. در این راستا نیز فعالیت‌های فراوانی انجام گرفتند. با وجود دشواری‌ها و نبود امکانات، محیط و شرایط برای فعالیت مساعد بود. فضای سیاسی، درگیری‌های جوانان و جنگ داخلی ترکیه رفته‌رفته بر هر کسی تأثیر گذاشته، به انسان‌ها هشدار داده و آنها را به جستجو و کاوش وامی‌داشت. در شهرها تراکم اجتماعی زیادی بوجود آمده بود. بخصوص ازدحام جوانان بسیار زیاد بود؛ جوانان دانشجو، کارگر، بیکار. روستاها و مناطق بیرون از شهر روبه خالی شدن نهاد. می‌گفتند که ادامه زندگی دیگر در روستاها ممکن نیست و با دیدن شهرها همچون روزنه امید بسوی آن می‌شتافتند. این نیز کار را جهت یافتن افراد و مشارکت‌دهی آنها در صفوف مبارزه آسان نموده و نشان از پتانسیلی نیرومند بود. برای همین، به سرعت، تحولاتی جدی روی دادند.

در شهرهای بزرگ و شهرستان‌های کوردستان که هم‌مرز با ترکیه بودند، در عرض يك سال، گروه‌های جوانان شکل گرفتند. کسانی که در سازمان‌ها و گروه‌های گوناگون جای گرفته بودند، با بحث و گفتگو فکر صحیح را یافته و به پ.ک.ک می‌پیوستند. طی گفتگوها همیشه پ.ک.ک موفق می‌شد. چون اول اینکه، واقعیت‌ها را بیان می‌کرد؛ دوم اینکه، به گفته‌هایش جامه عمل می‌پوشاند. زندگی‌شان مطابق با عمل به گفته‌هایشان بود. از همان آغاز هم افکار پ.ک.ک در محیط‌های بحث و تبلیغ، همیشه فکر حاکم و غالب بود. در جایی که رهبری وجود داشت کسی نمی‌توانست ب راحتی حرف زده و با وی به گفتگو بپردازد. وقتی که در پاییز سال ۱۹۷۴ به زندان ماماک افتادیم، به سلولی رفتیم. همه سرکرده‌ها و افراد سرشناس تمامی گروه‌ها در آنجا بودند. چند هفته ماندیم، بعد از چند روز گفته شد که سمیناری برگزار کنیم. از زمان به‌خوبی استفاده کنیم، بیهوده صرف نشود. خلاصه اینکه در مورد بعضی موضوعات به بحث بپردازیم. برای انجام بحث لازم بود کسی مسئولیت آن را برعهده بگیرد، ولی کسی این وظیفه را برعهده نگرفت. وقتی رهبری جایی بود هر کسی تنها گوش می‌داد. وقتی حضور نداشت، از او انتقاد می‌کردند. یعنی کسی جسارت نداشت رودررو از او انتقاد بکند یا با او به پای بحث و گفتگو بنشیند. کسی هیچ مسئولیتی را برعهده نگرفت. مثلاً در آنجا سه چهار سمینار برگزار شد که همه را رهبری ارایه کرد و هر کسی هم گوش داد.

هر کسی می دانست گروه آپوچی، انسان هایی معمولی نبودند. افراد دیگر در زندان هر کدام خود را در حد رهبری سازمانی می دیدند، ولی در برابر سطح فکری، انتقال و نظام مند بودن افکار رهبری، همچنین منطق و کلیت اندیشه هایش در حدی نبودند که بتوانند به گفتگو با رهبری پرداخته و یا حتی حرفی بزنند. براستی حافظه قوی ای داشت، سطح محاسبه جوییش بسیار بالا بود. خیلی مطالعه کرده بود. وقتی برای بار نخست او را دیدم کتاب می خواند. زمانش را با مطالعه و تحقیق سپری می کرد. یا به تبلیغ می پرداخت و جلسه و گفتگو برگزار می کرد، یا مشغول خواندن و پژوهش بود. سعی می کرد از راه تحقیق، به آگاهی و دریافت های گوناگونی دست یابد. بخصوص سال های پایانی سده نوزدهم و سال های آغازین قرن بیستم، کتاب های مربوط به اوضاع پیش و پس از جنگ جهانی اول، تحولات و تغییرات موجود در خاورمیانه و بالکان را مورد مطالعه قرار می داد. در رابطه با این موضوعات، همه کتاب های ترجمه شده به ترکی را بررسی کرده و خواند. زیرا در آن دوره، کوردستان تجزیه و مسئله کورد مطرح شده است.

رهبری با تحقیقاتش، خواهان روشن کردن چرایی و چگونگی مطرح شدن مسئله کورد، مسئولیت هر کسی در برابر آن، درک این موارد و ایجاد مفهوم چاره یابی برای آن بود. اوضاع مشابهی همیشه در گفتگوهای همگانی به میان می آمد. پ.ک.ک. انجمنی نداشت اما به همه انجمن های آن دوره سر می زد. کوادر پ.ک.ک. در تمامی سمینارهایی که برگزار می شد شرکت و نظرات خود را ابراز می کردند. به محض کسب اطلاع از جلسه یا سمیناری، به محل برگزاری آن رفته و به بیان افکار پ.ک.ک. می پرداختند. کسانی که در برابر این سخنان چیزی برای گفتن نداشتند، دیگر جلسات شان را مخفیانه و بدون مطلع کردن پ.ک.ک. برگزار می کردند. مدیریت انجمن ها دیگر نمی خواستند به اعضای پ.ک.ک. اجازه ورود به جلسات و سمینارها را بدهند. می گفتند: "شما با تشکیل انجمن مخالفید ولی در جلسات آن شرکت کرده و به بحث و گفتگو می پردازید." ما هم می گفتیم: "درست که ما مخالف انجمن هستیم، اما در انجمن یا خارج از آن در هر کجا که انسانی بیاییم، نظرات مان را گفته و به بحث می پردازیم، هر مکانی برای ما جای فعالیت است." این چنین بود که در امر تبلیغات مؤثر بودیم.

شیوه تبلیغ پ.ک.ک گفتاری بود. هر کادری همچو روزنامه‌ای متحرک، منطقه به منطقه، مکان به مکان و انجمن به انجمن می‌گشت؛ کجا فردی و یا جماعتی را می‌دید فرصت را غنیمت شمرده و به اظهار تفکرات گروه می‌پرداخت. بر مبنای آن اندیشه‌ها، می‌خواست که انسان‌ها را به تفکر واداشته و به انجام فعالیت سوق دهد. کوران فراخوان و آگاه‌سازی بود. این چنین طرفداران فراوانی را در میان جوانان جذب نمود. در برخی از مناطق هم که جوانان چندان از وجود جنبش‌ها آگاه نبودند. برای بار نخست، افکار انقلابی و رهایی ملی را پ.ک.ک به آنجا انتقال داد. در بعضی از نواحی هم گروه‌های بسیاری از پ.ک.ک رفته و به تشکلات دیگر پیوسته بودند. برای مثال، در مناطق اطراف "اورفا" گروه دوغو پرینچک جزوه‌ای را با عنوان "مسئله ملی کورد" پخش کرده بود که با دیدن واژه 'کورد' همه جوانان، پرینچک‌چی شده بودند. همه جوانان حیلوان هم همین‌طور. از 'خلفتی' گرفته تا 'بیرجک' انگار هیچ گروه و یا سازمان دیگری وجود ندارد، همه‌شان می‌پنداشتند که یگانه سازمان و گروهی است که وجود دارد، لذا همه طرفدار آنها شده بودند. ولی با رسیدن اندیشه‌های پ.ک.ک و رهبری به این جوانان، انتقاد از محتوای جزوه نامبرده و بیان اندیشه‌های منطقی‌تر و باثبات‌تر برای رهایی، از آنجا جدا شده و به پ.ک.ک پیوستند. این باعث شد که بسیاری از سازمان‌ها تا مدتی تنها مانده و روابط مردمی و طرفداری جوانان را از دست بدهند. جوانان در حد چشمگیری، پیرامون اندیشه‌های پ.ک.ک یکی شده و شمار بسیاری در تشکل‌های گروهی آن جای گرفتند.

به‌همین علت، سال ۱۹۷۶ صحنه‌ای شد برای بازگشت به کوردستان و انجام تبلیغات فراوان. مناطق عنتاب، اورفا، آدیامان، مرعش، مناطق العزیز، درسیم، بینگول، مناطق آمد، باتمان و ماردین مناطق مهمی برای کارکردن بودند. سرحد یک منطقه فعالیتی بود. به مرکزیت 'دوغوبایزید' در شهرهای قارس، آگری، وان، حکاری و اطراف آن گشایش ضعیفی صورت گرفته بود. آنجا ناحیه مرکزی ولی دور بود. خط شرناخ، وان و حکاری خطی بود که به آن نرسیده و به فعالیت‌مان وسعت ندادیم. تا سال ۱۹۸۰ هم این‌گونه ماند. یک علت آن، ضعف کسانی بود در آنجاها کار می‌کردند. مدتی شخصی که "سمیر" نامیده می‌شود آنجا کار می‌کرد که عملکرد چندان خوبی نداشت. همچنین تا حدودی طرفداران پ.د.ک و دیگر گروه‌ها

سازماندهی شده بودند. برای رفتن به آن مناطق و تأثیرگذاری بر آنها نیاز به نیروی سازمانده مشخص و سطح سازمانی بود. چون پ.د.ك تأثیرگذار بود. این حزب با بهانه‌های مختلف سال‌ها در جنوب کوردستان به جنگ پرداخته بود. به همین علت، مؤثر واقع شده بود. تعدادی از عشایر اطراف و گروه‌ها را جذب کرده بودند. برای ما سخت بود که زود به آن حوالی برسیم. بعدها هم که معلوم شد یکی از تصمیمات دولت این بوده که پ.ك.ك نباید از ماردین فراتر رود.

در آن دوران، هدف ما توده جوانان بود. قشر پویا هم جوانان دانشجوی بودند که در شهرهای بزرگ جمع شده بودند. آن مناطق نیز در مرز ترکیه قرار داشتند که در آن، فعالیت‌ها و مشارکت‌های مهمی صورت گرفتند. تحولات خط عنتاب، اورفا و مرعش خوب بود. در عنتاب حدود صد مکان کار، آموزش و خانه فراهم شده بود. عنتاب آن زمان، منطقه‌ای بسیار انقلابی بود. در این اواخر به کلی آن را بورژوازی کرده‌اند. در حوزه جنگ ویژه قرار داده شد و به حاشیه راندند. در آن دوران، یکی از مراکز جنبش‌های انقلابی، کارگران و جوانان بود. اعتصابات و درگیری‌های زیادی در آنجا رخ می‌داد. در باتمان و آمد پیشرفت‌هایی نسبی حاصل شد. ولی تأثیرگذاری صاحب موضع کردن ماردین بسی دشوار بود. در جوانان ماردین بی‌ثباتی وجود داشته و تحت تأثیر پ.د.ك بودند. همچنین تأثیر کانون فرهنگ انقلابی شرق و گروه‌های مشابه هم وجود داشت. پ.ك.ك هم نظراتش را بیان می‌کرد که در میان آنها تا مدتی طولانی تردید و دودلی وجود داشت و موضع‌گیری نکردند. اما در آنکارا رفقایی که با گروه رابطه داشتند، مثل فرهاد، احمد آکتاش و شمس‌الدین رهبری را می‌شناختند. تأثیر آنها هم در موضع‌گیری آنها بسیار مفید واقع نشد.

در خط العزیز، بینگول و درسیم، مدرسه آموزگاران درسیم، حوزه مهمی برای پیشرفت شده بود. در درسیم پیش از پ.ك.ك ارتش‌رهای بخش روستایان کودتاگر ترکیه و گروه‌های دیگر فعالیت کرده بودند. تقریباً همه توده جوانان از جانب آنها جذب شده بود. برای جذب دوباره‌شان بایستی آنها را از گروه‌های دیگر جدا می‌کردیم. در این باره، مدرسه آموزگاران، برای پ.ك.ك مساعد و همچون پتانسیل بود. همه دانش‌آموزان درسیمی نبوده و برخی‌ها از بیرون آمده بودند. از مناطق اطراف آمد گروه مؤثری از جوانان به آنجا رفته بودند که خیلی زود با افکار پ.ك.ك یکی شدند. رفقایی چون؛ "جمعه تـاك، محمد سوگات، هارون، شیخ‌موس و عگید"

در آنجا تحصیل می‌کردند. در آن زمان رفقایی که در حد پیشاهنگ به مبارزه پرداختند، از آنجا به ما ملحق شده بودند. در درسیم گروه و پتانسیل مهمی شکل گرفت. در سرحد، دوغوبایزید مرکز بود. دوغوبایزید برآستی هم از لحاظ مردمی، منطقه میهن دوستی بود. از طرفی، کمال بورکای و از طرفی دیگر، رزگاری‌ها سعی در تأثیرگذاری بر روی آن داشتند، اما وقتی که با واقعیت پ.ک.ک در روبرو شده و در برابر آنها واکنش‌های تندی نشان داده شد، همبستگی توده‌ای پ.ک.ک در آغاز در آنجا تحقق پذیرفت. با تکیه به آنجا نیز در قارس و آگری هم امکان سازماندهی بوجود آمد.

نتایج آن فعالیت‌ها طی جلسه‌ای در آنکارا در ماه ژانویه ۱۹۷۷ ارزیابی شد. رفقا از مناطق مختلف کوردستان آمده بودند و در آن جلسه شرکت کردند؛ همان جلسه‌ای که در خانه 'پیلوت' برگزار شد. بیشتر شرکت‌کنندگان در این جلسه تازه از کوردستان ملحق شده و کوادر قابل اعتمادی بودند. نه تنها از آمد، اورفا، عنتاب، درسیم، بلکه رفقایی از آنکارا هم حضور داشتند. ما در جلسه شرکت نکرده بودیم، اما درباره نتایج جلسه به ما آگاهی داده شد. در جلسه فعالیت‌های سال، ارزیابی شده بود، مسائلی همچون؛ با بازگشت به کوردستان چه پیشرفت‌هایی حاصل شده، برنامه‌ریزی‌های مرحله پیش‌رو و اینکه چه باید کرد. رهبری در تحلیلاتش بسیار از آن جلسه بحث نموده و سعی در واگشایی موضع پیلوت و ایستارش در آنجا دارد که در آن زمان به گروه ملحق شده بود. پیلوت، شخصیتی پویا و پولدار بود که در اداره 'پرنده ترک' کار می‌کرد و از آنجا حقوق می‌گرفت. در جلسه برنامه‌ریزی شد که جهت بررسی و انتقال نتایج کسب‌شده در کوردستان و اندوخته‌های فعالیت‌های پراکتیکی سال ۱۹۷۶، همچنین تحقیقات و سطح فکری و تئوریکی رهبری به کادرها جلساتی برای آنها به خصوص کوادر موجود در کوردستان تشکیل گردند. در کل، پیشرفت مهمی حاصل شده، بازگشت به میهن عملی گشته، گام‌هایی برداشته شده و در همه نواحی گروه‌های جوانان تشکیل شده بود. در نتیجه میلاد رهبریت و شکل‌گیری تشکل گروه ایدئولوژی که در آنکارا تحقق یافته بود، در کوردستان به حالت گروه و سازمان جوانان درآمد. بر مبنای این تشخیص، جهت بررسی نتایج حاصله و ارتقادهی آنها به یک سطح سازمانی پیشرفته‌تر، رهبری برنامه‌ریزی کرد که در مناطق مختلف برای کادرها جلسه برگزار نماید.

## سفر رهبری به کوردستان

رهبری این سفر را به عنوان "سفر کوردستان" نام نهاد. پیش از آن، جلسه نخست در آنکارا در دوازده مارس در محل کانون مهندسان معماری برگزار گردید. مدیریت آن در دست رهایی بخشان بود. همراه با آنها تنظیم شد و برای گوش دادن به رهبری در جلسه شرکت کردند. رهبری در آنجا به مدت یک روز در حد یک کنفرانس، نظراتش را برای افراد حاضر در جلسه بیان نمود. جلسه‌ای مؤثر بود. پس از آنجا از طریق العزیز .درسیم به سرحد رفت. البته جلساتی را در خط العزیز .درسیم و جلساتی را هم در سرحد، بینگول و آمد برگزار کرد. در پایان، در پنجم می با برگزاری جلسه عنتاب که در آن نزدیک به هشتاد نفر شرکت کرده بودند، این سری جلسات را به اتمام رساند. رهبری از آنجا به آنکارا بازگشت. در این جلسات، تقریباً بیش از سیصد داوطلب کادردشدن به ما پیوستند. از عنتاب گرفته تا قارس، در همه مناطق جلسه برگزار شد و تقریباً در هر جایی از کوردستان پخش شد. این بستری شد جهت شکل‌گیری سازمان جوانان که سطح مهمی را نشان می‌داد. برگزاری چنین جلساتی، به کوادر خودباوری می‌بخشید. یعنی بیشتر همدیگر را شناخته و نیرو و تأثیر سازمان را بالا می‌برد. تا آن زمان هم هیچ‌گونه کتاب، روزنامه، برنامه، رسمیت و نامی در میان نبود. تنها اندیشه‌ها و افرادی که از آن اندیشه‌ها پاسداری می‌کردند وجود داشت. این‌ها روابطی بودند که با ایمان به افکار و اطمینان به انسان‌ها حاصل می‌شد.

در بنیان سازماندهی، چنین وضعی وجود داشت. با وجود این، کسب آن همه موفقیت در مدت یک سال، نشان از برداشتن خیزی بزرگ بود. نباید کوچک انگاشته شود. در مدت یک سال از عنتاب و قارس گرفته تا همه شهرها و شهرستان‌ها بدون داشتن هیچ‌گونه امکاناتی، گروه جوانان شکل گرفته و سازمان آنها پایه‌ریزی شده، فعالیت‌های فراوانی انجام گرفته و زمینه و پتانسیلی مناسب نیز جهت پیشرفت بوجود آمد. به احتمال، جلسات در هر جایی مثل هم بودند. ما در جلسه آمد شرکت کردیم. وقتی از 'اوفیس' به 'باغلار' می‌رفتیم محله‌ای متعلق به 'دریکی'ها وجود داشت که خیلی قدیمی بود. در میان آوار و خرابه‌های آنجا، در حیاطی خانه‌ای داشتیم. خانه ما دواتاقه بود که هر دو هم پر شده بودند. احتمالاً چهل پنجاه نفر

بودند. از فروری خانه می‌ترسیدیم. می‌گفتیم اگر فرو بریزد همه زیر آوار خواهیم ماند. دو طبقه بود، ما در طبقه بالایی بودیم. آن همه انسان را از شب تا سحر دو نفر دو نفر درون خانه بردیم. با وجود اینکه در آن حیات پنج خانواده وجود داشت هیچ‌کدام متوجه چیزی نشدند. چون کسانی که رفت و آمد می‌کردند زیاد بودند خیلی جلب توجه نمی‌کرد. نزدیکی‌های سحر، رهبری را هم به خانه آوردیم. هر دو اتاق خانه‌مان با دری به هم وصل می‌شد. رهبری برای اینکه بتواند هر دو طرف را هم ببیند وسط در نشست و از صبح تا شب حرف زد. حدود هشت ساعت سخنرانی کرد. سخنانش با کاست ضبط می‌شد. رهبری سطح تئوری دست‌یافته سازمان تا آن زمان را بصورت نظام‌مندی شرح داد.

آنجا محیط مترکمی برای مبارزات ایدئولوژیک بود. مجله و روزنامه منتشر می‌شد. بحث و گفتگوهایی صورت می‌گرفتند که حتی گاهی کار به دعوا می‌کشید. هوای آن مدت، طوفان آسا بود. گاهی انسان‌ها بر سر یک کلمه تا حد مرگ با هم درگیر می‌شدند. درگیری‌های بسیار خشونت‌آمیزی روی دادند. ممکن است که حال، خیلی به آنها معنا داده نشود، اما آن دعوها حرکت و ثبات در این راه را نشان می‌دادند. رهبری برای همه پاسخی‌هایی داشت که کادرها بتوانند از نظرات حقیقی پاسداری کنند. این چنین باعث می‌شد که سطح فکری و آگاهی کوادر برابر شده و هماهنگی حاصل گردد. وقتی رهبری نظریات خود را بیان می‌نمود، هر کسی آنها را اساس گرفته و با آنها یکی می‌کرد. بدین ترتیب، در بین تمامی کادرهایی که به تبلیغ می‌پرداختند هماهنگی فکری وجود داشت. هماهنگی، همبستگی و همفکری را این‌گونه فراهم می‌نمود. چارچوب کلی، خصوص‌هایی بودند که در کتاب‌های آن دوران مطرح شده بودند.

مانیفست و برنامه وجود داشت. نظراتی که رهبری در آن جلسات ابراز کردند بصورت نوشتاری درآمد. در رابطه با دنیا، مرحله، وضعیت خاورمیانه، ترکیه، استعمار حاکم بر کوردستان و ویژگی‌های جامعه کورد تحلیلاتی را انجام داده بود. در نتیجه، با همه آن محدودیت تئوریک، نظریه‌های صحیحی را استنباط کرده و آنچه را که مورد نیازمان بود آماده می‌شد. در مقابل همه این‌ها، انجام سازماندهی و مشغول شدن به جنگ‌هایی ملی به‌عنوان یگانه راه حل مطرح شد. معلوم نبود که مبارزه و جنگ باید چگونه باشد. هنوز به فراهم‌سازی زمینه‌های فکری مبارزه



مشغول بودیم. رهبری در جلسه آمد، نیز این کار را انجام داد. هر چیزی را بیان کرده و در پایان گفت: «همه این‌ها نشان از لزوم جنگی گسترده برای رهایی ملی دارد. بدون چنین جنگی، حل این مشکلات امکان‌پذیر نیست.» و این‌گونه به گفته‌هایش خاتمه داد. هنوز به کلی جلسه را به پایان نرسانده بود که رفیق کمال برای ادای سخن اجازه خواست. پیش از آن نیز در چند جلسه شرکت کرده و این بار، جهت انجام تدارک از درسیم آمده بود. رفیق کمال پیر گفت: «در جلسات دیگر هم شنونده بودم. شما همیشه در سطحی وسیع به ارزیابی می‌پردازید. در پایان همه این‌ها جنگ رهایی ملی را راه‌حل می‌بینید، اما این جنگ در کجا، گوی و چگونه خواهد بود؟ در این موارد نظری ابراز نکردید.» رهبری تنها نگاه کرد و بدون اینکه چیزی بگوید به جلسه خاتمه داد.

در آن موقع، هنوز برای جنگ چیزی برای گفتن وجود نداشت. البته برای انجام به این امر تدارکاتی وجود داشت. همه گفتگوها، تحقیقات، تحلیلات اجتماعی و ارزیابی محسوس از وضعیت، نیاز به جنگ را مبرم می‌ساخت. با ارزیابی همه این‌ها از لحاظ نظری، احتیاج به جنگی گسترده دیده می‌شد. به هیچ شیوه دیگری، حل ممکن نبود. اما تنها با گفتن جنگ لازم است هم نمی‌شد. جنگ امر بزرگ و مهمی بود. بایستی تدارک نیرو و امکانات صورت می‌گرفت. وقتی گفتیم باید بجنگیم، خلق و سالخوردگان درسیم گفتند: "فرزندم شما کی هستید؟ در درسیم آن همه عشیره بزرگ و انسان‌ها نتوانستند با دولت به مقابله بپردازند، شما چند نفر دانشجو آمده و ادعای جنگ با دولت را دارید! در مقابل دولت، دولت و در مقابل ارتش، ارتش لازم است. شماها چه دارید؟! " در واقع، تمایل بسیاری به مقاومت داشتند اما چون از کشتار همگانی و نسل‌کشی بجای مانده بودند. می‌دانستند که جنگ کاری بسی جدی بوده و اینکه با اسلحه و نیروی سازمان‌یافته امکان‌پذیر است. وقتی به حال ما نگریسته و چیزی بجز حرف نمی‌دیدند و اینکه چند جوان که معلوم نبود کی هستند. در آن زمان عنوان 'شور خدای' را برای این جور جوانان بکار می‌بردند. در میان جامعه هم یکی از نام‌های شان این بود. در بعضی جاها 'افسارگسیخته!' آری، تازه افسار پاره شده و کسی هم کاری نکرده بود، اما طرز حرکت، گفتار و زندگی، نشان از هماهنگی با این بود. چون واقعیت‌ها را همانگونه که بود به مراتب می‌گفتند. بدون مانورزدن و پیچاندن و مبهم کردن حقیقت، با صدایی رسا از دشمن، استعمارگری،

کوردستان، خلق کرد، رهایی ملی، استقلال و آزادی سخن می‌راندند. در حالی که این‌ها واژگانی نبودند که کسی بتواند حتی در گوش دیگری پچ‌پچ کند. چونکه می‌پنداشتند که به گوش دشمن خواهد رسید. این‌ها خصوص‌هایی بودند که بیشترین مجازات، سال‌ها زندان و حتی مرگ را در پی داشت. ولو کار چندان آسانی نبود. مشغول شدن با مسئله و واقعیت کورد به هیچ امر دیگری شباهت نداشت. رهبری می‌گفت: «وصیت آخر پدرم این بود که دست از این کارها بردارم.» وقتی برای بار آخر که رهبری پدرش را دیده بود، پدرش گفته بود که: «عبدالله شنیده‌ام که کوردگرا شده‌ای. پسرم قبلا که کمونیست بودی بهتر بود. تو به کمونیست بودن ادامه بده. دست از کوردگرایی بردار. پایان این کار بسی خطرناک است.»

خلق حس نیرومندی داشتند. بر موضع دولت در قتل‌عام‌های گذشته واقف بودند. موضع و رویه استعمارگری و رژیم نسل‌کش آشکار بود. کوردگرایی از حیث دولت، جرمی بود که بدون هیچ حرف و دفاعیه‌ای برایش مجازات در نظر می‌گرفتند. با چنین جرمی سنگینی سروکار داشتند و خطرناک بود. به‌همین دلیل، مشغول شدن به جنگ، تعریف جنگ و سازماندهی آن، کار چندان آسانی هم نبود. در واقع، حقانیت همه این‌ها در جریان این سری جلسه‌ها آشکار گشت. پس از پایان جلسات و برقراری کنترل سازمانی و پشتوانه یگانگی ایدئولوژیک، رهبری گفت: «دیگر سازمان جوانان را تشکیل دادیم که مؤثر هم واقع شد. می‌توانیم با تکیه بر این، به‌راحتی به راه‌مان ادامه دهیم.» وقتی که رهبری این‌ها را حساب می‌کرد، هنوز ده روز از آمدنش به آنکارا نگذشته بود که دشمن هم جواب این‌ها را داد. برنامه حمله دولت به تشکل گروهی پ.ک.ک برای بار اول، پس از این جلسات بوقوع پیوست. گویی تشکیلات استخبارات ملی ترکیه موسوم به 'میت' وضعیت را بررسی و خطر را حس کرده بود. لذا به این نتیجه رسید که باید جلوی آن را سد کند. برای این نیز، جهت نابودی گروه، سعی در اجرای حمله‌ای برنامه‌ریزی شده در اواسط ماه داشت. این، حمله‌ای بود با هدف نابودی و دستگیری کادرهای پیشاهنگ.

### شهادت رفیق حقی قرار و مرحله تشکل حزبی

در جریان يك حمله برنامه‌ریزی شده در هجدهم ماه می سال ۱۹۷۷ رفیق حقی قرار در عنتاب بدست گروه 'ستاره سرخ' به قتل رسید. رفیق قره‌سو و دیگران هم با

اسلحه دستگیر شدند. برای دستگیری رهبری در 'توزلوچایر' هم نقشه ریخته بودند که وی با رفتاری هوشیارانه خطر را برطرف نمود. جهت برگزاری جلسه‌ای در يك خانه، باید سحرگاه براه می‌افتاد. پیش از اینکه به مقصد برسد، رفیقی اهل توزلوچایر را که خیلی جوان‌تر بود برای بررسی اوضاع خانه می‌فرستد. آن رفیق که اسمش هارون بود، وقتی به نزدیکی خانه می‌رسد متوجه می‌شود که پلیس‌های لباس شخصی خانه را محاصره کرده‌اند. وقتی رفیق هارون وضعیت را برای رهبری بازگو می‌کند، وی هم به آن خانه نمی‌رود. اگر رهبری می‌رفت قطعاً دستگیر می‌شد. چون دو اسلحه که بیشتر در عملیات‌ها برای کشتن و زخمی کردن بکار رفته بود در آن خانه نگهداری می‌شد. احتمالاً کسی هم که این کار را کرده بود پیلوت بود. اگر رهبری می‌رفت و در آن خانه با آن دو اسلحه دستگیر می‌شد، دست‌کم سی سال حکم داشت. برای همین، کار پ.ك.ك در آنجا به پایان می‌رسید. اما هوشیاری و تدبیر وی، نقشه آنها پوچ شد. با دو دستگیری و يك شهید این حمله گذشت.

گفته شد که پشت آن حمله، کنترآگریلا و کودتایی با پشتیبانی حزب حرکت ملی‌گرا قرار داشته‌اند. کسی به نام "نامق کمال ارسون" که فرمانده نیروی زمینی بود، با گذشتن از فرمانده کل نیروی نظامی خواست کودتا انجام دهد. نقشه‌هایی در سر داشت که می‌خواست با کمک این حزب، دست به کودتا زده و حکومت را بدست بگیرد. کودتایی هدف‌مند بود. مقابله با پ.ك.ك، جنگ با کوردها و با بهانه قراردادن تحولات آن‌زمان در کوردستان، در پی حمله به آنجا و هدف‌نشان دادن کوردها بود. همراه با این کار، جلوی اعتراضات نیز گرفته شده و حزب حرکت ملی‌گرا قدرت را در دست می‌گرفت. چنین کودتایی ملی‌گراآسا بود. این نقشه به هم ریخت و ناموفق ماند. ولی ضربه سنگینی بر تشکل گروهی پ.ك.ك وارد ساخت.

قتل رفیق حقی قرار از حیث حزب، مسئله‌ای مهم و جدی بود. 'ستاره‌های سرخ' که حتی گروه هم نبودند و بدان 'پنج‌بخشی‌ها' هم می‌گفتند، همچنین خود را به نام ستاره سرخ معرفی کرده بودند، کوردستان را به‌عنوان پنج‌بخش می‌دیدند. به بخش پنجم کوردستان، کوردستان سرخ<sup>۲۱</sup> می‌گفتند. ارمنستان و جغرافیای قفقاز را

---

<sup>۲۱</sup> اتحادیه جماهیر شوروی در اوایل دهه ۱۹۲۰ جهت افزایش تأثیر خود در منطقه و ایفای نقش در حل مسایل و بویژه مسئله خلق‌ها از یکم تا هشتم ماه سپتامبر سال ۱۹۲۰ در باکو کنگره خلق‌های

هم کوردستان محسوب می‌کردند. چون اتحاد جماهیر شوروی را سوسیال امپریالیست می‌خواندند، گویا آنجا را نیز همچو قسمتی از کوردستان ارزیابی می‌کردند. حزب کمونیست ترکیه گروهی بود که با رهایی‌بخشان ملی کوردستان در رابطه بود، ولی در ظاهر هم گروهی در میان نبود. با آنها در تابستان ۱۹۷۶ در آدانا آشنا شده بودیم. ما آن موقع، نزد رفیق حقی بودیم. چند نفر بودند که با اعضای اتحادیه آموزگاران ترکیه نشست و برخاست داشتند. رفیق حقی به‌شخصه با آنها حرف زده بود. مثل اینکه از آن موقع او را شناسایی کرده بودند.

پس از آن معلوم شد که رفیق حقی را تحت پیگیری قرار داده‌اند. تا اینکه در هجدهم می، طی نقشه‌ای او را به دام انداخته و مورد هدف قرار دادند. البته که آنها به‌تنهایی این کار را نکردند. افرادی هم از درون به آنها کمک کرده بودند. در بطن کار نیز 'میت' و دایره جنگ ویژه وجود داشت. همچنین "جن‌علی" از بیرجک و چند نفر دیگر هم وجود داشتند. این‌ها از درون نقشه را ریخته و همکاری کرده بودند. گویا "محمد اوزون" برای انجام دیداری، در یک قهوه‌خانه در محله "دوزتپه" در عنتاب با او قرار ملاقات می‌گذارد. قرار بود در این دیدار، دو گروه با هم به گفتگو بپردازند. مسئله ملاقات را با رفیق حقی در میان می‌گذارند که او می‌گوید: «آنها افراد خطرناکی هستند، نباید چنین دیداری را قبول می‌کردی.» ولی دیگر قرار ملاقات را گذاشته بودند و اگر نمی‌رفت، اعتبار جنبش لطمه می‌دید. به هر حال، رفیق حقی چگونگی رفتن را برنامه‌ریزی می‌کند. او به محمد اوزون می‌گوید: "تو برو من کار دارم، بعداً خواهم آمد." بدین ترتیب، به‌همراهش نمی‌رود. رفیق حقی وقتی برای گرفتن اسلحه به خانه می‌رود، می‌بیند که اسلحه در جای خودش نیست. حقیقت امر اینکه اسلحه را هم محمد اوزون برداشته بود. بعدها با بهانه‌تراشی اعتراف کرد که او اسلحه را برداشته است.

---

خاورمیانه را برگزار کرد که درست پس از کنگره سور و به‌عنوان آکترناتیو شوروی بود برای پروژه‌های بریتانیا و هم‌پیمانانش. اتحادیه جماهیر شوروی جهت جلب توجه کوردها بسوی خود تصمیم به تشکیل منطقه‌ای خودمختار را در مرز ارمنستان برای کوردهای "لاچین، گلبازو، قوبالکورتنگیان، ناگورنا و قره‌باغ" به‌نام 'کوردستان سرخ' تشکیل داد. شوروی با بستن پیمان با ترکیه در ۱۹۳۰ این خودمدیریتی را منحل کرد.

شهادت رفیق حقی توطئه‌ای از پیش برنامه‌ریزی شده بود. شخصی که از اسم 'علاءالدین کانات' استفاده می‌کند رهبری این کار را بر عهده گرفته بود. برخی از اطرافیان، این شخص را شناخته بودند. شخصی توطئه‌چین و پلید بود. در یکم می ۱۹۷۷ در "میدان تاکسیم" استانبول، طی یک درگیری در حین برگزاری متینگی، ۳۷ نفر کشته شدند. در این حادثه، شرکت‌کنندگان متینگ را با اسلحه به گلوله بسته بودند. بعضی از نهادهای مطبوعاتی اعلام کردند که "شخصی سوار بر 'ژناولت' سفید شده و فرار کرده است و..." مطمئناً علاءالدین کانات جزو اشخاصی است که قتل عام آنجا را نیز براه انداخت. برای انجام این کار نیز از جاسوسی و اخلاک‌گری استفاده می‌کند.

شهادت رفیق حقی به لحاظ سازمان سانحه سنگینی بود. برای نخستین بار بود که گروه با چنین وضعی روبرو می‌شد. افراد زیادی او را نمی‌شناختند. وقتی در عنتاب به شهادت رسید هم کسی شناختی از او نداشت. به آمد آمده و ما را از حادثه باخبر ساختند. با خانواده‌اش رابطه برقرار کرده و آنها را آوردیم. جنازه رفیق حقی در روز سوم تحویل گرفته شد. پلیس‌های لباس شخصی در اطراف بیمارستان پر شده بودند. هر کسی که حادثه را شنیده بود آمده بود. بیمارستان عنتاب به شکل یک میدان درگیری درآمده بود. همه رفقا از شهادت رفیق حقی بسیار متأثر شده بودند. اسلحه‌های زیادی نداشتیم اما هر کسی که اسلحه داشت با خود آورده بود. امکان روی دادن درگیری افزایش یافته بود. در مورد اینکه چه باید کرد و چگونه جنازه به خاک سپرده شود کسی نظری نداده بود.

وقتی رهبری از آنکارا آمد، با ارزیابی وضعیت گفت: «گروهی کنتراگریلا به شیوه‌ای نقشه‌دار، می‌خواهد ما را وارد یک درگیری زودهنگام کند. هر اتفاقی هم بیفتد باید بر احساسات مان مسلط بوده و به اخلاک‌گری درنیفتیم.» بنا به این ارزیابی، رفقا از اطراف بیمارستان پخش شدند. اگر رهبری نمی‌آمد به احتمال، اتفاقات خطرناکی رخ می‌داد و متحمل ضربه‌هایی می‌شدیم. چون زمینه‌ای جدی برای اخلاک‌گری وجود داشت، ولی با آمدن و ارزیابی رهبری، رفقا از آنجا دور شدند. خانواده رفیق حقی پس از تحویل گرفتن جنازه‌اش، از طریق آنکارا آن را به 'اوردو' بردند. او در ناحیه "اولوبی" از نواحی اوردو به دنیا آمده بود. خانواده‌اش هم در آنجا زندگی می‌کرد. رفیق حقی طی مراسم باشکوهی در زادگاهش به خاک سپرده شد. در

مراسم خاکسپاری تعداد زیادی از رفقا شرکت کردند. رفقا در راه رفتن، تصادف هم کرده که طی آن، به همراه رفیق کمال پیر چند رفیق دیگر هم زخمی شده بودند. چون در شهربانی آنکارا ثبت احوال شده بود، به آنجا برده شد. در اوردو هم جوانان او را می‌شناختند. در آنجا دبیرستان را گذرانده بود. در مراسم خاکسپاری اش، گروه‌های مختلفی از مردم شرکت کرده بودند. رفیق حقی طی مراسم باشکوهی به خاک سپرده شد.

رهبری به مراسم خاکسپاری نرفته بود. پس از مدتی به ملاقات خانواده اش رفته و تسلیت گفته بودند. پس از يك سال هم با خریدن مرمر و اشیای دیگر مزارش را ساختیم. برای اینکه روزی جنازه رفیق حقی را به کوردستان بیاوریم او را با تابوت دفن کرده بودیم. آن موقع، چنین فکری داشتیم. برای اینکه به آسانی خراب نشود هر طرف مزار را سیمان کرده بودیم. ولی پس از کودتای دوازده سپتامبر شنیدیم که فاشیست‌ها به مزار حمله کرده و آن را تا حدودی تخریب کرده‌اند. در کل، این‌گونه مانع از سرگرفتن آن اخلاگری شدیم. همچنین نقشه‌هایی که به منظور نابودی سازمان ریخته شده بودند، بهم زده شد.

رفیق حقی در سال فارغ‌التحصیلی اش در ۱۹۷۱-۷۲ در دانشکده پلی‌تکنیک آنکارا رشته ریاضی را می‌خواند. با رفیق کمال پیر و رفقای دیگری خانه‌ای کرایه کرده بودند. وقتی رهبری از زندان بیرون آمد، برای ماندن، آدرسی که به رهبری داده شده بود خانه آنها بود. رفیق حقی در آنجا با رهبری آشنا شده بود. ما هم در يك مدرسه و يك رشته تحصیل می‌کردیم. رفیق حقی يك سال از ما جلوتر بود. پس از آشنایی با رهبری، به کلی حیات خود را وقف زندگی انقلابی نمود. ولی وقتی به دانشگاه می‌رفت که یا عملیاتی در کار باشد و یا کارهای سازمانی، غیر از آن نمی‌رفت. بعدها به مدیریت انجمن عالی دانش‌پژوهان دموکرات پیوست. پس از مدتی کارکردن در انجمن، ما هم از خوابگاه بیرون آمده و با هم خانه‌ای کرایه کردیم. رفیق جمعه و رهبری و دیگران هم در محله 'دوغ چی بالایی' که محله وزرا بود، خانه‌ای کرایه کرده بودند. ما هم در خیاطی خانه می‌ماندیم.

رفیق حقی در درون تشکل گروهی پ.ک.ک حضور فعالی داشت. تا زمان شکل‌گیری و مشخص شدن نظام سازمان، جهت مشارکت‌دهی فکری افراد به فعالیت می‌پرداخت. رهبری در یکی از تحلیلاتش می‌گوید: «یکبار به من گفت که

رفیق (رهبری) به ما ستم می‌کند، مگر به ما اطمینان ندارد که ما را در گروه مشارکت نمی‌دهد!؟ چنین شد که با هم به فعالیت پرداختیم.» در واقع، از چگونگی سازماندهی مطمئن نبود. اما بعدها در مرحله انجمن عالی دانش پژوهان دموکرات، با شکل‌گیری متمایز گروه و مطرح‌شدن موضوع بازگشت به کوردستان، او نیز بطور فعال‌تری در کارهای گروه شرکت نمود. از آغاز با رهبری برابر حرکت می‌کرد. مسئولیت امور پراکتیکی گروه در آنکارا را برعهده داشت. وقتی رهبری بیشتر به پژوهش و تحقیقات تئوریک مشغول بود، رفیق حقی هم به امور پراکتیک و سازمانی رسیدگی می‌نمود. چنین تأثیر و حاکمیتی طبیعی داشت. همه رفقا با احترام و محبت با او رفتار می‌کردند. چرا که حاکم بودن او نه به دلیل مقام و رسمیت بود، بلکه ناشی تلاش، برخورد صحیح و مشارکتش بود. رهبری در مورد رفیق حقی گفت: «روح نهان من بود.» رهبری چون می‌دانست وقتی رفیق حقی به کاری مشغول می‌شود تا موفق نشود دست از آن کار برنمی‌دارد، دچار نگرانی نمی‌شد. تا این اندازه به او اطمینان داشت. شخصیتی فروتن، زحمتکش، پژوهش‌گر و متین بود. از اوصاف یک رهبر طبیعی برخوردار بود. زمانش را بیهوده سپری نکرده، حرف‌هایش مفید بوده و حتماً یا مشغول مطالعه و تحقیق بود، یا کار می‌کرد و یا به بحث و گفتگو می‌پرداخت. مدام مشغول رسیدگی و آموزش همراهیانش بوده و پیش از تأمین خوراک و پوشاک و هر چیز خود، به فکر بقیه بود. این چنین خود را در هر حالی، وقف این زندگی و فعالیت تازه می‌نمود. بجز آن هیچ اندیشه، وقت‌گذرانی و رفتاری را برای خود نمی‌پذیرفت. پس از آن هم که دوباره به زادگاهش برنگشت. با کسانی هم که از آنجا می‌آمدند خیلی مشغول نمی‌شد. همه انرژی و زمانش را صرف انقلاب و امور آن می‌کرد.

انتقادگر بود و حتی کارهای خودش را هم مورد نقد قرار می‌داد، اما کسی را دل‌آزرده نمی‌کرد، برعکس با رفتار و خطابت خود باعث ساختن آنها می‌شد. از این حیث هم در میان همه رفقا همچون حاکمیتی طبیعی مورد محبت و احترام واقع می‌شد. هر کسی به حرف‌هایش گوش می‌داد. بسان یک رهبر، همه رفقا گفته‌هایش را به‌مثابه امر و تعلیمات دریافته و بدان‌ها عمل می‌کردند. در چنین جایگاهی به فعالیت می‌پرداخت. در موقعیت دستیار فعلی رهبری بود. به‌شکل رسمی نیز او در جلسه ماه ژانویه ۱۹۷۷ به‌عنوان دستیار رهبری وظیفه‌دار شده بود. همچنین در

درسیم شخصی به نام 'کامر اوزکان' وجود داشت که بعدها به او مجازات داده شد. در تعیین وظیفه رسمی او نیز به عنوان دستیار انتخاب گردید. وقتی که شهید شد در جایگاه دستیار رهبری بود. رفیق حقی نه تصادفی بلکه آگاهانه انتخاب گردید.

هدف حملات در درجه اول در ابتدا رهبری و نابودی کل سازمان بود. دشمن از طریق این اقدام آگاهانه، آشکارانه پیام خود را به گروه داد. حقیقت امر اینکه اگر موفق می‌شدند خواهان به قتل رساندن رهبری بودند. در هر صورت، برای رهبری و همه اعضای گروه پیام مشخصی بود که: "این آخر خط است. کسی که به این کار ادامه بدهد به این سرنوشت مبتلا خواهد شد. لذا از این کار دست بکشید. نمی‌توانید به این کار ادامه بدهید." پیام، روشن بوده و مفهومی درک گشت که آنها رهبری و همه سازمان را در هدف دارند. رهبری گفت: «انگار آب جوش به سر ما ریختند.» یعنی غافلگیری در آن حد تأثیرگذار بود. همه کادرها برای یکبار دیگر مصمم بودن خود را برای ادامه راه نشان دادند. بعضی‌ها هم پس از اتفاق، هر چیز را رها کرده و دست از انقلابی‌گری برداشتند. تعدادی از آنها پس از چند سال از اروپا و یا ازمیر و جاهای دیگر سروکله‌شان پیدا شد. تأثیر پنداشت‌ناپذیری برجای گذاشت. بجای ماندگان نیز با به‌جان خریدن هر چیزی، یکبار دیگر به مبارزه "آزی" گفته و عزم راسخ خود را ابراز نمودند. این وضعیت چنان بر رهبری و کوادر تأثیرگذار بود که تصمیمات از نو بازننگری شدند.

در آغاز تنها يك حادثه نبود، بلکه در توطئه بین‌المللی، جزو سنگین‌ترین ضرباتی بود که بر بدنه پ.ک.ک. وارد شد. این سانحه از حیث گروه، تا این اندازه خلأ ایجاد کرده بود. چرا که رفیق حقی، از طریق عنتاب در همه کوردستان فعالیت انجام می‌داد. در آن زمان، مرکز بیشترین پیوستن‌ها و مشارکت در صفوف انقلابی - گری، عنتاب بود. او پیشتر به باتمان رفته بود اما چون کوردی نمی‌دانست در آنجا با سختی مواجه شد. رفیق مظلوم دوغان خیلی کوردی نمی‌دانست ولی با او جای خود را عوض کرد. برای همین، رفیق مظلوم به باتمان رفته و او در عنتاب به کار و فعالیتش ادامه داد.

از عنتاب گرفته تا همه کوردستان کارهایش در حکم مرکز بود. بیانیه‌ها، اعلامیه‌ها و ایجاد تاکتیک، همگی در عنتاب بود. بدین ترتیب، در عنتاب تمامی کارها را در عمل، مدیریت می‌کرد. او نخستین آپویی بود که برای اول، رهبری و



درستی اندیشه‌های وی را شناخته، جایگاه رهبری را درک نموده و به فلسفه‌اش پیوست. گفته می‌شود نخستین مسلمان، حضرت علی است. باید رفیق حقی قرار را هم نخستین آپویی نامید. جایگاه او به حضرت علی شباهت داشت. در ایستار، مشارکت و امور پراکتیکی بسیار مؤثر بود. شهادتش نیز چنین تأثیری برجای گذاشت. همانگونه که باعث دورشدن کسانی که ترسیده بودند گشت، موجب مصمم‌ترشدن بیشتر بازمانده‌ها هم شد. توانست نیروی مدیریت‌شدن بر این اساس را تا به امروز نشان دهد.

رهبری در یکمین سالگرد شهادتش، در یادبود او در کتاب "قهرمانی‌های خلق کوردستان" متنی با عنوان "حقی قرار" نوشت. رهبری در آن نوشته احساساتش را بیان می‌کند. به مناسبت به قتل‌رسیدن رفیق حقی، جنبش ارزیابی تازه‌ای انجام داد. کوادر هم چنین کاری را انجام داده و مشارکت خود را تازه کردند. رهبری اظهار داشت که "برای یادبود رفیق حقی 'باید چه کرد' را مورد بازخواهی قرار داده و کارهای پیش‌روی مان بر این مبنا انجام گیرند." شخصی که حتی کوردستانی نیست، بدون دودلی آمد، در صف اول در مبارزات آزادی کوردستان جای گرفت و تا پایان هم ادامه داد. "رهبری و تمامی کوادر، پاسخگویی به چگونگی ادامه راه مبارزه را نیازی مبرم دانستند.

مرحله پس از آن، بر مبنای پاسخ به این امر سپری شد. رهبری این مرحله را به‌عنوان برآمدگاه و نقطه‌عطفی در جنبش پ.ک.ک ارزیابی نمود و بیان کرد که این شهادت تعیین کرد که حرکت پ.ک.ک از این پس چگونه باشد. گفت: «اگر چنین شهادتی روی نمی‌داد، معلوم نبود چه فشاری بر پ.ک.ک وارد شده و مرحله پس از آن چگونه پیش می‌رفت.» تعیین‌کننده و هدایت‌گر اقدام بعدی، شهادت رفیق حقی قرار بود. دلیل اصلی حمله به خط‌مشی مقاومت‌گرانه پ.ک.ک این شهادت بود. چون هنوز در مرحله انجام تبلیغ بود و اسلحه و عملیاتی در کار نبود. تنها تبلیغ صورت گرفته، از هویت کورد پاسداری کرده و از آزادی او بحث می‌شد. جوابی که استعمار به پاسداری از هویت و سخن‌راندن از کورد داد کشتار بود. دولت، موضع استعمارگرانه خود را نشان داد که ادامه‌دادن به مبارزه با کشتار همراه خواهد بود. با این حال، باید با به‌جان خریدن این خطر، در برابر آن، تدبیر پیشبرد مبارزه را گرفت. رهبری اظهار داشت که نتیجه‌ای که از ارزیابی شهادت گرفته این است که در

راستای پاسداشت یاد و نام رفیق حقی، تبدیل جنبش به حزب و تهیه برنامه آن را همچون مسئولیتی پیش روی خود قرار داده است. از این حیث، پ.ک.ک سازمان گرامی داشت یاد و خاطره حقی قرار است. اینکه گفته می شود پ.ک.ک حزب شهداست از اینجا نشأت می گیرد. شهدای بعدی، همگی تداوم بخش این زنجیره اند. حرکت بر این اساس می باشد. به همین خاطر، حزب به عنوان حزب شهدا هویت یافته و تا روزگار ما ادامه دارد.

از سویی دیگر، جهت کسب توان ادامه راه و اینکه بسان جنبشی باقی ماند، می بایستی شیوه عملکرد خود را تصحیح کرده و کوادر به خودباوری می رسیدند. این نیز با مقاومت، گرفتن انتقام و مجازات دشمن حاصل می گشت. در غیر این صورت چه کسی می توانست در این سازمان بماند؟ سازمان چگونه می تواند پابرجای مانده و به راهش ادامه بدهد؟ مورد دوم نیز اینکه در هر حال باید قاتلان مجازات می شدند. لذا جهت انتقام گیری، تصمیم به انجام عملیات مسلحانه گرفته شد. مرحله بعدی بر این اساس پیش رفت.

در سال ۱۹۷۷ بر این دو مبنا فعالیت انجام گرفت. از طرفی، جهت یافتن کسانی که کشتار را انجام داده و مجازات آنها فعالیت انجام شد که تا شش ماه هم ادامه یافت. زیرا دست آخر در اطراف اسکندرون آنها را پیدا کرده و به مجازات خود رساندند. بدین ترتیب، انتقام گرفته شده و حساب قاتل ها را کف دست شان گذاشتند. این کار در گسترش جنبش تأثیر بزرگی داشت. چون هم نمایش نیرو بود هم پاسداری از سازمان. در کادرها احساس اعتماد و پاسداری کردن افزایش یافت. ولو مشارکتی مؤثرتر در سازمان صورت گرفته و مبارزه بیشتر به آغوش کشیده شد. برآستی هم دارودسته ای جاسوس بودند که در آن شرایط رسیدن به آنها و پیدا کردن شان دشوار بود. زیرا از طرف دولت محافظت می شدند. اسلحه ای هم در کار نبود، لذا جدال و نشانه رفتن هم سخت بود. اما رفقا از پس آن همه سختی برآمده و آنها را به سزای اعمال شان رساندند.

دوم اینکه رهبری در تابستان ۱۹۷۷ در عنتاب پیش نویس برنامه حزب را آماده کرد. تا آن زمان بجز پیش نویس دست نوشته ای که وی با رفیق خیری در ۱۹۷۵ آماده کرده بودند، جنبش از هیچ برگه و سند نوشتاری برخوردار نبود. آن هم برگه ای نبود که به جنبش ارایه گردد، بلکه سندی بود که تنها در آرشیو نگهداری شده بود.

برای بار نخست، بنا به نظرات جنبش و تجارب کسب شده از کودکی رهبری تا به آن روز بصورت نوشتاری درآمد، همچنین خط‌مشی سیاسی. ایدئولوژیکی که طی تشکل گروهی از آغاز سال ۱۹۷۳ مشخص شده بود، پیش‌نویس برنامه به رشته تحریر درآمد. به‌عنوان پیش‌نویس برنامه هم قرار داده نشده بود، بلکه همچون سندی بود که از سیزده صفحه تایپ‌شده شکل گرفته و بسیار نظام‌مند و جوهری بود. وقتی برای خواندن و انجام گفتگو بر روی آن، در میان کادرها پخش شد تأثیر بسیاری گذاشت. نظراتی که تا به آن زمان همیشه به شکل گفتاری شنیده شده بودند، بطوری نظام‌مند و جوهری در قالب پیش‌نویس برنامه حزب نوشته شد. بدین ترتیب، آن نظرات که بصورت سند درآمدند، هم بر روی سطح ادراک کادرها و میزان فراگیری راستی‌ها از سوی آنها تأثیر گذاشته و هم به آنها هیجان، معنویات و اعتماد بخشید. در پیش‌نویس دیدند که آنها برای چه جنگیده و جهت تحقق کدام اهداف دست به جنگ می‌زنند. یکی از رویدادها و کارهای مهم سال ۱۹۷۷ این بود.

بنا به آن، در حین گام برداشتن بسوی زمستان، تحت نام سازمان "یگان جوانان انقلابی کوردستان" به فعالیت پرداختند. گروه به کارهای خود ادامه می‌داد. جنبش جوانان در هر جایی کارهای تبلیغی خود را تداوم می‌بخشید. برگزاری جلسات، آموزش، تبلیغ، دعوا و گاهی اوقات هم درگیری آمیخته باهم بودند. در آن مرحله زمانی در سال ۱۹۷۷ شهدای دیگری هم داشتیم. حتی کسانی پیش از رفیق حقی قرار شهید شده بودند. 'آیدین گل' در درسیم در درون جو جروبجی ایدئولوژیک از جانب 'رهایی‌بخشان خلق' به ضرب گلوله به شهادت رسید. او دانش‌آموز دوره راهنمایی و رفیقی جوان و علاقه‌مند بود. از آنجا به گروه پیوسته بود. همچنین وقتی به اواخر سال ۱۹۷۷ نزدیک می‌شدیم در دوغوبایزید رفیق 'ماهر جان' در چنین جو بحث و گفتگویی با گلوله مورد هدف قرار گرفته و شهید شد. او هم دبیرستانی بود. نتایج برآمده از تبلیغ و مبارزات ایدئولوژیک، منجر به دعوا، درگیری‌ها و جدال مسلحانه می‌شد. به همین دلیل، در درون صفوف مبارزات، بکارگیری اسلحه افزایش می‌یافت.

بخصوص پس از شهادت رفیق حقی قرار، از لحاظ کادرها هم توجه کردن به حفظ سریت و تصحیح شیوه فعالیت، بسیار افزایش یافت. اینکه بایستی با دقت به حرکت پرداخته و در همان حال هم مسلح بود، به حالت خصوص مهمی درآمد

بود. بر این اساس، رفته‌رفته نظم و قاعده‌ای برای امنیت شکل می‌گرفت. در سال ۱۹۷۷ در ماه نوامبر که احتمالاً نوزدهم یا بیستم بود سازمان در آمد جلسه‌ای برگزار کرد. روز عید بود. برای گفتگو بر سر برنامه حزب، نشست تنظیم شده بود. تقریباً نزدیک به بیست رفیق شرکت کرده بودند. افسری اهل پیران از آنجا فرار کرده بود که جلسه در خانه خویشاوندان او برگزار شد. به دلیل تعطیلی روز عید، فامیل‌هایش به پیران رفته بودند و خانه خالی بود. با سود بردن از آن موقعیت، چنین گفتگویی انجام شد. جهت پخش برنامه، یکی دو ماه گذشت. در این برنامه خوانده شده و به گفتگو پرداختیم. در بحث و گفتگوها این موضوع مطرح گردید که بر مبنای برنامه چه باید کرد. در این باره نیز بحثی دوازده صورت گرفت. در مورد اینکه چه باید کرد و جنبش باید چگونه آن را انجام داده و پیشبرد دهد، همچنین در مورد مسایل گروه بحث و گفتگو انجام گرفت. رهبری در این نشست، درباره اهمیت سازماندهی و تشکل حزبی حرف زدند. 'شاهین دونمز' کمی قدم پس کشیده و عقب‌نشینی می‌کرد. او می‌گفت: «در سطح سازمان جوانان باقی بمانیم، سازمان‌یابی متفاوت مشکل‌زا خواهد بود.» رفیق مظلوم دوغان و بقیه هم اجازه گرفته و نظر خود را ابراز کردند. آنها با نظر رهبری موافق بودند. در مورد اهمیت و پیشرفت سازماندهی نظر دادند، ولی در جلسه نتیجه‌ای حاصل نشد و تنها در حد یک جلسه گفتگو باقی ماند. در واقع، جلسه به این نتیجه رسید که به فعالیت‌های خود ادامه داده، بر سر این مسایل بیشتر اندیشیده و سپس به تصمیم‌گیری بپردازد. برای همین، امور سازمان بدین منوال ادامه یافت.

در همه مناطق، مبنای سازماندهی، سرمشق فعالیت‌ها شده بود. کارها بصورت داوطلبانه‌ای انجام گرفته و یک سازماندهی طبیعی وجود داشت. اساساً مسئولیت مدیریت بر عهده رهبری بود. همچنین کوادر سرشناس و کسانی که در آغاز از مناطق گوناگون به گروه پیوسته بودند، با تلاش‌های خود و با حاکمیتی طبیعی، وظیفه مدیریت را بر دوش می‌گرفتند. آنچنان بود که مسئولیت سازمانی بطور رسمی انتخاب نمی‌شد.

در بهار ۱۹۷۸ جلسه مشابهی در عزیز برگزار شد. در آنجا نیز برنامه مورد گفتگو قرار گرفت که در واقع، تداوم جلسه آمد بود. من در آن جلسه شرکت نکرده بودم ولی چگونگی آن را برای ما بازگو کردند. در آن نشست، تقسیم کاری صورت

گرفته بود و به فعالیت نظری اهمیتی بیشتر داده می‌شد. برای همین نیز جهت تدارك كنگره، کمیته نشریات تعیین شده بود. يك سازماندهی این چینی جهت انجام کارهای عملی سازمان مشخص شد. برای بار نخست، تقسیم مسئولیت در آن جلسه انجام گرفت. در تمامی مدت تابستان ۱۹۷۸ به انتشار مجله، تداركات آنها و تدوین برنامه و مانیفست حزب مشغول بودیم. از طرفی هم زیر چتر سازمان جوانان، امور پراکتیکی اجرا می‌شد. مبارزات رفته رفته شدت بیشتری به خود گرفته و درگیری‌هایی روی می‌دادند. در حکومت، دومین جبهه ملی شکل گرفته بود. حزب ملی گراها درون حکومت نیرومند بودند و از حزب عدالت باج دلخواه خود را می‌گرفتند. بخصوص سازمان ثبت اسناد و مدارك و نهادهای شبیه آن به وزارتخانه‌های حزب حرکت ملی گرا وابسته بودند. بر این اساس، بعضی مکان‌ها را به‌عنوان مکان‌های مرکزی اجرایی انتخاب کردند که یکی از آنها اورفا بود. برای همین، این حزب جهت در دست گرفتن اورفا دست به حملات شدیدی زد. صدها ملیتان خود را از دست داده بود و اینطور نشان می‌دادند که کار می‌کنند اما در اصل، کسی کار نمی‌کرد و تنها حقوق می‌گرفتند. این حزب در اورفا دست به حملاتی علیه چپ‌گرایان و انقلابیون زد. در مدارس و دیگر مکان‌ها نیز موجی از خشونت برآه انداختند. می‌خواستند به کلی اورفا را به چنگ بیندازند. در برابر این حمله، می‌بایستی جنبش مقاومت سازماندهی می‌شد. در اورفا فعالیت‌هایی برنامه‌دار و آگاهانه جهت شکستن حملات حزب حرکت ملی گرا سازماندهی شدند. چنین وضعیت خشونت‌آمیزی پیش آمد.

همچنین در سالروز اول شهادت رفیق حقی قرار، برنامه وسیعی برای مراسم یادبود او تنظیم شد. اعلامیه‌هایی حاضر و در هر جایی پخش شد. برای نخستین بار، پوسترها آویزان شده و تمبرزنی صورت گرفت. در هجدهم ماه می در نقطه به نقطه کوردستان در تمامی نواحی و شهرها تا استانبول و آنکارا در هر جایی پوسترزنی و تمبرزنی انجام گرفت. برای شناساندن رفیق حقی به عموم فعالیت‌های وسیعی انجام شد. عملیاتی همه گیر و تأثیرگذار بود.

## شهادت رفیق خلیل چاوگون و مقاومت حیلوان

در چنین عملیاتی با برافراشتن پوسترها در نوزدهم ماه می در حیلوان، عشیره تسلیمیت کار 'سلیمانی‌ها' با پلیس همدستی کرده و با گذاشتن کمین، رفیق 'خلیل چاوگون' را به قتل رساندند. این نیز حادثه مهمی بود که در سالروز شهادت رفیق حقی قرار بوقوع پیوست. حیلوان، یکی از شهرستان‌های تابع اورفاست که در دست آغاها بود. مابقیه خلق نیز به کلی فقیر، روستایی و کارگر بودند. پیشتر در مورد گروه دوغو پرینجک چیزهایی شنیده بودند اما با رفتن رهبری و تأثیرگذاری وی، همه جوانان به شکل گروه درآمد و به پ.ک.ک ملحق شده بودند. تنها جوانی وجود داشت که در آنکارا به تحصیل مشغول بود و می‌گفت که 'کاوه' ای است. بجز او همه حیلوانی‌ها آپویی شدند. توده جوانان، بسیار فقیر، زحمتکش، جوهری و درست بودند. رفیق خلیل چاوگون در موقعیت رهبر طبیعی این گروه بود. از لحاظ سنی هم از جوانان دیگر کمی بزرگتر بود. از حیث فهم و ادراک نیز باهوش بود. بسیار فروتن، پخته و پاسدارنده، یعنی بصورت طبیعی در جایگاه رهبر و مدیریت جوانان آنجا قرار داشت. از دید جنبش همگانی، رفیق حقی قرار دارای چه منزلتی بود، از دید جوانان حیلوان هم جایگاه رفیق خلیل چاوگون این‌گونه بود. تا این حد او را دوست می‌داشتند. برای همین، شهادتش نیز تأثیر فراوانی برجای گذاشت. حادثه مهمی بود. پس از شهادت رفیق حقی قرار و در حین ورود به سال دوم، جنبش با بهادهی بزرگی روبرو گشت. رهبری بحث مهمی در مورد اینکه "چه باید کرد" مطرح نموده و به این نتیجه رسید که: «در هر حال و به هر قیمتی که شده، باید یاد او گرامی داشته و حساب‌پرسی کنیم. باید در حیلوان مقاومتی که این انتقام را بگیرد سازماندهی شود.» با تصمیمش، شمار مشخصی از کادرها را جهت سازماندهی مبارزه در حیلوان به آنجا فرستاد. این‌گونه بود که یادبود رفیق خلیل چاوگون در مرحله مقاومت حیلوان مطرح گشت.

طرف مقابل ما مثل ستاره‌های سرخ، گروه کوچکی نبود که از چند نفر جاسوس تشکیل شده باشد. پلیس، دولت و جماعتی عشیره‌ای بودند. یعنی یک بستر اجتماعی داشت. همچنین این جماعت به حزب حرکت ملی گرا پشت بسته بود. استانداری اورفا در دست این حزب بود. در مرکز اورفا هم روابطی داشتند. چنین

تکیه‌گاه‌ها و نیرویی که بدان پشت بیندند، در اختیارشان بود. به همین دلیل، مبارزه دشواری‌های خود را داشت. مسئله‌ای نبود که با یکی دو فقره تپانچه حل گردد، سلاح‌های سنگینی در دسترس‌شان بود. همچنین اسلحه‌های زیادی داشتند. حال آنکه کوادر جنبش هنوز با تپانچه حرکت می‌کردند و هنوز در وضعیتی نبودیم که صاحب اسلحه شویم. به این دلیل، مبارزات حیلوان در ابتدا با سختی همراه بود. کمی تبلیغ کردیم و آنها هم می‌خواستند به ما حمله کنند؛ آنچنان که کم مانده بود به ما ضربه وارد سازند.

این وضعیت، مدتی طول کشید و زیاد هم تأثیرگذار نبود. رفیق کمال پیر و دیگران در اورفا دستگیر شده و پس از بازداشت کردن‌شان، آنها را به زندان انداختند. لذا رفقای تازه‌ای به آن عرصه رفته و جهت انجام مبارزاتی وسیع‌تر دست-بکار شدند. در عنتاب، اورفا و تمامی شهرستان‌های آن تا آمد، با هدف انجام دادن سازماندهی جهت بی‌تأثیرسازی دشمن، برخی افراد مشخص دست به مبارزه زدند. درگیری‌های مهمی در گرفت. به بعضی از آنها در اورفا شلیک شد. در حیلوان تحت فشار قرار گرفتند. تعدادی از زخمی‌ها را به بیمارستان عنتاب بردند که در بیمارستان، رفقا آنها را هدف گلوله قرار دادند. در این وضعیت، تحت فشار قرار گرفتند. متوجه شدند نیرویی که با آن روبروی‌اند، تنها نیروی منطقه نیست. یعنی فقط جوانان حیلوان نبوده، بلکه در هر جایی بوده و نمی‌دانستند کیستند! این باعث ایجاد رعب و ترس در آنها شده و به دستپاچگی می‌انداخت. رفته‌رفته در روزهای پایانی ماه نوامبر به تسلیمیت روی آوردند. این‌گونه شد که مقاومت حیلوان روبه پیروزی سوی می‌گرفت.

بخاطر کارهایی که کرده بودند از خلق عذرخواهی کردند. متن پیمانی را پذیرفتند. در تابستان ۱۹۷۸ از مؤثرترین مقاومت‌ها در حیلوان بود. البته مبارزه تنها در آنجا نبود، بلکه در هر جایی انجام می‌گرفت. ایستادگی حیلوان و همچنین مقاومت‌هایی که در مقابل حملات حزب حرکت ملی‌گرا در اورفا صورت می‌گرفتند، فقط به آن مناطق محدود نماند و در هر طرف دامن گسترانید. از عنتاب گرفته تا قارس مبارزات مسلحانه بصورت شیوه‌ای از مبارزه گسترش یافت. با پلیس‌ها، با فاشیست‌ها دست به درگیری زدند. با جماعت جاسوس و همدست دشمن درگیر شدند. کسانی که در بهار ۷۸ در عنتاب برای رفیق حقی نقشه توطئه ریخته بودند،

این بار خواستند جماعتی به نام 'گروه نکوشین' تشکیل دهند. با اعلام خود به عنوان گروهی جداگانه و بهانه کردن موضع منفی برخی از اشخاص، سعی در ایجاد انشعاب در درون جنبش داشتند. یک اخلاک‌گری جدی صورت گرفت. این وضعیت بعدها به درسیم هم سرایت کرد. اعضای تکوشین آنچنان فضایی ایجاد کردند که انگار پ.ک.ک به دو بخش تقسیم شده است. می‌گفتند ما "حق‌گراییم." برای مقابله با رهبری موضع گرفته و سعی در ایجاد فاصله بین رهبری و رفیق حقی داشتند. در حالی که خود آنها در هجدهم می ۱۹۷۷ از درون برای رفیق حقی توطئه می‌چیدند. محمد اوزون، جن علی و کسانی دیگر نقشه توطئه را ریختند. رفتار باقی و برخی از آنها بسیار ناخوشایند بود. همراه با واکنش، انتقاد کرده بودند. هر کسی از این وضعیت ناراضی بود.

وضعیتی جدی در میان بود. رهبری موضع باقی را مورد انتقاد قرار داد. به شخصه رفت و چندین هفته در عنتاب مشغول شده و جلساتی را برگزار کرد. آن افتراها و دروغ‌ها را پوچ کرد. در واقع، این اخلاک‌گری را رسوا ساخته، هشدار داده، تعداد زیادی انسان را قانع کرده و دوباره آنها را به سازمان جذب نمود. کسانی را که اخلاک‌گری را ترتیب داده بودند رسوا و تجرید کرد. آنها چهار پنج نفری بودند که در برابرشان جدل مؤثری انجام گرفت. محمد اوزون و جن علی مجازات شدند. به علت اعمال‌شان مورد محاسبه قرار گرفتند. انتقام به قتل‌رساندن رفیق حقی هم از توطئه‌چین‌ها گرفته شد. در واقع، دست به کار جاسوسی زده بودند. کسانی که مجازات محمد اوزون را دیدند به سازمان پیوستند. دولت، جنازه‌اش را در تولز و چایر آنکارا از زمین برداشت.

جن علی حدود بیشتر از دو سال وانمود می‌کرد که مریضی دارد. در موقع عملیات سوروج به بهانه مریضی و مداوا، او را به آنکارا فرستاده بودند. برای اینکه او را به بیمارستان ببرم، به عملیات نرفته بودم. همیشه می‌گفت "مریضم." مثلاً وقتی صبح از خواب بلند می‌شد، در هنگام شستن دست و صورتش، حوله را آنقدر می‌مالید تا یکی سر برسد و مداخله کند. گاهی اوقات هم ماتش می‌برد و می‌گفت دیدید؟ می‌رفتند بازوهایش را گرفته و او را در جایی می‌نشاندند. این‌گونه خود را به مریضی زد. من او را در آنکارا به سه بیمارستان بردم. از روی آزمایش‌هایش دکترها گزارش دادند که هیچ مشکلی ندارد. برآستی هم هیچ مریضی‌ای نداشت. اما او



می گفت "من بیمارم، این‌ها چیزی نمی‌فهمند." این وضعیت او تا بهار ۱۹۷۸ تا زمانی که پرچم 'تکوشین' را برافراشت ادامه پیدا کرد. وقتی پرچم را بلند کرد گفت: «ای احمق‌ها بیماری چه؟! همه شما را سر کار گذاشتم.» مثل جن‌ها سر سلامت از آب درآمد. با چنین حقه‌هایی مواجه شدیم. آن توطئه‌ها اینقدر مهم بودند.

یکمین اخلاگری که از درون بر علیه پ.ک.ک انجام شد، اخلاگری و توطئه تکوشین بود. پیشتر در سال‌های ۷۵-۷۴ برادران 'گون‌گزه' که اهل درسیم بودند جدا شدند. کسی که اکنون رئیس شهرداری درسیم است، برادری داشت در حاحه‌تپه تحصیل می‌کرد. او جدا شد. گویا به خودانتقادی می‌پرداختند. به‌مثابه گروهی کوچک، جنبش "کاوه" را تشکیل دادند. فقط اصل موضوع این بود که در برابر معیارهای پ.ک.ک، شیوه زندگی، جدیت و دیسپلین آن توان تحمل نداشتند. به‌نام گروه جلسه‌ای برگزار شد، آنها نیز رفتند و 'کاوه' را بنا نهادند. اساساً شکل گروهی کاوه تازه شکل می‌گرفت که در صفوف آنها جای گرفتند. هنوز بعضی از آنها مثل 'علی شیر گورگوزه' و 'حسن حاسکار گورگوزه' در قید حیات‌اند. اخلاگری اول که با تکیه بر دشمن انجام شد توسط تکوشین اجرا گشت که خطرناک بود. هم نقشه قتل رفیق حقی را ریختند هم با گفتن ما "حقی گراییم" خواستار تقسیم حزب بودند. در میان آن همه بازیچه، بازیچه داشتند. هم کسی را به قتل رسانده و هم به‌نام او می‌خواستند بازماندگان را از هم بیاشانند. این‌گونه با یک تیر چند نشان را می‌زدند.

تمامی نقشه‌های اخلاگرانه کتراگریلاها در برابر پ.ک.ک چنین خصوصیتی داشت که در درون هر حقه‌ای بازیچه‌ای می‌یافتند. هوشیار بودن از درک صحیح آن بدست می‌آمد. این اخلاگری با شکست مواجه شد. جنبش، دامنه مقاومت حیلوان را گسترانید. کار تبلیغ و به‌جنبش‌درآوردن ادامه پیدا کرد. مبارزات خشونت‌محور در برابر فاشیست‌ها، جاسوس‌ها و پلیس‌ها گسترش یافت. مرحله تاکتیکی جدیدی به‌میان آمد. رهبری این طرز مبارزه را در مانیفست این‌گونه تعریف می‌کند: «در برابر تشکلات، شخص و افرادی که دست به کار جاسوسی زده بودند، تاکتیک مبارزاتی بر اساس بکارگیری خشونت بود.» بدین ترتیب، جنبش در مرحله تشکل حزبی، به سطح تاکتیکی تازه‌ای دست یافت. در برابر تشکیلات و اشخاصی که کار جاسوسی را درپیش گرفته بودند، با توسل به خشونت، مبارزاتش را گسترانید. در مبارزات

حیلوان، مناطق اطراف اورفا و نواحی دیگر بر این اساس، از سوی جنبش، خشونت بکار گرفته شد. در کل نیز به عنوان یک حالت و مرحله تاکتیکی جدید مشخص و در هر جایی، به شکلی گسترده عملی گشت.

بر این اساس، بطور گسترده‌ای از اسلحه استفاده شد و در کنار تپانچه، تفنگ هم بکار برده شد. جنبش مسلح شده و در هر منطقه‌ای پخش شده و وسعت می‌یافت. اکثر عملیات‌ها شخصی و در حد گروه‌های چند نفری بود. هیچگونه آموزشی نظامی در کار نبود و مبارزات آماتورانه و غیر حرفه‌ای بود. اما دیگر در کنار تبلیغات گفتاری، تبلیغات مسلحانه نیز انجام می‌گرفت. عملیات‌هایی که در برابر تشکلات و افرادی که اقدام به جاسوسی می‌کردند، تأثیر تبلیغاتی فراوانی داشت. جلوگیری از یک بی‌عدالتی و یا مجازات یک خائن، بر روی جامعه تأثیر بسزایی برجای می‌گذاشت. هم در جایی که این عملیات‌ها انجام می‌گرفت هم در کوردستان پ.ک.ک به عنوان یک حزب حساب‌پرسی شناخته می‌شد. این چنین به سطح جنبشی رسیده بود که هر چه را می‌گفت عملی می‌ساخت. این وضعیت، برآستی باوری و اعتماد زیادی را به‌بار آورده و مؤثر واقع شده بود. به‌همین دلیل نیز جوانان را به حرکت انداخته و به عملیات‌ها کشانده و نیز باعث بوجود آمدن اطمینان بزرگی می‌شد.

پ.ک.ک رفته‌رفته از حالت جنبشی که تنها جوانان را در خود می‌گیرد بیرون آمده و به میان اقشار دیگر جامعه هم سرایت کرد. برای مثال، وقتی که در حیلوان مبارزات در حال نتیجه‌گیری بود، از حالت صرف مبارزه جوانان خارج شده و همه جامعه حیلوان را دربر گرفت. زنان، سالمندان و هر کسی در درون مبارزه جای گرفتند. بعضی‌ها اطلاعات گردآوری می‌کردند، بعضی‌ها نگهبانی می‌دادند و هر کسی، کاری را انجام می‌داد. یعنی در سطح جامعه و تمامی خلق، به نتیجه‌ای برای تداوم مبارزه رسیدند. بدین گونه از مرز جنبش جوانان فراتر رفته و دیگر به حالت جنبشی مردمی درآمده بود. بدین ترتیب بسوی کنگره گام برداشته شد.

در سطح کادرها نیز پیشرفت‌های مهمی بدست آمد. جنبش در طول تابستان ۱۹۷۸ مشغول تدارکات برگزاری کنگره بود. یعنی از طرفی مشغول مبارزه و از طرفی دیگر هم، به امور تئوریک می‌پرداخت. کمیته مطبوعات شکل گرفته بود و رهبری بارها برای آنها جلسه تشکیل داد. گفتگوهای صورت گرفته و برنامه‌ریزی‌هایی

انجام شد. پیش‌نویس برنامه تدوین شده بود که مطالعه می‌شد و تأثیر بسزایی داشت. تصمیم به چاپ مجله و انجام فعالیت‌های مطبوعاتی قانونی گرفته شد و تدارکات آن انجام می‌گرفت. چاپ آن هم مخفیانه انجام می‌شد و هم بشکل نوشتاری. بر این اساس، در سازماندهی و وظیفه‌دارکردن، کوشش و تلاش‌های فشرده‌ای انجام شد. تا اینکه در ماه جولای سال ۱۹۷۸ رهبری در آمد برای نوشتن مانیفست "راه انقلاب کوردستان" دست به قلم شد. نزدیک مزار شهیدان خانه‌ای اجاره کرده بودیم. البته پول هم نداشتیم و با سختی و مشکلاتی گریبانگیر بودیم. رهبری با فاطمه در ماه می به دیاربکر آمد و باری دیگر به آنکارا رفت. در واقع، خروجی دسته‌جمعی از آنکارا صورت گرفت و وی در کوردستان به فعالیت پرداخت. در آن زمان بطور رسمی هم ازدواج کرده بود.

در سال ۱۹۷۷ وقتی ما در آمد بودیم، کسی به نام "آرابانلی عصمت اوغلو" روزی نزد ما آمد و با تعجب از ازدواج رهبری با فاطمه حرف زد. وقتی رفتار عادی مرا در برابر حرف‌هایش دید، متعجبانه نگاه کرد و گفت "پس اینطور!" و رفت. رفت و دیگر برنگشت. بعدها متوجه شدیم که پیشتر با هم رابطه داشته‌اند. برای اینکه نبض ما را بسنجد آن حرف‌ها را می‌زد.

در مورد اینکه کجا بماند بحث و گفتگویی صورت گرفته بود. آمدن به دیاربکر نیز بر این اساس بود. برای ماندن در آنجا نیز باید با در نظر گرفتن او خانه ترتیب داده می‌شد. به پول زیادی نیاز بود. تهیه لوازم به کناری، جهت پیدا کردن غذا پول نداشتیم. این مدت با بحث و گفتگوی بسیاری گذشت. فاطمه هر چیزی را می‌خواست. آمد هم جای گرمی است و ما در آن زمان، کمی سختی کشیدیم. مادرش آمده بود و با هم خانه را ردیف می‌کردند. در انجام این کار، همه انرژی خود را بکار گرفته و ترتیب دوباره‌ای به خانه دادند. آپارتمانی اجاره کرده بودیم که آنچنان با حوصله بدان مشغول بودند، روزی رفیق مظلوم زد زیر خنده و گفت: «حال این‌ها را نگاه کن، معلوم نیست چند روز در دست‌مان مانده و بدست پلیس خواهد افتاد. این‌ها چقدر با حوصله کار می‌کنند.» برآستی هم پس از دو ماه پلیس به خانه ریخت. همه آن اشیاء در دست پلیس تارومار شد. کمی کشمکش و مشکل وجود داشت.

فاطمه در آن زمان، در برابر رهبری موضع گرفته بود. محیط پرتنش بود که در آن، هم کار می‌کردند و هم کشمکش وجود داشت. رفقای دیگر هم رفت‌وآمد داشتند. با وجود آن فشارها رهبری در آن خانه مانیفست را نوشت. در روز دست کم چهل صفحه می‌نوشت. با وجود آن همه دردسر و کشمکش در آن محیط، نمی‌دانم چگونه نوشت. رهبری در ایوان نشسته و از صبح تا شب می‌نوشت. ما نیز با رفیق مظلوم بر روی یک دستگاہ تحریر می‌نوشتیم. ولی با روی دادن مشکلاتی از این قبیل، کسی در آنجا نمانده و به جاهای دیگری فرستاده شدند. رهبری وقتی نوشتن مانیفست را به اتمام رساند خودش هم رفت و خانه را ترک کرد. ما هم با تمام‌کردن نوشته با ماشین تحریر، به ناحیه نظمیہ درسیم به روستای رفیق دکتر باران رفتیم. در آنجا رفقای کمیته مطبوعات جمع شده بودند. مانیفست را ویرایش کردیم. آن چهل صفحه‌ای را که نوشته شده بود با رفیق مظلوم برای‌شان خواندیم. وقتی خواندن تمام شد، فاطمه پرسید که "شما نوشته‌اید؟" ما هم گفتیم: «خیر، رهبری نوشته‌اند.» وقتی ما این را گفتیم فاطمه صورتش را به هم زد. رهبری را کوچک می‌دید و یا سعی می‌کرد کوچک ببیند. حدس می‌زد از این کارها نمی‌کند، نمی‌تواند بهره‌ای داشته باشد. می‌خواست که او را این‌گونه ببیند. یعنی از آن زمان، چنین ناسازگاری و دعوایی شروع شد.

این رفتارهای فاطمه بدین معنا بود که واقعیت اجتماعی کورد را عقب‌مانده می‌دید و تمایلی بود برای بدوی دیدن آن. به همین سبب، وارد چنین رابطه‌ای شده بود، اما می‌گفت: «من اینطور زندگی نمی‌کنم.» از سویی بطور رسمی پذیرفته بود و از سویی دیگر، با گفتن "من اینطور زندگی نمی‌کنم" به تنش‌زایی پرداخته و موجب ایجاد فشار و خصومت می‌شد. زندگی را برهم می‌زد. چنین وضعیت عجیبی در جریان بود. رهبری در آغاز چون با برنامه‌ریزی انجام گرفته بود نمی‌توانست چیزی بگوید، اما در آن وضعیت، وی مدام این پرسش را از خود می‌نمود که "آیا به دلیل رابطه خانواده‌اش با دشمن، فشار وارد می‌کند؟" وضعیت از آن زمان این‌گونه بود. پیشتر، مشارکتش در گروه عادی‌تر بود. هر چند که خیلی در انجام کارها شرکت نمی‌کرد اما حضور داشت. اما بخاطر چنین رابطه‌ای به جایی رسید که به کلی محیط را برهم بزند. رهبری در چنین فضایی، مانیفست را نوشت.

رهبری، مانیفست را "گشایش آغازین برنامه" نامید. برآستی به غیر از برنامه، به شیوه مبارزه آن دوران نیز پرداخته بود که محتوایش این بود: "مبارزه‌ای بر مبنای مبارک‌گیری خشونت در برابر تشکیلات و اشخاصی که در کار جاسوسی دست دارند." بدین ترتیب، به همه گروه‌ها در تمامی مناطق، چگونگی تحقق خط‌مشی مبارزه را امر می‌داد. همچون کمیته مطبوعات، مانیفست را ویرایش نمودیم که بعدها به شکل جزوه‌ای به چاپ رسید. مانیفست به عنوان چاپ اول مجله 'سرخوبون' انتشار یافت. با دست خودمان جلد آن را درست کردیم. ماشین تحریر بزرگی خریده بودیم و در بینگول، آن را روی کاغذ به چاپ رساندیم. حدود ۲۵۰ تا ۳۰۰ دانه چاپ کردیم. همه‌شان را با جلد مخصوصی به رنگ قرمز درست کردیم؛ همان چایی که روی ابریشم صورت می‌گیرد. شخصی به نام "فهمی" بود که در "سیورک" دستگیر و بعدها اعترافچی از آب درآمد. او نیز ارتشی بود، در انستیتوی "گازی" آموزش می‌دید. در رشته نقاشی تحصیل می‌کرد. او این شیوه چاپ را به ما یاد داد. بدین ترتیب جلد ویژه‌ای ساختیم. رهبری تا به چاپ رسیدنش بر کار نظارت کرد. پس از آن، کتاب‌ها را با دستگاه تحریر نوشته و در بینگول به چاپش پرداختیم. صد نسخه‌اش را به برادر رفیق خیری، حسین دورموش دادیم که مخفی کند. همه‌اش را در چمدان‌ها انداختیم. چند قدم از آنجا دور نشده بودیم که پلیس ما را دستگیر و همه آنها را مصادره کرد. به همین سبب، مابقیه را با شتاب در هر جایی پخش کردیم. بدین ترتیب با خواندن برنامه و مانیفست، گروه‌ها و تشکیلات همه مناطق، نظرات و پیشنهادات‌شان را ارایه کردند. بر این اساس، جنبش آماده برگزاری کنگره شد.

از طرفی، مبارزه خشونت‌آمیز بر علیه اشخاص و تشکل‌هایی که کار جاسوسی می‌کردند و با مقاومتی که در مرکز آن انجام گرفت یعنی مقاومت سیورک، جنبش از حالت صرف جنبش جوانان به درآمده و تمامی اقشار جامعه را دربر گرفت. از طرفی دیگر، با برنامه و مانیفست تدوین‌شده، سطح فکری جنبش وسعت پیدا کرده و بر این مبنای، از لحاظ تئوریک هم برای تشکل حزبی و بنیان‌نهادن حزب آماده شده بود. با ارزیابی این وضعیت، رهبری تصمیم به برگزاری کنگره گرفت. نتیجه همه این پیشرفت‌ها در کنگره تشکیل حزب گرد آمده و یکپارچه شدند. بدین ترتیب، در ۲۶ و ۲۷ ماه نوامبر سال ۱۹۷۸ در دشت 'اوا' در روستای فیس از توابع لیجه، طی نشستی دوازده‌روزه تصمیم به بنانهادن حزب گرفته شد. مرحله تشکل حزبی که پس از

شهادت رفیق حقی آغاز شده بود، با تشکیل حزب بطور رسمی، به دستاورد مهمی انجامید.

### تشکیل رسمی پ.ک.ک

چون پیش‌نویس برنامه و مانیفست حاضر و پخش شده بود، هر کسی آن را خوانده و با آمادگی برای برگزاری کنگره می‌آمد. این، گام مهمی در این راستا بود. رهبری بصورت دست‌نویس نُه ماده و اساسنامه را تدوین کرده بود. آن را نیز خودش به‌شخصه به کنگره آورده بود. کنگره در مورد این اسناد نظر داده و به تصمیم‌گیری می‌پرداخت. همچنین رهبری مشخص کرده بود که از هر منطقه و هر ناحیه‌ای چند نفر شرکت کنند. در مورد برخی از اسامی نیز، رفقای که در آن مناطق کار می‌کردند اختیار در دست آنها بود. احتمالاً یک جلسه ۲۵ نفره می‌شد، اما سه نفر از نماینده‌های حیلوان نیز نیامده بودند. به بهانه اینکه مبارزات آنجا به حساس‌ترین نقطه رسیده و اگر از آنجا جدا شوند، در حالی که بسوی پیروزی گام برمی‌دارند احتمال شکست وجود دارد، پیشنهاد کردند که شرکت نکنند، رهبری هم مناسب دید. برای همین، 'محمد قره‌سونگور' و دو رفیق اهل حیلوان نیامدند. به احتمال، 'صالح کندال' و رفیق دیگری هم می‌آمد. به همین خاطر کنگره با ۲۲ نفر برگزار شد. کنگره در روزهای پایانی ماه نوامبر در هوایی مه‌آلود و بارانی در دشت روستای فیس آمد در خانه رفیق 'سیف‌الدین زوغورلو' برگزار شد. خانه‌شان بر سر راهی که به آمد. 'بینگول' و یا 'لیجه. هانی' می‌رفت، قرار داشت. یکی دو سال را به ساختن آن مشغول شده بودند. ما گاهی در کار ساخت‌وساز خانه کمک می‌کردیم. در آنجا رستوران و چایخانه وجود داشت. ماشین‌ها وقتی به آمد، بینگول، لیجه و یا هانی می‌رفتند برای استراحت سری به آنجا می‌زدند. خانه‌ای بود که یک خانواده در کنار آن چایخانه ساخته بودند. رفیق صیف‌الدین زوغورلو از آن خانواده به ما پیوسته بود. در مدرسه آموزگاران درسیم تحصیل می‌کرد. با رفیق "جمعه تاك" از آنجا به حزب ملحق شده بودند. رفیق علاء‌الدین هم که سرباز فراری بود و دربه‌در دنبالش می‌گردیدند نگرهبانی می‌داد. اساساً امنیت همگانی طی برگزاری جلسه بر عهده او

بود. آن خانواده، در قیام شیخ سعید شرکت کرده بودند. پدربزرگ رفیق صیف‌الدین و برادران پدربزرگش در این قیام حضور داشتند.

خانواده صیف‌الدین، خانواده‌ای بود که در سال ۱۹۲۵ فعالانه در قیام‌ها جای گرفته بودند. اسم پدرش عبدالرحمان بود. براستی هم انسان بسیار میهن‌دوست و فداکاری بود. مادرش هم سال گذشته فوت کرد. او هم انسان بسیار زحمتکش و پرکاری بود. سرراهی و یکه‌بودن خانه، از لحاظ نهان‌کاری بسیار مهم بود. برای همین نیز آن خانه انتخاب شد. همچنین در آن هوای مه‌آلود و بارانی افراد زیادی بیرون نمی‌آمدند. خانه هم که به کلی از روستا دیده نمی‌شد. برای همه، آدرس برگزاری جلسه را مناطق آمد عنوان کردیم. کسانی که می‌آمدند به مرکز شهر می‌رفتند و از آنجا نیز در طول شب با مینی‌بوس به آن خانه برده شدند. ماشین وقتی به نزدیکی خانه می‌رسید، بدون خاموش کردن لامپ‌هایش می‌ایستاد، رفقا پیاده شده و بلافاصله وارد خانه می‌شدند. ماشین مستقیم به سمت لیجه می‌رفت و بعد دوباره بازمی‌گشت. وقتی از بیرون به جایی که ماشین توقف می‌کرد نگاه می‌شد، خیلی معلوم نبود. بنا به اختفا و نهان‌کاری مناسب بود.

همه گروه‌ها شرکت‌کننده در کنگره در ۲۵ نوامبر در طول شب وارد خانه شدند. صبح زود ۲۶ نوامبر رهبری، رفیق جمعه و فاطمه هم آمدند. بدین منوال، تا غروب کسی از خانه خارج نشد. شبی را در آنجا گذراندیم و روز بعد یعنی غروب ۲۷ نوامبر، با پایان جلسه به شیوه‌ای مشابه آمدن مان، هر کسی از خانه خارج شده و رفتند. پدر رفیق صیف‌الدین اطمینان داد که کسی به خانه نیامده است. او در بین رستوران و چایخانه قدم می‌زد و با هر رهگذری که از آنجا رد می‌شد صحبت می‌کرد که کسی به طرف خانه نیاید. با امنیت بیرون هم رفیق علاءالدین مشغول بود. خودش هم که قاچاق بود و بعدها بصورت فعلی ملحق شد. بدین ترتیب، با برقراری امنیتی جدی، اقدام به برگزاری کنگره نمودیم.

جنبش، مقاومت حیلوان را عملی ساخته، از عنتاب تا سرحد اسلحه بکار گرفته، به درگیری‌ها افتاده و خونریزی شده بود. یعنی به حالت حرکت سرشناسی درآمده بود. به همین دلیل نیز تحت تعقیب بود و برگزاری نهانی چنین جلسه‌ای بسیار مهم بود. معمولاً به نشست‌های چنین جنبش‌هایی ضربه وارد می‌شد. چون در جلسه، کوادر سرآمد آن حرکت حضور دارند. واردکردن ضربه به چنین جلساتی، ممکن

است تا حد از بین بردن ادامه مبارزه‌شان خطرناک باشد. جهت درنیفتادن به چنین وضعیتی، باید بسیار بادقت و دیسپلین بوده و به شیوه‌ای مناسب با رعایت قواعد نهم کاری، نشست‌ها را برنامه‌ریزی کرده و انجام داد که چنین هم شد. کنگره با موفقیت برگزار و پیگیری دشمن نقش برآب گشت. به همین خاطر مهم بود. برای بار اول که کنگره برگزار شد بقیه تداوم خواهد یافت. برای همین، جلسات این‌چنینی ما با ضربه مواجه نشد. توانستیم نشست‌های مدیریت را به شیوه‌ای مخفیانه برنامه‌ریزی و برگزار نماییم. برنامه کار کنگره، ارزیابی وضعیت، گفتگوی اسناد، برنامه‌ریزی و انتخاب مدیریت بود. رهبری ابراز کردند که چون در کنگره مدام اجازه سخن گرفته و نظر می‌دهند، اگر جلسه از جانب او اداره نشود مناسب‌تر است. گفتند که رفیق دیگری در دیوان جای بگیرد بهتر خواهد بود. به همین خاطر، رهبری رفیق خیری را برای دیوان کنگره پیشنهاد کرد و رفقا هم مناسب دیدند. رهبری، در هر موضوعی، نظرات و ارزیابی‌های خود را ارایه می‌نمود. در مورد ضرورت تشکیل حزبی ابراز نمود که دیگر جنبش به حالت یک جنبش مسلحانه درآمده، از ساختار یک گروه و یا سازمان جوانان خارج شده و به سطح یک جنبش مردمی رسیده است. همچنین گفتند که تاکنون توانسته جنبش را به تنهایی مدیریت کند اما از این پس، جنبش و مقاومتی مردمی را مگر یک مدیریت نماید. چرا که مدیریت آن توسط یک شخص، امکان‌ناپذیر است. به همین دلیل، آشکار ساخت که سازماندهی و تشکیل حزبی ضروری می‌باشد. این گفته‌ها با عنوان "سخنان آغازین" به شکل کتاب نیز درآمد. رهبری نگران این بود که با توجه به لزوم تشکیل حزبی، به چه میزان بصورت حزب درخواهیم آمد یا نه، و یا اینکه آیا نیروی انسانی و کادر موجود، توان انجام پیشاهنگی یک حزب را دارد یا نه؟ این موضوعات را بسیار مورد بحث و بررسی قرار داد. در موضوع اینکه حزب باشد یا پیش از آن، اتحادیه باشد کمی متردد بود. حتی در کنگره نام انتخاب نشد. با وجود اینکه برنامه، برنامه یک حزب بوده و تصمیم به تشکیل حزبی گرفته شد، اما بعداً در بیانیه تشکیل، رهبری عنوان اتحادیه را نوشتند. ما بیانیه را بنا به اتحادیه آماده کردیم و این چنین هم بر روی کاغذ آمد. اما در پایان عنوان حزب جای اتحادیه را گرفت که پاک کرده و دوباره تغییرش دادیم.



در ماه آوریل سال ۱۹۷۹ کمیته مرکزی در آپارتمان "گون آیدن" در آمد گرد هم آمد. جزو آپارتمان‌های بزرگ ردیف آخر واقع در مسیر اوفیس. باغ‌لار بود. در آنجا خانه‌ای کرایه کرده بودیم. در آن جلسه نام "حزب کارگران کوردستان" انتخاب شده و تغییر یافت. اعلامیه این‌گونه به چاپ رسیده و منتشر شد. تا آن زمان در مورد اسم‌گذاری، گفتگوهای انجام گرفت. حزب کارگران، تمایل همگانی بود. چون تأثیر فراوانی از جنبش‌های ملی ویتنام پذیرفته بود. کمی هم خواهان شبیه شدن به آن را داشتیم. مقاومت ویتنام هم با پیشاهنگی حزب کارگران، بر اساس جبهه‌های ملی و ارتش مردمی حرکت کرده بود. به همین خاطر هم پیش‌بینی می‌شد که مبارزات کوردستان نیز با پیشاهنگی حزب کارگران باشد. رفیق مظلوم می‌گفت: «حزب کمونیست باشیم. اسمی برگزینیم بعداً تغییر دهیم، اسم پیش‌خودمان بماند، کسی حزب کمونیست کوردستان را تشکیل ندهد.» نظر او این بود. ولی اکثریت بر روی اسم پ.ک.ک اتفاق نظر داشته و این‌گونه نیز باقی ماند. رهبری در این موضوع می‌گفت: «در کنگره به خودمان حزب گفته و اسم می‌گذاریم، اما اگر توانایی بجای آوردن ضروریاتش را نداشته باشیم، در برابر تاریخ، همچون دلکی درخواهیم آمد؛ به وضعیتی دشواری درخواهیم افتاد!» در این موضوع که انجام دهیم یا نه، کوادر را تا حدودی مورد پرس‌وجو قرار داد. به همین سبب، به گفتگو پرداخته و پرسش و انتقاداتی را انجام داد. دیدی بسیار جدی به حزب داشته و بدان اهمیت می‌داد. با تمام وجود باور داشت که تصمیم‌گیری در مورد حزب شدن یا نشدن، امری بسیار تاریخی است. حزب را به مثابه ابزاری عالی و چاره‌یابی هر امری می‌دانست. به ضرورت آن باور داشت، اما بر این نیز واقف بود که اداره یک حزب متناسب با نامش، کار آسانی نیست. برای همین، میزان باورداشت به آن را ضعیف یافته و کادرها را بسنده نمی‌دید. نگران این بود که اگر نتوانیم لزومات حزب را بجای آوریم، هر دو پای‌مان در یک کفش برود. اما با وجود این نیز سازماندهی امری ضروری بود و بر این اساس، تصمیم به تشکیل حزبی گرفته شد.

وضعیت سیاسی مورد ارزیابی قرار گرفته و در مورد اسناد، بحث و گفتگو انجام گرفت. پس از آن در رابطه با برنامه و مانیفست، برای همه مناطق جلساتی ترتیب داده شد و کسانی که برای علاوه کردن یا حذف کردن مطالبی نظری داشتند، پیشنهاداتشان را ارایه کردند. این‌گونه هم برنامه و هم مانیفست با توجه به آن

پیشنهادات تأیید شده و بصورت اسناد رسمی جنبش درآمد. رهبری، پیش‌نویس اساسنامه را به شکل دست‌نویس ارایه نمود که نه ماده تشکیل شده و برگرفته از آیین‌نامه‌های کلاسیک احزاب کمونیستی بود. مطلب تازه‌ای نداشت. در اصل، مدلی بود از آیین‌نامه‌های مورد نظر لنین که در روسیه بسیار مورد بحث و جدل قرار گرفته بود. تعریف عضویت در آیین‌نامه این‌گونه بود: «کسی که برنامه و اساسنامه حزب را بپذیرد، در یکی از ارگان‌های حزب در امور روزانه مشارکت داشته و با درآمد مادی به حزب پشتیبانی می‌کند.» اما کسی چنین حمایتی نمی‌کرد، چون در وضعیتی نبودند که بتوانند عایدی بدهند. هر کسی با امکانات حزب زندگی می‌کرد. اگر حزب نان نمی‌داد کادرها گرسنه می‌ماندند. در اساسنامه آمده بود که اعضا ماهیانه به حزب درآمد مادی بدهند. رهبری به آن ماده نگاهی افکند و پس از جلسه گفت: «از پدران تان پول گرفته و از این به پس عایدات تان را پرداخت خواهید کرد.» مقرر شده بود که باید هر ماه به حزب پول بدهیم. حال آنکه هر کسی از حزب می‌خورد. پ.ک. از رئال سوسیالیسم، احزاب کلاسیک کمونیست و ایدئولوژی‌های دولتی تأثیر پذیرفته بود؛ مثل آنها حرکت می‌کرد ولی در آن قالب هم نمی‌توانست جای بگیرد. تعریف عضویت بر روی کاغذ با عضو بودن در عمل متفاوت بود. برای همین نیز نوشته‌های روی کاغذ هرگز عملی نشد. پ.ک. هرگز کادری مطابق با واقعیت کوادر احزاب کلاسیک کمونیست نساخت. ساختار و زندگی سازمان و معیارهای کادربودن همیشه متفاوت بود. این خصوص مهمی بود. به هر حال، این چنین اساسنامه مورد پسند قرار گرفت.

موضوع مهم دیگر انتخاب مدیریت بود که این موضوع، بحث‌ساز بود. رهبری که در امر تشکیل حزب مردد بود، وقتی به موضوع مدیریت رسید تردش بیشتر شد. تقریباً هر کسی پیشنهاد شد. همانگونه که در کنگره‌های بعدی مان صدها نفر پیشنهادی داشتیم، در آنجا هم این‌گونه شد. کسی خود را پیشنهاد نکرد اما هر کسی اجازه حرف زدن گرفت و رفقای مورد شناخت خود را پیشنهاد کرد، بجز شاهین دونمز که او خودش، خودش را پیشنهاد کرد. رهبری پیش از انجام رای‌گیری، در مورد پیشنهادها حرف زد و گفت که این افراد چقدر آمادگی دارند، چه کسی می‌تواند این مسئولیت را انجام دهد، چگونه انتخاب خواهند شد؟ در مورد بسیاری از رفقا که آیا برای انجام این وظیفه آماده‌اند یا نه، سؤال‌هایی پرسید. به رفیق مظلوم گفت:

«تو که قدرت کوتاه است، با این حال چطور می‌توانی از پس این کار برآیی؟» رفیق مظلوم هم گفت: «من خودم را پیشنهاد نکردم، رفقا پیشنهاد کردند. ولی عضو بودن و مرکز بودن مثل هم‌اند. جهت عضویت سزاوارانه این حزب، باید برای هر مسئولیتی آماده باشم.»

در پایان سه نفر به‌عنوان شورای اجرایی انتخاب شدند. رهبری و دو نفر دستیار انتخاب شد. این اختیار هم به رهبری داده شد که می‌تواند کمیته مرکزی را به تعداد هفت نفر افزایش دهد. همرا با رهبری، شاهین دونمز و محمد قره‌سونگر به‌عنوان شورای مرکزی اجرایی انتخاب شدند. یعنی دستیار رهبری شدند. شاهین دونمز خودش، خودش را برای این وظیفه پیشنهاد کرده بود. رهبری در این باره گفت: «او خودش را پیشنهاد کرده، شانس بدیم.» کسی هم اعتراض نکرد. رفقای دیگر خود را برای شورای اجرایی مناسب ندیدند. کسی که حاضر نبود محمد قره‌سونگور بود. به‌هر حال به او مسئولیت دادیم. چهار نفر باقی‌مانده را هم رهبری تعیین می‌کرد. این اختیار به رهبری داده شد. رهبری، رفیق مظلوم، رفیق خیری، رفیق جمعه و باقی را انتخاب کرده بودند. کمیته مرکزی یکم، از این هفت نفر تشکیل می‌شد. در جلسه این کمیته در ماه آوریل پیشنهاد تغییردادن رفیق قره‌سونگور داده شد. خودش هم گفت که چون مسئول کمیته نظامی مسئول بوده و این کار، کمی مستقل و مسئولیتش سنگین است، نمی‌تواند وظایف شورای اجرایی را انجام داده و می‌خواهد به‌عنوان مسئول قسمت نظامی کار کند. به‌همین دلیل نیز جهت اجرای بهتر امور حزبی، پیشنهاد کرد که رفیق دیگری بجای او در شورای اجرایی جای بگیرد. رفقا و کمیته مرکزی هم این پیشنهاد را مناسب دیدند. در جلسه ماه آوریل ۷۹ رفیق جمعه بجای او انتخاب شد. بدین ترتیب، رهبری، رفیق جمعه و تا زمانی که شاهین دستگیر شد شورای اجرایی بودند. این مسئله هم این‌گونه حل شد.

این چنین نخستین نشست کنگره متشکل از بیست‌و‌دو نفر برگزار شد که تنها دو نفر از این تعداد رفیق، رفقای زن بودند. یکی از آنها فاطمه و دیگری رفیق سارا (سکینه جانسز) بودند. تنها می‌توانستیم جلسه‌ای در این سطح برگزار کنیم. در زمان تأسیس حزب، فقط دو رفیق حاضر نبودند. شمار کمی از کوادرن، بخشی از بدنه حزب را تشکیل می‌دادند. در تکوین گروه ایدئولوژیک آغازین، فاطمه در آغاز به گروه آنکارا پیوسته بود. البته تنها او نبود، یک مهاجر بلغارستانی هم به اسم

'نادره' وجود داشت. دو نفر اهل البستان بودند که آگاهی دقیقی درباره سرنوشت‌شان ندارم. این اشخاص بعدها، احتمالاً یا از صفوف حزب جدا شدند یا دستگیر شدند. گروه کوچکی بود که شخص بارز آنها فاطمه بود. فاطمه در آموزشکده عالی نشر و رسانه تحصیل می‌کرد. امروزه آنجا به‌عنوان دانشکده ارتباطات شناخته می‌شود که وابسته نه دانشگاه آنکارا است. علوم سیاسی هم، دانشکده‌ای پشت "حاجه‌تپه" بود که جنبش انقلابی بیشترین نفوذ را در آنجا داشت. با پذیرش در آن رشته، خانواده فاطمه جهت ادامه تحصیل او به آنکارا مهاجرت کرده بودند. در دانشگاه، مشارکت فعالی در جنبش جوانان داشت و تا سطحی هم آگاه بود. در آغاز مثل اینکه با راه انقلابی رابطه داشت و به آن گروه ملحق شده بود. اما در مرحله گفتگوهای انجمن عالی دانش‌پژوهان دموکرات از آنجا جدا شده و به پ.ک.ک پیوست.

اصالتاً اهل 'مازگرت' و از عشیره 'موخوندور' بودند که در 'قره‌قوچان' اقامت داشته و از آنجا به آنکارا مهاجرت کرده بودند. در کل، خانواده سرشناسی بودند. رفقای درسیمی و بینگولی، خانواده‌اش را از نزدیک می‌شناختند. پدرش از افراد نزدیک، مورد اعتماد و دوست عصمت اینونو و جهت فرونشاندن قیام، به حکومت کمک کرده بود. کارش خبررسانی بود. یعنی به‌لحاظ موقعیتی، نزدیک به دولت بود. از اینکه تا چه حد با 'میت' رابطه داشت آگاه نیستیم، اما می‌دانیم که در بالاترین بخش دولت، با عصمت اینونو رابطه‌ای دوستانه داشته است. پس از کودتای ۲۷ می ۱۹۶۰ نیز جهت نظاره دادگاهی حکومت حزب دموکراتیک در 'جزیره یاس' در میان توده مردمی که برای تماشای دادگاهی می‌رفتند جای گرفته بود. مثل اینکه او را با پیشنهاد حزب جمهوری خواه برده بودند. رابطه‌اش با دولت و میت قوی بود. در سرکوب قیام هم نقش داشت، به‌همین علت نیز، از جانب قشر میهن‌دوست تجرید شده بود. برای همین هم فاطمه هوادار راه انقلابی شده بود. آنها به چنین مواردی خیلی اهمیت نمی‌دادند، اما وقتی مسئله پیوستن به پ.ک.ک به‌میان آمد رفقا قبول نکردند اعتراض صورت گرفت. اگر رهبری نمی‌بود، فاطمه نمی‌توانست به پ.ک.ک بپیوندد. رفیق مظلوم و رفیق خیری اصلاً قبول نکرده و به صراحت می‌گفتند: «ما چگونه با فاطمه به آن حوالی رفته و بگوییم ما از این فکر پشتیبانی می‌کنیم، به ما بپیوندید. کسی به ما گوش نخواهد داد.» ولی رهبری این رفتار را رد کرده و صحیح

نمی‌دید. بعدها نیز اندیشه‌های خود را در تحلیلات‌هایش ابراز می‌دارد که: «شاید بتوانیم وضعیت را بازگونه کرده، بتوانیم انتقام گرفته و شرف و حیثیت خانواده‌اش را پس بگیریم. آنها نمود خانواده‌ای علوی اهل درسیم هستند. اگر با ما یکی شود، شاید بتواند نقشی ایفا کند. جدای این، یک زن به ما می‌پیوندد، شاید برای اندیشه و موضع آزادی جنبش توان‌بخش باشد.» از این رو، این ارزیابی را صحیح دید که کارهایی که برای حزب انجام دهد بسیارند و بایستی خود او را در نظر گرفت نه خانواده‌اش. بنا به برخورد و خواست رهبری، امکان پیوستنش فراهم گشت.

انسان می‌تواند به راحتی این را بگوید که چون رهبری می‌خواست، رفقای دیگر هم پذیرفتند و با او رابطه برقرار کردند. بدین ترتیب، توانست درون روابط گروه جای بگیرد. شخصی آموزش‌دیده، باتربیت و تحصیل کرده بود. باهوش بوده و سطح فهم بالایی داشت. اوضاع سیاسی و رویدادها را به‌خوبی ارزیابی و تفسیر می‌کرد. در این باره، بطور ویژه‌ای آموزش داده شده بود. از خانواده‌ای سیاستمدار و پیگیر مسایل روز بود. خانواده‌اش به‌شکل مخصوصی، او را پرورش داده بودند. پدرش در رابطه با چگونگی برگزاری دادگاهی‌ها در جزیره یاس، دفتر یادداشت روزانه‌اش را پر کرده و جهت یادگیری، برای فاطمه فرستاده بود. در خانواده، شخص تأثیرگذاری بود. به‌همین دلیل، تنها جهت تحصیل او، همه خانواده زندگی‌شان را رها کرده بود و برای او خانه‌داری می‌کردند. فاطمه در خانواده هر چه می‌گفت به حرفش می‌کردند. در واقع، رئیس خانواده شده بود. در سازمان جوانان هم مشارکت فعالی داشت. به‌عنوان نماینده آموزش‌شده عالی نشر و رسانه نیز در جلسه تشکیل انجمن عالی دانش‌پژوهان دموکرات شرکت کرده بود. سپس در عملیات‌های جوانان حضور می‌یافت. چنان شخصی بود که می‌توانست مثمرتر باشد.

فاطمه در فعالیت‌های گروه در آنکارا نقش چشمگیری داشت. ولی هنگامی که کار به سازماندهی می‌رسید، در این باره، بسیار گزیننده، دارای دیدی از بالا و ناینه‌جار بود. با برخوردش با انسان‌ها سازگاری پیدا نمی‌کرد. در مرحله اول، یعنی در دوران تشکل گروهی هم اگر مشارکت زیادی صورت نمی‌گرفت تا حدودی بخاطر رفتارهای فاطمه بود. انسان می‌تواند به‌راحتی این را بگوید. ولی بیشتر از آن امکان - پذیر نبود. اگر بنگرید در درون کانون فرهنگ انقلابی شرق، افرادی آنچنانی از میان خلق عادی نیامده بودند. در آن زمان، تنها فرزندان عشایر حاکم و نیروهای فئودال

به دانشگاه رفته بودند. زمانی که پ.ک.ک تشکیل شد نیز در دانشگاه‌ها دختران کورد نبودند. تنها دخترانی از شمال و از اقشار علوی که کمی هم از لحاظ اجتماعی، روشنفکر بودند می‌توانستند تحصیل کرده و یا به دانشگاه بروند. آن هم برای تعداد کمی این امکان وجود داشت. یعنی در دانشگاه‌ها دختران کورد زیاد نبودند که به پ.ک.ک ملحق شوند. تا آن زمان هم وضعیت اجتماعی این‌گونه بود. دختران در کوردستان به تازگی می‌توانستند به مدارس راهنمایی و دبیرستان بروند. در حقیقت، در زمانی که جنبش در مابین سال‌های ۷۸-۱۹۷۶ در کوردستان به فعالیت‌های جوانان پرداخته و گروه جوانان تکوین می‌یافت، دخترانی که در مدارس راهنمایی و دبیرستان‌ها تحصیل می‌کردند به صفوف حزب پیوستند. رفیق سارا نیز از اعضای آن گروه‌هاست. کسانی که در ابتدا به حزب پیوستند، اکثراً از حوالی درسیم، مرعش، عنتاب و آدیامان بودند. هر چقدر هم که در سطح وسیعی نبود، اما رفته‌رفته افراد مشارکت‌کننده در حزب روبه افزایش نهاد و شمار چشمگیری از داوطلبان کادرشدن شکل گرفت.

مشارکت در حزب دشوار بود. گریلایی در کار نبود که ملت بتواند با آن ارتباط برقرار کند. در شهرها و در دل ملت، فعالیتی صورت می‌گرفت. در چنین محیطی ترک کردن خانه، کار شرم‌آوری دیده می‌شد. یعنی هیچ خانواده‌ای حاضر به قبول چنین وضعی نبود. برای اینکه جوانان بتوانند به حزب پیوندند، باید گریخته و خود را در جایی مخفی می‌کردند. بدین منوال، رفقای زیادی را از دید خانواده‌هایشان پنهان کردیم. به همین دلیل، دعوا و کتک‌کاری‌های زیادی به‌میان آمد. با تشبیه کردن آن‌زمان‌ها به امروز به مغلظه بزرگی خواهیم افتاد. برای همین، هر چند در محل زندگی خود همچون هوادار کار می‌کردند نیز، در مهارت‌یابی و تکوین کادرشدن، جهت ملحق کردن آنها با سختی‌هایی مواجه می‌شدیم. در سطح محلی تأثیرگذار نبود. در اورفا و حیلوان خانواده‌هایی به حزب پیوسته بودند و درهایشان به روی حزب باز بود. با رفتن به ماردین تعداد کسانی که به حزب می‌پیوستند افزایش یافت.

زنان نیز حمایت می‌کردند. خانه و همه امکانات‌شان را در اختیار حزب قرار داده بودند. تغذیه و خوراک و پوشاک رفقا را بر عهده گرفته بودند. از انجام کارهایی که از عهده‌اش برمی‌آمدند دریغ نمی‌کردند. یعنی از حیث میهن‌دوستی، در مشارکت

خود هیچ عیب و نقصی نداشتند، ولی در موضوع کادرشدن، مهارت‌یابی، خروج از خانه و رفتن به مناطق دیگر روبروی سختی می‌شدند. مشکلاتی بوجود می‌آمدند و در این باره، به دشواری برخوردیم. این مشکل نه تنها بر سر راه زنان بود، بلکه برای مردان نیز مانع ایجاد می‌کرد. در زمانی که رهبری در لبنان به سر می‌برد، جهت امور آموزشی تقاضای ۲۵۰ کادر کرده بودند. رفیق جمعه که با رهبری دیدار کرده و برگشته بود، با گفتن این خواسته، ما شگفت‌زده شدیم. با خودمان می‌گفتیم چگونه می‌توانیم ۲۵۰ نفر را بفرستیم، از کجا این تعداد را تأمین کنیم؟

اوج سیر مبارزات در سیورک جریان داشت. همه کادرها نیز در آنجا گرد آمده، ولی بسیاری از آنها رفته بودند. کادرهای حیلوان، سیورک در آنجا حضور داشتند. به رفیق جمعه گفتم "زحمت بکش برو حیلوان. سیورک، در آنجا هر تعداد هوادار را که می‌توانی بفرستی، اختیار با توست." رفت روزها تلاش کرد و حداکثر توانست چهار نفر را بفرستد. در حیلوان و سیورک هر کسی در کوهستان زندگی کرده و با اسلحه در دست‌شان می‌جنگیدند. در آن منطقه تعدادی از رفقا شهید شده بودند. اما در مناطق دیگر بجز حیلوان، سیورک، هر کسی از رفتن به خارج از میهن رویگردان بود و کسی نمی‌خواست که برود. نمی‌خواستند از محیط زندگی خود خارج شوند. چنان به خاک و اجتماع خود وابسته بودند که وصف‌ناشدنی است. کمی فرهنگ خانواده و عشیره بر آنها تأثیر گذاشته و آنها را به خود وابسته می‌ساخت. بعدها زیر فشار جنگ و سرکوب، بسیاری از این وابستگی‌ها از میان رفت.

در کل، وضعیت این‌گونه بود و در چنین محیطی، مشارکت دادن زن‌ها در حزب معلوم بود که دشوار است. با وجود همه این مسایل، گروهی از رفقا برای اینکه کادر حرفه‌ای شوند، از آن مناطق نامبرده به حزب پیوسته بودند. به‌مثابه نمایندگی نیز دو رفیق زن در کنگره حضور داشتند. اینطور معلوم بود که تنها آنها توان درک کنگره را داشتند. رهبری این‌گونه مناسب دید.

پس از پایان کنگره، مرد چاقی به اسم 'داوود' پس از اینکه رهبری گفت: «هر کسی از پدرش پول گرفته و کمک‌مالی‌اش را پرداخت کند» و کنگره را به پایان رساند، او هم گفت: «یک دقیقه، یک چیزی کم مانده!» و پرسید: «کنگره دوم کجا و کی خواهد بود؟ آن را هم تأیید کرده و این‌گونه نشست را به پایان برسانیم.» رهبری با شگفتی به او نگاه کرد و پاسخ داد: «کنگره دوم پس از چهار سال برگزار خواهد شد.

تا آن موقع یا انقلاب کرده و به قدرت خواهیم رسید یا امحا و نابود خواهیم شد. ما از کجا بدانیم که تا چهار سال دیگر، کجا و در چه وضعیتی خواهیم بود که بتوانیم برای کنگره تصمیمی بگیریم؟!» از طرفی هم، نکاپو برای کنگره و حزب هم این گونه بود. رهبری حق داشتند که در موضوع تکوین حزبی نگران باشند. تا حدی صداقت، آرزوی کار و ثبات وجود داشت، اما بسیار ابتدایی، غیرحرفه‌ای و آموزش‌نندیده بود. هم به سبب نبود آمادگی و هم موضعی که در برابر وظایف نمود می‌یافت، نامشخص بود که به چه میزان موفق خواهد گشت.

این برخورد باعث نگرانی رهبری می‌شد. شمار رفقای هم که از اهمیت حضور در کنگره و تصمیم‌گیری در مورد تشکیل حزب آگاهی داشتند نیز زیاد بود. در کل، هر کسی اینطور نبود، ولی تعدادی هم مثل داوود بودند که چندان برگزارکردن یا نکردن کنگره و یا تشکیل و یا تشکیل نشدن حزب را درک نکرده بودند. نگرش حزبی از سوی ملی‌گرایی ابتدایی این گونه بود. حال آنکه تشکیل نهانی یک حزب در کوردستان بدین شیوه امکان‌پذیر بود. به دلیل فراوانی مشکلات سازماندهی در آن زمان حکایت وجود داشت که آن را بازگو می‌کردند. هفده نفر دور هم جمع شده‌اند و تصمیم به تشکیل سازمان و حزب گرفته‌اند. پس از هفده سال وقتی دوباره دور هم گرد می‌آیند، می‌بینند که تا آن زمان هم از مرز هفده نفر نگذشته است. آنگاه خود به خود گفته‌اند: «می‌بینید، حزب نهانی که می‌گویند این است! همه ما سر جای خودمانیم و هیچ آسیبی به هیچ‌کدام از ما نرسیده، کسی هم از ما خبر ندارد.» شاید این مثل حکایت به نظر برسد، اما واقعیت هم داشت. برای مثال، کمال بورکای که در سال ۱۹۷۵ حزب تشکیل داده بود، در سال ۱۹۸۱ از طرف پلیس آمد، موجودیت آنها آشکار شد. شش سال کسی از این حزب آگاهی نداشت. کانون فرهنگ انقلابی شرق نیز در ۱۹۷۶ حزب تشکیل داده بودند، در سال ۸۱ از سوی پلیس آمد شناسایی شدند. پنج سال کسی از آنها خبری نداشت بجز کسانی که حزب را تشکیل داده بودند. حتی کسانی که درون جنبش بودند از تشکیل حزب خبر نداشتند.

موسی آنتر، پیش از شهادتش در یکی از نوشته‌هایش چنین گفته‌اند: «با پنج نفر سازمانی تشکیل داده بودیم، همه مردند فقط من ماندم. اگر من هم بمیرم کسی از وجود حزب ما خبردار نمی‌شود، می‌نویسم ما کمیته‌ای بودیم.» حال، سی‌وپنج



سال زمان از این گفته سپری شده است. فعالیت در کوردستان این گونه بود. مسئله نبود که پشت گوش انداخته شود. آن سخن، نمودی از نداشتن آمادگی شخصی نیست، بلکه در اصل، دریافت سازماندهی و تکوین حزبی را نشان می‌دهد. سازمان نهانی این گونه درک می‌شد که انگار باید از هر کسی مخفی بماند؛ "اگر تو را شناختند فاتحات خوانده شده." چون نتایج وحشتناکی بدنبال داشت. یعنی باید یا علنی کار کرده و از چنین شیوه روابط سازمانی دوری گرفته می‌شد، یا اینکه سازمان هیچ کاری نخواهد کرد و کسی از وجود آن خبردار نخواهد شد!

وقتی که پ.ک.ک. تاسیس خود را اعلان کرد، هر کسی شگفت‌زده شده بود. حتی برخی‌ها با گفتن "خدایا به جوانی‌شان رحم کن!" تأسف خود را ابراز می‌کردند؛ "مگر می‌شود اینطور سازمان تشکیل داد؟" حتی بعضی‌ها می‌گفتند: «خودشان، خودشان را گزارش می‌دهند." در کل، باید این جوانب کنگره را هم دید. رهبری پس از کنگره گفت که در تقسیم وظایف، از نو سازماندهی انجام می‌دهیم. مدیریت انتخاب شده بود و باید به‌مثابه حزب سازماندهی می‌شد. در زمستان سال‌های ۷۸ و ۷۹ در مرکز آمد فعالیت نمود. هنوز يك ماه هم سپری نشده بود که قتل عام مرعش بوقوع پیوست. رهبری در یکی از جلسات کوادر حزب در رابطه با کشتار مرعش ارزیابی‌های گسترده‌ای انجام داد. رفیق مظلوم دوغان این سخنان را ویرایش کرد و با عنوان "ارزیابی‌هایی در رابطه با قتل عام مرعش" آن را به‌حالت کتابی درآورد. رهبری در آن سخنرانی این کشتار را به‌مثابه جواب دولت در برابر تأسیس حزب ارزیابی کرد. دوم اینکه تشخیص دادند که همراه با این قتل عام، دولت وارد مرحله‌ای تازه از کودتاگری شده و این خیز برداشتن، به کودتا خواهد انجامید. پس از آن، پ.ک.ک. همه کارهایش را با احتمال وقوع کودتا تنظیم کرده و به تدارک می‌پرداخت. چون از قبل، روی دادن کودتا را پیش‌بینی کرده بود که در برابر آن، بی‌آگاه و ناآماده نباشد. آن تشخیص و ارزیابی بسیار مهم بود.

تمام طول زمستان با انجام جلساتی برای کادرهای حزب و تقسیم وظایف سازمانی سپری شد. رهبری بیانیه تأسیس حزب را آماده و خودش آن را تنظیم و ویرایش نمود. جلسه کمیته مرکزی در ماه آوریل ۷۹ برگزار شد. حزب، نام‌گذاری شده و برنامه‌هایی نو مشخص گشتند. همچنین تصمیم به تحقق بخشیدن به مقاومت سیورک گرفته شد. در کمیته مرکزی، وظایف و کارهای تقسیم شدند. بدین ترتیب،

بیانیه بنیانگذاری حزب. پیش از اینکه در اواخر ماه جولای، در میان عموم جامعه پخش شود، در اوایل ماه می همچون جزوه‌ای در میان کادرها پخش شد. آن را خوانده و مورد بررسی قرار دادند. کادرها از کنگره و تأسیس حزب آگاه شدند. پس از کشتار همگانی مرعش، از نشانه‌های مهم واردشدن دولت به مرحله‌ای تازه، اعلام حکومت نظامی بود.

اجویت را مجبور به اعلام حکومت نظامی کردند. در ابتدا حکومت نظامی در چند استان اعلام شد و با آغاز ماه می همه شهرهای کوردستان و آنکارا، استانبول را دربر گرفت. بدین ترتیب، از آغاز سال ۷۹ حکومت نظامی در کوردستان اعلام شد. یعنی حکومت نظامی در دوازده سپتامبر ۱۹۸۰ آغاز نشد، بلکه دو سال پیش از آن که وجود داشت. کودتای دوازده سپتامبر ۱۹۸۰ با در دست گرفتن رئیس ستاد ارتش همراه بود. به همین علت، وضعیت دشواری به میان آمده و مرحله خطرناکی آغاز گشت. در چنین وضعیتی، کمیته مرکزی چگونه سازماندهی شد؟ سه نماینده کمیته نظامی، کمیته رسانه و کمیته مرکزی، یک کمیته سازماندهی را تشکیل داده و دو نفر مدیر اجرایی شد. کمیته مرکزی چنین تقسیم کاری‌ای انجام داد. چون کوردستان به سه ایالت تقسیم شده بود، اعضای مؤلف شده هر سه کمیته، هر کدام با انتخاب ایالتی، در مناطق مختلف گشته و کمیته‌های حزبی در نواحی، روستاها و محله‌ها به کار سازماندهی می‌پرداختند. ایالت شمالی از درسیم تا سرحد، ایالت غربی، و ایالت مرکزی نیز آمد، باتمان، ماردین را دربر می‌گرفت. البته در آن زمان نمی‌گفتیم شمال کوردستان. در درون مرزهایی که جمهوری ترکیه ترسیم کرده بود، کوردستان بصورت مرکز، شمال و غرب شناخته می‌شد. شمال از درسیم تا سرحد، غرب از اورفا تا مرعش، آدیامان، عنتاب و مرکز کوردستان نیز از خط آمد، ماردین، حکاری و بوتان تشکیل می‌شد. با مد نظر قراردادن این مناطق، تقسیم کاری صورت گرفت. شاهین دونمز برای سازماندهی در ایالت شمالی مؤلف شده بود که به العزیز رفت.

کمیته نظامی سه نفر بودند؛ رفیق محمد قره‌سونگور و در کنار او نیز رفیق رضا و شخصی به نام فهیمی نقاش. فهیمی به سربازی رفته و به عنوان آموزگار جایگزینی، آموزش کماندو دیده بود. لذا تا حدودی آگاهی نظامی داشت. در میان ما هم که کسی نبود سربازی کرده و آگاهی نظامی داشته باشد. رفیق قره‌سونگور هم تنها سه

ماه به عنوان معلم جایگزینی سربازی کرده بود. مابقیه در حالی که شخصی مدنی بوده و آگاهی نظامی نداشتند، بدون دیدن هیچ گونه آموزشی، اسلحه بکار می گرفتند. کمیته مرکزی تصمیم به سازماندهی مبارزات سیورک گرفت. چرا سیورک ترجیح داده شد؟ چون برای بار اول، زمانی از اسلحه استفاده شد که انتقام شهادت رفیق حقی قرار گرفته شد. یعنی در عملیاتی انتقام گیرنده به اسلحه متوسل شدیم. همچنین در مقاومت حیلوان، برای انتقام رفیق خلیل چاوگون بکار گرفته شد. در سیورک چنین حادثه‌ای روی نداده بود، اما در آنجا شخصی به نام "محمد جلال بوجاک" به مردم خیلی ظلم می کرد. بوجاک در سیورک همه چیز بود، دولت بود، خدا بود. با وجود بوجاک کسی نمی توانست به میان مردم سیورک نفوذ کرده و آنها را سازماندهی کند. انجام سازماندهی حزبی در سیورک کار دشواری بود. حال آنکه پتانسیل نیرومندی در سیورک موجود بود.

بوجاک عضو حزب سلیمان دمیرل و نماینده مجلس بود. حزب دمیرل، در آن زمان، قدرت را در دست داشت. گروهی تبهکار به نام "ترشکچی‌ها" وجود داشت. هر چیز اعم از قانون، اخلاق، سیاست، دولت و حقوق جلال بوجاک بود. کلام آخر را همیشه او می گفت. به امر او انسان‌ها به دار آویخته می شدند. اگر می گفت سر ببرید، کله را از تن جدا می کردند، آتش بزنید، آتش می زدند. قطعاً کسی نمی توانست از حرفش سرپیچی کند. چنین شخص رسوایی بود. اگر در سیورک تأثیرش از بین می رفت، آن پتانسیل صرف انقلاب می شد. همچنین سیورک در کنار حیلوان بود. در حیلوان موفقیتی بدست آمده و پتانسیل بزرگی حاصل شده بود. می بایستی آن پتانسیل در راستای مبارزه به حرکت انداخته می شد. حال آنکه تنها در سطح منطقه‌ای، امکان مشارکت در مبارزات سیورک وجود داشت. بنابراین، آنجا به عنوان مناسبترین مکان مبارزه جهت هدایت آن پتانسیل در مسیر مبارزه دیده شد.

بر این اساس، در مسیر مبارزه، کارهایی تبلیغاتی علیه محمد جلال بوجاک در سیورک آغاز شد. تصمیم مهمی بود. به گمانم در اواسط ماه بود که در العزیز افرادی دستگیر شدند. هم شاهین دونمز و هم کمیته العزیز دستگیر شده بودند. در ابتدا از دستگیری شان بی آگاه بودیم. ولی بعدها معلوم شد که این دستگیری‌ها مرکزی نبوده و اپراسیونی به درخواست استانداری و به علت درگیری‌های انجام گرفته در آنجا اجرا شده بود. شاهین دونمز در زمان دستگیری اش، آگاهی‌هایی در مورد پ.ک.ک به

دشمن داد. برای همین، دشمن مستقیماً جهت دستگیری رهبری و کمیته مرکزی به حرکت افتاد. گفته‌های اجویت، رئیس‌جمهور وقت، در رسانه‌ها بازتاب یافته بود که: «تا هسته خطرناک‌ترین جنبش تروریستی پیش رفته‌ایم، در زمانی نزدیک به آنها پایان خواهیم داد.» بدین ترتیب، پس از کنگره، در حالی که حزب هنوز اعلام نشده بود، در هنگام برداشتن نخستین گام در مسیر سازماندهی، ضربه‌ای بدان وارد گشت. در آنجا رفیق سارا و رفقای دستگیر شدند. شش‌هفت نفر از کسانی که دستگیر شده بودند عضو کمیته بودند و شاید تازه سازمان می‌یافت. بجز یک نفر، بقیه دستگیر شدند که او هم بعدها فرار کرد. مثل اینکه جاسوس بود. مورد مشکوکی بود. شاهین دونمز با بقیه دستگیر شده بود. دستگیری دونمز از دید رهبری و کمیته مرکزی مهم بود. بلافاصله پس از دستگیری، به همه اطلاعاتی که می‌دانست، اعتراف کرده بود. هنوز حزب سازماندهی و اعلام نشده بود، پلیس از تأسیس پ.ا.ک. آگاهی یافت، ولی آنها هم این را اعلام نکردند. برای انجام این کار، اپراسیونی را آغاز کردند هدفشان دستگیری رهبری و کمیته مرکزی بود. در آمد به خانه‌ها ریختند. رهبری به محض شنیدن این خبر، جهت اخذ تدبیر، به ماردین رفت. وقتی پلیس به ماردین هم ریخت، خودش را به مناطق اطراف اورفا رساند.

شاهین دونمز با دشمن همدستی کرده و گفته بود: «به‌من فرصتی بدهید می‌روم آپو را دستگیر کرده و می‌آورم.» به‌همین علت، دست به اپراسیون زدند. دست‌شان به رهبری نرسید اما دیگر وی به‌هیچ وجه نمی‌توانست حرکت کند. همه جا تحت پیگرد بود. وضعیت خطرناکی در جریان بود. شاهین دونمز نه‌تنها در مورد رهبری و حزب بلکه هر چیزی را فاش کرده بود. در رابطه با حزب، کوادر و هواداران، بیشترین اطلاعات را در اختیار داشت. از رهبری آگاهی بیشتری داشت. چون در سال ۱۹۷۸ بیشتر از همه در رفت‌وآمد بود. همه مناطق و نواحی را گشته بود. به سازماندهی جوانان مشغول شده و به‌همین دلیل آگاهی داشت که در کجا، چه تعداد کادر و هوادار وجود دارند. همه آنها را گزارش داده بود. با وجود اینکه کنگره تأسیس حزب مخفیانه انجام شد، اما هنوز شش ماه سپری نشده بود که همه اطلاعات مربوط به حزب و کنگره در اختیار پلیس قرار گرفت. کادرها از طرف پلیس دستگیر نشدند اما دیگر حزب، از جانب دشمن شناسایی شده بود. به‌همین سبب، رهبری و کادرها دچار وضعیت خطرناکی شدند. در ابتدا خواستیم بدانیم برآستی

وضعیت چگونه است. چون سمیر هم آنجا بود. او گفته بود: «چیزی نیست، همه مقاومت می‌کنند.» حال آنکه حقیقت چیز دیگری بود و رفقا تجرید شده بودند. من به عزیز رفتم و در آنجا پس از کسب آگاهی، پی بردیم که وضعیتی جدی در میان است. متوجه شدیم که تسلیم شده و اعتراف کرده بود، بقیه رفقا هم، رفیق سارا و همراهانش، همه چیز را رد کرده بودند. بدین ترتیب، رهبری و حزب به خطر افتادند. شاهین دونمز در حاحه‌تپه دانشجوی بود. اما آیا موفقیتش در دبیرستان او را به دانشگاه رسانده بود؟ در آن زمان، برای برخی از شهرهای کوردستان سهمیه‌ای وجود داشت. یعنی در صورت قبول شدن یا نشدن در امتحانات، آنها را به دانشگاه می‌فرستادند. خانه‌شان در مناطق پایانی شهر درسیم، در ساحل بود. خانواده بسیار آشفته‌ای داشت. پدرش همه‌جا بدنال گنج و طلا می‌گشت. شخصیتی مقام‌طلب، خودبزرگ‌بین، بی‌عرضه اما بسیار حریص بود. برای همین، رفقا به دلیل این خصوصیاتش خیلی از او خوش‌شان نمی‌آمد. خیلی تلاش کرده و بسیار می‌گشت اما غرضه کارکردن نداشت. رهبری بخاطر تلاش و مشارکتش، به او جای و امکان می‌داد. چون زحمت می‌کشید، رهبری به او زمینه و موقعیت داد. وقتی دستگیر شد، پیش خودش فکر کرده بود که همه چیز برای او به پایان رسیده، به همین علت، در صف دشمن جای گرفت. این کار، خطرناک‌ترین و بزرگترین خیانت در صفوف پ.ک.ک بود.

به همین سبب، رهبری در ماه ژوئن به اورفا رفت و نزد تعدادی از آشنایان که خیلی شناخته‌شده نبودند ماند. رابطه‌اش را با هر کسی قطع کرد. در آنجا برای مدتی کارهایی را انجام داد. با رفیق قره‌سونگور دیدار کرده بود. در تحلیل‌اتش ابراز داشت که در رابطه با چگونگی عملی کردن مبارزات سیورک برنامه‌هایی را در نظر گرفته است. یعنی در مورد چگونگی واردشدن به مرحله گریلاگری و معیار و مبانی گسترش گریلا، پیش‌نویس اساسنامه‌ای را آماده کرده بود. پس از آن با رفیق جمعه (جمیل بایک) کمی در خصوص چگونگی سازماندهی نو و انجام‌دادن کدام تغییر و تقسیم کارها به بحث پرداختیم. زیرا همه کادرها شناسایی شده بودند. هر لحظه ممکن بود هر کسی را دستگیر کنند. دولت برای دستگیری رهبری در حال حمله بود. اگر به نوع دیگری برخورد می‌کرد، این امکان وجود داشت که رهبری را از دست بدهند. دولت برای اینکه بتواند رهبری را دستگیر کند به کادرها حمله‌ور

نمی‌شد. اگر دست به دستگیری بقیه می‌زد رهبری از دست می‌رفت. برای اینکه رهبری را دچار غفلت کنند، دست به انجام اپراسیون نمی‌زدند. یعنی وانمود می‌کردند که وضعیتی عادی در جریان است. می‌خواستند رهبری تدبیر اخذ نکند. این، تاکتیکی بود که پی‌بردن بدان دشوار نبود. اگر این کار را نمی‌کرد احمقی بود. حتی اگر پنجاه تا صد نفر را هم دستگیر می‌کردند، چه سودی برای‌شان داشت؟ اگر رهبری و کمیته مرکزی را دستگیر نمی‌کردند، اپراسیون ناموفق به پایان می‌رسید. به همین سبب نیز اگر پلیس می‌خواستند، قادر به دستگیری کادرها بودند.

رهبری انجام تغییراتی را در مدیریت و نظام سازمانی در نظر گرفتند. به منظور تغییر محل کوادر نیز برخی تغییرات را انجام داد. وی چنین مناسب دید که پیش از اعلام پلیس، با پخش قسمت‌هایی از بیانیه تأسیس حزب که مضمون فراخوانی برای خلق را دارند، پس از انجام حداقل تدارکات اعلام گردد. بدین ترتیب، تصمیم رفتن به خارج از میهن گرفته شد. رهبری هم بنا به مسایل امنیتی و هم جهت برقراری روابط دیپلماتیک در راستای فراهم آوردن امکان رفتن به مرزهای سوریه و حتی اگر ممکن باشد، یافتن رابطه‌ای در فلسطین که شاید بطور موقتی رفتن به آنجا را فراهم سازد، از اورفا خارج شد. تا آن زمان کسی از اعضای پ.ک.ک به خارج از کشور نرفته بود. در دهه ۱۹۷۰ حزب کسانی را که به خارج از میهن می‌رفتند مورد انتقاد قرار می‌داد. ولی این بار و در آن وضعیت، تمامی دولت بدنبال پیشاهنگان حزب که شناسایی شده بودند می‌گشت. برای همین امنیت حزب در صدر همه امور بود. اگر در آن محیط رهبری دستگیر می‌شد، بهای سنگینی داشت. اگر در ۱۹۷۷ دستگیر می‌شد خیلی خطرناک نبود، زیرا فعالیت چندانی نکرده بودیم و پیشرفت‌های محدودی حاصل شده بود. ولی اگر در ماه ژوئن سال ۱۹۷۹ دستگیر می‌شد که در آن موقع مقاومت سیورک عملی شده، ملت سر به قیام برداشته و سازمانی تأسیس شده بود که همه کوردستان را دربر می‌گرفت، همه‌اش به هدر می‌رفت. یعنی آن همه زحمت، تلاش، خون ریخته شده، مبارزه و دستاوردهایی که آفریده شده همه به هدر می‌رفت. همه چیز با وضعیت رهبری در ارتباط بود. از این رو، امنیت رهبری در صدر هر چیزی قرار داشت. در آن وضعیت، با ماندن در شمال کوردستان هم نمی‌توانستیم امنیتش را حفظ نماییم. هیچ تدارکاتی هم نداشتیم. ناگهانی با چنین وضعی روبرو شدیم و تا آن زمان هم که رهبری با یک نظم کاری نهانی، مرحله را

هدایت کرده بود. یعنی بدون اینکه دستگیر شود مرحله را پیش برده بود، اما دیگر با آن شیوه حرکت، امکان نداشت وضعیت را تحت کنترل قرار داد.

تنها راه حل، رفتن به بیرون از مرز ترکیه بود. از این رو، موضوعی نبود که مورد بحث و اعتراض قرار گیرد. رهبری هم تصمیمش را به روشنی بیان نکرد. در اواخر ماه ژوئن فاطمه در عنتاب بود. رهبری در نظر داشت که او به آنکارا برود. برای همین چنین خبری را فرستاده بود: «به آنکارا برو و کمی با خانواده ات بمان، معلوم نیست که چه اتفاقاتی روی خواهد داد. ممکن است دیگر آنها را نبینی. به دیدن آنها برو و برگرد.» فاطمه به آنکارا و رهبری هم به سوروچ رفت. به گمانم دوم جولای بود که از سوروچ به کوبانی رفت. وقتی رهبری به کوبانی رفت فاطمه در آنکارا بود. پلیس او را تعقیب می کرد. رهبری این رفتن را همچون تاکتیکی جهت فریب دهی بکار گرفت که اینطور فکر کنند "آپو اینجاست، چون فاطمه هم در آنکاراست. یعنی آپو فرار نکرده و هنوز هم در این دوروبرهاست!" بدین ترتیب، رهبری پلیس را فریب داد و از مرز خارج شد. این گونه از رابطه فاطمه بهره برد. معلوم نبود که چه بر سر فاطمه آمد. وضعیت خانواده اش را که شرح داده بودم. در مورد خودش فکری نداشت. ولی وقتی دست به فعالیت سازمانی زدیم، در کارها شرکت نکرد. از رهبری گرفته تا بقیه اعضای حزب، همه را کوچک می شمرد. سازگار نشده و همچون تافته جدا بافته و برگزیننده باقی ماند. برای همین، مدام انسان ها را آزرده می کرد. رابطه ساده ای با سازمان برقرار نکرده، به محیط آن وارد نشده و آن را بهم می زد.

دوم اینکه پراکتیکی نشد. یعنی چندان در امور عملیاتی و سازمانی شرکت نمی کرد، اما اندوخته فکری فوق العاده ای داشت. برای مثال می توانست در امور سیاسی و نظری مؤثر عمل کند. رهبری هم او را برای چنین فعالیت و وظیفه دار کرد، اما در این باره هم تمایل چندان نشان نداد. بهره قابل بحثی برای حزب نداشت. نه اعلامیه ای حاضر کرد و نه جزوه ای! اگر ناظری به حزب نگاهی می انداخت، می گفت "با وجود او لازم نیست کسی قلم بدست بگیرد." با خودمان می گفتیم "فاطمه اینجاست، مثل عالمی است." اما وقتی نوبت به کار رسید حتی ویرایش نوشته ای را هم بر عهده نگرفت. هنوز درنیافتیم که چرا چنین شد. احتمالاً طرز فکر او متفاوت بود و نمی خواست که کار کند. در غیر این صورت، ممکن نبود که کار نکند، ولی دل کار نداشت. چون از لحاظ فکری با ما یکی نبوده و افکار حزب را درونی نکرده بود.

با وجود این به حزب پیوست. ممکن است از راه فاطمه، دولت خواهان کنترل رهبری بوده باشد، اما رهبری تا حدودی دولت را بی تأثیر گذاشت. یکی از دلایل مهمی که رهبری نتوانست به میزان لازم، حملات دشمن را در سال‌های ۷۷ تا ۷۹ پوچ سازد، وضعیت فاطمه بود. مدتی در آنکارا ماند. انتظار می‌رفت که در آنکارا مانده و در آنجا سکونت کند که آن هم کمی نقش برآب شد. بعداً هم مدام به خانواده‌اش این چنین آگاهی می‌داد که در آمد خانه گرفته و آنجا اقامت خواهد کرد. به گمان مدتی این گونه ماند. رهبری در زمان رفتنش نیز فاطمه را در آنکارا جای گذاشت.

بدین ترتیب، حساب‌های دولت را به هم زد. درباره آن وضعیت خطرناک، رهبری گفت: «در این جدال، من پیروز شدم.» طرف مقابل، در حال اقدام خطرناکی بوده و بلکه در حد واردشدن به رابطه زناشویی فاطمه و رهبری، به دنبال برقراری کنترل بر آنها بود. خواست خودش نبود، پافشاری خانواده‌اش بود. ممکن است که با دولت رابطه داشته‌اند. شاید جهت تحت کنترل قراردادن رهبری و تعقیب وی، دولت خواستار برقراری چنین رابطه‌ای بوده است. عاقبت هم نتوانستند رهبری را تحت کنترل خود گرفته و شکست خوردند. از طرفی دیگر، چون خانواده‌اش وابسته به حزب جمهوری خواه خلق بود، دولت اجویت و این حزب را مسبب تأسیس پ.ک.ک، دستگیرشدن رهبری و خروج موفق وی دانستند. دوباره برسرکارآمدن اجویت در زمان توطئه بین لمللی را نمی‌توان امری تصادفی قلمداد کرد. در آن زمان، "مسعود یلماز" نخست وزیر بود. حزب اجویت چهارمین حزب بود. اما حزب سوم را ترك کرده، وارد چهارمین حزب گشته و خودسرانه تشکیل حکومت دادند. لذا توطئه را حکومت اجویت انجام داد. دولت جدید که با اجویت باخت، دوباره با اجویت موفق گشت و این چنین اجویت توانست جایگاهش را دوباره بدست آورد. نوآوری‌ای صورت نگرفت، تنها خواستند او را این گونه نشان دهند.

دولت آن موقع، شکست خود را نمی‌پذیرفت. از طرفی پیلوت عنصر نیز شاید کارها را تحت کنترل قرار می‌داد. تمام این موضوعات، مورد بحث و گفتگو قرار گرفته شده بود. در مورد پیلوت، چیزهایی گفته می‌شد. اسم واقعی او، نجاتی کایا، اهل آگری و خلبان بود. می‌گفتند که در شرکت 'پرنده ترك' جهت داروپاشی خلبانی می‌کرد. بوکسری قوی و تنومند بود. می‌گفت "کار می‌کنم، مشغول خلبانی هستم،



دستمزد می‌گیرم." پولدار بود و با رفتارش چنین نشان می‌داد که خیلی به رهبری وابسته است. رهبر آپو نمی‌خواست که او دست از کارش بردارد. اگر به او عکسش را هم می‌گفت، حتماً کارش را ول می‌کرد. خودش می‌گفت که می‌توانم دست از کار بکشم. چنین فردی بود. از لحاظ مالی وضع خوبی داشت. مدتی خود را نزیك رهبری می‌کرد، ولی با مرور زمان، از روی برخی رفتارهایش به او گمان کردیم. مثلاً يك بار پیشنهاد داد که: «برای رهبری روزنامه‌ای چاپ کنیم، مخارج آن نیز بر عهده من باشد.» رهبری گفت که دولت می‌خواهد از طریق انجام فعالیت‌های مدنی، به تمامی وی را تحت کنترل بگیرد. پس از ازدواج رهبری، درخواست می‌کرد که برای آنها خانه‌ای فراهم کند و ضمانت آن را هم بر عهده بگیرد. تمام تلاشش این بود که بداند رهبری چه نیتی دارد. به وی پیشنهاد دزدی و غارت را می‌داد. رفیق کمال پیر تا حدودی از این بابت تحت تأثیر قرار گرفته بود. پیلوت می‌خواست گروه را به انجام عملیات‌هایی زود هنگام و ادار کند که نتوانند از عهده آن برآیند. تمامی این رفتارهای او مشکوک بودند.

عاقبت، رویداد "توزلوچای" و جلسه‌ای که در ماه ژانویه برگزار شد شك و گمان جاسوس‌بودنش را افزود. جلسه در خانه او تشکیل داده شد. به احتمال زیاد پس از جلسه و شهادت رفیق حقی اول تابستان بود حزب به این نتیجه رسید که "ای کادرهای حزب! به احتمال زیاد این شخصیت جاسوس است، اما ما مدارا می‌کنیم. همه آگاه باشید و بنا به این وضعیت، رفتار کنید." ما را از وضعیت موجود آگاه نمودند. زود قرار بیرون کردن او داده نشد و مدت زیادی به همین شکل ماند. چون اگر اخراجش می‌کردیم، دولت فوراً یکی دیگر را بجای او می‌فرستاد. همچنین اگر براستی جاسوس بود و این را اثبات کرده بودیم، باید او را نگه داشته و تدابیر لازم را اخذ می‌کردیم. در این صورت بود که می‌توانستیم نقشه‌هایش را بهم ریخته و از مسئله به نفع خویش سود ببریم. این برخورد مدتی ادامه داشت تا اینکه در نهایت، رهبری وقتی در ماه می ۷۸، آنکارا را ترك کرده و به آمد رفت، ارتباطش را نیز با او برید. بیرون کردن و دورساختن او از حزب هم بدین شکل صورت گرفت. خیلی دنبال رهبری گشته بود. هر چهار سوی کوردستان را سر زده و می‌گفتند مثل دیوانه‌ها شده است. تمام جاهایی را که می‌شناخت گشته و درخواست دیدار با رهبری را کرده بود که رهبری دیدار با او را رد کرد. این چنین او به کناری زده شد.

تا زمانی که رهبری در آنکارا بود تحت کنترل قرار می‌گرفت، اما زمانی که وی از آنجا به کوردستان آمد و ارتباطش را با این پیلوتِ عنصر برید، او دیگر نمی‌توانست رهبری را تحت کنترل قرار دهد. شاید خیلی هم سعی داشت که به رهبری دسترسی پیدا کند ولی با اقدامات رهبری، تمام نقشه‌هایش نقش بر آب شد و در مقابل وی شکست خورد. هر چقدر رهبری در دفاعیات خود درخواست می‌کند که در مورد او تحقیقاتی صورت بگیرد، ولی در این باره، مدرکی آنچنانی در دست نیست. چون معلوم نیست که بعدها چه چیزی برایش اتفاق افتاده است. کسی چیزی در مورد او نمی‌داند. در مورد مرگ او نیز اطلاعی در دسترس نیست. برخی‌ها می‌گویند، کشته شد یا از جایی افتاده! در این باره هم معلوماتی در دست نیست. تاکنون هیچ سرنخی هم از خودش بجای نگذاشته است. معلوم نیست که برآستی مرده است یا نه، اما برآستی رفتارهای گمان‌آوری داشت. برای همین بود که حزب تصمیم گرفت برای جلوگیری از زیان‌های او، تدابیر امنیتی ویژه‌ای اخذ کند و در این باره، گام موفقیت‌آمیزی برداشت. اگر جاسوس هم نمی‌بود تدابیر، لازم بود. شاید مسئله‌ای در کار نباشد، ولی روزی همه چیز را روشن خواهی کرد. در صورت اثبات شدن عکس ادعا، می‌توان تمامی تصمیماتی را که در مورد او گرفته‌ای، تغییر بدهی. اگر نمرده باشد، شاید هنوز هم مخفیانه کار می‌کند و برای همین نیز خودش را آشکار نمی‌سازد. پس از این رویدادها می‌توانست سراغ حزب را بگیرد و جهت روشن شدن رفتارهایش، پیگیری کند. برای این کار نیز هیچ مانعی جلوی راه او قرار نداشت. اما تا بحال چنین چیزی روی نداده است. بطور خلاصه می‌توان گفت که تا به امروز هیچ اقدامی نکرده و سرنوشتش معلوم نیست.

با تکیه بر چنین مسئله‌ای، برخی خائن و حامیان می‌گویند که "پ. ک. ک، توسط میت تأسیس شده و آپو را هم میت پروراند." آنها افراد فرومایه‌ای بوده و حرف‌های مفت می‌زنند. کار را به جایی رساندند که دست به حساب‌پرسی 'باقی توغ' قاضی زدند که "تو چرا به او حکم ندادی و پس از شش ماه آزادش کردی. کار را نیز وقتی انجام دادی که وظیفه‌ای نداشت. معلوم است که به توافق رسیده‌اید؟" او هم با گفتن چنین چیزی که حقیقت ندارد، سعی می‌کرد این را توضیح بدهد، ولی به این نیز راضی نشده و می‌گویند "شما توافق کردید، برای همین رهایش کردند." او هم در جواب گفت که "هیچ توافق انجام ندادیم. دلیلی هم برای سازش وجود نداشت.

تنها يك آگاهی را پخش کرده بود، ناپستی که اعدام می‌شد. "در آن زمان، کسی از ظاهر شدن چنین فردی آگاه نبود. اگر از چنین واقعیتی آگاه بودند که خود باقی توغ خیلی نژادپرست است اجازه نمی‌دادند. حتی دادگاهی او را در شرایط حکومت نظامی اجرا کردند و با احکام سنگینی مانند اعدام و حبس ابد مجازات شد. حتی برای اجرای حکم قلم شکستند. فردی نبود که دور از دولت باشد. از طرفی هم سعی می‌کرد که جهت انتقاداتی که در مورد او صورت گرفته توضیح بدهد. می‌گفت "چنین چیزی حقیقت ندارد."

هنوز هم برخی از رسانه‌ها و طرفدار آنها، جهت فریفتن می‌گویند "شاید دولت هم در این کار دست دارد." در کل، برای خوارشردن حزب، دست به تبلیغات و برخوردهایی ارزان می‌زدند. از طرفی دیگر هم، به بزرگ‌نمایی و وصف پروبال دولت می‌پرداختند. صاحبان این طرز فکر هم چنین می‌گفتند: "صحیح که پ.ک.ک ظهور کرده، اما دولت اجازه خروج را داده است!" با توصیف از دولت، باز هم فضا سازی کرده و می‌گفتند که "دولت بزرگ بوده و بر هر چیزی آگاه است. ولو هر کاری هم با دستور آن ممکن خواهد بود." تمام این‌ها از ازل تا ابد دولت‌گرا بوده و هستند. تنها برخوردی که از خودشان نشان می‌دهند بزرگ‌نمایی است. رهبر آپو در آن شرایط تاریخی که در ترکیه وضعیت خطرناکی در جریان بود و تمام پیشاهنگان انقلابی را به قتل می‌رساندند، با دقت فراوان و استفاده از راهکاری مؤثر، برون‌رفتی برای انجام مبارزه پدید آورده، به حزب متحول ساخته، نوآوری و سازماندهی کرده، برای مبارزه با دشمن مجهز ساخته و بدین ترتیب توانست موجب پیشرفت‌هایی گردد. این موفقیت رهبری، شکست دولت بود. لذا محافل نژادپرست ترك این وضعیت را هضم نکرده و می‌گفتند: "چطور ممکن است يك كورد در مقابل دولت، چنین موفقیتی کسب کند!؟" برای ایجاد شك و گمان، چنین روش‌هایی را در پیش می‌گرفتند. تمامی این حرف‌ها پوچ بوده و هیچ تأثیری ندارند.

### مرحله ۱۹۷۹ و اقدام‌های پس از آن

همزمان با کنگره تأسیس، تئوری و برنامه‌ای اثربخش، و استراتژی و تاکتیکی مشخص بر مبنای خط‌مشی حزب شکل گرفتند. این موضع برنامه‌ریزی و نظریه‌پردازی، به میزان چشمگیری، موجب مطرح شدن آزادیخواهی، جامعه‌شناسی،

انقلابی‌گری، رهایی ملی، ایدئولوژی و سیاست گردید. با تأثیرپذیری و درونی‌نمودن آنها، بررسی و تحقیق چگونگی رهایی جوامع و تاریخ کوردستان مطرح شد. زیرا خود را به‌عنوان یک حزب ملی مدرن معرفی کرده که به‌دنبال گسترش خود در این چهارچوب می‌باشد. در پی آن است که کوردستان را سرزمینی استعمارشده عنوان و تفهیم نماید. همچنین تمام سعی‌اش را می‌کرد تا خود را نیز به یک جنبش معاصر رهایی ملی مبدل گرداند. تا اندازه‌ای تحت تأثیر جنبش‌های رهایی ملی و سوسیالیسم رئال قرار گرفته بود. این‌گونه هم بود، چون جز این ممکن نبود. اگر چنین تأثیرگذاری‌ای نمی‌بود و سوسیالیسم به‌شکل یک ایدئولوژی مؤثر که پس از جنگ جهانی دوم، دوسوم انسان‌ها را خطاب قرار می‌داد در نمی‌آمد، همچنین اگر جنبش‌های رهایی ملی برای انسان‌ها و ملل ستم‌دیده، به منبع نیرو و امید و هیجان مبدل نمی‌گشت و دستاوردهای موفقیت‌آمیز این جنبش‌ها موجب رسوایی و جرم-شناختن استعمارگری از سوی تمام انسانیت و محکوم نمی‌گشت. اگر تمامی این‌ها، بر اساس اعمال استعمارگری نو سیستم کاپیتالیسم، با نفوذ به تمامی مناطق دنیا و عمق آنها، در نتیجه رشد استعمار و تلاش جهت سود اضافه به کوردستان و پویایی اجتماعی آن راه یافت. علاوه بر این، تمامی این تحولات بر میزان پیشرفت فکری انسانیت و روشنفکران و جوانان کوردستان بازتاب نمی‌یافت، البته که حزبی همچون پ.ک.ک و ظهور رهبری تحقق نمی‌یافت.

مسئله ماندگارماندن و یا نماندن آن دوره، مسئله‌ای جداگانه بود، اما پارادایم دولت‌گرا یا خود ایدئولوژی دولت. ملت، یک ایدئولوژی بنیادین جهت چاره‌یابی مسایل بود. ارزیابی دگماتیک و محافظه‌کارانه این موضوع، بی‌گمان از لحاظ پیشروی و برخورد نوآورانه، ممکن بود در دس‌آفرین باشد، ولی از حیث جامعه‌ای به‌مانند کوردستان که مدتی طولانی است به بیرون از انسانیت رانده شده، چنین موضع فکری‌ای، در راستای به‌خودآمدن، صاحب مبدأشدن و حرکت بر روی راستی‌ها چندان هم بی‌فایده نبود. در هنگام بحث و بررسی گذشته، بایستی در این باره انتقاداتی هم انجام دهیم، اما اگر در امروز، موقعیت و شرایط آن‌زمان را تصور و واشکافی نماییم، اشتباه و حقیقت را بخوبی از هم تمایز داده و در این چهارچوب می‌توانیم انتقاداتی بجا نیز داشته باشیم. بجز این، ارزیابی‌های ما راه به جایی نخواهی برد. اگر باز نمود حقیقت نبوده و آن را فرگشایی ننماییم، موجب تخریبات

خواهد گشت. همچنین توجه‌ها را بخود جلب نکرده و مورد پسند نمی‌گردد. به‌همین سبب، باید خیلی با دقت برخورد نموده و با رد و خصم برخورد نماییم.

پ.ک.ک با دریافتن تئوری خود، برنامه بنیانگذاری سوسیالیسم و رهایی ملی، به میزان مشخصی تأثیرگذار بود. یا در نظام همچون یک حزب معمولی کارگران، پیشاهنگ عادی خواهی شد و یا سازمان‌ها را متحد ساخته، یا سازمانی از ملت تشکیل شده و به تشکیل جبهه رهایی ملی پرداخته، مبارزه آنها را گسترش داده و دگرگون ساختن به ارتش رهایی خلق و جنگ رهایی ملی را در هدف قرار خواهی داد. البته این جنگ و مبارزه، در تحقق انقلاب خلق دموکراتیک ترکیه، در سطح استراتژی به توافق رسیده، گسترش یافته و موفقیت را نیز بر این مبنای در هدف قرار داد. البته که اندیشه‌مان را از تحولات ترکیه نگسسته و تنها با انقلاب کوردستان و مبارزه رهایی ملی مشغول نمی‌شدیم. هدف برنامه، فروپاشاندن دولت استعمارگر موجود از طریق انقلابی کارآمد، تا امکان و محیطی آزاد جهت حل مسئله کورد و تشکیل دولتی دموکراتیک در ترکیه فراهم گردد. همچنین بر مبنای آن، ایجاد یک نظام دولتی دموکراتیک و آزاد و حیاتی دموکراتیک را در هدف خود قرار داده بود.

پ.ک.ک با وجود این فکر مختص به خود، چندین حزب و گروه را پذیرفته و تنها به پ.ک.ک تعلق نمی‌گیرد. در ضمن به نظریه و تشکلهای خاص پ.ک.ک نیز دقت نشان داده و جلب توجه نمودیم. می‌گفتیم "با فروپاشی دولت استعمارگر، مسئله کورد را نیز حل خواهد شد و با بنیانگذاری دولتی دموکراتیک، تعریف تشکیل یک دولت دیگر را نمی‌نمود که بر روی وحدت اجتماعی باز نباشد. در آن زمان آگاهی در این حد بود. نیروی خود را از شوروی که در حال اتحاد بود می‌گرفت. به اصطلاح با مفهوم مسئله ملی، تمام جوامع را به درون آن نظام کشانیده و زندگی آزاد بر مبنای خودسازماندهی را می‌پسندید. نظریه سوسیالیسم این را امر می‌کرد. هر کسی می‌پنداشت در عمل هم چنین است. چون مسایل اتحادیه شوروی از ما پنهان بوده و اصل رویدادها را نمی‌دانستیم. ترکیه زندانی سرگشاده بود و از مسایل و اتفاقات خارج از آن آگاهی نداشتیم. تنها از روی خواندن کتاب و گوش دادن به اخبار به برخی چیزها پی می‌بردیم. بجز این از هیچ چیزی آگاهی نداشتیم. بنا به نظریه سوسیالیسم، دولتی جداگانه به مثابه یک راه حل ملی آزاد و اتحادیه شوروی نیز یک نوع فدرالی بوده که می‌تواند آزادی ملی را هم تحقق بخشد. امکان برآوردن این

راه حل را نیز اراده ملت تعیین می‌ساخت. از این لحاظ پ.ک.ک پایبند تصمیمات و اراده خلق بود.

يك جزئیات مهم دیگر نیز تعریف نکردن به‌عنوان يك دولت مستقل بود. اكثر حرکت‌های رهایی ملی با دولت .ملتی که در نتیجه ادعای رسیدن به استقلال سیاسی به‌عنوان دولت داشتند، با امپریالیسم وارد رابطه تنگاتنگی شده و بدان وابسته شدند که این بر روی مفهوم مستقل بودن پ.ک.ک تأثیر برجای گذاشت. بنابراین، دولت مستقل شدن، با درآمدن به‌شکل دولتی جداگانه جور در نمی‌آمد. پ.ک.ک استقلال را به‌مثابه برخورداری از يك طرز ایستار، روح، فکر، نظام و زندگی برمی‌شمرد؛ به‌عنوان وضعیتی که فرد، اقشار گوناگون و جامعه در آن بسر برده و جامعه عمل پیوشانند. جهت درك بهتر اندیشه‌های امروزی پ.ک.ک و تحقق عملی استقلال، بایستی مفهوم آزادی و استقلالی که رهبر آپو تعریف نموده به‌خوبی درك گردد. چون امروز، سطحی‌نگرانه و با میانبرزدن گفته می‌شود که تشکیل دولت یکسان است با برقراری استقلال. می‌گویند استقلال برابر است با صدوچند دولت موجود در دنیا که به عضو سازمان ملل درآمده‌اند. این، اشتباه است. چنین تعریفی از مستقل بودن، به‌طور یقین، درون‌مایه واژه استقلال را تهی و تحریف ساخته، در درآمدن به حاکمیت دولت خدمت کرده و بدتر از هر چیزی، وابستگی و همدستی را بسان مستقل بودن بازتاب می‌دهد. به‌طور مسلم بایستی ذهنیت رهبری و مفهوم استقلال پ.ک.ک در این باره را به‌خوبی درك نمود. در این موضوع، در پ.ک.ک تغییری جدی وجود ندارد، برعکس، آن را وسعت بخشیده است.

برخی‌ها چنین ارزیابی می‌کنند که گویا پ.ک.ک دست از آزادی و استقلال برداشته و این مفاهیم، به‌حالت وابستگی درآمده است! همچنین آن را به‌مانند دست برداشتن از وطن و ملت برمی‌شمرند. تمام این‌ها بطور کلی اشتباه هستند. این حرف‌ها از طرف کسانی گفته می‌شوند که واقعیت پ.ک.ک و تحول در آن را اصلاً درنیافته‌اند. کسانی نیستند که بخواهند پ.ک.ک را در درون واقعیت آن درك کنند، بلکه برخورد تعبیه‌شده‌ای است که می‌خواهد آن را با منظور خود تعریف و تفسیر نماید. این نیز به‌معنای نمایاندن پ.ک.ک‌ای است که می‌خواهند طبق مرام آنها باشد نه پ.ک.ک موجود. در این باره نباید به اشتباه افتاد. به‌همین علت نیز جهت ادراك صحیح و درونی کردن اصطلاح و مفهوم استقلال و آزادی، لازم است آن را

همانند آنچه که رهبری و پ.ک.ک.دک و تعریف نموده دریافت. اگر پ.ک.ک.ک.ک واقعیت است، آنگاه بایستی بینشش را نیز در درون واقعیت آن تفسیر نموده و پذیرفت. از این رو، نگرش پ.ک.ک.ک به استقلال و آزادی حائز اهمیت می باشد.

وقتی رهبر آپو مستعمره بودن کوردستان را مورد اشکافی و بررسی قرار می داد، اظهار داشت که نخستین و خطرناکترین استعمار، استعمار ذهنی است که اکنون بدان می گوئیم نسل کشی فرهنگی. مفهوم نسل کشی فرهنگی چیز تازه ای نیست. همچنین اصرار دشمن جهت انجام نسل کشی در کوردستان را رهبر آپو به تازگی تعریف و مطرح نساخته، اما در برخی از مفاهیم تغییراتی بوجود آمده است. در ضمن از همان آغاز پیدایی حرکت، تعریف این گونه بود. باید نیز این چنین می بود، چون اگر هم مسئله کورد و هم انکار و امحایی که از طرف نظام بر کوردستان اعمال می گردد، بخوبی درک نمی شد، آیا پ.ک.ک.ک قادر بود پیشرفت نموده و یا حتی وجود داشته باشد؟ آیا می توانست در مقابل حملات و دشواری ها مقاومت نشان داده و روی پاهای خود بایستد؟ البته که این ممکن نبود. برای همین، بطور حتم لازم است آن را بخوبی شناخته و درک نمود.

اگر استعمار ذهنی خطرناکترین است، پایه اصلی گستراندن آزادی هم باید اندیشه باشد. با فکر و اراده آزاد، تبدیل به انسان و جامعه بااراده خواهی شد. با اینکه نخستین و خطرناکترین استعمار، استعمار ذهنی است، پس آزادی بنیادین نیز باید در استقلال فکری باشد تا آزادی را هم بدست آورد. با برخورداری از اختیار و اندیشه آزاد، باید به جایی رسید که حقیقت خویش را یافت. همین است که ستون ثبات و استقلال را پایه ریزی می کند؛ و این جوهر مفهوم آزادی پ.ک.ک.ک می باشد. در غیر این صورت، شکل گیری آن را باید در چهارچوب سیاست آن دوران و شرایط جوامع ارزیابی نمود. دولت بودن یا نبودن، جنبش شدن یا نشدن، جداشدن یا باهم ماندن و... ظاهری بوده و ماهیت را باز نمی نمایاند. از این جهت، استقلال چیزی نیست که تنها در شکل وجود داشته باشد، بلکه مسئله ای جوهرین است.

بنا به نظر رهبر آپو و پ.ک.ک.ک استقلال، واقعیتی ذاتی بوده که در بنیان آن، یک فلسفه، فهم، ایستار و حالتی روحی وجود دارد. این، طرز ایستار یک فرد و یا جامعه می باشد. دیروز هم چنین بود و امروز هم به همین شکل است. این، بازنمود شخصیت رهبر آپو بوده و اصلی ترین پایه حقیقت رهبری می باشد. اگر از اوصاف

رهبری بحث نماییم، بایستی این را به عنوان نخستین خصوصیت عنوان نمود. در غیر این صورت، حقیقت و ویژگی رهبری را به درستی نشناخته و واگشایی نکرده ایم. پ.ک.ک در مورد کارکرد و کاراکتر تحمیل شده کاپیتالیسم بر کوردستان، از برخورد سوسیالیسم رئال و هم از تمامی دیگر سازمان‌های در ترکیه و کوردستان، از نگرش جداگانه‌ای برخوردار بوده و از آن دفاع می‌نمود. نظریه‌های بخشی ملی که بر مبنای برخورد دولت، ملت و برخورد گسترش ترقی خواهی، انقلابی‌گری و ملی‌گرایی را به کاپیتالیسم نسبت داده، همراه با پذیرفتن آن در دیگر عرصه‌ها در خطوطی کلی، تشخیص داد که با واقعیت شرایط کوردستان ناسازگار بوده و بر آن پافشاری نمود. این، نگرش مهمی بود که پ.ک.ک را متمایز می‌ساخت.

برخورد خلاقانه پ.ک.ک موجبات تشخیص‌دهی صحیح واقعیت کورد و کوردستان را فراهم نمود. زمانی که دیگر نیروها خواستند که آن را همانطور در مکان‌ها و زمان‌های دیگر وجود دارد، به کوردستان انتقال دهند، پ.ک.ک در اینجا خلاقیت نشان داد. با وجود تمامی دگماتیسم فکری و برگرفتن اندیشه از بیرون، هر چیزی از ازبره انجام نداد. همیشه دارای یک جنبه مبتکر، ریزبین، چاره‌ساز و معنابخش بود. رهبری در آن شرایط و در سراسر ترکیه، از یک نیروی فکری برخوردار بوده که کمترین قالب‌گرایی، کمترین دگماتیسم در همان حال، با بیشترین واقع‌بینی و ابتکار برخورد می‌نمود. بایستی این را بپذیریم. هیچ کدام از گروه‌ها و سازمان‌های دیگر، از خود خلاقیت نشان نداده و ژرفای آن را دریافتند؛ تنها برخی از مفاهیم بنیادین را تا حدی ازبره و تکرار کرده و برخوردی بسیار کلی‌گرا و حفظی داشتند. وقتی که سازمان و عملکرد آنها، پیشرفتی را به خود ندیده، با گذشت زمان، حالت خفقان‌آور و دشوارتری به میان آمده و با استعمارگری روبرو شدند، تحلیل رفته و از بین رفتند. حفظیات و سطحی‌نگری، در تنگنا قرار گرفته، پاکسازی شده و از صحنه محو گردیدند. در حالی که این‌ها را پ.ک.ک ایجاد نکرد، کمال بورکای برخاسته و می‌گوید "پ.ک.ک ظاهر شد و کوردها را از ما گرفت، حال آنکه ما در کوردستان، سازمان یافته و حاکم بودیم!" این فکر و اتهامی دور از واقعیت است. پ.ک.ک موجب از بین رفتن آنها نگشت، بلکه خود راه را بر حفظیات هموار ساختند. پس از گذشت بیش از پنجاه سال، هنوز هم مثل یک شاعر، برخی مفاهیم



را به گونه‌ای ادبی نوشته، ازبره کرده و می‌گوید. فکر می‌کند که هر چیزی از قلم کمال بورکای بدر آید، هر کسی آن را یاد گرفته و بنا به آن حرکت می‌نماید.

دنیا اینطور نبوده و جوامع هم این‌گونه به‌پیش نمی‌روند. اگر تمام تلاش را صرف کرده و پس از پنجاه سال هنوز تنها مانده، خطا از پ.ک.ک، یا این و یا آن نیست بلکه خود آنها مسبب هستند. باید واقعیت خود را دریافته، بر آنچه که اندیشه می‌نامد آگاه بوده و متوجه مفهوم حرف‌ها و نوشته‌هایش باشد. آنها در چنین وضعیتی بسر بردند. ازبره و تکرار کردند. عاقبت هم گفتند "استعمارگری خوب است!" زیرا می‌گفتند: «کاپیتالیسم خوب است، بیشتر گسترش یابد، خیلی خواهان آنیم، نمی‌توان در برابر کاپیتالیسم ایستاد. این نظام، ملت را تکوین می‌کند. نگاه کن که مارکس می‌گوید، لنین می‌گوید "مگر صحیح‌تر از این ممکن است؟" کاپیتالیسم هر ملتی را تکوین می‌دهد. بنابراین، کوردها را هم به‌شکل ملت درخواهد آورد. پس کاپیتالیسم خوب است، ترقی‌خواه است، باید بیشتر ترویج یابد." این بدین معناست که "استعمارگری هم بیشتر گسترش یافته و قدرتمند شود، ولی کمی ما را هم در نظر گرفته و با ما نیز سازش کند." خواسته آنها تنها این بود و در مورد کوردبودن، کوردستان، آزادی و دموکراسی هیچ درخواستی نداشتند. برای آنها جا و مقامی وجود داشته باشد، کافی است. دیگر از طرف کاپیتالیسم و یا فاشیسم ترک باشد اهمیتی ندارد.

بی‌شک آنها در درون نظام دولت ترکیه جای گرفته و در کل نیز، مأمور این و آن شده‌اند و این‌گونه زندگی خود را بسر برده‌اند. بعضی از سازمان‌هایی که با تکیه بر خلق بوجود آمدند، در درون نظام دولت جای گرفتند. تنها نیرویی که موفق شد از دولت گسسته شود و سازماندهی‌اش را وسعت بخشد پ.ک.ک می‌باشد. تفاوت میان آنها و پ.ک.ک این است. از این جهت، بایستی مسئله سوسیالیسم رئال را در آن روزها چه در کوردستان و چه در ترکیه بدین شکل ارزیابی نمود. در این باره، دیدگاه تئوریک پ.ک.ک چنین بوده و در کوردستان اثبات کرد که در غیر این صورت، واقع‌بین و پسندیده نخواهی گشت.

رهبری با تحقق و بررسی این نظریه در کوردستان به نتیجه دست یافته و اثبات نمود که کاپیتالیسم، پیش‌روندگی نیست، بلکه پسروی است؛ ملت‌شدن نیست، نسل‌کشی است. گفتند که ملت می‌سازند، ولی این ملت‌کردن کورد نیست، بلکه

تشخیص داد تکوین ملت ترک می‌باشد. تشریح نمود که این نیز از جنبه کوردبودن، به معنای نسل‌کشی کوردهاست. تمام این‌ها را با برخوردی مبتکرانه و اندیشه‌ای ارزنده آشکار ساخت. این نظریه، موجب جهت‌یابی سازماندهی و اقدامات پ.ک.ک. گشت. با تفهیم خویش، به موجودیت دیگر گروه‌ها و سازمان‌ها پایان داد. این فکر، به پ.ک.ک. انسان‌ها و ملت کورد آموخت که در سخت‌ترین شرایط اراده مقاومت نشان دهد. اگر در پیر و جوان، زن و مرد احساس اندیشمندی را آفرید که پشتوانه‌ای دارند و نیروی جذب آنها گشته، به سبب این فکر بوده است.

از این رو، چنین اندیشه‌ای را بسط داده، بدان عمل نموده و بر مبنای آن به سازماندهی و مبارزه پرداختند. پ.ک.ک. در فعالیت‌های اقدامات کوچکی را انجام نداد، بلکه در کارهایش، بسیار مؤثر، صادق و فعال بود. اما چیزی که باعث پیشرفت آن شد نیروی فکری و کاراکتر فہیم‌بودنش بود. واقع‌بین بوده، از تفکرات نریک به حقیقت دفاع کرده و به‌طور مداوم و آشکار، مسایل را مورد واگشایی قرار می‌دادند. اگر در مقابل سختی‌ها شکست نخورد، پیشرفت فکری‌اش نیروی اصلی آن شد. بدین لحاظ، تعاریف و نظریات تازه متعلق به پ.ک.ک. هستند. با سوسیالیسم رئال و پیروان آن سر سازگاری نداشت. مواضع جنبش‌های رهایی ملی نیز تمام مقدمات دولت. ملت را فراهم ساختند. چون تمام تشخیص‌های آنها با واقعیت کوردستان سازگار نبوده و وصف شرح حال آن را نمی‌کرد؛ به پدیده کورد و کوردستان روشنایی نمی‌بخشید. بویژه به روشنگری کاراکترهای اصلی سیستم انکار و امحار نظام که بر کوردستان تحمیل می‌گشت نپرداخته، آنها را روشن نساخته و در تعریف آن، نابسنده بود. این، آفریدن اندیشه‌های نور را به حالتی ضروری درآورد. رهبری از این رو، خلاقانه برخورد نمود. از همان ابتدا، افکار محسوس و واقع‌بینانه‌ای را آفرید. از سویی افکار سوسیالیسم رئال و رهایی‌بخشی ملی را دربر گرفته و در حالی که به فراگیری علم از بیرون می‌پرداخت، از سوی دیگر، اندیشه واقعی را مشخص ساخت. از این رو نیز خلاق عمل نمود. بایستی این دو جنبه را بخوبی دریافت. هر قدر نیز که هم از لحاظ سازمانی و ملاک‌های ملیتان حزب و سازمان، و هم از حیث اسم‌گذاری نظام سازمان، سعی کرد که در تناسب با معیارهای یک حزب سوسیالیسم رئال گسترش دهد، در عمل، جور درنیامده و هماهنگ با آن حرکت ننمود.

کسانی که همچون کادر کلاسیک سوسیالیسم رئال و با معیار حزبی و ملیتانی آن حرکت کنند نیز در کوردستان نمی‌توانند کاری از پیش ببرند. آن معیارها متعلق به کمال بورکای و احزاب دیگر هستند؛ معیار مأمورهاست. به گمان‌شان، اگر برنامه و اساسنامه را اندکی پذیرفته، روزانه کمی کار کرده و ماهانه کمک مالی پرداخت کنند آنگاه ملیتان خواهند شد. حتی چون این کمک مالی را پرداخت می‌کنند، به خود حق می‌دهند که چند ساعتی را برای حزب و بقیه‌اش را نیز برای خود کار کنند. زندگی احزاب سوسیالیسم رئال و معیارهای کادر در این سطح می‌باشد. با چنین رویکردی، نه تنها نمی‌توان در کوردستان سازمانی بنا نهاده و یا یک جنبش رهایی ملی راه انداخت، بلکه نخواهی توانست یک انجمن را نیز اداره کرد. حتی اگر در برخی دوره‌ها نیز بتوانی مدیریت کنی، در مدت کوتاهی آن دوره تغییر کرده، دوره فشار شدید فرا رسیده و انجمن‌ها را غرق گردو خاک می‌کند. اساساً هم سر نگرفت. آن ملاک‌ها بسیار سطحی‌نگر و از روی کوتاه‌فکری بوده و بسان معیارهایی مأمورواری بجای ماند. در زمان تغییر اتحاد جماهیر شوروی نیز، کسانی که این معیارها را مورد انتقاد قرار دادند، رهبران شوروی بودند.

<sup>۲۲</sup> آندروپوف می‌گفت: «نزد ما در درون حزب کمونیست نودودو درصد عضو حزب هشت درصد هم کمونیست هستند. یعنی ۹۲٪ با بهره‌بردن از امکانات حزب، همانند مأمور مشارکت کرده که این‌ها کسانی نیستند که به سوسیالیسم ایمان داشته و برای موفقیت آن فداکارانه فعالیت کنند، بلکه جزو افرادی هستند که به امکانات حزب چشم داشته و برای همین عضو مأمورواری هستند. لیکن هشت درصد به سوسیالیسم ایمان داشته، بسان مأمور نبوده و در راستای رسیدن به آرمان‌های‌شان مبارزه کرده و به حزب پیوستند.» این تعریفی بجا بود. چون آن حزب در مدت کوتاهی از هم پاشید. مأمورها هیچ‌گاه در جایی دور هم نمانده و بصورت سازمان در نمی‌آیند. چونکه کوتاه‌فکر بوده و برای منافع کم‌اهمیت شخصی گذران می‌کنند. فداکاری و جسارت‌شان اندک است. آن معیارها، قادر به بجای آوردن امور دشواری همچون حزب و مبارزه سوسیالیسم و وظایفی که جسارت و فداکاری بزرگی می‌طلبد، نمی‌باشد. اساساً بجای هم نی‌آورد. آن حزب و دولت دیوپیکر را خردکنان برانداخت.

---

<sup>۲۲</sup> آندروپوف (Andropov): یکی از رهبران احزاب کمونیستی شوروی

بر روی پایه‌های خود فرو ریخت. حتی بدون اینکه کسی بدان فوتی کند، در درون اشتباهات خود فرو پاشید.

پس این چنین اگر در درون خود خطاکار و ناهم‌ساز باشی، خطر بزرگی را به همراه دارد. حتی بدون نیاز به هیچ‌گونه فشار خارجی، خود، خود را به فروپاشی سوق می‌دهد. اما پ.ک.ک از این‌ها گذار کرده و با آن معیارها جور درنیامد. مدتی این‌ها را به‌عنوان نظریه نوشته و از آنها سخن راند، حتی آموزشش را طبق این نظریات انجام داد، اما در این باره بیشتر وضعیت، شرایط و فعالیت عملی را مبنا قرار داد. هم اینکه خصوصیات مبارزه دوره را اساس گرفت. در واقع، معیارهای دوره انقلاب اکتبر و پیش از آن و زندگی ملت‌های مبارز انقلاب را مبنا قرار داد، نه معیارهای دوره قدرت دولت بروکراتیک از لحاظ سوسیالیسم رئال. آن رویکرد، موجب تعریف نوینی از کادر برای حزب گردید. البته نخست، این شناخت را نداشتند و مدت مدیدی طول کشید تا وضعیت پیشین را پشت سر بگذارند، اما با گذشت زمان آشنایی پیدا کردند. بدین ترتیب، از حیث سازمانی و معیارهای حزب و کادر نیز از همان ابتدا اعضای را به‌بار آورد که از معیارهای مأمورآسای سوسیالیسم رئال گذار نمایند.

جهت نشان دادن تمایزات پ.ک.ک از ساختار سوسیالیسم رئال و دولت. ملت، می‌توان به موارد مشابهی پرداخت. پ.ک.ک با سوسیالیسم رئال و ایدئولوژی دولت. ملت آن و جنبش‌های رهایی ملی رابطه داشت. از درون آنها برآمد. این جنبه، بر ویژگی‌های ظهورش حاکم بود. می‌تواند بر روی موارد مشابهی تأمل نماید. اما به‌تمامی همانند آنها نگشت. از همان ابتدا، هم از لحاظ تئوریک و هم سازمانی و نحوه عمل، جوانب مهمی هم داشت که او را از آنها متمایز می‌ساخت. با گذشت زمان و پیشرفت مبارزه نیز این تمایزات ژرفا یافته، برجسته و بزرگ گشته و موارد برگرفته‌شده از سوسیالیسم رئال و جنبش‌های رهایی ملی که حالت حاکمی به خود گرفته بودند، کاهش یافته و محدود شدند. باز نمی‌توان گفت که برطرف شده بود. البته که آنها در مسیر رهایی ملی، دموکراسی و آزادی نقش داشته و از مبارزه عظیمی برخوردارند. آنها با مبارزات‌شان، مهر خود را بر سده بیستم زده و تاریخ‌آفرینی کردند. میراثی را بجای گذاشتند که تأثیر آن، هنوز هم وجود دارد. حال، به‌تمامی از حالت تعیین‌کنندگی بیرون آمده‌اند. پ.ک.ک با افزایش تمایزیابی خود با آنها توانست از

سوسیالیسم رئال، رهایی بخشی دولت گرا و ایدئولوژی دولت. ملت گذار نموده، یک جنبش ملی را بنیان نهاده و بصورت یک حرکت سوسیالیستی درآید. رهبر آپو که: «جنبش ملی. دموکراتیک و سوسیالیسم دموکراتیک، خط مشی مدرنیته دموکراتیک می باشد.» بنا به این مفاهیم، تحولات نو، پیشرفت های روی داده در پ.ک.ک و گذار از پیشین را تعریف می گردند.

در تابستان ۱۹۷۹ و در هنگام خروج رهبر آپو از میهن، ویژگی های پ.ک.ک و جایی که بدان دست یافته بود، این ها بودند. اگر بخواهیم یک ارزیابی کلی انجام دهیم، این است که کنگره را انجام داده و خواهان آغازکردن سازماندهی بوده، ولی با روبروماندن با موانع و حملاتی جدی، تدابیری را اخذ نموده که از سویی، رفتن به خارج از میهن و از سوی دیگر، مقاومت مسلحانه را به عنوان راه چاره دیده است. جوهر کار اکثر کلی پ.ک.ک که با توجه به گسترش این دو جنبه، تلاش بخرج داده، بیانگر این ها می باشد.

### مرحله خیز برداشتن به عرصه لبنان - فلسطین

عملکرد و تحولات مرحله بعدی، خروج رهبری از میهن و تلاش های وی در خارج مشهود است. در واقع، خروجش خیلی از روی نقشه و برنامه نبود. یعنی از قبل روی آن نیندیشیده و چنین تصمیمی نیز گرفته نشده بود. بلکه خروجی بود که اتفاقات رخ داده و اساساً هم مسئله امنیتی آن را ضروری گرداندند. این مسلم است. لیکن پس از خروج، البته که تنها با مسئله امنیت محدود نمی ماند، بلکه در هر جایی به دنبال بهره گیری از هر فرصت و امکانی بود. همراه با تأمین امنیت، اساس کارش این بود که به مبارزه در حال جریان داخل یاری برساند. از حیث استمراریابی سازمان، این کار ضروری بود. چون مقاومت سال ۱۹۷۱، تداومیابی سازمانی را فراهم نگردانید، برای همین شکست خورده و خرد گردید. در نتیجه پاکسازی شد. پ.ک.ک نیز جهت اینکه به این وضعیت دچار نگردد، باید استمرار سازماندهی را تحقق می بخشید. این نیز برقراری امنیت رهبری بود. چرا که تداومیابی سازمان در آن مراحل، تنها با حفظ امنیت رهبری فراهم می گشت. از آن رو نباید مسئله امنیت را دست کم گرفته و یا کوچک شمرد.

وقتی مقصد خروج نیز روبه خاورمیانه بود، البته که در این منطقه، جنبشی بزرگ و تأثیرگذار مطرح بود. حرکت رهایی‌بخش فلسطین، در سی سال اخیر بزرگترین جنبش بوده و تمام خاورمیانه را تحت تأثیر خود قرار داده بود، حتی بر تمام انسانیت نیز تأثیر گذاشت. تنها به جهان عرب محدود نبوده و در سال ۱۹۷۱ بستر را برای انقلاب جوانان در ترکیه هموار ساخت. هم از نظر فکری و روحی و هم خودش شخصه با دادن آموزش، یاری‌رسان بود. هر کسی از آن انقلاب و جنبش چیزی یاد گرفته و به نحوی با آن ارتباط برقرار می‌کردند. با وجود اینکه در آن زمان از بنیانگذاری پ.ک.ک هفت هشت سال می‌گذشت، ولی با جاهای دیگر و با جنبشی جدی ارتباط و همکاری نداشت. تنها از نظر تئوری معلوماتی کسب کرده بود و بجز آن هیچ معلومات، رابطه و همکاری مشخصی در میان نبود. این نیز نقص و کمی مهمی بود. زیرا از طرفی در این مناطق بنا به یک مسئله مهم سازمان تشکیل داده و برای مسئله کورد و مسایل دیگر به مبارزه برخاسته ولی از طرف دیگر، با سرچشمه بزرگ مبارزه ارتباط برقرار نکرده بود! البته که این موجب کمبود و ناکارایی می‌گشت و بدین شکل نمی‌شد که ادامه داد. می‌بایستی این وضعیت را پشت سر می‌گذاشتیم. بنابراین، با خیز برداشتنی صحیح برای آن بستر، توانست با آنجا ارتباط برقرار کند. با این برخورد که بنا به امکانات، آزمودن صورت گرفته، آگاهی جمع‌آوری شده و جهت انجام آنچه که بتوان انجام داد فعالیت می‌نماییم، خروج رهبری انجام گرفت.

پس از آنکه مدت اندکی در مرز سوریه ماند، توانست گامی را جهت ایجاد ارتباط و گفتگو با سازمان رهایی‌بخش فلسطین بردارد. رفتن بیشتر از طریق لبنان صورت گرفت. برقراری ارتباط با سازمان‌های مختلف فلسطین و ایجاد رابطه و امکان در آن شرایط، زیاد سخت نبود. زیرا در آن دوره، برآستی هم آن عرصه، عرصه انقلاب و اجاق آن بود. از ۷۲ ملت در داخل لبنان وجود داشتند. نه تنها از خاورمیانه و یا آفریقا، بلکه از آسیا و هر چهار سوی دنیا، انسان‌هایی که در پی آزادی و مبارزه بودند، در درون همکاری با ملت فلسطین بوده و هم اینکه همراه با آموزش خود، به سازماندهی و کسب پیشرفت می‌پرداخت.

برخی‌ها به‌تعمای برای کمک به ملت فلسطین و جنبش رهایی‌بخش آن، به منطقه آمده و در یک همبستگی انترناسیونالیستی جای می‌گرفتند. بنابراین، عرصه

سوریه و لبنان به محوریت فلسطین، پر از تحرک و رفت‌وآمد بود. جنبش‌های بخش فلسطین و مدیریت سوریه، پذیرای چنین روابطی بودند. اتحاد جماهیر شوروی نیز پشتیبان آنها بود. بنابراین، وضعیتی در جریان بود که در آن، خلق‌های مختلف با تکیه بر شوروی به مقاومت می‌پرداختند. جنبش‌های بخش فلسطین به جایی رسیده بود که بخش مهمی از لبنان را خودش مدیریت می‌کرد. شمار زیادی از ملت فلسطین، پناهنده سوریه بودند. چند محله‌ای از شام و مناطقی دیگر و کمپ‌هایی را فلسطینی‌ها تشکیل می‌دادند. هم با سازماندهی خود در تلاش برای مبارزه بودند و هم از افرادی که از دیگر ملل برای یاری‌رسانی نزد آنها می‌آمدند، بطور آشکار کمک گرفته، سازماندهی نموده و با همکاری‌شان به مبارزه می‌پرداختند. از این جهت، دارای مکان آموزش بودند. پذیرای کسانی که از بیرون می‌آمدند بوده و برای آنها تدارک می‌دیدند. طبعاً وقتی به چنین مکانی بروی، پیدا کردن امکانات و روابط سخت نمی‌باشد. ما بیشتر از هر کسی به آنجا نزدیک بودیم. از شمال [کوردستان] هم نباشد ولی از غرب آن، برخی از کوردهای سوریه با آن مکان آشنا بوده و براحتی رفت‌وآمد داشتند. همچنین از کوردهای 'بیروت' هم در آنجا بودند. یعنی با جامعه کورد آشنایی و تا حدی هم ارتباط داشتند. عرب‌های اطراف ماردین هم با لبنان رابطه زیادی داشتند. برای همین، آشنایی داشتن و برقراری ارتباط چندان زحمت نبود.

از نظر فکری نیز جنبش پ.ک.ک جهت وارد شدن به چنین محیطی مساعد بود. اگر به‌تمامی با نظام شوروی هماهنگ نباشد نیز، بطور قطع قطع در موقعیتی نبود که همچون بعضی از نیروها که اتحاد جماهیر شوروی را امپریالیست خوانده، بر آن تاخته، تحولات در روسیه را نادیده گرفته و کوچک می‌شمردند، برخورد نماید. وقتی رهبری آنها را مورد انتقاد قرار می‌داد نیز بسیار آگاهانه، با معیار و روش‌مندانه این کار را انجام می‌داد. به شیوه‌ای ارزان و آزردهنده، از کسی انتقاد نمی‌کرد. همراه با برخوردهای انتقادگرانه‌اش از واقعیت سوسیالیسم رئال، آن را به‌عنوان هم‌پیمانی استراتژیک دیده و بدان اهمیت می‌بخشید. یک حلقه اصلی استراتژی‌اش بود. به‌همین دلیل، وارد شدن به آن محیط، برای پ.ک.ک مساعد و مهیا بود. در چنین بستری، تحولات به سرعت روی می‌دادند. آن خط، در بیرون از میهن بیشتر کارآمد شد. بویژه وقتی وضعیت در میهن روبه‌سختی گراییده و نیاز به خارج افزایش یافت،

البته که اهمیت و تأثیر فعالیت‌های بیرونی در لبنان، فلسطین، از حیث آن دوره روبه فزونی نهاد. آنچه که این افزایش را متحقق می‌ساخت، تحولات و وضعیت مبارزه در میهن بود.

### مبارزه شوروی

مدتی پس از خروج رهبری، همانطور که مدیریت برنامه‌ریزی کرده بود، برای مبارزه سیورک، تدارک لازم انجام داده می‌شد. بر روی این مبارزه، تدارکات مهم و تبلیغات انجام داده شدند. این حرکت، خودبه‌خودی صورت نگرفت. فعالیت و تبلیغاتی چندین ماه جهت رسواکردن م. جلال بوجاک براه انداخته شد. از چهار پنج سو، گروه گروه، روستا به روستا و محله به محله گشته، با یکی یکی انسان‌ها صحبت شده و م. جلال بوجاک را افشا ساختند. همچنین جهت مبارزه در مقابل او درخواست همکاری کردند. تمام سعی بر این بود که بستر محکمی فراهم گردد. نتیجه این بود که می‌گفتند "اگر که جلال بوجاک از میان برداشته شود، ۹۵ مردم درصد طرف پ.ک.ک را خواهند گرفت، اما اگر از بین نرود، طرفدار بوجاک شده و خواهند گفت "از ما هیچ چیزی را طلب نکنید." حتی برخورد مقابله‌کردن با بوجاک نیز چنین بود. تا این حد، ترس و وحشت گسترانیده بود.

جلال بوجاک تا وقتی در قید حیات بود، در سیورک کسی نمی‌توانست در برابرش بایستد. هیچ کسی هم مخالفت نکرده بود. 'بوجاک' نزدیک به سی کیلومتر از سیورک دور است. وقتی خبر بیرون آمدن م. جلال داده می‌شد، در آن جاده طولانی سیورک، تمام مغازداران جلوی مغازه‌های شان ایستاده و همانند استقبال از پادشاه عثمانی که از استانبول بیرون می‌آمد، آنها نیز برای ادای سلام جلوی به کنار جاده می‌آمدند. ممکن نبود کسی چنین کاری انجام ندهد، وگرنه فوری مغازه‌اش را ازهم پاشیده و ویران کرده و او را هم از بین می‌بردند. چون آغا می‌آمد و باید به او سلام داده می‌شد! هر چیزی هم که می‌خواست درجا گوش داده و برآورده می‌گشت. منوال بر این قرار بوده و وضعیت وحشتناکی در میان بود. تا به آن هنگام نه تنها کسی نتوانسته بود از بوجاک سرپیچی کرده و روبرویش بایستد، بلکه پیش او هم قادر به گفتن حرفی نبوده و هیچ‌گونه واکنشی از خود نشان نداده بودند. کسانی را هم که جسارتی نشان داده و اقدامی کرده باشند از میان برداشته می‌شد.



در آن مرحله، کمی پیش از آغاز مبارزه سیورک، رفقا در باغچه‌ای در آنجا نشسته‌اند که بوجاک می‌آید. هر کسی برای سلام‌دادن به پا برمی‌خیزند، ولی رفیق جومعه تاک که با چهار نفر دیگر آپوچی باهم صحبت می‌کنند، تصمیم می‌گیرند که بلند نشوند. دارودسته مفت خور دست به اسلحه برده و می‌خواهند به رفقا حمله کنند که بوجاک می‌گوید "صبر کنید، این‌ها کی هستند؟" نزدیک آنها شده، سلام داده و می‌گوید "با آنها کاری نداشته باشید!" و سپس می‌رود. رفیق جومعه تاک وقتی بازگو می‌کرد، می‌گفت: «ما همینطوری مانده بودیم و زانوهایمان می‌لرزید که آیا چه بر سرمان خواهند آورد؟! هیچی هم نداشتیم بجز يك غرور آپویی.» این رویداد ورد زبان‌ها شد و در هر جایی می‌گفتند که "آپوچی‌ها در فلان باغ نشسته بودند که آغا آمده و جلوی بلند نشدن، آغا هم هیچی نگفته است." انگار، انقلاب بزرگی روی داده باشد، آن را بسان کسب موفقیتی بزرگ به‌شمار می‌آوردند. از آن وقت به بعد دیگر کسی چیزی نگفت و وضع نیز بدین شکل ادامه یافت.

شرایط سختی در جریان بود و به آسانی کاری صورت نمی‌گرفت. برای همین نیز به فعالیت سازمان‌یافته نیاز داشتیم. در واقع، رهبری با رفیق قره‌سونگور گفتگو کرده و برنامه‌ریزی هم انجام داده بودند که همراه با انجام مبارزه، تأثیر بوجاک را بکاهند نه اینکه او را بکشند. اما بنیان مبارزه، فراگشایی سیورک برای انقلاب و از این طریق، آموزش و سازماندهی گریلا بود. جغرافیای سیورک برای این کار اندکی مساعد بود. در يك سوی آن "کوه کاراجاغ" قرار داشت، از طرفی رویش به آمد بود و از يك سو نیز چشمانش بر روی توروس گشوده می‌شدند. يك منطقه کوهستانی نیست ولی در سه گوشه‌ای مهم قرار دارد. با مردم آنجا هم در ارتباط بودیم. در پشت آن، حیلوان قرار داشت که در نظر داشتیم از این مکان، جهت آموزش و سازماندهی گریلا استفاده نماییم. در واقع، جنبش را از شهر به کوه و زمینه سیاسی را به زمینه سربازی بکشانیم. این هدفی بود که مرحله برای تحول ملزوم می‌گرداند. شاید بطور مشخص و شفاف برنامه‌ریزی نشده باشد نیز این، هدف بوده و پیش‌رویش روشن بود. لازم بود خصوصیت مبارزه سیورک را بطور صحیحی درک نموده که موفقیت‌ها و عدم موفقیت‌ها چه بوده و اهداف چه بودند.

از طرفی دیگر، به لحاظ سازمانی، به اجبار، برخی تقسیم وظایف هم صورت گرفت. زیرا بیش از آنچه که مدیریت‌مان می‌پنداشت، به جایی رسیده بود که بیشتر

سازمان بسان دشمن انگاشته می‌شد. شاهین دونمز با دشمن کار می‌کرد و مشخصات هر کسی را داده بود. حتی تمام طرفداران را هم لو داد بود. جهت دستگیر کردن رهبری، کادرها را سرزنش نمی‌کردند، چون نمی‌دانستند وی در چه وضعیتی قرار دارد. به محض کسب آگاهی از محل رهبری، کوادر را دستگیر می‌کردند. هر کسی در جای خود بود و چنین دستگیرکردنی را به جریان نمی‌انداختند. با این کار تدابیر لازم را اخذ می‌کردند که هر لحظه دست به حمله‌ای جدی بزنند. در ساختار سازمانی و زمینه فعالیت، تغییراتی صورت گرفتند. در کل، کار چندان از دست‌مان بر نمی‌آمد، چون هر کسی لو رفته بود، چه را تغییر بدهیم و چه را تغییر ندهیم؟ جای برخی از کادرها را عوض کرده و برخی تغییرات در نظام سازمانی صورت گرفت. علاوه بر این، انتشارات حزب آماده می‌شد.

در کنار فعالیت‌های همگانی، بیانیه تأسیس حزب حاضر شد. به منظور پخش آن در اواخر ماه جولای، قسمت آخر بیانیه، با چاپی سی چهل هزار عددی در تمامی مناطق تا آنکارا پخش شد. روی هم‌رفته در یک روز پخش شده و حزب اعلام می‌گشت. در مناطقی که کوادر حزب و طرفداران آن وجود داشتند، بدون هیچ دستگیری‌ای، بیانیه‌ها به آنجاها رسید. در هر حالتی، در سی‌ام جولای بیانیه در هر جایی چاپ شده و تأسیس پ.ک.ک اعلام می‌گشت. این چنین بدون اینکه به گوش پلیس رسانده شود، هدف این بود که خودبخود اعلام گردد. بدین ترتیب، در سی‌ام جولای اعلام حزب صورت گرفت. طی یک روز، ده‌ها هزار بیانیه در تمامی مناطق پخش شدند. البته که در این بیانیه فراخوانی وجود داشت؛ پ.ک.ک را شناسانده، اهدافش را آشکار ساخته و جهت مقاومت در راه آزادی، برای اقشار مختلف اجتماعی نیز فراخوانی انجام می‌داد. بیانیه پ.ک.ک مؤثر واقع شد. تا آن موقع، همه کوادر آن را در قالب جزوه‌ای خوانده بودند، اما به خلق و دیگر اقشار نرسانیده شده بود. وقتی بیانیه بدست کمیته ما در سیورک و کمیته نظامی رسید، در جایی گرد هم آمده و گفته بودند که "حزب اعلام شده، ما هم باید حمایت کرده و بدانیم که چکار باید کرد، وظیفه ما چیست؟ این فرصت مناسبی بود برای اقدام در مقابل این بوجاک و باید او را کشت؛ بر تأثیر بیانیه حزب بیفزاییم." در این باره، یک همفکری صورت گرفته بود، اما وقت زیادی نداشتند. جهت کسب آگاهی در مورد بوجاک، در هر جایی دست به پرس‌وجو کردند. وقتی شنیدند که در روستایی مابین حیلوان.

سیورک، پیش فامیل‌های خودش است، تصمیم می‌گیرند که به آنجا رفته، او به بیرون برده و در جایی اعدام کنند. همچنین او را آنچنان عبرت‌وارانه در جایی آویزان کنند که ترس واپسگرایی در درون بماند.

بدون هیچ حساب و کتابی، با اعتمادبنفسی زیاد و کورکورانه اسلحه بدست گرفته و سوار دو تاکسی می‌شوند. مغرب، نزدیکی‌های شب که هنوز تاریک نشده بود وارد روستا می‌شوند. در هنگام ورودشان، زنان روستا آنها را می‌بینند که با داد و فریاد علیه بوجاک حرف زده و می‌گویند که برای کشتن او آمده‌اند. یعنی به او هشدار می‌دهند. از طرفی نیز جلوی در اسلحه کشیده و می‌گویند "تسلیم شو!" البته تا آن موقع، بوجاک به نحوی مدارا می‌کند، اما کسی بود خطر متوجه خودش را حس کرده بود. پ.ک.ک هم او را می‌کشت و شوخی هم نداشت. چنین کارهایی را انجام داده بود. در آنجا وقتی بوجاک اسلحه را می‌بیند، می‌فهمد که مسئله تا چه اندازه جدی می‌باشد، لذا فوراً از خود واکنش نشان می‌دهد. داخل اتاق تاریک بوده و تنها لامپ کوچکی روشن است. با دست خود لامپ را کنده و خاموش می‌کند و در گوشه‌ای از اتاق پنهان می‌شود. کودکان را سپر خود کرده و با تپانچه‌اش شلیک می‌کند. در آن لحظه رفیق صالح کندال از ساق پایش زخمی می‌شود. از در و پنجره به داخل اتاق به او شلیک می‌کنند. از پنجره یک نارنجک به درون آن اتاق تاریک می‌اندازند. از نارنجک صدای ضعیفی می‌آید، ولی رفقا فکر می‌کنند که با درآمدن این صدا نارنجک منفجر شده است. حال آنکه نارنجک رطوبت کرده و تنها چاشنی آن منفجر شده بود. یعنی خود نارنجک منفجر نمی‌شود. از در و پنجره صدها تیر شلیک و بیشتر فشنگ‌هایشان را خرج می‌کنند. وضعیت رفیق صالح بسیار وخیم می‌شود. چون تیر به رگ او اصابت کرده و خیلی هم خونریزی داشت. برای اینکه نجاتش بدهند، اصلاً به داخل نگاه نمی‌کنند و پیش خودشان می‌گویند که "ما او را کشتیم، امکان ندارد که زنده بماند." سپس سوار ماشین می‌شوند تا هر چه سریعتر رفیق صالح را به دکتر برسانند.

در آن رویداد، بوجاک خفیف زخمی شده و بدین شکل جان سالم بدر می‌برد. پس از اینکه رفقا برمی‌گردند، بوجاک نیز از جایش بلند شده و از آنجا دور می‌شود. پس از مدت کوتاهی، تمام نیروی خودش را در منطقه جمع کرده و به حرکت می‌اندازد. از طرفی هم، هنوز رفقا در راه بودند که رفیق صالح شهید می‌شود. صبح

آن روز در سیورک غوغا به پا می‌شود که به بوجاک حمله کرده‌اند، زخمی شده اما زنده است. بوجاک نیز با تمام نیروی تنظیمی خود، در سیورک دست به ترور و ایجاد وحشت می‌کند. وضعیت بسیار حساسی بود. این خطر برای ما نیز سختی به بار می‌آورد. وقتی شهادت رفیق صالح هم بدان افزوده شد، تأثیر بسیار ناخوشایندی هم بر روحیه رفقا و هم بر طرفداران ما در حیلوان .سیورک برجای گذاشت. هیچ کسی در انتظار چنین وضعیتی نبود، برعکس اعتمادبنفس زیاد از حدی مطرح بود.

### شهادت رفیق صالح کندال

رفیق صالح آموزگار کلاس اول ابتدایی بود. وقتی در آگری معلم بود با رفقا آشنا شده و به صفوف ما پیوسته بود. دارای قدی بلند بوده و با کوردی واضحی حرف می‌زد. خطابتی گیرا داشته و در کار تبلیغات بسیار تأثیرگذار عمل می‌کرد در مقاومت حیلوان نیز نقش مهمی داشت و بعد از آن، مسئولیت حیلوان را بر عهده گرفت. در کمیته امنیتی حیلوان جای داشته و مسئول امور سازماندهی آنجا بود. در کل، در تمامی فعالیت‌ها جای می‌گرفت. بخوبی تپانچه را به کار گرفته و همیشه امنیت اسلحه‌اش را باز می‌گذاشت. در امور امنیتی، اطمینان کاملی به مردم و رفقا داده بود. آنچنان که وقتی خبر شهادتش آمد، باور نمی‌کردند رفیق صالح چیزی به سرش آمده باشد! اما حتی بدون اینکه بوجاک کشته شود، روبروشدن با چنین واقعیتی، موجب رنجش و خشم و نفرت شدیدی گشت.

در واقع، مبارزه پس از آن حادثه، بر روی آن رنجش، خشم و تنفر شدید انجام گرفت. برای همین نیز، روش‌های صحیحی در پیش گرفته نشده و عقل حاکم نگشت. بیشتر مهر تنفر و خشم، بر عملکردها تسلط یافت. لذا مرتکب اشتباهات زیادی شدیم. البته که با وجود این‌ها، اعلام تأسیس حزب تأثیرگذار بود. هر چند از لحاظ نظامی موفق عمل نکرده و شهادت‌های گرانبهایی دادیم، ولی از نظر سیاسی، این اعلام، تأثیر شایانی برجای گذاشت. دیگر بیانیه‌ها در هر طرف پخش شده و به تمامی اقشار و طیف‌ها رسیده بود. بیانیه‌ای بسیار مؤثر، مقاومت‌طلبانه و فراخواننده بود. از سویی دیگر، اقدام علیه بوجاک، بیشتر از بیانیه در رسانه‌ها بازتاب داشت. تمام روزنامه‌های معتبر، در سرتیتر خبرها جای داده بودند و

می گفتند که " پ.ك.ك اعلام جنگ کرده و مجلس مورد حمله قرار گرفته است." چون جلال بوجاک، نماینده مجلس بود و در آن زمان، حزب عدالت و توسعه بر سر حکومت بود، می گفتند "به نماینده حزب حاکم حمله شده است." رسانه‌ها تا مدتی این خبر را بازتاب می دادند و آنهایی که از طریق اعلامیه نشنیده بودند، از این طریق باخبر شدند. فراخوانی پ.ك.ك برای تمام جامعه بود و این چنین به جوامع کورد و ترک رسید بود. انعکاس فراوانی داشت. لذا در هر جایی، مورد بحث و گفتگو قرار می گرفت. می گفتند دوباره قیام کورد برپا شده، ولو ارزیابی و نظرات بسیاری در این چهارچوب وجود داشتند. در میان محافل و اقشار گوناگون ترکیه گفتگو شد. البته که در میان خود جامعه کورد مورد گفتگو قرار گرفت. هر کسی متوجه این وضعیت شده و صدایش در هر جایی پیچید. هیچ کسی نمی گفت رفیق کندال شهید شده و یا از اینکه نمی گفتند خواسته شده که بوجاک کشته شود، ولی سر نگرفته است! بلکه می گفتند که آپوچی‌ها پیدا شده‌اند، پ.ك.ك تأسیس شده، قیام نوینی برپا گشته و يك جنگ تازه کوردها درمی گیرد. بدین ترتیب، در میان قشر میهن دوست جامعه پژواك فراوانی برجای گذاشت. در اورفا، ماردین، بوتان، بویژه بر دیاربکر، باتمان و تمامی دیگر مناطق، تأثیر بزرگی داشت. در میان خلق ورد زبان‌ها شد. سیورک به عنوان میدان جنگ اعلام شد. برخی‌ها می گفتند که برویم و در جنگ سیورک شرکت کرده و از آن پشتیبانی کنیم. افراد زیادی هم بدین نحو آمدند و در جنگ حضور یافتند.

از قبل اینطور بود. جنگ با پ.د.ك در جنوب نیز تا حدودی همچون جنگ عشیره‌ای درک شده بود. در ماردین، بوتان و آمد خیلی وسایل جمع آوری کرده و با کامیون‌ها به جنوب می فرستادند. در واقع، خلق در باکور موجب تقویت جنگ پ.د.ك شده بود. خلق در جنوب، خوراک و آشامیدنی آنچنانی نداشتند. همچنین ده‌ها و حتی صدها انسان گاهگاهی به عنوان پیشمرگه آمده، جنگیده و برگشته بودند. مشارکت در قیام را این گونه درك می کردند.

در سیورک هم قیام تازه‌ای آغاز گشت. در آن وضعیت، با گفتن اینکه "به عنوان وظیفه میهن دوستی می توانیم چنین رفتار کنیم" اقداماتی انجام می دادند. بویژه در حوالی ماردین این امر بسیار ترویج یافت. مقاومت سیورک و اعلام تأسیس حزب، بصورت مردمی درآمد. بر روی تمامی اقشار جامعه کورد گشوده شد. از زن و

مرد گرفته، جوان و پیر همه و همه با شنیدن بنیانگذاری حزب، پیوستن به آن را در اولویت هر چیزی می‌دیدند. چنین جنبش مردمی‌ای به شکل تأثیرگذاری وسعت یافت. در تابستان ۷۹ بطور نمایانی، حرکت مردمی ما پیشرفت چشمگیری را به خود دید. پ.ک.ک برای مبارزه و مقاومت، فراخوانی و جامعه نیز به این فراخوانی جواب مثبت داده بود. نخستین بپاخیزی برای قیام و درآمدن بصورت یک جنبش مردمی، در آن زمان به واقعیت پیوست. اقشار مختلفی که بی طرف مانده و یا به تردد افتاده بودند، در مقابل این تحول، پ.ک.ک را انتخاب کرده، جسارت و نیروی بزرگی گرفته و به حزب پیوستند. بنابراین، برآستی هم نخستین جنبش و قیام مردمی، با اعلام تأسیس پ.ک.ک و مبارزه سیورک، این گونه از خود پیشرفت نشان داد. آنچنان که روستاها، خانه‌ها و مناطق بر روی حزب گشوده شدند. به هر جایی که می‌خواستی، می‌توانستی رفت و آمد داشته و از هر نوع امکانی استفاده نمایی. در ماردین، در یک، قزل‌تپه و تا حدودی هم نصیبین و اورفا و تقریباً تمامی مناطقی که تحت تأثیر بوجاک نبودند این گونه بود.

کاندیدهای حزب در انتخابات شهرداری جیلان‌پنار و باتمان موفقیت کسب کردند. مدیریت چندین سندیکا در باتمان، اورفا و عنتاب در دست گرفته شد. بخش مهمی از قشر بروکرات، کارمند و آموزگار هوادار حزب شدند. از همه مهمتر در میان روستاییان و همه خلق جای باز کردیم. یک فراخوانی برای جنگ بود که برآستی هم آشکار گشت که خلقی است برای جنگیدن آماده بوده و توان آن را دارد. رهبری گفت: «باید این خلق را به درون مبارزه کشانیده و بیازماییم که آیا توان زندگی کردن را دارد! یا اینکه نه، به خودش و اطرافیان‌ش ضرر می‌رساند.» در واقع، خلق به این فراخوانی، پاسخ "من می‌توانم بجنگم" را داد. با تمام وجود به حزب یاری رسانده و در پشتیبانی از مقاومت مصمم بودند. پیشاهنگ زمانی پیشاهنگ می‌شود که بتواند آن انسان‌ها را سازماندهی و مدیریت نماید.

برآستی اگر یک پیشاهنگ درخور می‌بود که این پتانسیل را سازماندهی نماید، با حمایتی که از اورفا دریافت می‌کرد، در همان سال‌های ۸۰ و ۸۱ از ماردین و آمد گرفته تا باتمان و بوتان، می‌توانست ارتش‌های بزرگی را بنیان نهد. تشکیل یک ارتش هزارنفره گریلا کاری آنچنانی نبود. همچنین می‌شد که این امر را برای سیورک هم بجای آورد. چون این پتانسیل وجود داشت. ولی جهت تحقق بخشیدن بدان، نیاز

به يك نظام و پيشاهنگی سازمان یافته وجود داشت. چون اين کار انجام نشد، روند پيشرفت نیز جلو نرفت. به دليل اينکه خلق مشارکت و همکاری نمود، گريلاگری هم گسترش نیافته و در مبارزه سيورک بصورت چنین نیروی ظاهر نگشت. چون پيشاهنگ وجود نداشت تحقق نیافت. اگر پيشاهنگی کرده و مبارزه صحیحی انجام می دادند، هر چقدر که می خواستند، می توانستند نیروی گريلا را آموزش داده و سازماندهی نمایند که در جغرافیای کوردستان سنگر گرفته و بی وقفه، از شهر به دشت و کوهستان خیز برداشته، از مبارزه سیاسی به گريلاگری گذار کرده و بنا به جنگی گريلائی، امکان گسترش جنگ انقلابی خلق فراهم می گشت. بدون نیاز به بیرون و پشت بستن به همکاری آن، اگر پيشاهنگی می کرد، می توانست از داخل آن را مدیریت نماید. یعنی در این باره، هیچ کم و کسری ای در پشتیبانی خلق وجود نداشت. ولی یورش سنگین دشمن زیاد بود. برخوردی عادی نبود، بلکه هر کاری را جهت سرکوب و له کردن انجام می داد. از طرفی نیز به حزب و گريلائی که بر واقعیت دشمن آگاه بوده، خلق را آموزش داده، سازماندهی نموده و به او امر بسپارد، نیاز بود. چیزی که وجود نداشت این بود. برای همین، این مرحله طولانی شد و گريلا عقب افتاد. بدین ترتیب، پای به کودتای دوازده سپتامبر نهاده شد.

مسیر تحولات مرحله بعدی متأثر از این برخورد بوده و تا حدودی نیز در نتیجه حرکت نکردن بر خط مشی پ.ک.ک در زمان خود می باشد. منتها اگر که خوب اجرا شده و یا واقعیت فرماندهی در جریان می بود، در همان موقع، سیر پيشرفت مبارزه تفاوت پیدا کرده و در برابر کودتایی محتمل همچون دوازده سپتامبر، وضعیت مقاومت، بسیار تغییر می یافت.

لازم می بینم کمی بیشتر بر مرحله ۷۹ تأمل نمایم. اعلام حزب و عملیات انجام گرفته بر علیه بوجاک را بازگو کرده و گفتیم که آن عملیات، شاید از لحاظ نظامی موفق نبوده باشد، اما از نظر سیاسی بسیار تأثیرگذار بود. برای اینکه در مکان و زمان خود انجام گرفت. البته که اگر به لحاظ نظامی نیز موفقیت کسب می کرد، نتایج بسیار متفاوتی به بار می آمد. از این رو، برای ما مانع ایجاد کرد. در حالی که به مثابه حزب، هیچ تجربه و تدارکی در این مورد نداشتیم، ناگهان خود را در درگیری با بوجاک در سيورک دیده و آنگاه جداً با سختی روبرو ماندیم. در مورد چگونگی برون آمد از این وضعیت و راه و روش های این کار به گفتگو پرداختیم. اما

در شرایطی نبودیم که در مورد راه و راهکارهای گسترش مبارزه به بحث پردازیم. چون دچار خشم و تنفر شده و در مورد انجام با حساب و کتاب این کار نیز گفتگویی سالم را انجام ندادیم. بدون حساب و برنامه‌ریزی جهت حمله و کشتن بوجاک به حرکت افتادند. رهبری هم آگاهی نداشت و نظر وی را نپرسیده بودند. در این باره، با مدیریت نیز مشورتی صورت نگرفته بود. در سیورک بر اساس خشم و تنفر و بدون تاکتیک وارد مبارزه شدیم. برخی‌ها در هدف قرار داده شدند و جهت اینکه بتوان در برابر طرف مخالف جنگید، سعی شد جامعه به درون مبارزه جذب گردد. بر روی عشائری که با بوجاک اختلاف داشتند فعالیت انجام شد.

سازماندهی و آموزش گریلا که موجب برپاساختن مبارزه شود، کنار گذاشته شد. مجازات افراد جاسوس و اعضای تشکیلات جلال بوجاک هم در کناری ماند. در سیورک دو جبهه بوجود آمد که یک جبهه داخل جنگ شد. در روش بکارگرفته در این جنگ که بدان 'جنگ سنگر' گفته می‌شد، افراد داخل سنگر رفته و ساعت‌ها و حتی روزها به درگیری می‌پرداختند. در این جنگ، شمار زیادی صدمه دیده و کشته شدند. امکانات ما بسیار کم بود. تنها رفیق شاکر که اهل دوغو بایزید بود توانسته بود در نتیجه اختلاف پدرش با برخی‌ها بر سر ماشین و بدون آگاهی آنها سیصد هزار مارک پول بیاورد. بجز این در وضعیتی نبودیم که بتوانیم هیچ‌گونه تجهیزات و اسلحه تهیه کنیم. با آن پول، اقدام به خرید اسلحه نمودیم. حتی در سوروج نیز مهماتی جنگی خریده و انتقال دادیم.

این طرز فکر "حزب برای ما اسلحه بفرستد، تجهیزات بفرستد!" از آن زمان شروع شد و تا بحال نیز ادامه دارد. این نگرش، نگرش سیورک است. می‌گفتند بیشتر بفرستید، گفتیم نداریم. پس از آن دیدیم که دست به تبلیغات کرده و می‌گویند "حزب به ما کمک نمی‌کند." این، اشتباه است. در شرایطی نبودیم که از این وضعیت بیرون آییم. سازماندهی‌مان محدود بود. طرف مقابل از چند لحاظ تقویت می‌شد. نخست اینکه، دولت پشتیبانش بود. دوم، یک عشیره تنظیم شده داشت. معلومات زیادی جمع کرده و از روی برنامه حرکت می‌کردند. عاقبت نیز پس از اینکه در مورد جای گروه رفیق جمعه تاک آگاهی کسب کرده بودند، برایش کمین گذاشته و او را به قتل رساندند. از چهار رفیق دیگر هم آگاهی در دست نبود، تا اینکه مدتی بعد جسد‌های‌شان را کنار آب پیدا کردیم. این هم تأثیر سنگینی بجای گذاشت.



## شهادت رفیق جمعه تاک

رفیق جمعه تاک اهل سیورک بود. او نیز وقتی در درسیم دانشجوی آموزشگاه آموزگاران بود به حزب پیوست. جزو نخستین رفقای بود که از سیورک محلق شده بود. هم درک و فهمش از لحاظ نظامی و هم در عملکردش نیز بسیار مؤثر ظاهر می‌شد. بر اسلحه مسلط بود. تفنگ و تپانچه را بخوبی بکار می‌گرفت. برای همین، قابل اعتماد اطرافیانش بوده و تأثیر خوبی برجای گذاشته بود. رفیق صالح در حیلوان چگونه بود، وضعیت رفیق جمعه در سیورک شبیه او بود. مسئله شهادتش نیز تأثیری منفی برجای گذاشت. هم موجب ایجاد ناامیدی و هم خشم و نفرت گشت. رویدادهای مشابه این زیاد شدند. رفته‌رفته مبارزه در سیورک به بن‌بست رسیده بود. چون از نظر جنبش، سیورک در آن مرحله مهم بود، سعی بر آن بود که این مسئله را حل کرده و مانع از آن رویدادها شد. در چنین جستجو و کاوشی بودیم که از رهبری آگاهی دریافت کردیم. گفته شد که رهبری یک ارزیابی مفصل را آماده کرده و در مدت کوتاهی بدست ما خواهد رسید. بدین ترتیب، راهی برای برون‌رفت و ایجاد امید پیدا شد. برای همین، به این فکر افتادیم که جلسه کمیته مرکزی را تشکیل داده و دستورنامه رهبری را هم ارزیابی نماییم، شاید راه‌حلی برای وضعیت سیورک یافت. در این چهارچوب برنامه‌ریزی شد که در ابتدای ماه اکتبر جلسه برگزار شود.

تا آن‌زمان از رهبری خبر چندانی دریافت نمی‌شد. برای آموزش درخواست یک گروه پانزده نفری از رفقا را کرده بود. گروهی از مسئولین کمیته نظامی مناطق را حاضر کرده و به منظور دیدن آموزش و انجام فعالیتی مؤثرتر فرستادیم. زیرا وضعیت سیورک فراگشا نبوده و در بن‌بست قرار داشت. به گمان ما اگر چنین گروهی آموزش دیده و مسئولیت‌پذیر باشند، این بن‌بست را خواهند شکست. جز این، چاره دیگری به فرمان نمی‌رسید. یکی از راه‌حل‌های مورد نظر مدیران ما این بود و بجز آن، کاری دیگری نکرده بودیم. فکر کنم در این میان، رفیق کمال پیر از زندان اورفا فرار کرده بود. او به خارج فرستاده شد. برخی‌ها هم از زندان آدانا گریخته بودند. از آنها دوازده نفر انتقال داده شد. غیر از این، هیچ آگاهی و حرکتی از رهبری نداشتیم. از طریق سورچ، یادداشت‌هایی می‌آمدند. مدیریت برنامه‌ریزی کرده بود که در ماردین و دریک جلسه تشکیل دهند. قرار بود آن اسناد را از اورفا دریافت

کنند. کمیته رسانه ما در عنتاب بود و رفیق مظلوم و آنها در آنجا کار می‌کردند. رفیق مظلوم را از عنتاب و رفیق خیری را از طرف‌های بینگول می‌آوردند. از سیورک نیز رفیق قره‌سونگور می‌آمد.

با این برنامه‌ریزی بسوی تشکیل چنین جلسه‌ای گام می‌نهادیم که در راه اورفا رفیق مظلوم دستگیر شد. در مسیر خروجی اورفا به ماردین، بطور تصادفی با دو پلیس ترافیک روبرو گشته و دستگیر می‌شود. در حالی که جلوی شان تنها یک باردیگان بود و هیچ چیزی وجود نداشت. راننده اهل سوروج بود و وقتی پلیس را می‌بیند کمی متردد می‌شود و پلیس هم به او ایست می‌دهد. آنها نیز می‌ایستند، اما اگر ادامه داده و می‌رفتند، کار چندان از دست‌شان بر نمی‌آمد. زیرا پلیس‌ها مسلح نبودند و تنها تپانچه داشتند. همین‌که می‌ایستند جروب‌بحث شروع می‌شود. یلدرم مرکیت و ایسل چوروک‌کایا با رفیق مظلوم و آنها بود. هر چهار نفر تحلیلات رهبری را داخل ماشین پنهان کرده و می‌آیند. چنین جماعتی با کمی دوراندیشی، می‌توانستند هیچ جلب توجه نکنند. از طرفی یک زن وجود داشت، تعدادشان هم زیاد نبود. اما پس از آن تردد، پلیس بیشتر شک کرده و شروع به بازرسی می‌کنند.

رفیق مظلوم در هنگام تفتیش، جهت راضی کردن پلیس‌ها چیزهایی گفته و حتی برای توافق پیشنهادی می‌دهد، ولی بیشتر شک کرده و آنها را به اورفا برمی‌گردانند. در آنجا به مرکز امنیت رفته و یک بار دیگر ماشین را جستجو بازرسی می‌کنند. باز هم چیزی دستگیرشان نمی‌شود. تا اینکه ماشین را قطعه قطعه کرده و عاقبت، تحلیلات رهبری را پیدا می‌کنند. البته تا یافتن آن ماتریال‌ها خیلی چیزها تغییر می‌یابد. رفیق مظلوم با شناسنامه خودش دستگیر نشد. چون در حیلوان یک شناسنامه جعلی برای خودش درست کرده بود. اما پس از سه ماه یک زندانی جاسوسی کرده و او را با اسم واقعی‌اش بازداشت می‌کنند. تا وقتی که برخی‌ها دستگیر نشده بودند چیزی در میان نبود. در کل، رفتاری که راه را بر دستگیری گشود، بی‌عرضگی راننده بود. با نیامدن رفیق مظلوم، تحلیلات رهبری بدست ما نرسید، لذا تا مدتی جلسه به تاخیر افتاد. وقتی هم تشکیل شد، به نیروی چاره‌سازی تبدیل نشد. البته این اوضاع مورد ارزیابی قرار گرفت. اگر نظرات رهبری به ما می‌رسید راه‌حل‌های موثری بوجود می‌آمدند. آنچه معلوم بود؛ تحلیلات در دست دشمن بود و او هم در چهارچوب آن نوشته‌ها حرکت خواهد کرد. چون رهبری برای

مدیریت آن تحلیلات را نوشته بود، تمامی مقاصد و نظراتش را بطور مفصل بیان کرده بود. اما با اتفاقی که روی داد، شرایط دشوارتر شد.

آن ارزیابی و جلسه راه‌حل‌هایی آنچنانی را با خود به‌همراه نیاورد. جهت گزارش نتایج و تصمیمات همان جلسه به رهبری نیز رفیق جمعه وظیفه‌دار شد. بر این باور بودیم که بدین شکل، نتایج بهتر گزارش داده شده و پیشنهادات روشنی برای راه‌حل به‌میان می‌آیند، بقیه را نیز می‌توان در موقع اجرا برنامه‌ریزی کرد. نخست اوضاع سیورک، همچنین ارزیابی‌های رهبری و دستگیری رفیق مظلوم از سوی دشمن مورد بحث بودند. مدیریت، تأثیرش را بر روند مبارزات از دست داد. مدیریت از حالت نیروی پیشاهنگی، سازماندهی و مرکز جلب و توجه به‌درآمده بود. مدیریت در آن شرایط، همبستگی در اندیشه و سازماندهی را از دست داد. بکارگیری خودسرانه ابتکار عمل در فعالیت‌های منطقه‌ای به شیوه‌ای از مبارزه تبدیل گشت. مبارزه بدون هیچ وقفه‌ای، به گرمی ادامه داشت، ولی چگونگی سازماندهی از کنترل خارج شده بود. مبحث آموزش و سازماندهی گریلا و انتقال سازمان به کوهستان در میان نماند. رفیق جمعه با رهبری دیدار کرد و برگشت. به نظر رهبری با این وضعیت در سیورک راه‌حلی ممکن نخواهد بود. تصمیم داشت که ۲۵۰ نفر از داوطلبان کادرش، جهت آموزش به منطقه لبنان، فلسطین فرستاده شوند. همچنین خواسته بود که تقسیم وظایف تنظیمات سیورک صورت گیرد. از رفیق قره‌سونگور هم خواسته بود که به ایران برود.

در ایران هم انقلابی اسلامی تحقق یافته بود. رهبری در نظر داشت با بررسی اوضاع شرق و جنوب کوردستان، زمینه کمک و پشتیبانی را برای مبارزه فراهم آورد تا راه برون‌رفتی را جهت کادرهای در سیورک نیز بیابد. بر این اساس، رفیق جمعه به سیورک رفت و تنها توانست چهار نفر را بفرستد. آنهایی هم که کادر بومی بودند آنجا را ترک نمی‌گفتند. بقیه رفقا نیز بر سر کشتن بوجاک جدل می‌کردند. رفقایی که خود را مشغول این مسئله ساخته بودند زیاد بودند. رفیق شاهین کلاوز، پس از مدتی در هزل‌چای شهید شد. رفیق شاهین تا اواخر سال ۸۰ در سیورک ماند؛ با دادن این امر ویژه که "یا از حزب بیرونش می‌کنیم یا باید بیاید" او را از آنجا خارج ساختیم. می‌گفت که به هیچ وجه نخواهم آمد یا من یا بوجاک! با رفتاری احساسی و ناجور، کار را بند آورده بود. تا این حد پایبندی به مبارزه خوب است ولی با این شیوه،

نمی‌توان هیچ چیزی را بدست آورد. رفقا وضعیتی را که در آن قرار گرفته بودند نمی‌پذیرفتند. وضعیت قابل فهم بود ولی راه چاره‌ای وجود نداشت. بجای اینکه با خود بگوییم "در کجا اشتباه کردیم و راه صحیح چیست که راه را بر پیشرفت بگشاییم" پافشاری بر این برخورد گذشته بود که "یا نتیجه خواهی گرفت و یا از بین خواهی رفت!" خود را به انجام چنین ریسکی معطوف کرده و اصرار می‌ورزیدند.

در کل، وضعیت خوبی در میان نبود، برای همین، با سختی فراوانی روبرو ماندیم. هر چقدر رفیق قره‌سونگور نمی‌خواست، ولی مجبور شد که سیورک را ترک گفته و به شرق کوردستان برود. امر رهبری بود و باید می‌رفت. در این مرحله مهمترین اتفاق این بود که وقتی تحلیلات رهبری بدست دولت افتاد، تازه پی بردند که رهبری در خارج از کشور می‌باشد. تا آن زمان چون تمام سعی‌شان جهت یافتن و دستگیری رهبری بود، با کسی کاری نداشتند. ولی دولت با پی‌بردن به هویت حقیقی رفیق مظلوم و اینکه گروه آنها یک گروه راهنمای عادی نیست، اقدام به اجرای نقشه تازه‌ای کرد. چون دستگیر رهبری ممکن نبود، از این جهت، حزب را مورد هدف قرار دادند.

پس از سکوتی یکی‌دوماهه و پرداختن به تدارکی گسترده، دست به هجوم زدند. در نوامبر ۱۹۷۹ حملاتی را تحت نام پ.ک.ک انجام داده و خیلی‌ها را گرفتند. اگر اشتباه نکنم اولین اقدام در یازدهم نوامبر بود و از سیورک و حیلوان شروع کردند. پلیس کوجه‌ها را می‌بستند و ماشین‌های‌شان را از افراد آن محله پر کرده و به منطقه نظامی 'دوگجیتی' دیاربکر می‌بردند. به تحقیق و بازجویی هر کسی پرداخته، تحت فشار قرار داده، و با اعمال شکنجه می‌ترساندند. همچنین به میل خود افرادی را بازداشت کرده، با بکارگیری خشونت به زندان برده و بقیه را آزاد می‌کردند. این دستگیری‌ها چندین ماه طول کشید. یعنی تنها پس از دوازده سپتامبر ۱۹۸۰ به پ.ک.ک هجوم نیاموردند بلکه از ۱۱ نوامبر ۱۹۷۹ به بعد حملاتی انجام گرفت و به مدت یک‌سال حکومت نظامی برقرار بود. سالی که بیشترین طرفدار و کادر پ.ک.ک در آن دستگیر شدند این سال بود. مابقیه نیز یا به خارج از کشور می‌رفتند و یا به کوهستان که دیگر دست دولت به آنها نرسد. پس از کودتای دوازده سپتامبر خیلی کم افراد جزو تشکیلات دستگیر شدند. اکثر رفقا در بیرون از شهر فعالیت می‌کردند و شهادت‌های گروهی هم داشتیم.

دستگیری‌ها از نوامبر ۷۹ شروع شده و به مدت یک‌سال ادامه داشت. با وجود اینکه شاهین دونمز به دشمن اعتراف کرده بود، تدابیر لازم اخذ نشد و بسیاری از رفقا دستگیر شدند. دشمن تحلیلات رهبری را خوانده بود و از چگونگی تدابیر وی آگاه بود. از چپستی و کیستی حزب سر درآورده بود و می‌دانست که چه کسانی را دستگیر کند و چه کسانی را به حال خود رها کند. تمامی ارتش و نیروهای پلیس را به حرکت انداخته و موج دستگیری‌ها را شروع کرد که برای ما خیلی گران تمام شد. در سیورک آموزش و سازماندهی گریلا، کادر بومی را به حالت گریلا درآورد، بدون آنکه به کوهستان بروند. مابین نواحی و شهرها بازرسی آنچنانی وجود نداشت، ولی به هر جایی که می‌رفتند، دور آنجا را گرفته و کسی را که به دنبالش بودند دستگیر می‌کردند. از این جهت، تدابیر سازمانی ما بسیار ضعیف بودند. مدیریت سازمان نیز دچار بحران گشت. سازمان دیگر اداره‌ناشدنی بود. لطمه‌های زیادی وارد شد. این وضعیت موجب گشت که دوسوم اعضای تشکیلات ما دستگیر شوند.

در این حال و هوا و اواخر نوامبر بود که رفیق خیری و رفیق فرهاد در قزل‌تپه دستگیر شدند. دستگیری آنها در پی عملیات نبود، بلکه در دهستان‌های ماردین اتفاق افتاد. در واقع، در موقعیت آسانی بودند که وقتی با کوچکترین اشتباه و یا تصادف همراه باشد، چنین دستگیری‌هایی روی می‌دهند. دستگیری رفیق مظلوم نیز بدین شکل پیش آمد، حال آنکه تدابیر امنیتی هم اخذ شده بود. آن دو رفیق نیز در مناطق دهستانی کمی گل‌آلود شده و قصد حمام می‌کنند. رفیق فرهاد که قزل‌تپه را به خوبی می‌شناسد می‌گوید: «به آب کنار خانه یک فامیل‌هایم برویم، شب حمام کرده و سحر برمی‌گردیم. خانواده خوبی هستند، با آنها هم آشنا خواهی شد.» رفیق خیری در این‌گونه موارد بسیار از روی دقت حرکت می‌کرد. پس از رهبری، او بیش از هر کسی بر ظلمانی بودن دشمن واقف بوده و دشمن می‌شناخت. برای همین بسیار با احتیاط برخورد کرده و همیشه به رفقا هشدار می‌داد که احتیاط کنند. او را با این اوصاف می‌شناختند. بخاطر برخورد حساسی که داشتند تمام رفقا هم دقت می‌کردند. می‌بایستی رفیق خیری، آخرین کسی می‌بود که پیشنهاد رفیق فرهاد را قبول می‌کرد، اما می‌گوید "باشد برویم!"

در چایخانه روستای "خورس" در قزل‌تپه که ما در آنجا مجله را چاپ می‌کردیم، برادر رفیق جمعه رفیق مصطفی که مسئول این کار بود، جهت تهیه لوازمی به آمد

رفته بود. همان شب نیز وسایل را برداشته و به قزل تپه برمی‌گردد. در هنگام بازگشت، پلیس ماشین او را بازرسی و آن وسایل را پیدا می‌کنند. وقتی می‌پرسند که "این‌ها چه هستند؟" او جواب نمی‌دهد. پلیس هم شناسنامه او را می‌خواهد و از او می‌پرسد که "به کجا و چرا می‌روی؟" رفیق مصطفی هم که تنها یک خانه را در آنجا می‌شناخت می‌گوید که "در قزل تپه فامیلی دارم، به دیدن آنها می‌روم." و آدرس خانه را به آنها می‌دهد. با خودش می‌گوید "هر چه باشد چیزی وجود ندارد." پلیس هم آمده و خانه را محاصره می‌کنند. بدین ترتیب متوجه می‌شوند که در داخل خانه رفیق فرهاد و خیری هم هستند و آنها را دستگیر می‌کنند. ممکن نبود با ریزترین برنامه، چنین رابطه‌ای را برقرار سازند، اما شانس و نبود به موقع احتیاط حزبی، این‌گونه ارتباط سازمانی بهم می‌خورد. نبود محکم‌کاری در امور امنیتی حزب، اعتماد انسان‌ها را مورد تهدید قرار می‌دهد. همچنانکه پس از دستگیری رفیق مظلوم، وضعیت بسیار سختی را به‌همراه آورد، دستگیری هر دو رفیق نیز همانطور.

دستگیری‌ها در گذرگاه سیورک. حیلوان در ماه‌های دسامبر، ژانویه و فوریه اتفاق افتادند. کمیته نظامی ما هم دستگیر شده بود. رفیق قره‌سونگور از آنجا رفته بود، ولی سایر رفقا در آنجا ماندند. رفیق رضا، فهمی، مظفر و دیگر رفقا در آن مرحله در سیورک دستگیر شدند.

تابستان نیز در آمد، رفیق قره‌سو دستگیر شد. در کل، دستگیری‌های چشمگیری روی دادند. دیگر زندان‌ها پر از پ.ک.ک.ای شده بودند. سیاست دولت این‌گونه رنگ عمل به خود می‌گرفت. معلوم شد که تا آن‌زمان هم جهت یافتن رهبری، اقدام نمی‌کردند. وقتی دیدند قادر به دستگیرکردن نیستند به حزب هجوم آوردند. نخست قصد حمله به رهبری را داشتند تا وی را بی‌تأثیر سازند و اگر از پس این کار برنیامدند، به حزب حمله‌ور شوند. نقشه دولت بدین منوال بود که نخست با اعدام رهبری، تأثیرش را از میان بردارند و اگر موفق به این کار نشدند، با بکارگیری خشونت رو به حزب کنند. در نظر داشتند حزب را از هم پاشانده و پاکسازی کنند. همچنین رهبری را از حزب گسسته و با شکست مواجه سازند. نقشه‌شان بر این اساس بود. اوضاع سال‌های ۷۹ و ۸۰ با هدف نابودسازی سازمان‌های انقلابی از سوی نظام دولت در جریان بود. با توجه به عملکرد پ.ک.ک. آزموده شد که چگونه به شیوه‌ای استراتژیک به سازمان‌ها هجوم آورده می‌شود. البته شبیه هجوم به

پ.ک.ک شاهد چندین مورد دیگر حمله در جهان بودیم که بایستی این درس‌ها فراگیریم.

در آن مرحله رویدادهای مهم دیگری هم اتفاق افتادند. اوایل سال ۱۹۸۰ بود که در موقعیت درگیری با نیروهای ملی دموکراتیک<sup>۲۳</sup> قرار گرفتیم. در سال ۷۹ از طرفی آن دستگیری‌ها روی دادند و از طرفی دیگر نیز چالش و درگیری میان احزاب شدت گرفت. در آن موقع ما در آمد بودیم. آن فضای پرتنش برای برخی از هواداران، دوستان و روشنفکران طرفدار ما، نتیجه خوبی در بر نداشت. برخی محافل پیام دادند که سعی‌شان جهت رسیدن به توافق است. در مورد پ.ک.ک هم اظهار نظر کرده بودند که معلومات دقیقی در دست وجود دارد و در حال جستجو و اقدامی وسیع می‌باشند. مدتی بعد معلوم شد که دست حزب جمهوریخواه خلق و دولت در کار است. دولت برخوردی تاکتیکی با این کار داشت. من در آن زمان در مورد اینکه چه باید کرد، به آن محافل گفتم که "پس شما هم به نمایندگی از ما به این احزاب بگویند، ما بدون هیچ پیش‌شرطی، آماده گفتگو و برقراری توافق هستیم." با این پیام خواستیم از موضع‌شان سر درآورده و چگونگی استفاده از این تاکتیک‌ها را برملا نماییم. رفتند و مشغول شده و گفتگو کردند، وقتی هم برگشتند، پاسخ مثبتی به هم‌گرایی ندادند. با کانون فرهنگ انقلابی شرق، راه آزادی و اطرافیان آنها نیز دیدار کرده بودند و ما هم منتظر بودیم تا ببینیم وضعیت چه خواهد شد.

سپس در ماردین، گفتگویی انجام شد. در روستاهای کوه 'مازی' در دریک، تشکیلات رهایی‌بخشان ملی کورد وجود داشت و ما هم در آنجا یک گروه بودیم. ولی رهایی‌بخشان در ماردین و دریک مؤثر بود. پ.ک.ک هم تا اندازه‌ای ترویج یافته بود. در آنجا رفیق فرهاد به فعالیت پرداخته بود. رفیق احمد و رفقای دیگری نیز کار می‌کردند. ما نیز به میزان مشخصی اقدامات وسیعی را انجام داده بودیم. خلق خیلی میهن‌دوست بود ولی در آن میان مانده بود. پ.ک.ک تا اندازه‌ای عملکردی را دارا بود که بدان علاقه‌شان می‌دادند. البته در این میان، پ.د.ک هم وجود داشت. حزبی که سال‌ها با جنگ سروکله داشت. برای همین در طرفداری کردن از ما با

---

<sup>۲۳</sup> نیروهای ملی دموکراتیک (Ulusal Demokratik Güçleri) به اختصار UDG از کمال بورکای، سامی عبدالرحمان - که از پ.د.ک جدا شده بود - و کوکچی‌ها تشکیل شده و در اساس، یک اتحاد ضد ناپوچی بود.

سختی روبرو می شدند. خلق نمی دانست طرف کی را بگیرد! خیلی ها این گونه در وسط مانده بودند. برای اینکه طرف خود را مشخص کنند، طبق اصول شان، چندین روستا در جایی جمع شده و جلسه تشکیل می دادند. می گفتند که "طرفین بیایند و در اینجا گفتگویی را انجام دهند، هر کدام راست بگویند و دیگری نتواند جواب بدهد، ما طرف آن را خواهیم گرفت."

برای انجام این کار ما را هم مطلع ساختند که جواب مثبت دادیم. از مصر بودن و افکارمان، اطمینان خاطر داشتیم. رفتیم و در تمام طول روز به گفتگو پرداختیم. جمعیت زیادی گرد آمده بودند. گروه رهایی بخشان هم حضور داشتند. با هم به بحث و جدل پرداختیم، درست به مانند جنگیدن، یک جنگ تبلیغاتی! برآستی هم کم مانده بود که در تنگنا قرار گرفته و کم بیاوریم. چون پ.د.ک هم در دریک و قزل تپه بود و هر کسی آنها را می شناخت. از اینکه به این وضعیت درافتاده بودند خیلی خیلی ناراحت شدند. پس از یک ماه نزد ما آمدند و گفتند که می خواهیم با شما دیدار کنیم. ولی آن روز جلسه را ترك کرده و رفتند. روستایی ها با ما مانده و گفتند "ما بر این باوریم که پ.د.ک. راست می گوید." البته ما سر درنیاوردیم که برای چه می خواهند پس از یک ماه با ما دیدار کنند. تقریباً یک ماه گذشت که خبردار شدیم در جیلان پنار، تشکیلات اتحاد نیروی ملی دموکراتیک را بنا کرده اند. این تشکیلات حملاتی را انجام داده و درگیری هایی روی دادند که در نتیجه، سه رفیق زخمی شدند. بدین ترتیب متوجه شدیم که پ.د.ک چرا وقت دیدار را به یک ماه بعد موکول کرده بود.

در آن مرحله وقتی نتوانستند جلوی گسترش پ.د.ک. را بگیرند، دولت دیگر احزاب کورد را متحد کرد که بر علیه پ.د.ک. بجنگند. شعار آن هم چنین بود: "پ.د.ک. به هیچ وجه به ماردین نیاید، وارد بوتان نشود! برای این نیز هر چه لازم باشد انجام خواهیم داد. باید از ماردین بیرون شان کرد!" طرفی که این راه انداخته بود حزب جمهوریخواه خلق بود. میانجی این حزب با جماهیر شوروی نیز حزب کمونیست ترکیه بود. برای اینکه احزاب کمونیستی را راضی کنند، احزاب کوردی را دور هم جمع کردند. یکی از این ها تشکیلات کمال بورکای بود و مابقیه نیز کانون فرهنگ انقلابی شرق و رهایی بخشان ملی بودند که از پ.د.ک جدا شده و خود را چپ گرا محسوب می کردند. بعدها این ها تاسیس اتحاد نیروی ملی دموکراتیک را



اعلام کردند که بر علیه اتحاد آپویی و پ.ک.ک بود. احزاب کمونیستی عراق و ترکیه، حزب جمهوریخواه خلق و شوروی از آنها پشتیبانی می‌کرد.

دمیرل نیز این وضعیت را مورد انتقاد قرار داد و گفت: «این سیاست به ما ضرر خواهد رساند. برخی از احزاب با هم درگیر بوده و در پی یافتن راه‌حلی می‌باشند که شاید این خطرناک باشد.» او در بیرون از این کار قرار داشت ولی حزب جمهوریخواه چنین تاکتیک‌هایی را بکار می‌بردند. با وجود اینکه هواداران ما از چیزهایی احساس خطر کرده بودند، ما از تدارکات این کار آگاه نبودیم. پس از اتمام تدارکات‌شان، در جیلان پناز دست به حمله‌ای زدند. این حملات از ژانویه ۱۹۸۰ شروع شده و تا تابستان ادامه داشت. در اورفا، ماردین و آمد درگیری‌هایی روی دادند. بویژه رفقای را که از پ.د.ک، کانون فرهنگ انقلابی شرق و راه آزادی جدا شده و به ما پیوسته بودند مورد هدف قرار داده و اکثر آنها را به شهادت رساندند. به‌عنوان مثال؛ در آمد و بینگول جوانی بنام رفیق موسا داشتیم که برآستی هم رفیق خوبی بود و از پ.د.ک آمده بود. همچنین از پ.د.ک کوادر بسیاری وجود داشتند که به شکل گروهی پیوستند. آنها پس از خواندن کتاب "راه انقلاب کوردستان" ملحق شدند. گروهی بودند که درخواست دیدار کرده بودند و من با آنها صحبت کردم. در هنگام دیدار، کتاب را نشان داده و گفتند: «ما این را خواندیم، اما آیا پ.ک.ک این‌ها را عملی خواهی کرد یا نه؟ گفتند ما می‌خواهیم این را بدانیم.» من هم گفتم که چیزی را که عملی نکنیم، نمی‌نویسیم. در ادامه گفتند: «اگر این‌ها عملی شوند ما ملحق خواهیم شد. برای همین هم آمده‌ایم.» اهل سیورک، آمد و نواحی آن بودند و تعدادشان هم فراوان. آن احزاب، این رفقا را مورد هدف قرار دادند که هر کدام در مناطق خویش مشغول کار بودند.

وقتی به آنها دسترسی پیدا نمی‌کردند، خانواده و اطرافیان آن رفقا را در ماردین و قزل‌تپه مورد هدف قرار دادند. حملاتی را انجام دادند و مدتی را با این درگیری‌ها گذراندیم. این در حالی بود که ما هیچ آمادگی نداشتیم. از سویی دولت موجی از دستگیری‌ها را براه انداخته بود و از سویی دیگر، حملاتی مسلحانه بر علیه ما انجام می‌گرفت. تا اواسط سال ۸۰ همزمان با حمله مشترک دولت و آنها روبرو ماندیم. کمال بورکای آغا الان می‌گوید "دستم پاک است!" ولی از ما پرسید که آن دست‌ها چقدر پاک هستند. از اول هم معمار همدستی و نوکری بود. در درون تنظیم و اجرای

حملات احزاب کمونیستی نیز حضور داشت. مدت‌ها بعد برخی از اعضای حزب کمونیست عراق بیانیه‌ای را منتشر کردند که در آن آمده بود: «برخی از اعضای ما بر علیه شما جنگیدند. بویژه آنهایی که در کمیته مرکز جای داشتند.» حمله نیروهای ملی دموکراتیک در ماردین را آنها تنظیم و عملی ساخته بودند. چون تا اندازه‌ای تجربه جنگ داشتند، حتی آنها نیز جای گرفته بودند. با این بیانیه اعتراف کردند که هدفشان این بوده که به هیچ وجه اجازه ندهند پ.ک.ک به بوتان راه یابد.

تقریباً نزیك به شصت شهید دادیم که در میان آنها هم کادر وجود داشت و هم طرفداران مان. حملات آن احزاب، بیشتر از دستگیری‌ها به ما فشار آوردند؛ به حدی که راه چاره‌ای پیدا نشد که در مقابل آنها باید چه کاری انجام دهیم. تا اینکه با رهبری در لبنان دیداری انجام گرفت و وی وارد عمل شد. از طریق آنکارا با حزب کمونیست دیداری انجام شد. از آن موقع تا اواخر سال ۸۰ و پیش از کودتای دوازده سپتامبر درگیری‌ها متوقف شدند. حال آنکه درگیری‌ها در شرایطی نبود که بایستند. آن مرحله، ضرر و زیانی جدی به بار آورد.

در آمد این‌گونه شهید دادیم. خانواده‌های هوادار ما در ماردین و اورفا در درون این درگیری‌ها شاهد رویداد 'شیکستون' شده بودند. رفیق 'احمد کورت' آگاهی داد که رهایی‌بخش‌ها در شیکستون هستند. می‌خواستیم که در آنجا جلسه تشکیل بدهیم. من نیز در روستایی پایین شیکستون بودم و نزد ما می‌آمدند. آنها کمیته ماردین بودند. قرار بود با رفیق احمد که طرفهای دریک بود، برای شرکت در جلسه با هم بیایند. در آنجا "فرهاد ترك" و آنها کمی کار داشتند و جهت انجام گفتگویی ماندند. در این میان، گزارش آنها را می‌دهند. يك نیروی مسلح، اطراف آنها را می‌گیرد و درگیری روی می‌دهد. يك افسر و يك ستوان و سه سرباز درجه‌دار کشته و تعدادی نیز زخمی شدند. در همانجا هر سه رفیق نیز به شهادت رسیدند. درگیری شدیدی روی داده بود. رفیق احمد، اهل باتمان بود. نوجوان و تازه به دبیرستان می‌رفت که ترک کرده و به حزب پیوسته بود. او هم تبلیغ‌کننده و به جوش آورنده خوبی بود. بسیار سرزنده و پرتحرک بود. اسم کمال را بر او گذاشته بودند. درست مانند کمال پیر در جای خود نمی‌ایستاد. مدتی طولانی در 'چرمیک' فعالیت نمود. سپس در ماردین مدیریت کمیته را بر عهده گرفته بود. یکی دیگر از آن رفقای شهید، رفیق محمد بود که اهل حوالی 'بیرجیک' و آموزگار کلاس ابتدایی بود. از آنجا به صفوف

مبارزه پیوسته بود. با وجود اینکه آموزگار هم بود، در فعالیت‌ها نیز حضور بسیار پررنگی داشت. رفیق سوم هم اسمش سلیمان و اهل قزل‌تپه بود. چنین شهدایی دادیم. آن رویداد نیز مستقیماً با درگیری نیروهای ملی دموکراتیک ارتباط داشت. آن مقاومت و شهادت‌ها بر آن حوالی تأثیر فراوانی برجای گذاشت. جوانان روستاهای دیریک نیز ملحق شده و مقاومت فعالانه‌ای نشان دادند. اطرافیان احمد ترک در آن زمان به ما پیوستند. می‌خواستند ممانعت کنند اما مقاومت بر موضع‌گیری آنها تأثیر نهاد. آن مرحله مبارزه در آنجا به جریان افتاد.

برغم تمامی موانع، مبارزه ادامه داشت. حزب در شرایط بسیار سختی قرار گرفته بود. مدیریت، حاکمیت خود را از دست داده بود. با وجود شهادت‌ها و دستگیری‌های بسیار، به لحاظ مردمی، پیشرفت‌هایی صورت گرفته و در تمامی مناطق، مبارزه تداوم می‌یافت. در حالی که مراکز به مدیریت نیاز داشتند، فعالیت حزب و مشغول شدن با درگیری در همه‌جا ادامه داشت. باید بخوبی به این موارد پی برد. با وجود تمام این‌ها، با یک یا چند نفر و یا حتی از یک مرکز نمی‌شد کارها را مدیریت کرد. به گمانم ماه آوریل بود که همه مدیریت، در مقابله با حملات و دستگیری‌ها، برای یک هفته، کارها و فعالیت‌هایی را برنامه‌ریزی کرده و بر آن اسم "هفته سرخ" را گذاشته بود. در طول یک هفته صدها عملیات انجام گرفت. در اسناد آن موقع نیز موجود است. یعنی با وجود آن شرایط دشوار نیز نیروی انجام عملیات را داشت. چنان وضعیتی در میان نبود که از لحاظ سازمانی و تنظیمی عقب بماند. در میان توده‌های مردمی جای بیشتری باز می‌کرد. با وجود اینکه کادرها دستگیر می‌شدند، حزب قادر به اخذ تدابیر نبود و در تنگنا و بحران بسر می‌برد، ولی از حیث مردمی، مبارزه و توسعه‌یابی حزب پیشرفت می‌کرد. چون ده سال بود که فعالیت می‌کرد. مبارزه را آغاز نموده، پایه‌های آن را محکم ساخته، ملت را فرا خوانده و می‌توانست به انجام عملیات پردازد. به جایی رسیده بود که بسیاری از عملیات‌ها بطور خودجوش انجام می‌گرفتند.

از جنبه‌ای دیگر، در مورد سامان بخشیدن به تمامی این‌ها و برقرار ساختن نظارتی که مدیریت سازمان از دست داده بود، تلاش‌های رهبری از بیرون از میهن موثر واقع شد. رهبری چند نفر را از نخستین گروهی که به خارج از کشور رفته بودند آماده ساخته و در اوایل سال ۸۰ به‌عنوان مدیریت برای مداخله روانه میهن نمود.

اما در هنگام عبور از مرز سورج برخی‌ها دستگیر شدند و تنها یک نفر را آزاد کردند. برای همین، این مداخله نیز فایده‌چندانی نکرد. رهبری خواسته بود به‌عنوان تدبیر، با انجام جابجایی در میان شناخته‌شده‌ها با کسانی که کمتر شناخته می‌شدند مدیریت اجرایی را تغییر دهد. در فصل بهار چنین کاری را انجام دادیم. البته شمار زیادی از رفقا دستگیر شده بودند. در فوریه و مارس همان سال، گروهی را که خطر دستگیر شدن‌شان وجود داشت به مکان رهبری در خارج از میهن فرستادیم. بقیه را نیز همچون تدبیر برای مدیریت اجرایی وظیفه‌دار کردیم. بعدها ما هم نزد رهبری رفتیم.

در ماه آوریل همان سال، جهت اینکه مدیریت کم‌شناخته‌شده بتواند آسوده‌تر فعالیت کنند در داخل ماندند. در آن مرحله با وجود تمامی دستگیری‌ها و سختی‌ها در هر جایی امور سازماندهی تداوم یافت. سیستم ره‌نما (پیک)، فعالیت نوشتاری، گزارش‌دهی و دستورنامه در کار بود. به‌عنوان مدیریت نیز حاضر بودیم، ولی در یافتن راه‌حل، اخذ تدابیر و تامین کردن امنیت حزب از لحاظ شیوه و راهکار مشکلاتی داشتیم. به‌عنوان مثال؛ اگر در شهری کمیته‌ای متشکل از پنج نفر داشتیم، وقتی دو نفر از آنها دستگیر می‌شدند، اعضای کمیته با سه نفر به کار خود ادامه می‌دادند. اگر یک نفر دستگیر می‌شد، جایش را با یک نفر دیگر پر می‌کردیم. در کل، مدیریتی بر سر کار بود که بر فعالیت‌های گذشته‌اش پافشاری نکرده و تغییراتی انجام نمی‌داد. این نیز سیستم مدیریت را بیشتر در تنگنا قرار می‌داد. از سویی دیگر، چون به اخذ تدابیر نمی‌پرداختند، آنهایی هم که تازه وظیفه‌دار شده بودند، پس از چند هفته دستگیر شدند. این دوباره ساختن‌ها موجب پیشیدن و تلف نیرو می‌شد. تدابیر و راهکارهایی که موجب نقش‌برآب کردن حملات دشمن گردد دربر گرفته نمی‌شد. در حالی‌که رهبری در نظر داشت یک گروه را برای مدیریت در داخل وظیفه‌دار نماید. برای این کار، گروهی کوچک از مدیریت که عملکردشان نتیجه‌بخش نبود، در تابستان ۷۹، نزد رهبری رفته، آموزش دیده، آماده شده و دوباره طی یک برنامه‌ریزی، رهبری آنها را در بهار ۸۰، برای مداخله در فعالیت‌های میهن فرستاد. دستورنامه‌ای را هم با آنها فرستاده بود که با دستگیر شدن آنها آن هم بدست دشمن افتاد. این بار خواست کاری را بکنیم که در سیورک انجام نشده بود. یعنی گریلا را در دهستان‌ها و بیرون از شهر جایگیر کنیم.

کوادر داخل شهر را به کوهستان برده و با برقراری امنیت، گریلا شود. رهبری جهت آموزش، سازماندهی و پراکندن گریلا در کوهستان مداخله کرد.

برنامه‌ریزی شد که گریلا در سه منطقه درسیم، بوتان و کوه‌های توروس سازماندهی و پراکنده شود. گریلا برای پیشاهنگی و فرماندهی تنظیم شده، گروه‌گروه تقسیم کاری رفقا انجام گرفته و فرستاده شدند. در ماه‌های مایس و ژوئن سال ۸۰ بود که وارد میهن شدند. گروه توروس، رفیق بدران و آنها رفتند و بجای خود رسیدند. گروهی از رفقا با فرماندهی رفیق دلیل دوغان به درسیم رفتند که آنها هم رسیدند. در گروه بوتان، رفیق کمال پیر و معصوم کورکماز جای داشتند و فرماندهی آنجا را بر عهده می‌گرفتند. رفیق کمال پیر ابتدا به سیورک رفت که وضعیت آنجا را سروسامان بخشیده و در این باره گزارشی را به رهبری بدهد که گزارشی انتقادی بود. در هنگام بازگشت و در مابین نصیبین. سیرت دستگیر شد. اولین ضربه به آن گروه وارد شد. گروه که مدتی بود وظیفه‌دار شده بود و مدیریت اجرایی نیز "م.جان یوجه" و آنها بودند، وقتی همدیگر را دیدند جهت اینکه از روی برنامه حرکت کنند، تصمیم گرفتند به بعضی جاها بروند. هنگامی که با ماشین رفته و به نزدیک بازرسی می‌رسند، متوجه می‌شوند که تفتیش می‌کنند، خودشان را از ماشین پرت می‌کنند. رفیق کمال پیر بیهوش شده و در این حالت او را دستگیر می‌کنند. رفیق عگید نیز استخوان پشت گردنش می‌شکند، اما از آنجا دور شده و نجات پیدا می‌کند. پس از یکی دو ماه دیدن معالجه، بهبود یافته و به گمانم روز هشتم آگوست بود که دوباره به خارج از میهن رفت.

مورد قابل اهمیت در دستگیری رفیق کمال پیر این بود که هیچ‌گونه اطلاعاتی را نداد. رفقا می‌گفتند که کاغذ بازجویی وی سفید باقی مانده و حتی اسم خود را هم قبول نکرده بود. پیش از این هم سه بار دستگیر شده و از زندان هم فرار کرده بود. در مسئله بازجویی پلیس باتجربه بود و از این بابت، هیچ مشکلی پیش نیامد. در این میان، آنهایی که به خارج از میهن رفته بودند برگشتند و در کوه‌ها گریلاگری می‌کردند. دیگر در آنجاها انسان‌هایی مسلح وجود داشت و اینکه پ.ک.ک در بیرون نبود. چون تا آن زمان می‌پنداشتند که در خارج از میهن است. وقتی دستورنامه رهبری بدست دشمن افتاد، دولت می‌پنداشت که پ.ک.ک با یک پرواز، به خارج از مرزها رفته است. اما پس از دستگیرکردن رفیق کمال پیر، برای نخستین

بار به حضور آنهاپی پی می برد که به بیرون رفته بودند. زیرا کمال پیر در پاییز ۷۹، از زندان اورفا گریخته و به خارج از میهن رفته بود. وقتی در 'سیرت' دستگیر می شود، پی می برند که به خارج از کشور رفته، آموزش دیده و دوباره به کوردستان برمی گردند. بدین شک کردند که همانند انقلابیون ترکیه در سال های ۱۹۶۹ تا ۷۱، به فلسطین رفته، آموزش دیده و برمی گردند. برای همین، کودتای دوازده سپتامبر انجام شد.

در واقع، فرمانده ستاد کل ارتش، تصمیم اجرای کودتای دوازده سپتامبر را با این دستگیری ها گرفت. بدون شک تا آن زمان تدارکاتی دیده بودند. چرا که از سال ۱۹۷۸ تا آن موقع، کنان اورن زمینه کودتا را فراهم می ساخت. در این باره اعترافاتی دارد که می گفت: «وقتی با هلی کوپتر از حیلوان تا باتمان رفتیم و از بالا که به پایین نگاه می کردیم، خیلی شوکه شدیم. آنگاه بود که در هلی کوپتر تصمیم کودتا را گرفتیم. این تصمیم را در سال ۷۸ گرفته بودند. اما معلوم نبود که این کودتا چه زمانی انجام خواهند داد. تا اینکه این تصمیم، دو سال بعد و در روز دوازده سپتامبر ۱۹۸۰، با دستگیری کمال پیر اجرا شد. طی آن دستگیری متوجه شدند که تمام گریلاها به بیرون فرستاده شده، آموزش دیده و دوباره به کوردستان برمی گردند. بدون ترتیب دادن آنها، یعنی بدون محکم کردن مواضع و سنگرها بلافاصله پس از یک ماه، جهت سرکوب تصمیم به انجام کودتا گرفتند. زمان کودتا را هم در این چهارچوب مشخص کرده بودند. حال آنکه رهبری در ماه دسامبر ۱۹۷۸ اظهار کرده بود که دولت، پای به مرحله یک کودتا گذاشته است. با تصمیم کنان اورن جهت اجرای کودتا از همان سال، دست به آماده کردن یک نیروی کنتراگریلا کردند. در واقع، کشتار جمعی مرعش، گام بارزی در راستای کودتا بود. حال آنکه مرعش دارای ویژگی خاصی نبود. با بهانه قراردادن آن، حکومت نظامی اعلام کردند.

در طول سال های ۷۹ و ۸۰، مدیریت ترکیه در دست ارتش بود. بویژه در کوردستان و شهرهای بزرگ، هر آنچه را که می خواستند انجام داده و تدابیر لازم را هم اخذ کرده بودند. بدین ترتیب، حکومت پیش روی حاکمیت فرمانده کل ارتش را گشوده بود که اگر که حکومت را بدست بگیرد، با هیچ واکنشی مواجه نخواهد شد. چون بستر آن را فراهم ساخته بود. با این کار مجلس را هم از هم پاشیده و حکومت نظامی اعلام کردند. با تمامی این تدارکاتی که انجام داده بودند، تا اندازه ای، پ.ک.ک را ضعیف ساخته و به چندین حزب چپ ضربه زدند. تمامی کوادر، ملیتان

و مدیریت برخی از احزاب را دستگیر کردند. از طرفی، سازمان‌های چپ را با حزب حرکت ملی گرا درگیر می‌ساختند تا بی‌تأثیرش سازند و از طرفی هم با دستگیرکردن اعضای شان، آنها را تضعیف و ناتوان می‌ساختند. در واقع، اثری از عملیات چپ‌گرایان نماند. وقتی که خواستند اعضای پ.ک.ک را به همین شکل دستگیر کنند، مطمئن بودند که در برابرشان نیرویی که مقاومت بکند وجود ندارد. کنان اوران با پشت‌بستن به این کودتا بدنبال برآورده کردن امیال خود بود و می‌خواست که حکومت را بدست بگیرد. البته فکر می‌کرد که می‌تواند براحتی اوضاع را اداره کند. با دستگیرکردن رفیق کمال پیر و آنها نیز می‌خواستند پ.ک.ک را هم دچار همان عاقبت احزاب چپ کنند، ولی دیدند که پ.ک.ک در حال انجام مبارزه بوده و به این نقشه آنها فرصت اجرا نمی‌دهد. لذا برای جلوگیری از پ.ک.ک در روز دوازده سپتامبر کودتا را انجام دادند.

## در رویارویی با کودتای نظامی دوازده سپتامبر

### فعالیت خارج از کشور و مقاومت زندان

حال از مرحله کودتای دوازده سپتامبر و مقاومت در برابر آن بحث خواهیم نمود. کودتای دوازده سپتامبر ۱۹۸۰، در واقع، تداوم کودتای دوازده مارس ۱۹۷۱ بود. دولت با این کودتا یک حرکت الیگارشیک فاشیست را بنا نهاد. بدین ترتیب، این حرکت به تمامی دولت را در دست گرفت. هدف از اجرای کودتای دوازده سپتامبر تمام کردن کودتای قبلی بود. برای همین، قانون اساسی، مجلس و حکومت را منحل کرد. پنج عضو فرماندهی کل ارتش، این نقشه را اجرا کردند. تصمیم گرفته بودند که همه کارها تحت نظر کودتاگران پیش برود و در مدت دو سال در مدیریت بودند. این اواخر از کنان اورن شکایت کردند که چرا دولت را در دست گرفته است. او هم می گوید: «ما مدیریت بنیانگذاری را برعهده داشتیم. کسانی که ما را محاکمه می کنند، باید تمامی مدیریت آن مرحله را به محکمه بکشانند. زیرا آنچه که ما بنیاد نهادیم دیگران هم در آن دست داشتند. امروز نیز هم شما و هم حکومت، باید خود را دادگاهی کنید.» اورن اینگونه از خود دفاع کرد. در واقع، دولت را از نو بنیان نهاد. دولتی که از ۱۹۲۳ تا آن موقع برقرار بود، از دوازده سپتامبر ۱۹۸۰ به بعد تجدید ساختار کرد که آن را دومین جمهوری می نامند. البته اسمش هر چه باشد، در حال حاضر جمهوری جدی در معنای واقعی کلمه بر سر کار نیست، اما به هر حال، دولت دوباره بنیانگذاری شد. نیروهای الیگارشی فاشیست، جهت اینکه دولت را به تمامی در دست بگیرند، به دنبال ساختن حرکتی پایدار بودند که این را در دوازده سپتامبر عملی ساختند. البته باید عوامل و شرایطی را که موجب انجام گرفتن این کودتا گردید مورد بررسی قرار داد؟ این کودتا کودتایی بود که در مرحله نو استعمارگری شکل گرفت. نظام مدرنیته کاپیتالیسم و بخصوص نظام استعمارگری نو، باز نمود یک وضعیت کائوس و بحران بود. این نکته مهمی است. زیرا در حدی بود که نظام به حالتی ایستا درآمده بود. دموکراتیک نگشته و مسایل را



با راهکارهای دموکراتیک حل نمی‌کردند. با استعمارگری نیز مقاومت خلق را سرکوب می‌ساختند. شرایطی بحرانی و پر از درگیری در جریان بود.

نظام استعماری در واقع، به دنبال گذار از بحران اقتصادی بود. در ۲۴ ژانویه ۱۹۸۰ زمانی که تورگوت اوزال<sup>۱</sup> رئیس جمهور بود، با برنامه‌ریزی ارگان‌های دولت، برنامه‌ای را تدارک دیده بود که آن را تصمیم ۲۴ ژانویه می‌نامیدند. پیش‌بینی می‌کردند که تنها با عملی کردن این برنامه می‌توان راه چاره‌ای را برای بحران آفرید. همچنین بحران اقتصادی هم حل خواهد گشت، ولی برای عملی ساختن این برنامه نیز باید همه چیز را ممنوع کرد و بطور حتم به یک مدیریت فاشیت نیاز وجود داشت. این کودتا را می‌توان از سه جنبه مورد ارزیابی قرار داد. یکم؛ روابط خارجی و سیاست آمریکا در مورد خاورمیانه چنین کودتایی را الزامی می‌ساخت. با اطمینان کامل می‌توان گفت که در چارچوب خواست و تصمیمات آمریکا و ناتو کودتای دوازده سپتامبر اجرا گردید. می‌گفتند که هیچ رابطه‌ای با آمریکا و ناتو ندارد. این‌ها حرف‌ها پوچ و واهی هستند. ترکیه را فلان حکومت مدیریت نمی‌کند، بلکه ناتو آن را اداره می‌کند. میز ناتو جهت مدیریت ترکیه، مدتی طولانی در آلمان بود. هر چیزی را از آنجا هدایت می‌کردند. آلمان با چنین کارهایی، به نقش خود ادامه می‌داد، ولی آمریکا بیشتر تأثیرگذار بود.

آمریکا با اینکه بر خاورمیانه تأثیرگذار باشد، کمربند سبز اساساً جهت دست‌نیافتن شوروی به اقیانوس و آب‌های گرم شکل گرفت. برای اینکه طرح کمربند سبز بطور موثرتری اجرا گردد، کودتای نظامی دوازده سپتامبر انجام شد. از این رو نیز دوازده سپتامبر بر روی دین‌گرایی گشوده بود. هر چند هم که کودتای ارتش بود اما کودتایی سبز بود؛ درست به‌مانند آنچه در پاکستان انجام دادند. زیرا می‌خواست با کشیدن خطی از پاکستان تا به ایران و ترکیه، مداخله شوروی بر افغانستان را بی‌تأثیر ساخته و بر این مبنا از تأثیرش بر خاورمیانه بکاهد؛ آنچنان در تنگنا قرار دهد که نتواند به اقیانوس هند دسترسی پیدا کند. این سیاست آمریکا بود. به همین علت، پیش از هر چیز قصد داشت در آنجاها پشتوانه‌ای برای ناتو

---

<sup>۱</sup> نام کاملش خلیل تورگوت اوزال است. وی در دوره‌های ۴۵ و ۴۶ نخست‌وزیر وقت حکومت ترکیه بوده و در مدت هشتمین دور انتخاباتی ریاست جمهوری و درست در زمانی که از حل سیاسی مساله کورد سخن به‌میان آورده بود، با توطئه‌ی افرادی ناشناس جانش را از دست داد.

بسازد. بویژه ترکیه که در اختیار آمریکا بود، نقش این دولت این بود که تنها طبق خواسته و سیاست‌های آمریکا حرکت کند. برای همین اگر ترکیه در امنیت باشد، آنگاه شاخه ناتو در آنجا نیز جایش را محکم خواهد کرد. کمر بند سبز هم محکم و مداوم می‌گشت. در واقع، می‌خواست اتحادیه شوروی را در محاصره قرار داده تا از رسیدن آن به آب‌های گرم جلوگیری کند. با نشان دادن يك قدرت نظامی فاشیست نیز ترس را حاکم ساخته بود. در آن زمان برای آمریکا رویارویی با شوروی، ضروری بود. لذا در چندین کشور پی‌درپی کودتا اجرا شده و بدون وقفه با آنها همکاری نظامی صورت گرفت. در جاهایی که مدیران وابسته به آمریکا در تنگنا قرار می‌گرفتند، پیش‌روی آنها را با انجام کودتا گشوده و یاری‌رسان می‌شدند. بدین ترتیب، می‌خواستند حامیان خود در مدیریت را با کودتایی نظامی سر پا نگه داشته و از آنها محافظت کنند. در خاورمیانه، آمریکای لاتین و آسیا این سیاست را در پیش گرفتند. کودتای دوازده سپتامبر نیز تداوم‌بخش این سیاست بود.

دوم؛ جهت منفعت داخلی بود. چیزی که رابطه مستعمره نو و کاپیتالیسم بالاگرفته موجد آن بودند. در اینجا هر چقدر ضمیمه‌سازی هم باشد ولی يك قشر بورژوازی انحصارگرا را شکل داده بود که بدنبال به‌چنگ‌انداختن کامل قدرت بود. در پی آن بود که فشار و استثمار را بر این اساس افزایش دهد. به‌همین علت نیز می‌بایستی دولت را در دست می‌گرفتند که این نیز تنها با انجام يك کودتا امکان‌پذیر بود. با دردست‌گرفتن دولت، می‌توانستند استعمار و سرکوبگری بی‌امانی را براه اندازند که مخالفت‌ها، سازمان‌های دموکراتیک، اقشار چپ و سوسیالیست را به‌تمامی سرکوب کرده و در تنگنا قرار دهند. از این رو، کودتای نظامی فاشیسم دوازده سپتامبر از ابتدا تشکیل دولت را در هدف قرار داده بود. قدرتی بورژوازی را به‌عنوان پشتوانه و متناسب با سود حداکثری بر سر کار آورد.

سومین وجهه و اساسی‌ترین دلیل کودتا سرکوب و ازبین‌بردن چپ سوسیالیست و محافل دموکراتیک بود. اینگونه جهت بازسازی دولت نظامی فاشیست هرگونه مانعی را از سر راه برمی‌داشتند. با تحریک و تنظیم کردن مردم، جلوی مبارزه و مدیریت دموکراتیک را می‌گرفتند. برای همین نیز در هدف کودتای دوازده سپتامبر، نابودی چپ سوسیالیست و نیروهای دموکراتیک قرار داشت که بر این مبنا دولت را از نو بسازند. در این چارچوب هم حرکت کردند. نخستین نقشه

این بود که در میان نیروهای چپ سوسیالیستی، کوردها و جنبش ملی دموکراتیک آنها را در کوردستان سرکوب کنند. چون دولت بیش از هر چیزی، گسترش دموکراسی، افزایش گروه‌های اجتماعی و جنبش‌های ملی دموکراتیک را به‌عنوان تهدید قلمداد کرده و از آن هراس داشتند. از این جهت، سرکوب جنبش ملی دموکراتیک را در اولویت می‌دیدند. رژیم دوازده سپتامبر نیز در این چارچوب حرکت کرد. نخست کوردستان را مورد اشغال قرار داده، حکومت نظامی را تمدید کرده و روستا به روستا، ناحیه به ناحیه و منطقه به منطقه عملیات نظامی انجام دادند. با چنین عملیات‌های پاکسازی‌ای، اشغالگری را گسترش می‌دادند. در کوه و روستا بازرسی‌های نظامی گذاشتند. کسانی را که برای خود تهدید می‌دیدند گرفته و زندان‌ها را پر کردند؛ از شکنجه‌گردانیده و کوردستان را تبدیل به زندان کردند. همچنین برخی‌ها را ترسانده، از آنها خواستند که کشور را ترک کرده و زمینه فرارشان به خارج از کشور را فراهم ساختند. بسیاری از مناطقی را که مبارزه انقلابی میهن‌دوستان برقرار بود، اینگونه خالی کردند.

ترکیه در مقابل حرکت چپ سوسیالیست با احتیاط و برنامه‌ریزی برخورد کرد. همه را با هم در برابر خود قرار نداد. با وجود اینکه در مقابل تمامی‌شان از خود واکنش نشان داد، ولی رژیم دوازده سپتامبر حمله‌ای فراگیر انجام نداد، بلکه یک به یک و گام به گام اقدام کرد. نخست به سازمان‌های چپ رادیکال که خطرناک‌ترین می‌دیدند، حمله‌ور شد. سپس اصلاح‌طلب‌ها را سرکوب کرد. تمامی احزاب، سندیکا، کانون‌ها و نهادها را ممنوع و توقیف ساختند. همه سازمان‌ها و تشکیلات را از هم پاشاندند. بجز خودی‌های دولتی که نهاد تشکیل داده بودند هر کسی را دستگیر کردند. به دمیرل<sup>۲</sup> و اجویت<sup>۳</sup> جهت اینکه ایجاد مانع نکنند تضمیناتی را دادند. کسی که بدین نیز اعتراضی داشت او را دستگیرش می‌کردند. ترکش و اربکان را به زندان فرستادند که هر کدام چهار سال کشیدند. این را تنها بر سر چپ‌گرایان نیاوردند،

---

<sup>۲</sup> سلیمان دمیرل، عضو حزب دموکرات ترکیه که از سال ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۰ رییس‌جمهور ترکیه بود.

<sup>۳</sup> بولد اجویت، شاعر، نویسنده، روزنامه‌نگار و سیاستمدار که پس از عصمت اینونو به ریاست حزب جمهوری‌خواه خلق درآمد. همچنین سه دوره نخست‌وزیری جمهوری ترکیه را بر عهده داشت و در سال ۲۰۰۶ بر اثر بیماری درگذشت.

بلکه هر کسی را که از موقعیت و سازماندهی اجتماعی برخوردار بود بی‌تأثیر ساخته و جهت ازمه‌پاشیدن سازمان، آنها را سرکوب کردند.

البته بر شدت فشار، سرکوب و شکنجه می‌افزودند. ابتدا سازمان‌های غیردولتی را از هم پاشانده، سرکوب کرده، اعضای آنها را دستگیر کرده، به زندان‌ها انداخته و از شکنجه‌های سنگین گذراندند تا یک بار دیگر در مقابل دولت نایستاده، سازمان نیافته و خواستار دموکراسی نباشند. در این راستا مراکز جنگ ویژه را به حرکت انداختند. در واقع، دایره جنگ ویژه، حرکت بزرگ سرکوب را پس از کودتای دوازده مارس ۱۹۷۱ انجام داده بود. دومین اقدام مشابدين را در سال ۱۹۷۴ در قبرس و در مقابل روم‌ها آزمودند و تا اندازه‌ای تجربه کسب کرده بودند. ایالات متحده آمریکا بنا به عملکردی که در دنیا داشت، از آزمون‌هایی برخوردار بود. تجربیاتی را که از تمام این‌ها کسب کرده بود، برای زندانیان انقلابی، میهن‌دوستان و افراد دموکرات بکار برده و حملاتش را آگاهانه و با برنامه‌ریزی انجام داد. بیشترین فشار و شکنجه را در زندان آمد متمرکز کردند. چون به‌نظر آنها خطرناکترین حزب، پ.ک.ک بود که سازمان‌یافته و مقاومتر و بصورت جنبش آزادی درآمده بود. لذا به هر قیمتی که شده، نخست باید آن را سرکوب می‌کردند. از طرفی دیگر، سازمان‌هایی هم بودند که به خارج از کشور رفته بودند. رفتن به بیرون از ترکیه، رهبریت پ.ک.ک را بی‌تأثیر نکرده بود. دیگر احزاب هم به خارج رفته بودند. از این رو، به تمامی هم حاکم نبودند.

هر لحظه ممکن بود رویدادهای خطرناکی پیش بیایند. برای همین زندان آمد را تبدیل به ویتنام کرده بودند. با بکارگیری شکنجه‌های آمریکایی جهت سرکوب اعضای جنبش‌ها، زندان به‌شکل وحشتناک‌ترین محیط درآمده بود. این شکنجه‌ها تنها به آنجا محدود نمانده بلکه زندان‌های ماماک و متریس در آنکارا و استانبول به شکنجه‌خانه مبدل شده بودند. در این باره، مدیریت کنان اورن، هیچ معیار و ملاکی را نمی‌شناخت. او نیز شخصیتی بسیار خودشیفته بود. شاید در ترکیه در میان دولت‌مدارانی که تا بحال آمده و رفته‌اند، کنان اورن، کله‌پوک‌ترین‌شان است. شخصیتی بسیار تنگ‌نظر، کوتاه‌فکر و بی‌برنامه بود. از چیزی هم سر در نمی‌آورد. جوری هم به خویش می‌نگریست که انگار هر چیزی را می‌داند. در همان حال، خطرناکترین شخصیت هم بود. آنچنان که تنها نظامی نادان و دوره‌نیده در ترکیه

بود. سی سال بود که هر دو نیز به بلای سر جامعه تبدیل شده بودند. معلوم نبود این کارها به کجا می انجامید. چنین شرایطی حاکم بود. او هم در این میان سرگردان بود. می گفت که: «هم وطن محترم ببینید تنها مردم کشور را هدایت می کنند، ما هم مثل گل مواظبت می کنیم. نظامی بودن بدین معنا نیست که نخواهد توانست مدیریت کشور را بر عهده بگیرد! نظامی هم توان اداره آن را داراست.» اشعاری را با هدف توصیف خود از این طرف و آن طرف برگرفته و سیر سیر می خواند. اما جلوی بکارگیری سرکوب و خشونت را تا به آخر باز گذاشته بودند.

بطور مسلم، دیگر جایی برای قانون و راه و رسمی نمانده بود. افسرها ریاست را در دست گرفته بودند. در هر منطقه ای هر افسری هر طور که دلش می خواست، رفتار می کرد. به هر اندازه که می خواستند به شکنجه و سرکوب می پرداختند. قریب به پنجاه نفر را اعدام کردند که شماری از آنها انقلابی و چپ‌گرا بودند، تعدادی هم از اعضای حزب حرکت ملی گرا! در این باره منطقی عجیبی وجود داشت؛ چرا که به نام بجاآوری عدالت این را انجام می دادند. برای اینکه نگویند که تنها چپ‌گراها را به دار آویختند! می گفتند "وقتی که یک چپ‌گرا به دار آویخته شد، کنارش یک راستگرا وجود داشته باشد که برابری را بجای آورده باشیم." به تمام معنا منطبق و سوسیالیسم فرعون بود! دولت، ریاست و قدرت را همانند فرعون درک کرده و عدالت را هم به همین شکل بجای می آورد؛ در سرکوب و گرسنه نگاه داشتن هم یکسانی وجود داشت!

### مقاومت زندان در سال‌های ۸۲-۱۹۸۰

مقاومت زندان‌ها در بهار سال ۸۱ به بعد بالا گرفت. تا این مدت، دولت مشغول دستگیری‌ها بود. مرحله‌ای بود که در آن، از میان انبوه دستگیرشده‌ها افرادی را جدا کرده و به زندان فرستادند. در بیرون هم عملیات‌ها ادامه داشتند و نتایجی را هم با خود به همراه آوردند. این بار هم به سرکوب دستگیرشده‌ها و زندانی‌ها پرداخته و جهت فراموش کردن دموکراسی، یک نظام شکنجه را که هیچ حق و مرزی را نمی شناخت در پیش گرفتند. جنبش ما نیز تا بهار ۸۱ با زندان در ارتباط بوده و با هم نامه‌نگاری می نمودیم؛ با خارج از کشور هم به همان شیوه. ارزیابی‌های باب دوازده سپتامبر را فرستاده و نظرات مدیریت رفقای زندان را دریافت نمودیم. با

فرستادن دستورنامه از آنها نظر خواستیم. اما روزبه‌روز ارتباط ما ضعیف‌تر شد، تا جایی که دیگر رابطه قطع شد. به وضعیتی درآمد که دیگر نمی‌توانستیم رابطه برقرار کنیم. در واقع، در داخل کشور هم رابطه سازمانی ما قطع شد. تا آن زمان، از طریق ماردین یک گذرگاه درست کرده بودیم که از هر طرف تا شمال ارتباط داشتیم. اما در بهار ۸۰ دولت طی هجوماتی، خیلی‌ها را دستگیر کرده و به زندان فرستادند. به همین علت نیز ارتباطات سازمانی ما در اوایل تابستان ۸۰ قطع شد.

معلوم شد که در زندان، مجازات سنگین، فشار، شکنجه اعمال می‌گردند. به‌رحال بیرون را حل کرده و موجب سکوت‌شان شده بودند. حال نیز می‌خواستند زندانیان را بی‌صدا کنند. بدین ترتیب، از تحولات مرحله زندان‌ها آگاه شدیم. پس از افزایش دستگیری‌ها، گام به گام نظامی سرکوبگر را بنا نهاده و فشار را پی‌در‌پی بیشتر می‌کردند. در اعتراض بدین اعمال، در اواخر بهار، رفقای زندان دست به اعتصاب غذا زدند. در واقع می‌خواستند که روزه مرگ بگیرند، اما رفا نمی‌دانستند که روزه مرگ چیست و چگونه انجام دهند؛ تنظیبات و آمادگی‌های چندانی نداشتند. وقتی رفته‌رفته مقاومت شکسته شده و تعداد بسیار کاهش می‌یافت، مابقیه نمی‌توانستند ادامه بدهند، ولو از مقاومت روزه مرگ دست می‌کشیدند. با برخی شروط، بعضی از رویه‌ها را قبول می‌کنند. تا آن زمان، رفقای در زندان به هیچ‌یک از تحمیلات دولت بر خود تن در نمی‌دهند. نخست در آن موقع بعضی چیزها را قبول می‌کنند. البته که با یک بار شکستن و ازهم‌پاشیدگی سازمان‌ها بر این اساس، بر شدت فشار و سرکوب‌ها افزودند.

جنگ ویژه، نظام شکنجه را فشرده‌تر ساخت. 'اسد اوتکای یلدران' به‌عنوان مدیر زندان، رئیس کنترراگریلاها بود. از انجام هر کاری رویگردان نبود. در این باره، رفقای زندان، جایگاه و مقاومت زندان را تعریف کرده و به نمایش گذاشتند. مدیران زندان هرگونه حقارت و شکنجه جسمی را که انسان در برابر انسان نکرده انجام می‌دادند. جهت ایجاد ترس و وحشت، بر شدت شکنجه‌ها می‌افزودند. از طرفی نیز به‌نام حزب، همه چیز را ازهم‌پاشیده و پراکنده ساختند. در میان خود، حرف‌زدن و برقراری ارتباط با یکدیگر را ممنوع کرده بودند. تک‌تک سلول‌ها هم که کج‌خلقی داشتند. با اعمال فشار زیاد از هرگونه امکان صحبت کردن جلوگیری کردند. ارتباط با بیرون را هم بریدند. ۲۴ ساعت زندگی در زندان و محکمه به‌تمامی بصورت فشار و

شکنجه درآمده بود. در چنین محیطی، اعتراف‌گری و تسلیمت تحمیل می‌گردد. هدف انجام تمام این اعمال، به‌تسلیمیت‌درآوردن بود تا که انسان‌ها را از اعتقاد، هدف و فکرشان دور سازند. این کار را با به اقرارآوردن امتحان کردند. اقرارکردن چیست؟ دست‌برداشتن از اندیشه، باورداشت و سازمان خود و نفرین‌کردن اعتقادات و اهداف پیشین خود و جنگیدن علیه آنها. یعنی با وجود اینکه خود به فکری باوری ندارید، آن را از روی ترس قبول کرده و اندیشه‌ای را که بدان اعتقاد دارید رد خواهید کرد. خلاصه، انسانیت و شخصیت خود را انکار خواهی کرد. در حالی که انسان موجودی است متفکر و صاحب اندیشه‌های خود. لذا در وضعیت اعتراف‌گری، از انسان بودن و انسانیت بدر می‌شود. در واقع، با این هدف، فشار و شکنجه را اعمال می‌کردند.

رژیم دوازده سپتامبر چرا به چنین اعمالی نیاز داشت؟ بخصوص در زندان آمد؟ چون رهبریت پ.ک.ک دستگیر نشده بود. به همین دلیل، بر این واقف بودند که پ.ک.ک را بی‌تأثیر نساخته‌اند. جهت اینکه رهبری را بی‌تأثیر سازند، به اقرارآوری کادرهای زندانی و بکارگیری‌شان در برابر پ.ک.ک را مورد هدف قرار دادند. قصد داشتند در زندان، پ.ک.ک را به‌تعمای با شکست مواجه ساخته و به حالتی درآوردند که در برابر رهبری بایستد. آنگاه نیروی رهبریت و ایدئولوژیک پیشاهنگی پ.ک.ک را ضعیف و ناکار سازند. در حالی که این نیز پ.ک.ک و رهبریت آن را از لحاظ ایدئولوژی به‌شکل مبارزه‌ای شکست‌ناپذیر درآورده بود. حزبی که در زندان ناموفق باشد، در بیرون نیز تأثیر ویران‌سازی بر مردم برجای گذاشته و شانس پیشبرد مبارزه انقلابی از دست خواهد رفت. چرا که زندان عرصه مهمی برای مبارزه بود. جایی است که انقلابی‌گری مورد آزمون قرار می‌گیرد. یک عرصه دشوار مبارزه ایدئولوژیکی است. در صورت عدم کسب موفقیت در زندان، در بیرون نیز موفق عمل نخواهی کرد! یعنی اگر توان کسب پیروزی در مبارزه ایدئولوژی را نداشته باشی، در مبارزه سیاسی و نظامی هم موفق نخواهی گشت. زندان، نهاد مبارزه ایدئولوژیک می‌باشد. این مبارزه در زندان آمد، چگونگی مبارزه نظامی و سیاسی و عملکرد در آینده را مشخص می‌ساخت. تحولات در آنجا نشان از این واقعیت داشت. لذا دولت از اعمال هرگونه شکنجه و حشیانه‌ای عقب نشست.

در واقع، اعتراف‌چی‌ها را بکار گرفته و موجب شد که زندانی‌ها به یکدیگر حقارت کنند. به خصوص افرادی را که با فشار و زور به تسلیمیت درآورده بودند، جهت به تسلیمیت درآوردن دیگران، ضعیف کرده و بکار گرفتند. در این مورد، به‌ویژه شاهین دونهز و ارازل تسلیم‌شده‌اش، نام کمالیست‌های جوان را بر خود گذاشته، موجب شدند که در کنار فشار و شکنجه مدیران و نگهبانان زندان، همچون تبه‌کارانی در شکنجه‌گری بیشتر شکنجه‌گران دارای نقش باشند. در واقع، آنها این شکنجه را اعمال کردند. با افرادی که در گذشته باهم بودند، می‌خواستند اراده انسان‌ها را شکسته و با حقارت‌های‌شان، واکنش، نیروی فکری و کنترل عصبی آنها را از بین ببرند. افراد را به حالتی درآوردند که از انسان بودن خود شرمسار، از بودن خود پشیمان شده و از وجود خویش نفرت کنند. از اعتراف‌چی‌ها بدین شکل استفاده کردند.

شاهین دونهز و جماعت اوباشش؛ 'یلدرم مرکیت' و همانند آن، اینگونه نقش ویرانگری را بازی کردند. آنها تنها به شکنجه جسمی نمی‌پرداختند، بلکه با نقشه و برنامه به ضدیت با هر کسی اقدام کرده و روزانه در پی تعقیب و جستجو بودند. در این باره به ایجاد فکر و برنامه‌ریزی می‌پرداختند. بخصوص جهت به‌ثمررساندن شکنجه جسمی و روانی، شخصا دست‌بکار می‌شدند. آنچنان که حساب می‌کردند که چه کسی به انسان‌ها فشار آورد، چه کسی له‌ونورد کند تا که از آنها درخواست کمک نماید. بدین شکل، انسان‌های بسیاری را خرد کردند. اصول سازمانی به هم ریخته شد.

در برابر چنین مقاصد و حملاتی، از نوروز سال ۱۹۸۲ به بعد مرحله مقاومتی تازه‌ای آغاز گشت. کاری که می‌خواستند در سال ۸۱ انجام دهند، ولی طی انجام آن، در مبارزه و مقاومت موفق نشدند. با وجود این، به دشواری مرحله پی برده، آن را ارزیابی کرده و از رویدادها این تجربه را کسب کردند که اگر مقاومت صورت نگیرد، خطرات بزرگی در پیش‌روی قرار دارد. لذا وارد مرحله نوینی شدند.

### حقیقت مقاومت رفیق مظلوم دوغان

در این باره، نشان‌دادن نخستین مقاومت بزرگ از سوی مظلوم دوغان تصادفی نبود. برآستی هم یکی از کسانی بود که واقعیت حزب و خط رهبری را درونی ساخته،



از لحاظ فکر نیز پیش رفته، صاحب بزرگترین نیروی تفسیر بوده و بنابراین، از نظر سازمانی دارای بیشترین مسئولیت‌پذیری بود. رهبری گفت که «بن‌مایه آگاهی مبارزه‌مان بود.»

رفیق مظلوم، اهل قره‌قوچان بود. در دانشگاه حاجت‌تپه تحصیل می‌کرد که در سال ۱۹۷۴ به سازمان پیوست. می‌گفت: «رفیق حقی تنها سه ساعت با من صحبت کرد و وقتی حرف‌هایش تمام شد، من هم آری گفتم و هر چیزی را رها کرده، ملحق شده و دست به فعالیت زدم.» از لحاظ جسمی زیاد تنومند نبود ولی بسیار تیزهوش بود. هر چیزی را که می‌خواند و می‌شنید به هیچ وجه فراموش نمی‌کرد. برآستی هم روزانه نه یک کتاب، بلکه چندین کتاب را می‌خواند و تمام می‌کرد. همین‌طور سطحی هم بدان چشم نمی‌انداخت، بلکه در مورد چه مطلبی و در کدام صفحه چه چیزی نوشته شده را با ویرگول دوباره می‌کرد. اینگونه در حین گفتگو هم نیاز نبود که کتاب را بردارد و از روی آن بخواند. می‌گفت که در "فلان کتاب و یا فلان صفحه چنین نوشته است." وقتی بدان نگاهی می‌انداختند، می‌دیدند که برآستی هم چنین نوشته شده است. این تنها به‌لحاظ ازبره‌کردن نبود، بلکه نشان از هوش بالای او بود. چون از نظر مفهوم نیز این چنین بود. در بکارگیری نیروی تفسیر و معنادگی در سطح بالا و پیشرفته‌ای قرار داشت.

در بسیاری از مناطق از جمله؛ اسکندرون، باتمان و گاهی اوقات هم در ماردین، آمد و حوالی قره‌قوچان مشغول فعالیت بود. در تدارکات‌کنگره ۱۹۷۸، در کمیته مطبوعات جای داشت. همچنین به عضویت نخستین مرکز کمیته درآمد و مسئول کمیته مرکزی انتشارات شد که تا زمان دستگیری هم این کار را ادامه داد. وی تحلیلات رهبری در مورد کشتار همگانی مرعش را ویرایش نموده و به‌شکل کتاب درآورد. جزوه‌ای را با عنوان "آموزه‌های مقاومت حیلوان" در باب مقاومت حیلوان نوشت. پیش از دستگیرشدنش، بخش تبلیغ و آموزش حزب را تحت نام "وحدت تبلیغ و آموزش" جهت رسیدن به یک سازمان‌یابی متفاوت فعالیت می‌نمود. برای همین، یک قانون‌نامه را آماده کرد. می‌گفت که: «باید چنین تنظیماتی را گسترش داده و تبلیغ و آموزش را سازماندهی نماییم.»

به‌لحاظ ایدئولوژیکی، ایستار بسیار قاطعانه‌ای داشت، می‌توان متعصب هم گفت، ولی در برابر اشتباهات نیز منتقدانه و اصولی برخورد می‌نمود. در واقع برای

خودانتقادی نیز پذیرایی داشت. وقتی مشکلی پیش می‌آمد، ضمن انتقاد، خودانتقادی هم انجام می‌داد. هوشیاری سازمانی اش بالا بود. به‌عنوان مثال؛ در سال ۱۹۷۹ پس از رفتن رهبری به خارج از کشور، می‌گفت: «وضع این فاطمه و باقی خوب نیست، این‌ها حتماً در آینده برای حزب و رهبری مشکل‌ساز خواهند شد. رهبری با حساسیت برخورد کرده و انتقاد نمی‌نماید، ولی این موضوع، حزب را در تنگنا قرار خواهد داد.» برآستی هم چنین شد. من برای رهبری شرح دادم که رفیق مظلوم چنین نظری دارد. البته که با شعور و آگاهانه ملحق شده بودند. همین‌طور با تأثیرپذیری آنی و یا از روی هیجان و احساسات نیامده بوده، بلکه در محاکمه‌اش هم وقتی قاضی از او چگونگی پیوستنش را می‌پرسد او هم می‌گوید که مخصوصاً ملحق شده است. او حرف‌های قاضی مبنی بر اینکه از روی ندانی ملحق شده است را رد و همچون حقارت عنوان کرد.

در موقعیتی بود که از هر کسی بیشتر حاکم بود و بهتر از هر کسی به تبلیغ می‌پرداخت. چرا که خطاب مؤثری داشت. گاهی اوقات زبانش برای تلفظ برخی واژه‌ها می‌گرفت، ولی وقتی حرف می‌زد زیاد مشکلی نداشت؛ برعکس در هنگام حرف زدن خطابتش را نیرومند و تأثیرگذار می‌نمود. از این نظر شیوه رسایی داشت و در تبلیغ و شورانیدن قوی بود. از این جهت، کارهایی را که انجام داد از روی تصادف نبود، بلکه نتایج همه خصوصیاتش بود.

رفیق مظلوم، شخصیتی بود که شرایط زندان را پیش و بیش از هر کسی دریافته و در برابر خطرات آن برای حزب و خط‌مشی آن مبارزه نمود. وی با مسئولیت‌پذیری تمام، متوجه بیم و مخاطره اوضاع شده بود. اندیشه‌هایش در چنین جایگاهی بودند که او را بسوی چنین مقاومتی سوق داد. جز این، هیچ علت دیگری وجود نداشته و در نتیجه هیچ‌گونه فشاری بدنش را به آتش نکشید. خائن مدام می‌گفتند که "خودکشی کرده"، اما او يك مقاومت تاریخی را از خود نشان داد. برای همین، رهبر آپو "مقاومت مظلوم" را همچون "مقاومت کاوه معاصر" وصف نمود. چرا که در آن شرایط، انجام مقاومت به شکل دیگری امکان‌پذیر نبود، مگر به شیوه مقاومت ایدئولوژیک. زیرا بدن هم در اسارت قرار داشت و مهم این بود که همین بدن نیز با چه اندیشه‌ای زنده خواهد ماند. در اینجا بود که پیروزی را بدست آورد. زیرا بدنش را با خط‌مشی رهبری و حزب یکی ساخت. زندگی را بنا بدین اندیشه تحقق بخشید. به

بدنش گفت که بجز با این فکر، اجازه زیستن نخواهی داشت. مبارزه ایدئولوژیک نیز تنها بدین شکل انجام می‌گرفت. چون هیچ‌گونه شانس برای مبارزه ایدئولوژیک وجود نداشت.

رفیق مظلوم را به دادگاه نمی‌برند و وقتی هم می‌برند، جهت اینکه نتواند از خود دفاع نماید، در دادگاه اجازه حرف زدن را به او نمی‌دهند. تحت هرگونه و فشار و تحقیری قرار گرفته بود. می‌خواستند که حزب از هم پاشیده شده و در زندان، ایدئولوژی حزب و خط مشی رهبری با شکست مواجه گردد. تمام این‌ها را دیده، درک نموده و در برابر تحمیل شکست، با چنین مقاومتی در راستای پیروزی، به زندگی خویش پایان داد. بطور حتم، در نتیجه چنین ارزیابی‌ای، دست به چنین عملیاتی زد. آخرین نفسش را با این اندیشه فرو خورده است. در این باره، کوچکترین ترددی هم نکرده است. باید این را بخوبی دانسته و درک نمود. ولو دارای بزرگترین نیروی محاسبه فکری هم بود.

در ۲۱ مارس ۱۹۸۲ یعنی در روز نوروز مقاومت بسیار معناداری را انجام داد و با به‌آتش کشیدن بدن خود مقاومت زندان آغاز گشت. مدیر بخش شکنجه سعی داشت که این را پنهان کند. در متوجه شدن زندانی‌های دیگر و رسانیدن خبر مقاومت به بیرون، درنگی صورت گرفت. حزب ماه‌ها بعد توانست از چنین چیزی آگاه شود. در زندان‌ها هم پس از مدتی طولانی باخبر شدند که چنین شرایطی پیش آمده است. وقتی که به دادگاه نمی‌روند، رفقا در بیرون بعضی معلومات را دریافت کرده بودند و بدین شکل خبردار می‌شوند.

### حقیقت مقاومت "چهاری"

سنت این مقاومت ترویج می‌یافت. رفقای بند ۳۳ تا حدودی اعمال زندان را قبول کرده و از این نظر، خردشدگی را تجربه کرده بودند. 'فرهاد کورتای' و آنها کمی از این وضعیت خود ناراحت بودند. عذاب این را می‌کشیدند که قادر به تداوم بخشیدن تمامی مقاومت نشده، لذا به دنبال چاره بودند.

از طرفی، از مقاومت رفیق مظلوم آگاه شدیم و سالروز شهادت رفیق حقی هم فرا رسیده بود. همچنین سالروز شهادت چهار تن از رفقا بود که در روز ۱۷ می ۱۹۸۲ در جایی قابل رویت، در سلولی که با هم می‌ماندند، با به‌آتش کشیدن تن

خود به شهادت می‌رسند. از پیش برنامه‌ریزی کرده و بعضی از وسایل، تینر و... را تهیه کرده بودند. این چیزها را به بهانه رنگ کردن بدست آورده بودند. اما در مورد چگونگی کاربرد آنها فکری باز و مستعد داشتند. هم یاد و خاطره ۱۸ می، و هم تأثیر مقاومت رفیق مظلوم ادامه داشت. با این هدف که باید این ظلم و فشار و ظلم شکسته شود، این عملیات را جهت دفاع از ایدئولوژی حزب انجام داده و تا به آخر از روی فکر، تصمیم به انجام این کار گرفته بودند. برای همین، رفیق مظلوم را به سلول انفرادی انداخته بودند. او حسابش را مطابق با وضعیت خود انجام می‌دهد. ولی سلول دیگر رفقا شلوغ بوده است. در درون چنین سلولی، این عملیات را تنظیم کرده و در میان آن جمعیت این حرکت را انجام می‌دهند. از آنهایی که می‌خواهند جلوگیری کنند، آن چهار رفیق درخواست می‌کنند که جلوی شان را نگیرند، بلکه آتش را برافروخته‌تر کنند. در حین آتش گرفتن، چنین واکنشی از خود نشان می‌دهند و این نشان از عزم و اراده و باورداشت آنها بود. بدین ترتیب، رفیق "فرهاد کورتای، اشرف آنیک، محمود زنگین و نجمی اونور" به مقام شهادت رسیدند. چنین عملیاتی نیز علاوه گردید. تمامی آنها نیز عملیاتی بودند که طی مدتی طولانی ادامه یافت. کمال پیر این ارزیابی را انجام داد که "این‌ها را باید ما انجام می‌دادیم." بخصوص پس از "عملیات چهاری" می‌گفت: «وظیفه ما بود ولی دیگر رفقا آن را بر دوش کشیدند.» البته که این برآمده از اندیشه‌ای بزرگ و مؤثر می‌باشد.

### بزرگترین مقاومت روزه مرگ

عملیاتی را که در سال ۱۹۸۱ انجام نشده بود در ۱۹۸۲ گفتگوهایی در مورد آن وجود داشت. انجام این عملیات‌ها شتاب می‌گرفت، می‌خواستند با یک روزه مرگ تازه، شرایط زندان را زیروورو کنند. جهت انجام آن به‌شکلی سازمان‌یافته و سامان‌یافته‌تر، زمان بخرج می‌دادند. مسئولیت اعلان آن را رفیق خیری بر عهده گرفت. بطور رسمی هم که در موقعیت نمایندگی جای داشت. هر کسی موافق تصمیمی می‌شد که رفیق خیری می‌گرفت. پیشتر هم توضیح دادم که دارای حساسیت بودند. برای اینکه تصمیمی بگیرد چهل بار در مورد آن فکر می‌کردند. کمال پیر نیز می‌گفت که "دکتر تصمیم درستی خواهد گرفت." دانشجوی رشته پزشکی دانشکده حاجت‌تپه بود. بنابراین، به‌گمانم در دعوی حیوان . سیورک یا

پرونده اصلی پ.ک.ک بود که اجازه سخن گفتن گرفته و می‌گوید که دیگر به دادگاه نخواهد آمد و روز ۱۴ جولای ۱۹۸۲ را به‌عنوان زمان آغاز روزه مرگ اعلام می‌کند.

امسال سی‌امین سالروز بزرگترین مقاومت را پشت سر می‌گذاریم. رفیق کمال پیر با وجود تمامی موانع می‌گوید "من هم مشارکت خواهم نمود." البته که در بیانات خود یکی از مواردی که مشخص می‌کند این است که "دکتر حقیقت را خواهد گفت، او اعلام نماید." دومین مورد این بود که: «مقاومت پیشین را من شروع کردم و به نتیجه نرسید. فرمانده‌ای که با شکست مواجه شود یک بار دیگر حق وظیفه‌دار شدن را ندارد. اگر قرار است کسی دست به مقاومت بزند دومی من هستم.» رفیق خیری با اعلام روزه مرگ، مشارکت خود را نیز آشکار می‌سازد. یکی دو رفیق دیگر اعلام آمادگی می‌کنند. دادگاه وقتی می‌بیند هر کسی را شامل می‌شود، محکمه را بسته و همه را به زور به زندان می‌برند. پس از آن گروه گروه به مقاومت ملحق می‌شوند. در نظر می‌گیرند که همگی هم‌زمان شرکت نکنند و برای اینکه دچار همان شرایط نشوند، با گذشت زمان و بطور گروهی بپیوندند. می‌گویند به شیوه‌ای سازمان‌یافته، برخی‌ها بطور محدود مشارکت خواهند کرد. رفیق کمال پیر در این باره می‌گوید: «هر کسی که بخواهد می‌تواند شرکت نماید، هیچ مانعی وجود ندارد.»

در روز چهارده جولای، در درون زندان آمد در داخل یک چهاردیواری، رفقا تا ماه آگوست و سپتامبر روزه مرگ را ادامه دادند. البته که در این گرما درست مانند این بود که در جهنم باشند. هیچ چیزی وجود نداشت. روی سیمان سخت بوده و حتی آب آشامیدنی هم پیدا نمی‌شد. در چنین شرایطی تنها توانستند تا دو ماه ادامه دهند. روزه رفیق کمال به دو ماه هم نرسید. رفیق کمال پیر در روز پنجاه و هفتم شهید شد. برخی از رفقا نیز شصت روز را پشت سر گذاشتند، سپس شهید شدند. در مقاومت روزه مرگ چهار رفیق به مقام شهادت رسیدند؛ رفیق خیری دورموش، کمال پیر، عاکف یلماز و علی چیچک. چندین رفیق، رفیق قره‌سو و آنها هم به گما رفته و برگشتند. چون دیدند رفقای دیگر هم مصمم هستند، مجبور شدند به خواسته‌های آنها گوش دهند.

تمام هدف دشمن این بود که رفیق مظلوم، کمال و خیری و رفقای دیگر را که در مدیریت مرکزی جای داشتند، به تسلیمیت واداشته و به اعتراف‌گری بکشاند. وقتی دیدند فشار و شکنجه آنها راه به جایی نبرده و چیزی دستگیرشان نمی‌شود،

مجبور شدند که توافق کنند. شاید فکر کرده‌اند که بیشتر از این، دولت را با مشکل مواجه خواهد ساخت. برای همین گفتند که درخواست‌های‌شان را قبول می‌کنند و طی توافقی، به اعتصاب غذا پایان دادند. روزه‌داران مرگ هم که چیزی نمی‌خواستند؛ بهمانند اعتصاب‌کنندگان غذا لیستی پر از درخواستی نداشتند. وقتی رفیق خیری روزه مرگ را اعلام کرد تنها طلبش این بود: «ما پایبند ایدئولوژی خود بوده و در اینجا می‌خواهیم از آن پاسداری نماییم. تنها اجازه دفاع داده شود بس است. بجز این هیچ چیزی نمی‌خواهیم. اگر ما دادگاهی می‌شویم، ما را دستگیر کرده‌اید و زندانی هستیم، پس حق دفاع از خود را باید داشته باشیم.» درخواست‌شان، برداشتن فشار و شکنجه و یا این و آن نبود. تنها یک درخواست داشتند، آن هم پاسداری از حزب بود. وقتی اجازه دفاع را داده و قبول کردند که به شکل گفتاری و نوشتاری از خود پاسداری نمایند، آنگاه عملیات روزه مرگ هم پایان یافت.

اما جوهر قبول درخواست‌ها این نبود، بلکه بزرگترین تسویه حساب در کار بود، یک تسویه حساب ایدئولوژیک. کنان اورن در میدان شهر آمد گفت: «براستی هم در اینجا انسان‌هایی وجود دارند که اگر سر را از تن‌شان جدا کنید، به هیچ وجه از اعتقادشان دست برنخواهند داشت.» این اقرار به شکستی بود که در مقابل خط پ.ک.ک و ملیتان آن خورده بودند. کنان اورن به‌عنوان نماینده استعمارگری اعتراف کرد که از لحاظ ایدئولوژیکی شکست خورده‌اند. این را به آشکار بیان کرد. دولت در این باره، شکست خورده بود. بدن‌شان را تبدیل به خاکستر کرده و سعی بر محکوم کردن ایدئولوژی پ.ک.ک و فکر انقلابی و میهن‌دوستی داشتند که ناموفق ماندند. این مقاومت که با مظلوم دوغان آغاز گشته و با فرهاد کورتای ادامه یافته، با یک مقاومت به نتیجه دست می‌یافت. پیام آن نیز این بود که اگر یک زندگی وجود داشته باشد باید در مسیر حزب بسر برده شود. غیر از این، هیچ زندگی‌ای برای هیچ‌کس زندگی نخواهد بود. این پیام، برجسته و پشتوانه گردید. مبارزه ایدئولوژی و خط رهبری و حزب اینگونه پیروز گشت.

هنگامی که کهمال پیر را به بیمارستان می‌برند می‌گوید: «نیروی شما کفایت این را نمی‌کند که ما را زنده نگه دارید.» این سخن را زمانی می‌گوید که دکترها جهت زنده ماندنش قصد مداخله دارند. براستی هم که کفایت نکرد. اراده و فکر خویش را

تا این مرتبه ارتقا داده بود که با اتمام تحمل جسمی، با فکر و اراده، موضع خود را پاس می‌دارد. آری، دشمن نتوانست زنده نگه دارد. برآستی هم بدنش تاب این را نیاورد که در خدمتش مانده و او را زنده نگه دارد. البته که این بسیار مهم بوده و نتایج بزرگی را به همراه آورد.

**رفیق خیری دورموش اهل بینگول بود.** او هم دانشجوی رشته پزشکی در دانشگاه حاجت‌تپه بود. در محیطی میهن‌دوست بزرگ شده بود. جایی که پ.د.ک هم بسیار سازمان‌یافته بود. برای همین، شناختی از احزاب چپ و جنبش کوردی داشت. در دانشگاه با رهبری آشنا شده بود و از همانجا به سازمان پیوسته بود. جزو رفقای بود که در آنجا فعالیت زیادی را انجام داده بود. رهبری هنوز نخستین اندیشه‌هایش را به رشته تحریر درنیاورده بود که در فعالیت‌ها مشارکت نمود. پس از آن دانشگاه را رها کرده و به مبارزه پیوست. پس از عملیات سوروج دستگیر شد. مدتی در زندان آمد ماند و تبرئه شد. زندان او از نوع E نبود. در خیلی از مناطق فعالیت انجام داد. خیلی فعال و چابک بود. در منطقه خود نیز فعالیت کرد. در اورفا و نواحی آن به فعالیت پرداخت. اندکی هم در ماردین ماند. در سال ۱۹۷۸ با رفیق مظلوم در کمیته مطبوعات، جهت تدارکات کنگره حزب جای گرفت. در فعالیت سازماندهی و دیوان کنگره نیز حضور یافت. عضو نخستین کمیته مرکزی بود. در نیمه سال ۷۹ در بینگول و درسیم مشغول فعالیت گشت. پس از دستگیرشدنش، شاهین به آن مناطق رفته بود. سپس در جلسه 'گوز' در آمد حضور یافت. منطقه‌ای صحرایی و بسیار خوب بود. در واقع بسیار امن بود. همانطور که شرح داده بودم، تصادفی دستگیر شد.

**رفیق خیری قامت بلندی داشت.** يك شخصیت پخته و بسیار هوشیار بود. بی سبب به مورچه هم آزار نمی‌رساند. همیشه با احترام به طرف مقابل تذکر می‌داد. هرگز حرفی بی‌مایه نزده و با چیزهای غیر ضروری مشغول نمی‌شد. يك شخصیتی بود مدام مشغول گفتگو بوده و سعی می‌نمود که مسایل را بخوبی دریابد. در آموزش اطرافیانش کوشا بود. از لحاظ سیاسی و سازمانی بسیار هوشیار بود. در این مورد هم تدابیر زیادی داشت. هر کسی را هم به اخذ تدبیر سوق می‌داد. نقش و مساعدت بزرگی در فعالیت‌ها داشت. در همان حال، در مورد مفهوم مبارزه در دیار اورفا

جزوه‌ای را با عنوان "راه راست را دریابیم" منتشر کرده بود. يك شخصیت همه‌گیر و برجسته بود. سطح فهم و هوشیاری اش نیز بالا بود.

رفیق کمال پیر اهل گوموش‌خانه<sup>۴</sup> بود. در دبیرستان با هم آشنا شده بودند. به گمانم وقتی در آنکارا در دبیرستان بود، با رفیق حقی آشنا شده و او را دستگیر می‌کنند. پس از اینکه رهبری از زندان بیرون می‌آید، در همان خانه‌ای که با هم زندگی می‌کنند یکدیگر را می‌شناسند. بجز برادرانش که در اروپا کار می‌کردند، زیاد کسی از دیار آنها با او رفت و آمد نداشت. خودش هم زیاد به دیارش نرفت. درک فکری بسیار بالایی داشت. زیاد مطالعه نمی‌کرد، ولی وقت خود را هم بیهوده نمی‌گذراند. شخصی بود که جوهر مسایل را که خوب درک می‌کرد. فردی بود که افکارش را خلاصه و جوهری بیان می‌نمود. صدای توپری داشت، بعضی جاها وقتی حرف می‌زد مانند پتک‌زدن بود. طولانی نه، بلکه کوتاه و مؤثر حرف می‌زد. فکر کنم در سال ۷۴ دوغو پرینچک کنفرانسی را در خوابگاه دانشکده علوم سیاسی تدارک دیده بودند. در آن موقع، سازمان وجود نداشت. ولی شنیده بوده که این مزدور و فلان و بهمان است. افراد چندانی هم از این موضوع خبر نداشتند. شماره زیادی انسان گرد آورده بودند. به من گفتند «تو بمان و نتایج را برای ما بیاور تا آن را محکوم نمایم. اما بدانیم که چه چیزهایی هم گفته خواهند شد. همین که دوغو پرینچک شروع به حرف‌زدن کرد، رفیق کمال در آنجا يك صندلی برداشت و روی آن رفت و گفت: «رفقا این مرد مزدور است، تمام کمونیست‌ها را به بیرون دعوت می‌کنیم. بدین مردك گوش ندهید.» و خودش هم رفت. سه چهارم جمعیت از سالن بیرون رفتند. تنها گروه کوچکی باقی ماند. هیچ‌کسی او را نمی‌شناخت. يك دقیقه هم حرف نزد. هیچ‌کسی برایش دست هم نزد. خودش هم راه افتاد و بیرون رفت. تمام سالن هم دنبالش خارج شدند.

يك روز باز جلوی دانشکده علوم سیاسی بودیم. در مقابل آن نیز نمایندگی انجمن فرهنگی و انقلابی شرق باز بود. بستن پیمان‌نامه الجزایر<sup>۴</sup>، موجب گردآمدن اعضای این انجمن شده بود که پرچم عراق را به آتش می‌کشیدند. در وسط جاده، پرچم را بدین طرف و آن طرف تکان می‌دادند و هر کاری کردند نتوانستند آن را

---

<sup>۴</sup> در روز ۱۹۷۵/۳/۶ در الجزایر به سرپرستی آمریکا، پیمانی مابین ایران و عراق بسته شد که طی آن مقرر شد آمریکا و ایران دست از همکاری بازرانی و حرکت او بردارند.



بسوزانند. ما هم در مقابل روی پله‌های سیمانی دانشکده بودیم. جمعیتی بیش از صد نفر در اعتراض بدین پیمان‌نامه شعار سر می‌دادند ولی پرچم شعله‌ور نشد. رفیق کمال تحمل نکرد و بسوی پرچم رفت. با گفتن "خدا چکارتان کند که نمی‌توانید یک پرچم را هم بسوزانید!" فندکش را درآورد و پرچم را شعله‌ور ساخت.

رفیق کمال در چند منطقه‌ای به فعالیت پرداخته و بسیار فعال بود. خیلی در حال حرکت و گشتن بود. دو یا سه مرتبه دستگیر شد. یک بار از زندان 'اولویی' که در منطقه رفیق حقی واقع بود فرار کرد. یک بار هم از زندان اورفا. یکی از کسانی بود که خیلی دستگیر شده بود. چون بسیار فعال و پرتحرک بود، زیاد مواظب خودش نبود. برای همین به رفیق خیری می‌گفت "دکتر راستش را می‌گوید!" زیرا او خیلی فکر می‌کرد تا تصمیمی را بگیرد. کمال پیر نیز در آن تصمیم می‌گرفت. با وجود اینکه تصمیم آنی موجب اشتباه هم می‌شود ولی باز هم جزو کسانی بود که مرتکب کمترین اشتباه می‌گشت. نیروی دادوری بالایی داشت، حس‌کردنش نیز همین‌طور. برای همین تصمیماتش با خطا و اشتباه همراه نمی‌گشت. بویژه در موضوع سازماندهی و ایدئولوژیکی تصمیماتش کاملاً بجا بودند. با وجود عمل‌گرا بودن بسیارش، تشخیص‌های ایدئولوژیکی‌اش روشن و آشکاری داشت. در حدی بود که حقیقت را به درستی تشخیص دهد. ولی وقتی کار به مرحله عمل و حرکت می‌کشید همه چیز معلوم نخواهد بود! برای آخرین بار، دستگیرشدنش هم بدین شکل صورت گرفت. با در نظر گرفتن ریسک و خطر، کارش را انجام می‌داد.

کسی بود که نمی‌توانست در جای خود بایستد. آسان نبود که براحتی او را در جایی از حرکت بازداشت. هنگامی که یک دقیقه روی صندلی می‌نشست، در دقیقه دوم قل خورده و در دقیقه سوم از آنجا می‌رفت. در جای خود نمی‌ایستاد، نمی‌نشست. مثل جیوه، چست و چابک بود. پرتحرک بوده با صدای توپری که داشت، بسیار مؤثر ظاهر می‌گشت. به همین سبب، سخنرانی‌اش، تأثیر فراوانی بر انسان‌ها می‌گذاشت. خیلی هوشیار بود. از لحاظ سن نیز پخته بود. دارای معیار و ملاک بسیار والا و خیلی به به رهبری پایبند بود. رهبری می‌گفت: «نیم ساعت به من گوش فرا داد، تا آخرین لحظه بدان عمل نمود.» در جلسه‌ها زیاد شرکت نمی‌کرد، بیشتر در زندان بود. فکر کنم یکی از رفقای بود که خیلی کم در جلسات توانست حضور یابد. برای همین، در کنگره هم مشارکت نکرد. خیلی بطور رسمی عهده‌دار

وظیفه نمی‌شد، ولی در هر جایی مسئولیت‌پذیر بود. به‌شکلی طبیعی، رهبر بود و جایگاهش در رده بنیانگذاران بود.

البته آخرین بار نیز در قرارگاه او را برای کار سازماندهی وظیفه‌دار کرده بودند. در چندین فعالیت جای گرفت. کسی که مبارزه حیلوان را سازماندهی و براه انداخت نیز او بود. نیروی عملیاتی حزب بود. علاقه فراوانی به اسلحه داشت. وقتی مسلح نبود خودش را برهنه احساس می‌کرد. البته در دیار آنها هم خیلی اسلحه بکار می‌بردند. در هر جا و شرایطی یک اسلحه به کمر خود می‌بست. به اندازه وابستگی‌اش، اسلحه را هم خوب بکار می‌گرفت. همانطور که بحث کردم وقتی دستگیر هم شد، به‌مانند یک کاغذ سفید وارد زندان شد. چون نتوانسته بودند هیچ چیزی را از او بشنوند. البته در مقابله با آنهايي که در نتیجه شکنجه‌ها اعتراف کرده بودند نیز از حزب دفاع نمود. بعضی از اعتراف‌چی‌ها می‌خواستند رهبری را ضعیف کنند که با این گفته‌ها به آنها جواب رد داده بود: «زیر مسئولیت من است. آن مدارک به‌دست من می‌رسند. من فلان هستم و رهبری فلان، آنها اصلاً خبر هم نداشتند.» این چنین موضع خود را بطور روشن نشان می‌داد. در کل، موضع تندی در برابر اعتراف‌چی‌ها داشت.

**رفیق عاکف یلماز** نیز اهل سرحد بود و از همانجا به سازمان پیوسته بود. 'ماهر جان' و 'ادریس اوکمان' هم بودند. در سال ۱۹۸۵ در 'خابور' با 'هوزان سفقان' و دیگر رفقا شهید شدند. همراه با هم ملحق شده بود و جزو رفقایی بود که در اولین گروه جای داشت. او هم یک رفیق کوشا و عمل‌گرا بود. فهمیده و با درایت بود. در سرحد مدتی طولانی کار کرد. حزب پس از معلومات شاهین دونمز، او را به آمد انتقال داد. در رده مسئولیت آمد و نواحی آن به فعالیتش ادامه داد. تا اینکه در سال ۱۹۸۰ دستگیر شد. با جسارت دست به روزه مرگ زده و از کسانی بود که فرار رفیق مظلوم دوغان را ترتیب داده بود. چون وقتی در بیرون بود، ما سازماندهی کردیم که رفیق مظلوم را از زندان فراری دهیم.

من آن موقع در آمد بوم و در حال تدارک چگونگی خارج کردن او از زندان بودیم. در این باره با هم به نامه‌نگاری پرداختیم. نوشته‌ها را از درون سطل آشغال بیرون می‌آوردیم. در واقع، جهت تنظیم این کار از بیرون، به مدیریتی که در آمد کار می‌کرد آگاهی دادم. باقی هم آنجا بود. باقی هم رفیقی را وظیفه‌دار کرده بود. البته

رفیق مظلوم خارج شد. خوب تنظیم کرده بودیم. سطل آشغال تا کناره‌های دجله بر سر راه سیلوان آمده بود. رفقای آمد می‌بایستی رفته و آن را از سربازها گرفته و می‌آوردند. در جایی دورتر ایستاده و منتظر می‌مانند. اما در جایی که آشغال هست نمی‌مانند. رفیق مظلوم نیز ۲۴ ساعت در درون آشغال‌ها مانده و از شدت سرما بی‌حس می‌شود. وقتی سطل را خالی می‌کنند، غلتیده و نمی‌توان بپا خیزد. می‌بایستی در آن موقع او را گرفته و می‌آوردند. ولی وقتی سربازان، متوجه رفقا شده و نخست شک می‌کنند. سپس پیش از آنکه آنها سر برسند، رفیق مظلوم را به داخل ماشین انداخته و برمی‌گردانند. رفیق عاکف خود را مسئول این کار دیده و هرگز خودش را نبخشید. با این حال، دست به روزه مرگ زد.

**علی چیچک** هم یک رفیق جوان و اهل حیلوان بود. وقتی که دستگیر شد هنوز ۱۶. ۱۷ سال داشت. پیش پلیس حتی اسمش را هم قبول نکرده بود. از بازجویی پلیس مانند یک کاغذ سفید بیرون آمده بود. در زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها به روزه‌داران مرگ پیوسته بود. نیروی معنوی زندگی در زندان بوده و در مقدم‌ترین صف پیشاهنگی مقاومت قرار داشت. رفیق خیری و آنها به او هدیه‌ای را با نشانه ستاره سرخ به او تقدیم می‌نمایند. هم به سبب موضعش در برابر پلیس، و هم بخاطر برخوردهای ملتان‌واری‌اش در زندان. مقاومتی را که در برابر شکنجه بروز داد، در روزه مرگ نیز نشان داد.

روزه مرگ موضوعی نیست که به آسانی از روی آن گذشت، بلکه سخت‌ترین کار دنیاست. رفقا باید این را بدانند. شاید باشند کسانی که در این وضعیت قرار گرفته و آن را تجربه کرده باشند. ولی رفقای هم هستند که تجربه نکرده و نمی‌دانند. کسی که با یک فشنگ خودش را می‌کشد، در یک ثانیه به کار خود پایان می‌دهد، اما تصورش را بکنید که شصت روز در هر ثانیه آن سوخته می‌شود! می‌توان از آن سوختن و نیروی مقاومت، بزرگترین عزم و آرزو را ادراک نمود. به همین خاطر، هیچ عملیاتی از مقاومت روزه مرگ چهارده جولای عظیم‌تر نبوده است. رهبر آپو می‌گوید: «این مقاومت، یک خط‌مشی فدایی‌بودن را ترویج داده و دشمن را مجبور به اعتراف بزرگی کرد. آنچنان که حتی کنان اورن در برابر عظمت آن مجبور شد به شکست خود اعتراف کند.» لنین نیز می‌گوید: «بزرگی یک عملیات با تأثیرش بر روی دشمن مشخص می‌شود. باید چنان عملیاتی انجام دهید که دشمن مجبور گردد به بزرگی آن

اعتراف کند.» آری، عملیات بزرگ روزه مرگ چهارده جولای، چنین اقدام بزرگی بود که هنوز هم تأثیراتش ادامه دارد. تمام مقاومت زندان‌ها شبیه هم بودند، اما مقاومت چهارده جولای بصورت سمبل همه آنها درآمد.

مقاومت زندان در سال ۱۹۸۲ در برابر کودتای فاشیسم نظامی دوازده سپتامبر، بزرگترین مقاومت می‌باشد. سبب اینکه در زندان انجام گرفت، برآمده از یک مبارزه و مقاومت ایدئولوژیک بود. پس نخست یک تسویه حساب ایدئولوژیک با کودتای فاشیسم دوازده سپتامبر مطرح گردید که پیش از هر چیز، ملیتان پ.ک.ک در زندان، این کار را از حیث ایدئولوژیک انجام داد. در این باره، خط رهبری و پ.ک.ک پیروز گشت. موفقیت ایدئولوژیک، بزرگترین موفقیت بوده و پیش از هر موفقیتی می‌آید. آنهایی که به لحاظ ایدئولوژیک پیروز نگردند، نخواهند توانست از حیث سیاسی و نظامی موفق عمل کنند. از این جهت مقاومت پ.ک.ک در سال ۱۹۸۲ در زندان‌ها، چون موفقیت ایدئولوژیک را بدست آورده و سپس مبارزه بزرگی را انجام داد، از لحاظ سیاسی و نظامی نیز پیشرفت‌های بزرگی را بدست آورد. بجز این، هیچ عامل دیگری نبود. اگر در زندان مقاومت نکرده و موفقیت ایدئولوژیک را کسب نمی‌کرد، در بیرون نیز قادر به گسترش مبارزه سیاسی و نظامی نبود. همچنین آنهایی که در زندان مقاومت نکردند، در خارج از آن نیز از پس کاری برنیامدند.

البته آنهایی که در آن زمان دستگیر شده و به زندان افتادند تنها اعضای پ.ک.ک نبودند، بلکه احزاب دیگری هم وجود داشتند. اعضای تمام احزاب کوردی‌ای که اسم‌شان را آوردیم، کادرهای پیشاهنگ و حتی رهبران‌شان نیز در زندان بودند. 'عمر چتین' رهبر انجمن فرهنگی و دموکراتیک شرق را هم دستگیر کرده بودند. به گمانم همکارهای کمال بورکای و رهبر تشکیلات رزگاری 'ممتاز کوتان' را هم دستگیر کردند، اما حتی نام‌شان در درون مقاومت‌ها نبود. رفقا می‌گفتند که ممتاز کوتان، از سگ اسد اوکتای یلدران نگهداری می‌کرد. نه تنها مقاومت نکردند، بلکه خود را خوار و فرومایه کرده و به فکر زندگی‌شان افتادند. فشارها سخت بودند، اما این دلیل مقاومت نکردن نشده و زیاد هم نمی‌خواهم انتقاد کنم. آنچه آشکار است، موضع‌شان در قبال مقاومت، تسلیمیت بود و هیچ ایستادگی‌ای از خود نشان ندادند. وضعیت در زندان مشخص گشت نه در بیرون. کمال بورکای آن را تحریف می‌کند.

در واقع، در زندان‌های دوازده سپتامبر سازمان‌ها و ایدئولوژی‌ها را آزمودند. وقتی دیگر سازمان‌ها از هم فرو می‌پاشیدند، پ.ک.ک در دوازده سپتامبر، با بزرگترین مقاومت روزه مرگ، بنیان پیروزی را در زندان پشتوانه نمود که حال نیز زنده، تازه و تأثیرگذار می‌باشد. مقاومتی آنچنان بود که هنوز هم دشمن به بزرگی آن اعتراف می‌کند. سال گذشته رجب طیب اردوغان در جلوی زندان آمد و به یادبود آن مقاومت، مجبور شد قامت خم کند. البته سعی می‌کرد سوءاستفاده کرده و با گریه و ناله خود را صاحب آن مقاومت نشان دهد. ولی آن موضوع جداگانه‌ای بود. در واقع، ناچار ماند که به بزرگی مقاومت اقرار کند و این، بسیار مهم بود. هنوز هم تأثیر آن بر رژیم نسل‌کش کشنده است. برای خلق و مقاومت ملی. دموکراتیک نیز، هدایت‌گر، جذاب، نیروبخش، خط‌ده و تعیین‌کننده خط‌مشی می‌باشد.

هیچ‌کسی تا بحال نتوانسته مقاومتی فراتر از مقاومت چهارده جولای از خود نشان دهد. آن مقاومت، بصورت یک خط‌مشی درآمد. چرا که رهنمون جنبش گشته و آن را تا به امروز رساند. فرق خیانت و انقلابی‌گری را بسیار واضح در میان گذاشت. هر چند که اعتراف‌چی و خائن در محافل و داخل و بیرون زندان سعی کردند تأثیرات آن را بشکنند، ولی غیر از اینکه خود، خود را رسوا کرده و در برابر مقاومت بزرگی که در زندان صورت گرفت، روی خائن خویش را آشکارتر کنند، به هیچ نتیجه‌ای دست نیافتند. نتوانستند کوچکترین تضعیف‌سازی را انجام دهند. این در حالی بود که هیچ‌کسی در بیرون از مقاومت چهارده جولای آگاهی نداشت. کسی هم پشتیبانی نکرد. ما مدتی پس از آن باخبر شدیم. خیلی بعدها به جامعه و مبارزه حزب بازتاب یافت، انعکاس داده شد. اما آنقدر تأثیرگذار بود که وقتی انسان‌ها باخبر شده و بدان پی بردند، تحت تأثیر آن قرار گرفته و نتوانستند خارج از آن حرکت کنند. در پرتو معیار و ویژگی‌های مقاومت چهارده جولای جامعه‌ای نوین به‌میان آمد. در واقع، جامعه‌ای در آنجا آغاز گشت که روح، احساس، اندیشه و رفتار، از سوی مقاومت چهارده جولای مشخص و تعریف شد. استراتژی و تاکتیک لازمه جهت چگونگی مبارزه با فاشیسم دوازده سپتامبر را نیز آن مقاومت تعیین نمود. در واقع، هم گریلا و هم قیام خلق، بر روی ظفر ایدئولوژیک مقاومت زندان بوجود آمده و عمل به آن به عرصه سیاسی و نظامی انتقال داده شد و تا به امروز رسید.

## فعالیت‌های عرصه لبنان . فلسطین

در زمان اجرای کودتا من در قامیشلو بودم. رهبری هم در شام بود. بعد از ظهر روز دوازده سپتامبر از قامیشلو به شام رفتم. رفیق جمعه هم از بیروت آمد. در روز سیزدهم سپتامبر در شام یک جلسه ارزیابی را تشکیل دادیم. رهبری مرحله و کودتا را ارزیابی نمود و سیاست‌های درپیش‌گیرنده در مقابله با کودتا را مشخص ساخت. ما نیز به اجرای این سیاست در خاورمیانه و شمال کوردستان می‌پرداختیم. انجام ارزیابی و نظردهی در مورد چگونگی، کاراکتر و اهداف کودتا خیلی دشوار نبود. در مناطق دیگر دنیا نیز کودتاهایی مشابه آن انجام گرفته بودند. پیشتر نیز در ترکیه دو مرحله کودتای بزرگ سپری شده بود. از این رو، جنبش ما از کودتای نظامی آگاهی و تجربه لازم را دارا بود. البته رهبری در ماه دسامبر ۱۹۷۸ در ارزیابی کشتار همگانی مرعش، بیان کرده بود که ترکیه وارد یک مرحله تازه کودتا خواهد شد. پس از دو سال، این تشخیص به واقعیت پیوست. با توجه به چشم‌انداز رهبری، ارزیابی مرحله نیز زیاد سخت نبود. در اینجا مورد مهم درپیش‌گرفتن تاکتیک لازم، چگونگی مبارزه و کسب پیروزی در برابر کودتا بود. البته گام‌هایی که در این باره در سیورک برداشته شدند با شکست مواجه شده بودند.

بنا به فعالیت‌های خارج از وطن، گام‌هایی که در ماه‌های می و ژوئن ۱۹۸۰ جهت بازگشت به میهن برداشته می‌شدند نیز هنوز امکان سازماندهی و سنگرگیری را در مناطقی که تازه بدان پای گذاشته، نیافته بودند. از این جهت، شانس انجام مبارزه‌ای موفقیت‌آمیز در برابر کودتا بسیار کم بود، در حد صفر. بدون شک می‌توانستیم مبارزه معینی را انجام دهیم؛ نیرویی را آموزش داده، فرستاده و تا اندازه‌ای، مبارزه‌ای را براه انداخت. اما تداوم‌دهی و رساندن آن به حد پیروزی، زیاد ممکن به نظر نمی‌رسید. تا این اندازه، تدارکات ضعیف بودند. در طرف دیگر، کودتاگران به مدت دو سال تدارک دیده و خود را تنظیم کرده و نیرویی بودند که بنا بدین بر سر قدرت آمدند. کودتای نظامی تحت ریاست کنان اورن، طوفان آسا می‌وزید. البته تنها در درون مرزهای ترکیه نوزیده و جامعه آنجا را مورد تهدید قرار نمی‌داد، تمام خاورمیانه و اروپا و هر کسی را که با او در تضاد بود دربرمی‌گرفت. به هر سویی یورش می‌برد. گروهی از تشکیلات کاوه را که از مرز گذشته و به روستاهای

سوریه رسیده بودند کشتند. یکی دو ماه بعد از کودتا در مرزهای شرق و شمال کوردستان نیز کم و بیش این وضعیت برقرار بود. نیرویی آماده جهت حمله وجود داشت. با توجه بدین شرایط، انجام تدارکات کافی جهت مبارزه‌ای موفقیت‌آور بسیار سخت بود. رهبری تمام این‌ها را ارزیابی می‌نمود.

بدون شک کودتا بود و می‌بایستی با آن مقابله انجام می‌گرفت. اما بر روی اینکه این مبارزه را چه زمان و چگونه باید انجام داد تا بتوان نتایج لازمه را گرفت، بحث و گفتگو وجود داشت. در آن شرایط، مسئله مهم تنها مقاومت نبود، بلکه کسب موفقیت بود. می‌بایستی نتایج مقاومت در برابر کودتای دوازده مارس یک بار دیگر دوباره نگردند. وقتی رهبری تمام این‌ها را ارزیابی می‌کرد، تشخیص داد که یک حرکت زود هنگام در وضعیت موجود، ما را بسوی موفقیت نبرده و این عاقلانه نخواهد بود. در این باره گفت: «می‌توانیم مقاومت کنیم، ولی نیروی ما خرد شده و شکست خواهیم خورد. ما آمادگی نداشتیم اما کودتای نظامی هم مجهز، با برنامه و تنظیم شده بود. نباید با به حرکت انداختن زود هنگام نیروی خود در برابر چنین حملاتی، آن را با سرکوب روبرو گردانیم.»

در نتیجه این ارزیابی‌ها، با هدف انجام یک مقاومت مسلحانه نیرومندتر، سازمان یافته‌تر و با برنامه‌تر، یک عقب‌نشینی جزئی و انجام فعالیت سامان‌دهی، آموزش و تدارکات را به‌عنوان یک تاکتیک صحیح‌تر در برابر کودتای دوازده سپتامبر در نظر گرفتیم. به رفقای زندان هم آگاهی دادیم. نظرات مدیریت‌مان در زندان را دریافت نمودیم. آنها نیز این تاکتیک را پسندیده و منطقی دیدند. حتی در مورد اینکه نباید با عجله و بدون آمادگی دست به مقاومت زد، هشدار دادند. بدین گونه تصمیم عمومی حزب و برخورد مدیریت‌مان آشکار شد. بر این مبنای از یک طرف در برابر کودتاگران فعالیت تبلیغ و افشاسازی را انجام داده و از طرف دیگر، باز در عرصه لبنان، فلسطین، جهت انجام فعالیت آموزش و سازماندهی هر چیزی را پی‌ریزی کرده و سعی بر انجام تدارکات نمودیم. همچنین نیروهای خود را به شکلی نظام‌مند به مناطق خارج از کشور کشانده و با هدف آموزش و انجام تدارکات، دست به فعالیت زدیم. پس از اینکه تصمیم اصلی اتخاذ شد، ما این را به‌عنوان فعالیتی مناسب به اجرا گذاشتیم.

در ادامه، جهت افشاسازی کودتای دوازده سپتامبر، بیانیه‌ای جامع را حاضر کرده و به وطن فرستادیم. در خارج از آن نیز در چندین منطقه آن را پخش کردیم. همچنین برای نیروی داخل میهن و رفقای در زندان، يك فرمان‌نامه را با محوریت کودتای فاشیسم نظامی دوازده سپتامبر، اهداف و ویژگی‌های آن و چگونگی مبارزه ما در برابر کودتا فرستادیم. البته که بیشتر فعالیت رفت و برگشت تا حدی جای افتاده بود. در مورد چگونگی عبور از مرز تا حدودی حاکمیت داشته و تنظیماتی را انجام داده بودیم. در واقع، این کار را تازه انجام نمی‌دادیم. خلاصه اینکه، بر مبنای انجام تدارکات در برابر کودتا نیروها را دوباره به عرصه لبنان، فلسطین کشانده، پیشبرد داده و بطور دسته‌جمعی به آموزش پرداختیم.

این‌ها سختی‌ها و موانع پیش‌روی مان بودند. هر چند ما پیشتر بدین فعالیت‌ها مشغول شده باشیم نیز اما بسیار سازمان‌یافته نبودند. بنا به نیروی محدودی این کار را انجام داده بودیم. اما این بار برای هر عرصه‌ای، باید تمامی امکانات آن را بکار می‌انداختیم. کودتای نظامی در حال یورش بود. دستگیری‌ها و درگیری‌هایی به میان آمدند. فوری می‌بایست نیروی بیشتری را جمع کرده و بدون ایجاد زمینه دستگیری و درگیری، آنها را به مناطق امن کشانید. برای این کار، تدارکات و سازماندهی ما بسیار ضعیف بودند. مجبور ماندیم هر کاری را در بیرون از مرزها انجام دهیم. دسترسی به آگاهی و برقراری ارتباط آسان نبود. چنان حملات شدیدی وجود داشت که روابط پی‌درپی قطع می‌شدند. يك نظام متداوم سازماندهی و روابط بنا نمی‌گشت. هر روز تحولات تازه‌ای به میان می‌آمدند. در این مرحله، افرادی بودند که جهت خارج شدن از مرز خیلی کمک رساندند. مثلاً عمو محمد اهل دريك که بعدها به اروپا رفت، همکاری بسیار باارزشی داشت. یا رفیق فرهاد که اهل نصیبین و فامیل رفیق زنار بود. در آن زمان هوادار بود. چون مدتی کاسبکاری سر مرز را انجام می‌داد، حدود را بلد بود. خیلی یاری رساندند. مدتی بعد ملحق شد و به شهادت رسید. هر کسی را به سلامت از مرز عبور می‌داد اما وقتی که خودش خواست خارج شود شهید شد. قصد داشت به کوه آمده و در یگان‌های جنگی جای بگیرد که متأسفانه موفق نشد.

همچنین در روزاوی (غرب) کوردستان افراد بسیاری همکاری کردند. برای برخی‌ها گذرنامه درست کرده و به مناطق مختلف از شمال کوردستان فرستادیم. سعی کردیم که از طریق آنها روابط قطع‌شده را برقرار نماییم. مردم بسیاری از



مناطق، پشتیبانی کرده و به ما کمک رساندند. خانه و امکانات خود را در اختیار ما گذاشتند. تنها با چنین حمایتی می‌توانستیم که تاکتیک مرحله را عملی سازیم. با وجود این‌ها باز هم بسیار دیر شده بود و با سختی فراوانی روبرو شدیم. بدین‌گونه نیروی ما چندین بار از طریق مرز میان ماردین و اورفا رفت و آمد کردند. برخی‌ها از اورفا تا مرعش و جزیره با پیاده براه افتاده تا از مرز عبور کنند. چون اپراسیون‌های کودتاگران در جریان بود و هر لحظه ممکن بود به درگیری افتاده و ضربه بخوریم. در چنین وضعیتی، تمام این فعالیت‌ها را انجام دادیم.

مثلاً تمام گروه‌ها نتوانستند به راحتی عبور کنند. عقب‌نشینی ما یک وضعیت منفعل و کم‌اثرپذیر نبود، بلکه فعال و اثرگذار بود. در برابر حملات توان مقاومت را داشتیم. از طرفی، برخی از نیروهای ما در حال عقب‌نشینی بودند، از طرفی هم، درگیری‌ها وجود داشتند. در بعضی جاها به شیوه متفاوتی در برابر حملات کودتاگران مبارزه می‌کردند. در 'ماردین'، 'بلوکا' و 'گاپ' درگیری‌هایی روی دادند. رفیق 'زکی پلاییک' از دریک ماردین و رفقای ارزشمند دیگری در آن درگیری‌ها شهید شدند. فکر کنم چهارده پانزده رفیق در آن دو درگیری شهید شدند. شهدای نخستین مقاومت در برابر حملات کودتا بودند. در درسیم هم درگیری‌هایی رخ دادند. رفیق دلیل یک ماه پس از کودتا در ماه اکتبر شهید شد. نزدیکی‌های بهار نیز در درسیم درگیری روی داد. رفیق 'عظیم دمیرتاش' همراه با گروهی از رفقا در درسیم شهید شدند.

در اطراف مرعش و بازارجک هم درگیری وجود داشت. 'بتال اوسن' و چندین رفیق شهید شدند. یعنی عقب‌نشینی در میان درگیری و مقاومت صورت گرفت. جایی نبود که در آن درگیری نباشد. در کنار این، دستگیری‌هایی هم وجود داشتند. در درسیم برخی از رفقا می‌خواستند با ماشین بیایند که در العزیز دستگیر شدند. در میان آنها رفقای زن هم بودند. با وجود تمامی این‌ها، با جلوگیری مرحله ورودها به سوریه افزایش یافت. در زمستان ۸۱-۱۹۸۰ بخش مهمی از گروه‌ها را گذراندیم. تا بهار ۸۱ توانستیم نیروهایی را به لبنان، فلسطین بفرستیم. تنها گروهی که نتوانستیم بدان دسترسی پیدا کنیم گروه درسیم بود. همچنین در اطراف سیرت، گروه‌هایی وجود داشتند. در ماردین هم گروه‌هایی بودند که به کار برقراری رابطه و فراهم کردن امکان رفت و آمد مشغول بودند. بجز این‌ها در آن مرحله، چارچوبه اصلی نیروها را

به خارج از مرز کشانیدیم. با اینکه چندین بار به درسیم رفته بودیم، نتوانستیم با آنها به تماس بیفتیم. گروه‌های قبلی، رفیق فواد و آنها آمده بودند. آخرین گروه مانده بود که رابطه قطع شد. نیروهایی را که آورده بودیم، به شکلی مناسب در کمپ‌های لبنان. فلسطین مستقر ساختیم. به وضعیتی درآمدیم که بتوانیم به آموزش ایدئولوژیکی و نظامی بپردازیم. به سبب شمار بسیار نیروها نیاز دیده شد که یک فعالیت سازماندهی و آموزشی انجام گیرد. در این چارچوب، یک مدیریت سازماندهی و آموزش تعیین گردید. این مدیریت باید هم بر آموزش نظامی حاکم می‌شد و هم جهت آموزش ایدئولوژیکی کوشش می‌کرد. بعدها معلوم شد که این مدیریت برای فعالیت آموزشی زیاد مؤثر و راهگشا نیستند. ما دور بودیم ولی آگاهی‌های ناخوشایندی به ما می‌رسیدند. کشمکش، اختلاف، گوش ندادن به یکدیگر و ایجاد مشکل بر آموزش سایه افکنده بود. در هر مرحله‌ای، رهبری انتقادات بسیار تندی انجام می‌داد. کم مانده بود به نقطه خفقان‌آوری برسیم.

ما مدام با رهبری گفتگو داشتیم و کودتا را مورد ارزیابی قرار می‌دادیم. جهت انجام فعالیت در شمال، از رهبری درخواست کردیم که مدتی در شام و یا طرف آن بماند. البته که در قید ما نبود و رهبری نمی‌توانست زیاد مخفی بماند. مثل ما نیز با شناسنامه جداگانه‌ای حرکت نمی‌کرد، بلکه با دیگران در ارتباط بوده و وی را می‌شناختند. برای همین، کمی هم با توجه به امکان سیاسی حرکت می‌نمود. با وجود این، جهت انجام آسان‌تر کارهای عملی، صحبت‌ها و تقسیماتی را انجام دادیم. در صورت حضور رهبری در شام، انجام فعالیت‌ها از طریق مرز آسان می‌شد. چون برقراری روابط راحت‌تر بود. ارائه گزارش و اخذ فرمان‌نامه زودتر انجام می‌گرفت. اما رفت‌وآمد به لبنان سخت و وقت‌گیر بود. فعالیت‌های آنجا نتایج معلومی را به همراه آورد. بدون تکیه‌کردن به امکانات زیاد، با بودن رهبری در شام و اطراف آن، تا حدی بر انجام فعالیت‌ها حاکم می‌گشت. همچنین امکان دیدار بیشتر و ارائه فوری گزارش را هم پیدا می‌کردیم. در آنجا می‌توانستند هم بر فعالیت آموزشی در لبنان و هم بر رفت‌وآمد مرز برای فعالیت شمال حاکم باشد و هم اینکه فعالیت خارج از میهن و اروپا را جهت‌دهی نمایند. همچون یک مرکز ارتباطات، جهت انجام آسان‌تر فعالیت‌ها اقدام می‌نمودند.

در این وضعیت، در مورد شرایط لبنان آگاهی و گزارش دریافت می‌کردیم. يك بار از وی پرسیدم که اگر طی جلسه، کنفرانس و یا کنگره‌ای این مسایل را مورد گفتگو قرار دهیم بهتر نخواهد بود؟ رهبری این را نیز مورد انتقاد قرار داد و گفت: «هیچ‌کسی از حزب دفاع نمی‌کند. این همه رویداد و مشکل وجود دارد گزارشی جدی وجود ندارد. هر کسی مسئولیت دارد اما هیچ‌کسی به مشکلات نمی‌پردازد. برخوردی را دارا نیستند که وضعیت را تشریح و حل کنند. با چنین احوالی، چگونه می‌توان جلسه تشکیل داد؟!» من از صحبت‌های وی فهمیدم که رهبری از کادر و مدیریت موجود، خواهان بروز اراده و ابتکار عمل می‌باشد. بطور آشکار درخواست گزارش می‌نمود. برای همین، وقتی به قامیشلو برگشتم دوباره گزارشی را نوشتم که در آن، انجام فعالیت عملی و ارزیابی شخصی و مفصل درباره رویدادها و تحولات را جای دادم. به‌نظر می‌رسید که رهبری در این مورد با دیگر رفقا هم صحبت کرد و تصمیم گرفت که کنفرانس تشکیل شود.

در اواخر بهار سال ۸۱ و اواخر تابستان تدارکات برگزاری کنفرانس را آغاز نمودیم. از طرفی، به‌دنبال آماده‌کردن کمپ و محل کنفرانس بودیم که با شرکت - کردن کوادر در آن، آنها را برای تمامی مناطق مجرب سازیم، از طرفی هم، مشغول تهیه گزارش برای کنفرانس بودیم. رهبری جهت آماده‌کردن گزارش، تلاش بسیاری نمود. ما بر روی ارزیابی‌های انجام‌گرفته در آن کار کردیم. در نتیجه تدارکات کنفرانس پس از کودتا، نخستین نوشتار گسترده و مفصل را که دربرگیرنده عملکرد پ.ك.ك و گزارش سیاسی بود، به‌شکل جزوه‌ای به چاپ رسانده و تکثیر نمودیم. کار انتشار را در شام انجام دادیم. سپس به لبنان، به مکان جلسه نقل کردیم. البته رهبری صحبت‌های لازم را نمود و سپس خود نیز به محل نشست رفت. در محل جلسه تدارکات انجام می‌گرفتند.

### نخستین کنفرانس پ.ك.ك

بدین ترتیب، در اواسط ماه جولای سال ۱۹۸۱ پ.ك.ك نخستین کنفرانس خود را برگزار نمود. اگر اشتباه نکنم، مابین روزهای پانزده تا ۲۵ ماه بود. در جایی که بعدها آن را آکادمی معصوم کورکماز نام گرفت، کنفرانس سازماندهی و برگزار گردید. در آن زمان، تنها ما در آنجا نمی‌ماندیم، بلکه نیرویی جبهه دموکراتیک و

رهایی بخش فلسطین هم می ماندند. کمپ متعلق به آنها بود. چون نزدیک مرز بود، مدتی بعد ما هم در آنجا مستقر شده و مورد پسندمان قرار گرفت. از آن کمپ، رفت و آمد با سوریه آسان تر بود و برای کارکردن در آنجا، آن را وسعت بخشیدیم. برای کنفرانس نیز آنجا را انتخاب کردیم. جای خیلی ایده آلی هم نبود، آب نداشت. البته بخشی از یک کوهستان بود. کمی هم به جغرافیای کوردستان شباهت دارد. به احتمال قوی دوروبر شصت کادر در کنفرانس شرکت کردند. رهبری نمایندگی تمامی مناطق را برعهده داشت. چون بخش مهمی از مدیریت دستگیر شده بود، در کنفرانس می بایست سراسر میهن نمایندگی شود.

هر چند کنفرانس نتواند تأثیرگذار هم باشد، ولی ناچار به تعیین یک مدیریت بود. برای اینکه بتواند فعالیت های خود را گسترش دهد، باید مرکز حزب را از همان اوایل تشکیل می داد. زیرا نیمی از مرکز به زندان افتاده بود. آنهایی هم که در بیرون هم بودند خوب کار نمی کردند. به همین سبب، لازم بود به اندازه کافی نمایندگی می نمودند. کنفرانس نزدیک به ده روز ادامه داشت. گروه های آمده به کنفرانس، گزارش سیاسی را خوانده و مورد گفتگو قرار دادند. پیش از اینکه رسمی کنفرانس آغاز گردد، یک فعالیت آماده سازی را انجام دادیم. چونکه از لحاظ فکری بسیار سطحی نگری وجود داشت. در مورد آینده و چگونگی انجام فعالیت ها بی هدف بودند. تشکیل جلسه، گفتگو و تصمیم گیری با چنین همگانی دشوار بود. از هر سری، فکری بیرون می آمد. هر کسی چیز جداگانه ای می اندیشید. نخستین بار بود که از جامعه جدا شده، به خارج از میهن آمده و وارد مبارزه می شدند. اگر فعالیت هایی را هم انجام داده بودند، به ناچار آن را رها کرده و به آنجا آمده بودند. چون دولت حمله ور شده و آنهایی را که در عقب مانده بودند سرکوب کرده بود. آگاهی هایی که در این به دستمان می رسیدند جگرسوز بودند. برای هر کسی که احساس مسئولیت می کرد سخت بود.

آنهایی هم که آمده بودند، از جامعه و فعالیت های آن بریده شده و در مکانی بسیار متفاوت، تنها به فعالیت آموزشی مشغول بودند. به همین سبب نیز تعجب کرده و ناراحت بودند. اتفاقات روی داده را واگشایی می کردند ولی پیش بینی و ارزیابی ای برای آینده نداشتند. یک خودتکراری در میان بود. در جایی بودیم که از هر چیز زندگی گسسته و برآستی هم سخت و دلگیر بود. برخی ها رفتن به خارج از

وطن را همچون رهایی می دیدند. آنها نماد واقعیت کسانی بودند که میهن و ملت خود را ترك گفته بودند. در میهنی که انسانیت را از بین می بردند. برای همین، برای انسانی که پایبند جامعه و خاک و ملتش باشد، رفتن به به مناطق و سرزمینی جداگانه، کار آسانی نیست؛ چه برسد به چنین محیط دشواری که باید در آن خود را برای مبارزه‌ای سرسختانه آماده ساخت. ترك گفتن میهن بیش از حد آزردهنده و سخت است. روح و روان و فهم انسان به شکلی جدی در تنگنا قرار می گیرد. همه این مسایل تأثیرگذار بودند. البته که تمام این‌ها برطرف می شدند، به شرطی آمادگی پیدا کرد.

گزارش سیاسی بر يك آمادگی خوب تأثیر گذاشت. چون هم تحولات شکل گرفته را مورد ارزیابی قرار داده بود و هم پیش‌بینی‌های فکرگشایی را برای آینده و مبارزه دربر گرفته بود. خوب شده بود. دیگر می‌توانستیم جلسه را تشکیل داده و تصمیماتی را هم بگیریم. گزارش سیاسی تا این اندازه مؤثر واقع گشت. از کودتایی دوازده سپتامبر گرفته تا وضعیت سیاسی و نظامی را ارزیابی کرده بود. به واشکافی و تحلیل وضعیت دنیا، خاورمیانه و ترکیه پرداخته بود. از طرفی نیز جنبش پ.ك.ك و عملکرد آن را ارزیابی می‌نمود. از ابتدای فعالیت‌ها و بخصوص پس از کنگره تأسیس، سه سال پراکتیک پ.ك.ك را به‌لحاظ ایدئولوژیکی، سیاسی، سازمانی، تاکتیکی مورد ارزیابی قرار داده و در آن برخوردی انتقادی و خودانتقادانه نشان داده می‌شود. همچنین به واشکافی مرحله نو می‌پردازد؛ تحولات پیش‌روی نظام جهانی، چگونگی وضعیت خاورمیانه، آینده رژیم کودتاگر دوازده سپتامبر و چگونگی انجام مبارزه در برابر آن مورد واگشایی قرار می‌گیرد. در خصوص مقابله با این رژیم، جنگ درازمدت خلق به‌عنوان مبارزه‌ای استراتژیک مشخص شده و به تشریح دیدگاه‌ها و نظریه‌هایی در این باره می‌پردازد. رهبری می‌گفت: «این موضوع را باید کنفرانس مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار دهد.» تعیین خط نظامی را به کنفرانس واگذار کرده بود. بنا بدین موارد، کنفرانس به ده روز طول کشید و فعالیت جدی و مهمی انجام گرفت.

رهبری، سرپرستی کنفرانس را برعهده گرفت و خود نیز در دیوان بودند. دستیار هم با پیشنهاد خود وی انتخاب شدند. یکی 'ابراهیم' که اهل درسیم بود و دیگری 'صلاح‌الدین چلیک' که با هر دوی آنها در دانشگاه آشنا شده بود. هر دو هم دانشگاه را تمام کرده و کارمند بودند، اما حضور فعالی در مبارزه داشتند. با

سررسیدن رژیم دوازده سپتامبر، هر دو مورد پیگیری و جستجو قرار گرفتند. برای همین از کشور خارج شدند. در عملکرد گذشته، مسئولیت زیادی نداشتند. چون زیاد بطور فعالانه‌ای شرکت نکرده بودند. به تمامی از نظام نگسسته بودند، ولی کودتا حق زندگی کردن را هم برای آنها باقی نگذاشته بودند. برای اینکه شیوه مشارکت خود را متحول کرده، بطور مؤثر و فعال تری شرکت جسته و نقش خلاقانه‌ای ایفا نمایند، رهبری با دادن امکان و فرصت، راه را بر آنها گشود. ما از رفتار رهبری چنین برداشتی نمودیم. چون در پراکتیک پیشین، مسئولیت بالایی نداشتند، مخاطبی که خودانتقادی انجام دهد وجود نداشت. به تمامی از نظام نگسسته بودند، ولی پس از آنکه از روی ناچاری کشور را ترک کردند، دیگر نمی توانستند به شیوه پیشین مشارکت نمایند. برای همین، رهبری می خواست که راه را بر حضور مؤثرتر آنها هموار ساخته و در مدیریت بگیرند. البته در مدیریت هم جای خالی وجود داشت.

کنفرانس از چند جنبه، ارزیابی‌های گزارش سیاسی را مورد گفتگو قرار داده، ژرفا بخشیده و فعالیت پسندیده‌ای را انجام داد. با ارزیابی مرحله موجود و فعالیت گذشته، تصمیماتی را برای دوره جدید اخذ نمود. رهبری با ارائه ارزیابی‌ای مفصل در مورد جنگ انقلابی خلق در مقابله با رژیم کودتاگر دوازده سپتامبر، گزارش را تمام کرد. وی در کنفرانس به تعریف و تشریح استراتژی جنگ خلق به‌عنوان استراتژی کوردستان پرداخت. سه مرحله استراتژیک آن: دفاع، موازنه و مرحله حمله هستند. ولی هر یک از مراحل با توجه به وضعیت کوردستان، با خصوصیات مبتکرانه‌ای وصف گردید. چرا که در دیگر کشورها جداگانه بوده و بایستی با توجه به ویژگی‌های کوردستان تحقق می‌یافت. مشخص شد که مرحله طولانی مدت دفاع، با گذار به دوره گریلاگری صورت خواهد گرفت. مرحله بعدی نیز موازنه خواهد بود که در آن، باید جنبش انقلابی در کوردستان و در ترکیه یا با قیام دموکراتیک خلق، مسئله را با قدرت‌مداران حل نموده و یا به مرحله حمله وارد گردد. بیان شد که مرحله هجوم استراتژی را می‌توان با توجه به بعضی شرایط عملی ساخت. برای این نیز دو شرط مهم لازم بود: یک، در ترکیه موقعیت جنبش انقلابی خلق را ارتقا بخشیده. دوم، یاری‌رسانی به حرکت سوسیالیسم جهانی که رهبری آن را همچون استراتژی بنیادین در نظر گرفت. همچنین شرح داد که اگر این‌ها نباشند مرحله حمله استراتژی تحقق

نخواهد یافت. بدین ترتیب، رهبری گزارش سیاسی را با استراتژی مبارزه انقلابی در برابر تأثیر فاشیسم دوازده سپتامبر تشریح نمود.

مطلب دیگری که می‌بایستی کنفرانس بدان می‌پرداخت انتقاد و خودانتقادی بود. رهبری همراه با ارزیابی گسترده فعالیت‌ها، وضعیت مدیریت و مسایل پیش‌آمده، انتقاداتی را هم انجام داد و گفت: «رفقا خودانتقادی گسترده‌ای انجام داده و بر این مبنا یک بار دیگر خواهان حضور در عرصه عمل باشند.» اما چنین خودانتقادی‌ای صورت نگرفت. این را هم بگوییم که برای نخستین بار بود با رویه انتقاد و خودانتقادی روبرو می‌شدیم. مرحله بسیار دشواری جریان داشت. معلوم هم نبود که به چه میزانی جهت مبارزه، تدارکات انجام گرفته و مرحله درک شده بود. از این جهت، یک خودانتقادی ژرف، برخورداردی صحیح و کامل انجام نگرفت. برغم زحماتی فراوان، برخورداردی تنگ‌نظرانه صورت گرفت. بهترین پاسخ این بود که "من انجام ندادم، به زور این را هم انجام دادم. جلوی کسی را هم نمی‌گیرم، هر کی بهتر می‌تواند انجام دهد بفرماید با موفقیت انجام بدهد. اینقدر از دست من ساخته است." این حرف‌ها بدین معنا بود که "من جلوی کسی را نخواهم گرفت و مشکل‌ساز هم نمی‌شوم، ولی از این بهتر را هم نمی‌توانم انجام بدهم؛ چون حاضر نیستم. نمی‌دانم چگونه بهتر از این را انجام داد؟! " چنین برخورداردی در میان بود.

البته که این گفته‌ها، خودانتقادی نیستند. اگر مسایل موجود مورد واگشایی قرار نگیرد، کار به بن‌بست می‌کشد. اگر اشتباهات، مشکلات و ناموفقیت‌ها را ندیده و نپذیرفت و یا اینکه علل آن را پیدا نکرده و در میان نگذاشت، بدین معنا بود که برای مرحله پیش‌روی توان بدست نخواهد آمد. با وجود این، کادر و مدیریتی که مرحله جدید را می‌بایستی با موفقیت آغاز کنند، آمادگی آن را نشان نمی‌دادند. هر چند دیدگاه حزب رد نشد، ولی یک خودانتقادی ژرف و راه‌حل‌سازمانی هم حاصل نیامد. مدتی بعد، رهبری این وضعیت را مورد انتقاد قرار داد: «رفقای ما خودانتقادی انجام ندادند. خطا و اشتباهات خود را ندیده و برای مرحله جدید آمادگی نشان ندادند. تنگ‌نظرانه، با واکنش و احساساتی برخورد کردند. از این رو خود را به بن‌بست رسانیدند. آماده نبوده و پیشرفتی را ایجاد نکردند. این نیز کار را به جایی رساند که مدیریتی در میان نبوده و بحران مدیریت بوجود آید. حزب را بدون مدیریت بحال خود رها کردند. در مراحل قبلی، یک فرمانده و مدیریت باکفایت را

شکل ندادیم. در صورتی که برای جنبش انقلابی خلق، یک مدیریت خوب شکل نگیرد، درها تا به آخر بر روی تبهکاران باز می‌ماند.»

معلوم بود که از همان آغاز کار، برخورد ما با خودانتقادی غلط است و پی بردن بدین، مفید خواهد بود. در وضعیتی هم نبودیم که انتقاد و خودانتقادی را رد نماییم. یعنی آگاهانه این کار را انجام نمی‌دادیم. اما در همان حال، با درک و واگشایی مسایل، یک خودانتقادی و بازخواست ژرف جهت نوشدن در خط انجام نمی‌گرفت. در حالی که با انجام خودانتقادی، به اشتباهاتی که از ما سر زده بود پی برده، خصوصیات خویش را بهتر شناخته و موجودیت خود را در حزب پایبندتر می‌ساختیم. ولی این خط‌مشی را درونی نساخته و صحیح درک ننمودیم. بدین لحاظ، برخورد ما با خودانتقادی در اوایل، اشتباه‌آمیز و با کم‌وکاستی بود. این نیز از درک و ادعایی ضعیف نشأت می‌گرفت. وضعیتی بود که می‌بایستی بطور جدی مورد انتقاد قرار گیرد.

در مراحل بعدی نیز تقریباً بنیان مفهومی که به نام خودانتقادی حاکم گشت همین بود. انتقاد و خودانتقادی پ.ک.ک را در درون یکپارچگی نگه خواهد داشت. تا به امروز هم به رشد و گسترش آن یاری رسانده است. در جایی که شکست وجود دارد، در آنجا خودانتقادی و خط‌مشی پ.ک.ک حاکم نیست. هر کسی باید این را بداند. اگر بهسازی صورت نگیرد، پیشرفت هم بوجود نمی‌آید. مسبب اشتباه و خطاها از تحلیل نکردن آن سرچشمه می‌گرفت. چیزی که در میان بود برخوردی محافظه‌کار، تنگ‌نظر و احساساتی بود. چنان فضایی حاکم بود که گویا انتقاد و خودانتقادی ژرف باشد، بعضی چیزها از دست خواهند رفت. این نیز یک جور موضع خودخواهانه بود. این خودخواهی و نشان دادن خویش همچون تافته‌ای جداافتاده رفتاری فراگیر بود. البته این برای هر کسی صدق نمی‌کرد.

با توجه بدین واقعیت، ملیتان‌هایی که مسایل را از ریشه واگشایی نموده و دارای خودانتقادی ژرفی باشند، راه را بر پیشرفت‌هایی بزرگ هموار ساخته و جسورانه در مسیر پیروزی گام برمی‌دارد. اما در ابتدا موضع اشتباهی در قبال خودانتقادی وجود داشت که تا بحال هم این چنین است. همین موضع اشتباه بعدها بر تمام مراحل، تأثیراتی را برجای گذاشت. در مقابل خودانتقادی، انتقاد می‌کردند که به منت‌گذاری می‌ماند. یعنی "کاری که من انجام می‌دهم منفعت حزب



در آن است. " خودانتقادی را همچون يك احتیاج ندیده، تأثیر آن را جهت موفقیت درنیافته و آن را به عنوان شیوه‌ای برای آموزش دادن کادر بر نمی‌شمردند. مانند این بود که به زور موجب انجام کاری شده و همیشه با تردد، عصبانیت و واکنش برخورد صورت گیرد. گریز مدام از آن و درونی‌نساختن خودانتقادی اشتباه بزرگی است. وضعیت مهم و خطرناکی که تکوین حزبی ما را فراهم نیاورده و در این امر رشد نمی‌دهد همین می‌باشد.

یکی دیگر از موضوعات کنفرانس، انتخاب مدیریت بود. بنا به اساس نامه، کنفرانس نمی‌بایستی مدیریت را انتخاب کند، ولی چون بسیاری از اعضای مدیریت دستگیر و زندانی شده بودند، کنفرانس مدیریت مرکزی را از نو انتخاب نموده و تعداد آن را نیز از هفت به یازده نفر افزایش داد. از زندان هم انتخاب شدند و همراه با مدیران موجود در زندان، وظیفه خود را انجام می‌دادند. جهت انجام امور عملی نیز مدیریت وجود داشت. مدتی بعد مدیریت، جلسه‌ای را تشکیل و برنامه‌ریزی انجام دادند. تقسیمات گروهی از مدیریت برای اروپا صورت گرفت. برای فعالیت خاورمیانه و اروپا تقسیم کاری انجام دادیم.

در محوریت فعالیت خاورمیانه، فعالیت نظری، آموزش کادر و تدارکات برای جبهه وجود داشت. فعالیت اروپا نیز چاپ و نشر مجله، گسترش فعالیت مردمی، پیشبرد روابط خارجی و کار جبهه بود. بر این مبنا، تقسیم کاری صورت گرفت و گروهی از رفقا برای اروپا و گروهی نیز جهت انجام فعالیت خاورمیانه تعیین شدند. يك سال نیز بر این اساس کار کردیم. همچنین یکی از تصمیمات کنفرانس، گسترش فعالیت‌ها جهت بازگشت گام‌به‌گام به کشور بود. در این چارچوب، تدارکات و آموزش نظامی در منطقه برگزاری کنفرانس آغاز گشت. بخشی از مدیریت هم در آنجا گرد آمده بودند و يك برنامه‌ریزی سه‌ماهه را انجام دادند. نخستین گروهی که جهت بازگشت به وطن خود را آماده می‌نمود، قریب به هفتاد تا هشتاد نفر بود. این گروه، بطور ویژه‌ای آموزش دید. در این میان، مدیریت گفتگویی در مورد چگونگی انجام تدارکات انجام داده، به برنامه‌ریزی پرداخته و با توجه به نتایج آنها، بازگشت به میهن تحقق می‌یافت. در واقع، فعالیت اصلی بر این مبنا انجام گرفت. در این راستا، فعالیت آموزشی گسترده‌ای را انجام داده و سمینارهایی را برگزار نمودیم. با

وجود گفتگو و برنامه‌ریزی مدیریت، در این باره ضعیف ظاهر شدیم. زیرا از تحلیل و برخورد حاکمی برخوردار نبودیم.

در دوره بعدی بخش مهمی از مدیریت، رفیق صبری و رفیق عگید هم در آنجا بودند. در مراسم پایانی دوره آموزشی، رهبری نیز حضور یافت. از بیروت نیز رفیق جمعه و مهمانانش شرکت کردند. برای نخستین بار بود که پایان یک دوره را طی مراسمی رسمی برگزار می‌نمودیم. پس از انجام هماهنگی و صحبت‌هایی بازگشت به وطن انجام می‌گرفت. رهبری یکی دو روز اندیشیده، گفتگو کرده و در آنجا ماند. کاملاً قانع نبود. به نظر می‌رسید که در مورد یکی دو موضوع نگران است؛ یک، شرایط داخل کشور و وضعیت مدیریت نظامی. زیرا هنوز حملات وجود داشتند. دوم، وضعیت ما بود که آن را ضعیف می‌دید. تدارکات ما زیاد کامل به نظر نمی‌رسیدند. به همین علت، بازگشت را زود هنگام دیده و تصمیم را تغییر داد. وی با در نظر گرفتن انجام فعالیت نظری، ژرفابخشیدن به موارد آموزشی، کسب آمادگی بیشتر و حاکم شدن بر مرز جهت پراکتیک گریلایی، اجرای این تصمیم را یک سال به تأخیر انداخت. در دفاعیات نیز بدان اشاره می‌نماید: «بازگشت عملی می‌شد و در این صورت، شاید بر زندانیان نیز تأثیر می‌گذاشت.» برخورد و گرایش کنفرانس هم چنین بود. فعالیت‌ها نیز در این چارچوب بودند، ولی به نظر می‌رسید که بدلیل ضعف‌های ما رهبری زیاد امیدوار نبود. برای همین، رفتن به داخل وطن را به یک سال بعد موکول نمود.

رهبری انجام فعالیت آماده‌سازی را برای مدتی دیگر تمدید کرد. رفیق عگید را با یک گروه کوچک به شرق و جنوب کوردستان پیش رفیق قره‌سونگور فرستاد. رفیق قره‌سونگور فعالیت‌هایی را انجام داده بود. در سال ۸۱ به عرصه لبنان هم آمده بود. آگاهی داده، گزارش خود را هم ارائه نموده و برگشته بود. جهت اینکه به تدارکات فعالیت گریلایی بپردازند، در ماه نوامبر سال ۱۹۸۱ با رفیق عگید و گروهی کوچک و رفیق عگید به جنوب فرستاده شدند. گروه‌هایی دیگر هم جهت تدارکات بیشتر دوباره در کمپ‌ها تقسیم شدند. البته اگر بازگشت صورت می‌گرفت، آنگاه شاید وضعیت سیاسی و نظامی متفاوت‌تری به میان آمده و بر زندان نیز تأثیر بگذارد. ولی این هم جای پرسش است که تا چه اندازه موفق و مؤثر واقع می‌گشت؟ تدارکات موجود جهت انجام یک جنگ کارساز در مقابله با رژیم کودتاگر دوازده

سپتامبر، تا چه حد می‌توانست کافی باشد؟ جواب این سوال زیاد معلوم نبود. آموزش اساساً مدتی بعد انجام گرفت. تا آن زمان نیز دوره‌ای آموزشی را انجام دادیم، ولی روشن شدن وضعیت کادر، کسب اندیشه‌ای نظام‌مند و حالتی آماده برای جنگ، پس از کنفرانس و در مدت یک سال به وقوع پیوست. مرحله بعدی نیز آسان نبود. اگر دشواری‌های آن را مد نظر قرار نمی‌دادیم، شاید همانند عقب‌نشینی سال ۸۱ با شهادت‌هایی روبرو می‌ماندیم. از لحاظ سیاسی و نظامی، چنین برگشتی سودمند و حتی ضروری هم بود، اما موضع سازمانی، ایستار کادربودن و سطح مدیریتی ما برای این امر کافی نبود.

در نتیجه، رهبری با دیدن این وضعیت، تأخیراندازی را مناسب دید. از نو نیروها را بر سر کمپ‌ها تقسیم کردیم که با مشکل مواجه گردید. چون فلسطینی‌ها نمی‌خواستند ما به شکل دسته‌جمعی در کمپ‌ها بمانیم، بلکه با شمار کمی در تمامی کمپ‌ها تقسیم شویم. همچنین بیشتر می‌خواستند که در عرصه جنوب و در کمپ‌های نزدیک به اسرائیل بمانیم. این خواسته کوچک کردن گروه‌ها موجب پراکنده شدن رفقا آموزش را تضعیف می‌ساخت. جهت دیدن آموزشی بهتر، راحت بودن از لحاظ روانی و نزدیک بودن به مدیریت و رهبری، لازم بود به گروه‌هایی پرشمار و در جاهای پیشین تقسیم گردند. در آن زمان لازم بود این مشکل قابل توجه را برطرف می‌ساختیم. ولی با تمام این‌ها نیز تقسیمات صورت گرفت و مدیریت آموزش تشکیل داده شد. در حین فعالیت نظری و ژرفابخشی به آموزش، یک جایگیری تازه انجام گرفت. بدین ترتیب، یک مرحله فعالیت نظری و آموزشی بسیار فشرده آغاز گشت.

در زمستان ۸۲-۱۹۸۱ موارد آموزشی تا حد ممکن ژرفا یافته و فعالیت فشرده‌ای انجام گرفت. رهبری تمام این موضوعات را بطور مفصلی ارزیابی نمود. بیشتر درباره جنگ درازمدت خلق و نظریه خشونت در یک کمپ در سوریه به مدت یک هفته با رفقا جلسه‌ای را تشکیل دادیم. نتایج آن را که تشریح‌کننده خط‌مشی نظامی بود تدوین نموده و با عنوان "نقش خشونت در کوردستان" بصورت کتاب درآوردیم. این کتاب، خیلی مهم و باارزش است. هر چند دگماتیسم مشخصی را هم دربرگرفته باشد، اما در خصوص خط نظامی، محتوایی قانع‌کننده و روشن‌نگرانه دارد. در آن، ارزیابی‌هایی در باب سازماندهی حزب و جامعه و

خودسازماندهی صورت گرفته‌اند. همچنین در خصوص مسئله کورد در هر چهار بخش کوردستان، يك ارزیابی با عنوان "مسئله ملی در کوردستان و رهیافت آن" انجام گرفت. کتاب "نقش خشونت در کوردستان" را تکثیر و در کمپ‌ها پخش کردیم تا کوادر از روی آن آموزش ببینند.

از سویی مرحله استراتژیک حزب و نیروی تحلیل آن ژرفا می‌یافت، از سوی دیگر نیز بر مبنای این فرگشایی، آموزش ایدئولوژیکی کادر ادامه داشت. همچنین در اروپا نوشتجات نظری در مجله 'سرخوبون' به چاپ رسیده و در میان مردم پخش می‌شد. دست‌کم خلق‌مان در خارج از کشور درباره مرحله نوین حزب و خط‌مشی رهبری آگاهی یافته و آموزش می‌دیدند. این چنین، هرگونه فعالیت نظری، تبلیغات و آموزشی انجام می‌گرفت. برآستی هم آن زمستان بسیار تأثیرگذار بود. حزب استراتژی نوینی را به‌لحاظ سیاسی، سازمانی و نظامی تعیین کرده بود. کادرها نیز بطور فشرده‌ای بر روی آن آموزش دیده و بدان روشنی بخشیدند. آنچنان که وقتی به کنگره دوم آمدند انگار "مغز آنها را شسته‌اند!" یعنی تا این حد در کادر تغییر بوجود آمده بود. رهبری پیش از کنفرانس خود امور را در دست داشت و برای بعضی کارها تدارک دیده بود. بر وضعیت کادر نیز واقف بود. اما هنگامی که به کنگره آمد، با دیدن کادرها گفت "چه به سر این‌ها آمده، مغزشان را شستشو داده‌اند، همه يك چیز را می‌گویند." تا این اندازه سطح فکری بالا رفته بود و این نتیجه آن آموزش بود. اگر چنین آموزشی صورت نمی‌گرفت شاید کارزار پانزده آگوست هم تحقق نمی‌یافت. بایستی بخوبی این را درک نمود. اگر يك سازوبرگ نیرومند ایدئولوژی صورت نگرفته و اعتمادبنفس بوجود نمی‌آمد، در شرایط کوردستان، در آن کوه و دشت‌ها ممکن نبود که مبارزه گریلایی را عملی ساخته و دشواری‌ها را با جان و دل خرید. این کار، آسان و در همان حال، ناممکن نیست، بلکه سخت است. انجام آن تنها با گفتن راحت است. در کل، این فعالیت‌ها نتایج خوبی در برداشت.

در بهار ۱۹۸۲ وضعیت لبنان مدام در حالت ناآرامی بود. اسرائیل در دامنه‌های بیروت يك کمپ فلسطین را بمباران کرد. يك رفیق به اسم 'عبدالقادر چوبوکچی' اهل باتمان در آنجا شهید شد. نخستین شهید ما در لبنان بود. رهبری به مراسم به‌خاک‌سپاری جنازه رفت. برای فلسطینی‌ها نیز يك جلسه تشکیل داده شد. در مورد یکم می ارزیابی‌هایی صورت گرفتند. پس از آن، به‌گمانم دوم ژوئن بود که

اسرائیل از مرز گذشته و یک شبه کوه بیروت را محاصره کرد. از طریق دریا نیز با کشتی‌های جنگی بیروت در محاصره قرار داد. سوریه می‌خواست در مقابله با اسرائیل بجنگد. یک جنگ هوایی انجام شد. اسرائیل طی پانزده دقیقه تمام رادارهای سوریه را مورد حمله قرار داد و از بین برد. پس از آن نیز در نتیجه یکی دو ساعت درگیری، نزدیک به ۱۵۰ هواپیمای سوریه سقوط کردند. سوریه دیگر مجبور شد ضد هوابرد از مرزهایش دفاع کند. با نابودی رادارها جهت حفظ نیروهای خود شروع کرد به عقب‌کشاندن ارتش خود از مرزها. اسرائیل تا بیروت آمده بود و چندین کمپ آن در شرق شهر، در محاصره ارتش این کشوره قرار گرفته بودند. یک وضعیت ترسناک بوجود آمده بود. دیگر در لبنان جنگ در جریان بود.

البته این جنگ بر ما هم تأثیر خیلی زیادی گذاشت. جهت جمع‌وجورکردن نیروهای مان دست به فعالیت زدیم. جای آکادمی که همان مکان تشکیل کنفرانس بود برای جلسه در نظر گرفته شد. از آنجا امکان ورود به سوریه بیشتر بود. گردآوری نیروهایی نزدیک راحت‌تر بود، ولی از نیروی که در شرق بیروت بود ده روز آگاهی دریافت نکردیم. رفیق صابر و آنها خود از کوه مسیری را پیدا کرده و خودشان را به ما رساندند. در نخستین عبور از مرز و هم از جبهه شرق در نباتیه درگیری‌هایی روی داد و شهید هم دادیم. در یک جا ده رفیق شهید شدند، گروهی از رفقا هم به اسارت درآمدند. رفقای که در کمپ‌های نزدیک به مرز مستقر بودند، در درون درگیری‌های شدیدی قرار گرفتند. البته بلافاصله هم در هر جایی پخش شد. بجز رفقای ما، در مقابل اسرائیل درگیری چندانی به‌میان نیامده و مقاومتی صورت نگرفته بود. در نتیجه آن نیز یک گروه شهید دادیم و یک گروه هم اسیر شدند. این برای ما، وضعیتی جدی و مهمی بود.

دیگر معلوم نبود که فلسطین و لبنان چه خواهند کرد. جهت دفاع از بیروت، مسئولان سازمان رهایی‌بخش فلسطین وارد این شهر شده و خود را سپر کردند. به‌نظرم نزدیک به سه ماه محاصره بیروت ادامه داشت. از طرفی نیز نیروهای جهانی و دیپلماتی نیروها به جنب‌وجوش افتاده و از حمله اسرائیل به بیروت جلوگیری کردند. مذاکرات ادامه داشته و گفتگوی اعراب نیز صورت می‌گرفت. در نتیجه، به توافق رسیدند. نیروهای گریلای موجود در لبنان را از طریق دریا به دیگر کشورهای عربی فرستاده و پراکنده ساختند. سازمان رهایی‌بخش فلسطین، عقب‌نشینی در

لبنان را قبول کرد. گویا اسرائیل نیز پذیرفت که به بیروت حمله نکند. ولی همانطور که می‌دانیم، پس از عقب‌نشینی، شارون که در آن زمان ژنرال و یا فرمانده ستاد ارتش اسرائیل بود، کمپ‌های مردم فلسطین را در بیرون از بیروت مورد هجوم قرار داد. در نتیجه این حملات، در کمپ‌های 'صحبا' و 'شاتایلا' يك كشتار همگانی بوقوع پیوست.

رفیق جمعه و آنها سه ماه در بیروت در محاصره ماندند. همراه با عقب‌نشینی عمومی يك گروه از رفقا هم عقب کشیده و به ما رسیدند. در آن شرایط لبنان، دیگر فلسطینی‌ها هم نمی‌توانستند بمانند. در شمال لبنان، بعضی از کمپ‌ها عقب‌نشینی کردند. ما هم يك کمپ کوچک ساختیم، ولی نیروی کمی را در آن جای دادیم. دیگر وضعیتی در میان نبود که در آنجا مانده و به فعالیت‌مان ادامه دهیم. به رهبری پیشنهاد دادیم که نیروهای مان را به سوریه بکشانیم. قرار بود که نیروی کمی در لبنان بماند. پیشنهادمان این بود که باید یکی از کمپ‌های مان را حفظ و رفقای دیگر را به سوریه جابجا کنیم. هم آسان و هم سالم‌تر خواهد بود. رهبری هم مناسب دید. روابط مان را هم تا حدودی بیشتر کرده بودیم. نیروها را از حلب، عفرین و قامیشلو گرفته تا دریک، در خانه‌ها تقسیم و بجا کردیم. در تابستان سال ۱۹۸۲ بیشتر رفقا در روزاوا در خانه‌ها ماندند. تنها اینگونه توانستیم امنیت را تأمین کنیم. برقرارکردن امنیت، کار چندان آسانی نبود. در بیرون، جایی برای ماندن نبود.

رهبری تمام این‌ها مسایل را مورد ارزیابی قرار داد. دیگر کمبود آموزش نمانده بود. باز وضعیت لبنان تغییر کرده بود. در آنجا امکان آموزش نظامی هم نمانده بود. رژیم دوازده سپتامبر دچار پریشیدن زیادی شده بود. رژیم دیگر خود را به مرحله قانون اساسی جدید واگذاشته بود. از نظامی‌گری فاصله گرفته و به مدنی شدن روی می‌آورد. رهبری هنگامی که تمام این‌ها را ارزیابی می‌نمود، البته که يك سال تاخیر جهت بازگشت به میهن را، برای کسب آمادگی بیشتر در نظر گرفته بود. وی گفت: «اگر که بازگشتی صورت گیرد، بسوی جنگ می‌رویم. شاید هم در زمانی نزدیک، امکان تجمع وجود نداشته باشد. برای همین سال ۸۲ سال کنگره است. سال قبل نیز کنفرانس تشکیل دادیم، ولی با تشکیل يك کنگره و بنا به تصمیمات آن بازگشت انجام گیرد بهتر خواهد بود.» با چنین دلیلی، تصمیم برگزاری دومین کنگره حزب گرفته شد.

## برگزاری دومین کنگره پ.ك.ك در سال ۱۹۸۲

بلافاصله فعالیت تدارك كنگره آغاز گردید. يك فعالیت کلی نظری هم داشتیم. پس از برقراری ارتباط با درسیم، گروه باقی مانده از آنجا هم به ما رسیدند. با اینکه برخی نیز در آنجا مانده بودند، اما اکثر گروه خودشان را به ما رساندند. وقتی که رفقای اروپا آگاهی دادند، فعالیت برای تداركات شروع شده و در آگوست ۸۲ در کمپ سازمان رهایی بخش فلسطین در جنوب سوریه دومین کنگره پ.ك.ك را برگزار نمودیم. فردی که در مورد زمان و مکان کنگره اول و دوم نظر می داد مشارکت نکرد، چون حافظه اش را از دست داد. به دلایل جداگانه، تعادل فکری اش برهم خورده بود. برای همین به اروپا رفت.

مدیریتی که پس از کنفرانس برای اروپا وظیفه دار شده بودند، نه تنها در فعالیت های شان موفق نبودند، بلکه خیلی هم مشکل دار بوده و موجب سختی هایی گشتند. لذا بیشتر از رژیم دوازده سپتامبر، رهبری و حزب را در تنگنا قرار داد و تحمل ناپذیر بودند. هنوز هم آن زمستان را بخاطر دارم. زمستانی آسان و تاب آور نبود. مشکلات زیادی بوجود آوردند. هر يك، فکر جداگانه ای داشتند. برای کار مطبوعات رفته بودند، اما هیچ نوشته ای را حاضر نکرده بودند. حال آنکه نوشتجات را در خاورمیانه آماده کردیم. می بایستی فعالیت مردمی را رشد و گسترش می دادند، اما از سوی خلق، پی در پی شکایت می آمد. مابقیه نیز به میل خود گذران کرده، رفت و آمد داشته، می خوردند و می نوشیدند و هیچ احترامی هم برای خلق قائل نبودند. در حال گشت و سفر بوده و هیچ گونه فعالیتی را انجام نداده بودند. مدتی بعد 'داود' بدین بند کرده بود که "می خواهم ازدواج کنم." می خواست با يك دختر سیزده ساله ازدواج کند. رهبری هم گفت "دختر نمی خواهد، من چکار بکنم." به نظرم فامیل م. جان یوجه بود. سپس خود را به دیوانگی زد. وقتی به اروپا رفت، خودش را مثل لنین می دید. گویا کمی هم دست به قلم بود. البته خودش را مثل کارگر می دید تا لنین. يك فعالیت کارمندی و کارگری را انجام می داد. البته هیچ کاری را هم انجام نداد. حتی به خط مقاومت پ.ك.ك هم نزدیک نشد. در وضعیتی واپس گرا و راست گرا بود. وقتی به اروپا فرستاده شد، آنقدر چاق بود نمی توانست راه

برود. رهبری خیلی ناراحت شد و گفت: «تو با این وضعت نه تنها نمی توانی گریلا شوی، قادر به آشپزی گریلا هم نیستی. دست آخر هم خودش را به دیوانگی زد. همچنین از طرفی با فاطمه در سوئد و از طرف دیگر هم با رفیق فواد مشکل داشت. خلاصه، نه تنها مشغول فعالیت نبوده، بلکه مدیریت اروپا را مشغول مشکلات خود کرده بود. برخی از اشخاص دارای مشکلاتی بودند، ولی يك از کسانی که بدون مشکل دیده می شد 'سمیر' بود. بعدها پی بردیم که کسی که مدام امور را برهم زده او بوده است. هر کسی را به جلو فرستاده و این کارها را طوری انجام می داد که کسی به او شك نکند. فعالیت اروپا هم کمی با مشکل همراه بود. برخی ها می گفتند که "بایستی بروی و در برابر رهبری و حزب مخالفت کنی." در آن مدت 'شوان' و آنها هم ضرر رسان بودند. هر چند در آن زمان زیاد همبستگی نداشتند، ولی تا حدودی کار می کردند. اقدام سمیر بسیار خطرناک بود. وقتی يك شب به تنهایی آمد، پرسیدم چرا تنها آمده ای؟ حال و وضعش مشکوک به نظر می آمد. مدتی بعد همیشه به تنهایی فعالیت می کرد. می خواستیم چند کاری را با هم انجام بدهیم، ولی با رفتارشان نشان داد که همراهی نمی کند. بعدها معلوم شد که می خواهد خودسرانه، به سازماندهی بپردازد.

گزارشی را برای کنگره آماده کرد، اما آن فعالیت ها را بهم ریخته بود. آشکار شد که به اخلاص مشغول بوده است. دست آخر در نشست کنگره نیز می خواست رفقایی را که از درسیم آمده بودند تحریک کند. برخی از رفقایی که از آنجا آمده بودند، کمی زودرنج بودند. سمیر مشغول برهم زدن کنگره بود. 'زیاد' پیشنهاد کرد که پیش از کنگره، مدیریت جلسه ای را انجام دهد تا مسایل بهتر روشن گردند که رهبری مخالفت کرد. رفیق فواد پیشنهاد داد که اسم آنها در انتخابات نوشته نشود. رهبری گفت که: «من دیوان هستم و کاغذها را باز خواهم کرد، می خواهید از من پنهان کنید!» در پس تمام این ها سمیر وجود داشت. سمیر خیلی تلاش بخرج داد که کنگره را برهم بزند. این، قابل درک بود. برای این به کنگره آمده بود که تصمیم رفتن به اروپا گرفته شود. به برخی ها هم قول داده بود که "شما را عضو مرکزی کرده و به اروپا خواهم برد." جهت انجام تنظیماتی جداگانه آمده بود. به هر طریقی سعی می کرد که کنگره را بی ثمر گرداند. البته کنگره تدارکات لازم را داشت و دیوان کنگره،



دیوان کنفرانس بود. یکی از موضوعات مهم، نیامدن گروه از درسیم بود. سمیر در این باره اغوا به پا می‌کرد. رهبری بخوبی به رفتارهای او پی برده بود.

یکی بود به نام 'جوما' که ناشنوا بود و بعدها فرار کرد. او با اینکه ممنوعیت داشت و تحت پیگیری بود، در استانبول با پاسپورت به اروپا رفته بود. او را از آنجا آورده بودند. او با ما رابطه برقرار نکرد، حتی ما او را از چشم‌مان انداختیم. اما در کنگره، بدون اساس از برخورد حزب در قبال درسیم انتقاد می‌کرد. رهبری با صبر فراوانی چهار ساعت به گزارش عملکرد درسیم گوش فرا داد. چون يك اخلاص‌گري جدی در میان بود.

از مباحث مهم دیگر کنگره، بررسی و ارزیابی مدیریت سازمان بود. در گزارشی که به کنگره ارائه شد، هم مدیران و هم دیگر اعضا مورد انتقاد قرار گرفته بودند. از مدیریت به سبب اینکه بصورت يك اکیپ درنیامده بودند انتقاد شد. در این باره سمیر مخالفت کرد و گفت: «مگر هر کسی بد است. چرا اینقدر، مدیریت بد جلوه داده می‌شود. باشد، اگر انجام‌شدنی است، چرا نمی‌توانند مدیر شوند؟ آیا مشکل همیشه از انسان‌هاست و از چیز دیگری نیست؟» سعی می‌کرد که موضوع دیگری را به میان بکشد. منظورش از چیز دیگر، خط‌مشی بوده و در نتیجه بلکه نیز رهبری باشد. البته که چند رفیقی جواب سمیر را داده و نظرش را بی‌مایه کردند.

در سال پس از کنفرانس برخی کتاب‌ها تدوین و به چاپ رسیده بودند؛ "نقش خشونت در کوردستان"، "در باب سازماندهی"، "مسئله ملی در کوردستان و رهیافت" و هم "برنامه جبهه متحد مقاومت در رویارویی با فاشیسم" و "برنامه جبهه رهایی ملی کوردستان". تمام این‌ها در کنگره به‌عنوان اسناد رسمی حزب مورد پسند قرار گرفت. مهم، رسمی کردن آنها بود که تا آن‌زمان رهبری آماده کرده بود. تصمیم مهم دیگر، بازگشت دوباره به وطن بود. هر چند در کنفرانس هم چنین خواسته‌ای وجود داشت، ولی يك سال موکول یافت. ولی در کنگره دوم، تأخیرنکردن در بازگشت به میهن و انجام مبارزه مسلحانه بر مبنای جنگ درازمدت خلق در برابر کودتای فاشیستی دوازده سپتامبر مورد تصمیم‌گیری قرار گرفت. با چنین تصمیماتی کنگره به پایان رسید.

## روابط و توافقات خارج از کشور

زمانی که فعالیت خارج از کشور انجام می‌گرفت، تنها با فعالیت کادر و آموزش آن سپری نمی‌شد، بلکه برای خارج از وطن نیز در حکم یک گشایش بود. با وقوع کودتای دوازده سپتامبر نیز مرحله‌ای جهت برقراری روابط و انجام توافقات در مقابله با این کودتا آغاز گشت. بر این مبنا، فعالیت بسیار مهمی انجام گرفتند. اولین رابطه با سازمان رهایی‌بخش فلسطین برقرار گردید و به آنها هم محدود نماند. از طریق آنجا بر روی اروپا گشایشی صورت گرفت. برقراری روابط با محافل مختلف در اروپا، انجام فعالیت سازماندهی در میان کوردهایی که در آنجا زندگی می‌کردند و جذب همکاری آنها و پیدا کردن هوادار جزو فعالیت‌های اروپا بود. پیشتر با چندین گروه روابطی را برقرار نموده، هوادارانی پیدا کرده و به سازماندهی پرداخته بودند. از این لحاظ، ما به‌عنوان پ.ک.ک، دیر دست بدین کار زده بودیم. پس از خروج رهبری به خارج از میهن، از طریق خاورمیانه، گشایش اروپا صورت گرفته و فعالیت سازماندهی مردمی گسترش یافت.

در آن زمان برقراری چنین روابطی مهم بودند. چون پ.ک.ک حزبی بود که به همکاری و پشتیبانی خلق تکیه می‌نمود. در داخل وطن نیز با همکاری و نیروی مردم، خود را سرپا نگه داشته و با خروج از آن، این همکاری متوقف شده بود. ولو جهت انجام فعالیت‌های خویش، به یاری و پشتیبانی خلق نیاز داشت. این همکاری ابتدا از سوی خلق کورد در اروپا ارائه شد. البته تا حدودی از مردم روژاوا همکاری دریافت می‌نمود. با علاوه شدن فعالیت مردمی در اروپا، گسترش فعالیت در خارج از میهن تا حدی آسان‌تر شده بود. از این نظر سختی‌های بسیاری برطرف شدند.

عرصه دیگر نیز عرصه عربستان بود. به اندازه اروپا هم نباشد ولی تا شماری از خلق کورد برای کارگری به لیبی، دیگر کشورها و بسیاری از جاهای عربستان رفته بودند. برقراری ارتباط با آنها و دریافت کمک مادی و معنوی، کار چندان آسانی نبود. علاوه بر دریافت همکاری مادی، سعی شد که افرادی را به حزب و مبارزه ملحق ساخت. این همکاری‌ها جهت پشت سرگذاشتن آن وضعیت دشوار از اهمیت فراوانی برخوردار بودند. چرا که با پشتیبانی خلق در آنجاها فعالیت‌ها گسترش

یافت. لازم است این نیز به عنوان یکی از عوامل بسیار مهم در پیشرفت مرحله عنوان گردد.

از طرفی دیگر، هم‌زمان با کودتای دوازده سپتامبر تنها پ.ک.ک نبود که به خارج از کشور رفت. پس از کشتار همگانی مردم مرعش در ماه دسامبر سال ۱۹۷۸ رهبری پیش‌بینی کودتا را کرده بود. پس از آن، ابتدا در العزیز دستگیری‌هایی انجام گرفت. جنبش با خروج از میهن، توانست نفسی تازه بکشد. در ترکیه و کوردستان، جز پ.ک.ک، شماره زیادی از احزاب، پس از کودتا به بیرون از کشور رفتند یا سعی کردند که خارج شوند. ولی براحتمی می‌توان این را گفت که تنها پ.ک.ک بود از قبل تدارک دیده و بویژه توانست به جاهای دیگر خاورمیانه و از آنجا نیز فعالیت اروپا را گسترش دهد. بعضی از احزاب ترک برای رفتن به اروپا سازمان یافته و آمادگی داشتند. ولی هم‌زمان با کودتا یکی از احزابی که جلسه تشکیل داده و تصمیم گرفت که با برنامه‌ریزی و به شیوه‌ای سازمان یافته، یک عقب‌نشینی را انجام دهد پ.ک.ک بود. دیگر احزاب در چارچوب نظامی سازمانی و برنامه‌ریزی شده این عقب‌نشینی را انجام ندادند. آنهایی قادر به خروج شدند، تنها و خودسرانه و با امکانات خود به ایران، عراق، اروپا و یا کشورهای خاورمیانه رفتند. این در حالی بود که پ.ک.ک در حین عقب‌نشینی، امنیت نیروهای خود را نیز فراهم نمود. دیگر احزاب و گروه‌ها در برآورد با پ.ک.ک تلفات زیادی داده و بسیاری از کوادر و مدیریت آنها دستگیر شدند.

البته که در عقب‌نشینی، زمینه مهم است. حزی که بر این مبنا تصمیم گرفته و با فراهم کردن زمینه مناسب، عقب‌نشینی را انجام داد باز هم پ.ک.ک بود. عرصه فلسطین و لبنان در خاورمیانه برای پ.ک.ک تکیه‌گاهی مناسب بود. از لحاظ جغرافیایی نیز نزدیک بوده و جامعه هم شباهت داشت. یکی از گرم‌ترین مناطق فعالیتی در خاورمیانه، لبنان بود. زمینه فراوانی را جهت تدارک مبارزه مسلحانه در کوردستان و دیگر فعالیت‌های پ.ک.ک هموار ساخت. در آنجا می‌توانستیم به هر فعالیتی پرداخته و به هر چیزی که نیاز داشتیم دسترسی پیدا می‌کردیم. اینگونه پ.ک.ک چنین زمینه‌ای را فراهم ساخته بود. برخی از احزاب دیگر اروپا را ترجیح کردند. حال آنکه در اروپا انجام سازماندهی مقاومت در برابر فاشیسم ممکن نبود. در واقع، اروپا محل نقشه‌پردازی بود. نقشه‌ای که کودتاگران همراه با 'ناتو'

برنامه‌ریزی کرده بودند. کودتای دوازده سپتامبر به سرکوب پرداخته، دستگیرشدگان را خرد کرده و آنهایی را که نمی‌توانست بگیرد، فراری می‌داد. کشورهای ناتو نیز درهای‌شان را باز گذاشته، گریخته‌ها را جمع کرده و در درون خود تحلیل می‌برد.

بدین شکل، نقشه نابودسازی و پاکسازی جنبش‌های چپ در ترکیه و کوردستان از سوی ناتو اجرا می‌گشت. رفتن به اروپا نیز به معنای درافتادن به دام این نقشه بود. برای اینکه هر کسی را به آنجا بکشانند، سعی فراوانی بخرج می‌دادند. در خاورمیانه با عقب‌نشینی به عرصه لبنان، فلسطین، پ.ک.ک موفق شد که در بیرون از این نقشه بماند. از نظر انتخاب کردن زمینه، تشخیص درستی را انجام داده بود. البته جنوب و شرق کوردستان هم بود. اما آیا در آن مناطق، تکیه‌گاهی برای عقب‌نشینی وجود نداشت؟ چون در آن زمان شرق کوردستان آزاد بود. شاهنشاهی فرو ریخته بود. انقلاب اسلامی در تهران و اطراف آن به ثمر رسیده بود، اما شرق کوردستان هنوز تحت اقدامات و حاکمیت دولت نرفته بود. چندین حزب آنجاها را بخش‌بندی کرده و خود، خود را اداره می‌کردند. مردم در محیطی که هیچ‌گونه حاکمیت دولتی وجود نداشت زندگی می‌کردند. خلایی در میان بود. در جنوب کوردستان نیز پس از پیمان الجزایر، حکومت صدام قصد گسترش قلمروی خود را داشت. چنین وضعیتی هم پیش آمد.

درست همانند کودتای دوازده سپتامبر ۱۹۸۰ در ترکیه، در نوزدهم و بیستم سپتامبر همین سال، جنگ مابین ایران و عراق آغاز گشت. به همین علت، نیروهای ارتش صدام در مرزهای کوردستان کم شده و راه را بر عقب‌نشینی گشوده بود. اما باز هم نیروهای صدام در مرزها بودند. شرق کوردستان را هم مورد بررسی قرار دادیم و برای این کار، رهبری، رفیق محمد قره‌سونگور را وظیفه‌دار کرد. ولی در این باره، موضع ما زیاد مفید واقع نشد. عرصه مناسب برای انجام فعالیت‌های ما بیش از مرزهای شرق، از طریق مرز روژاوا فراهم می‌گشت. حزب و روابط در آنجا گسترش یافتند. از این جهت، به‌تمامی از وضعیت شرق کوردستان آگاه نبودیم که چقدر امکانات موجود است، می‌توان چه کارهایی انجام داد؟ البته با رفتن رفا تا حدودی آگاهی یافتیم. در این مدت نیز در عرصه لبنان، فلسطین، روابطی برقرار شده بودند و در حد مشخصی، یک سیستم فعالیتی شکل گرفته بود. حال آنکه وضعیت شرق زیاد روشن نبود. رفتن به شرق، به معنای وارد شدن به عرصه مبارزه حزب دموکرات

کوردستان ایران (حدکا) بود. معلوم نبود آنها خودشان هم می‌خواهند چکار کنند، آنها هم در موقعیت سختی قرار گرفته بودند. اتحادیه میهنی کوردستان هم به سوریه عقب‌نشینی کرده بود و با حزب دموکرات کوردستان عراق درگیری سنگینی داشت. حال آنکه حزب دموکرات هم به ایران عقب کشیده بود.

در این میان، سوریه و فلسطینی‌ها رابطه مهمی داشتند. آنها هم به بیرون از فلسطین رفته بودند. يك وضعیت نامشخص در میان بود اما خطراتی را هم در پی داشت. از طرفی دیگر، 'سعيد قرمزی توپراک' و آنها به عنوان "حزب دموکرات کوردستان ترکیه" پس از کودتای دوازده مارس به جنوب رفته بودند اما طی توطئه‌های مختلفی از بین رفتند. از این رو، وضعیت نامشخص و تاریکی در جریان بود. خیز برداشتن و تحقق يك حرکت انقلابی از آنجا بسیار مشکل به نظر می‌رسید. از این رو، جایی قابل ترجیح و پرزمینه‌ای نبود. با بررسی و ارزیابی همه‌جانبه این موارد، جای مناسب برای پ.ك.ك عرصه لبنان، فلسطین بود. برای همین، این تشخیص، رفتن رهبری به آنجا و براه‌انداختن يك سیستم فعالیت گام درستی بود.

هم‌زمان با رفتن احزاب به خارج از کشور پس از کودتای دوازده سپتامبر، گفتگویی مبنی بر تشکیل پیمان و مقابله جویی با کودتاگران آغاز گشت. در عرصه جهانی نیز در مقابل کودتا تا حدودی واکنش وجود داشت. اما چگونگی سازماندهی و یکی ساختن این واکنش‌ها و پاسداری از ارزش‌های انقلابی و دموکراتیک طی يك مبارزه نوین، به صورت مسایلی اساسی احزاب درآمده بودند.

از طرفی رهبری همچون پ.ك.ك به این موضوعات اندیشیده، در پی پاسخگویی به آنها بوده و در عمل نیز در این چارچوب به تدارك آن می‌پرداخت، از طرف دیگر هم با در تلاش برای فراهم کردن شرایطی بود که با احزاب کورد و ترك در مقابل فاشیسم دوازده سپتامبر مبارزه‌ای مشترك را انجام دهند. این مرحله، موجب توافقات و روابطی تازه گردید. می‌توان گفت زمینه فعالیت دیپلماتیک يك مرحله نوین را فراهم آورد. سال‌های ۸۱ و ۸۲ به شکل مرحله فعالیت دیپلماتیک درآمده و مرحله جستجو و بستن توافقات و روابط بود.

در این مدت، با نیروهای عراق و جنوب کوردستان توافق انجام گرفت. البته در نیمه نخست سال ۱۹۸۰ درگیری که در ماردین روی داد، حزب کمونیست شخصا در آن جای داشت. جهت متوقف کردن درگیری‌ها و ایجاد يك زمینه آرام، نیاز به

برقراری ارتباط با آنها بود. لذا اقداماتی در این باره انجام گرفتند. همه این اقدامات در خاک سوریه عملی شدند. بر این اساس، با حزب کمونیست و دیگر احزاب روابطی برقرار شدند.

دومین توافق با اتحادیه میهنی کوردستان در سوریه بود. جلال طالبانی و تمام کادرهای پیشاهنگ در آنجا بودند. رهبری با احزاب فلسطینی و ریاست اتحادیه میهنی رابطه برقرار کرد. در تلاش بود که روابط را گسترش داده و توافق را به همکاری و پشتیبانی مبدل سازد. در نتیجه تمامی این دیدارها، دست کم فعالیتی گردهمایی جهت همکاری انجام گرفت. در این باره، دیدارهای پیوسته‌ای انجام می‌گرفتند. همچنین سر مرزها همکاری متقابلی صورت می‌گرفت. آنها دارای امکانات بیشتری بودند.

جنگ میان عراق و ایران شروع شده بود. سوریه بر علیه عراق از ایران حمایت می‌کرد. البته که حکومت صدام و حکومت اسد درگیری نظامی نداشتند، ولی به لحاظ سیاسی، دیپلماتیک و اطلاعاتی پرتنش بودند. از این رو زمینه برای احزابی که در مقابل ریاست صدام می‌جنگیدند مناسب بود. دفاتر آنها رسمی شده بودند. از این جهت، نمایندگی پ. د. ک. و ی. ن. ک. هم رسمی و هم دارای امکانات بودند. با تکیه به امکاناتی که در سوریه بدست می‌آوردند، به فعالیت می‌پرداختند. بطوری عملی هم باشد، ما اندکی از آن امکانات بهره گرفتیم. شاید سر مرز، زیاد دایمی نبود، ولی برای خود شناسنامه دریافت می‌کردند که ما هم از آن استفاده خوبی کردیم. چون شناسنامه به رفت و آمدمان سهولت می‌بخشید. در 'حزب کومله'<sup>۵</sup> یکی بود به نام 'شمال' که از رفقای 'نوشیروان مصطفی'<sup>۶</sup> بود. او در آنجا کار می‌کرد. جوان خوبی بود، میهن دوست بود. او هم دانشگاهی بود. از لحاظ موقعیت به پ. ک. ک. نزدیک بود. خیلی به ما همکاری رساند. سر مرز جهت رفت و آمد و تهیه وسایل خیلی یاری رسان بود. با آنها چنین روابطی داشتیم. مدتی بعد در سال ۱۹۸۲ برای ایران و عراق هم رابطی پیدا کردیم.

---

<sup>۵</sup> یکی از سازمان‌های درون حزب اتحادیه میهنی کوردستان

<sup>۶</sup> رهبر حزب جنبش تغییر که از ی. ن. ک. جدا شد. نوشیروان مصطفی در سال ۲۰۱۷ در شهر سلیمانیه درگذشت.

پ.ك.ك جهت گذار از مرزهای بهدینان و بوتان، به چنین رابطه‌ای نیاز داشت. احزاب کوردی پ.د.ك را در انزوا قرار داده بودند. بخصوص که ی.ن.ك با این حزب درگیر شده و احزاب کوردی روزاوا، شمال و شرق را بسوی خود جلب کرده بود. در واقع، جهت منزوی سازی پ.د.ك، هرگونه فعالیتی را انجام می داد. می خواست کنگره ملی، تشکیل داده و پ.د.ك را در آن شرکت ندهد. در این باره می خواستند پ.ك.ك را هم راضی کند که اگر پ.ك.ك تأیید نماید، ی.ن.ك نیز بجز پ.د.ك، تمام احزاب کوردی را در کنگره ملی گرد هم می آورد. از این رو، هم برای گوشه گیرکردن پ.د.ك و هم بیرون گذاشتن او از کنگره ملی، نیاز به پشتیبانی سیاسی داشت. این وضعیت، موجب توافق همکاری میان پ.د.ك و پ.ك.ك گشت. بیشتر این روابط را رفیق محمد قره سونگور برقرار ساخته و زمینه بستن يك سازش را مهیا ساخت. بنا به برخی موارد توافق صورت گرفت و در عمل هم به همدیگر كمك رساندیم. به جایی رسیده بود که فعالیتی مشترك را با هم انجام دهیم. این، توافق مهمی بود.

بویژه از حیث رفت و برگشت از طریق مرزهای بهدینان و بوتان و استفاده از اراضی این مناطق، شناخت یابی گریلا از مواضع بوتان و بهره گیری از نظر پراکتیکی، توافق بسیار مهمی بود. با نگاهی به مواد آمده در این توافق نامه پی خواهید برد که برخلاف مبادی ایدئولوژیکی و سیاسی پ.ك.ك نیست. با هر کسی هم که این مبادی را بپذیرد، می توان توافق انجام داد. آن توافق نیز متریقی بود نه پسروی. بجز این، روابط و توافقاتی با احزاب کورد در شمال و احزاب سوسیالیست چپ در ترکیه نیز وجود داشت. بخصوص بنا به توافق ی.ن.ك و حزب کمونیست در عراق، با مدیریت دیگر احزاب شمال کوردستان رابطه برقرار نموده و جهت ساختن يك سنگر مشترك، رهبری فرصتی را بدست آورد تا گفتگویی را انجام دهد. چون تمامی احزاب با ی.ن.ك و حزب کمونیست عراق رابطه داشتند، ولی با پ.ك.ك در حال تنش بودند. سال پیش تحت نام نیروی ملی دموکراتیک با هم یکی شده و جهت ازبین بردن پ.ك.ك اقدام به حملاتی مسلحانه کرده بودند. علاوه بر این می گفتند که "پ.ك.ك به ما حمله کرد." به همین علیت، نه تنها رسیدن به توافق، بلکه برگزاری نشست و گفتگو نیز چندان آسان نبود.

با وجود این‌ها وضعیتی که کودتا پدید آورده بود، موجب گشت که بنا به اصول سیاسی و نظامی، رویدادهای گذشته به کناری نهاده شده و در آن شرایط

جدید، به برقراری رابطه و گفتگو پرداخته شود. بر این اساس، يك سری دیدارهایی انجام گرفتند. رهبری در سوریه خود شخصاً در آن دیدارها حضور یافت. دیگر احزاب کورد همه شرکت کردند و تا حدود زیادی زیر نظارت ی.ن.ک انجام گرفتند. رهبری کوشید بنیان مبارزه رهایی ملی را در این دیدارها زمینه‌یابی نمایند، ولی آنها به هیچ وجه در چنین حال و هوایی نبوده و هیچ خواسته‌ای جهت مقاومت نداشتند. همانند سال ۱۹۷۵ نه تنها به تشکیل جبهه گرایشی نداشتند، بلکه بجز انجام دادن خودانتقادی از سوی پ.ک.ک هیچ درخواست دیگری نداشتند. آنها مصرانه خط - مشی پ.ک.ک را اشتباه قلمداد کرده و می‌خواستند که با انجام خودانتقادی به خط آنها روی آوریم. رهبری بارها هشدار دادند که: «تاریخ نشان خواهد داد که خط‌مشی چه کسی اشتباه است. بر این اساس، نمی‌توانید از حزب درخواست خودانتقادی کنید و روابط و توافقات نیز صورت نخواهند گرفت.»

حال آنکه آنها مرتکب جرم شده بودند و با تشکیل "نیروی ملی دموکراتیک" يك توافق ضد آپوئیستی انجام داده بودند. به اصطلاح می‌گفتند "جهت مبارزه با رژیم ما این نیرو را تشکیل داده‌ایم!" حال آنکه در عمل، در برابر استعمارگری هیچ کاری را انجام ندادند. البته این گفتگوی آنها در بهار ۸۱ انجام شد و در پاییز همان سال و بهار ۸۲ مابین‌شان شکاف ایجاد شده و همه به جان هم افتادند. این بار نیز شروع به اعتراف کرده و نوشتند که نیروی ملی دموکراتیک يك توافق ضد آپوئیستی است. همدیگر را به این محکوم می‌کردند که به اندازه کافی از توافق حمایت نکرده‌اند. یکی می‌گفت "من خوب در مقابل پ.ک.ک جنگیدم" و دیگری می‌گفت "نخیر، من بهتر جنگیدم!" مسئله‌ای پنهانی نبود اما يك موضع و يك خط‌مشی بود که ما آن را خط "اصلاح طلب ملی‌گرا" نامیدیم. نباید بدان نگاهی سطحی داشت و آن را در چارچوب ضعف اشخاص تفسیر کرد. این واکنش برخی از اشخاص بوده و با بیرون در ارتباط است. در آن، منفعت زندگی وجود دارد. تا زمانی که آنها باشند این خط هم پابرجاست. نباید اینگونه پنداشت که از بین خواهد رفت.

در این باره هر اندازه گفتگو هم صورت گرفته و برخوردی مداراجو نشان داده شد، اما از اینکه "آیا نمی‌توان يك جبهه تشکیل دهیم" استقبال نکردند. در واقع، جوهر کار این نبود که در گذشته پ.ک.ک به آنها حمله کرده و یا درگیری و فلان وجود داشته، بلکه حقیقت این است که اراده جنگیدن در مقابل رژیم دوازده



سپتامبر را نداشتند. رژیم فاشیسم نظامی را بر زبان نمی‌آوردند، حتی برخی‌ها نمی‌گفتند نظامی یا فاشیسم. نمی‌خواستند که واکنش نشان بدهند، اما آن را به شکل دیگری بروز می‌دادند. رهبری هر چقدر هم که مشغول شد، با گفتن «ما خواهان خودانتقادی از شما نیستیم، چنین درخواستی نمی‌شود. باید موضع صحیحی اتخاذ گردد.» بنا به دلایلی که بیان نمودیم، به چنین وضعیتی گرایش نداشتند. در نتیجه هنگامی که رهبری فهمید دوری می‌گزینند، شرطی را تعیین کرد و رفت و خود را از مذاکرات عقب کشاند. پیش از ترك کردن گفتگوها گفت: «خب باشد، اگر شما نمی‌خواهید با ما رابطه و توافق برقرار کنید، دست کم در میان خودتان به توافق رسیده و جبهه‌ای را تشکیل دهید. ما از هرگونه مبارزه‌ای که در برابر رژیم دوازده سپتامبر انجام دهید، بدون شرط پشتیبانی می‌کنیم. ما در بیرون از آن توافق خواهیم ماند و مشارکت نخواهیم نمود، ولی همکاری خواهیم کرد. بفرمایید مبارزه کنید.» و عقب کشید.

پس از آن دیدار آشکار گشت که با آن احزاب، بر سر تشکیل جبهه توافقی شکل نخواهد گرفت، بلکه حزب باید از طریق سازماندهی خلق، یک جبهه‌رهای ملی را تشکیل دهد. بر این اساس، در دومین کنگره پ.ک.ک، تشکیل این جبهه مورد پسند قرار گرفت و برای خلق فراخوانی داد. از خلق خواسته شد که پیرامون حزب و جبهه، اتحاد و سازماندهی را خود را تحقق ببخشیم. خلق نیز به این فراخوانی پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب، جبهه‌رهای ملی با توافق با دیگر احزاب تشکیل نشده، بلکه با سازماندهی خلق پیرامون حزب ایجاد گردید. "جبهه‌رهای ملی کوردستان" (ERNK) بدین شکل به عنوان یک جبهه تشکیل و رشد یافت. تا زمان توطئه بین‌المللی و کنگره هفتمین این مرحله ادامه داشت.

البته روابط و توافقی با دیگر احزاب چپ سوسیالیست در ترکیه وجود داشت. رهبری همانطور که برای جبهه‌رهای ملی در کوردستان ارزش قائل بود، به تشکیل جبهه مقاومت در برابر فاشیسم در ترکیه نیز ارزش می‌نهاد. بر این مبنا، تمام احزاب را برای تشکیل این جبهه فراخواند. با آنهایی که می‌آمدند نیز دیدار انجام می‌داد. در هدف داشت که هر کسی را به مرکز خاورمیانه کشانیده و از آنجا جبهه‌ایی را در مقابله با فاشیسم سازماندهی نماید. البته رهبری پس از کودتا تصمیم گرفته بود به تمام احزابی که امکان دسترسی به مرکز آنها را دارد یاری برساند تا به اسارت رژیم

درنیامده و به خارج از کشور بروند. به مراکز در آنکارا خبر فرستادیم. به عنوان مثال؛ اعضای مرکزی راه انقلابی و حزب آزادی و هم‌پاری دستگیر نشده بودند، به آنها گفتیم کمک خواهیم رساند اما نیامدند. مدتی بعد آنها را هم دستگیر کردند. این نیست که در این مورد ما هیچ فعالیت انجام نداده باشیم. برای 'رهایی بخش‌ها' و دیگر گروه‌ها نیز پیام فرستادیم. در آن زمان سمیر نماینده ما بود و کمی در انجام این کار ضعیف ماند. بعد فهمیدیم که به برخی‌ها دسترسی پیدا نکرده است. ولی هر چیزی تقصیر او هم نبود. با وجود این، توانستیم به بسیاری از مراکز احزاب و گروه‌ها دسترسی پیدا نماییم که اگر بتوانند عقب بکشند و بخواهند بیایند ما می‌توانیم آنها را یاری دهیم. تلاش‌مان این بود که به اسارت درنیامده و به خارج از کشور رفته، دوباره به سازماندهی مبارزه بپردازند.

پس از آن، با آنهایی که به خارج از کشور رفته بودند روابطی را برقرار ساختیم. بسیاری از آنهایی که از طریق سوریه خارج شده و به اروپا رفتند با رهبری دیدار می‌کردند. برخی از کسانی را هم که به اروپا رفته بودند، به خاورمیانه دعوت کرده و بدانجا آوردیم. رهبری با یک‌یک آنها دیدار انجام داده و با چندین گروه، رهبران احزاب و یا کادرهای پیشاهنگ‌شان گفتگو نمود. چپ‌گرا آمدند و رفتند. با تانر آکچام و آنها دیدار انجام گرفت. رهایی‌بخشان نیز از دیارشان آمده، دیدار انجام داده و برگشتند. برخی‌ها هم غیر قانونی بوده و هنوز دستگیر نشده بودند.

رهبری 'مهری بلی' را که در اروپا بود، دعوت نموده، آمد، گفتگویی را انجام داد و دوباره برگشت. او در گردهم‌آوردن سازمان‌ها همکاری زیادی داشت. ارتش رهایی‌بخش روستاییان کودتاگر ترکیه می‌خواستند بیایند که او واسطه شد. در طول سال ۸۱ با اشخاص و گروه‌ها دیدارها و گفتگوهایی صورت گرفته و روابط دیپلماتیک ادامه یافتند. رهبری جهت ارتقای آن تا سطح یک مفهوم، ارزیابی خود را درباره جبهه متحد مبارزه در برابر فاشیسم انجام داد. این تحلیلات به شکل یک جزوه درآوردیم. اهمیت و مبادی جبهه متحد مبارزه را از دیدگاه خود حاضر کرده و به چاپ رسانیدیم. فعالیت دیپلماسی تنها به دیدارها و برخی اشخاص محدود نمانده، بلکه به لحاظ بازتاب آن به عنوان یک نظرگاه سازمانی حائز اهمیت بود. در واقع، مواضع و دیدگاه‌های پ.ک.ک را در این باره در میان گذاشت. یعنی بیانگر ادراک و

چگونگی اتخاذ سیاست این حزب در مقابله با فاشیسم بود. این، پ.ک.ک را بیشتر متحد و بامبدأ ساخت. در این باره، دیدارهای بسیاری انجام گرفتند.

در اوایل سال ۱۹۸۲ دو حزب پشتیبانی خود را از تشکیل جبهه رهایی ملی اعلام کردند. بر این مبنا، "جبهه متحد مقاومت در برابر فاشیسم" (FKBDC) شکل گرفت. این نخستین بار بود که چنین جبهه‌ای در سراسر ترکیه اعلام می‌گردد. ترکیه یکی از مراکز جبهه شد و کمیته آن در اروپا تشکیل یافت. در آنجا بی‌درنگ، یک فعالیت مشترک آغاز گشت. در خاورمیانه تنها پ.ک.ک بود که به عنوان تنها حزب کوردی، فعالیت تدارکات مبارزه را عملی ساخت. دیگر احزاب جبهه، ترک بودند. در واقع، جبهه کمی هم به انجمن عالی دانش‌پژوهان دموکرات در سال ۱۹۷۴ شباهت داشت. باز دو نیروی اصلی تشکیل‌دهنده جبهه پ.ک.ک و 'راه انقلابی' بود. یکی در کوردستان تأثیرگذار بود و دیگری در ترکیه. البته اگر این دو حزب نمی‌بودند جبهه تشکیل نشده و رشد نمی‌یافت. دیگر احزاب همگی ضعیف ماندند. از این حیث، هم‌پیمانی این دو حزب برای ترکیه و کوردستان تمام نیروها را دربر گرفت و پیشاهنگی آن را انجام دادند.

در واقع، کنفرانس پ.ک.ک با ارزیابی مرحله گذشته و نوسازی خود در جولای ۱۹۸۱ برای بسیاری از احزاب پیشاهنگی نمود، پیش‌روی آن را هموار ساخت و برایش رهنمونی کرد. پیش از این کنفرانس، آن‌های دیگر کوچکترین جلسه‌ای را نه در خاورمیانه و نه در اروپا انجام نداده بودند. اما پس از کنفرانس پ.ک.ک برخی از احزاب در اواخر ۸۱ و ۸۲ کنگره و کنفرانس‌هایی تشکیل داده و خود را برای مرحله جدید خود را از نو سازماندهی کردند. می‌خواستند از پ.ک.ک تقلید کنند. البته که پ.ک.ک از یک پیشاهنگی ایدئولوژیکی و سازمانی در سطح یک حزب برخوردار بود. با مشارکت در جبهه رهایی ملی نیز در پیشاهنگ ظاهر گشت.

توافق پ.ک.ک و راه انقلابی، برآستی هم توافق مثرثمری بود. اگر پشتیبانی بیشتری می‌شد، بطور حتم رشد آن ادامه یافته و اهداف استراتژیکی که پ.ک.ک در نظر داشت، با این توافق تحقق می‌یافت. اما مرحله چنین پیش‌رفت. در درون توافق، بعضی احزاب دیگر هم وجود داشتند. رهایی‌بخشان با گفتن "غیر قانونی هست، برهم خواهد خورد و فلان" خودخواهانه برخورد کرده و جای نگرفتند. تا آن‌زمان هنوز کودتاگران حمله نکرده بودند. پس از آن هجوم آورده و همه را دستگیر

کردند. چپ انقلابی نیز شرکت نکردند. حال و هوای آنها بسیار متفاوت بود. هیچ‌کسی را نمی‌پسندیدند. می‌گفتند "هر چه باشد خودمان باشیم." دورادور با دیگران ارتباط داشته و از خودراضی و فرقه‌ای برخورد می‌کردند. همین‌طور هم باقی ماندند. سیاست آنها به سیاست حزب و حرکت سیاسی شباهتی ندارد. همچون یک حرکت ترور هر جایی را بهم می‌زدند. کسانی هم بودند که حمایت می‌کردند. به انباشتن پتانسیل پرداخته و به حرکت انداخته، اما از آن یک اندوخته انقلابی بدر نمی‌آید. همیشه دیگران را بکار می‌گرفتند. برخوردشان با جبهه هم اینگونه بود. به گمانم 'پاشا گون' بود که در مرحله چپ انقلابی یک کادر ارزشمند بود. طی رفت‌وآمدهایش به لبنان دیدارهایی را انجام داد.

با وجود ممنوع‌سازی احزاب در نتیجه کودتای دوازده سپتامبر برخی احزاب مانند حزب کارگران ترکیه در جبهه مشارکت نکردند. از آنها تنها 'مهری بلی' از حزب رنجبران ترکیه (TEP) حضور یافت که حزبی غیرقانونی بود. رهبری به رابطه با او ارزش می‌نهاد. مسن بود و در ترکیه یکی از قدیمی‌ترین سوسیالیست‌ها بود. از حیث خط‌مشی مبارزه، از یک مفهوم خاص خود برخوردار بود. با آنهایی که در حال مبارزه انقلابی بودند نیز محترمانه برخورد می‌نمود. با دنیز و آنها هم رابطه خوبی داشت. از جنبش انقلابی جوانان نیز حمایت کرده بود. برخوردش با رهبری هم این‌چنین بود. گفته بود: «وقتی آيو را دیدم دنیز و ماهر جلوی چشمانم ظاهر شدند." همیشه هم اینگونه ماند. رهبری نیز به او توجه خاصی داشته و با احترام با او برخورد می‌نمود. مدت طولانی در راه انقلاب، مبارزه نمود. عضو حزب کمونیست آمریکا شده بود. در یونان در مقابل فاشیسم، به فرماندهی مبارزان گریلا درآمد. بود. سالیانی دراز در زندان بود. البته که شخصیتی عادی نداشت. زندگی خویش را در راه مبارزه صرف کرده بود.

بجز او گروه‌هایی کوچکی وجود داشتند مثل؛ گروه 'تسلیم توره' که از ارتش رهایی‌بخش خلق ترکیه جدا شده بود. به‌عنوان اتحاد زحمتکشان، آنها هم طبق مرام خود یک حزب را سازماندهی کرده بودند. چنین گروه‌هایی به‌علاوه 'اتحاد مبارزین' و هواداران ماهر چایان نیز در جبهه رهایی ملی مشارکت جستند. در کل، هشت گروه حضور یافتند. گردآوری این گروه‌ها در چنین فضایی آسان نبود. ارتش رهایی‌بخش روستاییان کودتاگر ترکیه از بیرون حمایت می‌کردند. گام خوبی بود. رهبری آن را

احیای انجمن عالی دانش پژوهان دموکرات عنوان نمود. اما راه انقلابی‌ها منطقی نبودند، بسیار تنگ‌نظر و سطحی‌نگرانه برخورد می‌کردند. یک سال فعالیت مشترک انجام گرفت. در اروپا تظاهراتی بطور مشترک برگزار شدند. مجله به چاپ رسیدند، همانند مجله "ترکیه دموکراتیک". می‌گفتند که رفقای ما فعالیت مطبوعات را با سهل‌انگاری و برخوردهای تنگ و خشک انجام می‌دهند.

آنچه که مهم بود فعالیت در چارچوب خاورمیانه بود. هم‌زمان با تشکیل جبهه نیروی گریلا و آموزش آنها، بخش مهمی از کادرهای راه انقلابی به عرصه لبنان، فلسطین انتقال یافتند. روابط ما در آنجا آشکار بود. وسیله‌ای شد تا با برخی از احزاب رابطه برقرار نماییم. امکاناتی را برای خود دست‌وپا کردیم. شماری نزدیک به شمار نیروی ما را به عرصه خود آوردیم. آنها هم وارد کمپ‌ها شده و آموزش نظامی را شروع کردند تا برای گریلاگری آماده شوند. به‌نظم کمتر از ۱۵۰ نفر نبودند. همگی نیز دانشجوی و روشنفکر بودند. از درون مبارزه جوانان آمده و در برآورد با کوادر ما آگاه‌تر و باتجربه‌تر بودند. نیروی کمی نبودند، از لحاظ شایستگی هم همین‌طور. در سال ۸۲ آموزش دیده و آماده می‌شدند. تدارک خوبی هم بود. اما کار در آخر بهم خورد. هنگامی که در دومین کنگره حزب در اواخر همان سال، تصمیم بازگشت به کشور و انجام مبارزه مسلحانه گرفته شد، تانر آکچام و رفقای ناراحت شدند. همراه با 'جمال زر' ارگانیزه کرده و می‌گفتند "رفقای ما در زندان نمی‌خواستند که اسلحه در دست بگیریم." به احتمال زیاد چنین بود. تانر آکچام خودش هم نمی‌خواست، زندان هم خواهان نبودند. اگر طور دیگری می‌بود، زندان می‌توانست جهت‌دهی کند. آنها به تانر آکچام گوش نمی‌دادند. او تا این اندازه نظرات خود را از کادرها در زندان پنهان نمی‌کرد.

آری، تانر آکچام جاسوس آلمان بود و این، آشکار شد. پلیس آلمان در 'دادگاه دوسلدورف' به‌روشنی گفت که برای آنها کار می‌کرد. تانر این وظیفه را بر عهده داشت که همه راه انقلابی‌ها را به اروپا کشانده و از مبارزه مسلحانه بازدارد. از این گذشته، می‌خواست همین بلا را هم بر سر پ.ک.ک. بیاورد. قول انجام این کار را به آلمان‌ها داده بود. بر این اساس، با سمیر به توافق رسیده و به درون پ.ک.ک. راه یافته بود. با هم کار می‌کردند. او واسطه برقراری رابطه سمیر با اطلاعات آلمان شده بود. چنین نقشه‌ای در سر داشتند که این افشا گشت. اما تنها تانر آکچام هم نبود.

نیروی بازمانده، پشاهنگ اصلی و مدیریت 'زدان ماماک' نیز بسیار بی‌اراده ظاهر شده بودند. درست است که چنین تصفیه‌ای پیش‌بینی نمی‌شد، ولی معلوم گشت که ایستاری بی‌اراده بروز یافته است. وقتی دیدند پ.ک.ک. تصمیم بازگشت به کشور را گرفته و حتی بازگشت به کوردستان را هم آغاز کرده، برای جلوگیری از آن، به موضع‌گیری پرداختند. فوراً تصمیم گرفتند که نیروی خود را در لبنان به اروپا ببرند. گروهی این را رد کرد و به ترکیه برگشتند. وقتی از مرز خارج شدند، تا 'آرتوین' رفتند که درگیری روی داد و چند نفر شهید شدند. تعدادی هم به زندان افتادند. به گمانم یک گروه پنجاه شصت نفری بودند. آن‌های دیگر به نقشه پی نبردند. با گفتن "این، تصمیم حزب است" پس از دیدن آموزش گریلابی، گروه گروه آنها را به اروپا برده و رابطه خود را با منطقه لبنان، فلسطین گسستند.

گروهی که به اروپا رفتند به تباهی گراییدند. گفتگوهای غیر عادی داشتند و احزابی را هم تشکیل دادند. چون به‌لحاظ معنوی تهی گشته بودند، هرگونه راهی را امتحان کردند. طی گفتگوهای بی‌منطق‌شان این سوالات را از خود می‌پرسیدند که "چرا باید یک پای ما در اروپا و یکی هم در ترکیه باشد؟ چرا باید به فکر ترکیه باشیم؟" همچنین می‌گفتند "در هر جایی که زندگی می‌کنیم باید مطابق آنجا بیندیشیم." با گفتن این حرف‌ها می‌خواستند که از مبارزه و انقلاب دست بردارند. آنچنان که انسان‌ها را ویران ساخته، روبرو انحطاط گذارده، تحلیل برده و پایان دادند. در نتیجه، انجمن‌هایی غیر عادی ایجاد کردند. تا جایی پیش رفتند که اسم یکی از انجمن‌ها را "انجمن خر" گذاشتند. هر چیزی را به فساد کشانیدند. این‌گونه راه انقلابی را به پایان رسانیدند. این سازمان، ستون فقرات جنبش سوسیالیستی ترکیه و تداوم‌بخش جبهه حزب آزادی‌بخش خلق ترکیه بود. گفتند که خط‌مشی ماهر چایان را دنبال خواهند کرد. 'اوزهان موفت اوغلو' مدیریت آن را بر عهده داشت. عضو کمیته مرکزی حزب رهایی خلق ترکیه بود. با ماهر چایان در یک کمیته بود. هنوز هم او ریاست آن را برعهده دارد. در واقع، او مسئول اصلی تمام این‌هاست. ولی در پشت ایستاده و کسی از او آگاه نبوده و او را نمی‌شناسند. به احتمال زیاد یا با دولت، سازشکاری کرده و یا در مدت دستگیری‌های دوازده مارس او را ترسانده و تأثیرپذیر ساخته‌اند. نه خودش انجام داد و نه اجازه داد که دیگران انجام دهند. خط ماهر چایان را هم تداوم نبخشیده، بلکه آن را منحرف ساخته و در آن تجدید

نظر کرد. تا دوازده سپتامبر هم در راه انقلاب پیشاهنگی نکرد. پس از دوازده سپتامبر یکی از مدیران سرآمد حملات پاکسازی بود. معلوم نبود که چرا این کار را انجام داد. اما در عمل، این را تانر آکچام انجام داد. به همین دلیل بود که جبهه متحد مقاومت در برابر فاشیسم تنها به مدت یک سال ادامه یافته و بعد از آن از هم پاشید.

در اوایل ۱۹۸۳ تانر آکچام نامه‌ای پر از حقارت برای رهبری فرستاده بود. از آن روز تا بحال بیش از سی سال است که بر علیه رهبری کار می‌کند. با تمام دولت‌های دنیا ارتباط برقرار کرده و برای آنها جاسوسی می‌کرد. بر علیه ما تبلیغات براه انداخته و می‌کوشید رهبری و پ.ک.ک را بدنام کند. بعدها پرفسور شد. با هر جایی رفت و آمد دارد. به سبب تلاشش جهت برچیدن جنبش‌های انقلابی، آلمان به او لقب پرفسوری داد. چنین شخص فعالی بود.

در کل، در مرحله سال‌های ۸۱ و ۸۲ تحولات چشمگیری رخ دادند و در همان حال، مشکلات مهمی هم سربرآوردند. هر چند از حیث تشکیل جبهه مشترک، گام‌هایی برداشته شدند، اما گسترش نیافت. پ.ک.ک تنها خودش ماند. هر چقدر که دارای مشکلات مختلف داخلی و ضعف‌هایی هم بود، ولی باز با برگزاری دومین کنگره، قادر به گرفتن تصمیم بازگشت به وطن شد. در همان حال، می‌کوشید دیگر احزاب و نیروها را نیز به مبارزه بکشاند. دست کم رهبری و حزب وجدان خود را آسوده کردند. چون آنچه را که از دست‌شان برمی‌آمد انجام دادند. اگر نشد نیز، گناه بر گردن آنها نماند. چون هر کسی شاهد اقدام و تلاش پ.ک.ک بود. اما در نتیجه، هم در فعالیت جبهه کوردستان و هم جبهه ترکیه پیشرفت مهمی کسب نشد. اگر جبهه متحد مقاومت گسترش می‌یافت، تصمیم پ.ک.ک برای بازگشت به میهن در همان حال، به شکل تصمیم این جبهه نیز درآمده و فعالیت در لبنان تا حدودی به کشور انتقال پیدا می‌کرد. آنگاه گریلاگری در ترکیه نیز به اندازه کوردستان رشد می‌یافت. همچنین این مقاومت در برابر فاشیسم دوازده سپتامبر با جنگی که در جنوب کوردستان در مقابل رژیم صدام انجام می‌گرفت، یکی شده و آنها را به حالت تکیه‌گاه خود درمی‌آورد. در ترکیه پتانسیل بسیار نیرومندی برای مقاومت وجود داشت. در سال‌های دهه ۱۹۷۰ در بسیاری از مناطق، فعالیت احزاب، انجمن کارگران و یک مدیریت انقلابی شکل گرفته بود. همانند کوردستان، در ترکیه، در

قره‌دینیز و جاهای مختلف، برخی نواحی در دست انقلابی‌ها بود. شهرداری‌ها را در اختیار داشتند. محلات، نواحی و انجمن‌ها در چندین جا بدست چپ سوسیالیست افتاده بود. چنین آگاهی، تجربه و آزمونی وجود داشت.

از سوی دیگر نیز رژیم دوازده سپتامبر به هر کسی هجوم آورده بود. یعنی نه تنها به نیروهای چپ سوسیالیست، بلکه ملی‌گرایان و دین‌گرایان را نیز در هدف خود قرار داده بود. تحت نام برخورد عادلانه و یکسان، اورن کودتاگر هر کسی را زیر فشار قرار داده و به چوبه دار کشانید. حتی 'اربان' و 'ترکش' را هم دستگیر و هر يك را به چهار سال زندان محکوم کرده بود. آلپ ارسلان ترکش مجبور مانده بود بگوید "فکرم بر سر قدرت است و خودم هم در زندان!" و اینگونه از خود دفاع کرد. توجه را بدین ناهم‌سازگی جلب نمود. به نظر او اسلام‌گرایان و ملی‌گرایان توسط کودتا سرکوب شده‌اند. هر کسی در برابر کودتای دوازده سپتامبر به خشم آمده و آنکه در مقابله آن مبارزه می‌کرد، مورد پشتیبانی خلق قرار می‌گرفت. مردم فارس، سرحد و حوالی آن از ما حمایت نمودند. حتی نه تنها از کوردستان، بلکه مناطق دیگر ترکیه نیز ما را مورد پشتیبانی قرار دادند. جهت ارتقای مبارزه، راه انقلابی به آرتوین رفت و اگر در آنجا ادامه می‌دادند، می‌توانستیم جبهه بزرگی را تشکیل دهیم. ولی در اولین درگیری شکست خورده و پاکسازی شدند. در واقع، نتوانستند به مبارزه خود تداوم ببخشند. کوادر آماده بوده، روابط گسترده‌ای داشته، به لحاظ کمی و کیفی سازمان یافته و جهت گریلاگری در ترکیه هیچ بهانه‌ای نداشتند.

همانند مرحله ۷۲-۹۷۱ نبود. در آن زمان، جنب و جوش در کوردستان پنهانی صورت می‌گرفت. جنبش‌ها در آنکارا و استانبول، آشکارانه به فعالیت می‌پرداختند. اما حرکت‌های شمال و شرق کوردستان رابطه نداشتند. جنوب کوردستان هم به‌مانند شرق، بطور آشکار در حال مبارزه بود. پ.ک.ک شمال کوردستان را به عرصه جنگ گریلایی درآورده بود. از این جهت در ترکیه، زمینه نیرومندی برای گریلاگری وجود داشت. ماهر چایان و آنها مجبور ماندند که به قره‌دینیز بروند که در آنجا دوام نیاوردند. 'سینان جمیل' و رفقاییش سرکوب شده و تحمل نکردند. دینیز و آنها می‌خواستند از طرق 'ارزروم' از کوردستان سردرآوردند که موفق نشدند. معلوم است که آمادگی نداشتند، اما بعدها کوردستان توسط پ.ک.ک تبدیل به وادیه‌ای برای گریلا شد. گریلا به هر يك از کوه‌های کوردستان که بخواهد می‌تواند پشت



ببندد. در ترکیه هم امکان تحقق چنین گشایشی وجود داشت. ولو دیار قره‌دنیز و توروس نیز جهت گریلاگری بسیار مساعد است. به هر حال این جنب‌وجوش‌ها نتوانست مانع از کودتای دوازده سپتامبر گردد. این را در ابتدا تانر آکچام و رفقاییش، به مانعی بر سر راه کادرهای به‌اصطلاح سوسیالیست که پیشاهنگی آن دوره را می‌کردند شده و آنها را از صحنه خارج ساختند. آن کادرها از گریلاهایی همانند ماهرها، دنیزها و ابراهیم روی برگردانده و به مبارزه آنها وفادار نماندند. برعکس با نظام سازش کرده، از مبارزه پس کشیده، به اپورتونیسیم درافتاده و از میدان دررفتند. به همین دلیل نیز انقلاب تحقق نیافت.

راه انقلابی اگر از خط‌مشی ماهر چایان پیروی نموده و در چارچوب توافق جبهه متحد مقاومت به گریلاگری اهتمام می‌ورزیدند، من همیشه ادعا کرده و باز می‌توانم بگویم که تا رسیدن ۱۹۹۰ طی ده سال، رژیم آنکارا صددرصد از طریق جنبش انقلابی فرو می‌پاشید. نه ناتو و نه هیچ نیروی دیگری نمی‌توانست رژیم ترکیه را از دست گریلا و خیزش جاری مردم نجات دهد. تا این اندازه فضای ترکیه و پتانسیل جامعه آن برای مبارزه انقلابی مساعد بود. بدین لحاظ استراتژی پ.ک.ک مبنی بر تحقق انقلاب از طریق جنگ خلق، جنبش مسلحانه، خیزش مردمی و بر این اساس، فروپاشاندن دولت و پایه‌گذاری یک دولت دموکراتیک بجای آن، هدفی چندان اغراق‌آمیز و خیالی نبود. البته که هدف آسانی هم نبود. ترکیه یکی از دولت‌های عضو ناتو بود و پشتیبان نیرومندی داشت. نباید می‌پنداشتیم که به آسانی فرو خواهد پاشید. و صد البته که با سازماندهی گریلا و تمام کردن این مبارزه با خیزش مردمی، نه ناتو بلکه هیچ نیرویی نمی‌توانست در مقابل جنبش خلق از رژیم دفاع کند. نتیجه نهایی را خلق مشخص ساخت. حاکم بودن نیروی مردم بر فروپاشاندن رژیم آنکارا را نیروی گریلا و نتایجی که مبارزه گریلا در کوردستان آفرید نشان داد. اگر تنها به نتایج مبارزه گریلایی سال‌های ۹۲-۱۹۹۰ نگاهی انداخته و آن را با گریلاگری عملی‌شدنی در ترکیه یکی‌شده بینداریم، به آسانی می‌توان نتایج آن را پیش‌بینی نمود.

البته این‌ها تحقق نیافتند و تنها در یک ادعا و پنداره ماند. هر چند قسمتی از آن در کوردستان تحقق یافته و همین، نشانگر و اثبات حقیقت بود. اما چنین موقعیتی پیش نیامد و استراتژی‌ای که پ.ک.ک در نظر گرفته بود، به‌تمامی عملی نگشت. اگر

سرنگرفت نیز، بدین معنا نبود که استراتژی آن اشتباه بود. همچنین تقصیر از مبارزه پ.ک.ک و یا به علت نیرومندی رژیم دوازده سپتامبر هم نبود، بلکه در ترکیه، آنهایی که پیشاهنگ جنبش انقلابی و سوسیالیسم را بودند از میان برداشته شده و آنهایی که ادعای رهبریت آن را داشتند، اپورتونیست از آب درآمده و در داخل و بیرون، نقش اصلی را بازی کردند. به همین دلیل، کودتای دوازده مارس، حرکت انقلابی را در ترکیه برچیده، از کشتن رهبران آن نیز باز نایستاده و مابقیه را هم از مبارزه مسلحانه دور ساخته و ترسانیدند. آنها را از خط مشی ماهرها، دنیزها و ابراهیم‌ها دور ساختند. این مهم پس از سال ۱۹۷۴ و طی درگیری داخلی که روی دادند چندان آشکار نگشت، اما بعد از رژیم نظامی دوازده سپتامبر ما بخوبی شاهد این حقیقت گشتیم. لذا به سازماندهی جبهه متحد مقاومت و مبارزه مسلحانه در برابر کودتا اقدام نمودیم، ولی آنها به چنین تلاشی تمایل نشان نداده و شرکت نکردند. حتی جهت جلوگیری پ.ک.ک از چنین فعالیتی، دست به هر کاری زدند.

تانر آکچام بدنبال آن بود که با برقراری رابطه، پ.ک.ک را فریب داده، تصمیم او را برای مبارزه به تأخیر انداخته، اعضای آن به اروپا کشانیده و از صحنه خارج کند. وقتی موفق نشد در سال ۱۹۸۳ کمال بورکای کتابی را در مورد پ.ک.ک با عنوان "انقلابی‌گری یا تروریسم" نوشت و اعلام کرد که پ.ک.ک حزبی تروریست است. تمام دولت‌های اروپایی آن را مرجع قرار داده و به پ.ک.ک حمله‌ور شدند. می‌گفت "به پ.ک.ک حمله کنید." تانر آکچام بیانیه‌هایی مشابه این را داد. نامه‌های تحریک‌آمیز و پر از حقارت به رهبری را فرستاد. تا به آخر از سمیر حمایت کرده و تمامی سعی هر دو جداسازی پ.ک.ک و کشاندن آن به اروپا بود. وقتی با این کارها موفق نشدند، در برابر کارزار پانزده آگوست، همه ۴۹ تکه‌پاره چپ را یکی کرده و جهت محکوم کردن پ.ک.ک بیانیه‌هایی را دادند. می‌کوشیدند که بر سر راه این گام جلوگیری کنند. وقتی هم نتوانستند مانع از آن شوند، طی بیانیه‌هایی مشترک، هرگونه حقارتی را جهت محکوم‌سازی این کارزار گفته و جلساتی را تشکیل دادند. کودکان را نیز فراخواندند؛ کمال بورکای و آنها در مورد ما می‌گفتند "شما نمی‌شناسید، ما می‌شناسیم. به ما فرصت بدهید و سرکشی این را بر عهده من بگذارید؛ پ.ک.ک را با راهی که ما نشان خواهیم داد می‌توان از میان برداشت." می‌گفتند "این پ.ک.ک چگونه حزبی است که شما نمی‌شناسید!؟"

کنان اورن ابتدا زیاد به آنها اعتماد نکرد. ولی وقتی موفق نشدند 'تورگوت اوزال' مطابق با این فراخوانی‌ها سیاستی را درپیش گرفت. بعضی‌ها را به داخل فراخواند. تئربئه‌شوندگان مشروط نیز این‌گونه به‌میان آمد. سیاست اوزال در برچیدن چپ‌ها بسیار تأثیرگذار واقع شد. این‌ها پاسخی شدند برای این فراخوانی. مقاومت در راه انقلاب به‌کناری، جهت برچیدن انقلاب و بنابراین، حمله به کسانی که بر انقلاب اصرار می‌ورزند، جلوگیری و ایجاد مانع برای آنها، هر آنچه که از دست این نیروها آمد انجام دادند. به جاسوسی، همدستی و هر نوع حمله‌ای دست زدند. هنوز هم بسیاری از این اعمال آشکار نشده‌اند. این موضوع، ارزش بررسی و کاوش را دارد که چه کسی چه کاری کرد؟ در کجا می‌ماندند؟ به چه کاری مشغول بودند؟ با چه کسانی در ارتباط بودند؟ به کی چه جور قول‌هایی دادند؟ با چه افرادی چه نوع توافقاتی کردند؟ با چه کسانی پیمان بستند؟ این‌ها مشخص نبودند. هنوز هم معلوم نیست که چگونه شکم‌شان را سیر می‌کردند! در اروپا نمی‌توان مفت و بیکار سیر شد. آنها کارگری نکرده و کارمند هم نبودند. پس با کدام رابطه و دادوستد ناشفاف چند دهه زندگی خود را گذرانده و هنوز هم می‌گذرانند. در توطئه‌های که در مقابل رهبری و پ.ک.ک انجام می‌گیرند جای دارند.

دیگر گروه‌ها و احزاب و روابط آنها از این لحاظ شبیه هم بودند. آن پرسش‌های بالا برای آنها نیز مصداق دارد. 'ابراهیم گوجلو' آغا به‌عنوان یک لیدر که پ.ک.ک را به محاکمه می‌کشاند، برای خلق کورد و کوردستان چه کاری انجام داد؟ در راه رهایی ملی کورد چه کرد؟ او به بیرون از کشور رفته و اروپا بود، چگونه به ترکیه برگشت؟ چه توافقی را انجام داد؟ ترکیه کدام حق را به کوردها داده که می‌گوید رهبر کورد هستم و اینک از آمدن آنها در حال گشت و گذار است؟! حال آنکه نسل‌کشی، جنگ ویژه و امحا و برچیدن ادامه دارد. آنهایی که از کوردها سخن می‌رانند، امتیازاتی داده و پستی‌هایی را انجام دادند که همگی در چارچوب جنگ پلید دشمن بود. هیچ کدام مبتنی بر حل مسئله کورد نبود. می‌خواهند ما را فریب دهند. در این اواخر معلوم شد که برخی‌ها تا اندازه‌ای گول آنها را خورده‌اند. حتی بعضی‌ها پ.ک.ک را مانع می‌بینند. در حالی که او تسلیم شده و از حالت روحی‌اش معلوم است که چقدر او را عاید خود ساخته‌اند. آنها هیچ چیزی از استعمارگری و فاشیسم نفهمیدند. به هیچ نحوی نمی‌دانند که نسل‌کشی کورد چه مفهومی دارد!

درست همانند مصطفی کمال که برخی‌ها را بکار گرفت و سپس به پای چوبه دار کشاند، شبیه این را با آنها انجام خواهند داد. گفتند "کسی که برای خلق خود بی‌فایده باشد، برای ما به هیچ وجه مفید نخواهد بود." مصطفی کمال ابتدا حسن حیدر و چند نماینده کورد را به دار آویخت. مگر این‌ها را فراموش کرده‌ایم؟ خودش موجب منتخب شدن آن نماینده‌ها شده، آنها را به مجلس آنکارا برده، لباس کوردی بر تن آنها کرد و خواست که کوردی حرف بزنند. بعد هم با گفتن "چرا این لباس‌ها را پوشیدید و کوردی حرف زدید" آنها را اعدام کردند. یعنی پس از اینکه کارشان را با آنها تمام کردند، برای شان جرم تراشیدند. آیا این حقیقت قابل درک نیست؟ بسیاری از محافل به سبب منافع بی‌ارزش خود، دیدی سطحی‌نگر به نظام و استعمارگران داشته و مسئله را به درستی نفهمیدند. از این حیث، گذشته را نادیده گرفته و امروز فریب بازی‌های حزب عدالت و توسعه را می‌خورند. خیلی زود به مزدوری و همکاری روی می‌آورند. با نشان دادن مقداری امکان مادی، با پشتک‌زدن به سر آن کار می‌روند. کسی که این چهل سال آخر را بخوبی درنیابد، نه دولت ترکیه را شناخته، نه به استعمار در کوردستان پی برده و نه به مبارزه و چگونگی انجام آن در برابر دشمن معنا خواهد بخشید. بایستی مرحله گذشته را دریافته و به سادگی از کنار آن نگذریم. طی کودتاهای دوازده مارس و دوازده سپتامبر چه چیزهایی روی دادند؟ چه روابط و توافقاتی برقرار شدند؟ چه کسی نماینده چه خطی را می‌کرد؟ برای درک امروز شرط است که گذشته را به خوبی بررسی و ارزیابی نماییم تا وظایف امروزمان با موفقیت انجام دهیم.

### مرحله بازگشت به میهن

پس از کودتای نظامی دوازده سپتامبر ۱۹۸۰، در مورد عقب‌نشینی پ.ک.ک به عرصه لبنان، فلسطین و ساماندهی دوباره امور در راستای انجام تدارکات آموزش و مبارزه مطالبی را بیان نمودیم. توضیح دادیم که فعالیت‌های ایدئولوژیکی، سازمانی و دیپلماتیک را چگونه انجام دادیم. در واقع ایستگاه مهم این فعالیت، برگزاری نخستین کنفرانس پ.ک.ک در ماه جولای ۱۹۸۱ بود. مسئله بازگشت به میهن نیز برای اولین بار در این نشست مطرح گردید. در چارچوب برنامه‌ریزی کنفرانس، می‌بایستی دو سه ماه نیروها را آماده کرده و فعالیت‌های لازمه جهت بازگشت انجام

گیرند. مدیریت اجرایی مان، آموزش نظری و نظامی، سازماندهی و تدارکات مرحله را جهت بازگشت و مبارزه مسلحانه عملی ساخت. همانطور که اشاره نمودم در مراسم پایان دوره آموزشی در ماه اکتبر سال ۱۹۸۱ رهبر آپو مشارکت نموده و ارزیابی تازه‌ای را در مورد مرحله انجام داد.

در این سخنان، به چگونگی فعالیت آموزشی و تدارکات ما، وضعیت کادرها و سطح ایدئولوژیک و سازمانی آنها، همچنین به کودتای نظامی فاشیسم دوازده سپتامبر و حملات فشرده و فعال آن پرداخت. در ادامه بنا به ارزیابی‌هایش بیان نمود که هنوز از نظر ایدئولوژیکی و سازماندهی آمادگی کاملی نداشته و تصمیم بر آن شد که فعالیت تدارکات را یک سال دیگر تمدید نماییم. در آن زمان، در ماه نوامبر سال ۸۱ رفیق عگید با گروه کوچکی، جهت انجام تدارکات عملی به شرق و جنوب کوردستان فرستاده شد. تقسیمات بخش دیگری از نیروها برای فعالیت ایدئولوژیکی، سازمانی و نظامی انجام گرفت که طی یک سال خود را به آمادگی کامل برسانند. موضوعی که که رهبر آپو در آخرین دفاعیات خود با عنوان "مسئله کورد و رهیافت دموکراتیک" بدان اشاره نموده است.

رهبری می‌گوید: «من با بازگشت به وطن در سال ۸۱ موافق بودم. اگر این امر عملی می‌گشت، آنگاه نیازی به آن مقاومت در زندان هم نبوده و آن رویدادها هم پیش نمی‌آمدند.» هر چند تصمیم بازگشت به میهن تصمیم کنفرانس و بر اساس پیشنهاد رهبری بود، ولی ضعف مدیریت، کادر و بخاطر کمی تدارکات مرحله، اجرای این تصمیم به یک سال بعد موکول گردید. با فضایی که مقاومت زندان بوجود آورد ما توانستیم کار عقب‌نشینی و فعالیت تدارکات را انجام دهیم. در مدت آن یک سال نیز تحلیلات و نظریات بسیاری از سوی رهبر آپو ارائه شده و به رشته تحریر درآمدند. هم خط‌مشی جنگ و سازماندهی ما و هم خط مبارزه سیاسی در یک چارچوب فشرده نظری تشریح شدند. کادر بر مبنای این نظریات گسترده در مورد مفهوم استراتژی و تاکتیک، آموزش دیده و آماده شدند. در کل، به لحاظ ایدئولوژیکی ارتقا یافتند. آنچنان که وقتی سمیر کادرها را در این موقعیت دید و مجبور شد بگوید «چه به سر این‌ها آمده، وقتی ما به اروپا رفتیم این‌طور نبودند، حال بسیار تغییر کرده‌اند!» چرا که پیش از رفتنش به اروپا دیگر اثری از آموزشی که تحت نام شستشوی مغزی انجام می‌داد، نمانده بود. وقتی دید کادر تا به آخر برای بازگشت به

وطن و جای گرفتن در مقاومت، شفاف و مصمم است، ناچار ماند جملات بالا را بگوید. در واقع، این نتیجه فعالیت نظری و آموزشی بود.

از سوی طرف دیگر، فعالیت‌های دیپلماتیک انجام شده و روابط و توافقاتی صورت گرفتند. هم با احزاب کوردی و هم با نیروهای چپ و دموکراتیک ترکیه با هدف مبارزه در برابر فاشیسم روابطی برقرار شده و موقتی هم باشد، یک جبهه متحد مقاومت شکل گرفت.

در ماه ژوئن سال ۱۹۸۲ لبنان مورد حملات اشغالگری اسرائیل قرار گرفت و وضعیت سیاسی و نظامی این کشور، دچار تحول گشت. بخصوص ضربه سنگینی بر نیروهای حرکت رهایی‌بخش فلسطین و سازماندهی آن وارد شد. در نتیجه این تحولات، در اواخر آگوست ۱۹۸۲ در یکی از کمپ‌های جبهه رهایی‌بخش خلق فلسطین پ.ک.ک دومین کنگره خود را برگزار نمود که به شرح آن پرداختیم.

مهمترین موضوع کنگره، اخذ تصمیم بازگشت به کشور بود. فعالیتی که پس از کنفرانس انجام گرفتند بر محور تحلیل استراتژی جنگ درازمدت خلق و آموزش و آماده‌سازی کادر بر این مبنا بود. بعضی مشکلات سازمانی هم وجود داشت که از اخلالگری نشأت می‌گرفتند. چرا که اخلالگری سمیر هم بر اروپا و هم بر درسیم تأثیر گذاشته بود. همچنین در هدف داشت فعالیت سازمانی موجود را تضعیف ساخته و خواسته بازگشت به کشور را کم کرده و بکشند. در این راستا اقداماتی پنهانی حول فعالیت اروپا و درسیم صورت گرفته بودند. می‌بایستی حقیقت را دوباره به آنها نشان داده و از تأثیر اخلالگری بدر می‌آمدند. دومین کنگره به میزان مهمی، بر این مبنا برگزار شده و اقدام اخلالگری سمیر نقش برآب شدند. در کنگره تحلیلات رهبری در مورد استراتژی جنبش که بیانگر خط‌مشی ایدئولوژیکی، سیاسی و نظامی بود، به‌عنوان خط بنیادین حزب مورد پسند قرار گرفت. از همه مهمتر، با بیشترین رأی، تصمیم بازگشت به میهن گرفته شد.

پس از اتمام کنگره، به ما آگاهی رسید که بزرگترین اعتصاب غذا یا همان عملیات روزه مرگ در زندان آمد انجام گرفته رفقا شهید شده‌اند. در واقع، حمله برگشت به وطن و مبارزه جنبش انقلابی خلق در مقابل رژیم فاشیستی دوازده سپتامبر با بزرگترین عملیات روزه مرگ چهارده جولای، هم‌زمان آغاز گشته بودند. مابقه نیز می‌بایستی این مقاومت را در کوهستان‌های میهن ادامه می‌دادند. یعنی

لازم بود به گریلا انتقال و با مبارزه گریلایی تداوم می‌یافت. مقاومت بزرگ زندان، کادر و حزب را به انجام مبارزه در میهن فرا می‌خواند. کنگره ما نیز تصمیمی برانزده این مقاومت اتخاذ کرده بود. یکی شدن این دو تصمیم، بر حرکت بازگشت به وطن تأثیر بسزایی داشته و زمینه عملی کردن آن را هموارتر ساخت. موفقیت این بازگشت پ.ک.ک را نیز عقب‌نشینی و تدارکات آن تحقق بخشیده بود. هر چند که بر سر راه آن نیز موانعی وجود داشتند که بویژه این کار از میان مدیریت سر زد.

وقتی که پس از کنگره، کمیته مرکزی منتخب در کنگره، در مورد برنامه‌ریزی بازگشت به میهن و سازماندهی خود جلسه‌ای را تشکیل داد، تبدیل به یکی از دردناکترین جلسات حزب شد. زیرا مدیریتی که از سوی کنگره جهت بازگشت و سازماندهی مبارزه مسلحانه انتخاب شده بود، در جلسه بر سر مسایل جزئی همچون "آیا مدیریت، کارش را انجام خواهد داد یا نه؟" یا اینکه "آیا با هم کار خواهند کرد یا نه؟" و... جروبحث کرده بودند. خیلی‌ها گرایش‌ها در این جلسه سر نخ بدست دادند. در واقع، تأثیرات ویران‌ساز تصفیه‌گری پنهانی سمیر در اینجا آشکار گشته و تأثیر کشنده مدیریت بر کادر دیده می‌شد. همچنین تصفیه‌گری تانر اکچام هم معلوم گشت. بنابراین، برآستی هم یک جلسه بسیار خطرناکی بود. از طرفی، سمیر و جعفر آن را به سری می‌کشاندند و از طرف دیگر، بخصوص فاطمه و باقی در حد ذروه، با هم نزاع و جدل داشتند. خود را بر رهبری تحمیل می‌کردند. یکی می‌گفت "اگر او باشد من نیستم" دیگری هم می‌گفت "اگر او باشد من نیستم." این پافشاری بر خود به جایی رسید که برخی‌ها جلسه را ترک کردند.

رهبری برآستی هم با صبری بزرگ و حساسیت و دقتی بسیار، به حل مشکلات پرداخت. جهت سامان بخشیدن به این وضعیت و آماده‌کردن مدیریتی همفکر که حزب را به میهن انتقال دهد، صبر، دقت و تلاش فراوانی بخرج داد. با یک یک آنها صحبت کرد. در واقع، تحمیلاتی را که موجب ایجاد خشم بزرگی می‌شدند، بخاطر بازگشت به وطن، خواه ناخواه قبول کرد. چون حزب از میهن و خلق دور شده و در میدان مبارزه نبود، احتمال می‌داد که امر بازگشت بهم خورده، تحریک افزایش یافته و انحلال بوقوع بپیوندد. بنیان و نظام انقلابی قوی نبوده و برای ازهم‌پراکندگی، محیطی مساعدی در میان بود. واقعیت حزبی بود که از عمل و مردم گسسته بود. جهت گذار از این وضعیت، رهبری حساسیت و صبری بزرگ از خود نشان داد.

هشدار داد، انتقاد نمود و به آنها گوش سپرد. سپس گفت «اینک زمان عمل است و هیچ‌کسی با دیگری دعوی شخصی نخواهد داشت. اگر کسی مشکلی دارد، با حزب است، با خط‌مشی من می‌باشد. لذا هیچ‌کسی خود را فریب ندهد. نباید میان کادرها اختلاف و نابرابری وجود داشته باشد، بلکه اختلاف موجود با حزب است و باید آن را بدرستی عنوان کرد.» بعدها این وضعیت را همچون یک جدال رهبریت ارزیابی نمود. یکی با تکیه بر رابطه با رهبری و دیگری هم با پشت‌بستن به موقعیت برادری رفیق حقی قرار، در واقع، بر سر این جدل می‌کردند که چه کسی بیشتر بر حزب تأثیرگذارتر خواهد بود. رهبری می‌گفت «به‌نظر آنها من رفتنی هستم. در هر حال، در مقابل این دشمن، آپو سرپا نمانده و خواهد رفت. بنا به این بر سر این ستیز می‌کردند که پس از او حزب بدست چه کسی افتاده و بر آن حاکم خواهد شد.»

با وجود این محیط پر از جدال و مسایل عجیب دیگر، حزب به وطن بازگشت و گام‌هایی در راستای انتقال و تداوم بخشیدن مقاومت زندان به شیوه گریلایی برداشته شدند. بر این اساس، مبارزه مسلحانه پانزده آگوست تحقق یافت. ولی نباید فراموش کرد که راهبر، برنامه‌ریز و پیشاهنگ چنین مرحله‌ای، مدیریت نبود. زیرا در جلسه‌ای که پس از کنگره دوم تشکیل شد، برغم اینکه کنگره، آن مدیریت را وظیفه‌دار کرده بود، ولی خود را از جایگاه مدیریت پایین آورده و از میان برداشت؛ کمیته مرکزی را از مقام کمیته مرکزی بدر آورده و به شکل کمیته تدارکات معرفی کرد. برخورد در برابر مرحله تا این اندازه ضعیف و ازهم‌پاشیده بود که معلوم نبود چه کسی چه کاری انجام خواهد داد. در مورد اخذ تدبیر در برابر هرگونه گرایش ویرانگر و برهم‌زننده، کمیته به‌عنوان یک کمیته تدارکات در نظر گرفته شد. یک سال فرصت وجود داشت که هر کسی آزمون خود را پس دهد. اگر کسی در پراکتیک، موفق عمل کرده و وظیفه کمیته مرکزی بودن را بجای می‌آورد، البته که به موقعیت عضو اساسی درمی‌آمد. در غیر این صورت، تصفیه‌کاری بوده و از وظیفه برکنار می‌شد. حال آنکه، کمیته مرکزی که بطور رسمی از سوی کنگره انتخاب شده بود، مسئولیت خود را به کمیته تدارکات تغییر داد. لذا یک سال پیش روی او بود که خود را شفاف سازد.

آری، حزب با بازگشت به میهن، کارزار پانزده آگوست را عملی ساخت. در این وضعیت، تمام امور و مسئولیت‌ها بر دوش رهبر آپو افتاد. از این رو، بازگشت به



میهن جهت عملی سازی مبارزه گریلایی و برداشتن گام پانزده آگوست، انگار شبیه سازماندهی حرکت در دهه ۱۹۷۰ بود که در آن مرحله نیز رهبر آپو راهبری آن را انجام داد. با وجود این، در عوض بازگشت به میهن، این امر مقدس دیده شد و چگونگی عملی کردن آن، جایگیرکردن نیروها در مناطق مناسب و فعالیت تبلیغات مسلحانه را برنامه ریزی نمود و حساسیت بسیاری نشان داده شد. دوباره يك گروه دیگر را به اروپا فرستادیم. در میان گروهی که به اروپا رفت باز سمیر جای داشت. عجیب بود، داخل حزب درهم و برهمی روی می داد، بسیاری از کوادر عملکردی خارج از خط نشان می دادند، اما همیشه کارها هم بر دوش آن کادرها می ماند. سمیر در ظاهر در موقعیتی بود که این جور مواضع را هرگز نشان نمی داد. بعد معلوم شد که در پس هر چیزی سمیر وجود دارد. ولی آنچنان ماهرانه انجام داده و بر انسانها تأثیر می گذشت که همیشه آنها را به جلو رانده و خود نیز در پشت پنهان می ماند. در این چارچوب، هم فعالیت اروپا و هم محیط کنگره را جهت دهی می کرد. هر چند که در کنگره هم دستش رو نشد. ولی برای رهبری آشکار بود و این طور مناسب دید که دوباره به اروپا برگردد.

به گمانم 'باقی' را به میهن فرستاد تا در مورد شرق کوردستان کار کند، ولی او هیچ خبر نداشت و به احتمال زیاد، انتظار رفتن به اروپا را داشت. در هنگام رفتن به فرودگاه، وقتی پاسپورتش را به رهبری دادند، او هم باقی را صدا زد و پاسپورتش را داد و گفت که "به ایران می روی." آنچنان که فرصت اعتراض و گریختن را هم پیدا نکرد. در حین رفتن به شرق کوردستان نیز گفته بود که "استعفا می دهم، از وظیفه ام کنار می کشم." پس از آن نیز کوچکترین کاری را انجام نداد و آنجا را ترك کرد. نزدیک به يك سال ونیم در شرق و جنوب کوردستان، منطقه 'لولان' هیچ کاری را انجام نداد و در حالت معترض منتظر ماند. او بر این نظر پافشاری می کرد که "بازگشت به میهن سر نمی گیرد." این را واضح نمی گفت، ولی با رفتار و مواضعش، بی باورداشتی خود را به شکلی آشکار نشان می داد. از سویی نیز نیروی پ.ك.ك را هم دیده و رها نکرده و نمی رفت. می خواست که بر این نیرو حاکم شده و به گذران خود بپردازد. به همین علت، به مدت يك سال ونیم در کوهستان در انتظار ماند که مبارزه مسلحانه پانزده آگوست عملی نشده و حزب مبارزه نکند تا دوباره به او

پناهندگی داده شود. حسابش این بود که درست در آن زمان بر روی حزب، حکمرانی خود را برقرار ساخته و بر روی این ارزش‌ها به گذران خود بپردازد.

تا اینکه کارزار آگوست ۱۹۸۴ تحقق یافت و حزب با برداشتن این گام‌های بخش‌به‌بخش که با عملیات 'شم‌دینان' آغاز گشت، خیال‌بافی‌های او را شکست و با شنیدن این آگاهی، در اولین فرصت فرار کرد و رفت. با فرار در آن موقعیت، دیگر ممکن نبود حزب را در دست بگیرد. با مشاهده کارزار پانزده آگوست و آغاز مبارزه مسلحانه، مرگ را حس کرده و فوری سعی کرد که جان خود را نجات دهد. در مورد بازگشت به میهن نیز درست اینگونه رفتار کرد. از طرفی دیگر، در مقام مدیریت و برخی از کواردر، محدود هم باشد چنین مشکلاتی وجود داشتند، ولی از طرفی نیز دومین کنگره با بیشترین رأی تصمیم بازگشت اتخاذ گردید. در زندان هم مقاومت روزه مرگ چهارده جولای پیروزی را بدست آورده بود. همه چیز برای بازگشت به وطن و فراخواندن کادر مساعد بود و این مهم نیز تحقق یافت.

البته با تأثیری که جنگ میان ایران و عراق برجای می‌گذاشت، زمینه مناسبی جهت عملکرد نظامی بوجود آورده بود. جنبش در اوایل سال ۸۱ گروهی را به پیشاهنگی رفیق محمد قره‌سونگور، جهت انجام تدارکات پراکتیک به شرق و جنوب کوردستان فرستاده و تا حدودی هم آماده‌سازی کرده بود. در اواخر همین سال، رفیق عکید هم بدین گروه پیوست. در سال ۸۲ تدارکات فعالیت گریلایی را انجام داده بودند. از سویی نیز فضای نظامی و سیاسی برای بازگشت مناسب بود. به عبارتی دیگر، تصمیم بازگشت به میهن همین‌طور از بره گرفته نشد. وضعیت به‌طور واضح بررسی شده و محیط پراکتیک ارزیابی شد، سپس گریلا با این باورداشت که پیروز خواهد شد بازگشت. این کار را نیز از طریق گذار از مرزها انجام داد. در واقع، مرزهایی را که جهت تقسیم کوردستان و نسل‌کشی کوردها کشیده بودند، به خدمت خود درآورد و تلاش شد که این بار همچون تکیه‌گاهی برای گسترش مبارزه مسلحانه آن مرزها درنور دیده شوند. مرزهایی که با هدف نسل‌کشی ترسیم شده بودند، پ.ک.ک در راستای آزادی و درآوردن آنها به‌عنوان تکیه‌گاهی برای مقاومت بکار گرفت. بایستی این واقعیت را دیده و بر اهمیت این کار واقف بود. پس اگر واکنش رژیم نسل‌کش و استعمارگر را دیده و با هوشیاری حرکت انجام گیرد، در عوض آن، در مبارزه امکان اندیشیدن بر تکیه‌گاهی وجود دارد. بدین

ترتیب، انسان می‌تواند این فرصت و محیط را بیابد. سازماندهی گریلا جهت گذار موفقیت‌آمیز از مرزها و متکی ساختن موضع استراتژیک بر چنین زمینه‌هایی، اثبات این واقعیت می‌باشد.

### آغاز جنگ ایران و عراق و پیامدهای آن برای مبارزه

پس از کودتای نظامی فاشیسم دوازده سپتامبر، هشت روز بعد یعنی در ۲۰ سپتامبر ۱۹۸۰ نیز جنگ ایران و عراق شروع شد. پس از گذشت دو سال، نتیجه‌ای حاصل نشده و کسی غالب از میدان بیرون نیامد. در سرتاسر مرزهای ایران و عراق درگیری نظامی وجود داشت که درست به میدان جنگ تبدیل شده بود. بازگشت پ.ک.ک به میهن و گسترش مبارزه مسلحانه از زمینه‌ای که این جنگ از لحاظ نظامی و سیاسی ایجاد کرده بود، نیرو گرفت. بایستی بخوبی به این حقیقت نیز پی برد. پ.ک.ک بنا به مهمترین فرصت‌ها و امکانات دوباره برگشت. جنگ عراق و ایران زمینه نیرومندی را برای مبارزه آزادی‌بخش کورد هموار ساخت. پیش از هر چیز با این جنگ، ایران و عراق رودرروی هم قرار گرفتند. این جنگ، اصل مدیریت مشترک کوردستان از سوی چهار دولت استعمارگر مبتنی بر سیستم جهانی کاپیتالیستی را برهم زده، نقش برآب ساخته و به حالت بی‌کارکردی درآورد.

تا آن زمان هر چند هر دو دولت مجزای از هم بوده و از سیاستی مخالف هم پیروی کرده باشند نیز، در خصوص حاکمیت بر کوردستان، بطور مشترک حرکت می‌کردند. هیچ‌یک از دولت‌ها خودسرانه حول کوردستان، سیاستی را دربر نگرفته و در مورد کوردها به تصمیم‌گیری نمی‌پرداختند. در میان این دولت‌ها چنین توافقی هم هست؛ هیچ کدام از دولت‌ها با تکیه بر کوردها در مقابل یکدیگر نخواهند جنگید. یعنی نه از کوردها حمایت می‌کنند و نه با آنها به توافق می‌رسند. تا جنگ ایران و عراق این روال ادامه داشت. به‌عنوان مثال؛ مابین سال‌های ۷۳-۱۹۷۱ در جنوب کوردستان وقتی که ریاست عراق خواست به کوردها خودمختاری بدهد، جمهوری ترکیه از این جلوگیری کرد. در اظهارات و دفتر خاطرات 'نجدت اُتروُن'<sup>۷</sup> این آگاهی به روشنی آمده که "ما مانع شدیم." بدین ترتیب، یک مدیریت مشترک بر کوردستان حاکم است. بنابراین، مقاومت‌های کوردها طی هم‌پیمانی دولت‌ها فرو

<sup>۷</sup> نظامی ترک که در زمان کودتای دوازده سپتامبر ۱۹۸۰ در ترکیه، ارتشبد بود.

نشانده می‌شد. اما جنگ ایران و عراق این را قاعده را برهم زد. چون يك جنگ بسیار شدیدی بود، هر دو طرف نیز مجبور به درخواست کمک از کوردها شدند. وقتی که دولت ایران در مرزهایی عراق با کوردها توافق کرد، عراق نیز در مرزهای ایران با کوردها وارد توافق شد. بدین ترتیب، سیاست مدیریت مشترك کوردها نقش برآب شده و با شکست مواجه گشت.

از طرف دیگر جنگ ایران و عراق از حیث عملی، فرصتی را بوجود آورده بود. با اینکه جنگ طول کشید و طرفین همدیگر را شکست ندادند، ولی نیروی نظامی بسیار زیادی را در مرزها مستقر کردند. ریاست صدام، قسمت زیادی از نیروی نظامی را خود در مرزهای ترکیه به مرزهای ایران کشید. همچنین دولت ایران هم بسیاری از نیروهای خود در مرزهای ترکیه را به مرز عراق آورده و به جبهه انتقال داد. بدین ترتیب، هم در شرق و در جنوب و هم در سراسر مرز شمال کوردستان از لحاظ نظامی جای خالی بوجود آمده و شمار سربازان هر دو دولت بسیار کاهش یافت. تنها در بعضی از مناطق استراتژی، ارتش این دولت‌ها مانده و بجز این، اراضی وسیعی خالی مانده بود. از لحاظ جغرافیایی نیز این مناطق جهت جاییگیری، سنگربندی و سازماندهی گریلا و در نتیجه انجام مبارزه در شمال کوردستان مساعد بود. پ.ک.ک درستی از این وضعیت جهت عملکرد نظامی خود بهره گرفت. بازگشت به میهن از روی این خط مرزی، گردآوری و سازماندهی گریلا در آنجا و روکردن به شمال کوردستان بیهوده نبود. اگر این فرصت‌ها نبودند، البته که ناچار می‌ماندیم از طریق شمال لبنان، فلسطین رو به کوردستان نماییم. آیا از آنجا می‌توانستیم چنین کاری را انجام دهیم؟ بله، می‌شد. اما میزان موفقیت آن معلوم نبود. چون امتحان نکردیم نمی‌توانم زیاد چیزی بگویم. ولی این را می‌توان بروشنی گفت که در عملی کردن آن با سختی فراوانی مواجه می‌شدیم و شانس موفقیت بسیار کم بود. شاید هم عملی نمی‌شد.

اگر بطور مستقیم یگان‌های گریلا به شمال کوردستان راه می‌یافتند، بلکه نمی‌توانستند در آنجا کار خود را انجام دهند. از این جهت، البته که نتایج سیاسی و نظامی جنگ ایران و عراق موجب شد بازگشت به وطن و انجام مبارزه مسلحانه در مقابل رژیم فاشیستی دوازده سپتامبر عملی گشته و پ.ک.ک از چنین محیط سیاسی و نظامی‌ای بهره ببرد. بعدها که گریلا به حالتی شکست‌ناپذیر درآمد، هر

چند که نیروی جهانی ناتو را به جریان انداختند، نتوانستند پ.ك.ك را سرکوب کنند. درست در آن زمان، نیروهای بین‌المللی، جنگ ایران و عراق را متوقف ساختند. یعنی جنگ به خواسته دولت‌های ایران و عراق به پایان نرسید، بلکه نظام جهانی این آتش‌بس را تحمیل کرد. رهبر دینی ایران، خمینی در حین امضای قطعنامه گفت "از نوشیدن زهر تلخ‌تر است!" ولی به علت فشار نظام جهانی، مجبور به امضا مانده بود. اما چرا نظام این فشار را وارد ساخت؟ به چه دلیل، در سال ۱۹۸۸ مطلقاً احتیاج به متوقف‌سازی این جنگ داشت؟ درست در نتیجه مانع‌نشدن مبارزه گریلا بود. زیرا پ.ك.ك در شمال کوردستان، گام گریلاگری را برداشته و در برابر هرگونه حملات ارتش دولت ترك از پای در نمی‌آمد. لذا نظام جهانی مجبور به اتخاذ چنین تدبیری شد. این حقیقت را هم باید چنین دیده و درک نمود.

در واقع، رفیق عگید و قره‌سونگور نیز بنا به فضایی که حین جنگ ایران و عراق بوجود آمده بود، به تدارک مبارزه مسلحانه پرداخته و این را از ماه سپتامبر ۱۹۸۲ به بعد گام به گام گسترش دادند. این کار به شکل گروهی و گروه‌ها نیز در قالب تیم، از طریق مرز و درست از روی بوتان، جودی و جنوب کوردستان انجام گرفت. شمار کمی از کادر از مرز سوریه از بوتان گذشته و به جنوب و شرق کوردستان رسیدند. البته با گذار گروه‌ها هم مسایل مهمی پیش آمده و متحمل سختی‌های فراوانی شدیم. چون آمادگی کمی داشته و آن منطقه را نمی‌شناختیم. البته نظام جهت ایجاد مانع بر سر راه ورود پ.ك.ك به بوتان و گذار نکردن به ماردین، در سال‌های گذشته تمام تلاش خود را کرده بود. در این باره نیز فعالیت سازمانی ما کم بود. از این رو، خیلی به سختی بدانجا گذار کردیم. گاهی اوقات رفقا مجبور شدند که بدون پیک و راهنما حرکت کرده و راه را گم کنند؛ از مناطق دیگری سر درآورده بودند. بخشی از نیروها نیز بنا به توافق با پ.د.ك توانستند که به وطن بازگردند. از راهنماها و مسیر عبور و مروری که بلد بودند بهره گرفتیم. بازگشت‌ها همگی هم‌زمان انجام شدند. یکی دو رفیق راهنما هم تنظیم شده و با حاکم کردن خود بر مسیرهای رفت و آمد، نقش مهمی در این امر ایفا نمودند. رفیق سلیمان اهل باتمان، برآستی با فداکاری و جسارت زیادی این کار را انجام می‌داد. در کنار تمام سختی‌ها البته که در مدت بازگشت، با رویدادهای دردناکی هم روبرو ماندیم.

## شهادت رفیق شاهین کلاوز

به گمان ماه نوامبر بود که گروهی از ما به فرماندهی رفیق شاهین کلاوز در هنگام گذار از رودخانه هزل، به داخل آن افتاده و غرق شدند. از آن گروه، هشت رفیق شهید شده و تنها یکی دو رفیق نجات یافتند. پاییز بود و روزهای پرباران داشت. شدت بارندگی آنقدر بود که رودخانه هزل طغیان کرده بود. حتماً رفقای نابلد ما به منطقه نیز خواسته‌اند که در تاریکی شب از آب بگذرند که متأسفانه رودخانه آنها را با خود برد. حقیقت امر اینکه، یکی از هواداران پ.د.ک تا جایی راهنمای رفقاً بوده، سپس بقیه راه را برای آنها تعریف کرده و نزدیکی‌های شب از آنها جدا می‌شود. نمی‌دانیم که این فرد در این سانحه تا چه اندازه نقش داشته است. گفته شد که از نزدیکی پایگاهی عبور کرده‌اند و سربازان آنجا به آنها شلیک می‌کنند. به همین دلیل نیز گروه ماندن در آنجا و ادامه‌ندادن را منطقی نمی‌بیند. در تاریکی شب دیدی نداشته و در هنگام پریدن از رودخانه دست همدیگر را می‌گیرند. وقتی به وسط آب می‌رسند، آنها را جلو و وسط با آب رفته تنها یکی دو رفیق آخر به زور نجات پیدا می‌کنند. بنا به آگاهی مشخصی که به ما دادند، دست به جستار و بازجویی این واقعه ناگوار نمودیم. برای ما نیز روشن شد که در آب غرق شده‌اند. براستی هم گروه باارزشی بودند. همه بسیار خوب حاضر شده و می‌توانستند نقش مؤثری ایفا نمایند.

رفیق شاهین کلاوز از توزلو چایی به صفوف مبارزه پیوسته بود و در اصل، اهل سرحد بود. در میان گروه بسیار جوان بود. در جاهایی مختلفی در عملیات‌های نظامی شرکت کرده بود. جزو رفقایی بود که در مقاومت سیورک مشارکت فعالانه‌ای داشت. عدم موفقیت در سیورک و ترک کردن آنجا را قبول نکرده و به زور و با تصمیم حزب، به خارج از کشور فرستاده شد. رفیق علوی مذهب و دلسوزی بود. بلندقامت بوده و سَمای خوبی هم می‌کرد. در نخستین کنفرانس حزب نیز شرکت نمود. همچنین در فعالیت آموزشی واقع در لبنان حضور داشت. طی آموزش ایدئولوژیکی و نظامی براستی هم بسیار پیشرفت کرده و ویژگی‌های یک فرمانده در او نمایان شدند. درباره جنگ و جنگ خلق، جزوه‌ای را آماده نمود. به لحاظ فکری نیز دارای

تأمل بسیاری بود. او نقشی پیشاهنگی در پیشبرد گریلاگری داشته و وظایف خویش را به نحو احسنی بجای می‌آورد. شهادتش نیز دردناک بوده و گران تمام شد.

جان‌باختگان در هزل به ما نشان دادند که کارها چقدر جدی، آینده‌ای بسیار سخت پیش روی ما بوده و در مقابل طبیعت هم باید مبارزه کرد. این تجربه بسیار مهمی بود. گروه‌ها تا زمستان ۸۲ از طریق خابور، زاپ و نیز لولان با موفقیت وارد کمپ‌های آماده‌شده جنوب شدند. در شرق کوردستان نیز کمپ‌های رفیق محمد قره‌سونگور و عگید وجود داشته که در مناطقی خالی حاضر کرده بودند. با نیروهای دوست در ارتباط بوده و تدارک دیدند. تدارکات بسیار جدی‌ای هم نبود. بخش اساسی در لولان جمع شدند که البته بر روی زاپ و خابور و شرق کوردستان هم نیروی زیادی وجود داشت. بدین ترتیب، وارد زمستان ۸۳-۸۲ شدیم. بازگشت به میهن در درون چنین سختی‌هایی عملی گشت.

آن زمستان برآستی هم زمستان بسیار دشواری بود. آنچنان که سه ماه در مرز ایران، عراق، در کوه‌های زاگرس بسته مانده و گذارناپذیر گشت. گروهی خواستند بگذرند که در نیمه راه ماندند. حتی گروه دیگری به یاری آنها شتافته و از مرگ نجات‌شان داد. پای همه آنها سوخت که مجبور شدند پاهای‌شان را بُردند. بجز از آنها هیچ‌کسی گذار نکرد. در طول آن زمستان، در واقع گروه‌ها نتیجه‌ای را که از آموزش در عرصه لبنان، فلسطین فرا گرفته بودند، از نظر گذراندند. در کمپ‌ها درباره چگونگی انجام تدارک بیشتر جهت رفتن به پراکتیک گفتگو کردند. همچنین از نزدیک، درک بهتری از وضعیت جنوب کوردستان و جنگ ایران و عراق دریافتند. یادداشت‌ها و نوشتجات آموزشی نو را بصورت جزوه درآوردند. البته آنها هم به زحمت بدست رفقاً رسیده و دیگر زمستان، سنگینی‌اش را بر زمین نشانده بود. بیش از این، کار دیگری از دست کسی ساخته نبود.

اولین گروه پس از نوروز ۸۳ با مقصد شرق کوردستان به لولان آمد. رفیق قره‌سونگور و رفیق فواد و آنها با یک گروه آمده و راه را گشودند. با آمدن آنها نخستین جلسه برنامه‌ریزی جهت آغاز فعالیت‌های شمال کوردستان در اواخر مارس و اوایل آوریل ۸۳ در کمپ لولان تشکیل شد. رفقای مدیریت پراکتیک نیز شرکت کردند تا مثمر‌تر باشد. در این باره، تنها رفیق قره‌سونگور و رفیق عگید تا اندازه‌ای دارای آگاهی بودند. گروه‌ها از هر راهی که می‌گذشتند، با دیدن هر چیزی،

صاحب معلومات می‌شدند. بر این اساس، با هدف آماده‌کردن کمپ پراکتیک، برنامه‌ریزی صورت گرفت. در نظر داشتیم که یک قرارگاه مخفی سیاسی و نظامی بسازیم. هدف از ساختن و آزمودن آن نیز برقراری رابطه با خلق و میهن‌دوستان بود. همچنین شناخت جغرافیا، درست‌کردن پناهگاه و مشابه به آن را جهت پیاده‌کردن تاکتیک نظامی شامل می‌شد. جوهر برنامه‌ریزی جلسه این‌ها بودند. بدون انجام این تدارکات، در عمل موفقیتی کسب نمی‌شد، ولی بر روی رفتن به پراکتیک نیز پافشاری‌هایی وجود داشت.

در مورد سازماندهی و جنگ تحت کنترل، تأکید بسیاری صورت گرفت. زیرا در سیورک حاکمیت از دست رفته بود و چندین مورد منفی بر این اساس بوجود آمدند. جهت عدم تکرار آن تجربه، با برنامه‌بودن، حرکت سازمانی و با کنترل، به وظیفه اصلی فرماندهان و دیگر اعضا درآمد. چرا که به گمان‌مان، جهت کنترل کردن اوضاع نیاز به برنامه‌ریزی بیشتری بوده و وارد یک فعالیت پنهانی سیاسی و نظامی توسط یگان‌هایی نظامی در قرارگاه می‌شدیم. اکنون به آنها تیم می‌گوییم. تیم‌هایی سه چهار نفره به فعالیت تدارکاتی و دیگر تیم‌ها به تبلیغات مسلحانه مشغول شدند. چرا به این کار سازماندهی پرداختند؟ چون هیچ‌گونه معلوماتی نداشته و تنها یک نقشه در دست داشتیم. بنا به آگاهی‌های مان در مورد هر یک از نواحی، تیمی را سازماندهی نموده و آن را همچون قاعده‌ای کلی پسندیدیم. مدیریت رده‌میان‌ی چنین رویکردی را در پیش گرفت. بجز این، امکان تقسیم‌کردن به نحو دیگری وجود نداشت.

شم‌دینان، گور (بوکسکوا)، چوکورجا و اولودره و شرناخ جزو آن نواحی بودند که تیم‌های گریلا به آنجاها رفتند. در آن زمان، شرناخ شهرک بود. البته ماندن در مابین مرز سوریه و عراق، منطقه‌ای که اکنون زاگرس و بوتان نام می‌بریم، انجام تدارکات جنگ و برداشتن گام گریلاگری در آنجا برخوردی اصولی بود. سازماندهی یگان‌های گریلا در چنین شهرک‌هایی و انجام نخستین تدارکات بر این اساس، جزو تصمیمات ما شد. این، بخشی از برنامه‌ریزی ما بود. علاوه بر این، سازماندهی و گسترش روابط نیز مطرح شدند که بیشتر رفیق محمد قره‌سونگور بدان پرداخت. زیرا شناختی داشت و روابطی را برقرار کرده بود. چندین شخصیت از عراق، ایران و شرق و غرب کوردستان با حزب ارتباطی دوستانه داشتند. گفت «من دیگر به شمال رفته و آنها را



نخواهم دید. بیش از رفتنم اگر با آنها دیداری داشته باشم عالی خواهد شد. شاید از برخی‌ها بتوانیم اسلحه و مهماتی را دریافت کنیم. حال، فرصت داریم که یگان‌ها را مجهز کنیم و نخستین تداپیر را اخذ کنند. پس از انجام این دیدارها با همدیگر به ارزیابی آنها پراخته، برنامه‌ریزی کرده و وارد عمل خواهیم شد.» چون مدیریت ما هیچ معلوماتی از آنجا نداشت، درخواست رفیق محمد قره‌سونگور مناسب دیده شده و بصورت بخشی از برنامه درآمد. در آنجا مطابق این، تقسیمات انجام گرفت و رفقا از هم جدا شدند.

### شهادت رفیق محمد قره‌سونگور و ابراهیم بیلگین

رفیق قره‌سونگور همراه با سه رفیق دیگر دوباره به ایران رفتند. در مسیر ایران که از قندیل می‌گذشتند، با احزاب مختلفی دیدار انجام دادند. در آن موقع، در غرب قندیل درگیری بود که ناگهان در روز دوم می ۱۹۸۳ رفیق قره‌سونگور و ابراهیم بیلگین شهید شدند. پیش از شهادت‌شان، ایشان به کمپ حزب کمونیست رفته و با آنها دیدار انجام داده بودند. البته از محل روابط پ.د.ک گذار نموده بودند. برنامه‌ریزی کرده بود که از کمپ حزب کمونیست حرکت کرده، به کمپ ی.ن.ک رفته و با آنها هم دیدار انجام دهند. نزدیکی‌های صبح ی.ن.ک‌ای‌ها به کمپ حزب کمونیست هجوم آورده و کمپ آنها را درب و داغان کردند. در آن درگیری بود که رفیق محمد قره‌سونگور و ابراهیم بیلگین شهید شدند. دو رفیق هم نجات پیدا کردند. یکی رفیق محمد اُترک بود که بعدها در سال ۸۵ در کوه 'آگری' (آارات) طی یک درگیری شهید شد. او از زندان 'آدانا' فرار کرده بود.

با وجود اینکه اعلام می‌شود که رفیق محمد قره‌سونگور پ.د.ک است، اما برآستی هم در آن موقع، میان حزب کمونیست و ی.ن.ک یک درگیری بسیار بیجا روی می‌دهد. در واقع ی.ن.ک چندین بار هجومات شدیدی را جهت نابودی کمپ حزب کمونیست انجام داده بود. سبب هم، خودفریبی حزب کمونیست بود. در سال ۱۹۸۲ هر روز در انتظار سرنگونی صدام حسین بودند. هر صبح که از خواب بلند می‌شدند از همدیگر سوال می‌کردند که آیا حکومت صدام سقوط کرد یا نه؟! در آن سال، آنهایی که به ایران و عراق می‌آمدند می‌گفتند "هر طور که شده صدام سرنگون خواهد شد، ما هم برویم کمی حاکمیت ایجاد کنیم!" با هدف

تحقق بخشیدن به این، احزاب عراقی و جنوب کوردستان در مقابل صدام، به تشکیل جبهه پرداختند. البته ایران و سوریه از آنها پشتیبانی می‌کردند. در پاییز همان سال، دو جبهه را اعلام کردند؛ یکی 'جود'<sup>۸</sup> بود و دیگری هم 'جو قد'<sup>۹</sup>. در یکی از آن جبهه‌ها پ.د.ک هم جای می‌گرفت و در دیگری هم ی.ن.ک. هر دو نیرو با هم در حال درگیری شدیدی بودند، آنچنان که نزدیک همدیگر نمی‌شدند. با چندین حزب ارتباط داشته و در مقابل هم، جبهه‌های متفاوتی را تنظیم کرده بودند.

یک‌روز یکی از حزب‌ها اعلام کرد که حزب کمونیست عراق جزو آنهاست، روز بعد حزب دیگر هم اعلام کرد که حزب کمونیست با آنهاست. حزب کمونیست نیز با هر دو حزب در ارتباط بود. به هر دو طرف هم باوری داده بود. حال آنکه اگر سخن بجای باشد، فریبکاری می‌کرد. در این میان، یکی از آنها عقب کشیده که موضع خود را مشخص کند. جبهه ی.ن.ک عقب کشید، حزب کمونیست هم در جبهه 'جود' که پ.د.ک سرکشی آن را می‌کرد جای گرفت. در این وضعیت ی.ن.ک دست به دشمنی با حزب کمونیست عراق زد و این‌گونه، درگیری‌های ی.ن.ک و حزب کمونیست آغاز شدند. به‌عنوان انتقام نیز چندین بار به کمپ کمونیست‌ها یورش بردند. در آن زمان، کمپ‌های حزب کمونیست نیم نظامی و نیم مدنی بود. با زن و بچه‌های‌شان با هم می‌ماندند. ی.ن.ک طی این حملات، چندین کمپ آنها را به‌توامی از بین برد که یکی از آنها رفقای ما را نیز دربر گرفت و موجب شهادت‌شان شد.

رهبری راجع به رفیق قره‌سونگور جزوه‌ای را آماده نمود. این شهادت، تأثیر فراوانی برجای گذاشت. وی در میان گروه نخستین پ.د.ک سالخورده‌ترین بود. به‌لحاظ سنی از رهبری هم کمی بزرگتر بود. آموزگار کلاس سوم راهنمایی و دبیرستان بود. در درون جنبش انقلابی و دموکراتیک آموزگاران فعالانه کار می‌کرد. با تمامی حرکت‌های چپ ارتباط داشت. هم در آنکارا و هم در بینگول در چنین محیط‌هایی گفتگو‌هایی را براه می‌انداخت که با رهبری و گروه آپویی آشنا شد. در سال ۱۹۷۶ به گروه ملحق شده و کار آموزگاری را کنار گذاشت. مدتی بعد، پس از اینکه رفیق

---

<sup>۸</sup> جبهه وطنی دیموکراتیک (جود) در ۱۹۸۰/۱۱/۲۸ مابین حزب دموکرات کوردستان، حزب شیوعی و حزب سوسیالیستی کوردستان اعلام شد و تا سال ۱۹۸۶ در کار بود. این جبهه در برابر اتحادیه میهنی کوردستان در حال جنگ بود.

<sup>۹</sup> جبهه وطنی قومی دیموکراتیک (جو قد) از اتحادیه میهنی کوردستان، حزب شیوعی - که بعدها به جود رفت - و بعضی‌های چپ‌گرا در ۱۹۸۱/۱۱/۱۲ تشکیل شد.

کمال پیر به زندان افتاد، در رده مدیریت، عهده‌دار مبارزه حیوان شد. در پیروزی در آنجا نقش مهمی ایفا نمود. در اولین کنگره حزب، جزو سه مدیریت منتخب بود. بعد از آن، در میان هفت عضو کمیته مرکزی جای گرفت و مدیریت بخش نظامی شد. به عبارتی دیگر، فرمانده کمیته نظامی بود. مبارزه سیورک را از ابتدا برنامه‌ریزی نموده، به تدارک و سازماندهی آن پرداخته و مدیریت کرد. مسایل آنجا را مورد انتقاد قرار داده بود. برای نتایجی که بدست آمدند، زحماتی فراوانی کشید. در نخستین کنفرانس حزب نیز شرکت نمود. بنا به اندیشیدن و ارزیابی‌هایش از آنجا، برآستی هم موجب پیشرفت‌های مهمی شده بود.

رفیق قره‌سونگور شخصیتی کامل بود. سخنوری و بیان شورانگیزی داشت. شخصیت‌اش بطور طبیعی تأثیرگذار بود. اوصاف رهبریت در وی وجود داشت. توجه طرف مقابل را همیشه به خود جلب می‌کرد. رفقا خیلی او را دوست داشتند. همیشه با هم بوده و در امور پراکتیکی نیز پیشرفت‌هایی را کسب کردند. بنابراین، همه رفقا به گفتار و کردار درست او خیلی باور داشتند. خیلی پایبند رهبری بود. از نظرات چپ سوسیالیستی برخوردار بوده و شخصیت میهن‌دوستش برای کوردستان الگویی مؤثر بود. برآستی هم بسیار با معیار و ملاک و انسانی بود که با احترامی فراوان با انسان‌ها برخورد می‌کرد. همچنین در پیشبرد مبارزه گریلایی می‌توانست نقش مهمی ایفا نماید. تفکرات و تجربه‌اش نیز بر این مبنا بود. برای این کار نیز وظیفه‌دار شده و البته که خودش شخصاً در تدارکات پراکتیکی جای گرفت. از این جهت، در مسیر سازماندهی گریلا و کارزار پانزده آگوست در رده فرماندهی درجه اول قرار داشت. البته که شهادتش نیز تأثیر نامطلوبی بر پیشرفت گریلاگری برجای گذاشت. زیرا در به تأخیرافتادن مبارزه گریلایی و گام پانزده آگوست و پیشرفت ضعیف آن، این شهادت مؤثر بود. همچنان‌که رهبری نیز در آخرین کتاب خود توضیح داده، رفیق قره‌سونگور در حاکم کردن خط صحیح مبارزه مسلحانه، دارای جایگاه مهمی بود. برای همین، شهادتش نیز ضربه‌ای جدی را بر پ.ک.ک وارد ساخت. جایش پر نشد و خلأ بزرگی را بوجود آورد. گسترش گریلاگری تحت فرماندهی رفیق قره‌سونگر، بطور حتم گام پانزده آگوست را بسیار متفاوت‌تر و موفقیت‌آمیزتر می‌ساخت. می‌توان این را براحتی گفت. از این نظر، این شهادت یکی از مهم‌ترین و جدی‌ترین زیان‌های تاریخ جنبش ما می‌باشد.

بدین ترتیب، در اوایل رفتن به پراکتیک چنین فضای سخت و دشواری برقرار گشت. در هنگام تقسیم کار، رفیق قره‌سونگور وقتی برای برقراری ارتباط می‌رفت، مسئولیت تشکیل مدیریت و یگان‌های دیگر را بر عهده گرفت. ابتدا از راه مرز رفتند. نخست، یگان شهمدینان را تنظیم و فرستاده شد. سپس یگان گور مسئولیت بر عهده گرفت. در هنگام پریدن از رودخانه خابور و رفتن به شهرک‌های بوتان، گروهی سازماندهی شد. در این میان، چندین اتفاق هم روی دادند که یکی از آنها شهادت رفیق قره‌سونگور بود. هنوز گروه‌ها سازماندهی نشده بودند که این شهادت روی داد. این وضعیت بر مدیریت ما تأثیر گذاشته و برنامه‌های فعالیتی ما را تغییر داد. وضعیت را بررسی کرده و در آن چارچوب، مجبور به اجرای فعالیت تدارکات برای ماندن شدیم که کمبودها و اشتباهات بسیاری را به همراه داشت.

### نخستین عملیات ارتش ترکیه در جنوب کوردستان

برای اولین بار در ۲۵ می ۱۹۸۳ ارتش ترکیه در جنوب کوردستان دست به اپراسیون زد. حال بدان عملیات برون‌مرزی می‌گویند. آنها از روی خابور که کمپ همین حزب کمونیست و پ.د.ک وجود داشت آمدند. ارتباط پ.د.ک با این نیروها ایجاد نگرانی می‌کرد. در روستای 'هدریش' در زمستان ۸۲-۸۳ با قاچاقچیان درگیری روی داد که دو سرباز کشته شده و چند تن هم زخمی شدند. ارتش ترکیه این را بهانه کرده و از طریق خابور، دست به عملیات برون‌مرزی زد. تا 'دره زندورا' که کمپ پ.د.ک در آن واقع بود آمدند. پیشمرگه‌ها مجبور شدند که به دره زاپ بروند. پ.د.ک کمیته‌های منطقه به‌دینان را در آنجا سازماندهی کرده بودند. البته این بر رفتن ما به شمال هم تأثیر گذاشت. وقتی که چنین عملیاتی شروع شد، با نگرانی تأثیرپذیری خط شمال، رفیق عگید زودتر از هفتانین به بوتان گذار کرد که شاید عشایر را تنظیم کرده و به حرکت درآورند. رفقا بویژه به 'عشیره ژیرکا' خیلی اعتماد داشتند. چرا که مسلح بوده و در آن زمان رودرروی دولت می‌ایستادند. بطور طبیعی همچون گریلا حرکت می‌کردند. برای همین به قیام این عشیره امید بسته بودند. بعداً معلوم شد که اینگونه نیست. یک حاجی بود که رئیس یکی از طایفه ژیرکی‌ها بود. پس از عملیات گفت "من سرباز کنان اورن بودم."

با وجود تمامی این خطرات و سختی‌ها رفیق عگید در آن تابستان تا گارزان رفت. یگان‌هایی را در بوتان مستقر کرد. بطور محرمانه، کار تدارکات و فعالیت سیاسی و نظامی را خود شخصاً نظارت می‌نمود. در واقع، فعالیت یگان‌ها را برای سه ماه برنامه‌ریزی کرده بود. در پایان این مدت، گزارش فعالیت‌ها فرستاده می‌شد و مدیریت گرد آمده و وضعیت را ارزیابی می‌نمود. گام دوم نیز اجرای برنامه‌ریزی بود که این امر تحقق نیافت. زیرا پس از گذشت سه ماه هنوز یگان‌هایی به مناطق مورد نظر نرسیده بودند. در این وضعیت، مناسب نبود که این همه منتظر دریافت آگاهی ماند. به‌عنوان مثال؛ تا اواخر ژوئن گروه گور از 'جیلو' و 'چارچلا' نگذشته بود. در حالی که منتظر دریافت نتایج کارشان بودیم، با دیدن آنها در 'چمچو' شوکه شدیم. وقتی پرسیدیم "دنبال چه می‌گردید؟" آنها هم در جواب گفتند: «ما گذار نکردیم. راه عبور وجود ندارد. تنها یک راه هست که از یک دره میان دو کوه می‌گذرد، ولی در آنجا هم پایگاه قرار دارد. برای همین نمی‌توانیم بگذریم. روستایی‌ها گفته‌اند که مگر در ماه جولای بتوان گذار کرد.»

خلاصه پس از سه ماه هنوز گروه‌هایی به جای خود نرفته بودند. برآستی هم در شرایط بسیار سختی حرکت کردند. وقتی فعالیت این یگان‌ها را شروع کردیم هیچ‌گونه رابطه‌ای نداشتیم. در حکاری، تنها یک هوادار پ.ک.ک وجود داشت که او هم 'ساواش بولدان' بود در گور. بعدها با هدف انتقام‌گیری، او را به قتل رسیدند. او هم در آن موقعیت، در مبارزه مسلحانه شرکت نکرد. بجز او پ.ک.ک در منطقه نه آشنایی و نه معلوماتی درباره منطقه در دست داشت. برای همین، از نو برای هر چیزی اقدام نمودیم. در کل، مرحله‌ای بود که با سختی و مشقت پیش می‌رفت.

بارها گروه‌ها از میان کمین دشمن رد شدند. از راه شم‌دینان به یک گروه، قطب‌نما دادیم که تا تندورک از روی مرز رفتند و با از کسی هم کمک نگرفتند. به چپ و راست زده و از هر کسی درخواست کمک می‌نمودیم. با پیشمرگه‌های پ.د.ک و برخی از دوستان رابطه برقرار کردیم. در شمال با افرادی آشنا شده و به کسب آگاهی می‌پرداختیم. تا جایی که امکان داشت برای آشنایی با انسان‌ها و برقراری روابط دوستانه نامه‌ها و یادداشت‌هایی را فرستادیم. در این باره انسان‌های بسیاری با ما همکاری کردند و از تمام این روابط نیز سودمند شدیم. پ.ک.ک از سال ۱۹۷۳

به بعد، همراه این افراد بوده و برای روابط، ارزش فراوانی قائل است. با یکایک آنها آشنایی برقرار کرده و با حساسیت بسیار زیادی وضعیت آنها را ارزیابی نمود. از سال ۸۳ به بعد، در خط زاگرس و بوتان، یگان‌های تبلیغات مسلحانه وارد مرحله عمل شدند. برغم گرسنگی و تشنگی، بسیاری از خطرات را پشت سر گذاشتیم. علاوه بر این، زمان زیادی هم خرج می‌شد. از سپتامبر به بعد گزارشاتی به مدیریت ما در جنوب رسیدند. در نتیجه ارزیابی نتایج، چون هیچ معلوماتی در دست نبود، مدیریت باز هیچ‌گونه تصمیمی نگرفت. در واقع، در آنجا مشخص شد که مشکلی وجود دارد. لذا جهت سامان بخشیدن بدان باید اقدامی صورت می‌گرفت که مدیریت آن را هم انجام نداد و با بی‌ارادگی برخورد کرد. از این رو، سه‌ماه مدتی که در برنامه‌ریزی بهار سال ۸۳ تعیین شده بود، تا یک سال به درازا انجامید. رهبری نیز از علت این به تأخیر افتادن می‌پرسید. این دیرکردن اینگونه بوقوع پیوست. ما مسئول هستیم. نیازی نیست به دنبال مسئول دیگری گشت. در این باره، نبود آشنایی با منطقه، عدم برنامه‌ریزی جهت فعالیت تدارکات و برخورد بی‌اراده از اینجا نشأت می‌گرفتند.

البته شهادت رفیق قره‌سونگور هم در این باره تأثیرگذار بود. اگر زنده می‌ماند شاید این وضعیت را پشت سر می‌گذاشت. چون از سال ۸۳ بخوبی بهره نبردیم، گام پانزده آگوست ۸۴ ضعیف برداشته شد. گزارشات فعالیت تابستان تازه در پاییز تحویل داده می‌شدند. در زمستان ۸۴-۱۹۸۳ از روی این گزارشات فعالیت‌هایی انجام شده و برنامه‌ریزی‌هایی صورت گرفتند. اساساً عملکرد سال ۸۴ شیوه فعالی بخود گرفت. البته از این به بعد، مرحله‌ای با حضور عوامل تصفیه‌گر و اخلا لگر نمایان گشت که آن هم تا حدودی تأثیرگذار بود. باقی یکی از آن عوامل بود. شخصیت شناخته‌ای داشت و در مدیریت هم جای می‌گرفت. البته هیچ کاری را انجام نمی‌داد و هر کسی را هم با واکنش و حرف‌هایش به کار نکردن تشویق می‌کرد. در این باره، مدیریت ما در مورد چگونگی برخورد با او بدون چاره مانده بود.

### اخلا لگری سمیر

اخلا لگری دیگری در ماه می ۱۹۸۳ خود را نمایان ساخت. وقتی در اروپا وضعیت او آشکار شد دید که بیش از این نمی‌تواند خود را پنهان کند دست به کار

دیگری زد. تشکیلات اروپا سعی می‌کردند که با نشان دادن بعضی بهانه‌ها فعالیت را به تأخیر بیندازند. رهبری به موجب حل مسئله فراخوانی داد اما بدون پاسخ ماند. با پی بردن به جدیت برخورد رهبری جهت روشن کردن مواضع آنجا دست به فرار زد. پس از آن هم پرچم قیام را بلند کرد. کادرها را برای برنگشتن به میهن و آنهای در میهن را هم به اروپا فرا می‌خواند. می‌گفت: «هیچ‌کسی نخواهد توانست در حکاری بماند، یک روز هم نمی‌تواند در آنجا بسر ببرد، همه شما خواهید مرد، نروید!» بدین شکل هم سازمان را در اروپا در تنگنا قرار داد و هم بر روی بازگشت به میهن تأثیری منفی برجای گذاشت. این برخورد او البته با واکنش باقی هماهنگ بود و در عمل هم یکی بودند. باقی ارتباطاتی هم داشت. با یکی شدن این‌ها فعالیت در میهن تحت تأثیر قرار گرفت. نتوانستیم این وضعیت را پشت سر بگذاریم. چون به‌لحاظ ایدئولوژیکی و سازمانی با آن برخورد نکردیم، قادر به محکوم کردن این گرایش‌ها نشدیم.

رهبری در سپتامبر ۸۳ در باب این اخلالگری، جزوه‌هایی را آماده نمود. نیرویی که در میهن بود، از طریق این جزوه‌ها از اخلالگری داخل میهن آگاه شدند. عنوان یکی از آنها این بود: "در مقابل هرگونه اخلالگری و ویرانگری، باید وحدت حزب را مستحکم ساخت." در درون آن، تصفیه‌گری مورد ارزیابی قرار گرفته و خواسته می‌شود که از حزب پاسداری صورت گیرد. یکی دیگر نیز عنوانش این بود: "مسایل تحول در پ.ک.ک و وظایف ما" که کتاب مفصلی بود. در آن نیز از برخورد ناتوان و ایستار کادر و مدیریت انتقاد می‌شود. همچنین کادر را به تکوین حزبی تشویق کرده و جسارت می‌بخشد. این‌ها تحلیلات ارزشمندی بودند. بویژه ارزیابی ویرانگری و اخلالگری بسیار مهم بود. پس از خواندن این جزوه‌ها کادری که در میهن بود، به چگونگی وضعیت پی برده، ارزیابی نموده و باقی را به بازجویی گرفتند. در واقع، از خود اراده نشان دادند.

نتایج تمام این عملکردها، در جلسه کمیته مرکزی در اواخر ژانویه و اوایل فوریه ۱۹۸۴ در عرصه رهبری، مورد ارزیابی قرار گرفت. من و رفیق فواد از میهن رفتیم. از اروپا جعفر و زیاد آمده بودند. رفیق جمعه و فاطمه هم که نزد رهبری بودند. یک جلسه تنگ مدیریت بود که بخشی از آن خود را به حاشیه رانده و بخشی هم با گرایش اخلالگری ظاهر شده بود. در واقع، در این جلسه، تمامی فعالیت‌های

انجام شده و انجام نشده در طول سال ۸۳ و نیز موضع گیری کادر و مدیریت در برابر گرایش اخلا لگری و تصفیه گیری، مورد ارزیابی قرار گرفت. رهبری بویژه از ایستار ایدئولوژیکی و سازمانی ای را که آلت دست اخلا لگری شده بود انتقاد نمود. مدیریت را به سبب بجای نیاوردن وظایف و امور پراکتیک مسؤل دانست. چرا که هم در حد کافی واکنش ایدئولوژیکی و سازمانی نشان نداده، نظارت نکرده و چاره ساز نبود و هم در تاکتیک، پیشرفتی کسب نکرد.

از این رو، پا به مرحله ای نگذاشتند که گرایش اخلا لگری و تصفیه گیری را در تنگنا قرار داده، محکوم کرده و اعضای حزب را به دربرگرفتن اقدام انقلابی بکشانند. ولو تکیه گاه مبارزه ای مؤثر جهت مقابله با تصفیه گیری بوجود نیامد. ولو تصفیه گرایان از این نیرو می گرفتند. رهبری این اوضاع را به شکلی جدی مورد انتقاد قرار داد. تشریح نمود که باید هر کسی به خودانتقادی بپردازد. تک تک رفقای مدیریت در آن جلسه اجازه گرفته، موضع خود را آشکار ساخته و با نشان دادن مسؤلیت پذیری خویش، عهد بستند که موضع صحیح تری را در پیش گرفته و مبارزه نمایند. ولی فاطمه و جعفر و زیاد خودانتقادی ندادند. زیاد در تابستان آن سال، پس از گام پانزده آگوست فرار کرد. اگر برخی ها دارای چنین رفتاری بوده باشند هم، در آن جلسه، با تعریف و شفاف شدن تصفیه گیری و اخلا لگری، محکوم شده و در مورد چگونگی مبارزه با آن و نیز تاکتیک مرحله، تصمیماتی اخذ شد. عملکرد سال ۱۹۸۴ و کارزار آگوست بر روی چنین ارزیابی و تصمیمی به میان آمد.

### ۱۵ آگوست ۱۹۸۴؛ کارزار گریلا

رویدادهایی سال ۱۹۸۳، شهادت رفیق محمد قره سونگور و تأثیر آن بر روی پراکتیک را توضیح دادیم. همچنین سعی نمودیم بطور خلاصه، به تلاش های نقش برآب کردن اخلا لگری و تصفیه گیری که با تکیه بر ناتو، آلمان و سوئد انجام می گرفت اشاره نماییم. نتیجه همه این ها را در جلسه مرکزی در ماه ژانویه ۸۴ ارزیابی نمودیم. در چارچوب نظریه های استراتژیکی و تاکتیکی حزب روشنگری صورت گرفته، به آموزش و آماده سازی کادر پرداخته شده و بازگشت به میهن عملی گردید. هر چند اخلا لگری و تصفیه گیری، به منشأ مشکلات گوناگون تبدیل شده باشد هم، فراروی انجام پراکتیک هموار گشت. همچنین چگونگی درپیش گرفتن استراتژی جنگ خلق



در مقابل رژیم فاشیستی تشریح شد. یعنی چگونگی عملی‌سازی خلافت‌انگیز و اندیشمندانه استراتژی جنگ کلاسیک خلق در شرایط کوردستان و ترکیه مورد بررسی قرار گرفت. هر چند در عمل، دارای چنین تجربه‌ای نبود، اما تا حدود زیادی قابل پیش‌بینی بود که چه باید کرد.

با توجه به اینکه با بکارگیری هرگونه فشار و خشونت، امکان فعالیت از میان رفته بود، این استراتژی، کارایی داشته و زمینه مقاومت در برابر رژیم دوازده سپتامبر را فراهم می‌ساخت. بخصوص به مبارزه گریلا در جغرافیای کوردستان و بنا به ویژگی‌های اجتماعی آن، نقش استراتژیک می‌بخشید. همچنین با توجه به وسعت پایداری آن، مبارزه‌ای قابل انجام بود. به لحاظ جمعیتی و جغرافیای کوهستانی نیز برای این شیوه مبارزه مناسب بود. هر چند تقسیم مرزهای کوردستان با هدف نسل‌کشی کوردها هم باشد، اما با گسترش مبارزه گریلابی و تکیه‌گاه‌ساختن آن، می‌توان آن بازگونه کرد. گریلا طی یک سازماندهی حزبی و به‌شبه‌ای چاره‌ساز، در راستای فراهم کردن امنیت و ضربه‌زدن به دشمن، به تمامی خود را عرضه می‌نمود. در واقع، در آن شرایط همچون درمان بود. در مورد تکوین حزبی، چگونگی فرماندهی و انجام عملیات، همگی از حیث نظری مورد گفتگو و ارزیابی قرار گرفته بود، لذا پیش روی گریلا برای پیشرفت و تحول هموار بود.

از سوی دیگر تحولات دیگری هم روی می‌داد. رژیم فاشیستی دوازده سپتامبر در ماه نوامبر سال ۱۹۸۲ قانون اساسی را به همه‌پرسی گذاشته و نتایج آن را مورد تأیید قرار بود. طی آن، قانون انتخابات را صادر کرده، به تشکیل احزاب اجازه داده شده و انتخابات عمومی برگزار گشت. حزب تورگوت اوزال، حزب مام میهن (ANAP) نیز در انتخابات پیروز شده، به قدرت رسیده و به اصطلاح یک حکومت مدنی تشکیل داد. اساساً هم تورگوت اوزال، معاون نخست وزیر حکومت کودتاگر نظامی بود. ولی از ارتش نمی‌آمد، زندگی مدنی‌ای داشت. بنابراین نیز مدیریت نظامی که نخست‌وزیری تورگوت اوزال را تشکیل می‌داد، پایان یافته و یک مدیریت مدنی دموکراتیک به صحنه می‌آمد.

سعی می‌کردند انتخابات مدیریت بومی را به موازات این انجام دهند. رژیم دوازده سپتامبر از طرفی، تلاش می‌کرد خود را با نهادهای مدنی جلاپوشاند، از سوی دیگر نیز جهت سرکوب و برچیدن تمامی نیروهایی که برای خود رقیب می‌دید،

بر شدت فشار و خشونت می‌افزود. در این باره هیچ‌گونه تغییری وجود نداشت. سال‌های مدیدی بود که در زندان انجام می‌داد. صدها ملتیان را به قتل رساند، فلج ساخت، اعدام کرد و به اشکال گوناگون، مبارزات را در تنگنا قرار داد. جهت ترویج اعتراف‌گرایی و خیانت به هرگونه راهی سر می‌زد. این بار با هدف به نتیجه‌رساندن این‌ها با نتایجی سنگین‌تر، در پی از بین بردن موجودیت حزب در زندان بود. دیگر زمان صدور حکم در مورد دعوی پ.ک.ک و دیگر دعوی‌ها فرا رسیده بود. در دعوی اساسی، حکم سی‌وپنج اعدام صادر شد. رژیم دوازده سپتامبر جهت شکستن مقاومت هم در زندان و هم در بیرون، به اعمال رعب‌برانگیز خود شدت می‌بخشید. در چنین فضایی، درنگ کردن در مبارزه به شیوه‌ای جدی ایجاد خطر می‌کرد. هم از لحاظ به‌هدردادن پتانسیل مقاومت، و هم از نظر سیاسی و تضعیف پایه‌های مبارزه مسلحانه خطرانی جدی را به‌میان می‌آورد. از این رو، اقدامات اخلاک‌گرانه و تصفیه‌گرانه با تکیه بر این، در پی ویرانگری بوده و تا اندازه‌ای هم تأثیرگذار بود. تعلل در مبارزه، گام‌به‌گام موجب ایجاد سستی، ناامیدی، بی‌اعتمادی، بی‌نظمی و گسستن از هدف در کادر می‌شد. بدین لحاظ، بسیاری مسایل نشأت‌گرفته از گرایش‌های خارج از مبارزه به‌میان می‌آمدند که سازمان را نیز با مشکل مواجه می‌ساخت. گذار نکردن از این وضعیت، دیگر ممکن بود موجب تصفیه‌شدن حزب گردد. یعنی دیگر پ.ک.ک را به وضعیتی درمی‌انداخت که نتواند در مرحله مداخله کرده، نقش ایفا نموده و خط سیاسی و خط‌مشی جنگ انقلابی خلق را که در کنفرانس و کنگره مورد هدف قرار داده بود عملی سازد. بنا به این موارد، رهبری مدیریت و ایستار موجود کادر را به‌شکلی جدی مورد انتقاد قرار داد.

بنیان اصلی انتقاد در جلسه ژانویه ۸۴ هم این بود که تمامی مدیریت و کادر با چنین وظیفه و مسئولیتی تاریخی روبرو هستند. رهبری ارزیابی‌های خویش و نتیجه جلسه را به‌شکلی مؤثری برای نیروهای در میهن فرستاد. در چندین منطقه جلساتی را در خصوص کنفرانس انجام داد. بویژه به تأثیر و اهداف اخلاک‌گری و تصفیه‌گری پرداخته و برداشتن حمله‌آسا در راستای مبارزه را راه‌رهایی از این گرایش‌ها وصف نمود. بطور مسلم، دیگر يك سال پراکتیک هم در میان بود و ناآشنایی و بی‌تجربگی و نبود تدارکات تا حدود زیادی برطرف شده بود. بر روی خط بوتان و زاگرس و از آنجا تا به غرب و شمال کوردستان به میزان چشمگیری حاکمیت

و شناخت بدست آمده بود. در واقع، تدارکاتی که دیده شده بود، جهت برداشتن گام عملی کافی بود. آگاهی و شناختی هم که بدست آمده بود، در طول زمستان بطور مفصل ارزیابی شده و در مورد چگونگی برداشتن گام‌های مبارزه در عمل، به میزان مهمی گفتگو صورت گرفته بود.

بر این اساس، عملیات 'چوکورجا' و 'لودره' مطرح گردید. اقداماتی هم برای این کار صورت گرفت. در اواخر ۸۳ نیز در آنجاها گروه‌های مزدور و نوکر به ما حمله‌ور شده که در نتیجه این درگیری‌ها چند رفیقی زخمی شده و به اسارت دشمن درآمده بودند. بعضی‌ها رفقا را گزارش داده بودند. در هر دو منطقه بر علیه این مزدوران و گزارش‌چی‌ها عملیات‌هایی انجام گرفتند، اما تأثیر چندانی بر تحولات سیاسی برجای نگذاشت. عملیاتی که پیش از سال ۱۹۸۰ علیه مزدوران انجام می‌گرفت، بنا به تکوین حزبی و تاکتیک آن مرحله بود، ولی دیگر در مقابل رژیم نظامی دوازده سپتامبر می‌بایستی عملیات‌ها بر اساس مبارزه گریلایی انجام می‌گرفتند. انتقادات و پیشنهادات رهبری در مورد عملیات‌ها به شیوه گذشته و تأخیرانداختن طرز جدید ادامه داشت. برای واحدهایی که به فعالیت مردمی مشغول بوده و تفکیک آنها از نیرویی که عملیات مسلحانه انجام می‌دهند، رهبری دستورنامه راهگشایی را در خصوص نظام حزب از طریق رفیق فواد فرستاد. زیرا عملیات‌های موجود هم نتایج لازم را دربرداشتند. در دستورنامه‌ای که رهبری با رفیق خالد و دیگر رفقا فرستاده بود، درنگ کردن در انجام عملیات‌ها مطابق با تاکتیک تازه را همچون بازی با تاریخ ارزیابی نموده بود. تمام این‌ها در جلسه ماه ژوئن مدیریت در 'خیزه' ارزیابی شدند. رهبر انتقادات، رهنمون‌ها و پیشنهادات خود را ارائه نموده و هم نظام سازمانی را از نو سامان بخشیده و هم يك برنامه‌ریزی عملیاتی گسترده را در هدف قرار داده بود. در آن جلسه، واحدهای فعالیت مردمی را تحت عنوان سازماندهی‌ای که به نام واحدهای تبلیغ مسلحانه تعریف نمودیم و تدوام‌بخش مبارزه مسلحانه بودند مجزا ساخت.

این واحدها به شکل سه واحد تبلیغ مسلحانه تنظیم شده و در منطقه بوتان و حکاری که در کنگره دوم هم همچون عرصه جنگ مشخص شده بود، جایگیر شدند. این‌ها به عنوان نیروهای رهایی‌بخش کوردستان (HRK) نامگذاری شدند که می‌بایستی به عملیات‌ها ادامه دهند. تصمیم گرفته شد که در آنجا يك نهاد نظامی بنا

گردد. از ابتدا هم معلوم بود که چنین عملیات‌هایی از سوی برخی مخافل رد شده و همچون تروریسم قلمداد خواهد شد. از این رو، جهت مسؤل ندیدن مستقیم حزب و برعهده گرفتن این عملیات‌ها از سوی سازمانی دیگر، بنانهان یک نهاد نظامی مناسب‌تر دیده شد. به اصطلاح بدین شکل پ.ک.ک از برجسب تروریسم نجات پیدا می‌کرد. این، حزب را در وضعیتی محافظت‌شده قرار می‌داد.

به نظر ما و طبق سطح فکری ما در آن زمان، به هر کسی که عملیات مسلحانه انجام می‌داد تروریست می‌گفتند. بنابراین اگر عملیات مسلحانه از سوی نیروهای رهایی بر عهده گرفته می‌شد، پ.ک.ک مسؤل گرفته نشده و تروریست بحساب نمی‌آمد. در حالی که بعدها دیدیم که چنین نیست! در تعاریفی که از طرف نظام حاکم دولت‌گرا صورت گرفته، خشونت مسلحانه با تروریسم هیچ ارتباطی ندارد. در واقع، دولت به دشمن خود تروریست می‌گوید و با روش متهم کردن ازان، تروریست می‌گردد. بیش از عملیات مسلحانه، ضدیت‌های ایدئولوژیک به عنوان تروریسم تعریف می‌شوند. ولی آگاهی نظری ما چنین بود. تا این اندازه دنیا را می‌شناختیم. تا این حد بر واقعیت نظام کاپیتالیسم واقف بودیم. به اصطلاح برای پاسداری از حزب، این کار را انجام دادیم. همچنین هر سه یگان مسلحانه نیروهای رهایی را به عنوان واحد تبلیغ مسلحانه تعریف و اسم‌گذاری نمودیم؛ واحد تبلیغ مسلحانه چهارده سپتامبر، هجدهم می و بیست و یک مارس.

در میان اعضای مدیریت و کوادر نیز تقسیماتی انجام گرفت. پیکره واحدها تا حدودی مشخص شدند. در جلسه تعیین گردید که سازماندهی گریلا در اولویت کار قرار دارد. در خصوص تشکیل نیروهای رهایی‌بخش کوردستان، آگاهی لازم آماده گردید که همراه با انجام عملیات‌ها تأسیس خود را نیز اعلام نماید. چندین حرکت رهایی ملی دیگر هم دارای چنین عملکردی بودند. در واقع، بیشتر به کار دیگران شباهت داشت و تا اندازه‌ای هم تقلید صورت گرفت.

رفیق هوزان سفقان و آنها از اروپا آمده بودند. رفیق سفقان با اینکه خوانندگی می‌کرد، نقاش خوبی هم بود. چیزهایی را کشیده و برای چاپ آماده ساخت. ولی راجع به چگونگی عملیات برنامه‌ریزی صورت نگرفت. تنها تصمیم انجام عملیات و مدل سازماندهی و عملی کردن آن گفتگو شد.

یکی دو جلسه در غار 'برینداران' برگزار شد. در آنجا بیشتر مدیریت و اعضای عادی یگان‌هایی که فعالیت‌های عملی انجام داده بودند، شرکت کردند. در آن جلسه، گفتگو‌هایی بر سر برنامه‌ریزی صورت گرفت که طی آن، در مورد آگاهی‌های کسب‌شده، تدارکات، نتیجه‌بخشی و اجراپذیرتر بودن هجوم‌بردن به ناحیه به بحث گذاشته شد. دیگر ممکن نبود با انجام یک عملیات پیشروی نمود. نیاز به اقدامی چندجانبه بود و اینکه مستقیماً وارد منطقه شد. هنوز هم برای تبلیغ مسلحانه ارزش قائل بودیم. این حوزه می‌بایستی پیشاهنگی می‌کرد. در میان این‌ها بهترین‌شان هجوم به ناحیه بود. زیرا برای گشایش هم سیاسی و هم نظامی، زمینه خوبی را فراهم می‌ساخت. البته برنامه‌ریزی تنها برای یک اقدام نبود، بلکه چندین عملیات بود. هجوم به پادگان نظامی، به دادگاه، سرقت از انبار مهمات، پخش بیانیه و فعالیت تبلیغ و به جنبش درآوردن خلق جزو اقدامات اساسی برنامه‌ریزی بود که می‌بایستی همه این‌ها هم‌زمان انجام می‌گرفتند.

بطور مسلم سه یگان می‌توانست سه عملیات را هم‌زمان انجام دهند. البته هیچ‌گونه نهاد تبلیغی وجود نداشت. خود عملیات‌ها تبلیغ می‌شدند. دشمن می‌توانست پنهان ساخته و مانع از بازتاب آنها در رسانه‌ها هم شود. برنامه‌ریزی بر این اساس بود که این پنهان‌کاری را در هم شکسته شده و دست کم به گوش مردمی که در مناطق جنگ هستند برسد. این را در هدف قرار دادیم که در تمامی میدان‌های جنگ بتوان عملیات انجام داد. البته کاری که در توانایی ما می‌بود انجام داده می‌شد. وقتی تمامی این‌ها را مورد ارزیابی قرار دادیم، شمدینان، ارواح و چاتاک انتخاب شدند. زیرا هم نواحی کوچکی بودند و به آسانی می‌توان در آنجاها عملیات انجام داد و هم سه‌گوشه‌ای بود که تمامی خط بوتان و زاگرس را در خود می‌گرفت. حتی اگر دشمن مخفی هم نگاه دارد، مردم بوتان و حکاری پی به این اقدامات خواهند برد. هر چقدر از رسانه‌ها هم مخفی سازند، دهان به دهان منتقل شده و دشمن نمی‌توانست بر روی این عملیات‌ها سرپوش بگذارد. اواسط ماه جولای بود و امکان نداشت تا اواخر این ماه انجام داد. اواخر آگوست هم بسیار دیر می‌شد. زمان آن مشخص نبود، اما باید در موقعی می‌بود که همیشه در ذهن‌ها مانده و فراموش نشود. همین‌طور از روی حرف، پانزده آگوست تعیین گردید.

این را هم می دانستیم که دلیل اصلی به بن بست رسیدن مقاومت سیورک، ناموفق ماندن اقدامی بود که در مقابل بوجاک انجام گرفت. برای همین، جهت کسب حتمی پیروزی در امر خطیری که در پیش رو داشتیم، می بایستی نخستین اقدام با موفقیت انجام می گرفت. اصلی ترین رمز پیروزی هم نهان کاری بود. تا جایی که امکان داشت هر کسی را باخبر می کردند. اما هیچ گونه اسناد نوشتاری موجود نبود. همه چیز را بطور گفتاری انتقال می دادند. دستورنامه عملیات هم فرستاده شد. برای همین، جهت بخاطر سپردن و خطا نکردن، تاریخی لازم بود که در ذهن ها بماند. تاریخ پانزده آگوست بدین شکل مشخص شد. در چنین جلسه ای، برای اینکه عملیات به هدف خود برسد به عنوان نزدیکترین وقت تعیین گردید. بر این اساس، جهت انجام تدارکات در مناطق تقسیمات کاری صورت گرفته و یگان ها از نو سازماندهی شدند. نیرویی که مسئول اجرای عملیات شمیدیان بود در جلسه حضور داشت. آنها خود را تنظیم کرده بودند. چندین جلسه را از راه 'باسیا' انجام داده و به راه افتادند.

در بهار ۸۴ به دنبال اعلام نتایج جلسه مرکزی به منطقه بوتان تقسیمات لازم انجام شده و تصمیمات و برنامه ریزی نیز به نیروی آنجا گزارش داده شد. برای همین، تقویت صورت گرفته و هم برای عملیات چاتاک و هم اروح وظیفه دار شدند.

برای عملیات اروح، دستورنامه ای را با رفیق صلاح الدین چلیک، بدران و یک گروه فرستادیم. وظیفه رفیق صلاح الدین تنها رساندن دستورنامه و سپس برگشتن بود. رفیق بدران و آنها به یگان ملحق می شدند. رفیق عگید هم در داخل بود. به عنوان فرمانده واحد تبلیغ مسلحانه چهارده جولای وظیفه دار شده بود. همکارانش رفیق اردال (مصطفی یوندم) و مصطفی چیمین بودند؛ کسی که بعدها در جیلان پناز اسیر شده و اعترافگر شد. رفیق اردال معاون نظامی و مصطفی چیمین هم دستیار سیاسی اش می شد. همچنین روابط مردمی خویش را تداوم می بخشید. از لحاظ به جوش آوردن و به حرکت انداختن تأثیرگذار بود؛ جوان، پویا و سرزنده بود. آنها را در 'چراو' پیدا کردند. کم مانده بود که به سوریه برسند. نخستین جلسه خود را در چراو انجام داده و بعد هم به گابار رفتند. یگان در گابار جمع شده و تقسیماتی صورت گرفت. کشف و برنامه ریزی ثابتی در گابار انجام گرفت. با زور و زحمت خود را رساندند. اگر تاریخ چند روزی زودتر تعیین می شد، به اجرای عملیات نمی رسیدند.

دستورنامه عملیات چاتاک را 'ابوبکر' برد. 'جمال خیاط' هم آنجا بود که فرمانده یگان می شد. ابوبکر هم شرکت می کرد. یک گروه رفیق، در عملیات شرکت می کردند. البته آن کار سر نگرفت. علتش نیز آماده نشدن جمال خیاط و آنها در زمان عملیات و برقرار نکردن ارتباط مشخص گردید. چنین گزارش دادند و این طور هم فهمیده شد. البته نمی دانیم این تا چه اندازه حقیقت دارد. اقدامات بعدی نشان که این، چندان با حقیقت جور در نمی آید. به علت بی میلی بود، نه اینکه پیدا نکرده بودند، بلکه نخواستند پیدا کنند. برای همین آن وضعیت به میان آمد. فرمانده یگان شمدینان رفیق 'عبدالله اکینچی' بود که به او می گفتیم 'علی عینکی'. رفیقی بود اهل بینگول. دستیارانش 'مصطفی اومورجان' و 'باران زر' بودند. آنها هم در خط شمدینان و چوکورجا کار می کردند. عبدالله اکینچی بیشتر هم عملیات چوکورجا را انجام داده بود و رفیق عگید هم عملیات الودره را.

طبق برنامه، در شب پانزده آگوست، دو عملیاتی که برنامه ریزی شده بودند یعنی عملیات اروح و شمدینان انجام گرفتند، اما چاتاک انجام نشد. از وجه نظامی، برنامه ریزی کمابیش اجرا شده بود. در شمدینان، درگیری نظامی بارزتر بوده و جنبه سیاسی ضعیف بود. بیانیه پخش شده، کار رسانه ای انجام گرفته، پایگاه، برج ها و BV و دیگر تسلیحات منهدم شده بودند.

در عملیات اروح هم فعالیت سیاسی و نظامی طبق برنامه و هم زمان انجام شده بودند. از روی تصادف، پایگاه به تمرین نظامی رفته و بخش زیادی از سربازها در آنجا نبودند. این، کار را بسیار آسان تر کرد که پایگاه را در دست گرفته و کارهای دیگری را هم انجام دهند. به ساختمان عدلیه حمله برده و بیش از شصت اسلحه را برداشتند. بیانیه ها و آگهی ها پخش شده و در قهوه خانه ها گشتند. از بلندگوی مسجد بیانیه هم خوانده شد. حتی وارد ساختمان قائم مقام شده و عملیات های گسترده ای هم در آنجا انجام گرفت. از لحاظ نظامی، عملیات بدین گونه با موفقیت همراه بود. می توان گفت دوسوم برنامه و شاید هم نصفی از آن عملی گشت. موفقیتی صددرصد بدست نیامد ولی برداشتن چنین گامی در این مرحله حساس بسیار بسیار مهم بود. دولت در ابتدا سعی در مخفی سازی رویداد داشت. روز پانزده آگوست به اطلاع نرساند، اما روز بعد شنیده شد. مدتی بعد شنیدند که "گویا قیامی به پا می شود" به تشویق افتاده و جهت اخذ تدبیر در برابر آن، تمام ارتش را به حالت آماده باش

درآوردند. سپس که معلوم شد چنین چیزی در میان نیست، بلکه گریلا عملیات انجام می‌دهد. به اصطلاح تا اندازه‌ای از روی امنیت حرکت کرده بودند. آنها بیشتر از قیام همگانی و انقلاب می‌ترسیدند. چیزی که بیشتر مدام انجام می‌گرفت این بود. کوردها به پا خاسته و سر به شورش برداشته‌اند، دولت هم سرکوب کرده است. از این جهت، ارتش برای سرکوب انقلاب خود را تنظیم کرده بود. در جامعه هم جمعیتی عصیانگر بوجود آمده بود. برای نخستین بار بود که یک حرکت گریلابی فراسوی عصیانگری انجام می‌گرفت. از طرفی نیز تأثیر بسیار زیادی داشت و ممکن نبود که پنهان شود. ارتش به راست و چپ زده و خبرپراکنی می‌کرد که آن را بی‌صدا نگه دارد. دیدند که قیام صورت نگرفته اما با دیدن عملیات گریلا خواستند که مقابله به‌مثل کنند.

در روز ۱۷ آگوست چندین کانال بطور وسیعی آن را پخش کردند و تمام دنیا از رویدادها باخبر شد. مثل امروز رسانه‌ها تا این اندازه پیشرفته نبودند. کانال تلویزیونی و... وجود نداشت. رادیو در آن زمان تأثیرگذارترین رسانه بود. رژیم دوازده سپتامبر نیز کنترل کاملی بر روی رادیو داشت. در ترکیه همیشه رسانه‌ها تحت نظارت بودند و این کار اصلی قدرت بود. حزب عدالت و توسعه هم همین کار را انجام می‌دهد. اگر توجه شود ابتدا طیب اردوغان رسانه‌ها را در دست گرفت و جنگش را بیشتر از این طریق انجام می‌دهد. بدون برقراری حاکمیت بر رسانه‌ها نتوانست قدرت را در دستانش نگاه دارد. هنوز هم بر این اساس حرکت می‌کند. در آن زمان هم چنین بود. BBC رسانه‌ای خارجی بود و جهت بازتاب رویدادها در سراسر ترکیه بیشتر مورد توجه قرار می‌گرفت. بیشتر هم به این رادیو گوش داده می‌شد. در زمان دوازده سپتامبر در ترکیه، نقش مهمی در انعکاس رویدادهای کشور داشت. برای بازتاب کارزار پانزده آگوست نیز چنین نقشی را بازی کرد. این چنین این رویداد شنیده شد. وقتی هم در رسانه‌ها انعکاس یافت، کنان اورن گفت: "سه چهار یاغی با کشیدن شمشیر حمله‌ور شده‌اند، در مدت کوتاهی آنها را از بین خواهیم برد." ابتدا ۲۴ ساعت را تعیین کردند. سپس ۴۸ ساعت شد. بعد هم ۷۲ ساعت را مشخص کردند.

در این مدت اپراسیونی را با عنوان "اپراسیون آفتاب" انجام دادند. براستی هم وضعیت در ارواح اندکی خطرناک بود. چون زیاد با برنامه نبوده و آمادگی نداشتند. تا



توانستند اسلحه و بعضی چیزها را بدست آورند خیلی سختی کشیدند. رفقا با زحمت فراوانی، تجهیزات را به کوهستان انتقال دادند تا از دست دشمن در امان بماند. اپراسیون کم مانده بود که تا به 'بستا' دراز شود. آن یگان، ارزیابی خود را در دره هزل انجام داد که از اروح دور بود. یگان شمیدینان هم در 'چمچو' به ارزیابی عملیات خود پرداختند. تا این اندازه عقب‌نشینی کرده بودند. از لحاظ انجام عملیات، بی‌تجربگی خیلی زیاد بود. بر سر چگونگی واکنش دشمن بحث و گفتگو و پیش‌بینی‌هایی صورت گرفتند که آیا با تمام نیروی خود حمله خواهد کرد و یا اینکه برای جمع‌وجورکردن خود عقب‌نشینی می‌کند؟ احتمال داشت که هر دو هم باشد. اگر احتمال دوم باشد، بدین معناست که به موقعیتی ضعیفی درافتاده است. برای همین، رهنمونی هم مبنی بر ادامه‌دادن به عملیات‌ها و حمله به پایگاه‌ها وجود داشت. براستی هم با گفتن "چند یاغی هستند" سروصدا و تبلیغ زیادی براه انداختند. از طرف دیگر نیز به موجب هدف قراردادن خود فوری در پایگاه‌های کوچک گرد آمده و تدابیری را گرفتند. خیلی می‌ترسیدند. البته ما برای این حاضر نبودیم. ما در حین عقب‌نشینی خود را جمع‌وجور کرده و هفته‌ها بر روی عملیات‌ها و چگونگی آماده‌کردن دوباره خود به ارزیابی و گفتگو پرداختیم.

برنامه‌ریزی پانزده آگوست یک برنامه سه‌ماهه بود. آن زمان افق مدیریت برای برنامه‌ریزی تا سه ماه بلند بود. از پانزده آگوست تا نوامبر و هم‌زمان با پانزده نوامبر وارد زمستان می‌شدند. با سنگینی زمستان جنگ روی نمی‌داد. سه ماه زمستان هم روی آن خواهد آمد. اگر سه ماه جنگ روی می‌داد، در پی آن امکان ارزیابی وجود می‌داشت. این چنین خود را از نو سامان بخشیده و فرصت ارزیابی و برنامه‌ریزی را هم پیدا نمودیم. به‌همین سبب، در آن روزها بود که بررسی نتایج و امکانات، معلوم می‌شد در پاییز دست به عملیات زده خواهد شد یا نه؟ یا اینکه با پیش‌بینی اینکه در موقعیت سختی قرار خواهیم گرفت، برنامه‌ریزی عملیات صورت نمی‌گرفت. از این لحاظ، فصل پاییز مناسب بود. برنامه‌ریزی برای سه ماه صورت گرفت که در شکل سه یگان عملی می‌گشت. هر یک از یگان‌ها به مناطق مشخصی می‌رفتند؛ اولی، منطقه زاگرس، دومی، ایالت وان یا همان شرق بوتان که در واقع، خط حکاری وان و منطقه‌ای بیلاتی بود. و سومی هم غرب بوتان بود. می‌بایستی در مدت سه

ماه پی در پی عملیات انجام گرفته و نتایج آن در زمستان مورد ارزیابی قرار می گرفت. سطح برنامه ریزی و تاکتیک اینگونه بود.

همانطور که بیان نمودم، واکنش دشمن در ابتدا مخفی نگه داشتن عملیاتها بود. هنگامی متوجه شدند اقدامات گریلایی است دست به سیاه‌نمایی و سرکوب و هجوم زدند. وقتی نتیجه نگرفتند فرماندهی ستاد کل ارتش، حملات را بر عهده گرفت. با حکومت تقسیم کار کردند. رئیس جمهور اوزال را به موجب جدی‌نگرفتن رویدادها به باد انتقاد گرفتند. حال آنکه جدی می‌گرفت. طی جلساتی که تشکیل دادند تصمیم بر این شد که حکومت به حل مسایل سیاسی پرداخته و فرمانده کل ارتش هم حمله نظامی را برعهده بگیرد. اوزال از تعطیل برگشت، دیدار کرد و دوباره رفت. برای همین می‌گفتند "نپسندید!" حال آنکه جهت پایان دادن عملیات گفت "کار چند یاغی است!" و رفت ولی چنین نبود. البته قدرت اساسی را به فرمانده کل ارتش داده بودند که کنان اورن بود. جهت انجام عملیات بر علیه گریلا تلاش بسیار زیادی را بخرج داد و تا شم‌دینان آمد. جهت روحیه‌دادن به سربازانش، به نقاطی از منطقه اپراسیون رفته بود. در هنگام برگشتن کنان اورن از شم‌دینان، رفقا به ماشین‌های کاروان او حمله کردند. چندین سرباز کشته و چندی دیگر هم زخمی شدند. این حمله به اندازه عملیات پانزده آگوست تأثیرگذار شد و در تمامی رسانه‌ها بازتاب یافت.

در مدت این سه ماه عملیات‌های نظامی مشخصی در مناطق مورد بحث انجام شدند. با توجه به آمار دشمن ۴۶ عملیات انجام گرفته بود. من در کتابی به‌عنوان "جبهه فرماندهان" به این آمار برخورددم. امکانات ما جهت دریافت آمار مثل حال نبود. در این باره فعالیت‌های هم نداشتیم و تنها سعی می‌کردیم که یاد بگیریم. دارای هیچ‌گونه وسیله ارتباطی هم نبودیم. وقتی در رسانه‌ها عملیات‌ها بازتاب می‌یافت به تأثیر آنها پی می‌بردیم. بجز یکی از آنها، مابقیه همه عملیات نظامی بودند. نتایج خوبی هم در پی داشتند. به دشمن ضربه وارد شده و همیشه کشته و زخمی هم داشتند.

در این مرحله رفیق کریم بایتار، در گابار شهید شد. 'سپیان'ی‌ها او را مورد هدف قرار دادند. در روستای آنها مزدورانی وجود داشتند. در نتیجه گزارش آنها شهید شد. رفیق کریم اهل دریک بود و از آنجا به صفوف پیوسته بود. در آن ناحیه،

مسئول واحد فعالیت مردمی بود. به قصد مجازات افراد مزدور و مهاجمین، عملیاتی در روستا انجام گرفت. نخستین حمله به روستای سپیانی‌ها که جزو منطقه گابار بود در آن زمان با شکست مواجه شد. تعدادی از آنها کشته شدند. این عملیات را ابوبکر تنظیم کرده بود. جهت انجام عملیات به چاناک رفته بود ولی موفق نشد. می‌دانست که به علت این وضعیت، مورد انتقاد قرار خواهد گرفت، لذا آن عملیات در روستا را انجام دادند. دیگر نیروها از برنامه‌ریزی این عملیات‌ها خبر داشتند، ولی نخستین روستایی که برنامه‌ریزی کردند کار ابوبکر بود. دیگر فرماندهان این عملیات را نپسندیده و رد کردند. البته به‌عنوان مدیریت با شنیدن آن کار، گفتیم که "این یک عملیات کنتراست!" مطبوعات حزب ما، 'سرخوبون' با عنوان "وحشت کنتراگریلا" به شرح رویداد پرداخته بود. مدتی بعد متوجه شدیم که با نام ما یورش کرده‌اند. البته ما به‌عنوان مدیریت آن را برعهده نگرفتیم. این‌گونه هم به رهبری گزارش دادیم. رهبری و حزب هم برعهده نگرفتند، ولی کار از کار گذشته بود.

مرحله سیاسی را با انجام با تأخیر عملیات پانزده آگوست سروسامان بخشیدیم. اگر به مدت دیگری موکول می‌شد، این همه تأثیرگذار نمی‌گشت. مدتی طولانی گذشته بود و فشار دوازده سپتامبر ادامه داشت و افکار عمومی در داخل و خارج در انتظار بودند. در زمان کودتای دوازده مارس، جنبش‌های انقلابی بلافاصله سر به مبارزه برداشتند. در مقابل کودتای دوازده سپتامبر هم بطور حتم به مقاومت برمی‌خاستند، ولی معلوم نبود که کجا و چگونه. از سوی دیگر، این آگاهی که پ.ک.ک حرکت کوردها بوده انتشار یافته و انتظار مبارزه وجود داشت. پس از گذشت چند سالی همچنان هر کسی منتظر برداشتن گام و وقوع پیوستن قیام بود. پس از آن مدت طولانی دیگر برای هر کسی بصورت پرسش درآمده بود. مشخص نبود که آیا مبارزه‌ای سربرخواهد آورد یا نه.

برای همین، با تحقق کارزار پانزده آگوست، هم در داخل و هم در خارج، برخی از محافل گفتند "انتظار به پایان رسید. قیام نوین کوردها با مبارزه مسلحانه در برابر دوازده سپتامبر آغاز گشت." از این رو، آن را رد نکرده و به مخالفت با آن برخاستند. برعکس، موضوعی بود که مدتی طولانی انتظار آن را می‌کشیدند. لذا برخی از محافل، پشتیبانی هم کردند. این‌گونه بر روی سیاست خارج از دو جنبه تأثیرگذار بود. با اینکه بعضی از محافل دموکراتیک آن را همچون در تنگنا قرارگرفتن

رژیم دوازده سپتامبر ارزیابی کرده، لذا از آن حمایت نمودند، رؤسای دولت واکنش عکسی نشان دادند، بویژه شورای اروپا و اعضای ناتو.

تا آن زمان آنها رژیم دوازده سپتامبر را مورد انتقاد قرار می دادند. شورای اروپا عضویت ترکیه را به حالت تعویق درآورده بود. سوئد همراه با پنج دولت اروپا جهت بیرون ماندن ترکیه از اتحادیه اروپا پیشنهاد کرده بود. پیشنهاد دادند که به تمامی از شورای اروپا خارج گردد. ولی پس از کارزار پانزده آگوست پیشنهاد خود را پس گرفتند. شورای اروپا تصمیم سلب عضویت ترکیه را لغو کرده و دوباره به عضویت درآوردند. وقتی دیدند ترکیه در تنگنا قرار گرفته، شروع به دفاع از رژیم کردند. رهبری بر این باور بود که این کار را در چارچوب حاکمیت خود، جهت گرفتن امتیاز اقتصادی از ترکیه انجام می دهند. این چنین هم شد و اتفاق هم افتاد. دست آخر بر علیه پ.ک.ک از رژیم دوازده سپتامبر دفاع کردند. همچنین جنگی را روا می دیدند که در چارچوب برنامه ریزی آنها باشد. مسئله جنگ را به ناتو برده و از پاییز ۱۹۸۵ تا بحال البته که آن را بر عهده گرفتند. بدین ترتیب، نه تنها ترکیه را بیرون از گفتگوهای عضویت در اروپا قرار ندادند، بلکه در مقابل پ.ک.ک از او پشتیبانی کردند. جنگی را هم که ترکیه انجام می داد بر دوش گرفته و در سطح بسیار بالایی حامی او شدند.

### تأثیر کارزار پانزده آگوست بر روی خلق

عملیات های پانزده آگوست تأثیر بسیار عمیقی بر روی جامعه و خلق برجای گذاشت. نمی توانیم این را در شمال کوردستان در آن سطح انتظار داشت. چونکه یک فشار نظامی فاشیستی موجود بود. جامعه به اندازه کافی از این سردر نمی آورد. اگر هم پی می برد در موقعیتی نبود که از خود واکنش نشان دهد. با آن تفکر هم سازماندهی نشده بود. زیر فشار سختی قرار گرفته بود. از این رو، نبض جامعه کورد نه در شمال، بلکه در دیگر بخش ها بیشتر تپید. برآستی هم با جوش و هیجان بزرگی استقبال نمودند. در روزاوی کوردستان پس از این کارزار، رفته رفته شمار کسانی که به حزب می پیوستند افزایش یافت. در واقع، در تابستان ۱۹۷۹ با خروج رهبری گام به گام روابط گسترش یافتند. همانطور که شرح دادم، در تابستان ۸۲ دارای امکاناتی بودیم که می توانستیم تمامی نیروهای خود را در روزاوا جایگیر کنیم، اما بسیاری احزاب وجود داشتند که سازمان یافته و بر روی جامعه تأثیرگذار بودند.

علاوه بر این معلوم نبود که پ.ک.ک چگونه خود را سازماندهی خواهد کرد. از سال ۸۲ تا ۸۵ جوانان روزاوا در این باره به بحث و گفتگو می‌پرداختند. می‌رفتند با رهبری دیدار انجام می‌دادند. با حضور رهبری در سوریه و لبنان فعالیت‌ها بیشتر وسعت یافته و روابط زیادی برقرار شد. معلوم نبود که آیا بطور مستقل یا همچون نمایندگی سازماندهی خواهد شد.

رفیق اسماعیل و آنها با هدف سازماندهی یک شاخه، ابتدا گروهی را تنظیم نمودند. همراه با عملیات پانزده آگوست و مرحله‌ای که پس از جریان گرفت، به این نامعلومی پایان داد. سازماندهی جداگانه‌ای شکل نگرفته و کسی که خواهان جنگیدن بود، به گریلا ملحق شده و به کوه می‌رفت. اینگونه نیز پیش‌روی جوانان و خلق برای پیوستن به پ.ک.ک و پاسداری از آن هموارتر گشت. رفته‌رفته پیوستن به گریلا افزایش یافته و مشارکت مردمی نیز بالا گرفت. دیگر احزاب در آن زمان کوچکتر شده و از هم پاشیدند. تنها جایی که می‌شد نبض جامعه کورد را گرفت اروپا بود. در آنجا از همه بخش‌های کوردستان کورد وجود داشت. پیشتر هم توضیح دادم. پ.ک.ک جهت برقراری ارتباط با اروپا دیر مانده بود. دیگر احزاب پیشتر رابطه برقرار کرده بودند.

کمال بورکای در سال‌های ۷۳-۷۱ در اروپا مانده و حزب تشکیل داده بود. از دهه ۱۹۷۰ به بعد ارتباطش ادامه داشت. پ.ک.ک در اواخر ۷۹ و اوایل ۸۰ نخستین نماینده خود را از خاورمیانه فرستاد. تحولاتی که در شمال کوردستان روی دادند، تأثیراتش تا حدی در اروپا بازتاب یافت. مابین سال‌های ۸۳-۸۰ در نتیجه فعالیت‌هایی که انجام گرفتند، جمعیتی هوادار شکل گرفته بود. هنرمندان 'شوان پرور' و 'گلستان' تا حدودی تأثیرگذار بودند. آنها هم در سال ۸۲ به بعد تحت تأثیر اخلاک‌گراها قرار گرفته و قطع رابطه کردند. حتی سربه مخالفت برداشتند. بویژه شوان چنین واکنشی نشان داد. قطع رابطه او با تصفیه‌گری سمیر ارتباط داشت. اخلاک‌گری نیز او را به تحریک واداشته و با حزب رودررو ساخت. تا به امروز هم این وضعیت را ادامه می‌دهد. هیچ‌گاه واکنش درستی نشان نداد. به نظر می‌رسید که ساختاری شخصیتی‌اش این‌گونه است. یعنی چنان شخصیت مایه‌پوچی بود. در وضعیتی نبود که شخصیت منسجم و منظم ملیتان پ.ک.ک را دارا شود. رهبری هم تلاش می‌کرد که از او کادر بسازد. به او جای داده و ارزش می‌نهاد. او را از سال

۱۹۷۵ از دانشکده علوم سیاسی در آنکارا می‌شناخت. چندین کنسرت برگزار کرده و ترانه کوردی می‌خواند. البته اولین ظهور شوان این چنین بود. چون به کوردی می‌خواند مورد تعقیب قرار گرفته بود. برای همین به اروپا رفته و از خود دفاع کرده بود. بدین ترتیب نیز در آنجا ماندگار شد. او پیشتر سرشناس بود، ولی اخلاگری هم بر او تأثیری منفی برجای گذاشت.

دامنه محدود فعالیت مردمی در اروپا نیز در پی عملیات پانزده آگوست گسترده‌تر شد. تأثیری که بر مردم ما در اروپا برجای گذشت در حد يك انقلاب بود. بخشی از میهن‌دوستان که عضو احزاب دیگر بودند، در قبال کارزار پانزده آگوست با اندیشه و موضعی نو، دسته‌جمعی با آن احزاب قطع رابطه کرده و پیرامون پ.ک.ک. یکی شدند. در مدت يك سال، جمعیت طرفدارا پ.ک.ک. چند برابر احزاب دیگر شده و بصورت حزبی کوردی در اروپا درآمد. چه آنهاى تبعیدشده و چه کارگران و دیگر اقشار جامعه کورد در اروپا پیرامون جنبش گرد آمدند. همگی از کارزار پانزده آگوست حمایت کردند. نخستین قیام همگانی هم‌زمان با مبارزه سیورک شکل گرفت. می‌توان گفت نخستین تظاهرات ملی دموکراتیک و دومین حرکت برجسته‌ای بود که در اروپا به میان می‌آید. برآستی هم با جوش و خروش فراوانی کوردهای همه بخش‌های کوردستان پشتیبانی کرده و شخصیت نوینی در حال شکل‌گیری بود.

حقیقت ملی. اجتماعی يك ملت بر مبنای کارزار پانزده آگوست نمایان گشت. انسان‌ها از نو یکدیگر را می‌شناختند. ویژگی و معیار جامعه نوین در آنجا ظاهر گشته و شکل گرفت. شخصیت کورد از حالت روحی و روانی تازه‌ای برخوردار گشت. بطور مادی و معنوی به حزب کمک می‌رساندند. با فرستادن جنگجو به صفوف گریلا پشتیبانی نمودند. در گذار از موقعیت دشوار پس از کارزار پانزده آگوست، همکاری مردمی اروپا نقش فراوانی داشت. تا اندازه‌ای هم روزاوا نقشش را ایفا نمود. این مردمی‌شدن جنبش در واقع، جهت تداوم بخشیدن به مقاومت و کارزار گریلا دارای نقش بودند.

البته از لحاظ سازماندهی هم يك سامان‌یابی مهم و روشن شکل گرفت. ضربه سنگینی بر خط‌مشی اخلاگری و تصفیه‌گیری وارد آمد. در حقیقت، سرنوشت سمیر را مشخص ساخته و فرمان مرگ او را صادر کرد. تمام امیدشان این بود که چنین جنبش مسلحانه‌ای ظهور نخواهد کرد و بر روی پناهندگان، خود را به مدیر و

رشوه‌خوار درخواست‌دهند آورد. حساب سمیر این بود و فراخوانی‌هایش هم در این راستا بود. حساب باقی هم همین بود. تمامی سال ۸۳ را با این امید، چشم‌براه نشسته بودند. در اواخر این سال به حساب‌خواهی با او پرداختیم که اعتراض چندان نکرد و همچنان در انتظار ماند. تمام امیدش این بود که مبارزه مسلحانه روی نخواهد داد. می‌گفت کسانی که در این راه تلاش کنند، موفق نخواهند شد. از این رو پناهندگی را می‌پذیرد تا به حالت تأثیرگذاری درآید. وقتی عملیات پانزده آگوست انجام شد، همه امید خود را از دست داد. آنچنان که انگار در مقابل او این عملیات انجام گرفته است. پس از یک سال و نیم انتظار، روز پس از عملیات پانزده آگوست طبق برنامه‌ای از پیش تعیین شده فرار کرد. بدین ترتیب، تصفیه‌گری محکوم گردیده، بی‌تأثیر شده و انتظار و امید آنها ازهم پاشید. تا این سطح شفاف شدن کوادر، روشنایی در خط حزب، سازمان‌یافتگی در خط‌مشی گریلا و پیشرفت در اتحاد تحقق یافت.

بدین ترتیب، به‌لحاظ سازمانی گام بسیار مهمی برداشته شد. تصفیه‌گرها و آنهایی که در انتظار برچیده شدن حزب بودند، فرار کردند و رفتند. در واقع، سازمان از آنها تمیز شد. زیاد و باقی هم گریختند. از آنگونه اشخاص، زیاد در مدیریت جای نداشتند، ولی خیلی مشکل‌ساز بودند. شمار زیادی از کسانی که از آنها تأثیر پذیرفته بودند نیز دوباره خود را اصلاح کردند. در صفوف مبارزه روشنی و اتحاد به‌میان آمد. حزب بیشتر به خط استراتژیکی و تاکتیکی خود نزدیک گشت. دیگر وارد کارزار گریلایی شده و بر این اساس، دست به سازماندهی زده بود. در این مرحله، مسایلی در امر سازماندهی بوجود آمدند. آنهایی که فعالیت مردمی را انجام می‌دادند بیکار ماندند. با اپراسیون‌ها رودررو ماندند. از لحاظ تعداد نیز بسیار کم بودند. بدان‌ها ضربه وارد شد. از این جهت تا اندازه‌ای زیان دیدند. هم ضربه خوردند و هم تحرك آنها کاهش یافت. اما مدتی بعد آن مسئله برطرف شده، به‌تمامی در چارچوب موجودیتی گریلایی سازماندهی گشته و فعالیت مردمی را نیز بنا به گریلاگری مبنا قرار دادند.

نخستین پیوستن‌ها در کوردستان در آن مرحله صورت گرفت. بیشتر هم وجود داشت، ولی هنوز اقداماتی صورت نگرفته بودند. از سال ۸۳ تا پانزده آگوست ۸۴ بوتان مملو از گریلا شده بود. در زاگرس هم چنین بود. رفقا در روستاها تبلیغی

مؤثری انجام می‌دادند. گروهی ده نفری محلق شدند. علاقه به شناختن گریلا و پیوستن به آن بیشتر می‌شد. پس از کارزار پانزده آگوست و تداوم یافتن گریلاگری، همه جوانان علاقمند به صفوف حزب پیوستند. شمار زیادی از بوتان محلق شدند. در کمپ مبارزین نو به آموزش آنها پرداختیم. در 'هفتانین' چندین کمپ را ساختیم. برخی‌ها هم به زاپ آمده بودند. از آن زمان به بعد بود که کمپ آموزش گریلایی مبارزین نو در کوهستان‌ها آغاز گردید.

در اینجا لازم است به تأثیرات نیروهای اپورتونیست، مزدوران، جریان اصلاح طلب ملی‌گرا در کوردستان و جریان سوسیال‌شوون در ترکیه بپردازیم. کارزار پانزده آگوست، بیشتر از کودتایی که کنان اورن انجام داد بدان‌ها ضربه وارد ساخت. این را برای آنها محسوس گردانید. نباید هر کسی را در این جای داد. کسانی وجود داشتند که همراه با پ.ک.ک در جبهه جای گرفتند، افرادی هم همکاری کردند. کسانی هم بودند که از کارزار پانزده آگوست حمایت نمودند. بی‌درپی درباره کوردها جلسه تشکیل دادند. پ.ک.ک را حزبی تروریستی اعلام و طی اظهاراتی، عملیات پانزده آگوست را محکوم ساختند. به کنان اورن کودتاگر درخواستی را بر این مبنا دادند که: "به ما یک شانس بدهید، ما با جنگ پ.ک.ک آشنایی داریم، شما نمی‌دانید. ما شما را راهنمایی خواهیم کرد." به گمانم در تاریخ احزاب چپ، گسترده‌ترین مشارکت سازمانی در جلسات با هدف صدور بیانیه‌های امضادار جهت محکوم کردن کارزار پانزده آگوست در این دوره انجام گرفت. در اروپا طی چنین جلساتی، ده‌ها امضا را جمع‌آوری کرده و عملیات پانزده آگوست را تروریستی می‌خواندند. بیانیه‌هایی پر از ناسزاگویی و حقارت را پخش کردند.

وقتی کنان اورن حملات نظامی انجام می‌داد، این نیروها نیز با تبلیغ خود هجوم می‌آوردند. گفته همه آنها یکی بود. هدف‌شان یکی بود. بدین ترتیب، آشکار گشت که در عین یکپارچگی، دو بخش هستند که دنباله یکدیگر بوده، در یک راستا حرکت کرده و همکار همدیگر هستند. چنین حمله متقابلی انجام شد و بسیار آشکار این کار را انجام می‌دادند. اقدامات پ.ک.ک را در اروپا محدود ساخته و فعالیت‌های آن را تروریستی اعلام کردند. جهت ایجاد ممانعت، هر کاری که از دست‌شان برمی‌آمد انجام می‌دادند. وقتی نتوانستند به کوه دسترسی پیدا کنند، رژیم دوازده سپتامبر را راهنمایی می‌کردند. برای مردم فراخوانی می‌دادند که: "اجازه ندهید پ.ک.ک



فرزندان تان را ببرد. مراقب آنها باشید!" بخصوص جهت دستگیرکردن افراد میهن دوست مان به اروپا آگاهی داده بودند. در این باره با رژیم دوازده سپتامبر و کنترآگریلا در ترکیه فعالیت انجام دادند.

### رویداد قتل اولاف پالمه

این مرحله تا فوریه ۱۹۸۶ و به قتل رسیدن رئیس جمهور سوئد اولاف پالمه ادامه داشت. او رهبر حزب سوسیال دموکرات بود. از تمامی جنبش های رهایی بخش اجتماعی پشتیبانی می کرد. فردی بود که حمایت بسیار زیادی از کوردها نمود. ولی به سبب برخی محافل، در قبال پ.ک.ک نیز با احتیاط رفتار می کرد. رهبری، فاطمه را به اروپا فرستاد تا حق پناهندگی بگیرد. با فکر اینکه "برای او جالان هم حق پناهندگی خواهد گرفت" درخواست فاطمه را هم رد کرده بودند. اما جدلی را هم انجام داده و حزب خود را شناسانده بود. نیروهای مزدور و همدست رژیم دوازده سپتامبر، فعالیت های ضدیت آمیزی را انجام می دادند. در چنین فضایی بود که پالمه یک شب هنگام خروج از سینما مورد حمله قرار گرفت. پیش از صبح و در همان شب، سرتیتر مطبوعات این شده بود که "آیا قاتل آپوچی ها هستند؟" حتی پیش از انجام گرفتن حمله، روزنامه های ترک این خبر را منتشر کردند. معلوم نبود که از کجا از چنین رویدادی خبر دارند؟! همینطور مزدوران در اروپا نیز از مخالفت با ما سخن می راندند. بنابراین گامی جلوتر از هجوم گلا دیو برداشته شد. رژیم نظامی دوازده سپتامبر با هدف مقابله با پ.ک.ک بدست حرکت های چپ، اقدامات اخلا لگرا نه مختلفی را در سر می پروراند.

آن زمان آرامنه را به قتل رساندند. چندی از پیشاهنگان 'آسال' را در سال ۸۴-۱۹۸۳ در لبنان و یونان کشته و بی تأثیر ساختند. اقدامی مشابه آن نیز در برابر پ.ک.ک انجام شد. جهت ترور رهبری چندین اقدام را برنامه ریزی کردند که ناموفق ماندند. به تمامی به جزئیات پی نبردیم. یکی از این اقدامات در اوایل ۸۲ روی داد.

---

<sup>۱۰</sup> آسال (Armenian Secret Army for the Liberation of Armenia) و بطور اختصار (ASALA) ارتش نهانی ارمنی برای رهایی ارمنستان، مابین سال های ۸۵-۱۹۷۵ همچون یک سازمان مسلح ملی-گرای تندرو در ترکیه و پانزده کشور دیگر دنیا در برابر دیپلمات ها، سیاستمدارها و نظامی ها آن دولت ها عملیات انجام می داد. این تشکیلات مدتی با پ.ک.ک رابطه داشت.

رهبری آنها را شرح می‌داد. بعضی چیزها جای گمانی جدی بودند، ولی نقش برآب شدند. رهبری خیلی هوشیارانه و با دقت رفتار می‌نمود. خود را بدست قضا و قدر نمی‌سپرد. با فکر اینکه در خارج از میهن است، همین‌طوری به میل خود حرکت نکرده و زندگی‌اش را بسر نمی‌برد. خیلی خوب می‌دانست که هر مکانی جای مبارزه است. به‌همین خاطر هم بسیار بادقت و باتدبیر بود. می‌پنداشت که دشمن در هر جایی موجود است و به او حمله خواهد کرد. با پیش‌بینی حرکت می‌کرد. برای همین نیز سازمانی و با ملاحظه رفتار می‌نمود. هرگز نمی‌گفت "چیزی نمی‌شود." هوشیار بوده و تصادفی و بی‌احتیاط حرکت نمی‌کرد. از سال ۷۴ تا ۷۹ در ترکیه و کوردستان چگونه زندگی‌اش را بسر می‌برد، بعد از سال ۱۹۸۰ در لبنان و سوریه هم همان‌طور برخورد می‌نمود. دارای نظم و دقت نظر بود. بنا به لزومات مبارزه کارهایش را تنظیم کرده و انجام می‌داد. به‌همین دلیل، دسترسی به رهبری و حمله‌کردن به او آسان نبود. با این رفتارش، خیلی از اقدامات دشمن را نقش برآب ساخت.

### سوءقصد به جان پایا و پیامدهای آن

در کنار ترور پالمه، یک گام دیگر اعلام‌گردانیدن کل چپ و تمامی جنبش‌های انقلابی در سطح اروپا به‌عنوان سازمان‌های تروریستی، سوءقصد به جان پایا بود. در سال ۱۹۸۱ مردی به‌نام 'م. علی آعجا' اهل ایتالیا، در یک مراسم آیینی با اسلحه به پایا حمله می‌کند. در نتیجه این سوءقصد، پایا زخمی شد. آن مرد را هم دستگیر کرده و خیلی‌ها را مورد بازجویی قرار دادند. هنوز هم این رویداد روشن نشده است. به‌اصطلاح همه دنیا به این مشغول بود که محمد علی آعجا کیست، ولی آشکار نمی‌شد! مگر چنین چیزی ممکن است؟ اگر تنها یک نفر می‌بود، ممکن نیست که روشن نگردد. معلوم بود که توان تمامی سازمان‌ها و عوامل در دنیا به روشن‌سازی یک واقعیت نمی‌رسد! پس نیرویی که رؤیت‌ناپذیر است بسیار بزرگتر و نیرومندتر می‌باشد؛ کنترل اوضاع را در دست می‌گیرد که وضعیت آعجا روشن نگردد. تأثیر اقدام به کشتن پایا چنین بود. کودتاگران با تمام نیروی خود هجوم آورده، زیر پا گرفته و هرگونه کشتاری را انجام می‌دهند. دیگر آنهایی هم که کودتا را تأیید می‌کردند، از آن حمله جانبداری نکردند. به وضعیت وخیمی درمی‌افتادند. در چنین

شرایطی رژیم دوازده سپتامبر جهت اینکه فشار و شکنجه‌ها را روا نشان دهد، اقدام حمله به پایا را انجام دادند.

پس از آن رویداد، این رژیم همیشه این تبلیغ را می‌کرد که: «می‌بینید، در ترکیه ترور تا این حد خطرناک و سازمان‌یافته است. آنقدر که می‌توانند به پایا حمله کنند. در مقابله با این تهدید بزرگ، چیزی که ما انجام دهیم، مشروع و ضروری می‌باشد. جز این پابرجا نخواهیم ماند و آنها ما را از بین خواهند برد.» سعی می‌کردند برای اقدامات ترورآمیز خود مشروعیت بدست آورند. جنبه اساسی آن رویداد این بود و برای این، نقشه آن را کشیدند. در کل، کار کنتراگریلا بود و در پشت آن سازمان 'سیا' (CIA) وجود داشت. کنتراگریلابی به ترکیه محدود نمی‌ماند. نهادی بود که میت و سیا بطور مشترک آن را می‌گرداندند. به‌نوعی گلاادیو<sup>۱۱</sup>ی ناتوست. زیرا تنها رژیم دوازده سپتامبر از حمله به پایا سود نمی‌برد. یکی هم آمریکا بود. چون پایا اهل پرتغال بود، بر روی این کشور تأثیر گذاشت. همچنین تبلیغی شد بر علیه اتحاد جماهیر شوروی. با اینکه م. آعجا یک کنتراگریلا بوده، از درون حزب ملی‌گرای خلق بیرون آمده و در بلغارستان به تنظیم خود پرداخته بود، تبلیغ می‌کردند که در پشت او سازمان اطلاعاتی شوروی (KGB) قرار دارد. بر این اساس، بر علیه شوروی، پرتغال و بسیاری از کشورهای دیگر دست به تبلیغ زدند. در فروپاشی شوروی تأثیر تبلیغات وجود داشت. خلاصه، نظام آمریکا از آن فایده گرفت. چون او یک عضو ناتو و گلادیوست. بایستی این‌گونه شناخت.

در آن زمان هنوز میان احزاب تفاوتی وجود نداشت. از این جهت، حمله‌ای بود که فشار بر تمامی احزاب چپ، پ.ک.ک و نهادهای کوردی را مشروع می‌دید. دومین مرحله حمله گلادیو در اروپا در واقع، کشتن اولاف پالمه بود. کشتن اولاف پالمه علیه همه چپ‌ها نبود، بلکه به‌تمامی توطئه‌ای بر ضد پ.ک.ک بود. تا جایی که سال‌ها به‌دنبال ردپای پ.ک.ک بودند. این، زمینه را برای مزدوران داخلی مثل 'حسین یلدرم' فراهم ساخته و تحریک کردند. بنابراین، در اعلام کردن پ.ک.ک

---

<sup>۱۱</sup> اصطلاح گلادیو برگرفته از نام نوعی شمشیر است که رومی‌ها در گذشته به‌کار می‌بردند. اساساً این نام به سازمان غیرقانونی و تاریک اطلاق می‌شود که در درون دولت ایتالیا خود را سازماندهی کرده است. در کل سازمان مخفی بسیار گسترده‌ی ناتوست که در بسیاری از کودتاها و دسیسه‌چینی‌ها نقش دارد.

به‌عنوان حزب تروریستی در اروپا تأثیر زیادی داشت. موضوع مشخصی بود. در تبلیغ اطراف نوکر، سوسیال‌شوون و خائن بر ضد پ.ک.ک، مجرم‌شناختن پ.ک.ک در کشتن اولاف پالمه، قراردادن پ.ک.ک در لیست ترور اروپا و برخورد با آن همچون سازمانی تروریستی، کتاب کمال بورکای زمینه‌ساز بود. با این کارها سیاست اروپا پ.ک.ک را در لیست ترور قرار داد و بدان حمله‌ور شدند. در واقع، همه این‌ها با کشاندن جنگ در کوردستان به ناتو توسط دولت ترکیه ارتباط داشت. رهبری نیز در کتابش شرح می‌دهد.

تا سال ۸۵ ترکیه با نیروی خودش و با تکیه به آمریکا این جنگ را انجام داد. بطور معلوم در تابستان ۸۵، ترکیه برای اولین بار مسئله پ.ک.ک را به ناتو کشاند. خواست که ماده پنج ناتو به جریان بیفتد. ماده پنج نیز از این عبارت است که هر حمله‌ای بر علیه عضوی از ناتو، همچون حمله به تمامی اعضای ناتو محسوب می‌گردد و ناتو مجبور است از آن عضو دفاع کند. بنابراین جنگ‌هایی که پ.ک.ک در مقابل ترکیه انجام می‌داد، همچون جنگ در مقابل همه اعضای ناتو قلمداد می‌شد. مرحله‌ای که تمامی ناتو از ترکیه دفاع کنند آغاز گشت. کشتن اولوف پالمه بعد از این حکم انجام گرفت. پس از سال ۱۹۸۶ هم به شیوه نظامی و استخباراتی، و هم در سطح اروپا پ.ک.ک مورد پیگرد قانونی قرار گرفت. در سال ۸۷ نیز این را با دستگیری‌ها ادامه دادند. دادگاهی 'دوسلدورف' همچون تداوم مرحله انجام گرفت. ارتش ترکیه در تمامی آن مرحله در مقابل خلق و گریلا در کوردستان، جنگ براه انداخته و اروپا نیز پ.ک.ک را سازمانی تروریستی قلمداد کرده و آن را متهم می‌ساخت. پیگرد قانونی، دستگیری‌ها و دادگاهی نیز بر مبنای چنین حکمی انجام می‌گرفت. البته که در موافق بودن همه محافل برای چنین حکمی، کشتن اولاف پالمه بسیار تأثیرگذار بود. چون پیشتر مخالف چنین حکمی، مدیریت سوئد بود؛ مدیریت اولاف پالمه بود. ولی با کشته‌شدن پالمه، آخرین مدیریت اروپا را نیز که در مقابل چنین حکمی ایستادگی می‌کرد بی‌تأثیر ساختند. سوئد با این مخالفت نکرد که پ.ک.ک را به‌عنوان سازمانی تروریستی دادگاهی کنند. همچنین نخستین کشوری بود که هم‌زمان با آلمان پ.ک.ک را دادگاهی کردند. کشته‌شدن پالمه در گسترش جنگ از سوی گلا دیوی ناتو در مقابل پ.ک.ک بسیار تأثیرگذار بود. برای این حمله بخوبی نقشه کشیده بودند. هنوز هم ما نتوانسته‌ایم تأثیر آن را پشت سر بگذاریم.

## پیامدهای کارزار پانزده آگوست

کارزار پانزده آگوست بیانگر تدارکات فعالیت سال‌هایی طولانی و گذار به مرحله پراکتیک بود. پ.ک.ک از ابتدا هم در مقابل استعمارگری، استراتژی‌رهای ملی را مد نظر قرار داد که مهم‌ترین گام کارزار آسای مبارزه را در برمی‌گرفت. بصورت یکی از تصمیمات تاریخی درآمد. تصمیم گذار از هسته نخستین پ.ک.ک و برداشتن این گام در جلسه سد چوبوک، بزرگترین عزم رهبری بود که بیانگر ابتدای آن بود. از همان اوایل هم تصمیم انتقال تجربه آنکارا به کوردستان یکی از تصمیمات تاریخی بود. آسان نبود. امکان داشت پ.ک.ک به‌مانند یک گروه ایدئولوژی و یا یک گروه گفتگو و یا در حد کانونی باقی بماند. ممکن بود بصورت یک حرکت جوانان روشنفکر و یک حرکت فکر و گفتگو درآید. از این رو، امکان داشت در آنکارا مانده و تأثیر آن در سطح فکری در تمامی ترکیه گسترش یابد، اما دست به عمل نزنند. چنین شرطی در میان نبود که ظهور رهبروار و تکوین گروهی در آنکارا صددرصد به کوردستان راه یافته و عملی شدن آن تحقق یابد. از این نظر، البته که تلاش برای انتقال آزمون آنکارا به کوردستان و انجام فعالیت‌ها بر این مبنا کار بزرگی بود. نباید مرحله را همچون مرحله‌ای عادی در نظر گرفت. بعضی از گروه‌ها در آنکارا ماندند. اگر پافشاری پ.ک.ک نمی‌بود خیلی از گروه‌های کورد در آنکارا می‌ماندند. رفتن به کوردستان، گروه‌های چپ و دیگر نیروها را نیز به کوردستان کشاند.

همچنین در پی کشتار همگانی ۱۸ می ۱۹۷۷ تصمیم بنانه‌دان حزب و تهیه‌کردن برنامه و اساسنامه حزب، تصمیم بسیار مهمی بود. پس از کشتار همگانی عنتاب، راست‌گراشدن، عقب‌نشینی‌کردن و اصلاح‌طلبی معنای خود را از دست داده بودند. هدف هجوم آنچنان بود که بر آگاهی و روح و روان انسان‌ها تأثیر بگذارد که کم هم نبود. امکان برای گرفتن تصمیمی دیگر وجود نداشت. تصمیم‌نگرفتن برای مبارزه، به معنای درآمدن گام‌به‌گام به اصلاح‌طلبی، راست‌گراشدن و در نتیجه نیز تصفیه‌شدن بود. ممکن بود پ.ک.ک به سوی جداگانه‌ای پیش برود و باز احتمال داشت که در حالت یک گروه و یا یک حزب در کوردستان بماند. چون بجز او احزاب دیگری هم وجود داشتند. این امکان وجود داشت که پ.ک.ک هم به‌مانند جریانی از جریان‌های اصلاح‌طلب ملی‌گرا دربیاید.

دشمن دارای حاکمیتی بود و توانست حمله ۱۸ می را از روی برنامه انجام دهد. با وجود تأثیرات فراوان این حمله، اما دشمن به هدفش نرسید. زیرا تصمیم برای تشکیل يك حزب و در هدف قراردادن مبارزه مسلحانه، البته که در حکم يك تصمیم بزرگ و تازه بود. رهبر آيو بيان کردند که «آن رویداد تأثیر تعیین کننده‌ای بر مرحله پیشرفت بعدی پ.ك.ك. برجای گذاشت.» اگر آن همه مشارکت در سازمان صورت نمی‌گرفت، چگونه پ.ك.ك. گسترش می‌یافت. تصمیم رهبری پس از آن رویداد بسیار مؤثر و تاریخی بود. در غیر این صورت، ممکن بود بر مسیر خلاقی هم به پیش برود. تأسیس و نام‌گذاری حزب در ۲۷ نوامبر ۱۹۷۸ و تصمیم در راستای سازماندهی يك تصمیم مهم و تاریخی بود. همه فعالیت‌هایی که به نام تکوین حزبی انجام شدند، می‌توان آنها را تداوم بخشیده، در طول مرحله انجام داده و به درازا کشاند، ولی بدون رساندن آنها به مرتبه سازمانی، اگر با حمله‌ای همانند دوازده سپتامبر رودررو بمانند، پامال شده و از میان خواهند رفت. اگر گام‌هایی سازمانی برداشته نشده و از روی نظم و برنامه‌ریزی، فعالیت‌ها صورت نمی‌گرفتند، در واقع، مرحله به سوی دیگری پیش می‌رفت. تصمیم بنانه‌دان حزب و سازماندهی بر این مبنا، به معنای اخذ مداوم تصمیم و برنامه در چارچوب يك سیستم و تحت نظارت يك مدیریت بود. یعنی آماده‌بودن جهت دفاع از خویش و انجام مبارزه در برابر هرگونه هجومی. این تشکیل حزب و سازماندهی بر این اساس، يك تصمیم تاریخی بود.

همچنین تصمیم رفتن به خارج از میهن در پی دستگیری‌های عزیز نیز مهم و تاریخی بود. تا آن موقع هم چنان بحث، تصمیم و آمادگی مشخصی وجود نداشت. در آن شرایط، مطرح کردن بی تردد آن، تصمیمی بزرگ بود؛ تعیین کردن تاکتیک وقت بود که آن هم مدتی بعد بر روی پیشرفت مرحله تأثیر بسزایی برجای گذاشت. اگر از وطن خارج نمی‌شدیم، رهبری و پ.ك.ك. در داخل میهن کاری از پیش نمی‌بردند. مدتی بعد عملکرد سیورک به میان آمد. شاید اگر رهبری می‌بود، اجازه نمی‌داد چنین عملکردی تا این حد به میان آید. ولی گرایش‌ات کادر در مبارزه و ضعف‌هایی که به میان آمدند، آشکار ساخت که چنان نیرویی در کار نیست که رهبری را حفظ کرده و در امان نگه دارد. از این جهت، ممکن نبود که در داخل میهن، امنیت را برقرار ساخته و مبارزه را گسترش داد. نمی‌توان بحث از کوچکترین

احتمال هم کرد. برآستی هم امکان نداشت. در نهایت با همان سرنوشتی که بر سر ارتش رهایی بخش خلق ترکیه، ارتش رهایی بخش روستاییان کودتاگر ترکیه و جبهه حزب آزادی بخش خلق ترکیه آمد روبرو می ماندیم. به عاقبت ماهر چایان ها، دینز گرمیش ها و ابراهیم کاپیاکایاها دچار می شدیم. آشکار است که آنها را چگونه تصفیه ساختند. جهت دچار نشدن به چنین سرنوشتی و نقش برآب ساختن حملات، تصمیم رفتن به خارج از میهن خیلی راهگشا، بجا و تاریخی بود. لازم است این را بخوبی درک نمود.

تصمیم انتقال فعالیت های خارج از وطن به داخل آن، بنا به تصمیمات دومین کنگره در آگوست ۱۹۸۲ نیز تصمیمی تاریخی بود. پیش از آن، مقاومت زندان وجود داشت. تأثیر و عزم مظلوم ها، فرهادها و پس از آنها نیز مقاومت روزه مرگ چهارده جولای در میان بود. تصمیم کنگره با آنها یکی گشته و گام بازگشت برداشته شد. مقاومت زندان، ضعف موجود را از میان برداشت. بازگشت به میهن و دست برداشتن از مبارزه به حالت یک وجود مسلم درآمد. از این حیث، حرکتی آغاز می گشت که تصمیم دومین کنگره را به تأخیر نینداخته، تردد روی آن صورت نگرفته و بدون بحث و گفتگو اجرا می گشت. بجز پ.ک.ک هم هیچ حزب، گروه و سازمانی پس از کودتای دوازده سپتامبر به کشور برنگشتند. آنهایی هم که برگشتند، شکست خورده و تصفیه شده برگشتند و تسلیم شدند. تمامی احزاب از بین رفتند. برای اینکه خود را سازماندهی کرده و به مبارزه بپردازند برنگشته بودند. باید تصمیم بازگشت به میهن را کوچک برنشمرد.

پ.ک.ک می توانست زودتر هم برگردد و بر روی مرزها حرکت کرده و در جنوب و شرق کوردستان کمپ هایی را بسازد. ولی امکان داشت از متحول شدن به یک مبارزه گریلایی در مقابله با رژیم دوازده سپتامبر در شمال دور بماند. بازگشت به میهن و حرکت در طول مرز، به معنای وارد شدن به جنگ نبود. پیش از پ.ک.ک صدها جوان کورد از مرز شرق و جنوب کوردستان عبور کرده بودند. راه آزادی، مسیر احزاب زیادی را به شرق کوردستان منتهی ساخته بود. مدیریت اکثر نواحی مرزی شنو از حزب کمال بورکای بود. کادر نداشت، با حزب دموکرات کوردستان ایران (حدکا) در حال توافق بود. به همین علت، آنها مدیر شده بودند.

این گروه 'ابراهیم گوجلو' که بدان 'آلا رزگاری' گفته می‌شود، در سال ۱۹۸۱ در قندیل و 'دول کوکه' یک نیروی ۱۵۰ نفره گریلا را آموزش می‌داد، ولی دست به هیچ عملیاتی هم نزدند. با فشار پ.ک.ک کمال بورکای چندین گروه را به جنوب کوردستان آورد. مبارزه مسلحانه را به تمامی رد نمی‌کرد. وقتی دید پ.ک.ک از مبارزه مسلحانه دفاع کرده و آن را به اجرا می‌گذارد، در تنگنا قرار گرفت و گفت "ما هم رد نمی‌کنیم، ولی اکنون وقت آن نیست." به نظر بورکای هیچ‌گاه معلوم نشد که چه وقتی زمان آن می‌آید. این به تأخیر انداختن، برای فریب دادن انسان‌های دیگر بود. اگر با فشار پ.ک.ک گاهگاهی گروه‌هایی را هم می‌آورد، آنها هم دست به عملیات نمی‌زدند. در جنوب و شرق کوردستان احزاب و گروه‌های زیادی گرد آمده بودند، ولی هیچ‌یک گامی گریلایی همچون کارزار پانزده آگوست را در مقابل رژیم نظامی دوازده سپتامبر برنداشتند. بازگشت به میهن با گسترش مبارزه گریلا فراهم گشت. ممکن بود وارد شرق و جنوب کوردستان شده و با تصفیه روبرو بماند.

پ.د.ک و ی.ن.ک نیروهایی هستند که احزاب دیگر را به موجب تضعیف و تصفیه به درون خود جذب کرده و از بین می‌برند. آن موقع، حاکم بر کوردستان بحساب می‌آمدند. اجازه نمی‌دادند بجز آنها هیچ حزب دیگر نیرومند شده و یا سربرآورد، بخصوص در شمال کوردستان. چون می‌دانستند بخش بزرگ کوردستان است و اگر در آنجا حزبی رشد کند، در مرتبه نخست جای گرفته و آنها نیز از نظر خواهند افتاد. از این رو، احزاب در شمال را تحت نظر گرفته و جهت اینکه آنها را به حالت یدک درآورده و تحت کنترل خود قرار دهند، با نقشه و برنامه حرکت می‌کردند. در این باره برخورد حساسی داشتند. نیروهایی را که اندکی گرایش فراتر رفتن از آنها را نشان می‌داد، طی توطئه‌هایی تصفیه می‌کردند. به همین دلیل، احتمال داشت که بازگشت پ.ک.ک با تصفیه روبرو گردد. در واقع، چنین تلاش‌هایی هم آشکارانه بخرج دادند. برای ممانعت از آن، رهبری تلاش بسیار زیادی صرف نمود. اگر موضع رهبری و حضورش هوشیارانه‌اش در لبنان، فلسطین نمی‌بود و با تدابیری که اخذ می‌نمود تنها به بازگشتن به وطن و نیروی اجرایی حزب خود محدود می‌ماند، بطور مسلم، پ.د.ک و ی.ن.ک سازمان را برمی‌چیدند.

بدین لحاظ کارزار تاریخی پانزده آگوست ۱۹۸۴ تصمیمی والا و مهم بود. تصمیم مقاومت چهارده جولای و تصمیم دومین کنگره برای بازگشت به میهن و



انجام مبارزه گریلایی، همچون گوشت و استخوان درهم تنیده بودند. رهبری در نخستین ظهور خویش و با بنانه‌ادن پ.ک.ک، تاریخ نوینی را آغاز نمود، مرحله آزادبخواهی را به جریان انداخته و گامی تاریخی و ماندگاری را با کارزار پانزده آگوست ۱۹۸۴ برداشت. در مقابل رژیم نظامی فاشیسم دوازده سپتامبر پ.ک.ک به خطمشی استراتژیکی و تاکتیکی خود دست یافت. در مرحله تکوین حزبی، تاکتیک مبارزه در برابر استعمارگری را دارا شده، بر مبنای استفاده از خشونت بر علیه افراد و نهادهای مزدور آن را بکار گرفته و گام مبارزه گریلایی بر مبنای استراتژی جنگ خلق را در مقابل رژیم فاشیست و نظامی دوازده سپتامبر برداشت. انسان‌های روشنفکر عملیات پانزده آگوست را به‌عنوان شلیک نخستین فشنگ در برابر استعمارگری و برده‌بودن ارزیابی کردند. بدین ترتیب، بردگی و استعمار شکسته شده و با مبارزه‌ای انقلابی، مرحله‌ای تاریخی آغاز گشت که "دوباره‌زیستن کورد" نام گرفت. این کار، مستلزم جسارتی بزرگ، هوشیاری و درکی والاست. همین‌طور تصادفی و به آسانی تحقق نیافت. هر کسی هم از عهده آن برنمی‌آید. اگر توجه کنیم در ۱۹۷۰ شماری گروه و حزب کورد وجود داشتند. در ترکیه هم اینگونه بود. چندین رهبر وجود داشتند. هر کسی گروهی را تشکیل داده و خود را رهبر آن می‌کرد! حتی برخی‌ها پس از دوازده سپتامبر همین‌که به بیرون از مرزها رسیدند، خود را لنین به حساب می‌آوردند. فکر کنم یکی از چپ‌گراها بود که با همسرش پیش ما آمدند و می‌خواستند به اروپا بروند. شبی که پیش ما بودند وقتی خود را معرفی کردند گفتند "بولند لنین و کروپسکایا!" چنین افرادی زیاد بودند. پیش از سال ۸۰ هم کم نبودند کسانی که خود را برای ریاست و رهبریت نامزد نشان می‌دادند. البته که لنین بودن، با گرفتن تصمیمات تاریخی و نشان دادن فهم و شعور و جسارت این مسئولیت‌پذیری در ارتباط است. هیچ‌یک از آنها چنین درک و جسارتی از خود نشان ندادند. تنها یک شخصیت این را انجام داد، او هم رهبر آپو بود.

حال نیز همه آنها یکی شده و به‌مانند دشمن قسم خورده رهبر آپو و پ.ک.ک پیش از هر کسی حمله‌ور می‌شوند. می‌گویند "ما انجام ندادیم شما چرا انجام می‌دهید؟ شما با این کار پیشرفت کردید، به تاریخ جهت داده و ما را بیرون از تاریخ گذاشتید." آنها هم قادر به انجام این کار بودند، ولی نکردند. تنها رهبری این را انجام داد. ولی حق ندارند بدین جهت، رهبری را مورد اتهام قرار دهند؛ رهبری نگفت "من

انجام می‌دهم، شما انجام ندهید." حتی رهبری با پافشاری و خواهش به آنها می‌گفت "بیاید با هم دیگر انجام دهیم." تلاش نمود که با هم به توافق برسند. از آنها انتقاد نموده، فرا خوانده و تمام امکاناتی را که در اختیار داشت تقسیم کرد. آنها خودشان نیامدند. برای همین هم خود آنها مسئول وضعیتی هستند که در آن قرار دارند. حق ندارند رهبر آپو و پ.ک.ک را به اتهام ببندند. در زمان خودش، به فراخوان رهبری پاسخ نداده، درست فکر نکرده، اراده زندگی آزاد و عزم آن را نشان نداده و جسارت مبارزه را در خود بوجود نیاوردند، با نتایجی هم که بیار آمد می‌خواهند دیگران را مقصر بدانند. این ناحقی است. تاریخ در این باره مثل کاغذ تورنسل<sup>۱۲</sup> عمل می‌کند، چستی و چگونگی هر کسی را نشان می‌دهد.

۱۵ آگوست برداشتن گامی تاریخی بود در خطرناکترین مرحله. برآمدگای بود که در فراسوی حرف‌های گفته‌شده و تصمیمات اخذشده در جلسات، همه این‌ها را به مرحله عمل درآورد. نقطه‌ای بود که حزب با جسارت گام برداشت و با فداکاری و ایستادگی ظاهر شد. جایی بود که گفتار و کردار پ.ک.ک را یکی ساخت. بنابراین، با این معیارش از آنهایی که حرف و عمل‌شان یکی نبود فاصله گرفت. هر چقدر دیر و ضعیف هم باشد، با برداشتن گام پانزده آگوست اندیشه و تصمیم پ.ک.ک در مسیر یک حزب درخور و شایسته قرار گرفت. رهبری در دفاعیاتش به چگونگی برخورد صحیح اشاره می‌نماید که در آن سال‌ها این گام به تأخیر افتاده و هر چند از مبارزه دوری صورت نگرفته بود، اما بر خط‌مشی خود قرار نمی‌گرفت. رهبر آپو می‌گفت "در سال ۸۲ امکان این گام وجود داشت." یعنی اگر پس از کنفرانس سال ۱۹۸۱ بازگشت انجام می‌گرفت، احتمال داشت سال ۸۲ مرحله اقدام و عملیات باشد. اگر در این سال هم بازگشت صورت می‌گرفت، سال ۸۳ بطور مسلم مرحله عملیات بود. هر چند پیش از آن، عملیات‌هایی ضعیف انجام گرفته بودند، اما عملیات اساسی به تأخیر افتاد.

رهبری جهت قراردادن مبارزه مسلحانه بر روی مسیر تاکتیک صحیح خود، تلاش فراوانی بخرج دادند، ولی به هیچ وجه تا کارزار پانزده آگوست این امر تحقق

---

<sup>۱۲</sup> کاغذ تورنسل یا کاغذ لیتموس (به انگلیسی: Litmus) یکی از شناساگرهای محیط می‌باشد و برای شناسایی اسیدها و بازها استفاده می‌شود. در اینجا به‌منظور شناساگر حق از ناحق و یا روا از باطل بکار می‌رود.

نیافت. در شرایطی که سختی بیشتری وجود داشت، اقدامات انجام گرفته به خط‌مشی نزدیک بود. اما مدام در اجرا کردن صحیح تاکتیک مبارزه ضعف روی می‌داد. رهبری این را همچون موضعی راست‌گرا تعریف می‌نماید. همچنین به تأثیرات آن بر مبارزه می‌پردازد. مدیریت، وظیفه خود را بجای نیامد و اقداماتی انجام می‌گرفت که مدیریت در آن نقش نداشت. یک نوع برخورد بدون جسارت بود. می‌بایستی در هنگام عمل، مسئولیت‌پذیری صورت گرفته و بر این اساس موجب پیشرفت گشت تا که رویدادهایی تاریخی به میان می‌آمدند. اما بجای این، تبهکاری سربرآورد. در آن مرحله، خلأ بسیاری بوجود آمد. تبهکاری به جمع گریلا و خط‌مشی حزب ضرر فراوانی رساند. در همان حال، خیانت را هم تشویق کرده و افزایش داد. بجای دربرگرفتن یک تاکتیک صحیح گریلایی، آن را از گریلاگری مجزا ساخته و به عملکرد گریلا مبنی بر "بزن و بگریز!" دست نیافتند. شیوه‌ای در مابین مبارزه مسلحانه گریلای مدرن و پیشمرگه‌های کلاسیک بود. نیروهای رهایی‌بخش کوردستان و بعدها هم ارتش رهایی‌بخشی خلق کوردستان از این شیوه گذار نکردند. رهبری به ارزیابی همه این‌ها پرداخته و بنیان و نظریه صحیح آن را نیز شرح می‌دهد. میان آنچه انجام گرفته و آنچه باید انجام می‌گرفت، تفاوت و تمایزات را نشان داده و مسئولیت آن را مورد انتقاد قرار می‌دهد. ما نیز با انتقاد و خودانتقادی این موضوع را ارزیابی نماییم. از زمان کارزار پانزده آگوست و بخصوص پس از سال ۱۹۸۹ تا به امروز به چگونگی استراتژی و تاکتیک گریلاگری بر مبنای جنبش انقلابی خلق پرداخت.

مثلاً در دوران گروه ایدئولوژی در سال‌های ۷۵-۱۹۷۳ با تمام کم‌وکاستی‌هایی که وجود داشت، در زمان خود بطور حداقل تحقق یافته و تمام گشت. انتقال دادن گروه به میهن و درآمدن به شکل جنبش جوانان، با وجود تمام کاستی‌هایش با موفقیت انجام گرفت. مرحله تکوین حزبی درخور با جایگاه هویت یک حزب انقلابی تحقق یافت. با برداشتن گام‌های لازم به یک میلاد تاریخی تحقق بخشید. جهت دفاع از خویش در برابر هجوم‌ها مقاومت زندان و مبارزه در میهن را در پیشگاه دیدگان همه قرار داد. همانطور که پ.ک.ک. به‌عنوان یک حزب انقلابی، حمله انقلابی انجام می‌داد، در مقابل حملات کوچک نیز تاکتیک عقب‌نشینی را بکار می‌برد. در پاسداری از خود، با تاکتیک خلاقانه حرکت می‌کرد. در مقابل هرگونه حمله دشواری،

مقاومت‌گران زندان زندگی خویش را با ایدئولوژی حزب در میان گذاشته، از آن پاسداری نمود و وجود يك كادر ملتبان را بروشنی نمایان ساختند. این ملتبانان در زندان، در خارج از میهن و در مبارزه سیورک ـ حیلوان در داخل وطن آزمون پس داد. اینگونه با تئوری، برنامه و با استراتژی و تاکتیکی درخور حقیقت‌رهبری و پ.ک.ک، جنبشی آزادیخواهی در راستای پیشاهنگی خلق کورد بوجود آمد. تکوین حزبی نیز بر پایه استراتژی جنبش انقلابی خلق شکل می‌گرفت.

در این میان، مشکلات، ضعف‌ها، بی‌ارادگی‌ها و به‌چپ‌وراست‌کشاندن‌های بسیاری به‌میان آمدند. در اینجا تجربه شد که حرفی را که می‌زند تا چه اندازه بدان عمل کرده و تا چه حد توان اجرای خط‌مشی را دارا می‌باشد. با بررسی عملکرد در برآورد با استراتژی جنبش و انجام‌دادن انتقاد و خودانتقادی می‌توان تجارب گرانبهایی از گذشته کسب نمود و آن را در مراحل جدید بطور کامل‌تری به اجرا گذاشت. اگر چنین صورت نگیرد، هم‌درکی درست از رهبری و هم تجربه‌ای صحیح از گذشته بدست نخواهد آمد. از این جهت، برای آینده نیز تدارکی کافی و مؤثر صورت نخواهد گرفت. رهبری، درک از استراتژی، عملکرد مؤثر، موضع فرماندهی و رویدادهای خیانت و تصفیه‌گری در مرحله را بطور کلی مورد ارزیابی قرار داد. بنا به این ارزیابی‌ها درک صحیحی از آن مرحله کسب می‌شود.

مدیریت ما که برنامه‌ریزی کارزار پانزده آگوست را انجام داده بودند اواخر ماه نوامبر در 'میروس' گرد آمده و فعالیت‌های پراکتیک و نتایج آن را ارزیابی کرد. همچنین تصمیم و برنامه‌ریزی راجع به فعالیت ۱۹۸۵ را مشخص ساخت. رهبری در این جلسه، پس از پانزده آگوست نخستین تحلیل گسترده را انجام داد. ارزیابی‌های خود را در مورد مرحله بر روی کاست برای جلسه فرستاد که بدان گوش فرا داده شد. رهبری به تشریح اهمیت این گام که راهگشای تحولات بعدی هم خواهد بود پرداخته بود. بویژه بر روی اهمیت تاریخی آن تأمل نمود. به مدیریت که تصمیم برداشتن این گام را گرفته و آن را برنامه‌ریزی و هدایت کرده بود، روحیه و جسارت می‌بخشید. این را بیان می‌نمود که این حرکت که با عزم و اراده آغاز گشته، تا به آخر از سوی رهبری مورد پشتیبانی قرار می‌گیرد. بدین جهت، مدیریت هم مرحله را مورد ارزیابی قرار داد. در واقع، دوره‌ای مملو از مشکلات هم نبود. چون عملیات چاناک هم انجام نگرفته و علل بخصوصی هم نبود، چندان ارزیابی نشد.

رویداد 'سپیان' تا حدودی مورد بحث و گفتگو قرار گرفت. آن هم بر سر راه آنچه که باید بگیرند، زیاد مانع نشد. اگر بر روی آن تأمل صورت می‌گرفت، ممکن بود در همان موقع، به بعضی از گرایش‌های تبهکاری پی برده می‌شد. اما یک آغاز تازه بود، نخستین گام بود، بنابراین ایجاد مانع بر سر راه آن ممکن بود چندان صحیح نباشد. مابقیه ارزیابی مرحله جدید و تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی درباره سال ۱۹۸۵ بود. در این خصوص، دشمن هم ارزیابی مشابهی انجام داده بود. دولت ابتدا فکر می‌کرد که قیام انجام می‌گیرد. وقتی دیدند یک عملیات گریلابی است ۷۲ ساعت زمان برای پایان دادن بدان تعیین کردند. بر این اساس، گریلا را مورد هدف قرار داده و در طول پاییز از حملات خود باز نایستادند. ولی به نتیجه‌ای نرسیدند. با فرارسیدن زمستان، وضعیت را ارزیابی کرده و قصد داشتند که حملات بی‌نتیجه‌شان را در سال‌های پیشین، این بار در سال ۸۵ با هجومی گسترده‌تر و مؤثرتر به نتیجه برسانند. دولت ترکیه همیشه در این موارد تدارک خود را انجام می‌داد، ولی این دفعه در مورد کارزار پانزده آگوست بدون آمادگی بوده و غافلگیر شد. برای همین، به تدارک بسیار زیادی پرداخت. مدیریت ما نیز این وضعیت را اینگونه ارزیابی کرد.

در حقیقت، در سال ۸۵ میدان جنگ بسیار گرم شده و بر چگونگی مرحله بعدی تأثیر فراوانی بر جای می‌گذاشت. هم از منظر پ.ک.ک و هم از دید دولت، بطور مسلم چنین وضعیتی به میان می‌آمد. در این باره، بر سر مهم‌ترین عاملی که موجب موفقیت و دردست‌گرفتن ابتکار عمل می‌گردد بحث و گفتگو انجام گرفت. موضوعی که مدیریت ما خیلی زیاد بر روی آن تأمل نمود این بود که هر کسی ابتکار عمل را بدست بگیرد، در جنگ سال ۸۵ پیروز خواهد شد. جهت دردست‌گرفتن ابتکار عمل نیز مهم بود که زودتر اقدام نمود تا موفق از مرحله بیرون آمد. پیش‌بینی مدیریت ما در این باره اشتباه نبود. دشمن هم به چنین نتیجه‌ای رسیده بود. او هم تجهیزات تکنیکی داشت و می‌خواست زود حرکت کرده و پیش از جنب‌وجوش گریلا به او حمله‌ور شده و سرکوب کند. جهت نقش‌برآب‌سازی نقشه دشمن، همه راه‌های ممکن را بررسی نمودیم و به این نتیجه رسیدیم که از خط جنوب استفاده نماییم. اگر در زمستان هم اپراسیون انجام گیرد، اطراف ماردین بکار گرفته شود. چون همه توجه‌ها به بوتان بود، ولی در بهار می‌شد که جنگ را به بوتان کشاند و نیروی

دشمن را پراکنده ساخت. بدین ترتیب با عملیات گریلا ضعیف شده و در جنگ موفقیت کسب می‌شد. خلاصه برنامه‌ریزی این بود.

هنوز وسط زمستان برخی از رفقا را به ماردین فرستاده، در آنجا اپراسیون آغاز شده، با رسیدن بهار آن را به بوتان کشانیده، در برخی از مناطق پخش شده، نزدیکی‌های تابستان در بیلاق‌ها، زاگرس را هم بدان اضافه کرده و با دردست‌گرفت ابتکار عمل، منطقه جنگ را گسترانیده و موفقیت بدست می‌آمد. طبق این شیوه تاکتیکی، چگونگی انجام فعالیت‌های مردمی و سنگربندی نیروها تنظیم گردید. در رابطه با موارد دیگر، تدارکات آغاز گشته و قرار بر این بود که پس از ماه ژانویه مدیریت جهت اجرای آن، گام عملی را بردارد. شرایط زمستان هم مناسب بود، دشوار نبود. زمستان پارسال هم زیاد برف نباریده بود. رفقا این وضعیت را برای خود مثبت می‌دیدند، چون پراکتیک اطراف ماردین آسان‌تر می‌شد. از گابار تا ماردین تمام زمستان قابل استفاده بود. برای همین رفقا به حرکت افتادند. بخش مهمی از مدیریت در این چارچوب برای جای‌گرفتن در پراکتیک گام برداشتند.

رفیق عگید که نزد رهبری رفته بود، قرار بود که گزارش نتایج کارزار و همچنین نتیجه جلسه را به رهبری داده، برنامه‌ریزی را به اطلاع رسانده و بر این اساس، دستورنامه را در بهار با خود به همراه بیاورد. رفیق عگید در ماه آوریل برگشت و دستورنامه جامعی را از طرف رهبری آورده بود که سرعنوان آن این بود؛ "در راستای انقلاب، به حزب و خلق، جسارت سازماندهی و مدیریت را ببخشیم." رهبری بر اهمیت عزم و بی‌ترددی تأکید نموده و آن را به‌مثابه عاملی که موجب موفقیت در مرحله می‌گردد بحساب می‌آورد. اما در عملکرد اجرای برنامه‌ریزی ۸۵ اشتباهات و ناهماهنگی‌های زیادی به‌میان آمدند. اول اینکه در خط ماردین و از جنوب، 'جمال کور' مسئول جنگ بود و آن منطقه را بخوبی می‌شناخت. مدتی طولانی در آنجا اشقیایگری کرده و در کوه‌ها مانده بود. وقتی هم انقلابی شده بود، در اراضی آنجا فعالیت می‌کرد. در اولین فرصت به بوتان رفته بود و به ماردین نرفت. در بستا هم مانده بود. تا بهار آنسو نرفت. وظیفه‌اش را انجام نداد و برای دردست‌گرفتن ابتکار عمل، اقدامی نکرد. در راستای آنچه که مدیریت در نظر گرفته بود، گام برداشته نشد. زیاد مورد محاسبه قرار نگرفت و در آنجا يك آب‌زیرکاهی وجود داشت.

جمال کور چون اشقیایگری کرده و بر اراضی و اسلحه حاکمیت داشت، همیشه این طور وانمود می کرد که می تواند کارها را انجام دهد، اما هیچ نجنگید و تنها خودنمایی می کرد. انتظار ایجاد کرده، مسئولیت گرفته، ولی درست و حسابی يك فعالیت عملی را انجام نداد. بخصوص هیچ گاه وارد کار سخت و خطرناکی مثل جنگ نشد. همیشه به دامنه ها گریخته و برای خودش گذران می کرد. او به طرز رفتار خود ادامه می داد و نتوانست آن وضعیت را پشت سر بگذارد. وضعیتی که ایجاد انتظار می کرد و آن گونه رفتارها زمینه ماندن او را فراهم می ساخت.

موضوع دیگر، درگیری با حزب کمونیست و روابط با پ.د.ك بود. دشوارشدن وضعیت در جنوب با اخلاگری آنجا ارتباط داشت. آن اخلاگر نیز 'عبدالقادر آیگان' بود که اعتراف چی ژیتیم<sup>۱۳</sup> بوده و اکنون در سوئد است. او هم اهل بیرجیک خلقتی می باشد. يك از فامیل های دور رهبری است. سال ۸۱ وقتی که در قبرس سرباز بود فرار کرد و به لبنان رفت. ما هم از این اقدام او حمایت کردیم و او را در آموزش جا دادیم. او را جهت شناخت رهبری پیش وی فرستادیم. مدتی در آن خانه ماند، ولی حرکت هایی او مشکوک بودند. آن موقع هم شك کرده بودیم. سپس به میهن انتقال داده شد. در میان لولان و هفتانین راهبری می کرد. به آوردن و بردن گروه ها علاقه مند بود. همچون يك متخصص جنگ روانی بود. به احتمال زیاد در سال ۸۱ آیگان از سوی کتتراگریلا فرستاده شد. به مبارزه ضرری جدی وارد کرد. هر پنج روز ده روز يك بار یادداشت می فرستاد و از هیجی، مشکل درست می کرد؛ موجب ایجاد بغض و کینه شده و محیط کار را برهم می زد. برغم تذکرات، به هیچ نحو دست از این رفتار خود برنداشت. اوایل سال ۸۵ در هنگام بردن یکی از گروه ها به هفتانین، به مدیریت آنجا می گوید که "حزب کمونیست در 'متینان' جلوی ما کمین گذاشته و قصد حمله داشتند." حال آنکه در میان گروه يك نفر فرار کرده بود و احتمال می رفت خودش او را فراری داده باشد. یعنی جهت سرپوش گذاری این کارش، آن حرف ها را می زد.

دیگری 'صلاح الدین چلیک' بود که انگار برای اخلاگری درست شده بود. در عمل، هیچ کاری انجام نمی داد، اما در حرف، خود را عمل گرا نشان می داد. واقع گرا

---

<sup>۱۳</sup>JİTEM؛ عنوان کامل ترکی آن Mücadele ile Terör ve Jandarma İstihbarat ve Terör ile Mücadele می باشد به معنای

ژاندارمری، استخبارات و مبارزه با ترور.

نبود، ولی خود را در موقعیت يك واقع‌گرا قرار می‌داد. جهت روشن کردن این وضعیت او، قرار بر این شد که بهار به منطقه گارزان در شمال برود. البته خودش هم اهل آن طرف‌ها و فامیل 'حسین چلیک' است. در واقع اهل 'سیرت' و از 'جوانیکا' هستند. در جلسه مدیریت در میروس این تصمیم گرفته شد که تأثیری منفی بر او گذاشت. در حقیقت آماده نبود و میل رفتن نداشت. ولی تنها در حرف، از دلاوری دم می‌زد. وقتی این تصمیم گرفته شد حالش بهم ریخت. با آن حالت روحی‌اش، به انجام اخلاک‌گری در هفتانین میل پیدا کرد. در آن زمان با كوڪ‌چی‌ها در بوتان، در 'گونده مله' روابط خوبی داشت. در برف زمستان از هفتانین گذشته و پیش حزب کمونیست عراق می‌رفتند. وقتی این‌ها می‌آیند، دستگیرشان کرده و هر چهار نفر را مورد بازجویی قرار می‌دهد. چون آنها در سال ۸۰ با كوڪ‌چی‌ها درگیر شده بودند، به اصطلاح از آنها بازجویی می‌کند که "شما کی هستید که با ما به درگیری افتادید؟" آنها را هم مجازات می‌کند. به گمانش هیچ‌کسی متوجه نمی‌شود.

پس از گذشت چند روز، از منطقه بوتان می‌پرسند که "فرستادیم رسیدند؟" آنها هم در جواب می‌گویند "نه نیامده‌اند." در آنجا هم پ.د.ك. هست. پ.د.ك. و حزب کمونیست رفته و می‌گویند: "گروه پیش شماست، تحویل بدهید!" ابتدا سعی بر انکار آن دارند، ولی بعداً مسئله لو می‌رود. بدین ترتیب، احتمال درگیری با حزب کمونیست در هفتانین افزایش یافت. در آنجا نیروی زیادی داشتیم. تمام گروه‌های آماده برای رفتن به شمال، در هفتانین جمع شده بودیم و بیشتر هم چندین گروه گذر کرده بودند؛ رفیق صبری، جمال خیاط و جمال کور عبور کردند. آخرین گروه در حین گذر، در هزل به درگیری می‌افتند که برخی‌ها تسلیم شدند؛ 'حسین تیلکی' و آنها. بقیه گروه در هفتانین ماندند. وضعیت دشواری بود. برف باریده بود و می‌خواستند از فرصت استفاده کرده و بگذرند. کار چلیک، يك اخلاک‌گری بود. گروه بجامانده با حزب کمونیست به درگیری افتاد. پ.د.ك. هم با حزب کمونیست یکی شده و به ما حمله کردند.

علاوه بر این، آن درگیری بر رفیق عگید و گروه همراهش که از هفتانین به بوتان می‌رفتند تأثیر گذاشت. آنها هم بر روی خابور با حزب کمونیست درگیر شدند که تا حدودی از روی بی‌دقتی روی می‌دهد. وقتی به آنجا می‌رسند متوجه می‌شوند حزب کمونیست با ما به درگیری افتاده است. آنها در وضعیتی هم نبودند که از اسلحه



استفاده کنند. با گفتن اینکه "حزب کمونیست چطور جلوی ما می ایستد، آنها را خواهیم زد" عصبانیت خود را نشان دادند. از این بی خبر بودند که حزب کمونیست به هفتانین آمده است. اسلحه برداشته و حمله ور می شوند. این حزب، هیچ گونه نظمی نداشت و افرادش هم جنگجو نبودند. برای همین، وقتی با ما هم درگیر شدند از جسارت و سازماندهی برخوردار نبودند. تنها جهت انتقام گرفتن و حساب خواهی می رفتند. ولی برنامه ای نداشتند و خود را محکوم اراضی می کردند. در هنگام درگیری یکی از رفقا زخمی می شود. گروهی هم در اطراف آنها جمع می شود که حزب کمونیست يك راکت BV را به وسط آنها پرتاب می کند. در آنجا شش هفت رفیق شهید می شوند. رفیق هوزان سفقان و ادریس اوکمن بودند؛ اهل 'قارص' بود و جزو نخستین ملحق شدگان بود. به عرصه رهبری رفته بود. از سال ۱۹۷۷ به بعد پیوسته بود.

رفیق 'م. برئوف آکبای' نیز 'تاتوان'ی و از اروپا آمده بود. بنیانگذار و رئیس فدراسیون انجمن های مردمی بود. همیشه در مرتبه مدیریت جای داشت. 'هوزان سفقان' هم مدتی در خط خیزه. لولان ماند و به بوتان رفت. شهادت آن رفقا ضربه سنگینی بود. پ.د.ك یکی از عوامل برهم خوردن روابط ما بود. در واقع، پ.د.ك موافق عملیات پانزده آگوست و آغاز جنگ نبود. پس از این کارزار، فشار ترکیه بر روی او بیشتر شد. آنها هم به ما می گفتند که "بر روی مرز عملیات انجام ندهید." ما خود نیز در این باره حساسیت بخرج می دادیم. البته در بخش داخل عملیات انجام می دادیم ولی بر روی مرز هیچ عملیاتی انجام ندادیم. بوتان و زاگرس و حتی گارزان هم مرز بحساب می آمدند. رفته رفته روابط بهم خوردند. اواخر تابستان ۸۵ بود که دیداری را انجام دادیم. از برخوردشان فهمیدیم که دیگر به ارتباطشان ادامه نخواهد داد. مدتی کوتاه پس از این دیدار اعلان کردند که رابطه با پ.د.ك را متوقف ساختیم.

بدین ترتیب، در تابستان ۸۵ در حالت درگیری با پ.د.ك قرار گرفتیم. اختلافات در هفتانین در این سال تنها به حزب کمونیست محدود نماند و این وضعیت ما را بسوی جنگ با پ.د.ك کشاند. جنگ در جنوب کوردستان بدین معنا بود که نمی توانستیم زمینه و امکانات آنجا را بکار گیریم. جنگ در این بخش، به شکلی بسیار جدی ما را در تنگنا قرار داد. تمام کمپ های مان در مرز را ترك کرده و

به وضعیتی درافتادیم که قادر به انجام آموزش نبوده و در نقطه صفر مرزی حرکت می‌کردیم. این نیز ما را با سختی روبرو ساخت.

بارش شدید برف در اواخر زمستان نیز بر دشواری این مشکلات افزود. در اوایل زمستان برف نبارید و ما فریب این را خوردیم که تا بهار اینگونه خواهد بود. از ابتدای فوریه به بعد نیرو را به داخل فرستادیم. پس از آن برف بارید. در طول ماه فوریه برف بارید. دیگر گامی برداشته نمی‌شد. نیروی ما در داخل به وضعیتی دچار شده بودند که نمی‌توانستند حرکت کنند. رفیق صبری که باید از گارزان به آمد و طرف‌های آدیامان می‌رفت، در نیمه راه گیر کردند و مجبور ماندند در خانه‌ها بمانند. در اوایل مارس در درگیری زخمی شده و به اسارت درآمد. سه رفیق هم شهید شدند. سه گروه ما در گارزان باز در آن مرحله به درگیری افتادند. رفیق 'احمد ایبین' و آنها شهید شدند. ما نیز نتوانستیم از اطراف ماردین بهره ببریم و وضعیت در جنوب دشوار گشته بود. همچنین به موجب اخلاگیری در هفتانین و بارش شدید برف، حرکت ما بسوی شمال را به تأخیر انداخت. دشمن از هلی‌کوپتر و تکنیک استفاده می‌کرد. ارتش ترکیه از عدم ابتکار عمل ما سود برده و از ماه ژانویه به بعد در وسط برف در بوتان دست به اپراسیون زد. با هلی‌کوپترها در کنار هر روستایی سرباز بر زمین گذاشته بود. معلومات‌شات درست بود. حمله را دشمن آغاز کرد. ما با ابتکار عمل وارد سال ۸۵ نشدیم. این دولت و ارتش ترك بود که ابتکار عمل را در دست گرفت و مهر خود را هم بر آن سال زد. با اینکه پس از گام پانزده آگوست گریلا عملیات‌های مهلکی را انجام داده و هیچ‌زیانی ندیده بود، در سال ۸۵ متحمل ضرباتی گشت.

### تحولات سال ۱۹۸۵

یکی از جزئیات سال ۸۵ این بود که آگاهی نداشتیم دشمن چگونه معلومات را دریافت کرده و به آماده‌سازی خود می‌پردازد. پس از کارزار پانزده آگوست نیروی واقع در شمال به جنوب گذر نکرد. قرار بر این شد که نیروی در جنوب را در زمستان گرد آورده و با رسیدن بهار به شمال انتقال داده شود. جنگ بود و آن نیرو مدت طولانی به انجام عملیات مشغول شده بود.

در اوایل دسامبر عملیاتی در مقابل آغایی در پرواری انجام شد که طی آن 'مصطفی چیمین' زخمی بدست دشمن افتاد. ما بعدها باخبر شدیم. رفقا می‌روند و آغا را در خانه‌اش می‌کشند. احتمالاً او هم مردان مسلحی داشته که بر رفقا آتش گشوده و او را زخمی اسیر می‌کنند. عملیاتی بود که از روی بی‌تجربگی برنامه‌ریزی شده بود. او را از آن خانه بیرون می‌آورند، ولی از روستا خارج نمی‌کنند. مصطفی زخمی را به خانه‌ای متروکه شبیه آخور برده و به او نارنجکی را می‌دهند که اگر دشمن بیاید خود را امحا کند؛ و اگر نیاید هم، روز بعد او را به جایی دور از روستا ببرند. ولی دشمن با انجام اپراسیونی، مصطفی چیمین را دستگیر می‌کند. نارنجکش منفجر نمی‌شود. بعد از آن افشاکاری کرد، به تسلیمیت درآمده و اعتراف‌چی شد. هر چه را می‌دانست به دشمن گفت.

دشمن اپراسیون بهار ۸۵ را بنا به معلوماتی که دریافت کرده بود انجام داد. بخصوص با تدارکات فراوانی اپراسیون بوتان را اجرا کرد. در واحد تبلیغ مسلحانه چهارده جولای، رفیق عگید دستیار سیاسی مصطفی چیمین بود. کسی بود که از همه روابط خلق آگاهی داشت. در بوتان به ما علاقه‌مند شده و همه کسانی را که با ما همکاری می‌کردند بهتر از ما می‌شناخت. نام همه آن افراد را به دشمن گفته بود. همان‌طور که شاهین دونمز در تابستان ۷۹ که هنوز حزب خود را اعلام نکرده بود، همه اسامی را برای دشمن افشا کرده و موجب دستگیری آنها شده بود، مصطفی چیمین هم همه هواداران و حامیان ما را در بوتان به دشمن شناسانده بود. معلوماتی که او درباره بوتان داده بود، کسی نمی‌توانست بگوید. دشمن با آن معلومات دست به اپراسیون زد و در هر روستایی پایگاهی را ساخت. بعد از آن هر کسی را به تسلیم شدن دعوت کرد. در ابتدا وقتی خلق این وضعیت را دید از روستاها فرار کردند که اکثرشان به جهت دستگیر نشدن به مناطق کوهستانی رفتند. سازماندهی هم نشده و در صفوف گریلا هم جای نگرفتند. با گذشت زمان و انتظار فراوان، چاره‌ای نیافته و حتی یکی دو نفر به روستا برگشته، تسلیم شده و با دولت به توافق رسیدند. این چنین همه روابط ما در بوتان افشا شده و دشمن آنها را تحت پیگرد و بازجویی قرار داد. لذا پشتیبانی مردم را از دست دادیم که برای ما خیلی مهم بود. مورد دیگر نیز به‌لحاظ شمال، برقراری و محکم کردن روابط گارزان و آمد بود. وسایل تکنیکی آنچنانی هم نداشتیم که با گروه‌های که می‌رفتند ارتباط برقرار

نماییم. آنچنان سازماندهی هم نکرده بودیم. حتی از طریق گارزان به آمد رفتند. گروهی از رفقا اقدام کرده و در روستاها روابطی را برقرار کرده بودند. از راه آنها رفت و آمد می کردیم. تابستان ۸۴ یکی به نام 'نبیل' به عرصه رهبری آمده بود. اسم راستی او علی تیلکی بود که آموزگاری می کرد. نام خانوادگی خود را بعدها به 'اوزان-سوی' تغییر داد. نامی که بر خود گذاشته بود نبیل بود. در عنتاب ملحق شده بود. به گمانم در اصل، مرعشی بود. برادری هم داشت به نام حسین تیلکی که در فوریه ۸۵ با گروهی که به بوتان می رفتند در درگیری هزل تسلیم شد، بعد هم ژیتیم چی شد. احتمالاً این علی اوزان سوی هم زمان با داشتن ارتباط با دشمن ملحق شده بود. در میان رفقا تا حدی متردد و نگران بود. خود را بزرگ دیده و خیلی حرف می زد، ولی به همین اندازه هم عمل نداشت. خارج از عرصه لبنان نیز چنین موضعی داشت.

به قصد رفتن به گارزان به جنوب آمد. از طریق راهی که موجود بود او را به گارزان فرستادیم. به احتمال زیاد او آن مسیر را لو داد. ما هم نمی دانستیم. در هنگام رفتن رفیق صبری و آنها در بهار ۸۵ با وضعیت مزدورشدن افراد رابط راه روبرو گشتیم. گزارش رفیق صبری را داده بودند. در نتیجه، دشمن با حرکت از طرف شیروان او را دستگیر کرد. روستاهای بسیار میهن دوستی بودند. دشمن به اهالی آنجا فشار آورده و مزدورشان کرد. اینگونه هم رفیق صبری و هم گروه گارزان تصفیه شدند. گویا با هم بوده اند که در يك خانه، دشمن آنها را محاصره می کند. رفقای دیگر خارج می شوند اما او نمی تواند فرار کند. در واقع، دستگیرشدنش در هر حال يك حيله بود. گروه ما در گارزان نیز گروهی خوبی بود. در سال ۸۴ در آنجا عملیات انجام دادند. 'احمد ایبین' در آنجا بود. او در شرکت سهامی نفت ترکیه کار کرده و در باتمان کارگر بود. شخصیتی پخته داشت و از قابلیت پیشرفت بالایی برخوردار بود. دیگر رفقای گروه هم خیلی خوب بودند.

طی اپراسیونی که دشمن در ماه مارس ضربه خورده و همه گروه شهید شدند. تنها او مانده بود. به موجب او هم راه لو رفت و هم نیروی گارزان شهید شدند. از بنیانگذاران ژیتیم بود. احتمالاً حال یکی از مسئولان رده بالای ژیتیم است. دستیار 'احمد جم آرسون'<sup>۱۴</sup> بود. سخنگو و مشاور او بود. هنوز هم کار می کند، ولی افشا نشده است. مدتی پیش در جایی خواندم که همچون کادر میت کار می کند. یکی از

---

<sup>۱۴</sup> افسر ترک و کتتر اگریلای ژیتیم که بعدها از سوی خود دولت کشته شد.

آنهایی که در ژیتیم کار کرده بود این معلومات را می داد؛ 'قامیشلو'یی بود. معلوم است که هنوز هم وظیفه مهمی را انجام می دهد. ولی عبدالقادر آیگین رسوا شد. او هم در آن موقع دستگیر شد. او مسبب اخلاصگری و درگیری با حزب کمونیست در هفتاین بود. دیگر خیلی گمان درست کرده بود. مدیریت ما مناسب دید که او را به شمال بفرستد. وقتی گروه گارزان ضربه خوردند، گروهی را به مدیریت رفیق عبدالله اکینجی به گارزان فرستادیم. به گمانم او آخر آوریل بود. راه ارتباطی ما لو رفته بود. گروه گارزان هم ضربه خورده بود و ما آگاهی نداشتیم. رفیق صبری و آنها هم دستگیر شده و نرفته بودند. اینها کار نبیل بود. یکی از رفقای که بر مسایل نظامی حاکم بود رفیق عبدالله اکینجی بود. به شکل یک یگان به گارزان رفتند. برنامه ریزی این بود که راه تازه‌ای را پیدا کرده و در گارزان هم به سازماندهی بپردازند.

بر این اساس، عبدالقادر آیگان (ابوذر) را هم به گروهی که به گارزان می رفت افزودیم. به بوتان رفتند. گروه یک روز اطراف پرواری می ماند. در آن نزدیکی‌ها پایگاهی وجود داشت. او را با یک رفیق به کشف فرستاده بودند که می رود و به پایگاه تسلیم می شود. به گمانم پس از آن با عجله پایگاه را جهت وارد کردن ضربه به رفقا به حرکت می اندازد. رفقا تا حدی هوشیار بودند. احتمالاً کمی هم شک می کنند. وقتی دشمن هم حمله می کند به درگیری می افتند. در آنجا گروهان را می کشند. سپس دشمن ابوذر را با اتهام به بازی گرفتن آنها سه روز شکنجه می کند. بعداً او هم عضو ژیتیم شد. ولی احتمالاً او پیشتر هم فرار کرده است. با دولت رابطه داشت. سال ۸۱ وقتی از ارتش فرار کرد رابطه داشت. هر کسی را همین جوری به قبرس نمی بردند. گریختن از قبرس چندان آسان نبود. به احتمال زیاد فرستاده آنها بود. سال ۸۵ هم می خواست که در نابود کردن آن گروه نقش داشته باشد. اما گروه، خود را نجات داد. رفیق عبدالله اکینجی از لحاظ حاکمیت نظامی عالی بود. هم به درگیری افتاد و هم گروه را نجات داد. ژیتیم در آن موقع، از افراد خائن و تسلیم شده تشکیل شد. آدمکشان ژیتیم آنها بودند.

در سال ۸۵ یکی دیگر هم با یک زن فرار کرد که بوتانی بود. اسمش کمال املیک، و اهل ارواح بود. زنی که با او فرار کرد نیز اهل آمد بود. پدرش مرده بود، یک آبی داشت. او خیلی جای باوری نبود. او را دور نگه داشتیم. اسمش 'ثانیه' بود که با اسم کد او را 'غزال' صدا می زدند. در خارج از وطن شبهه آفرین بود. خیلی مورد

اعتماد نبود. احتمالاً با پلیس ارتباط داشت. علاوه بر این، يك ژیتمی با خواهرش (زالال) ازدواج کرده بود. در این باره تا اندازه‌ای آگاهی داشتیم. جزئیات را نمی‌دانیم، ولی برادری در زندان داشت که آزاد شد و بعدها شهید شد. تا حدی زیر فشار آنها قرار گرفته بود. خلاصه، کمال و ثانیه با هم فرار کردند. هر دو هم جزو تشکیلات ژیتیم بودند و در آنجا دارای نقش بودند.

مطلب دیگر اینکه ما ابتکار عمل را در دست نگرفتیم. برنامه‌ریزی ما در مورد ماردین عملی نشد. جمال کور مانع از آن شد. از طرف دیگر، در هفتانین بهم‌ریختگی و با حزب کمونیست و پ.د.ک تنش و درگیری وجود داشت. مجبور بودیم تا زمان ذوب شدن برف، زیاد به درگیری نیفتیم. جهت درگیر نشدن در جنوب، نیرویی را به بوتان فرستادیم. در غیر این صورت، اوضاع وخیم‌تر و خطرناک‌تر شده و اخلاک‌گری به هدفش می‌رسید. دشمن شروع به اپراسیون کرده و هر طرف را گرفته بود. راه‌ها به علت برف زیاد خیلی دیر باز شدند. نیرو خیلی سامان یافته نبود و تنها موقعیت رفتن به بوتان مانده بود. آنچنان از روی برنامه حرکت نکردیم. و بدشانسی اینکه صلاح‌الدین چلیک هم وجود داشت. به هیچ‌یک از رفقا گوش نمی‌داد. خودسرانه حرکت کرده و با این گفته که "من مدیریت هستم" تقسیمات انجام می‌داد. دو سه رفیق را بر سر هر روستایی تقسیم و آنها را مسئول آنجا می‌کرد. دوروبر روستا از طرف دشمن محاصره شده بود. هر شب کمین می‌گذارند. گویا دو سه رفیق ما که جهت فعالیت و گرفتن آذوقه به روستاها می‌روند، پی‌درپی به کمین می‌افتند و ضربه می‌خورند. در حین ورود و خروج به چندین روستای بوتان دو سه رفیق اینگونه به کمین افتاده و شهید شدند. در بستا هم رفیق 'فراز' و 'چیچک سلجان' شهید شدند. طرف‌های ارواح هم همین‌طور. رفیق 'خانم یاور کایا' همراه با يك گروه شهید شدند. رفیق 'فاضل' و رفیق 'سعادت' نیز وقتی از جودی به بستا می‌رفتند شهید شدند.

نیرو بدون تنظیم و حاکمیت بود. تنها رفیق عگید گذر کرده و به تنظیم يك گروه پرداخته بود. آن تیم از خود دفاع کرده و کمی هم به حرکت می‌افتند. جز این، دیگر نیروها پراکنده شده و بدون کنترل و حاکمیت ماندند. یا در محاصره دشمن و یا در میانه اپراسیون گیر خورده و یا به کمین می‌افتادند؛ و یا گزارش داده می‌شدند. در چنین وضعیتی، ضربه می‌خوردیم. اما عملیات‌هایی هم انجام گرفتند. در زاگرس، در میان شم‌دینان و گور راه را قطع کرده و چندین اتومبیل نظامی را زدند. یگانی که

تحت فرماندهی رفیق 'ناصر اسماعیل' مرعشی بود این عملیات را انجام داده بود. دشمن در 'هارونا' خیلی تلفات داد.

همچنین در خط چله .چوکورجا عملیات‌هایی انجام گرفتند. اپراسیون دشمن نیز تأثیرگذار بود. ما در نیمه سال ۸۵ ابتکار عمل را از دست دادیم. در میان رفقای که از دست دادیم رفقای زن هم وجود داشتند که در لبنان در آموزش نظامی شرکت کرده بودند. پس از کنفرانس ۸۱ در چارچوب بازگشت به میهن، فعالیت آموزشی مهم و گسترده‌ای را انجام دادند. به گمان هشت نه رفیق بودند.

یگان رفیق مرگین و آنها جزو جوان‌ترین‌ها بودند. البته روزی که کنفرانس تمام شد به لبنان رسیدند. رفیق مرگین در پایان آموزش یگان، در مانور نظامی و جلسه بیروت شرکت کرده و سخنانی را بیان نمود. چیزی که خیلی روی او تأثیر گذاشته بود، پیوستن زنان به صفوف گریلا بود. وقتی به لیبی رفت، به قزافی پیشنهاد کرده بود که زنان هم در نظامی‌گری جای بگیرند. همچنین گفته بود که پ.ک.ک جنبشی است که در خاورمیانه برای نخستین بار چنین گامی را برداشته و این برای منطقه یک نوآوری است. برآستی هم بعد از آن، شمار زیادی از زنان، محافظ قزافی شدند که به گمانم حرف‌های او مؤثر واقع شده بود.

نخستین گروه رفقای زن در سال ۸۳ به میهن بازگشتند. زمستان ۸۳. ۸۴ در خیزه در دامنه‌های کوه 'شکیف' در یک کمپ می‌ماندند. پس از عملیات پانزده آگوست ۸۴ و در اوایل سپتامبر، رفقا 'خانم' و 'خدیجه' به شمال رفتند. بعدها با یکی به اسم 'جمیل چرمیکی' فرار کرد. خودش از حیلوان ملحق شده بود. در هنگام رفتن به شمال، در گروه ارواح جای گرفتند. رفیق خانم فرمانده این گروه بود که در حین گریلاگری، فعالیت مردمی را انجام می‌دادند. گروهی ترکیبی از زن و مرد بود که او مسئول آنها بود و حاکمیت هم داشت.

گروهی دیگر از رفقا در بهار ۸۵ رفتند. رفیق چیچک، سعادت و عایشه هم بودند. تنها رفیق کریم بایتار در اواخر ۸۴ شهید شد. گاهگاهی هم بر اثر حوادث طبیعی شهید می‌دادیم. در سال ۸۳ در دامنه شکیف رفیق 'یاشار اورهان' شهید شد. رفیق یاشار، اهل العزیز بود. برآستی هم در حد مدیریت بود. پس از کودتای دوازده سپتامبر به خارج رفته بود. در سرحد مسئولیت یک گروه را برعهده گرفته بود. در ماه ژانویه ۸۲ از طریق ایران ارتباط برقرار کرد و از آنجا به لولان آوردند. در

آنجا آموزش می‌دید. در اوایل ۸۳ همراه با گروه سرحد به آموزش نظامی پرداختند. وقتی که بر روی سنگ‌ها می‌دوید، پایش لیز خورده و سرش به یک سنگ می‌خورد. بعد از سه ماه جسدش را پیدا کردیم. تنها رفته بود. رفیق یاشار اهل 'باشکالا'ی قزل‌تپه بود. در زمستان ۸۵-۸۴ رفیقی زیر بهمن ماند و شهید شد. در برابر طبیعت هم ضعیف بودیم، شهدایی دادیم. در اوایل سال ۸۵ در درگیری‌ها هم شهید داشتیم. رفقای زن هم شرکت کرده بودند. رفقا؛ خانم یاورکایا، چیچک سلجان و سعادت در آن درگیری‌ها شهید شدند.

در بوتان، رفقا؛ چیچک در سیمی و سعادت قره‌قوچان به شهادت رسیدند. آنها به خارج از میهن رفته، آموزش دیده و از آنجا آمده بودند. رفیق خانم، رفیقی جوان و اهل حیلوان بود و در مبارزه آنجا به حزب پیوسته بود. مادر و خواهر و برادرانش فعال هستند. مادرش دستگیر شد، مدتی در زندان ماند. مبارزترین زن حیلوان بود. این‌گونه شناخته می‌شد. از لحاظ جسمی خیلی خیلی نبود، اما زبر و زیرک و مقاوم بود. حس بسیار نیرومندی داشت. از حیث نظامی هم نیرومند بوده و شخصیتی سازمانی هم داشت. به اطرافیانش نظم بخشیده و سازماندهی می‌نمود.

در چارچوب ارزیابی تمامی فعالیت‌ها و رویدادهای سال ۸۵ در ماه آگوست در بوتان یک جلسه تشکیل شد. به این نتیجه رسیدیم که باید این وضعیت را متوقف ساخته و بر این مبنا برنامه‌ریزی تازه‌ای را تهیه نماییم. اواسط ماه و سالروز کارزار پانزده آگوست بود که در 'کاتو خلیلان' بوتان این جلسه مدیریت را انجام دادیم. سعی شد که مشکلات را روشن نماییم. انتقادات و ارزیابی‌های لازم صورت گرفتند. عملکرد صلاح‌الدین چلیک هم در هفتانین و هم در بوتان دقیقاً اخلاص‌گری بود. مدیریت را کارا نساخته و به‌تمامی به حاشیه رانده بود. رفقا شدیداً او را مورد انتقاد قرار داده و از مسئولیتش برکنار کردند. تاکتیکی که اجرا شده بود اشتباه دیده شد. همچنین وضعیت دشمن مورد ارزیابی قرار گرفت. درباره چگونگی انجام مبارزه، برنامه‌ریزی صورت گرفته و قرار بر این شد که از روی نظم و برنامه، دو بیگان سازماندهی شده و در شرق و غرب بوتان به شیوه گریلایی حرکت کنند که هم از خود دفاع کرده و هم به‌شکلی فعال به دشمن ضربه وارد سازند. یعنی نمی‌بایستی پراکنده باشند که برای دشمن لقمه شوند. وقتی دشمن با گریلایی کمتری روبرو شد، اپراسیون هم کم شده و عقب‌نشینی کردند. دیگر نمی‌توانستید حاکمیت برقرار



کنند. آنچه که در آن برنامه‌ریزی مهم بود، تعیین کردن دو یگان جهت انجام جنگی انتقام‌آمیز بود. رفیق عگید به‌عنوان فرمانده یگان غرب وظیفه‌دار شد. فرمانده دیگر نیز ابوبکر بود که از بیلاقی‌ها گرفته تا چوکورجا می‌توانستند حرکت کنند.

یک برنامه‌ریزی سه‌ماهه صورت گرفت. قرار شد که هر دو یگان از آنجا خارج شده و در ماه نوامبر بر روی خابور در 'کومتا' گرد هم آیند. یگان رفیق عگید عملیات‌های زیادی انجام دادند. در دومین روز، در بستا در دامنه کوه 'هرکول' به درگیری افتادند. چندین سرباز را کشته و زخمی گرفتند. به گابار هم که رفتند عملیات انجام دادند. در مرکز شرناخ در برابر 'علی‌خان تاتار' عملیاتی انجام دادند که در آن موفق نبودند. تلاش بسیار بخرج داده بودند. اما آن عملیات مثل عملیات علیه بوجاک بود. در آن زمان دولت می‌خواست که جاسوسی را ترویج دهد. به رؤسای عشایر فشار می‌آورد. این فشار را از طریق علی‌خان انجام می‌داد. او نمایندگی دولت را می‌کرد. بوجاک در سیورک چه بود، علی‌خان تاتار هم در شرناخ همان بود. آنها عضو تیپ‌های حمیدیه<sup>۱۵</sup> بودند. برای همین بنا به امر دولت خود را در اراضی جایگیر کرده بودند. دولت تمامی آغایان عشایر را زیر فشار قرار داد که جاسوسی کنند. هدف این بود که با کشتن چنین افرادی، سیاست دولت نقش برآب شود. به همین دلیل رفقا به شرناخ رفتند. رفیقی خانه او را تحت نظر گرفته و می‌بیند که علی‌خان در اتاقش هست. تا دوباره خودش را به رفقا رسانده، آنها را از این موضوع باخبر کرده و آنها هم با اسلحه می‌آیند که او را بکشند، پانزده دقیقه می‌گذرد. در این مدت، بطور تصادفی علی‌خان به خانه‌ای دیگر می‌رود. رفقا وقتی وارد اتاق می‌شوند می‌بینند که نیست.

آخرین بار در اواسط اکتبر، بر روی خابور، پایگاهی را مورد هدف قرار می‌دهند. همه سربازهای پایگاه را کشته و اسلحه و وسایل و آرشیو آنجا را برمی‌دارند. در میان آن چیزها نوشته‌های دولت و ارتش درباره پ.ک.ک وجود داشتند. عملیاتی عالی بود. هم انتقام گرفته بودند و هم یگان شکل گرفته به حرکت درآمده بود که موجب خوشحالی دیگر نیروها شد.

---

۱۵ 'تیپ‌های حمیدیه' یا 'تیپ‌های سبک‌سوار حمیدیه' در سال ۱۸۹۱ در زمان عبدالحمید دوم، پادشاه عثمانی در منطقه شرق آناتولی تشکیل شدند. این یگان‌های نظامی اکثراً از کوردهای سنی تشکیل شده اما چرکس‌ها، ترک‌ها، تورکمان و یوروک‌های منطقه نامبرده را نیز دربرمی‌گرفت.

یگان ابوبکر هیچ عملیاتی را انجام نداد. چندین ماه گذشت و هیچ خبری نبود. گزارش دادند که پایگاهی را که می‌خواستند بزنند، از میان رفته بود و هدفی برای عملیات نمانده بود. البته چگونگی جنگیدن به فرمانده ارتباط دارد. اشتباه است که جنگ را به عوامل دیگر وابسته کرد. از وضع فرمانده و شیوه حرکت او در کاتو و تقسیم نیرو معلوم بود که کاری از پیش نمی‌برد. تفاوت آنها در اینجا بود که رفیق عکید تقسیم کاری یگان خود و سازماندهی داخلی آن را انجام داده بود. پیگیر مرحله بوده، راهبر را مشخص نموده و به یگانش نظم بخشیده بود. همچون یک یگان مقدم گریلایی براه افتاده و رفتند. به سختی پس از دو روز توانستیم ابوبکر را در کاتو به حرکت درآوریم. با وجود این نیز به هیچ وجه یگان سامان نیافت. رفیق اردال را برد جلوی صف یگان قرار داد و خودش هم به وسط رفت. این چنین به زور به راه افتاده و به طرف چاتاک رفتند. پس از آن هم هیچ کاری از پیش نبردند.

دیرآمدن آنها در پاییز بر روی برنامه‌ریزی تأثیر گذاشت. چون در پاییز برنامه‌ریزی زمستان انجام می‌گرفت. در جنوب نیز با پ.د.ک درگیر شده بودیم. لازم بود جایگیرشدن در شمال را در برنامه‌ریزی مورد بررسی قرار دهیم. برف بارید و برنامه‌ریزی انجام نشد. سعی شد از طریق 'بیت‌الشباب' عملیاتی انجام گیرد. رفیق عکید و آنها رفتند ولی به علت بارش برف عملی نشد. بر این اساس، نیروها را از نو در دامنه‌های خابور، طرف‌های چکورجای بوتان جایگیر کرده و مجبور شدیم که دوباره تقسیمات انجام دهیم. گروهی که به گارزان رفته بود وظیفه خود را انجام داده بود. رفیق عبدالله اکینجی برگشته بود. جمال خیاط مدتی اندک به آمد رفت و برگشت و هیچ کاری هم نکرد. ولی گروه گارزان به چندین درگیری افتاده بود و هم درباره منطقه صاحب آگاهی شده بودند. به گمانم اواخر نوامبر بر روی خابور یک جلسه تشکیل شد. از طرف رهبری نیز دستورنامه‌ای نوشتاری توسط رفیق سعدون (عصمت دوغرو) آمده بود. بعدها طرف‌های شهمدینان شهید شد. دستورنامه ۲۵ صفحه و جامع بود. تمام تحولات مرحله سال ۸۵ را مورد ارزیابی قرار داده بود. رهبری شدیداً از وضعیت جنبش انتقاد کرده و خواسته بود برای این اوضاع راه‌حلی پیدا گردد. با این درخواست که حتماً راه‌حلی یافت شود، برای کنگره فراخوانی داده بود.

به لحاظ مدیریت مشکلات جدی وجود داشتند. البته صلاح‌الدین چلیک پس از ماه آگوست بدون مسئولیت ماند. جمال خیاط نیز بجز فتنه و فساد هیج کاری انجام نمی‌داد. آن هم به‌تنهایی خود، بصورت یک مشکل درآمده بود. جمال کور هم باز به ماردین رفته بود و کار آنجا را لنگ کرده بود. مدیریتی وجود داشت که تبدیل به بار شده بود. خودش هیچ عملی نداشت و بر سر راه فعالیت‌ها نیز مانع ایجاد می‌کرد. برای پراکتیک بار می‌شدند. مدیریتی هم که می‌بایستی کار انجام می‌داد، قادر به انجام آن نبود؛ رفیق عگید، اردال، بدران و آنها، بر سر راه فرمانده‌ای که مسئولیت خویش را بجای می‌آورد ایجاد مانع می‌کردند. یعنی مدیریتی نبود که پیشاهنگی کند، به بن‌بست رسیده بود. مدیریت آنجا توان بهسازی و گذار از این وضعیت را نداشت. در واقع، ارزیابی‌های رهبری بسیار گسترده و انتقادات، تحلیل‌ات و پیشنهاداتش درباره راه‌حل نیز بجا بودند.

در حقیقت، اگر مدیریتی می‌بود که راه‌حلی را برای آن وضعیت بیابد، آنگاه می‌توانست کنفرانسی تشکیل دهد. اما وقتی مشکل، خود مدیریت باشد، بطور مسلم نمی‌تواند نیروی چاره‌یابی هم باشد. پس از خواندن دستورنامه و گفتگو در این باره، مدیریت فراخوان رهبری برای برگزاری کنگره سوم را پسندید. بدین ترتیب، سومین کنگره حزب در زمستان ۸۶-۸۵ برگزار شد. مدیریت تنها توانست چنین تصمیمی را بگیرد و جهت انجام این کار، برنامه‌ریزی رفتن به عرصه رهبری را انجام داد. برای اینکه اکثر مدیریت در کنگره شرکت کنند، قرار شد که از راه ایران بروند. رفیق عگید هم رفتن از طریق بوتان را مناسب دید و اگر که نتوانند از مرز عبور کنند در بوتان بمانند و به انجام فعالیت‌ها مشغول شوند. رفیق عگید زمستان قبل رفته بود و در بهار هم برگشت. چنین برخوردی در میان بود که اگر نتواند برود هم می‌تواند نرود. البته وضعیتی نبود مدیریت هم وجود داشت. قرار بود مدیریت را از منطقه پراکتیک و از مانع‌بودن بر سر راه فعالیت‌ها بدر آورد. در چنین وضعیتی، رفیق عگید به آسانی می‌توانست به سازماندهی پراکتیک بپردازد. بر این اساس، یگانی وظیفه‌دار شد. دوباره از خابور به بوتان رفتند. به‌گمانم زمستان بعد از بستا به گابار رفته و در آنجا می‌ماند. تمام فعالیت‌های بوتان را تنظیم نمود. در آن شرایط نیز مسئولیت شمال بوتان را بر عهده داشت. به‌عنوان نماینده مدیریت در شمال، تنها رفیق عگید مانده بود.

در میان مدیریتی که به کنگره رفت، صلاح‌الدین چلیک، عبدالله اکینچی و جمال خیاط وجود داشتند. اما ایران بر سر راه آنها مانع شد. رفتن از راه ایران نیز آسان نبود. زیرا کارزار پانزده آگوست تحقق یافته، پ.ک.ک مبارزه مسلحانه را آغاز کرده و یک خیزش تازه کورد در حال شکل‌گیری بود. این وضعیت نه تنها بر ترکیه بلکه بر ایران و همه دولت‌هایی که با مسئله کورد در ارتباط‌اند تأثیر گذاشته بود. ایران دچار دغدغه و هراس شده بود و می‌خواست اوضاع را تحت کنترل بگیرد. دیگر، روابط گذشته و امکانات رفت و آمد نمانده بود. البته که برخوردی که این‌ها ارزیابی نکرده و نمی‌بیند برنامه‌ریزی‌هایش نیز اشتباه خواهد بود. بخشی از گروه رفتند و مابقه هم بسیار تاخیر کردند. تابستان ۸۶ توانستند بروند. شماری از آنها اصلاً نتوانستند بروند، برگشتند. در پراکتیک شرکت کردند. طبق برنامه‌ریزی، کنگره در زمستان ۸۶-۱۹۸۵ برگزار نشد، بلکه به تابستان ۸۶ افتاد. گردهم‌آوردن اعضای کنگره و انجام آن مسئله مهمی بود.

رفیق عگید به بوتان رفت. فعالیت بوتان و شمال به حالت سازمان‌یافته‌ای درآمد. از لحاظ پراکتیک تا این اندازه مورد اعتماد بود، ولی در یک مورد، رویدادی ناخوشایند پیش آمد. رفیق عگید که قادر به گذر از مرز نشده بود، کمی به تاخیر افتاد. در آن موقع، براستی هم مرز ترکیه و سوریه را خیلی تند کرده بودند. پس از سال ۸۳ رفت‌وآمد خیلی سخت شده بود. سال ۸۵ رفیق 'دارا آک‌کایا' و آنها در هنگام گذر از مرز، در 'شاخ' به محاصره درآمد و شهید شدند. با گذشت زمان می‌پنداشتیم که مسئله رفت‌وآمد به زودی درست خواهد شد و همان وسط زمستان کنگره به اتمام خواهد رسید؛ مثل رفیق عگید که در بهار برگشته بود، مدیریت هم خواهد توانست برگردد و بطور نیرومندی سال ۸۶ را سپری خواهیم نمود. اما وضعیتی پیش آمد که اصلاً با حساب جور درنیامد. رفیق عگید می‌دانست که چنین خواهد شد، برای همین گفت "دیر کردم" و از رفتن منصرف شد. او به فعالیت‌های بوتان ادامه داد. در ماه آوریل دوباره برنامه‌ریزی می‌کند که از طرف 'لودره' بیاید و از نتیجه کنگره آگاه شود. با فرستادن نامه‌ای به همه این‌ها اشاره نموده بود. آخرین نامه‌اش چنین بود: «من نتوانستم گذر کنم و به فعالیت‌های اینجا مشغول می‌شوم. در ماه آوریل به طرف‌های لودره خواهیم آمد و درباره کنگره خبردار می‌شوم. ممکن نیست بتوانم در کنگره شرکت نمایم.»

## شهادت رفیق عگید در ۲۸ مارس ۱۹۸۶

پیش از نوروز یکی دو درگیری روی دادند و اینگونه از نوروز پیشوازی کردند. احتمالاً برنامه می‌ریزند که در اواخر مارس به بستا بروند که به کمین دشمن افتاده و در ۲۸ مارس ۱۹۸۶ رفیق عگید به شهادت می‌رسد. رفقا که جای او را بلدند، به آن مکان می‌روند. یگانی سازمان یافته نبود، ولی در چندین منطقه انجام وظیفه کرده بودند. در هنگام شهادت، گروهی ۲۵ نفری از رفقای باتجربه را به همراه داشت. در حین اپراسیون دشمن، عملیات انجام داده بودند. البته گلوگاه‌هایی را که دشمن گرفته بود دیده و جهت تغییر جای خود و برون رفتن از اپراسیون به حرکت می‌افتند. پیشروشان در تاریکی، آنها را به گلوگاهی که دشمن گرفته می‌برد. حال آنکه در روز می‌بینند که در آنجا دشمن وجود دارد. این، جنبه‌ای از مسئله می‌باشد. دوم اینکه، یکی دو تن از رفقای پیشرو، از دشمن می‌گذرند. دشمن پس از آن آتش می‌کند. مابقیه در طرف دیگر می‌مانند. البته در هنگام آتش دولت، رفیق عگید در جلو بوده و مستقیماً او را مورد هدف قرار می‌دهند. دشمن در رسانه‌هایش بازتاب داد که او را از پیشانی زده است.

از این رو، رهبری خیلی تحقیق نمود که آیا توطئه‌ای در کار هست یا نه. در این باره بازجویی انجام داد. مواردی وجود داشتند که گمان‌آور و نگران‌کننده بودند، اما اثر مشخصی پیدا نشد. اکنون طیب اردوغان هم این را بکار می‌گیرد. با استناد به نوشته‌های رهبری می‌گوید "خودشان او را کشتند"، ولی این حقیقت ندارد. در آن زمان در رسانه‌ها پخش کردند که در منطقه خودش کشته شده. یعنی از روبرو به او شلیک کرده‌اند. حال آنکه این موضوع با کالبدشکافی روشن خواهد شد. وقتی که دشمن در کمین آتش کرد، یگان عقب‌نشینی کرده و کمی به کنار می‌کشند. سپس جنگیده و بر روی دشمن آتش می‌گشایند. در نتیجه آتش دشمن، یکی دو رفیق مجروح می‌شوند. با بررسی گزارش‌های گروه به این نتیجه رسیدیم که دچار دست‌پاچی شده‌اند. با سراسیمگی همه در جایی گرد می‌آیند و پس از تبادل نظر می‌گویند "به نقطه عقب بکشیم." در این میان، می‌بینند که رفیق عگید نیست. یکی می‌گوید "رفیق عگید از آنجا رفته است. چون هیچ اثری از او ندیدیم، ما هم آمدیم." و به این باور می‌کنند. گروه این‌گونه به‌راه افتاده و تا صبح به نقطه می‌رسند. البته در

نقطه هیچ کسی نیست. وقتی به رادیو گوش می دهند، دشمن خبر شهادت رفیق عگید را می دهد.

موارد شک برانگیز این بودند که یگان همراه رفیق عگید ۲۵ نفر بوده و همه هم با تجربه بودند. چگونه شخصیتی همچون رفیق عگید گویا یگان خود را همین جوری در درگیری رها نموده و به مکان جلسه رفته است؟ حتی اندیشیدن به این نیز امکان پذیر نیست. بسیار آشکار است که چنین کاری انجام نخواهد داد. به تمامی برای ما معلوم نشد که چه کسی این را گفته است. ممکن است يك جهت دهی از آنجا باشد. در غیر این صورت، جنازه را می آوردند. شاید زخمی بوده باشد. حال آنکه گروه تنها عقب کشیده، خود را از آنجا خارج کرده و رفیق عگید را به جای می گذارند. برخی ها با سراسیمگی به بردن زخمی ها مشغول می شوند. دست آخر جسدش را هم نمی آورند.

رهبری مدام با دغدغه برخورد کرد. چون برآستی هم رویدادهای بعد از آن جای نگرانی بود. چونکه رفیق عگید به پیشبرد و ارتقای خط مشی فرماندهی می پرداخت. رهبری در این باره ارزیابی گسترده ای نمود. خط مشی رفیق عگید را همچون خط مشی عملکرد رهایی ملی تعریف کردند؛ او سمبل مبارزه رهایی ملی بود. او فرمانده سرآمد گریلا بود. پس از شهادتش نیز تأثیر تبهکاری در میان گریلا افزایش یافت.

رفیق عگید در اصل حیلوانی بود ولی در باتمان می نشست. در زمان فعالیت رفیق مظلوم در باتمان ملحق شد. تحت تأثیر حرف های رفیق مظلوم به سازمان پیوست. در مبارزه جوانان در باتمان جای گرفته و در بعضی از عملیات ها شرکت کرده بود. از همان وقت، ویژگی های اقدام گرایانه اش برجسته بود. در مقاومت سیورک هم جای گرفت. در اواخر آگوست و اوایل ماه سپتامبر ۷۹ جزو نخستین گروهی بود که به خارج از میهن می رفت. رفیق صیف الدین هم در آن گروه پانزده نفری بود. مدیریت نظامی تمام مناطق مشخص شده بود. رفیق عگید را به عنوان فرمانده باتمان تعیین کرده بودند. جزو نخستین گروهی بود که در عرصه لبنان، فلسطین آموزش دید. در ماه می ۱۹۸۰ جهت سازماندهی کردن گریلا مسئولیت مناطق 'سیرت' و 'باتمان' به او سپرده شد و همراه با رفیق کمال پیر به میهن برگشت. در رویداد اسپرشدن رفیق کمال او هم زخمی شده و استخوانش شکسته

بود، اما نجات پیدا کرد. مدتی هم تحت درمان قرار گرفت. پس از آن، در بهار ۸۱ به خارج از وطن رفت و در اولین کنگره حضور یافت. پس از آن، در رده مدیریت در فعالیت آموزشی جای گرفت. او به دادن آموزش نظامی مشغول می‌شود. از نظر تئوریک هم در چندین موضوع به تحقیق پرداخته بود و چندین سمینار را برگزار نمود. در بحث و گفتگوی بازگشت به میهن هم حضور داشت. رفیق عگید بیشتر جودوکار هم بود. به لحاظ نظامی خیلی زیرک بود. پس از فعالیت آموزشی، مانوری نظامی را انجام داد که هم مسلسل در دست داشت و هم فرماندهی مانور را انجام می‌داد.

بعدها رهبری جهت انجام فعالیت و تدارکات، او را همراه با رفیق قره‌سونگور به شکل گروهی کوچک به شرق و جنوب کوردستان فرستاد. در سال ۱۹۸۲ در فعالیت تدارکات عملی گریلاگری جای گرفت. از اولین گروه استقبال کرده و جایگیر نمود. در اواخر ماه می ۸۳ جهت انجام عملیات به بوتان و گارزان رفت. بر یگان‌ها حاکم شده و فعالیت آنها را هدایت نمود. پاییز ۸۳ دوباره به جنوب رفت. با جمع - بندی نتایج فعالیت، در جلسه ارزیابی شرکت کرد. بهار ۸۴ در خط شرناخ. اولودره وظیفه انجام دادن عملیات‌ها را بر عهده گرفت. به عنوان مسئول آن منطقه به پراکتیک رفت. در کارزار پانزده آگوست و مقاومت چهارده جولای همچون فرمانده یگان تبلیغ مسلحانه عملاً در فعالیت نیروهای رهایی بخش کوردستان شرکت کرد. در سال ۸۴ مهر خود را بر عملیات‌های بوتان زد. در آخرین جلسه ارزیابی ۸۴ شرکت کرده و نتایج آن را برای رهبری برد. همچنین دستورنامه رهبری را به همراه خود آورد. در ماه آوریل ۸۵ دوباره به بوتان رفت. در مورد فعالیت‌های بوتان هم آگاهی داد. در سال ۸۶ وقتی که در بوتان بود، مسئولی تأثیرگذار و دارای صلاحیت بود؛ و هم مسئولیت سرتاسر شمال را بر عهده داشت. یگان‌های دیگر مناطق نیز به بوتان گزارش می‌فرستادند و از آنجا امر می‌گرفتند. پیک داشتیم که گزارش‌ها را آورده و دستورنامه‌ها را می‌برد. رفیق عگید پیش از شهادت، در چنان مرتبه‌ای بود.

### خط‌مشی فرماندهی و شخصیت رفیق عگید

همانطور که شخصیت رهبری را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم، باید به واکاوی و ارزیابی خط‌مشی فرماندهی و شخصیت رفیق عگید نیز بپردازیم. او

کوتاه‌قد ولی مقاوم بود. چون زیر پاهایش صاف بود، در هنگام راه رفتن سختی می‌کشید. در پی تفهیم این مهم به مبارزین بود که جنگ را به توان جسمی گره نزنند. او از روی فکر می‌جنگید. در کل، احساس و اندیشه‌ای همدیگر را تمام می‌کردند. از حیث نظامی نیز بسیار توانمند بود. سطح تحلیلش خوب بود. چیزی را که می‌خواند درک می‌کرد. شخصیت آرامی داشت و آنچنان هیجان‌زده نمی‌شد. کسی با معیار، منظم و بادقت بود و بی‌جهت شوخی و حرکتی نکرده و یا حرفی نمی‌زد. اطرافیان خود را هرگز ناراحت نکرده و همیشه به آنها اعتماد و باوری می‌بخشید.

او هم مثل کمال پیر زیاد حرف زده و با جملاتی مختصر فکر خود را به بهترین نحو بیان می‌نمود، ولی بامعنا بودند. نظر خود را بطور خلاصه و با زبانی قابل درک بر سر زبان می‌آورد. علاقه بسیار زیادی به رهبری داشت و مدام در تلاش برای درک خط‌مشی وی بود. برای همین، از حیث عملی‌سازی خط‌مشی جنگ تجربه مهمی کسب کرده بود. دارای پشتکار بوده و خود را جهت حل مسایل خیلی مشغول می‌ساخت. موضوع جنگ را بررسی کرده و می‌کوشید از آن سر در بیاورد. در عمل هم این را ادامه داد. همیشه فعال بوده و در جای خود نمی‌ایستاد. او هم مثل کمال پیر صلاحیتی آنچنانی نداشت. در جایی که مدیریت وجود داشت، فرمانده و جنگجو بود و اگر به او مسئولیتی سپرده می‌شد، آن را به نحو احسن انجام می‌داد. فرماندهی یگان و دسته‌های بزرگ‌تر را بر عهده گرفته بود. هر کاری که لازم بود آن را انجام می‌داد. خود را با عملش به همراهانش قبولانیده بود. در جنگ نیز در رده جنگجو و فرمانده پیشاهنگی می‌نمود. در برنامه‌ریزی، آموزش ایدئولوژیکی و نظامی و در پیشبرد پراکتیک، شخصاً فرماندهی را بر عهده گرفت.

هیچ‌گاه در جنگی که خودش شرکت نمی‌کرد فرماندهی آن را بر عهده نمی‌گرفت. در آن زمان بی‌سیم و فلان وجود نداشتند. تنها در دستش اسلحه بود. مثل هر کسی وارد جنگ شده و کمک و راهنمای هر کسی بود. این چنین نمایندگی رهبری را می‌نمود. می‌گفت: «هم بسان یک ملتبان، وظیفه خود را انجام می‌دهم و هم برای اینکه هر کسی وظیفه خود را انجام بدهد یاری‌رسان خواهم بود. برای همین در خدمت کردن اول هستم.»

وضعیت کاتو را مثال زدیم که در عقب و از دور کنترل نمی‌کرد. در هر موقعیتی هدایت و پیشاهنگی نیروهایش را می‌کرد. هنگام راه‌پیمودن در جلو بود و در هر



شرایطی، راهبری خود را بجای می‌آورد. همراه با خود دیگران را هم به حرکت انداخته و به آنها کار می‌داد. هر کاری را مربوط به خود می‌دانست بر عهده می‌گرفت. مسئولیتش هر چه بود، در آن حد کار می‌کرد و کاری که به دیگران ارتباط داشت برای آنها بجا گذاشته و کمک‌شان هم می‌کرد. در حین عمل، آموزنده هم بود. هم با بحث و گفتگوهایش و هم با عملکردش، جهت کسب تجربه به آموزش می‌پرداخت. هر کسی رفیق عگید را دوست داشت و می‌خواستند که در یگان او باشند. در آنجا یگان‌های زیادی وجود داشتند و فرصت آموزش‌دهی و کسب تجربه را پیدا کرد.

در راستای مبارزه گریلاگری يك خط‌مشی را آفرید. رفیق عگید را نه بدین سبب که در رده فرماندهی خط‌مشی شهید شد، برخی ویژگی‌های سرکردگی را به او نسبت می‌دهیم، بلکه لازم است خصوصاتی را که وقتی زنده بود ارتقا بخشید، به یاد آورده، یاد گرفته و درونی ساخت. چرا که در عملکردش این خط‌مشی را ترویج داده و عملی ساخته بود. هم‌زمان با شهادتش، رهبری نیز این خط‌مشی را به‌عنوان خط‌مشی گریلا و فرماندهی ارزیابی نمود و تکوین ارتش تحت فرماندهی عگید را در هدف قرار بود. این امر، جهت تحقق و به‌واقعیت پیوستن حقیقت رهبری فعالیتی بنیادین بود. رهبری، عگید را از روی عملش شناخت. بنابراین، به عملکردش ارزش نهاده و به شرح و ترویج آن پرداخت. برآستی هم با عگید خط‌مشی و فرماندهی به روشنایی رسید. پیش از او، عدم مسئولیت‌پذیری، قبول نکردن، خود را از کار عقب‌کشیدن، نظامی نبودن، کار را نصفه و نیمه رهاکردن و ادعای ضعیف، جزو خصوصیات مدیریت بود که مرکزی بودن را ضعیف ساخته و از بین برده بود. در واقع، این خط هنوز هم بر مدیریت سازمان ما حاکم است.

خط‌مشی دیگر، تبهکاری بود که در پی ایجاد حاکمیت، دردست‌گرفتن اختیار و بجا گذاشتن عمل برای دیگران بود. همچنین نتایج خوب پراکتیک را هم به خود نسبت می‌دادند. مثلاً تنها عبدالقادر این‌طور نبود، در بوتان هم چنین بود. علاوه بر این، چهار تبهکاران وجود داشتند؛ جمال کور، هوگر، شم‌دین ساییک و شاهین بالیچ. خطی بود که حاکمیت و امکانات را در دست گرفته و به دلخواه خود گذران و حیف و میل می‌کردند.

ابوبکر، بوتان و امثال آنها دارای چنین موضعی بودند. با به‌جلوراندن نیروها، از اختیارات خود سوءاستفاده می‌کردند. آنها دومین خط‌مشی فرماندهی بودند. از این

رو، لازم است خط‌مشی عگید با خط فرماندهی تبهکاری مجزا ساخت. آنها بر سر وظیفه نبودند، حاکمیت و امکانات را در دست گرفته، عملی نداشته و به آنهايي که در کار بودند، دستور می‌دادند تا نتایج فعالیت‌ها را طبق میل خود جهت‌دهی کنند. خط‌مشی عگید این‌چنین نبود، بلکه نه از روی اختیار و حاکمیت، بلکه با رنج و زحمت به مدیریت می‌پرداخت. در تئوری و عمل هم پیشاهنگ بود. در خط‌مشی او حرف و عمل یکی بود. اگر لازم بود که کاری انجام گیرد، می‌خواست که خودش آن را انجام داده و کارساز باشد. از این نظر نیز بایستی این خط‌مشی مورد درک و پسند قرار گیرد. در واقع، در مرحله گسترش گریلاگری، لازم است وضعیت مدیریت و خط‌مشی مدیریت را از هم متمایز ساخت. به‌همین دلیل، رهبری بسیار به این موضوع پرداخت و آن را مهم برشمرد. چون مدیریت عقب‌نشینی کرده بود و فضایی خالی ساخته بود. کسی که خط‌مشی صحیح فرماندهی را تحقق بخشیده، در درون تلاش جهت حاکم‌ساختن گریلاگری بوده و فکر و عمل آن را ترویج داد رفیق عگید می‌باشد. شهادت او، فراروی گسترش آن تأثیرگذار بود. چند رفیقی هم که دنباله‌رو او بودند پی‌درپی شهید شدند. چون در حد رفیق عگید از لحاظ فکری حاکم نبودند، زمینه برای تبهکاری فراهم گشت. تبهکاری جهت دراختیارگرفتن گریلا و امکانات بوجود آمد.

رهبری همیشه با دیدی شکاک به مسئله می‌نگریست که "آیا از روی نقشه بود؟" چونکه برآستی هم آنچه که پس از شهادت رفیق عگید به‌میان آمد، دراختیارگرفتن گریلا توسط تبهکاری بود. بنابراین، رهبری مدام با نگرانی به این مسئله می‌نگریست که "آیا بنا به آرزو و گشودن فراروی خود، توطئه‌ای را جهت در دست‌گرفتن نیروی گریلا تنظیم کرده‌اند." در دفاعیات هم به این دغدغه اشاره می‌نماید. هنوز هم در آن را واکاوی می‌کند. به‌لحاظ عینی نیز آنچه که روی داد، در واقع بدان معنا می‌آید. ولی وضعیت پیش‌آمده چندان بدان شباهت ندارد. انسان نمی‌تواند يك چیز قطعی بگوید. کسی که در جلوی یگان بود نتوانست رویداد را بیان و تعریف کند. او نیز خودکشی کرد. اهل بوتان بود و رهبری به او هم شك داشت که نقشه‌ای در دست داشته است. اما شاید او هم این سختی را تحمل نکرد و به چنین وضعی دچار شد. به احتمال زیاد در حین کمین، مورد هدف قرار دادند. پیشرو وقتی جلو افتاده و به مسیری جداگانه‌ای می‌رود، رفیق عگید به‌عنوان فرمانده

یگان با کمین روبرو قرار می‌گیرد. برای همین، شاید با اولین شلیک او را هدف قرار داده باشند. چنین احتمالی قوی است. ولی در این باره هم وضعیت روشن نشده باقی ماند.

رهبری گمان‌هایش را مدام بر زبان می‌آورد. حال حزب عدالت و توسعه این را در برابر پ.ک.ک بکار می‌گیرد. رفیق عگید را جزو کسانی که پ.ک.ک مجازات کرده می‌شناساند. لازم است که بر این واقف بوده و آن را سبک برنشمرد. این وضعیت، تا حدودی بر خانواده‌اش هم تأثیر گذاشت و از ما درخواست رسیدگی کردند. وقتی مدیریت معلومات لازم را داد اکنون کمی بی‌صدا هستند. این‌گونه شایعات بر جامعه تأثیرگذار است، باید این را بدانیم. برای همین هم رهبری خواستند که روشن گردد. بازجویی کرده، گزارش گرفت و ما هم گزارش‌ها را مورد بررسی قرار دادیم. از ما هم خیلی سوال کردند، ما نیز آگاهی دادیم، ولی در حدی نیست که چیز روشنی بگوییم.

#### اهمیت سومین کنگره پ.ک.ک

کنگره سوم پ.ک.ک در واقع، کنگره بهسازی و تکوین حزبی از نو بود. زیرا همانند کنگره‌های دیگر در زمانی محدود برگزار نشد. تقریباً یک سال برای آن تدارک دیده شد. در واقع، رهبری ارزیابی‌اش را در نوامبر ۱۹۸۵ آغاز کرده بود. کنگره هم در اواخر اکتبر ۱۹۸۶ به اتمام رسید. حرکت انتقاد، خودانتقادی و اصلاحی که در مدتی طولانی تحقق یافت، در این وضعیت به آسانی قابل درک بود. همچنین بجز کوادری که نماینده سازمان بودند، گروهی از مبارزین نو که از مناطق مختلف به صفوف پیوسته و برای پراکتیک آماده شده بودند و مدیریت در میهن و اروپا در این نشست مشارکت کرده بودند. رهبری در دفاعیاتش می‌گوید که «با همه آن موافق نبودم.» بطور مشخص بیان نمی‌کند که چه بوده است. در آخر، بخش تصمیم‌گیری و تصویب آن وجود داشت. در تاریخ مابین ۳۰-۲۵ نوامبر ۱۹۸۶ بخشی از آن برگزار شد. بخش نتیجه نیز بخش تأیید تصمیمات و تعیین موضع و برنامه‌ریزی بود. بخصوص از ابتدای بهار ۱۹۸۵ به بعد وقتی رهبری دید کارها روبه خرابی می‌گراید، به‌عنوان تدبیر در برابر بن‌بست و بی‌راه‌حلی در میهن، دوباره مرحله ساختن کمپ در لبنان، فلسطین را آغاز کرده و به آماده‌کردن گروه‌های آموزشی تازه همچون نیروی یدک پرداخت. در واقع، تدارکات خارج از میهن را به میهن انتقال

داد. دیگر فعالیت آموزشی و آماده‌سازی نظامی خارج از میهن را از دستور کار خارج کرده و به این نتیجه رسید که تمام این‌ها را می‌توان در میهن انجام داد. بدین ترتیب، رهبری بیشتر به دیپلماسی، تنظیم روابط با خلق در بیرون، فعالیت تئوریک و سازماندهی چاپ نشریات در مناطق گوناگون می‌پرداخت. اگر گریلاگری بر روی یک خط‌مشی درست و توسط یک فرماندهی کارا انجام می‌گرفت، دیگر نیازی به تشکیل جلسه و فعالیت آموزشی در خارج از میهن نبود. ولی از بهار ۸۵ به بعد با آن وضعیت، رهبری همچون تدبیر مکتبی را تنظیم کرده و به آماده‌نمودن گروهی کم-شمار مشغول شد. از سوی دیگر، در سراسر سال ۸۵ جهت شکل‌گیری عملکردی صحیح، تلاش فراوانی بخرج داده و به انتقادات و ارزیابی‌های خود ادامه داد. در این مدت جهت پاسخ‌گویی برای نیازهای فکری و تئوریک، دست‌نویس‌ها، نوشتجات سازمانی و چندین جزوه را آماده نمود. هر چند برقرارکردن ارتباط محدود بود و رساندن آن در وقت خود به تمامی مناطق در میهن ممکن نبود.

در چنین وضعی، وقتی شهادت رفیق عگید روی آن آمد، سختی‌هایی را با خود به‌همراه آورد. کنگره نقش به‌سازی پایدار را ایفا می‌نمود. در مرحله تدارک کنگره، رهبری به لحاظ موضع، به رویکرد تاکتیک بیرونی پرداخته بود که منظور همان استراتژی خارج از سازمان است و بیانگر بریدن و بیرون‌ماندن از حزب می‌باشد. حتی اگر پراکتیک را به کناری بنهیم، تعریف عضویت در حزب کلاسیک کمونیستی، همچون تاکتیک و حتی مبارزه کردن مشخص می‌شود. اگر به تاکتیک و مبارزه مشغول نشده، خارج از تاکتیک مانده و به راست‌گرایی گراییده، آنگاه بدین معناست که بیرون از حزب مانده است. بنابراین، رهبری نوکردن تکوین حزبی، به‌سازی و تجدید پیوستن به حزب را به‌عنوان برنامه اصلی کنگره سوم مد نظر قرار داد. خارج از تاکتیک بودن را همچون بیرون‌ماندن از حزب ارزیابی نمود. خارج از تاکتیک بودن مدیریت و کادر را همانند بیرون‌رفتن از سازمان تعریف کرد.

هنگامی که اصلاح‌گرایش خارج از تاکتیک‌ماندن مهر خود را بر کنگره زد، خط‌مشی شخصیت عگید و فرماندهی او، به‌عنوان نمونه‌ای جهت یک به‌سازی بنیادین در پیش‌روی تمامی مدیریت و کادر گذاشته شد. در واقع، رهبری خط‌مشی‌های ملی و تکوین حزبی را همچون حقیقت معصوم کورکماز تعریف کردند. از این جهت نیز کنگره یاد رفیق عگید را گرامی داشته و دست‌یابی به پیروزی را بر این

اساس به‌عنوان هدف پیش‌روی کنگره قرار داد. به یادبود رفیق عگید، هدف این شد که در هر جایی گریلا به سطح گروهان برسد. پس از کنگره، درباره چگونگی عملکرد مرحله پیش‌رو، برنامه‌ریزی صورت گرفت.

همان‌طور که پیشتر هم بدان اشاره نمودم، گردآوردن اعضای کنگره و برگزاری آن مسئله‌ای جدی بود. رفت‌وآمد مشکل بود. کار آسانی نبود. در طول سال ۸۶ هر چقدر مبارزه هم تا حدی ضعیف شده باشد، فعالیت داخل و خارج از میهن بطور مدام ادامه داشت. در مبارزه هیچ‌گونه وقفه‌ای پیش نیامد. رهبری هدایت مبارزه دو منطقه را انجام می‌داد. هر چند شهادت‌هایی هم به‌میان آمدند، اما بویژه در اواخر ۸۵ گریلا با تقویت داخل میهن، مبارزه گریلا در سطحی ادامه یافت. در دومین سالروز کارزار پانزده آگوست در بوتان و دیگر جاها عملیات‌های مؤثری انجام گرفتند. در عملیات اولین سالروز نیز رفیق 'صیف‌الدین زوگورلو' در بوتان شهید شد. یعنی بی‌وقفه گریلا به تأثیرگذاری خود ادامه داد. بطور مسلم در خارج از کشور نیز فعالیت مردمی به سطح بالاتری رسیده بود. مدیریت در خارج بدون وابستگی به مدیریت در میهن، تحت تأثیر عملیات‌های گریلا و با هدایت رهبری به پیشبرد فعالیت‌هایش تداوم بخشید. بر این اساس، گروهی که در اواخر سال ۸۵ ساخت کمپ و فعالیت آموزشی را آغاز کرده بودند، در بهار ۸۶ به گروه تدارکات تبدیل شد. آنهایی که از بیرون آمده بودند در این کار شرکت کرده و در فعالیت تدارکات جای گرفتند. آمادگی بیشتری برای درک مرحله بدست آمده، گزارش‌ها حاضر شده، مشکلات روی داده در فعالیت‌ها بهتر درک شده و راه‌حلی برای آنها یافت شد.

رهبری جهت یکسوسازی حرکت، طی گزارشی، چارچوب خط اصلی را آماده کرده بود. اعضای کنگره با توجه به آن پیش‌نویس، گزارش خود را می‌نوشتند. از طرفی، نیروی آموزشی به فعالیت خود ادامه داده و از طرفی دیگر، کوادری که به کنگره آمده بودند، در چارچوب یک بهسازی گسترده، گزارش خود را برای کنگره حاضر می‌کردند. غیر از گزارش شخصی، رهبری درخواست کرد که گزارش سازمان و گزارش کمیته مرکزی نیز برای نمایاندن موجودیت سازمان در کنگره خوانده شود. پس از خواندن گزارش‌ها پلتفرم انتقاد و خودانتقادی انجام گرفت. نخستین بار کادر با گزارش خود در پلتفرم حزب حضور یافته، خود را شناسانده و مورد انتقاد قرار

می‌گرفت. وضعیت مدیریت نیز در این مرحله به شرح رسانیده شد. پس از انجام تمام این‌ها بخش آخر کنگره به مدت پنج شش روز طول کشید.

در کنگره، رهبری طی سخنانی، گزارش خود را تقدیم کرد. زمینه حرکت یکسوسازی حزب با تشکیل کنگره تا حدودی هموار شده بود. خودانتقادی‌ها یکسوسازی را متحقق ساخته و بنا به این، فراروی تکوین حزبی هموار گشت. در پی گزارش‌ها، ارزیابی‌ها و تهیه پیش‌نویس تصمیمات صورت گرفتند. رفقایی که از پلتفرم خودانتقادی، سوگند از نوپیوستن به حزب را یاد کردند. در پایان نیز مدیریتی نو با شماری بسیار انتخاب شد و اعضای جدید در آن جای گرفتند. جهت گذار حزب از مشکلات بوجودآمده و در تنگنا قرارنگرفتن مرکز از سوی مدیریت، رهبری جای گرفتن شمار زیادی کادر را همچون تدبیری مد نظر قرار داد. به گمانم تا ۲۵ نفر اعضای کمیته مرکزی را افزایش داد.

یکی از موضوعات دیگر کنگره، مسئله دادرسی بود. فراتر از خودانتقادی، برخی افراد نیرو و موقعیت این را نداشتند که با حزب حرکت کنند. البته روشن ساختن این‌ها با بازجویی مورد مهمی بود. یکی از آنها صلاح‌الدین چلیک بود. در آنکارا مهندسی خوانده بود، تحصیلاتش را تمام کرده و مدتی کارمند دولت بود. بعد از اینکه تحت پیگیری قرار گرفت، در واقع مشارکتی ماهرانه داشت. رهبری شانس دیگری را به او داد و پس از کنگره جلوی او را گشود. اما در حقیقت، او فردی نبود که از این شانس استفاده کند. روزی سه پاکت سیگار کشیده و تا دلش می‌خواست حرف می‌زد. زیاد هم بامعنا نبودند ولی تقریباً به هر چیزی جواب می‌داد. شخصیتی سطحی‌نگر و زودرنج بوده و وارد کارهای جدی و مسئولیت‌های سخت نمی‌شد. در واقع، از نظام نگسسته بود. جوانب ملی‌گرایی‌اش برجسته‌تر بودند. با پیوستن به پ.ک.ک، صداقت آن را دید و شناخت. پیشتر در آنکارا مدیریت دانشجویان سیرت را بر عهده داشت و با گروه‌های دیگر کورد ارتباط برقرار کرده بود. بیشتر از ایدئولوژی پ.ک.ک، در واقع گرایش ملی‌گرایی اصلاح‌طلب داشت. اما دیگر با پ.ک.ک‌ای‌ها رابطه برقرار و همفکری کرده و این، بر او تأثیر گذاشته بود. مرض‌های دیگری هم مثل؛ کشیدن زیاد سیگار، بازگویی معلومات، غیبت‌کردن و بیهوده‌گویی. وقتی چیزی می‌شنید، بی‌صبرانه آن را در حد انفجار بزرگ می‌کرد. با اینکه خودش سرچشمه غیبت‌کردن بود، در هنگام پخش شایعات در میان رفقا،

خودش را به کوچه علی‌چپ می‌زد. در حالی که خودش این آگاهی‌ها را پخش می‌کرد. مدیربودنش به زمینه‌ای برای غیبت‌کردن تبدیل شده بود.

در حقیقت، بنا به آن رفتارها، در تابستان ۸۵ وظیفه چلیک از او گرفته شد. ولی مدیریت هم نمی‌دانست که با او چکار کند و به کجا بفرستد! مدیریت در این مسئله، توان و اراده‌ای از خود نشان نداد. تا اینکه به عرصه رهبری فرستاده شد. در آنجا نیز بدون اینکه خبری از برخوردهای او داشته باشند، با گفتن اینکه مدیرم، مسئولیت کمپ را بر عهده می‌گیرد. وقتی رهبری از ما پرسید، ما هم راستی او را بازگو کردیم. راجع به او بازجویی کردند. به دلیل غیب و پخش کردن شایعات، رهبری اسمش را 'چرنوبیل' گذاشته بود. در آن موقع در روسیه یک سانترال انرژی اتمی منفجر شده بود که خیلی فلاکت‌بار بود. آن مرکز ساخت انرژی، پرتوافشانی می‌کرد. برای همین در هر جایی، بیماری پرتو وجود داشت. رهبری می‌گفت "این چلیک، پرتوی سازمانی پخش می‌کند." برای همین، مانع این کار او شدند. زیرا به گفته رهبری "همانند چرنوبیل، به اطراف پرتو بیماری پخش می‌کرد." در هنگام جنگ، در دور می‌ایستاد و جسارت مبارزه مسلحانه را نداشت. برای او بصورت بلای ناموسی درآمده بود. کسی بود که با ایجاد تحریک، به زدو خورد دادن و فرق گذاشتن میان رفقا به وضعیت سازمانی زیان می‌رساند. پس از بازجویی، دیگر چیزی برای گفتن نماند. عضوبودنش در حزب به حالت تعلیق درآمد. پس از برگزاری پلتفرمش تنها حق داشت که در فعالیت جبهه جای بگیرد.

البته شخصیت دیگری که دادگاهی شد فاطمه بود. فاطمه مثل او نبود و مقاومت بیشتری از خود نشان داد. در خط‌مشی خود جدال‌جو بود. در اواخر سال ۷۹ پس از آمدنش با گروه مطبوعات به عرصه لبنان، فلسطین، رهبری او را به اروپا فرستاد. در حین کنگره نخست در اروپا بود. فعالیت مفیدی انجام نداد. گروهی که بعد از کنفرانس رفتند مشکل داشتند. با رفیق فواد و دیگران به مسئله و نزاع شخصی پرداخته بودند. پس از آن به خاورمیانه آمد و در کنگره دوم شرکت کرد. در مدت برگزاری کنگره، با باقی دعوا کرده بود. هیچ‌گونه خصومت شخصی‌ای با هم نداشتند، اما معلوم نبود که چرا این‌طور به یکباره با هم به جروب‌بحث و ستیز افتادند. در جلسه مرکزی پس از کنگره، در جلسه کمیته مرکزی به اندازه ویران‌سازی بر فردگرایی در محیط سازمانی پافشاری کرد. رهبری با صبر زیادی جلسه را اداره

کردند. با آنکه در حد تحمل ناپذیری بود، برآستی هم صبر، توان و شکیبایی بزرگی از خود نشان داد. مدتی بعد این برخورد را همچون جدال بر سر قدرت ارزیابی نمود. رهبری در مورد آنها اظهار کرد که: «مرا موقتی می‌بینند و در تلاش برای تعیین فرد پس از من جهت در دست گرفتن حزب هستند. از طرف دیگر هم می‌خواستند به رفیق حقی تکیه کند. وگرنه چیزی نداشتند که نتوانند با هم نشست و برخاست کنند. در واقع، جهت رهبری کردن جدال می‌کردند.» چنین احتمالی وجود داشت. از حیث خود حساب‌هایی داشتند. این‌طور وانمود می‌کردند که انگار به خواست خود رفتار نکرده و این‌گونه می‌نمایاندند که با هم ستیز دارند. هنگامی هم که رهبری به خواست آنها رفتار نکرد، بر علیه او واکنش نشان دادند. رهبری خیلی عصبانی بود ولی چون در خارج از میهن بودند، صبورانه مدارا کرد. باقی در مدت برگزاری کنفرانس، هیچ کاری انجام نداد. حتی گزارش هم ننوشت. بطور حفظی چند جمله‌ای را گفته و می‌نشست. به گشتن و حرف زدن و وقت‌گذرانی مشغول بود. دیگر خود را در چنین مرتبه‌ای می‌دید. گزارش او برای کنگره دو خط بود که جلوی من گذاشت و به اصطلاح می‌خواست که من بنویسم. من هم گفتم "مگر در اینجا خدمتکار داری، گزارشت را خودت بنویس."

باقی در هنگام کنفرانس به رفقا می‌گفت: «لازم است این‌ها را بخوبی مدر نظر قرار داد و تدارک خوبی دید. ما دیگر قادر به انجام دادن پراکتیک در میهن نیستیم.» به حالت شخصیتی درآمده بود که می‌بایستی مواظب او بود. به‌تهامی از ملیتان بودن، فروتنی و انجام فعالیت گسسته بود. البته پیشتر هم کار چندانی انجام نمی‌داد. رفیق حقی نیز اصلاً او را دوست نداشت. دو بار هم بیرونش کرد. می‌آمد و در خانه ما می‌ماند. در دبیرستان مشغول تحصیل بود که خواندن را رها کرد. رفیق حقی می‌گفت: "این پ.ک.ک.ای نخواهی شد، دروغگو است." چون برادر رفیق بود ما او را ملحق کردیم. اگر بدست رفیق حقی بود، هرگز اجازه نمی‌داد نزدیک هم بشود. من ندیدم که حرف قابل توجهی بزند. پس از شهادت رفیق حقی نیز او را برای خود سرمایه کرد که بر روی آن به گذران بپردازد. تا اندازه‌ای امکان و تجربه کسب کرده بود و می‌خواست تمام این‌ها را برای گذران خود بکار گیرد. به احتمال، این، فاطمه را نگران می‌ساخت. بصورت یک کانون قدرت درآمده و در برابرش رقیب می‌دید. احتمال داشت که او را آشکارانه بی‌تأثیر سازد. از رهبری این خواسته را



داشت و بر آن پافشاری می‌کرد. وقتی رهبری در این باره کاری نمی‌کرده عصبانی شده و واکنش نشان می‌داد. درباره رهبری خیلی حرف زده و غیبت می‌کرد.

بیشتر هم توضیح دادم که ارتباط فاطمه با دولت روشن نبود. خانواده‌اش رابطه داشت. پیوستن‌اش هم در آن زمان در چارچوب فعالیت تبلیغ بود. چون واقعیت پ.ک.ک را بیان می‌کرد. در مرحله انجمن عالی دانش‌پژوهان دموکرات باثبات بود. همچون زنی که از کوردستان آمده و علاقه‌مند پ.ک.ک شده بود، مشارکتش نیز طبیعی بود. اما رابطه‌ای که با رهبری برقرار می‌کرد طبیعی نبود. رابطه‌ای بود که طبق خواسته او نبود. انسان به راحتی می‌تواند این را بگوید. اساساً هم چنان رابطه‌ای هم نداشت، ولی چرا زیر بار چنین مأموریتی رسمی رفت؟ به احتمال قوی، زیر فشار و خواسته خانواده‌اش تن به این کار داد. به اصطلاح خانواده را طرف نمی‌دید، اما شاید در پس پرده، مسایلی بودند که ما خبر نداشتیم.

به احتمال زیاد، دولت، خانواده فاطمه را جهت‌دهی کرده و جهت انجام این کار، تحت فشار قرار می‌داد تا اینگونه رهبری را زیر کنترل قرار دهد. این چنین وارد يك مأموریت شده بود. البته خودش کسی نبود که قبول کند. نمی‌توانست خودش را از آنجا خارج کند. در برابر چنین نابه‌دلخواهی‌هایی، با واکنش و مخالفت به حرکت ضرر می‌رساند. همه جوهر تلاش او، واپس‌گردیدن، کوچک‌شمردن و تحقیر رهبری بود. از اوایل سال ۱۹۷۸ به بعد تمامی مواضعش در این راستا بود. وضعیت پس از کنگره دوم این چنین بود. ما وقتی که اوایل ۸۴ به عرصه رهبری رفته بودیم به‌تهامی به‌حالت مخالف درآمده بود. با رفیق فواد در يك اتاق بودیم. رهبری هم می‌آمد و به صحبت و گفتگو می‌پرداختیم. تنها سه چهار ساعت استراحت می‌کردیم. وقتی رهبری می‌رفت، فاطمه وارد شده و شروع می‌کرد بر علیه رهبری حرف می‌زد. یکی دو روز گوش دادیم، با اشاره به رفیق فواد از او پرسیدم چه شده چه خبر است؟ وضعیت خیلی آشفته‌ای بود. يك بار دیگر آمد، ما هم به او گفتیم "برو، ما برای گوش‌دادن به تو نیامده‌ایم، به ما چنین چیزهایی نگو!" سپس رهبری او را همراه با رفیق فواد به میهن فرستاد که شاید با کارکردن با همدیگر، بهتر شده و تغییر کند. ولی آنچنان نشد و موضع خود را ادامه داد. فاطمه، پولتیک بود، می‌دانست در کجا چه بگوید و چگونه برخورد کند. برای همین، تلاش و مشارکتی آنچنانی نداشت. در اواخر ژوئن ۸۴ او را به جلسه تشکیل نیروهای رهایی‌بخش کوردستان فرستادیم.

هدف ما در ابتدا این بود که همراه با انجام عملیاتی، تأسیس نیروهای رهایی‌بخشی ملی را اعلام نماییم. اگر در تابستان این کار صورت می‌گرفت، در پاییز هم، تشکیل جبهه اعلام می‌شد. بنابراین، به برنامه‌ریزی چگونگی انجام عملیات و گسترش فعالیت گریلایی پرداختیم. آماده‌کردن بیانیه جبهه نیز بر عهده فاطمه بود. اما ماه‌ها گذشت و هیچ چیزی ننوشت. عملیات پانزده آگوست انجام گرفت، تحولاتی روی دادند، مرحله روبه پیش می‌رفت ولی وظیفه‌اش را انجام نداد. رفقا طی نامه‌ای آگاهی دادند که نوشته است. در نامه آمده بود که فاطمه می‌گوید "این طور نمی‌شود. ما باید کاوش وسیعی انجام داده و در مورد همه جنبش‌های کورد بنویسیم. برای همین، حالا نمی‌شود نوشت." در مورد این مسئله خیلی گفتگو کردیم. حتی به آگاهی رهبری هم رسیده بود. بیانیه‌ای را آماده و جهت انتشار به رهبری ارائه نمودیم. رهبری در پاسخ گفته بود که نیازی به نزاع و جروبحث نیست. فعالیت خود را با هماهنگی و سازگاری انجام دهید. اما زمینه‌ای برای کار هماهنگ وجود نداشت. گاهگاهی در ایران و مدتی هم طرف‌های لولان و خاکورک می‌ماند.

فاطمه در این میان، با رهبری مسئله جدایی را مطرح کرد که "من نخواهم رفت، به آنجا سر نخواهم زد، می‌خواهم جدا شوم." البته ما وارد مبارزه مسلحانه شده بودیم. برآستی هم شرایط دشواری بود. مرحله آنچنان راحتی نبود و بجای اینکه کمک کند، مانع‌ساز شده و به عقب می‌کشاند. در واقع، جنگ روانی براه انداخته و محیط را مسموم می‌کرد. ما برای نخستین بار در این سطح دیدیم. بسیار ناراحت شدیم. یک بار که به ایران رفته بود، رهبری به او گفته بود که برگردد. اگر نمی‌آمد دستگیر می‌شد. من نامه‌ای را برای رفیق فواد فرستادم که او را دستگیر کرده و مورد بازجویی قرار دهید. ولی انجام نگرفت، گذشت و رفت. پس از آمدنش نیز در آنجا هم به موضع خود ادامه داده بود. گاهی اوقات به خانه و گاهی هم به کمپ می‌رفت. محیطی را که رهبری در آنجا کار می‌کرد، بهم ریخته و مسموم می‌ساخت. به‌عنوان مثال؛ رهبری پیش‌نویسی را تهیه کرده بود که مدیریت طبق آن، وضعیت خود را شرح داده و گزارش شخصی خود را بنویسند. اما او گزارش را ننوشت و هر کسی را به نوشتن تشوق می‌کرد. می‌گفت "ننویسید، دیوانه‌ها چرا می‌نویسید، کسی که مسئول است بنویسد. اگر لزومی به خودانتقادی هست او

بدهد. "دیگر کار به دعوا و هیاهو کشیده بود. یک مرحله گسست در میان بود. چنین مسایل جدی‌ای وجود داشتند. وقتی ما رفتیم، رهبری آگاهی داد.

یک روز که پیش رهبری بودیم، رفیق فرمان راننده آمد و خیلی شوکه و بی‌آرام شده بود. می‌خواست با رهبری دیدار کند که با او صحبت کرده و نزد ما آمد. وضعیت را برای ما توضیح داد. تدارکاتی جهت حمله به رهبری انجام می‌گرفت. چنین تشویق‌هایی هم در جریان بود. خیلی از این ترسیده بود. در حین شگفت‌زدگی، از روی تجربه خود می‌گفت: «اندیشیدم که بدون فاطمه هم انقلاب تحقق می‌یابد، ولی بدون رهبری امکان‌پذیر نیست.» رهبری پرسیده بود که "حال ما باید چکار کنیم؟" سپس ما هم تصمیم گرفتیم که همراه او رفته و بازجویی کنیم. رهبری در خانه و فاطمه هم در کمپ بود. وقتی به کمپ رفتیم، در واقع انتظار ما را می‌کشید. کارهایش را می‌دانست و به احتمال به او آگاهی رسیده بود. برای همین، نگران هم بود. با رفیق فواد یک کمیسیون بازجویی را تشکیل داده و در مورد او، گزارش مفصلی نوشته شد. البته خودش هیچ گزارشی را ارائه نکرد. سپس طی دو سه روز پلنفرم او را انجام دادیم که در آن، هیچ حرفی نماند که به او گفته نشود. مثل سنگسار کردن سنگ شیطان، رفقا به دور او حلقه زده بودند. هر کسی که اجازه می‌گرفت، چیزی می‌گفت. او هم همین‌طور راست ایستاده و حالتش را هم بهم نمی‌زد. چشم و گوشش را بسته بود و آنطور که خودش خواست ماند. ولی وضعیت فاطمه، مستلزم جدالی سخت بود. نایستی سطحی بدان نگریم. یک لیدر دعوا و ستیز بود. رهبری می‌گفت: «او با این موضعش به ما می‌گوید که کوردستان را از دست مان گرفتید. حال آنکه ما در ملک سندشده کسی درخت نکاشتیم، باغچه درست نکردیم. با رنج و زحمت خویش، کار می‌کنیم.»

برخورد فاطمه یک موضع و خط‌مشی بود. وجود پ.ک.ک را ضررآور دیده و می‌کوشید جلوی آن را بگیرد. در این راستا نیز همه توانایی و آگاهی‌های خود را بکار می‌گرفت. رهبری خیلی سختی کشید. هیچ‌کسی به اندازه فاطمه، رهبری را به زحمت نینداخت. البته از روی ارزیابی‌ها قابل درک بود. چونکه تا حدودی آمادگی داشت. او همیشه هر کاری را آگاهانه انجام می‌داد. اکثراً خطا و اشتباهاتی که به اشکال دیگر روی می‌دادند، از روی آگاهی و برنامه نبودند. ولی همه کارهای فاطمه آگاهانه و از روی برنامه بود. در این چارچوب هم حرکت می‌کرد. آنچنان ناآگاه و بی‌برنامه

نبود. در نتیجه، عضویت او را در حزب به حالت تعلیق درآورده و با نزول یابی به مرتبه فعالیت در جبهه از پلنفرمش برون آمد. در حقیقت، پیشنهادات گوناگونی وجود داشتند. از روی انتقادات شدیدی که به او شد، اندکی نتیجه را درک کرد. برای همین اصلاً از موضعش پایین نیامد.

پس از پایان کنگره در رسانه‌ها پخش شد که "پ.ک.ک منشعب شده" و یا "در برابر آپو سوءقصد انجام گرفت." که رهبری آنها را هم به واکنش فاطمه ارتباط داد. فاطمه کار را به اینجا کشانده بود. یک بار به رهبری گفته بود "نترسید، تو را زهرخور نمی‌کنم." اساساً نسبت به رفیق فرهنگان قصد خشونت داشت. کار را به این سطح رسانده بود. در جدال لیدر بودنش، تمام کارت‌هایش را بکار گرفت، ولی در موقعیتی نخبه بود. هیچ‌کسی او را دوست نداشت. اگر با رهبری رابطه نداشته و از طرف وی، مورد حمایت قرار نمی‌گرفت، هیچ‌کسی سلام هم به او نمی‌داد. البته پیشتر هم توضیح دادم، مخالف به عضویت درآمدن رفقای اهل شمال در پ.ک.ک بود و به هیچ وجه قبول نمی‌کرد؛ رفیق مظلوم، رفیق خیری و آنها. در داخل سازمان، بویژه در میان رفقای زن هم این چنین بود. تقریباً مثل وارد آوردن پتک بر سرشان بود. رفقا از روی ترس و واهمه سکوت کرده بودند. رفیق بریوان را با گفتن "تو پ.ک.ک‌ای نخواهی شد، چرا آمده‌ای؟" دچار ترس کرده بود. او رفیق دل‌صاف و از اروپا آمده بود. در هنگام پلنفرمش هم وقتی اجازه خواست رو به او گفت: «فاطمه خانم! حال معلوم شد که چه کسی پ.ک.ک‌ای نخواهد شد؟» هر چه باشد تا اندازه‌ای دلش را راحت کرد. آنقدر رفقا را آزرده بود که زیر بار آن سختی می‌کشید. رفقا را خیلی زیر فشار قرار می‌داد. تمام حرکات و رفتارها را عقب مانده، جاهلانه و حقیر می‌دید. خود را بالادست، تافته جدا بافته و برگزیده می‌دید. یک برخورد آریستوکرات و فئودالانه کورد را بروز می‌داد؛ یک واکنش طبقاتی که نمایندگی کردن دولت را پسندیده باشد. با سیستم و نظام قدرت عجین گشته بود. جامعه را مثل رعیت خود می‌دید. انسان‌ها را بمانند جماعتی که برای خدمت کردن به او آفریده شده‌اند بحساب آورده و درمانده و بدبخت می‌دید. نگرش و رفتارش با خلق، به‌تاهی خوارکننده بود. تا اینکه این چنین مسئله او هم حل شد.

موضوع دیگر نیز خودانتقادی بود. کوادر گزارش خودانتقادی خود را آماده کرده و در پلنفرم آماده شدند. قسمت مهم، انتقاد و خودانتقادی بود. در مرحله

آماده کردن گزارش‌ها گفتگوهای انجام گرفتند. در آنجا گزارش‌ها نوشته می‌شدند ولی خیلی زیاد وضعیت میهن شرح داده نشده و برخورد دگرگونی‌ناپذیری وجود داشت. در حضور رهبری، خود در مرتبه‌ای می‌دید که مدیریت رهبری را بیشتر مسئول دیده و مورد انتقاد قرار می‌داد و با بکارگیری آن، سعی می‌کرد برخی‌ها را از میان بگریزند. بیماری‌های فراوانی را ترویج داده بود. روزش را پوچ گذرانده و خیلی کارهایش را به گردن دیگران می‌انداخت. به‌عنوان مثال؛ جمال خیاط بعدها برای پراکتیک آمانوس و توروس وظیفه‌دار شد. در واقع، این‌طور نبود. پیشتر خیلی بدتر بود.

اواخر ۱۹۷۴ یا اوایل ۷۵ بود که در عنتاب بر علیه ارتش رهایی‌بخش خلق ترکیه اپراسیون انجام گرفت. تانک‌ها را به درون خانه انقلابی‌ها بردند. سه چهار نفر از ملیت‌های پیشاهنگ را مورد هدف قرار دادند. او بازمانده این ارتش بود. مدتی طولانی پس از کودتای دوازده مارس گروه پرشماری از آنها به پ.ک.ک پیوستند. تکوین گروهی پ.ک.ک.ک رشد یافت. جمال خیاط و علی عینکی جزو آن گروه بودند. احتمالاً آنها موجب آن کشتار شده بودند. گمان جاسوس بودن‌شان خیلی قوی بود. در مورد علی عینکی می‌گفتند که نیم ساعت پس از خروج از خانه، دشمن به آنجا هجوم می‌آورد.

جمال خیاط سرشناس بود. مغازه داشت. تا دلش می‌خواست با رهگذرها صحبت کرده و از آنها آگاهی جمع می‌کرد، ولی عملکردی جدی نداشت. داخل میهن هم نبود. در سال ۸۳ در حوالی ماکو مانده بود. به گشت و گذار مشغول بود. يك سال بعد به طرف چاتانك رفت و عملیاتی هم انجام نداد. در سال ۸۵ هم او به آمد رفت و برگشت. يك هفته پیش از دستگیری رفیق صبری، از همان راه آنها به آمد رفت، کسی دستگیر نشد. بدون اینکه کاری انجام دهد، پاییز شد و دوباره برگشت. محیط را بسیار سست و شکننده کرده و نظم و فعالیت آنجا را برهم می‌زد. یا به صحبت‌های سطحی و یا به توپ‌بازی مشغول بوده و دیگران را بیزار می‌کرد. برای اینکه محیط را به این وضع دچار کند، حيله‌هایی را یاد گرفته بود. علی عینکی هم که معلول شده بود، اینگونه مشارکت کرد. در فعالیت‌های مختلفی جای گرفت. رهبری پس از کنگره دوم او را برای فعالیت‌های اروپا وظیفه‌دار نمود.

واکنش سمیر در برابر اخلاک‌گری ضعیف بود. در نشست سال ۸۴ از اروپا آمد و ملحق شد. رهبری او را مورد انتقاد شدیدی قرار داد. بعدها هم که به اروپا فرستاد شد، مؤثر واقع نشد. فعالیت اروپا به سبب او خیلی دچار مشکل شد، لذا به میهن بازگردانده شد. مدتی هم در هفتانین آموزش دید. چون ماردین را می‌شناخت، پس از بوتان، او را به آنجا فرستادیم، اما هنوز به ماردین نرسیده، ناپدید شد. می‌گفتند در میانه یک اپراسیون، با گروهی از رفقا ناپدید شده است. داد و هوار می‌کنند، اما سرباز، فلان در میان نیست. سه ماه پس از ناپدیدشدنش از اروپا سر درآورد. از ماردین به نصیبین و بعد هم به عنتاب و استانبول رفته، پاسپورتش را درست کرده و در اواخر سال ۸۴ در میان آن‌همه درگیری به اروپا می‌رود. خودش این را می‌گفت. رهبری دوباره از اروپا او را به مکان کنگره آورد. هر کسی با دیدن او تعجب می‌کرد که گویا "این فرار کرد بود، ناپدید شد، از کجا دوباره پیدایش شد، چطور آمده؟" این‌ها مثل فاطمه نمی‌گفتند گزارش نخواهم نوشت، ولی در عمل نمی‌نوشتند. جمال خیاط می‌گفت "انگشتانم بیماری دارند، نمی‌توانم قلم در دست بگیرم، برای همین نمی‌نویسم!" رهبری یک ماشین تحریر تهیه کرد و فرستاد. وقتی هم جلوی ماشین می‌نشست، هر بار با زدن کلکی، آف و ناله می‌کرد. سپس بلند شده و به گشتن و زدن حرف‌های مفت مشغول می‌شد. کارش، برهم زدن محیط بود. علی عینکی هم همین‌طور. انگشت او هم ناقص شده بود و نمی‌توانست قلم بدست بگیرد.

در آن زمان چنین بیماری‌هایی سر برآوردند. بعدها در دعوی در آلمان اعتراف‌چی شناخته شد. دیدم در آنجا خیلی خوب قلم بدست گرفته و هیچ‌گونه بیماری‌ای نداشت! در واقع، همه‌اش حيله بود. مرحله نوشتن گزارش‌ها با بحث و گفتگو سپری شد. وقتی به آنها گفتیم که با هم گزارش‌تان را آماده کنید، جمال خیاط آماده نکرد و به من گفت که آماده کنم، که من قبول نکردم. اصلاً خودش را عوض نمی‌کرد. در وضعیت میهن هم هیچ‌گونه تغییری بوجود نیامده بود. موضوع بحث بیشتر در این باره گرم شد. رهبری می‌کوشید مدیریت و فعالیت همگانی را رشد و ارتقا ببخشد. او را در کمپ، تحت نظر گرفته و مورد انتقاد قرار می‌داد. البته پیش از کنگره پنج دستورنامه را آماده نمود. این‌ها با محور بهسازی، همچون اسناد کنگره بودند. هدف این بود که وضعیت مدیریت نمایان گردد. لازم بود بیانیه‌ای نوشته شود. گرد هم آمدیم که در مورد محتوای بیانیه گفتگو کنیم. هیچ‌کسی

پیش قدم نشد و مرا عهده‌دار کردند. من نیز نتوانستیم در وقت خود آماده کنم که رهبری انتقاد کرد. در آنجا هم مشکل پیش آمد. این چنین در مرحله آماده کردن گزارش، با گفتگوهایی که انجام گرفت ژرفایی کسب شد.

خلاصه گزارش‌ها خوانده شده و یک‌یک از پلتفرم خودانتقادی گذشتند. چندان صحیح و سالم سپری نشد و اساساً در مراحل بعدی معلوم شد. ولی مهم این بود که در آن محیط، ممانعت‌ها از میان برداشته شوند. سعی می‌کردند افراد نامبرده را از میان بدر کنند. در پلتفرم خودانتقادی هم مواضع مشابهی وجود داشتند. اما موضع علی‌عینکی خوب بود. یک روز تمام پلتفرم طول کشید. یک ساعت جمله‌ای می‌گفت. هر کسی را بیزار کرد. ساعت ده شب بود که یکی از رفقا اجازه گرفت و گفت: «بگو فرار کردم. هم خودت را خلاص کن هم ما را. شب شد باید بخوابیم! چرا این همه می‌پیچانی. آری، فرار کردی، حزب هم تو را گرفت و برگرداند!»

ولی او در پلتفرم انتقاد و خودانتقادی کنگره سوم حضور نداشت. برآستی همگانی ملیتان وجود داشتند که دارای برخوردی جدی بوده، مرحله پیشین را ارزیابی و انتقاد کرده، برخورد با جنگ و مشارکت در حزب را برآورد نموده و جهت دیدن و برطرف‌سازی ضعف‌ها سوگند مشارکت را یاد کنند. رفقا تا آن حد عزم راسخی نشان دادند. برای نخستین بار برخی‌ها بودند که سوگند پیوستن را یاد کردند. پس از کنگره، آن عزم و ثبات قدم، خط‌مشی کنگره در معنای واقعی خود ارتقا بخشید. تنها در چند نفری آن لغزش به میان آمد. البته بعداً مورد دادرسی قرار گرفتند، اما اساس آن نبود. پلتفرم خودانتقادی سومین کنگره در برآورد با کنگره دوم ژرف و چاره‌ساز بود. هر چند جهت گذراندن برخی‌ها تلاش‌هایی وجود داشت، ولی رهبری متوجه آن بود و مورد انتقاد قرار داد. می‌گفت: «هیچ‌کسی سعی نکند از گوشه و کنار خود را بگذراند. نمی‌توانید ما را فریب دهید. زود یا دیر یقه شما را خواهیم گرفت.» برخی‌ها تلاش کردند چنین کنند، اما حزب یقه‌شان را گرفت. اما خود پلتفرم و نیروی ملیتان اینگونه نبودند. حقیقتاً هم سوگند پایبندی و ثبات قدم را یاد کرده، در عملکرد پیشرفت ایجاد کرده، در آن محیط دشوار جهت گسترش جنگ گریلایی موضع ارزشمند ملیتانی از خود نشان داده و عزم راسخی در کنگره سوم بوجود آمد. کنگره را باید این چنین مورد ارزیابی قرار داد. یعنی برای هر کسی به یک شیوه نبود. چندین

اشتباه آشکار رخ دادند که تصحیح شدند، بویژه در دادرسی و بخش انتقاد و خودانتقادی.

موارد مهمی که در کنگره دادرسی شدند چه بودند؟ در واقع، بهسازی تنها برای پ.ک.ک. صدق نمی‌کرد. ایجاد واگشت و دگرگونی به‌عنوان یک بایستگی، فراروی همه جنبش‌های سوسیالیستی قرار گرفته بود. در همان سال حزب اتحاد جماهیر شوروی کنگره تشکیل داد. آنها هم به دگرگون‌سازی و دربرگرفتن سیاستی نو دست زده بودند. سیاست‌های گلاسنوست<sup>۱۶</sup> و 'پرسترویکا'<sup>۱۷</sup> را در پیش گرفتند. مسئله جدی در تمامی جنبش بود. بحرانی که در پ.ک.ک. وجود داشت، دارای جوانبی بود که هم از جنبش سوسیالیستی و هم از واقعیت کوردستان نشأت می‌گرفت. رهبری در تحلیلاتش در کنگره سوم بیان کرد که: «آنچه در اینجا مورد کاوش قرار می‌گیرد لحظه نیست، تاریخ است، فرد نیست، جامعه است.» آن را به‌مثابه یک جنبش اجتماعی بزرگ ارزیابی نمود. در همان حال، بصورت یک حرکت نوگرایی و ژرفایابی ایدئولوژیک درآمد. پ.ک.ک. در سومین کنگره، از گرایش خرده‌بورژوازی، تنگ، سطحی‌نگر و بروکراتیک حرکت‌های سوسیالیستی آن‌زمان گذار نمود. این امر، هم در ترویج خط‌مشی ملیتان فدایی و هم رشد خط‌مشی آزادی زن تحقق یافت. بویژه در جدال با فاطمه، اگر برخورد خانواده کلاسیک را انقلابی و آزادخواه هم بخوانند، آشکار گشت که اینگونه نبوده و با جنبش آزادی نمی‌گنجد. در واقع، این یک فرگشایی مهم بود.

بدین جهت، در ژرفایابی در اندیشه یکسانی و آزادی، رهایی از ذهنیت سنتی و تحلیل زن. مرد گام مهمی برداشته شد. برای نخستین بار در سومین کنگره پ.ک.ک. چنین پیشرفتی به‌میان آمد. اگر توجه شود، فدایی‌شدن در خط‌مشی ملیتانی، پافشاری بر گریلاگری، مداومت و پیشرفت در خط‌مشی آزادی زن با هم و در هم عجین‌اند. به‌تمامی وابسته‌بودن به یکدیگر، بیانگر عجین‌گشتگی این وضعیت

---

<sup>۱۶</sup> گلاسنوست اصطلاحی روسی است که به یکی از سیاست‌های میخائیل گورباچف که در ۱۹۸۵ و پس از به رهبری رسیدن او در اتحاد شوروی شروع به کار کرد اشاره دارد. این کلمه را در فارسی "فضای باز" یا "شفافیت" ترجمه کرده‌اند.

<sup>۱۷</sup> پرسترویکا اصطلاحی روسی است که به یک سری از اصلاحات اقتصادی که در ژوئن ۱۹۸۷ توسط رهبر وقت شوروی، میخائیل گورباچف، معرفی گشت اطلاق می‌شود. این واژه در لغت به معنای "بازسازی" است و منظور از آن اصلاحاتی اقتصادی برای بازسازی اقتصاد شوروی بود.



است. آنکه گریلا نشده و بنابراین، قادر به گسترش جنبش حزب نیست، نماینده جامعه سنتی و مردسالار، نظام جامعه دولت‌گرا و شکل جلایافته مدرنیته کاپیتالیستی می‌باشد؛ بازتاب‌دهنده آنهاست. در واقع، گرایش خرده‌بورژوازی بیانگر آن بوده که در جوهر سوسیالیسم رئال نیز چنین خط‌مشی آزادی‌ای وجود داشت. یعنی خطی نبود که با تکیه بر آزادی اجتماعی و گوناگونی‌ها به برابری دست یابد. بیان برابری خواهی آن همانند تعریف بورژوازی کوچک از یکسانی بود. به همین علت نیز از معیار اجتماعی واپس‌گرای دولت گذار نکرد.

از این رو، ممکن نیست که با معیارهای عقب‌افتاده در کوردستان، گریلاگری و خط‌مشی ملیتانی گسترش و ارتقا یابد. اگر چنین باشد، اساساً حرکت اصلاح‌طلب ملی‌گرا هم با مبارزه می‌توانست گسترش یابد. در واقع، آنچه که آن جریان‌ها را با فروپاشی روبرو ساخت، نگسستن از نظام واپس‌گرای جامعه مردسالار و دولت‌گرا بود. شیوه خرده‌بورژوازی را به‌مثابه سوسیالیسم و آزادی‌خواهی ازریایی و عملی کردند. پ.ک.ک در مرحله کنگره سوم، این بحران را به‌شکلی روشن تجربه و حل نمود. یک از مهمترین علل بحران پیش از این کنگره، عامل ایدئولوژی بود که در کنگره، برآستی هم رهیافت ایدئولوژیکی و ژرفیایی آن تحقق یافت. امری که موجب ژرفیایی در خط‌مشی آزادیخواهی و حاکم‌گشتن آن در پ.ک.ک گشت. کنگره سوم حزب، از حیث دموکراسی، آزادیخواهی و برابری مؤثر واقع شد. اتحادیه جماهیر شوروی، دیگر عرصه‌ها را بیشتر از دید خرده‌بورژوازی ارزیابی کرد. مفهوم دگرگونی خرده‌بورژوازان به برجیدگی انجامید.

حال آنکه پ.ک.ک با متکی بر آزادیخواهی و گوناگونی‌ها، در مفهوم خط‌مشی یکسانی به ژرفا دست یافته و بصورت جنبش مقاومت‌گراانه‌ای درآمد که در برابر هرگونه حمله‌ای ایستادگی کرده و این، خط‌مشی ملیتان‌فدایی را ژرفا بخشید. گسترش خط‌مشی گریلاگری، تکوین حزبی و جنبش آزادی‌زن در پ.ک.ک بر این مبنا تحقق یافت. البته رهبری پس از کنگره این جنبه از آنالیزهای تئوریک را هم ارتقا بخشید؛ تحلیلات پراکتیک نیز به‌همین صورت. وجه مهم آن برای کادر، درهم‌شکسته‌شدن مفهوم و حالت روحی. روانی سنتی بود. نباید تأثیر جامعه سنتی را دست کم گرفته و تنها با چند ادراک و آگاهی محدود در نظر گرفت. یک حالت روحی. روانی و یک فرهنگ است که از کودکی در وجود انسان کاشته شده و با آن

ارزش‌ها پرورش می‌یابد. پی‌بردن، درک و گذار از آنها امر آسانی نیست. مشکلی که هنوز هم در عملکرد ما به‌میان می‌آید. اصلی‌ترین عامل در پس ضعف‌ها همین می‌باشد. بایستی متوجه این بود. چاره‌یابی آن نیز چندان ساده و آسان نیست. این مرحله در پ.ک.ک با کنگره سوم آغاز شد. در نتیجه اصرار بر گریلاگری و خط‌مشی ملیتان فدایی و نیز جدال با مواضع فاطمه، خط‌مشی زندگی آزاد و سوسیالیستی پ.ک.ک. را ژرفای ایدئولوژیک بخشید. سومین کنگره تا این حد تأثیرگذار بود و موجب آفریدن معیارهای بجا، سطح ادراکی بالا و عملکرد پیشروانه گریلاگشت؛ به‌عقب‌کشاندن، فردگرایی، کهنه‌پرستی و مفاهیم ضد را از میان برداشته و موجب گسستن از نظام و معیارهای زندگی آن، تجدید پیمان با حزب و مشارکت مؤثر در خط‌مشی گریلاگشت.

وسعت‌یابی ایدئولوژیکی موجود از کنگره سوم آغاز شد. البته از همان ابتدا نیز، ظهوری پیشاهنگ‌آسا داشت. اما در مرحله برگزار این کنگره، از حیث رهایی ملی، یک مرحله جدید جنگ انقلابی خلق و ایدئولوژی تکوین حزبی به جریان افتاد. در راستای نوشتن گام مهمی برداشته شد. در دهه ۱۹۹۰ برغم فروپاشی سوسیالیسم رئال، پ.ک.ک با ژرفایابی ایدئولوژیکی در کنگره سوم، بنیان تحولاتی تاریخی را بنا نهاد که بر خط‌مشی آزادیخواهی، تکوین حزبی و ارتقایابی معیارهای ملیتانی تأثیر گذاشت.

شرح دادیم که با نوشتن اساسنامه در کنگره نخست، رویکرد متفاوتی وجود داشت، اما موجب شفافیتی آنچنانی نگشت. کنگره سوم این تمایز را به روشنایی رساند. پ.ک.ک دیگر بر روی کاغذ نیز از تداوم‌بخشیدن به معیارهای حزب کلاسیک کمونیستی بدر آمد و مطابق ایستار عملکردی خود، معیارهایش را تعریف و تعیین نمود. از این جهت، معیار و زندگی ملیتانی پ.ک.ک، معیار و زندگی کادر سوسیالیسم رئال و حزب کلاسیک کمونیستی را پشت سر گذاشت و در عملکرد سازمانی و مفاهیم فکری، پیشرفت و گشایش چشمگیری بوجود آمد. البته دستورنامه‌ها و گزارش رهبری برای کنگره سوم نیز که دربرگیرنده ارزیابی‌ها و روشنگری ارزنده‌ای درباره مسایل سازمانی، تاکتیک و خودانتقادی بود، اهمیت والایی داشتند. رفقا می‌توانند آنها را بررسی و مطالعه کنند.

طی اسناد کنگره سوم، نخست به تشریح کیستی و چیستی عضو حزب و دوم وظایف و مسئولیت‌های عضو مرکزی حزب پرداخته بود که هنوز هم برای ما بسیار بسیار آموزنده بوده و مصداق دارد. تاکتیک منفعلانه و کنش‌پذیر گریلا را مورد ارزیابی و انتقاد شدید قرار داد. بر این اساس، شیوه تاکتیک "بزن و بگریز" را مشخص ساخت. رهبری تاکتیک آن موقع گریلا را دوام‌ناپذیر، عاری از جسارت و ضربه‌پذیر وصف نمود. می‌گفت: «آن‌همه مشت می‌خورید، ایستادگی کرده و نمی‌افتید، اما به فکرتان نمی‌آید که شما هم مشت بزنید.» حال آنکه یک وجه مهم دفاع البته که حمله‌بردن است. اما گریلا تنها خود را پنهان و سعی می‌کند که از خود دفاع نماید. بایستی دشمن را زده، به عقب رانده و امنیت خود را برقرار ساخت. بدین ترتیب، به کاوش تاکتیک مهمی پرداخت و برای امروز نیز آموزنده می‌باشد. به هیچ نحوی از آن وضعیت گذار نمی‌کنیم. رفقا به این مهم که بهترین دفاع، حمله می‌باشد، از اجرای موفق تاکتیک گریلا بدور بوده و آن را درک نمی‌کنند. آن موقع هم حزب چنین مسئله‌ای داشت. رهبری در کنگره ایستار تاکتیک آن زمان گریلا را منفعل، کنش‌پذیر، بدور از حمله و ناکافی خوانده و آن را محکوم کرد.

رهبری از سوی دیگر، در کنار ارائه گزارش به کنگره، برنامه‌ریزی وسیعی را برای مرحله پیش‌روی، تکوین حزبی و گسترش گریلاگری ارائه نمود. رهبری اظهار داشت که: «انسانی که هدفش بزرگ باشد تلاشش هم بزرگ است.» ولو برای اینکه تلاش ما بزرگ باشد، اهداف بزرگی فراروی ما قرار داد. وظایف مهمی را برای چهار سال بر عهده حزب گذاشت. می‌بایستی شمار کادر به پنج هزار، گریلا به پنجاه هزار و فعالین جبهه به یک میلیون می‌رسید.

با وجود اینکه برنامه‌ریزی کرده بودیم که جبهه‌رهای ملی کوردستان را در پاییز ۱۹۸۴ اعلان نماییم، رهبری در نوروز ۸۵ طی پیامی به کنفرانس مطبوعاتی در اروپا آن را اعلام نمود. مطابق با این، تصمیماتی در خصوص تکوین حزبی گرفته شد. انحراف‌ها محکوم گشته و حرکت بهسازی در پیش گذاشته شد. در مورد چگونگی سازماندهی جبهه نیز تصمیماتی اخذ شدند. هدف، رسانیدن آن به یک میلیون نفر بود. جهت تحقق این هدف، سازماندهی زنان، جوانان، کارگران و زحمتکشان مد نظر قرار گرفت. پس از کنگره چنین نهادهایی ایجاد گشتند. پیش از آن، سازماندهی جداگانه‌ای در حزب نداشتند. تصمیمات مربوط به گریلا نیروهای رهایی کوردستان

را دگرگون ساخت. يك نظام‌نامه جديد گريلا را بوجود آورده و پسنديد. اسم آن به ارتش رهايی‌بخش خلق كوردستان (ARGK) تغيير يافت. نيروهايی رهايی كوردستان را تنگ و ناكافی ديد. هدف نیز رسانيدن نيروی گريلا به پنجاه هزار نفر بود. جهت يادبود رفيق عگيد از حيث عملی، رسانيدن يگان‌های گريلا به سطح گروهان در يك سال در داخل ميهن در هدف قرار داده شد.

در جلسه، يك مديریت اکثراً جوان را از میان اعضای آماده و اعضای در پراكتيك انتخاب کردند. همچنين در پايان، هر کسی سوگند از نوپيوستن را ياد کردند. رهبری گفت: «هر کسی خواسته خود را برای پيوستن بيان کند و در صورت برخوردی خودانتقادانه ما هم خواهيم پسنديد. در غير اين صورت، هيچ رابطه شما با حزب نمی ماند و جدا خواهيد شد.» پس از يادکردن سوگند از نوپيوستن در پلتفرم كنگره، در مورد فعاليت ميهن و اروپا انتقاداتی صورت گرفتند. بدین ترتيب، بر سر خط آوردن، بدرآمدن از بی‌تاکتیکي و تکوين حزبی در اعضا تحقق يافت. اساس، ميهن بود ولی وضعيت اروپا هم شبیه آن بود. در آنجا هم مديریت برخورد تنگ‌نظرانه‌ای داشته است. رهبری گسستن مديریت اروپا از ميهن را به مثابه گسستن از خط تاکتیکي آنجا ارزیابی نمود. البته مديریت اروپا هم به كنگره آمده بود و از پلتفرم انتقاد و خودانتقادی گذشتند. فعاليت اروپا با ميهن و جنگ، نزديکی بیشتر یافته، ارتباط میان آنها برقرار شده، اصلاح گردیده و به خط تاکتیک کشانیده شد.

در واقع، كنگره سوم كنگره حرکت بهسازی و تکوين حزبی از نو بود. ولی كنگره تنها برای بعضی مسایل سازمانی راه‌حل به‌همراه نداشت، بلکه از رهيافت ايدئولوژیکی و ژرفابخشی بدان برخوردار بود و از هر لحاظ موجب پيشرفت پ.ك.ك گشت. بدشأنی این بود که جهت عملی‌سازی این امر، كمبود كادر و فرماندهی وجود داشت. شهادت رفيق عگيد، برآستی هم کاستی‌هایی را در این باره بوجود آورد. هر چند كنگره تأثیرگذار هم بود، اما يك فرماندهی پيشاهنگ وجود نداشت که این خط‌مشی را با موفقیت عملی سازد. حتی گرايشات مختلفی به‌میان آمده و عملکردی مطابق با خط كنگره ظاهر نگشت. بلکه از آن دور شده و عملکردی روی داده که رفته‌رفته تبهکاری بر آن حاکم گشت.

## گرایش تبه‌کاری سال‌های ۹۰-۱۹۸۷

دشمن امیدش را به موفق نشدن کنگره سوم و نونشدن پ.ك.ك بسته بود. بنا به جامعه و عوامل اجتماعی این چنین بود. حساب این را می‌کرد که قادر به انجام جنگ سنگینی نخواهد بود. از طرف دیگر، به علت عوامل و مشکلات مختلف داخلی اینگونه بود. دشمن در انتظار واگرایی و درگیری‌های داخلی بود. پ.ك.ك مثل حالا نبود که بروی دنیای بیرون باز باشد و رسانه‌ها آن را پیگیری کنند. کسی از آن آگاهی نداشت و تنها خود بر ارتباطاتش واقف بود و نیز با عملیات‌هایش نمایان می‌گشت. تنها آنهایی که با گریلا روبرو می‌شدند آشنایی داشتند. بجز این، بیشتر با تبلیغات دشمن شناخته می‌شد. علاوه بر این، رسانه‌ها با پخش اخباری مثل "پ.ك.ك پیدا شد"، "به آپو سوء قصد شد" و مشابه آنها در واقع، به نحوی، انتظار و حساسی داشتند. اما با سرنگرفتن این حساب‌ها و موفق درآمدن خط‌مشی حزب و رهبری از کنگره، آشکار گشت که به جستجوی تازه‌ای اقدام نموده است.

البته در تابستان ۸۵ دولت ترکیه مسئله پ.ك.ك را در ناتو مطرح کرده و از او خواسته بود که ماده پنج خود را به اجرا بگذارد. بدون شك تا آن زمان، کشورهای ناتو؛ آمریکا، آلمان و دیگر کشورهای اروپایی از دولت ترکیه حمایت می‌کردند. ولی در اساس، تصمیم‌گیرنده، برنامه‌ریز و اجراکننده مبارزه در برابر احزاب چپ‌گرا و پ.ك.ك دولت ترکیه و نهادهایش بودند. بدین ترتیب، مبارزه در برابر پ.ك.ك از سوی ناتو گفتگو شده و به شکل تصمیم درآمد. بر مبنای برنامه ناتو، از بهار ۱۹۸۶ به بعد سازمان‌های اطلاعاتی اروپا جلسه تشکیل داده و تصمیم مشترک پیگرد قانونی پ.ك.ك را گرفتند. بدین شکل، تحت نظرگرفتن، بازجویی و گردآوری دلیل بر علیه پ.ك.ك آغاز گشت. این تصمیمات همچون مقابله با حزبی تروریستی اخذ شدند. البته در ماه فوریه بر علیه اولاف پالمه سوءقصدی صورت گرفته بود. بنا به این حمله، در برابر پ.ك.ك، واکنش و خشمی را هم در سطح دولت‌ها و هم در میان جامعه ایجاد کردند. بر این اساس، پیگرد قانونی پلیس و اطلاعات آسان‌تر انجام می‌گرفت.

از طرفی، تمام این‌ها را همچون زمینه‌سازی انجام داده و از طرفی دیگر، منتظر نتایج کنگره سوم بودند که اگر در آن موفقیت کسب نشود، البته که بدین وسیله بر

علیه پ.ک.ك نقشه يك حمله را اجرا می‌کردند. در هر صورت، با توجه به نتایج آن، نقشه حمله را مطابق با آن عملی می‌ساختند. حال آنکه در کنگره، خط‌مشی رهبری پیروز گشته، در درون يك اتحاد، مانع‌ها از سر راه برداشته شده و با پافشاری بر گریلاگری، تدارك مبارزه‌ای مؤثر دیده شد. قرار بود که در بهار ۸۷ نخستین عملیات‌های گریلا انجام گیرند. در آن موقع، ناتو نقشه جدیدی را بر علیه پ.ک.ك به اجرا گذاشت. دیگر در برابر پ.ک.ك تنها ترکیه نبود، بلکه این ناتو بود که در سطح اروپا و خاورمیانه به نقشه‌ریزی می‌پرداخت. یکی از آنها نیز به پایان رسانیدن جنگ ایران و عراق بود. این جنگ که هشت روز پس از کودتای دوازده سپتامبر ۱۹۸۰ شروع شده بود، هشت سال ادامه داشت. جنگ ایران و عراق، موجب ایجاد يك خلأ سیاسی و نظامی در کوردستان شده بود. در این فضای بی‌حاکمیتی، گریلا در کوردستان وارد بوتان شد. در غیر این صورت، این دولت‌ها در سال‌های ۸۰-۱۹۷۹ اجازه این کار را نمی‌دادند. حکم آنها کارکردش را از دست داده بود.

پ.ک.ك نه تنها به بوتان وارد شده، بلکه بصورت تنها جنبش و سازمانی کورد درآمده بود. جوانان بوتان به پ.ک.ك پیوسته و گریلا تکیه‌گاه خلق بوتان شده بود. در این باره، سیستم جهانی که همان نظام جهانشمول کاپیتالیسم و نظام انکار و امحا بر کوردستان جنگ ایران و عراق را مسبب می‌دانست. از این رو، می‌خواستند به این جنگ که زمینه سیاسی و نظامی پ.ک.ك را نیرومند می‌ساخت پایان دهند. بر این مبنا، دولت‌ها به همکاری سیاسی و حاکمیت خود بر کوردستان ادامه داده و از بین بردن فضای خالی سیاسی را مد نظر قرار دادند. برای همین، در بهار ۸۸ آتش-بس شده و جنگ ایران و عراق پایان یافت. به نام ایران، خمینی این آتش‌بس را امضا کرد و گفت: «این، از نوشیدن زهر تلخ‌تر بود.» معلوم بود که این آتش‌بس و امضا به خواست او نبوده و در نتیجه، فشاری فراوان مجبور به این کار شده است. با اتمام جنگ ایران و عراق، در چارچوب ناتو بر علیه پ.ک.ك حملاتی برنامه‌ریزی شدند. از هر دو دولت هم خواسته شد که از فضای سیاسی ممانعت کنند. سپس شرق و جنوب کوردستان پر شد از نیروهای ایران و عراق. صدام به جنوب کوردستان حمله کرد. در حلبچه، سلاح شیمیایی بکار برد. همه خلق کورد در جنوب به شمال و شرق کوردستان رانده شدند. طی چند ماه مرزها از هر طرف تحت کنترل نیروهای صدام درآمد. بدین ترتیب، در مرز عراق سعی می‌شد که جلوی حرکت گریلا را

بگیرند. از سوی ایران نیز اقدام مشابهی انجام گرفت، ولی مهم‌ترین این اقدامات از طرف عراق انجام می‌گرفتند.

در بهار ۸۷ حمله‌ای برنامه‌ریزی شده از سوی ناتو انجام گرفت. در نظام دولت ترکیه نیز مطابق با جنگ با گریلا دگرگونی‌هایی ایجاد شد. در ماه جولای ۱۹۸۷ وضعیت غیرعادی اعلام کردند. جهت مدیریت وضعیت اضطراری نیز فرمانداری را به منطقه فرستادند که در آمد ساکن شد. یک نیروی امنیتی اضطراری را تحت امر این فرماندار قرار دادند که در برابر پ.ک.ک. بجنگند. این چنین مدیریت کوردستان از ترکیه مجزا شد و در چارچوب لزومات جنگ ویژه، یک نظام ویژه را تشکیل دادند. اگر چنین نمی‌کردند، مجبور می‌ماندند فشاری را که بر کوردستان وارد می‌ساختند در سطح ترکیه هم اجرا کنند. در آن زمان در ترکیه واکنش‌هایی وجود داشتند. ورود به نظامی دموکراتیک همانند دروغی درمی‌آمد. از واکنش طیف وسیعی از جامعه ترکیه می‌هراسیدند. اگر چنین هم نمی‌کردند و وضعیت جامعه ترکیه را در نظر نمی‌گرفت. آنگاه جنگ در برابر پ.ک.ک. ضعیف می‌ماند. توان بی‌تأثیرکردن و ناتوان‌سازی گریلا و بازداشتن تلاش‌های سازماندهی خلق را از دست می‌دادند. بنابراین، قادر به کنترل کوردستان و بند آوردن پ.ک.ک. نبودند. این وضعیت، نیاز به گسستگی مدیریت را بوجود آورد.

بدین طریق، همراه با اعلام وضعیت غیرعادی، نظام مدیریتی، قانونی و حقوقی در کوردستان را مجزا ساختند. همانند دوره حکومت نظامی گذشته، سیستمی را تشکیل دادند که در آن، مدیریت اضطراری هر آنچه را که می‌خواست انجام داده، سخنش، قانون و اعمالش صحیح می‌باشد. هرگونه نظام قانونی، حقوقی و دموکراتیک را از میان برداشتند. گذشته از این‌ها، یک فضای پر از فشار نظامی فاشیسم ایجاد کردند. با تکیه بر این، از یک طرف، فشار شدیدی بر جامعه وارد ساخته و وضعیت حکومت نظامی را شدیدتر کردند. از طرفی دیگر نیز نقشه سرکوب گریلا طی اپراسیون‌هایی را کشیدند. بخصوص که جنوب و شرق کوردستان ملیتاریزه شده، مرزها را بسته و یک اپراسیون گسترده را در شمال بر علیه گریلا انجام دادند. اسم آن را نیز "حرکت ساندویچ" گذاشتند که هدف از آن، تنگ کردن عرصه بر گریلا و له کردن آن بود. می‌خواستند که تاکتیک چکش را اجرا کنند. یعنی دولت‌های ایران و عراق بر روی مرز میخ بوده و مدیریت حکومت نظامی هم چکش می‌شد که با

واردکردن آن، گریلا در آن وسط له می‌شد. چون گریلا پیشتر در شرق و جنوب، خلأ ناشی از جنگ ایران و عراق را بکار می‌آورد و بر منطقه حاکم بود، حمله ارتش ترکیه به شمال را نقش برآب ساخته و راه را می‌گشودند. با اتمام جنگ ایران و عراق و نظامی شدن شرق و جنوب کوردستان، در نظر داشتند که زمینه‌ها و امکانات نظامی گریلا را از میان بردارند. بیانیه‌های جولای ۱۹۸۷ مشهودند. سپس اوزال فرمانده جدیدی را وظیفه‌دار ارتش کرد. در کل، ژنرال‌های تحت کنترل و یا نزدیک به خود را وظیفه‌دار می‌کرد. برخی‌ها را هم از وظیفه برکنار ساخت. شیوه مدیریت ایستای ترکیه و شمال کوردستان را دگرگون ساخت. به‌توامی بنا به لزومات جنگ ویژه یک تقسیم کاری مدیریت درست شد که جهت اخذ تدبیر بود.

سومین موضوع در این باره، عملکرد اروپا بود. با جنگ ایران و عراق، جنوب و شرق کوردستان را بر روی پ.ک.ک بسته، در شمال با پشتیبانی ناتو وضعیت غیرعادی اعلام کرده، نیروی نظامی به گریلا حمله‌ور شده و مابقیه موجودیت پ.ک.ک را جهت تحت کنترل قراردادن خود و جذب آنها به درون نظام، در اروپا نظام جدیدی را برپا ساختند. اما پ.ک.ک دیگر بزرگ شده و جنبشی نبود که تنها از پنجاه صد کادر و یا چند صد گریلا تشکیل شده باشد. همچنین بصورت جنبشی مردمی درآمده بود. در شمال، روزاوا و در کل، در هر چهار بخش کوردستان و در اروپا از بستری اجتماعی برخوردار شده بود. صدها هزار هوادار داشت. سرکوب و تصفیه کردن چنین جنبشی امکان‌پذیر نبود. در این وضعیت، نقشه آنها از بین بردن مدیران رده‌بالای سازمان، ازهم‌پاشاندن سازماندهی جنبش و در این صورت، تحت کنترل قراردادن باقیمانده‌ها و هواداران آن توسط تشکیلات دیگر بود. تنها بدین طریق می‌توانستند کنترل کرده و پ.ک.ک را بی‌تأثیر ساخته و برچینند. در غیر این صورت، اگر می‌خواستند بطور کلی آن را سرکوب کنند، بایستی یک نسل‌کشی بزرگ انجام می‌دادند که برای این کار نیز ممکن نبود نیرویی را در این حد تنظیم کنند که به اجرای آن پردازند. اساس، بی‌تأثیرسازی خط‌مشی رهبری و پ.ک.ک و برچیدن گریلا بود. در این راستا، کافی بود که حمله‌ای را انجام داده و بجامانندگان از حمله را با یک خط‌مشی دیگر یکی ساخته و به درون نظام جذب کنند. می‌خواستند همانند احزاب دیگر کورد، پ.ک.ک را به وضعیتی درافکنند که از لحاظ نظام انکار و امحا خطرناک نباشد. یک پایه این نقشه را اروپا تشکیل می‌داد.



نقش اروپا از بهار ۸۶ به بعد این بود که دستگیری اعضا و هواداران پ.ک.ک و دادگاهی کردن آنها بود. مدیریت پ.ک.ک در اروپا را آشکار کرده و با زمینه‌سازی جهت دادگاهی حقوقی پ.ک.ک، به گردآوری دلیل پرداختند. در این باره ابتدا از رهبری شروع کرده و کوادر پ.ک.ک در اروپا را دستگیر و دادگاهی را آغاز کردند. بدین ترتیب، رهبری یا با ازمیان برداشته شدن، بی‌تأثیر می‌شد و یا با دستگیرکردنش، او را به اروپا می‌بردند. با دادگاهی رهبری و مدیریت حزب در اروپا سازمان‌یافتگی موجود ازهم پاشیده و به وضعیتی دچار می‌ساختند که قادر به مدیریت مبارزه نباشند. در این صورت، نیروی بجامانده از پ.ک.ک را هم تحت کنترل درآورده و با جذب آنها به درون نظام، در تشکیلاتی شبیه پ.ک.ک جای می‌دادند. جهت اجرای این نیز فاطمه و حسین یلدرم را به حرکت انداختند. آنها را در جایی گرد آورده، تنظیم و آماده کردند. در محیطی که تمام این هجوم‌ها انجام می‌گرفت، حسین یلدرم و فاطمه نیز می‌بایستی اعلام یک پ.ک.ک را کرده و به اصطلاح می‌گفتند "پ.ک.ک تجزیه شد، ما پ.ک.ک جداگانه‌ای هستیم!" سرکوب‌شدگان و زیان‌دیده‌ها را گردآوری و سازماندهی کرده و به درون نظام می‌کشیدند. نقشه اروپا این‌گونه بود. بر این مبنای، به تحقیقات و عملی‌سازی برنامه‌ریزی خود پرداختند. یعنی نقشه‌ای نبود که تنها بر روی کاغذ بماند. رفقا می‌دانند، بر این اساس تدارکات صورت گرفتند. بر روی جنگ ایران و عراق تدارکات انجام دادند. به‌شکلی مؤثر به برقرارسازی وضعیت غیرعادی در سراسر سال ۸۷ مشغول شدند. در اوایل ۸۸ به بعد ارتش ترکیه حمله را آغاز کرد. نقشه را در بخشی از اروپا بطور کلی انجام دادند.

در بهار و تابستان ۸۸ گسترده‌ترین حملات نظامی را بر اساس این تدارکات بر علیه گریلا در شمال انجام دادند. در تمام مناطق، ارتش در حال هجوم بود. فرماندار وضعیت فوق‌العاده، خیری کوزاچی اوغلو، یک فاشیست حمله‌کننده تمام‌عیار بود. با زیر پا گذاشتن همه مناسبات و قوانین، در چارچوب جنگ ویژه، جهت به‌آتش‌زدن و ازهم‌پاشیدن هر چیزی، دست به حمله بی‌امانی زد. همراه با همکاری با ایران و عراق و تندکردن مرزها به کوردستان حمله‌ور شدند. عراق در ۱۶ مارس ۸۸ کشتار همگانی حلبچه را انجام داد. تمام پیشمرگه‌ها را نیز به شمال رانده و جنوب کوردستان را به یکباره تحت کنترل خود درآوردند. پ.ک.ک دیگر به وضعیتی دچار شد که قادر به استفاده از جنوب و شرق کوردستان نبود. سعی کردند

گریلا را در این وسط در تنگنا قرار داده و له کنند که این هم به اجرا گذاشته شد. از سوی دیگر، اروپا هم نقشه را عملی ساخت.

در فوریه سال ۸۸ به بعد دست به دستگیری کردن پ.ک.ک ای ها زدند. در این باره، ناتو از اتحادیه جماهیر شوروی هم اجازه گرفته بود. سفیر ویتنام به ما گفت: "تدبیر داشته باشید! با توجه به مراکز شما حکم دستگیری هست؛ دستگیری هایی انجام خواهند شد." از این هم آگاه بودیم که 'مسکو' اجازه دستگیری کردن پ.ک.ک ای ها را داده بود. ویتنامی ها از آنجا فهمیده بودند و ممکن نبود به شکل دیگری با خبر شده باشند. شوروی هم در این کار جای داشت. چرا نیاز به اجازه گرفتن از شوروی داشتند؟ چون می ترسیدند آنها همکاری نکنند و در حین وارد آوردن فشار گریخته و به اصطلاح در آنجا خود را حفظ کنند. آن مناطق را هم جهت مسدود کردن حرکت پ.ک.ک در هدف قرار دادند. البته پ.ک.ک با هیچ کدام از آنها ارتباطی نداشته و کسی هم همکاری نکرده بود. با وجود این، هرگونه تدابیری را هم اخذ کرده بودند. با اینکه همه این ها را هم می دانستیم، ایستار سازمانی ما زیاد خوب نبود و تدبیر نگرفتیم.

از فوریه ۸۸ به بعد نخستین دستگیری ها روی دادند. طی دو هفته یکی دو رفیق را دستگیر کردند. از مارس تا می، مطابق با برنامه ریزی شان هر کسی را در اروپا گرفتند. يك دستگیری گسترده روی داد. در اروپا کادری باقی نماند که کار سازمانی انجام دهد. در پی آن، فاطمه و حسین یلدرم در اروپا سازمانی را به نام "اتحاد انقلابی پ.ک.ک" اعلام کردند. تا آن زمان، فاطمه ناپدید شده بود. زیرا رهبری پس از کنگره بیان کرد که اگر فاطمه می خواهد کار کند بیشتر از این ما با او مشغول نخواهیم شد و او را در اوایل سال ۸۷ به یونان فرستاد. يك ماه در آنجا ماند و سپس ناپدید شد.

دست آخر در بهار ۸۸ با اعلام "اتحاد انقلابی پ.ک.ک" ظاهر شد. حسین یلدرم هم کاوه چی و يك وکیل بود. در سال ۸۱ از آمد وکالت رفقای را که دستگیر شده بودند می کرد؛ رفیق مظلوم، خیری و آنها. به گمانم در مورد آنها دارای آگاهی بود. سپس او را هم دستگیر کردند. دو سه ماه پیش آنها بازداشتی ماند و از زندان خارج شد. در این میان، رهبری رابطه برقرار کرده و برای اینکه دوباره دستگیر نشود او را به سوریه آوردیم. به اروپا رفته و راجع به زندان کتابی نوشت. تبلیغ می کرد که چگونه وکیل کوردی است، رفقا در زندان چگونه از خویش دفاع کرده اند، خودش

چگونه دستگیر شده و همچون سخنگوی زندان رفتار کرده بود. از لحاظ جسمی خیلی لاغر شده بود. تا حدی هم سالخورده بود. به گمانم رهبری بخاطر اینکه زیاد به حرکت نیفتند، او را به اروپا فرستاد رفت. فکر کنم در اروپا به فعالیت امور خارجی مشغول بود. با نوشتن کتابی خود را مشهور کرده و شناساند. آنطور تعریف کرده بوده که انگار هنوز با رفقای زندان مانده است.

در سال ۸۸ در مورد رویداد اولاف پالمه حرف زد. خیلی مشکل ساز شده بود. به موقع تدبیر اخذ نشدند و نظر بجایی بیان نشد. یعنی احتمال داشت چنین چیزی پیش بیاید، ولی بدون روشن کردن وضعیتش، به حال خود رها شد. رهبری بسیار ناراحت شده و بنا به این مسئله ما را بازجویی کردند. وضعیت او زیاد معلوم نبود، ولی می گفت "اشتباهی رخ داده است!" بعدها آشکار شد که زیاد اشتباه نبوده است. به احتمال زیاد، همچون جاسوس از زندان، خارج شده بود. یعنی به شرط جاسوسی کردن او آزاد کرده و فرستادند. بجز این، احتمال دیگری وجود ندارد. وضعیت خیلی خوب بود و هیچ مشکلی نداشت. در اروپا بسان گل زندگی می کرد. هر طور که می خواست کار کرده و هیچ کسی به او فشار نمی آورد. اما به یکباره با فاطمه یکی شده و در مقابل حزب ایستاد. همچنین افراد نفوذی دیگری ظاهر شدند. یکی اهل سرحد بود به نام ارجان که احتمالاً او هم جاسوس بود. آشکار شد که در اروپا معلومات داخلی حزب را آنها می دادند. با دادن هرگونه معلوماتی درباره رقفا موجب دستگیر شدن تک تک آنها شدند. البته در ابتدا از چنین چیزی خبر نداشتیم. پس از دستگیری ها حزب "اتحاد انقلابی پ.ک.ک" را اعلام کردند. حزب فاطمه، حسین یدرم، ارجان و چنین افرادی بود. آنها گفتند "اروپا زیر نظارت ما می باشد." تنها به اعلام کردن محدود نمانده و کسانی را که از رهبری ناراحت بودند، جهت ایجاد همبستگی در پ.ک.ک خود فرا خواندند. ارتباط برقرار کردند، به زندان نامه فرستاده و زندانیان را دعوت کردند که به حزب آنها بپیوندند؛ رفیق قره سو و آنها. جهت تجزیه حزب به تلاش افتادند. در اروپا هم پافشاری کردند. رهبری باقی مانده بود. می دانستند که اگر رهبری را بی تأثیر نکنند به نتیجه نخواهند رسید. در این چارچوب، تلاش بسیاری بخرج دادند. گفته شد که در آن موقع، رویدادهای خطرناکی هم روی دادند، ولی جزئیات آن را نفهمیدیم. نقشه ای نبود که تنها بر مبنای از بین بردن باشد. اگر از میان بر نمی داشتند، چگونه رهبری را بی تأثیر

می‌کردند؟ حتما باید به‌شکلی بی‌تأثیر می‌ساختند. در غیر این صورت، نقشه به موفقیت نمی‌رسید. برای همین نیز در دادگاه آلمان، رهبری را مجرم درجه یک شناختند. دعوی‌ای که در آلمان آغاز شده بود، برای مدیریت نبود. رهبری مقصر درجه یک بود و پس از وی، مدیریت در اروپا می‌آمد. بدین جهت، آلمان حکم دستگیری رهبری را صادر کرد. در این چارچوب، وزیر امور خارجه آلمان، هانس دیتریچ گنچر، سه بار به شام رفت و از حافظ اسد خواست که رهبری را تحویل دهند، اما نتیجه‌ای نگرفت.

هانس، شخص خیلی مؤثری بود. رهبر حزب لیبرال دموکرات بود. در ائتلاف مشارکت داشته و سیاستمدار سرشناسی بود. نه تنها اعتبار دولت آلمان، بلکه نفوذ و نیروی خود را نیز بکار گرفت. ریاست اسد درخواست او را قبول نکرد. گفته بود که او جالان در سوریه نیست. رهبری آن موقع، زیاد در سوریه نماند. بیشتر در لبنان، در کمپ ماند. این چنین نقشه دستگیری، دادگاهی و ازمیان برداشتن رهبری نقش برآب شد. وگرنه نقشه‌ای گسترده و بسیار تنظیم شده بود. ولی نقطه اساسی رهبری بود که نتوانستند نقشه بی‌تأثیر کردن وی را با موفقیت به نتیجه برسانند. رهبری نیز با صرف تلاشی بسیار، همه نقشه را با همه پایه‌هایش آنها را پوچ کرد. در رابطه با اروپا به فعالیت پرداخت. وقتی تشکیلات نبود، خطاب به خلق فراخوانی داد. نامه‌هایی را فرستاده و خلق را رهنمون ساخت که: «به فعالیت‌های خود ادامه دهید، نقشه‌ای در کار است.» و حرکتی همگانی شکل گرفت. دیگر زیاد مهم نبود که حزب هست یا نه، مدیریت هست یا نه. خلق، فعالیت‌های خود را در اروپا انجام داده و سازمان فاطمه و حسین یلدرم هم در صفر ماند. توده مردمی ما به هیچ وجه در آن جای نگرفت.

از طرفی دیگر، در رابطه با حملات شدیدی که در برابر گریلا انجام می‌گرفتند، فعالیت وسیعی صورت گرفت. رهبری مفصل‌ترین ارزیابی‌هایش را درباره جنگ گریلا و گریلاگری در ماه‌های فوریه و مارس ۸۸ انجام دادند که به‌شکل سه چهار کتاب چاپ شدند. بزرگترین دوره آموزشی را در آن موقع برگزار نمود. این چنین در برابر بستن مرزها از سوی ایران و عراق، اعلام وضعیت غیرعادی در شمال و حملات انجام گرفته در برابر گریلا، به سازماندهی مبارزه زیرکانه گریلا پرداخت. در آن زمان، چند برابر بیشتر، از گریلا پشتیبانی صورت گرفت. هم به‌لحاظ فکری، آن ارزیابی‌ها را

انجام داده و هم از حیث عملی، به آماده کردن کادر و انتقال دادن مبارزین مشغول شد. این گونه آن حملات را نقش بر آب ساخت. هجوماتی که جهت سرکوب و نابودی گریلا انجام گرفتند، با سعی و تلاش فراوان رهبری درهم شکسته شدند. برای همین، به پایان رسانیدن جنگ ایران و عراق و بستن مرزهای جنوب و شرق کوردستان بر روی گریلا نیز نتیجه بخش نبود. اقدام وضعیت فوق العاده هم در شمال نتیجه ای نداشت. غلبه کردن بر تمامی این ها در سال ۸۶ و اجرای موفق برنامه ریزی با وجود همه سختی ها از نتایج کنگره سوم نشأت می گرفت. برغم تمامی مشکلات، وجود کم و کاستی در انتقاد و خودانتقادی ها و آشکارنشدن کامل برخی مسایل، کنگره موجد يك اندیشه مهم، شوق، هیجان و خواسته مبارزه گشت.

در این مرحله، رهبری نیز با تبلیغ و انتقاداتش از کادر، حال و هوای مبارزه را بوجود آورد. در راستای بازگشت به میهن و واردشدن به جنگ، جوش و خروش يك رقابت شکل گرفت که خیلی باارزش بود. همچنین برخی مسایل مانع ساز را از میان برداشت. بعضی روابط را مورد دادرسی قرار داده و بی تأثیر نمود. رهبری تقسیماتی را در پراکتیک انجام داد. آنهايي را که در جنگ جای نمی گرفتند، برای فعالیت های دیگر فرستاد. زمینه گسترش جنگ را هموار ساخت. این چنین خواست که فوری نتایج کنگره سوم به میهن و اروپا گزارش یابند. البته چون سال کنگره بود، در اوایل پاییز ۸۶ به منظور تشکیل کنگره و گزارش نتایج آن، تمام نیروی شمال را به مرز شرق و جنوب کشاند. گروه های بسیاری در آنجا گرد آمدند. طبق برنامه ریزی، رهبری رابطه برقرار نموده و کارش را انجام داد. اساساً ارتباط سازمان یافته ای با اروپا وجود داشت. فوری اسناد کنگره نوشته شده و آن را تکثیر کردند. بیانیه ای که دربرگیرنده گفتگوهای کنگره بود آماده شد. کمیته مرکزی با انجام تقسیم کاری، جهت گفتگو درباره نتایج در اروپا به حرکت افتاد.

فرهاد (عثمان اوجالان) و جمال کور می بایستی به میهن انتقال داده می شدند. جمال کور در هنگام کنگره دست به يك حقه بازی دهاتیانه زد. از آگاهی مشخصی برخوردار بود. وقتی دید خلأ وجود دارد، در برآورد با سبکسری جمال خیاط، او کمی منظم تر نشان می داد. البته با ریزی بی چندانی عملکرد پیشینش هم بررسی نشد. در چنین محیطی، این طور خود را نمایاند که انگار گزارش عملکردش را خواهد داد. در میان کوا در و مدیریت آنجا دادن يك شانس، بیشتر به او می رسید. مثل نامزد

می‌ماند. فرهاد هم ایجاد مشکل می‌کرد. این فرهاد آن وقت هم مسئله‌ساز بود. او در هنگام کنگره بیشتر اوقات با فاطمه نشست و برخاست داشت. چند بار به رهبری یادداشت فرستاده بود که: "پیش روی مرا سد می‌کنند، جلوی رابطه‌ام با رهبری را می‌گیرند، من را در تنگنا قرار می‌دهند." چنین گزارش‌هایی را مبتنی بر حمایت از فشار فاطمه بر رهبری و مغشوش‌سازی محیط می‌فرستاد. رهبری در آن زمان می‌گفت "عقدۀ برادرکوچکی!" فاطمه خیلی او را بکار گرفت و می‌گفت: «برای تو مانع ایجاد می‌کنند. در واقع حق توست، تو باهوشتری. باید عضو کمیته مرکزی بشوی." و حرف‌هایی از این دست. این گونه، حال و هوایی را هم برای خود درست کرده بود. در کمپ بود. بیشتر مدیریت آموزش را بر عهده داشت.

پس از کنگره دوم، فرهاد به لیبی فرستاده شد. در آنجا نیز کمی کار کرد و به اروپا رفت. تا حدی چشمانش باز شد. با تکیه بر تمام این‌ها و مبنای گرفتن تحریک‌های فاطمه که البته در او زمینه وجود داشت، یکی از کسانی بود که کنگره را برهم می‌زد. هنگام تدارکات به فاطمه کمک کرده و در تحت فشار قراردادن رهبری نیز پیش قدم شد. پس از برملا شدن و بی‌تأثیر شدن فاطمه، به گروه‌گرایی مشغول بود. رهبری خیلی عصبانی شده بود. در کنگره نامزد مدیریت بود و انتخاب هم شد. با وجود این، باز هم می‌گفت "جلویم را می‌گیرند!" رهبری جهت بریدن این بهانه از او، در کنگره وظیفه‌دارش کرد. همراه با فاطمه هر دو با هم براه افتادند که از راه ایران به خاکورک و سپس به زاپ برسند. ایران نیز اجازه داد که از فرودگاه بروند، ولی دست بر تمامی مدارک همراه‌شان گذاشت. حتی اجازه نداد که یک تکه کاغذ را هم ببرند. تمام اسناد مربوط به کنگره را گرفته و همچون شخصی عادی آنها را فرستاد. در این حال، گزارش دادن کنگره و گفتگوهای آن، بر انصاف فرهاد و جمال کور ماند. رهبری برای رسانیدن آن اسناد بدانجا تلاش زیادی بخرج داد. با سوریه هم تماس گرفتند، او هم اجازه نداد. برای اینکه از راه زمینی برسد نیز نیاز به آمدن بهار و تابستان بود. در این حال، البته لازم بود اقدامی عملی صورت گیرد. آن‌همه نیرو بر سر مرز نگه داشته نمی‌شد. به‌ناچار در اوایل بهار تقسیمات انجام گرفته و روبه شمال پراکنده شدند. به‌همین علت، چون امکان فرستادن با دست و از راه زمین وجود نداشت، به اندازه کافی، به میهن هم گزارش نشد. با نرسیدن اسناد، رهبری گفت که: «بنشینید اسناد را بنویسید. گزارش‌ها و محتوای تصمیمات را به حالت نوشتاری

آماده کنید. همه شما شرکت کردید، حفظ هستید. بنا به آنها تشکیل کنگره داده و کنگره را به آنجا منتقل کنید." البته نوشتند و آنچه را هم که نوشتند، سعی کردند مطابق میل آنها باشد. جمال کور کنگره را این چنین ارزیابی کرد که "روشنفکران شکست خوردند، روستایی‌ها پیروز شدند!" بدین ترتیب کوشیدند مدیریتی را مطابق میل خود درست کنند. او افراد مثل خودش را پیش قدم کرد و مابقیه را همه به عقب راند تا نظام خود را برقرار سازد. ابتدا ترتیب این را داد در ایران بماند. در آنجا قرارگاهی ساخته و یک زندگی مطابق میل خود را برپا کرد. مابقیه نیرو را هم تقسیم کرد.

تا اینکه رهبری مداخله نمود و ارزیابی‌های جمال کور را مورد انتقاد قرار داد. شم‌دین ساکیک و امثال او را به پیش کشیده و مدیریت را هم صلاحیت‌دار کرده بود. حال آنکه تا آن اندازه صاحب مسئولیت نبود. به عنوان مثال؛ شم‌دین ساکیک آن موقع هنوز به تمامی ملحق نشده و رهنما بود. او هم مثل جمال کور اشقیا بود. چون با خانواده‌اش درگیر شده بود، تحت پیگرد بود. جهت نگهداشت خود به کوه آمده بود. همراه با کودتای دوازده سپتامبر، وقتی مدیریت حکومت نظامی به جریان افتاد، حزب را همچون پناهگاه بحساب آورده و تا مدتی پیش رفقا ماند. هنگامی که رفقا به سوریه عقب کشیدند او همراه آنها بود. از روی ناچاری به حزب پیوست. آموزش‌هایی را دیده و به خواسته خود به میهن آمد. تا زمان برگزاری کنگره سوم، هنوز در یگان‌ها جای نگرفته بود و میان آمد و بوتان رهنما بود. در هنگام شهادت رفیق عگید، در یگان وی بود.

فهاد هم نقش خود را ایفا نکرد. نتایج کنگره به شیوه متعادلی بازتاب داده نشد. انتقاد و خودانتقادی انجام نگرفت. حتی بازگونه انعکاس یافت. کنگره را همچون دربردارنده موضعی محکوم‌ساز و گریزاننده انسان‌ها نشان دادند. همچنین به مانند برخوردی خودنمایانه تعریف کردند. بدین لحاظ، به میهن انتقال داده نشد. رفیق جمعه هم بود که در کنگره دوم شرکت نکرد. آن موقع، بیروت تحت محاصره قرار داشت. زیر لوای انتقاد از مدیریت، رفیق جمعه را هم بی‌تأثیر کرده بودند. به موجب این، یک درگیری داخلی آغاز شد. بجای مبنا قراردادن برخورد چاره‌آفرین انتقاد و خودانتقادی و موضع عزم‌آفرین و وحدت‌ساز کنگره، معیار و مبادی پیشین حزب را هم درهم شکستند. به میل خود، حرکت‌های گروهی و اشقیاواری تشکیل

داده و از آن زمان سعی کردند مرحله‌ای مشابه مرحله ۲۰۰۲-۲۰۰۳ را برقرار سازند که بتوانند بر روی امکانات حزب به گذران پرداخته و هر چه را که می‌خواهند انجام دهند. با توجه به این وضعیت، رهبری انتقاد و مداخله نمود. برخی‌ها فرار کردند. گروهی تا این سطح تشکیل داده بودند. یکی به اسم 'شیخ موس' بود اهل العزیز که جمال کور با او یکی شده بود. هر دو قرارگاهی را بنا به خود در ایران ساخته بودند به گمانم. تقسیمات دیگران را هم صورت می‌دادند. با روبروشدن با انتقاد رهبری، با يك زن به نام زینب اهل 'پازارجک' فرار کرد. زینب پس از اینکه به اروپا رفت مدام مشکل ساز بود. می‌خواست که با شورش ازدواج بکند که حزب این را رد کرد. لذا در برابر حزب در حالت واخواهی بود. هیچ کاری را انجام نداد و به هیچ چیزی هم کار نداشت. حرف نمی‌زد، سکوت اختیار کرده بود. آخرین باری که او را دیدم صدایش هم در نمی‌آمد. گوش می‌داد ولی باز به میل خودش رفتار می‌کرد. با وجود این هم به میهن آورده شد. در برخی کارهای عملی جای داده شد.

جمال کور را گرفته و بازجویی کردند. پس از يك کنگره بهسازی، نتیجه‌دار و چاره‌یاب، در واقع، بی‌صبری و از کوره بدر رفتن همچون بی‌حلی به جریان افتاد. رهبری این واکنش را به عنوان دسیسه‌چینی فئودال ارزیابی نمود؛ به مثابه برخوردی فرصت‌طلب و توطئه‌گر برآورد کرد که نتایج حزب را به مانند خود بازتاب نداده و انعکاس‌دهنده خط‌مشی حزب نبوده، بلکه خود را جای آن گذاشته و با تفسیر فرجام کنگره بر وفق خود، در اختیار گرفتن امکانات حزب و سازمان‌یابی خود را در هدف قرار می‌دهد؛ و آن را محکوم ساخت. در آن جبهه، نتایج کنگره بخوبی بازتاب داده نشد. وارفتگی‌ها و عقب‌کشیدن‌هایی روی دادند. در واقع، وقت داشتند، در دسامبر راه افتاده و در ژانویه رسیدند. می‌توانستند نتایج کنگره را تا بهار تفهیم و درونی سازند و موجب نوآوری شوند. بر این اساس نیز نیروی گریلا از نو سازماندهی شده و با فرارسیدن بهار در سراسر کوردستان پراکنده گردند. زمینه آن هم موجود بود. اما جمال کور چنین نکرد و خط‌مشی فعال نشد. کل کنگره نیز گزارش داده نشد. به همین علت نیز در گام سال ۸۷ به شکل مؤثری مشارکت نکرد. مدتی بعد در تابستان اسناد فرستاده شد و نیروی آن مناطق توانست از نتایج کنگره آگاه شود. تا آن موقع نیز حتماً تقسیمات صورت گرفته بودند. دوره پرکنش پراکتیک بوده و هر کسی به طرفی رفته بود. هیچ‌کسی فرصت چندانی برای خواندن نتایج کنگره و



گفتگو کردن درباره آن نداشت. در آن منطقه درونی نساخته بودند. جبهه و مشغولیت بود. هم در شرق و هم در جنوب، در واقع، گریلا در آن جبهه‌ها تراکم داشت. از درسیم و تمام شمال، همه به آنجا آمده بودند. وقتی آنجا به حالت فعالی درنیامد، مداخله از جنوب مانده بود.

رهبری پس از کنگره، برپایی آکادمی معصوم کورکماز در منطقه کنگره را در برنامه قرار داد. البته وضعیت معلوم شده بود و دیگر آن کار در میهن اجراپذیر نبود و برای رهبری مانده بود. ایستار مدیریت در میهن بر این ساس بود. در دفاعیات نیز به این گفته که "اینقدر از دست ما ساخته است!" می‌پردازد. مدیریت ما ابتدا با گفتن "ما مگر بتوانیم اینقدر انجام دهیم." مسئولیت را به رهبری واگذار کردیم. سپس گفتیم "مگر رهبری بتواند از عهده‌اش برآید." بنابراین، تا آن موقع، هر چند انجام این کار را در بیرون، پردردسر می‌دید، ولی می‌توانست انجام دهد، در غیر این صورت هم رهبری مجبور ماند. از روی ناچاری هم باشد، دوباره منطقه لبنان را به عرصه آموزش و سازماندهی گریلا تبدیل نمود. در کنگره تصمیم گرفته شد که آکادمی معصوم کورکماز در مکان کنگره برپا شود. نیروهای موجود در مناطق مختلف را مطابق با آکادمی از نو تنظیم نموده و در زمستان ۸۷-۸۶ با هدف فرستادن آنها در بهار به میهن دست به فعالیت تدارکات زد. جمال خیاط را هم مسئول آن نمود. تا حدودی او هم شناخته شد و در کنگره سوم، تلاش کرد عقیده خود را حاکم گرداند. با جمال کور رقابت می‌کرد. رهبری چیزی نمی‌گفت ولی تحت نظر قرار می‌داد. وی جهت روشن‌تر کردن وضعیتش، به او این وظیفه را داده بود. که در مدت کوتاهی نیز آشکار شد. نه تنها برای رفتن به میهن آماده نمی‌شد، بلکه سعی می‌کرد با پرحرفی محیط را سست و لرزان گرداند. نخستین بازجویی جمال خیاط در آن موقع صورت گرفت.

از طرفی دیگر نیز برای بازگشت به میهن تدارکات انجام می‌گرفتند. نتایج کنگره را درونی ساخته و با توجه به مناطق مختلف، برنامه‌ریزی پراتیک را انجام دادند. در تطابق با آن، فعالیت تشکیل یگان هم انجام شدند. بر این مبنای، با رسیدن بهار یگان‌ها بسوی ماردین و بوتان و از آنجا نیز به مناطق دیگر شمال به حرکت درآمدند. بزرگترین مداخله گریلا در آن عرصه صورت گرفت. در نتیجه تدارکات صورت‌گرفته در زمستان ۸۷-۸۶ یک نیروی مؤثر، باروحیه و پویا آماده گشت. از

مارس به بعد عملیات‌ها آغاز شدند. از ماردین گرفته تا باگوک و از بوتان تا زاگرس، عملیات‌های مؤثری انجام گرفتند. این گام تأثیرگذار، دشمن را بسوی اجرای جنگ ویژه سوق داده و در سطح ناتو به نقشه‌ریزی پرداختند. برآستی هم مبارزه گریلا در سال ۸۷ بسیار تأثیرگذار شد. بسیاری از رفقا با نیرویی که از کنگره گرفته بودند، عملکرد مؤثری را از خود نشان دادند. درگیری‌های بزرگی روی دادند و شهید هم دادیم، ولی ضربات سنگینی به دشمن وارد شد.

رفیق اردال، رفیق بدران و آنها همه در این مرحله شهید شدند. رفقای بودند که همراه با رفیق عگید، پیشاهنگی گسترش خط‌مشی فرماندهی گریلا را انجام دادند. رفیق اورهان هم بود که اهل جیبین بود. مدتی طولانی نزد رهبری مانده بود. او هم جزو نخستین گروهی بود که آموزش رهبری را دید. در حوالی عنتاب، مسئول نظامی بود. سال ۸۶ او هم به میهن رفت. در سال ۸۷ در بوتان به مدت چند روز، یکی از بزرگترین درگیری‌ها را فرماندهی نموده و در آنجا شهید شد. یکی از رفقای سرشناس دیگر، 'حسین ساری چیچک' بود. با به‌شهادت‌رسیدن برخی‌ها رهبری آن را به‌عنوان تأثیر دسیسه‌گری فئودال ارزیابی کرد. چون در شهادت رفیق اردال نیز رویدادی مشابه شهیدشدن رفیق عگید به‌میان آمده بود. در درگیری‌ها کسانی که در مسیر خط‌مشی حرکت کرده، دلاورانه، سرزنده و فعال، فرماندهی جنگ را می‌کردند شهید شدند. به‌نظر می‌رسید جمال کور جهت هموارساختن پیش‌روی خود، دست به تصفیه پیشاهنگان گریلا زده بود. رهبری، دسیسه‌گری دهاتی را تنها در فرد جمال کور محکوم نکرد، بلکه کل این گرایش را به‌عنوان يك توطئه ارزیابی نمود.

به بعضی از روستاها هجوم آورده شد. بخشی نیز دست به آن گرایش تبهکاری زدند. بخشی هم رفقای بودند که برآستی صادق و مبارز بوده، ولی بی‌آگاه و تحت تأثیر تبهکاری بودند. چنان محیطی بود که معلوم نبود گریلا چکار می‌کند؟! کنتراگریلا به بعضی از روستاها هجوم بردند. اساساً يك نهان‌کاری وجود داشت. دولت هرگونه اختفایی را انجام می‌داد. به‌همین دلیل نیز آشکار نبود که کی چه کاری می‌کند. همه را هم بر گردن پ.ک.ک می‌انداختند. در برخی از روستاها عملیات‌های کشتارواری را انجام دادند. هنوز هم معلوم نیست کدام‌یک از آن عملیات‌ها به‌نام پ.ک.ک انجام گرفته، کدام‌شان را کنتراگریلا انجام داد و یا چه کسی تشویق کرد؟ آن مرحله، مرحله به‌هم‌ریخته‌ای بود.

پراکتیک سال ۸۷ از این قرار بود. البته گزارش کنگره به اروپا آسان تر بود. بر مبنای آن اسناد، جلساتی برگزار شده و به فعالیت پرداختند، ولی مورد پسند قرار نگرفت. از این رو، برنامه ریزی خوبی انجام نگرفته بود. بعضی از تصمیمات، متناسب با شرایط اروپا دیده نشد. به عنوان مثال؛ تصمیم یک میلیون شدن اعضای جبهه رهایی ملی کوردستان، با این برخورد روبرو شد که "پس فوراً به عضو درآوریم، اعضا را مشخص کنیم، به آنها شناسنامه بدهیم!" یعنی تهیه و پخش شناسنامه جبهه مورد بحث قرار گرفت. نظام اروپا و بویژه آلمان این را از نظر قانونی خطرناک دیده و غیرقانونی اعلام کردند. در نتیجه، این را به عنوان بهانه‌ای جهت دستگیری قرار داده و فعالیت ما را محدود ساختند. با وجود این، باز چنین تلاش‌ها و برنامه‌هایی ضروری بودند.

کادر در اروپا بدون درونی‌سازی آن و دیدن آموزشی کافی به پراکتیک فرستاده شدند. در نتیجه، موفقیت لازم بدست نیامد. ناتو هم که پیشتر در مورد پ.ک.ک حکم پیگرد قانونی را صادر کرده بود. تمام سازمان‌های اطلاعاتی دولت‌های اروپایی به حرکت افتاده بودند. آنچنان که مرحله‌ای را آغاز کرده و در حال پرونده‌سازی برای پ.ک.ک بودند. آلمان پیش قدم این نقشه بود. تمامی این آشفتگی و بهم‌ریختگی‌ها فرصت خوبی را به او داده بود. به چندین جا هجوم آورده و اسناد، آرشیو و هر چیزی را بردند. دستگیری‌هایی را انجام دادند. این اقدامات، موجب هراس و در همان حال، واکنش و کین خلق گشت. توده مردمی انبوهی شکل گرفته که با تأثیر کنگره نیز افزایش یافته بود. ولی گزارش دادن ناکافی کنگره، نمایندگی نکردن آن و از طرفی نیز فشار اروپا، تا حدودی در میان خلق، موجب ناامیدی، ترس و عقب‌کشیدن شده بود. رهبری در این باره مبارزه وسیعی را انجام داده و این وضعیت را به باد انتقاد گرفت. مثل وضعیت در میهن نبود که کنگره هیچ گزارش نشده باشد، ولی چندان گفتگویی درخور روح کنگره و خط‌مشی آن صورت نگرفت. رفته‌رفته با شفاف‌سازی و مواضع محاسبه‌گر خط‌های منوط به بهسازی، برخی رفقا خواستند سیستم شکل گرفته در آکادمی معصوم کورکماز را همچون موقعیتی که انگار در منطقه آزاد و عرصه میهن قرار داریم، در آنجا نیز برقرار سازند. این نیز نقطه‌ضعفی را به دست استخبارات اروپا داد که گویا "پ.ک.ک در اینجا محکمه بنا کرده و دادگاهی می‌کند." همه این‌ها را به بهانه‌ای جهت پیگرد قانونی و انجام اپراسیون بر

علیه پ.ك.ك تبدیل کردند. به خیلی از جاها حمله بردند. کانون‌هایی را بسته، آرشیوها را برده و خانه‌های خلق را مورد گشت و بازرسی قرار دادند. این مرحله تا دستگیرکردن پ.ك.ك‌ای‌ها ادامه داشت. اساساً يك بهم‌ریختگی و بی‌ثباتی وجود داشت. يك فعالیت باثبات و سازمان‌یافته مدیریت در کار نبود. برای همین، در برابر بی‌تدبیر بودیم. با وجود اینکه رفقای بی‌سیاری هم وجود داشتند، مدیریتی نبود که فعالیت باثبات و هماهنگ را انجام دهد. برخی‌ها را هم خراب کردند.

م‌ا‌ه‌ر ولات، آن موقع به تباهی گرایید. تمام آرشیو را بدست داد. مدتی بعد بجز او، هر کسی را دستگیر کردند. به احتمال زیاد سازش کرده بود. چون خیلی سرشناس هم بود. تا اینکه به میهن آمد. در لورفتن آرشیو و دادن بیشترین آگاهی به دشمن، او دارای نقش بود. نظم نداشت. جهت نگهداشت خود، دستانش را به جایی بند کرده بود. تمام آرشیو حزب را از دست او گرفتند. يك روز بعد هم او را رها کردند. سپس همه ما را گرفتند و او در بیرون ماند. حال آنکه او ما را لو داده بود. یعنی مرحله بعدی تصادفی نبود.

رویدادهای روسیه را نمی‌دانم، بدون درک مسئله و ارزیابی آن تنها به مثابه بکارآوری کافی نخواهد بود. احتمالاً آن موقع با اروپا توافق کرده بود. البته فعالیت جاسوسی هم در کار بود. فعالیتی که به نام "اتحاد انقلابی پ.ك.ك" که فاطمه مدیریت می‌کرد. فاطمه این را بخوبی دانسته و شناخت داشت. وجود رابطه میان آنها دور از انتظار نبود. مثلاً گفته شد که اروپا لیدری جایگزین او جالان را آماده کرده است. در آن موقع هم پخش شد. در مورد دل‌اور یلدرم هم چیزهای مشابهی گفته می‌شد. البته که آنها نتوانستند از زیر بار آن درآیند. در این دوره، اتفاقاتی پیچیده، نامعلوم و برهم‌زننده محیط سازمانی روی دادند. اساساً در مرحله مابین سال‌های ۸۷-۸۹ از تاریخ حزب‌مان، حوادث بسیاری روی دادند که هنوز روشن نگشته و درباره آنها آگاهی وجود ندارد. در تاریخ حزب ما آشفته‌ترین و نامعلوم‌ترین دوره‌ای است که بایستی آشکار گردد. در این دوره تبهکاری، اعمال شریری هم بر علیه بیرون و در برابر خلق و البته در درون حزب نیز انجام گرفتند. به میزانی که به اروپا مربوط بود، در داخل میهن نیز گسترش یافتند.

## اهمیت آکادمی معصوم کورکماز

در مورد چگونگی نقش برآب شدن نقشه‌های ناتو جهت نابودی و تصفیه پ.ک.ک از سوی رهبری مطالبی را بیان نمودیم. در واقع، در آن زمان، پراکتیک حرکت نکردن در راستای لزومات خط‌مشی و تحقق نیافتن موفقیت‌آمیز آن، به اجرای نقشه ناتو خدمت می‌کردند. اگر برای داخل هم چنین ارزیابی‌ای داشته باشیم، در جبهه شرق اصلاً کنگره گزارش نیافت و در جبهه غرب نیز بیش از گام حزبی، تبهکاری نفوذ کرد. از تاکتیک و شیوه صحیح دوری گرفته شد. در اروپا در عملی‌سازی نتایج کنگره، بهم‌ریختگی و بی‌ثباتی به‌میان آمده و این به زمینه‌ای جهت در تنگنا قرارگرفتن حزب و حمله امپریالیسم به سازمان تبدیل شد. تمامی این‌ها در واقع به نقشه دشمن خدمت کرد. دنباله آن بود. رهبری از طرفی، در حالی که نقشه گسترده ناتو در سطح اروپا و خاورمیانه جهت نابودی و تصفیه حزب را نقش برآب می‌ساخت، از طرفی دیگر نیز مفاهیم و مواضع خارج و ضد حزب را که دنباله‌های داخلی آن نقشه بودند، پوچ نمود. این فعالیت‌ها در مرکز آکادمی معصوم کورکماز انجام شدند.

در بهار ۸۷ به‌بعد سیستم آکادمی شکلی به خود گرفته و روبه پیشرفت نهاد. به اجاق آموزش و تقویت گریلا از لحاظ نظری و کادربودن تبدیل گشت. رهبری در بنیه آکادمی معصوم کورکماز نیز به حل مسایل تئوری پرداخته، ارتقای ایدئولوژیکی را تحقق بخشیده و تلاش نمود که با روشن‌سازی وضعیت کوادر، آنها را برای مبارزه در مرحله پیش‌روی آموزش داده و آماده سازد. اگر فعالیت آکادمی معصوم کورکماز و پرورش گریلا نبود، در میهن، گریلا و فلان هم وجود نداشت. نه اینکه سال‌ها بلکه حتی یکی دو ماه هم نمی‌توانستند دوام بیاورند. بجز این، رهبری تمام جنبش را هدایت و مدیریت می‌نمود. در آکادمی معصوم کورکماز، به فعالیت خارج از میهن، تبلیغ، دیپلماسی، گسترش دهی جنگ گریلا، فعالیت تئوریک، مدیریت حزب، فعالیت فعالیت جبهه و خلق می‌پرداخت. همچون یک قرارگاه کار می‌کرد. انگار مدیریتی ده‌ها نفری بر سر کار است. شیوه و عملکرد تحقق‌ساز این کارها را بوجود آورد. لازم است که تمام این‌ها بخوبی و درست درک گردند. برای همین نیز باید بخوبی واگشایی و ارزیابی نمود.

رهبری در آن موقع هم درباره شیوه و تاکتیک جنگ گریلایی تحلیلات گسترده‌ای را صورت دادند که در کتابی با عنوان "جنبش خلق و گریلا در کوردستان" گردآوری شد. این کتاب، در بردارنده رهیافت‌هایی در راستای جنگ گریلایی و مسایل روش و تاکتیک در این مبارزه می‌باشد. البته موضوع مهمی که در این مرحله به لحاظ تئوریک بر روی آن تأمل و حل نمود، مسایل مدیریت بود. مبادی رهبریت پ.ک.ک و مبانی آن را با ارزیابی و واگشایی‌های وسیع و روشنگرانه‌ای تشریح نمود که در کتابی با عنوان "حقیقت رهبری و مبانی عملی آن" تدوین و چاپ شد.

رهبری بنا به تجارب خود این تحلیلات را انجام داده، برای مسئله مدیریت و فرماندهی چاره‌یاب بوده و نیازهای آن را برطرف گردانید. با روشن‌سازی حقیقت مدیریت، سعی نمود که اشتباهات این نهاد رفع شده، کوادر مدیر را آموزش داده و آگاه سازد. این‌ها نیز همراه با تحلیلات گریلا، تلاش تئوریک پراهمیتی بودند.

موضوع دیگر، به ویژگی‌های ملت‌انقلابی بنا به جنگ گریلایی پرداخت. آن نیز یک لازمه آموزش بود. هنوز در سال ۸۸ بود که کتابی با عنوان "مسئله شخصیت در کوردستان مشکل شخصیت، زندگی حزب و ویژگی ملت‌انقلابی" را آماده نمود. ارزیابی ژرف و چگونگی پشتیبانی عملی در این باره را در دوره آموزشی آکادمی معصوم کورکماز با تحلیلاتی گسترده مشخص ساخت. در بخشی نیز به به مسایل ژرفی که در برگرفته نوبودن هستند پرداخت. همچنین به موانع بر سر راه ملت‌ان شدن، ریشه‌های آن، چگونگی خودآموزی ملت‌انقلابی و دیدگاه ما نسبت به این موضوع اشاره نموده و مورد واگشایی قرار داد. در چارچوب این موارد، افراد آگاه و هوشیار شدند. یعنی به انتقاد و خودانتقادی آغاز شده در کنگره سوم ژرفا بخشید. در چارچوب تحلیلات شخصیتی، به وضعیت مدیریت پرداخته و جهت گسترش جنگ گریلایی، شخصیت کادر را مورد واگشایی قرار داد. همچنین به بهسازی، روشن‌سازی شخصیت و ویژگی‌های نوین مدیریتی که تحقق بخش انقلاب باشد پرداخت. در این باره، تلاش فراوانی صرف نمود.

رهبری در تحلیلاتش به این موضوع اشاره نمود که پ.ک.ک برآستی هم از همان ابتدا بیانگر گسستن از نظام بود. لذا برای پیوستن به پ.ک.ک باید از نظام گسست. بسیار روشن شرح داده شد که نه تنها از حیث مادی و جسمی، بلکه از

لحاظ مفهوم، ادراك و معيارها بایستی از نظام جدا شد. درست است که در مکان جداگانه‌ای هستید و از سیستم بریده‌اید، ولی بطور مسلم، با فهم، آگاهی و حالت روحی آن به زندگی ادامه می‌دهید. اگر خود را آموزش نداده و دگرگون نساخته باشی، با انتقاد و خودانتقادی در برابر معیارهای نظام به مبارزه ایدئولوژیک، طبقاتی و جنسی نپرداخته باشی، قادر به خودآفرینی نبوده و با خصوصیات گذشته در درون پ.ک.ک خواهی ماند. اگر مدتی هم اینگونه بمانید، پ.ک.ک‌ای نشده و نظام را تحمیل خواهید کرد. به همین دلیل نیز قادر به بجای‌آوری وظیفه ملیتانی نبوده و به موفقیت دست نخواهید یافت. به‌مانند جاسوس عینی، در درون گریلا و پ.ک.ک حضور خواهید داشت. این را بطور آشکاری روشن ساخت. با فرگشایی شخصیت بر این مبنا، در راستای برپایی انقلاب شخصیتی، اندیشیدن درباره بنیان ملیتانی بازتاب آن در روح و رفتار فرد، تلاش بسیاری بخرج دادند. راجع به ویژگی‌های ملیتانی انقلابی گفتگوهایی را انجام داد که از این نظر، فعالیت‌های نوآوران و ارزشمندی بودند. آنچنان که به سطح تحلیلات ژرف اجتماعی رسیده و توجه افراد و روشنفکران جهان را به خود جلب نمود. البته رهبری این‌ها را همچون یک جامعه‌شناس انجام می‌داد تا نیازها و لزومات مبارزه بجای آورده شوند؛ انسانی که رودرروی دشمن قرار دارد، توان، جسارت و فهم جنگیدن در برابر آن را از خود نشان داده و معیارهای آن را بجای آورد. در واقع، رهبری جهت شخصیت‌سازی در این راستا آن تحلیلات را انجام می‌داد و مبارزه گریلا بدین احتیاج داشت.

موضوع دیگر نیز ارزیابی در مورد خط‌مشی آزادی زن بود که از بهار ۸۷ به بعد رفته‌رفته در گفتگوهای آکادمیک آموزش، بصورت یکی از موارد مهم مورد بحث درآمد. با گذشت زمان، پیوستن زن به جنبش و گریلا افزایش یافت. این نیز در کاراشدن مشارکت و آموزش در حزب و بدرآوردن عرصه گریلا از سازماندهی صرف مردها مؤثر بوده و جهت درآمدن بصورت عرصه مبارزه زن و مرد و برداشتن موانع بر سر این راه، رهیافت‌هایی را ایجاد نمود. این هم‌زمان، بیانگر گسترش و ارتقای خط‌مشی حزب بود. رشد دادن ذهنیت انقلاب دموکراتیک، انتقادکردن از ذهنیت مرد حاکم در جامعه و با مبارزه در برابر آن، بر مبنای آموزش، آگاه‌سازی و پیشبرد آزادیخواهی زن، ساختن بنیان ذهنیتی آن را در راستای آفریدن جامعه‌ای دموکراتیک مبتنی بر آزادی و گوناگونی‌ها مورد هدف قرار می‌داد. در صورت ایجاد شعور و

ذهنیت در این راستا، البته که در زندگی، معیارها و ارزش‌های اجتماعی دگرگونی و نوآوری‌هایی تحقق می‌یافت که موجب بزرگترین انقلاب اجتماعی و آزادی می‌گشت. بر این مبنا، نظام سنتی، سیستم مردسالار، روابط خانواده مبتنی بر این نظام و خصوصیات زن و مردی را که ناشی از این روابط هستند مورد واگشایی قرار داد. با درس گرفتن از عملکرد ما و بازخواست و واجستن آنها این ارزیابی‌ها را ژرف‌تر نمود.

رهبری يك خط‌مشی آزادی را که رفته‌رفته محسوس و برجسته شد بوجود آورد که این نیز بسیار بااهمیت بود. این وضعیت، هم زندگی و مبارزه با هم زن و مرد در داخل حزب و گریلا و هم زمینه حضوری آزاد و یکسان و مبارزه‌کردن را نیرومند و شرایط آن را فراهم می‌سازد. همچنین با حل مشکلات در این چارچوب، موجب تحقق انقلاب ذهنیتی که در جامعه بسیار مؤثر واقع شد گشت. همراه با افزایش پیوستن‌ها علاقه به حزب و گریلا بیشتر شد. رفته‌رفته چارچوب تئوریک جنبش آزادی زن را مشخص و بستر عملی و سازمانی آن را نیرومند ساخت. بنیان مردمی و کادرشدن آن را بوجود آورد. همراه با تمام این‌ها، برآستی هم در حد بجای‌آوری همه لزومات مبارزه و تأمین نیازهای مبارزین و فرمانده‌های کوردستان، به آموزش پرداخت. این‌ها تجارب گرانبهایی هستند. در تمامی عرصه‌ها جوانان را در قالب یگان‌هایی جای داده، گرد آورده، آموزش داده و به عرصه‌های جنگ فرستاد. بدین ترتیب، جنگ گریلا را تداوم بخشیده و زیان‌های وارده را تلافی نمود. گریلاگری در کوردستان، بر اساس این تلاش‌ها ریشه دوانیده، جایگیر شده، خود را وسیع و جایگیر کرد. وگرنه اگر تلاش‌های رهبری و فعالیت‌هایش در آکادمی معصوم کورکماز نبودند، گریلا این همه پیشرفت نمی‌کرد.

این امر در سراسر سال ۸۸ این‌چنین ادامه داشت. اهداف ناتو جهت سرکوب‌سازی و برچیدن پ.ک.ک را نیز با این فعالیت‌ها نقش برآب ساختند. برای اینکه گریلا مرتکب اشتباه نشده و کسی را از دست ندهند، هوشیاری بالایی ایجاد نمود. این تلاش‌ها تأثیر مطلوبی داشتند. در سال ۸۸-۸۷ در کوردستان یک جنبش گریلا بوجود آمد. برغم تمامی ویرانکاری‌ها و اخلاص‌گری‌ها و اقدامات ضرررسان، گریلا ابتدا در بوتان و سپس مناطق جایگیر شد. پس از کنگره سومین، سنگربندی خود را تمام کردند. در اواخر ۸۸ و اوایل ۸۹ رهبری طی دیداری با روزنامه‌ای، بیان کرد که: «در بوتان در حد يك تیپ، گریلا داریم.» پیش از کنگره، این هدف را



پیش‌روی گریلا قرار داده بود که در سطح گروهان حرکت کنند، ولی در اواخر در دومین سال پس از کنگره، این گروهان‌ها در بوتان تپپی را تشکیل دادند. یعنی گریلا تا آن مرتبه بزرگ شد. از زاگرس و مناطق میانی تا به درسیم، تمام کوردستان پر از گریلا شد. در آمانوس نیز همین‌طور، هرچند رهبری جهت گشودن راه غرب کوردستان از سال ۸۳ به بعد شخصاً خود برای این منطقه تلاش ویژه‌ای بخرج داد. از طریق درسیم و آمد سعی نمود به آن منطقه کمک برسانند. آنجا را هم بر گریلا گشود. این چنین این سال‌ها، سال‌های پیشرفت گریلا شد.

در عرصه دیگر نیز مرحله‌ای در راستای هم رشد تکوین حزبی بر مبنای فعالیت‌های نظری و آموزشی موجود و هم روابط مردمی و فعالیت‌ها و سازماندهی جبهه‌رهای ملی کوردستان آغاز شد. بنا به تصمیم کنگره سوم، در سال ۸۷ در اروپا "اتحادیه زنان میهن‌دوست" تشکیل شد. جهت انتقال آن به میهن، تلاش بخرج دادند. در اروپا سازماندهی زنان بر این اساس گسترش یافت. "اتحادیه جوانان میهن‌دوست انقلابی میهن‌دوست" نیز بنیان نهاده شد. هم سعی کرد آن را نیز به میهن رسانده و هم شاخه آن را در اروپا سازماندهی نموده و به حرکت درآورد. واحد کارگران و زحمتکشان تشکیل داد شدند. یعنی سازماندهی جمعیت گسترش یافتند. با گزارش دادن نتایج آنها به میهن، کوشید سازماندهی خلق در میهن را پیشبرد دهد. سازماندهی فعالیت مردمی در اروپا را نیز مورد هدف قرار داد. همچنین به آماده‌سازی کوداری برای سازماندهی خلق در میهن و فرستادن آنها بدانجا پرداخت. همان وضعیت در فعالیت تبلیغ و رسانه‌ها نیز به میان آمد. از ماه ژانویه به بعد نیز در اروپا چاپ و نشر ماهانه مجله 'سرخوبون' آغاز شد. پیش از آن در سال ۸۷ با عنوان "راه انقلاب کوردستان" اولین شماره آن غیرقانونی به چاپ رسید. شماره‌ای همگانی و پنج شماره ویژه در میهن چاپ شد. چون به لحاظ نوشتن و چاپ، زیاد امکان و فرصت نداشتیم، زیاد منتشر نکردیم. پس از کنگره نخست، با استفاده از امکانات خارج از میهن، تداوم انتشار غیرقانونی آن در اروپا در هدف قرار داده شد. پس از کنفرانس، مدیریتی که به اروپا رفت، مسئولیت انتشار آن را بر عهده داشتند. در ژانویه سال ۸۲، نخستین شماره سرخوبون منتشر شد. از آن زمان تا بحال، تا به امروز انتشار می‌یابد. در کوردستان تنها ارگانی است که بیش از سی سال بطور مداوم و با این تعداد شماره منتشر شده است. این نیز با انقلاب پ.ک.ک ارتباط

دارد. باید برای آن ارزش قائل بود. چونکه به محض اینکه گفته می‌شود نشریه کوردی، مطبوعات ما در حال می‌گوید "کامران علی بدرخان به‌علاوه روزنامه کوردستان و کوردبودن همین!" انصاف لازم است! یکی دو شماره چاپ شده است یا نه و معلوم نیست محتوایش چیست؟! اما روزنامه سرخوبون بیش از سی است انتشار یافته و حقیقت کوردستان را بیان می‌کند. همه متخصصین جنگ ویژه آن آرشیو را می‌پژوهند، ولی مطبوعات ما را نه. به‌عنوان مطبوعات کوردی نیز ارزیابی نمی‌کنند. این‌طور مگر می‌شود؟ این انکارکردن است. هر سال دوازده شماره که در سی سال می‌شود ۳۶۰ شماره. آیا مثل آن وجود دارد؟ نه، نیست و این يك واقعیت است.

در اروپا روزنامه‌ای هم پانزده روز يك بار چاپ می‌شد که گفتیم روزنامه جبهه باشد. اسمش 'برخودان' بود و مدتی با آن اسم چاپ و نشر شد. بعدها بصورت روزنامه روزانه درآمد. حال، 'پولتیکا' انتشار می‌یابد. کتاب‌های بسیاری چاپ شدند. تمام تحلیلات رهبری تبدیل به کتاب شدند. خلق ما در اروپا با این نشریه‌ها و کتاب‌ها آموزش دیدند. در اوایل ۸۸ به‌منظور انتقال دادن این فعالیت‌ها به میهن، در استانبول، نخستین گام بنانهادن نشر "رسم مطبوعات آزاد" برداشته شد. نخست مجله‌ای را با عنوان "نوزایی اجتماعی" چاپ و منتشر کردند. پس از انتشار پنج شش شماره بسته شد. پس از 'خلق آزاد' منتشر شد و سپس 'میهن' و بعد از آن روزنامه گوندم. همه این‌ها تجارب در اروپا بودند که به میهن انتقال یافتند. سال‌های ۸۸ و ۸۹ تحت شرایطی بسیار سختی سپری شد و در سال ۹۰ به‌شکل انبوهی درآمدند. تبلیغ و شورانیدن به عرصه‌ای درآمد که مورد پشتیبانی و کمک خلق قرار گرفت.

تمام این تحولات به زندان هم انتقال یافتند. مقاومت زندان اساساً در سال ۸۲ بود که در آن، مقاومت چهارده جولای پیروز شده و نتیجه گرفته بود. دشمن در وضعیتی نبود که در حال به حرف خود عمل کند. سپس آن تعبیر کرد. دوباره به فشارآوردن روی آورد. در ژانویه ۸۴ در زندان يك قیام دسته‌جمعی برپا شد و باز شهادت روی داد. پس از آن، دولت دید که تحولات تحت کنترل آنها نیست. بوئژه با کارزار پانزده آگوست، وضعیت زندان دگرگون و اعدام برداشته شد. کودتاگران پس از این گام تنها يك نفر را اعدام کرد، سپس متوقف شد. هیچ فرد پ.ک.ک‌ای اعدام

نشد. رفته رفته شرایط در زندان دگرگون شد. دیدند که با وارد کردن فشار، مقاومت صورت گرفته و این به مبارزه بیرون خدمت می‌کند. سیاست 'شلاق شکری' را در پیش گرفتند. اجرای تاکتیک فشار را اندکی فرونشاندن و کاهش دادن، سپس امکان دادن و منحنی ساختن، لیبرالیزه کردن و بازداشتن از مبارزه سرسختانه را مد نظر قرار دادند. از این حیث، زندان از این فشارها گذار نمود و تا حدی آسوده شدند. خود را سر پا نگه داشته، مداومت بخشیده و تا اندازه‌ای آموزش دادند. رفته رفته فراروی امکان آزاد شدن را هموار ساختند. آنهایی که حکم کمی داشتند رها شدند. افرادی هم که پس از دوازده سپتامبر به زندان افتاده بودند، وضعیت رهایی‌شان نامعلوم بود. کسانی که به آنجا انداخته می‌شدند، چندان احتمال خروج نداشتند. ولی از سال ۸۵-۸۶ به بعد وقتی که برخی‌ها آزاد شدند، وضعیت تازه‌ای به میان آمد. کارزار پانزده آگوست، موجب دگرگونی‌های مهمی در عرصه سیاسی گشت. این يك واقعیت بود که پیش از آن، هیچ امیدی به خروج از زندان نبود.

اساساً مدیریت حزب از سال ۱۹۷۹ به بعد همراه با مقاومت حیلوان . سیورک وارد بحران شده بودند. در سیورک، گام گریلاگری برداشته نشد. مدیریت برای ایجاد تحول، پیشاهنگی نکرده و حزب را با بحران روبرو ساخته بود. این نابسندگی مدیریت، در کنفرانس نخست، مورد انتقاد قرار گرفته و محکوم شد. سعی کرد با خودانتقادی این را بهسازی نماید، ولی بسنده نبود. مدیریت نتوانست با درک صحیح تحولات، درس گرفته، خویش را نو نموده و در مرحله پانزده آگوست به شکلی مؤثر و باکفایت نمایان گردد. اساساً هم پس از کنگره دوم به وضعیتی درافتادند که قادر به تدوام رسمیت خود نبودند. عملیات پانزده آگوست نیز تا اندازه‌ای از طرف مدیریت غیررسمی انجام گرفت. لازم است این را بدانید. رفقایی که برای کارزار پانزده آگوست پیشاهنگی کرده و در مناطق جداگانه وظیفه بر عهده داشتند، حتی رفیق عکید هم مدیریت رسمی نبوده و در جایگاه یدک بودند. بیشتر در سطح فرماندهی نظامی بودند. رفیق صبری، رفیق عبدالله اکینجی، همچنین از اعضای گروه تصفیه گر، شیخ موس همراه با آنها بود، جمال کور و جمال خیاط و امثال آنها نیز در همان وضعیت بسر می‌بردند.

بحران کنگره سوم، به نحوی بحران مدیریت بود. کنگره آن بحران را گشود، اما هنوز به کنگره نرفته رفیق عکید شهید شد. او تحقق ساز کارزار پانزده آگوست،

پیشاهنگ گریلا و نهادینه‌ساز معیار و ویژگی‌های حزب بود. شهادت رفیق عگید ضربه‌ای بر گذار از مدیریت بحرانی بود. سومین کنگره، آن ویژگی‌ها را به خط‌مشی تبدیل نموده، نیروی جدید فرماندهی را آماده ساخته و مدیریت حزب بر این مبنا، بهسازی را در برنامه کار خود قرار داد. البته دلیل آن همه انتقاد و خودانتقادی در کنگره نیز همین بود. کارآمدبودن کنگره از طرفی، گشودن بحران و پایان دادن به مانع مدیریت بر سر راه مبارزه بود و از طرفی دیگر نیز جهت فرماندهی جنگ گریلا و ارتقای سطح یک مدیریت تازه که پیشاهنگی کند، نقش ایفا نمود. در این باره، معیار و ویژگی‌های رفیق عگید، در راستای چگونگی مدیریت در مرحله نوین و بالابردن معیار و ویژگی‌های فرماندهی مطابق با خط‌مشی رهبری مبنا قرار داده شد؛ آن را بصورت خط‌مشی درآورده و با آموزش کادر بر این اساس و فرستادن آنها به پراکتیک، توانست نیروهای تازه‌ای را در جنگ گریلا، پیشاهنگی و مدیریت حزب جای دهد.

البته از ابتدا آنهایی که در مدیریت جایی می‌گرفتند، مدیریتی که در حزب، و پیشاهنگ خط‌مشی شناخته می‌شدند با جهت دادن به پراکتیک نظامی خارج از صف مانده بودند. اساساً هم مدیریتی که از همان ابتدا در این موقعیت جای گرفته و با حزب و خط‌مشی‌آشنایی داشتند، در هنگام جای گرفتن در پراکتیک نظامی، از میدان دررفته و بیرون از خط تاکتیک ماندند. جهت پرکردن خلأ مدیریت نیز عملکرد رفیق عگید و تلاش رهبری نقش ایفا نمودند. برغم واردشدن ضرباتی، رهبری بر مداخله خود پافشاری نمود. یک نیروی تازه فرماندهی را آماده ساخته و جهت تداوم بخشیدن به عملکرد رفیق عگید به سازماندهی و آموزش آنها پرداخت. یک وجه فعالیت آکادمی معصوم کورکماز نیز این بود. بدین ترتیب، یک نیروی فرماندهی را آماده نمود، ولی با وجود تلاش‌های رهبری و آموزش کوادر برای پراکتیک، این نیرو در گریلاگری به مدیریتی حاکم تبدیل نشد. آنها به جنگ ادامه دادند، اما در سطحی نبودند که جنگ گرم را سازماندهی و هدایت کنند. پی درپی ضربه خورده و تصفیه شدند.

در همان سال ۸۶ رفیق صیف‌الدین و آنها، گروهی از رفقا شهید شدند. در سال ۸۷ ابتدا رفقا؛ اردال، اورهان، بدران، جمشید و رفقای دیگر به شهادت رسیدند. حتی رفقای که از کنگره سوم بیرون آمده و به پراکتیک رفتند؛ خیری، مروان، نومان،

ولی و بسیاری از رفقای دیگر. جزو رفقای بودند که از سال ۸۰ به بعد پیوسته ولی نیروی فرماندهی مهمی را تشکیل می‌دادند. مدیریت گریلا بر این نیرو حاکم نشد. در نتیجه، خلأ فرماندهی بوجود آورد که این جای خالی را تبهکاری پر کرد. مرحله‌ای که جنگ بی‌امان را هم انجام دادند وجود داشت. از طرفی، شرورها جهت حاکم کردن خط خویش، سعی می‌کردند آنهایی را که خط‌مشی رهبری را مبنا قرار می‌دادند تصفیه کنند و از طرفی دیگر نیز رهبری در آکادمی معصوم کورکماز، گرایش تبهکاری را از حیث خط و تئوری محکوم ساخت. جهت گذار از آن در پراکتیک، نامزدهای تازه فرمانده‌شدن را آماده نموده و به میهن فرستاد که با آن مبارزه کنند. مبارزه مابین سال‌های ۸۷ تا ۹۰ در واقع، در آکادمی معصوم کورکماز انجام گرفت و در حد مبارزه یک مدیریت بود. به همین سبب، رهبری در مورد شهادت بسیاری از رفقا شک و گمان داشت. آن را همچون فعالیتی شریانه و آگاهانه بر ضد تلاش‌های خود ارزیابی نمود؛ آن را به‌عنوان اقدامی جهت نقش‌برآب کردن تلاش‌های او، دردست‌گرفتن امکانات گریلا، دورساختن گریلا از خط‌مشی رهبری و سوق‌دهی به تصفیه‌گری قلمداد کرد. در آن مرحله، البته که تبهکاری تأثیر نامطلوبی برجای گذاشت.

رهبری، تبهکاری را بصورت اشکالی جداگانه شرح داد. یک خط دسیسه‌گری فتوئالی. مرحله جمال کور و امثال او را که در همان اوایل ۸۷ و پس از کنگره سوم به جریان انداختند، به‌عنوان تبهکاری عاصی‌آواره ارزیابی نمود. کرده‌های ابوبکر در بوتان را نیز همین‌طور. بخش بزرگی از نیروی تحت مسئولیت خود را تحت نام "یگان اصلی" سازماندهی کرده بودند، ولی هیچ عملکردی نداشتند.

یگان‌ها را این همه نیرو را به ابزاری جهت گذران خود تبدیل کرده بودند. جهت انجام عملیات، برنامه‌ریزی نمی‌کردند. 'یگان اصلی' به اینجا و آنجا رفته، امکانات حزب و خلق را خرج کرده و اگر درگیری هم روی می‌داد، چند نفر از آنها دفاع کرده و شهید می‌شدند. این‌گونه به گذران و تأمین امنیت خود می‌پرداختند. رهبری این عملکرد را به‌عنوان تبهکاری عاصی‌آواره تعریف کرد. برآستی هم ابوبکر، شخصیت حیل‌باز و متقلبی بود. او هم از زندان آدانا فرار کرده بود. در سال ۷۸-۷۷ در اورفا در مبارزه در برابر دردست‌گرفتن اورفا از سوی حزب ملی‌گرایی خلق نقش بسیار مهمی ایفا کرده بود. در آنجا مشهور شد. پس از آن، مدت طولانی در خارج از کشور

ماند. بعدها در اردن دستگیر شد و پس از آمدنش، پیش رهبری ماند. کمی عربی یاد گرفته بود و ترجمه می‌کرد. این چنین سرشناس شد. مدام وانمود می‌کرد که مسایل نظامی را خوب می‌داند، آنچنان که از او انتظار می‌رفت که در این باره قادر به پیشاهنگی است. ولی پس از سال ۸۰ هرگز وارد پراکتیک نشد. تا حدودی هم فاطمه او را ستایش می‌کرد. می‌گفت در ترکیه به زندان افتاده و شخصیتی است که در اردن، امتحان و اثبات شده؛ ابوبکر خود را به عنوان ملاک و معیار می‌دید. او را شخصیتی اثبات شده که دیگر وظیفه‌اش را تمام کرده و نیازی به پراکتیک بیشتر ندارد قلمداد می‌کرد. چنین ضعف‌هایی فراوان بودند. از نظر ساختار اجتماعی هم چنین بود.

ابوبکر پس از سال ۸۳ مدام دارای نقش بود. جزو نخستین مدیران بود. پیش از رفیق عگید، به او نقش فرماندهی را دادند، اما هیچ کاری نکرد. پیش از اینکه به میهن برسد، وارد خط پ.د.ک شد. او بود که در برابر گریلا، به گزاره‌گویی از پیشمرگه بودن می‌پرداخت. می‌گفت "گریلا در لبنان مانده، اما اینجا کوردستان است و گریلاگری نمی‌شود." این را به آشکار می‌گفت. برای همین، به هیچ وجه به آموزش و معیار گریلا توجه نکرد. او بود که گریلا را دچار بیشترین نزول و تباهی ساخت. از معیارهای پیشمرگه گذار نکردند. در واقع، حیران پ.د.ک بود. این را گاهی اوقات آشکارانه می‌گفت. در مرحله بعدی، برغم دادن آن همه فرصت و امکان به او، پراکتیک را به هدر داد. تا اینکه کارزار پانزده آگوست تحقق یافت. انجام نگرفتن عملیات چاتاک از این نظر تصادفی نبود. نزد رهبری، شکایت ما را می‌کرد که به اصطلاح "جلوی مرا گرفته‌اند، برای من مانع ایجاد می‌کنند!" حال آنکه چنین نبود. او فرمانده بود و همه امکانات در اختیار خود می‌دید. اما به خودش زحمت کاری را نداد. در مرحله بعدی هم شرکت نکرد. در واقع، به جنبش گریلا و پیروشدن آن باوری نداشت. بجای پیشبرد گریلاگری، همه امکانات آن را برای گذران خود بکار گرفت. در مرحله کنگره سوم، برآستی هم فاطمه بر او هم تأثیر گذاشته بود که رهبری به شرح آن پرداخت. به گمانم گفته بود "خودم را از طبقه سوم پرت کنم، چکار کنم!؟" این گونه موقعیت طلبی کرده و در آن وسط مانده بود. بوتان نیز شخصیت مشابهی داشت. بخشی از رفقا بوتان را بهتر می‌شناسند. شبیه سمیر و محمد شمر بود. او هم وقتی نوجوان بود فرار کرده بود. در دوره

آموزشی از همه جوان تر بود. از سال ۸۳ به بعد در بوتان ماند و در آنجا خود را اداره کرد. جوری وانمود و جلب توجه می کرد که انگار خوب سربازی کرده و بدون اینکه از بوتان خارج شود، می تواند مو را از ماست بکشد. از این نظر، وارد گریلاگری، سازماندهی و نظم آن و عملی سازی خط مشی فرماندهی جهت گسترش جنبش گریلایی نشده بود. با گفته های گوناگون، برپا کردن سروصدای زیاد، بکارگیری زبانی نرم و دادن امکانات مختلف به افراد، به لیبرال کردن و زدودن اصالت گریلا و دور ساختن از خط فرماندهی مشغول شد. رهبری درباره او گفت: "بوتان، جاسوس پ.د.ک است. در خصوص رشد نیافتن و بی نظم شدن گریلا در درجه اول او مسئول است." از این رو، او را به باد انتقاد گرفته و سعی کرد که اصلاح نماید. البته در زمان هایی نیز او را از گریلا بیرون کرد، ولی سخنی هست که می گویند "از در بیرون می رود، از پنجره وارد می شود." در این باره خیلی مکار بود. خوب بلد بود که چگونه اطرافیان را سازماندهی کند. نقطه ضعف رفقا را خوب می دانست. از این لحاظ همیشه خود را به داخل کارها شرکت می داد. آنها سرآمد تبهکاری عاصی آواره بودند. اگر گرایش ضرورت چهراری در آن مرحله به میان آمده و تا آن اندازه حاکم شد، مسئول آن، این دو فرد هستند. رهبری تمامی اختیارات را به آنها داد. گویا نماینده حزب بودند، ولی وظیفه و مسئولیت خود را پاس نداشتند. بعدها در مرحله ۲۰۰۳-۲۰۰۴ بی جهت نبود که تا آن اندازه تصفیه گری گسترده بود. زیرا پایه هایش را در آن زمان، بنا نهادند.

### گرایش تبهکاری چهراری

گرایش چهار شریر وجود دارد که خط آنها اشقیابگری است. البته شمیدین ساکیک و جمال کور اشقیاب بودند که به حزب پیوستند. دولت آنها را در درگیری های خانوادگی و عشیره ای محکوم شناخته بود. جمال کور مابین 'ایدیل' و 'میدیات' به دزدی مشغول بوده و نمی توانستند از آنجا بگذرند. من هم زیاد گذر کردم، ولی مگر با کاروان. در شب، مابین میدیات و ایدیل خیلی خطرناک می شد. راه را گرفته، اتومبیل ها را نگه داشته و بدون اینکه فرقی میان زن و مرد بگذارند، دست در جیب و گردن آنها کرده و هر چیزشان را برمی داشتند. جمال و شمیدین از چنین گذرانی

آمده و می‌خواستند اینگونه هم ادامه دهند. همیشه وعده و وعید داده و ایجاد چشم‌داشت می‌کردند. به هیچ وجه مبارزه‌ای درخور خط‌مشی را انجام ندادند. شهیدین سائیک با پدر و برادرانش دعوا کرده و به حزب پناه آورده بود. درخواست آغابودن را می‌کرد که خانواده‌اش اجازه نمی‌داد. سعی می‌کرد با فرصت‌ها و امکانات حزب، آنچه را که از خانواده‌اش بدست نیاورده بود، در حزب گرفته و آغا شود. می‌خواست خط آغاگری را ترویج دهد.

شاهین بالیچ هم فردی مثل او بود؛ شخصیتی معترض که معیارها را زیر پا می‌گذاشت. بیشتر 'کاو' ای بود. وقتی حزب در بوتان ترویج یافت، از آنجا ملحق شد.

یکی دیگر هوگر بود که در سومین کنگره شرکت کرد. در لبنان کارگری می‌کرد. احتمالاً در مدت تدارکات کنگره سوم همراه با گروه آموزش مشارکت کرده بود. پس از کنگره به میهن رفته و با دیدن خلأ آنجا خود را برجسته ساخت. خط آن چهار نفر اشقیاگری بود. خطی نبود که در نتیجه جنگیدن با دشمن، نامی شده باشند، بلکه با اعمال سرکوب و فشار به مردم نامدار شده بودند. به روستاها هجوم آورده، دسیسه‌چینی کرده و در ژرف‌کردن خط جاش<sup>۱۸</sup> و مزدوری نقش داشتند.

رهبری این گرایش تبهکاری چهری را به‌عنوان مزدوریت تعریف نمود؛ خط راهزن و اشقیا که آن هم برای گذران خود می‌باشد. آنها با آوردن فشار به خلق و گریختن از رودرو شدن با دشمن نامی شدند. با بکارگیری امکانات حزب به شکل یک خط درآمدند. از این رو، سال‌های ۸۹-۸۷ تاریخ است. در بوتان به چندین روستا حمله کردند. برآستی هنوز هم نمی‌توانیم اوضاع آنجا را مرمت کنیم. بسیاری‌ها به‌همین علت جاش. یا به‌قول دولت، محافظ روستا شدند. زیرا در برابرشان دسیسه‌چینی شده، آنها را بکار گرفته و سپس به قتل رسیدند. حزب را با خلق رودرو کردند. مردم را به جاش شدن و یکی شدن با دشمن سوق دادند. بسیاری از رفقا را نیز این‌گونه جهت برقراری حاکمیت خود به قتل رساندند.

---

<sup>۱۸</sup> دولت بر کسانی که می‌خواستند زیر لوای محافظت از روستا از طرف دولت مسلح شوند، نام 'محافظان' و یا 'محافظان روستا' را گذاشته بود. چون این افراد برای نابودی پ.ک.ک با دولت کار کرده و در اپراسیون‌ها جای گرفتند، در میان مردم کورد به "جاش" شناخته می‌شوند.



آن شریرها با ایجاد هراس و کنترل، مدیریت می‌کردند. با گرفتن و بیرون کشیدن به اصطلاح 'فرد جاسوس' از میان گریلاها، جلوی چشمان همه او را به رگبار می‌بستند. این چنین، وحشت براه انداخته تا کسی اعتراض و انتقاد نکرده و به اصطلاح، حد خود را بدانند. هر کسی را هم که آلترناتیو خود می‌دیدند، در اولین فرصت می‌کشتند. رویدادها و قتل‌های آن زمان هنوز هم روشن نشده‌اند. البته نه تنها در بوتان، بلکه از واگویی‌هایی رفیق سعادت هم پی بردیم که در درسیم نیز اعمال سنگدلانه‌ای به میان آمده‌اند. مرا هم برای همین شش سال به زندان انداختند. در آلمان، رفیقی به نام 'الیاس' را تنظیم کرده به عرصه رهبری فرستادیم. سپس به درسیم رفت. دو ماه بعد او را گرفته و کشتند. دولت آلمان با این اتهام که "جوانان را تروریست کرده و به کوه فرستاده" مرا به شش سال زندان مجازات کرد. ای کاش، رفیق الیاس کارش را به نتیجه می‌رساند. جوانی خوب و پاک بود. خانواده‌اش را می‌شناختیم. اروپا را شناخته و با ما همکاری می‌کرد. گفتیم نقشش را بازی خواهد کرد.

در سرحد هم گزایشی شروری همانند تبهکاری ابوبکر و بوتان وجود داشت. او هم شیریر بود. اهل 'اواجک' و برادرزاده ابراهیم آیدین (زیاد) بود. وقتی زیاد در مدیریت حزب جای گرفت، او هم با تکیه بر او سعی کرد که کسب قدرت کند. با وجود اینکه بسیار جوان هم بود ولی خیلی قدرت طلب بود. چون در اینجا و آنجا جایی به او داده نمی‌شد ناراحت می‌شد. با این ویژگی‌اش تا سال ۸۳ جلب توجه می‌کرد. در اواخر ۸۳ به گمانم به عنوان مسئول، به تندروک سرحد فرستاده شد. در یگانی سه نفری جای داشت. قرار شد که در پاییز از طریق سرحد گروهی با مدیریت رفیق شکری به درسیم فرستاده شود که فرستادیم. وقتی گروه به تندروک رفت، رفیق شکری را فریب داده و او را مسئول تندروک کرد. خودش هم در گروه درسیم جای گرفت و به تهایی به درسیم رفت. در حقیقت فرار کرد. در درسیم وظیفه‌دارش کردند! بعدها در سال ۸۶ او را جهت شرکت در کنگره عقب کشاندند. وقتی کنگره بطور بسنده‌ای گزارش نشد، فرصت تازه‌ای را یافته و خود را به عنوان مسئول درسیم در گروه تبهکار جمال کور و شیخ موس جای می‌دهد. بر این اساس در سال ۸۷ دوباره به درسیم رفته و هر چیزی را در دست می‌گیرد. هر چند رفیق سعادت چیزهایی را واگویی کرد، ولی به خوبی شرح نداده بود. ولی با درک و

احساسات آن موقع خود، توضیح داد که چگونه محیط را برهم زده و جوانان تازه‌وارد را تحت تأثیر قرار داده است. در درسیم نیز مابین سال‌های ۹۰-۸۷ در گریلا تبهکاری حاکم بود.

تبهکاری عبارت است از برچیدن خط‌مشی گریلا و حزب و جایگزین کردن خودگذرانی بجای آن می‌باشد. این گرایش، گریلا را از حقانیت اهداف سیاسی و ایدئولوژی خود بدر کرده و برای اینکه به گذران خود پردازد، از انجام هرگونه کاری رویگردان نیست. برآستی هم توسط این گروه تبهکار، گریلا بدین وضعیت درافتاده شد. از اهداف سیاسی. ایدئولوژیک، زندگی حزب و مبارزه‌رهای ملی گسسته و در نتیجه، از خط‌مشی اصلی خویش دور گشت. از جنگیدن در مقابل دشمن و استعمارگری سرباز زده و با جنگیدن و اعمال ترور در برابر خلق، به عامل فشار تبدیل گشت. هر کسی که این چنین عملکردی داشته باشد، بدان شرور و تبهکار گفته می‌شود. برای همین تنها مختص به این و آن فرد نیست. چه تبهکار عاصی آواره باشد، چه اشقیا، در تحلیل آخر، موضعی است در مقابل خط‌مشی حزب و رهبری و مفهوم همه یکی بوده و بیانگر برچیدن حزب می‌باشد.

با واردشدن به چنین خطی، گریلا از نیرویی سیاسی خارج شده و بصورت گروهی اشقیا، ضد‌مردمی و خدمتگزار برخی‌ها درمی‌آید. اشقیا با دولت مشکل دارد، ولی در برابر دولت نمی‌جنگد و در کوه‌ها و پشت سنگ‌ها خود را پنهان می‌کند. سپس از خلق چیزهایی را به زور گرفته تا به گذران خود پردازد. گریلا تحت تأثیر خط اشقیاگری، از مبارزه در راستای آزادی، استقلال و میهن‌دوستی خارج شده و به حالت نیروی خدمتگزار دیگران درمی‌آید. در این صورت نیز در برابری دشمن نمی‌جنگد. دوست و دشمن خود را نمی‌شناسد. دوست را دشمن و دشمن را هم به دوست می‌بیند. اساساً دشمنش را ندیده و استعمارگری را به‌مثابه دشمنی قلمداد نمی‌کند. چون نیرو و جسارت جنگیدن با او را ندارد. برای اینکه وانمود کند کاری انجام می‌دهد و حاکم است، در مقابل خلق و فقیر و فقیرایش می‌جنگد. در آن موقع، آن‌همه آوردن فشار برعلیه خلق تصادفی نبود و خود تبهکاری بود.

اعمال تبهکاری برآستی هم به حزب و خلق، زیان بزرگی وارد ساخت. زندگی حزب را از میان برداشت. به رابطه رفاقت و حزبی ضربه زد. راه را بر فرار بسیاری از انسان‌ها هموار کرد. تبهکاران بسیاری از کوادر ارزشمند حزب را به قتل رساندند. در

داخل حزب، به ایجاد رعب و فشار پرداختند. براستی زندگی حزب و ایستار ایدئولوژیک را برچیدند. جنگ در برابر دشمن و استعمارگری به جنگ و فشار در مقابل خلق برگردید. هدف و ایستار تاکتیکی از میان محو شد. در نتیجه، تبهکاری به دستاوردی که رهبری آفریده بود، زیان فراوانی رساند.

رهبری در آکادمی معصوم کورکماز این خط‌مشی را از لحاظ تئوری انتقاد نموده و جهت در مسیرقراردادن کادر و مبارزان نو و هدایت آنها در راستای مبارزه در راه خط‌مشی حقیقی، به آموزش آنها پرداخت. جمال کور خیلی زود افشا و تصفیه شد. رهبری نخواست که این‌گونه از میان برداشته شود، ولی نرسید. همین‌که هوگر متوجه انتقادات شد فرار کرده و خود را بدین شکل نجات داد. شاهین بالیچ (متین)، با به‌قتل‌رسیدن حسن بیندال در عرصه رهبری، گستاخی انجام این اقدام خطرناک در برابر رهبری را نشان داد. او در آنجا دادگاهی و مجازات شد. عاقبت شاهین ساکیک هم بدین‌گونه بود. او خود را پنهان کرده و تا مدتی طولانی توانست به عملکردش ادامه بدهد. پس از مدتی هم فرار کرد. افرادی چون سرحد، ابوبکر و بوتان نیز از روی حزب، توانستند به گذران خود ادامه دهند. خود را تا تصفیه‌گری ۲۰۰۴-۲۰۰۲ پنهان کردند. با درنظرگرفتن توطئه بین‌المللی و به‌اسارت‌درآمدن رهبری، می‌پنداشتند که خلأیی بوجود آمده و می‌توانند حزب را در دست بگیرند. گستاخانه می‌خواست که تمام عمر با صرف امکانات حزب، در درون آن هم بماند.

### انتقال توطئه به عرصه رهبری

با وجود فشار رژیم دوازده سپتامبر، کارزار پانزده آگوست تحقق یافته و جوانان از بخش‌های دیگر کوردستان، به صفوف مبارزه پیوستند. گریلاگری در کوردستان ریشه دوانیده و برغم ناکفایتی‌ها، دورشدن‌ها و زیان‌رسانی تبهکاری، تصمیمات و برنامه‌های کنگره سوم تا رسیدن به سال ۱۹۹۰ به میزان مهمی، عملی شده و تحقق یافت.

اهدافی که در سال‌های گذشته همچون خیال دیده می‌شدند، کم‌کم در سال ۱۹۹۰ به واقعیت می‌پیوست. علاقه خلق و جوانان به حزب بسیار زیاد شده و حزب نیز تا حد امکان به سازماندهی خلق و آموزش کادر می‌پرداخت. شمار زیادی از جوانان به گریلا پیوستند، آنچنان که می‌شد ارتشی را تشکیل داد. حزب نیز به

میزان لازم، به آموزش و سازماندهی آنها مشغول می‌شد. هدف رسانیدن شمار گریلا به پنجاه هزار نفر می‌توانست به آسانی تحقق یابد. همچنین مشارکت توده‌های مردمی همچنانکه در خارج از میهن چشمگیر بود، خیزش در شمال و روزه‌ا و نیز از يك ميليون می‌گذشت. پ.ك.ك در بخش‌های دیگر کوردستان و خارج از کشور به‌عنوان جنبشی وسیع، صاحب توده‌ای پرشماری شده بود. تمام این‌ها تحت تأثیر مبارزه گریلا و چاره‌ساز بودن آن تحقق می‌یافت. مبارزه گریلا موجب بیداری خلق، سازمان‌یابی و جذب آنها به مبارزه شده بود. موقعیت مهم و استراتژیک جنبش مردمی پ.ك.ك بنا به گریلا بوجود آمده و مرحله اجرای تاکتیک موفقیت‌آمیز بود. گریلا با وجود تمامی ویران‌گری‌ها و تحمیلات منفی داخلی نقش خود را ایفا نمود.

در ماه ژانویه سال ۹۰ شکل‌گیری تمهکاری و رسیدن آن تا عرصه رهبری، نشان از سطح گسترش آن بود. در آکادمی معصوم کورکماز و در هنگام آموزش، طی رویدادی گمان‌برانگیز که پوشش تصادفی بودن بر رویش می‌کشیدند، رفیق حسن بیندال (حمزه) به قتل رسید. وی آموزگار بود و هم‌روستایی و دوست بچگی رهبری. پس از سال ۸۰ مدتی در زندان مانده بود. پس از خروجش نیز ارتباط برقرار کرده و از خاورمیانه بیرون رفت. مدت مشخصی در امور سازماندهی فعالیت‌های آموزشی جای گرفت. در آماده‌سازی کادر در آکادمی معصوم کورکماز رنج و زحمت بسیاری کشید. این فعالیت او چند سالی تداوم یافت. رهبری با رفیق حسن بیندال از کودکی گرفته تا خانواده و به سبب تأثیرات اجتماع متفاوت همچون پیشرفت نمود و سطح فعالیتش را داخل پ.ك.ك ادامه داد. رهبری همراه با رفیق حسین بیندال، در کوچکی و به سبب مناسبات گوناگون خانوادگی و اجتماعی، سطح فعالیت مشترکی را که نتوانسته بود بالا بکشد، در درون پ.ك.ك تداوم بخشید. برآستی هم خیلی زحمتکش بود. از کودکی رابطه‌اش با رهبری از روی احترام و ارج‌نهی به وی بود. در درون آن همه کار دشوار، کوچکترین بدرفتاری و مانع‌سازی‌ای از او سر نزد. در قابل رهبری، يك بار هم نشد که بگوید "کار شما رو براه نمی‌شود و یا هیچ‌گونه نشانی از ناراحتی در او پیدا شود. در ارزیابی‌های رهبری هم این چنین بود.

در مورد به‌قتل‌رسیدن رفیق حسن بیندال، حق با رهبری بود و آن را حمله‌ای به خود ارزیابی نمود. به‌دلیل اینکه دوست بچگی‌اش بوده، با هم آشنایی داشته، در فعالیت آکادمی معصوم کورکماز با هم به سازماندهی پرداخته که بر اساس آن،

گریلاگری ریشه دوانیده و جهت شکستن تأثیر تبهکاری بر گریلا حمله‌ای را براه انداختند. از این رو، به منظور تنزل دادن سطح رهبری، ایستادن پیشرفت گریلا با آموزش و نقش برآب کردن همیشگی‌اش، آن حمله انجام گرفت. این واقعه ناگواری، جزو رویدادهایی بود که بیشترین تأثیر را بر رهبری گذاشت. در ارزیابی وی در این باره نیز شرح می‌دهد که: «سرکشی تبهکاری تا عرصه رهبری به درازا انجامید و در حملات خود، رهبری را مورد هدف قرار دادند تا فعالیت‌هایش را پوچ ساخته، گریلا را با شکست مواجه کرده و تبهکاری را بر کل حزب حاکم گردانند.»

در مراسم به‌خاک‌سپاری رفیق حسن بیندال، رهبری سخنان بسیار با احساس و ژرفی را بیان نمود: «سطحی که تبهکاری بدان رسیده، بیش از پیش اثبات شده و بایستی در برابر آن، مبارزه را ژرف‌تر کرده و با هوشمندی و تاکتیک نیرومندتری این مبارزه را به نتیجه رساند.»

رویداد مورد بازجویی قرار گرفته و تبهکاران دادگاهی شدند. رهبری در کنار تحلیل، انتقاد و محکوم کردن این گرایش، در راستای برچیدن تبهکاری در داخل گریلا، از سال ۹۰ به بعد دست به مبارزه‌ای ایدئولوژیک، سیاسی روشن‌تر و گسترده‌تری زد. اگر به‌تعماری از ریشه خشک نشده، تأثیراتش زدوده نشده، جسورانه در برابر آن مبارزه صورت نگرفته باشد هم، اما به وضعیتی درآمد که آن‌همه به گریلا ضرر نرساند. برخی از تبهکاران را به عقب راندند. یا دادگاهی شدند و یا در برابر مبارزه ایدئولوژی فرار کرده و حزب را راحت گذاشتند. پیشاهنگی گریلا از طرف رهبری و حزب دوباره سازماندهی شده و جهت پیشبرد آن در این راستا، در مسیر بهتر و شفاف‌تری قرار گرفت. مدتی پیش از آن، جمال کور بی‌تأثیر گشته، شاهین بالیچ و امثال او دادگاهی شده، هوگر به‌علت انتقاداتی که صورت گرفتند، خواست از حزب فرار کرده و خود را نجات بدهد. به اصطلاح، او کسی بود که کارها را هوشیارانه و از روی منطق انجام می‌داد.

رهبری در دفاعیات و کتاب‌های پیشینش به این مسایل جای داده است. به‌گمانم از همکاران نهانی 'جم آرسور' بوده و همانند کسی که از سوی ستاد ارتش وظیفه‌دار شده باشد، برخی از ارزیابی‌هایش در رسانه‌ها بازتاب یافت. نمی‌دانم چقدر درست است یا اشتباه، ولی درباره پ.ک.ک هر چیزی را می‌گفت و می‌نوشت. هر کسی نیز هر چیزی که به فکرش می‌رسید می‌نوشتند. هیچ‌گونه پرس و جویی صورت

نمی‌گرفت. بحث و گفتگوی بسنده‌ای وجود نداشت. البته بسترها متفاوت بوده و يك دادرسی حقوقی هم وجود نداشت. از این نظر، آسان‌ترین کار در این دنیا، نوشتن هر چیزی در مورد پ.ك.ك و ناسزاگویی در مورد او بود که امروز هم تا حدودی ادامه دارد. هر چند رهبری در هر فرصتی تلاش می‌کرد که در برابر آنها به مبارزه بپردازد، سکوت اختیار نموده و در برابر آن هجوم‌ها هیچ پاسخی نداد. داستان شمدين ساكيك را می‌دانیم. او عاملی بود که می‌دانست چگونه خود را دور نگه داشته، و مخفی کند و در واقع، بعدها پرکنش شد. در برابر گرایش‌های دیگر تبه‌کاری و انتقادات، اندکی خودش را نگاه می‌داشت. در سطحی وسیع، اگر در موقعیتی نبودند که با اشتیاقی شدید، صلاحیت را در دست بگیرند نیز چقدر جهت رسیدن به امکانات و مقامی بالا و ادامه‌دادن آن حرکت می‌کردند. مرحله بعدی این را نشان داد.

#### دگرگونی در نظام سده بیستم و مرحله کنگره چهارم

موضوع دیگری که بایستی حول سال ۱۹۹۰ بر آن تأمل نمایم، دومین کنفرانس حزب بود. سال ۹۰ سال کنگره بود. کنگره، در میهن برگزار و کنگره گریلا می‌شد. با توجه به موقعیت و شرایط آن‌زمان، ممکن نبود رهبری در کنفرانس حضور داشته باشد. کنفرانس دوم از این نظر، فعالیتی بود که در آن، بر روی نظرات، ارزیابی‌ها و تصمیمات رهبری گفتگو صورت گرفته و بر این اساس، تدارکات کنگره انجام می‌گرفت. کنفرانس، چنین کارکردی داشت. رهبری با انجام چنین فعالیتی، برای کنگره تدارک دیده و سعی می‌کرد در امن و امان، در میهن برگزار شود. پس از کنگره آخر، گریلا نزدیک به چهار سال، مبارزه انجام داده بود. می‌بایستی همه این‌ها مورد ارزیابی قرار گرفته، به نتیجه‌ای دست یافته و به رسمیت رسانده شود. از طرفی، در جبهه شوروی و در درون سوسیالیسم رئال تحولاتی جدی روی دادند. اتحاد جماهیر شوروی به کلی تجزیه و وارد مرحله فروپاشی شده بود. در برابر گورباچف، کودتایی انجام گرفت که بی‌نتیجه ماند. گورباچف که خود در بنیانگذاری حزب کمونیست جای داشت، با يك امضا آن را منحل کرد. بدین‌شکل، اتحاد از هم پاشیده شده و در داخل، دگرگونی سیستم مورد بحث و گفتگو قرار گرفت. نظام شوروی دیگر از میان برداشته شد. هر چقدر هم رهبری برخی مواضع

این نظام را از همان ابتدا به عنوان بازیگرایی ارزیابی و انتقاد کرده و بخصوص از شیوه گسترش روابط با آمریکا از سال ۱۹۸۶ به بعد ایراد گرفته باشد هم نتایج آشکار شده تازه بودند. تنها به انتقاد کردن هم محدود نمی ماند. زیرا به مانند انجام برخی اشتباهات و زیان دیدن ها نبود. چون نظامی که خود را جایگزین کاپیتالیسم و همچون نظامی ابدی اعلام کرده بود هنوز هفتاد سال از عمرش نگذشته بود که از هم پاشید. البته که این، يك وضعیت نو، مهم و تاریخی بود. رویدادی که مهر خود را بر سده بیستم زد و انقلاب اکتبر و سوسیالیسم رئال، پیش از رسیدن به پایان سده فروپاشید. از این رو، شکل بندی نظام قرن بیستم دگرگون شد. این وضعیت تا حدودی مسایل تئوریک و ایدئولوژیک را دربر گرفته و به موقعیت استراتژیکی و تاکتیکی نیز اشاره دارد که همه را باید مورد و اشکافی و ارزیابی قرار داد.

از طرف دیگر، جنبش گریلا در کوردستان راه را بر تحولات مهمی هموار ساخت. آمار روزانه جنگ، نشان از سطح مهمی از مبارزه گریلا بود. در آکادمی معصوم کوکماز بطور ماهانه و سالانه این تحولات مورد تحلیل و ارزیابی قرار می گرفت. در هر دو سه ماه، دوره ای به پایان رسیده، در سطح يك کنفرانس، ارزیابی صورت گرفته و برنامه ریزی و تصمیماتی اخذ می شدند. با این وجود، ارزیابی وسیعی لازم بوده و می بایستی فعالیت جبهه و مبارزه گریلا در چهار سال گذشته مورد بررسی و بازخواستی رسمی قرار می گرفت که تا چه اندازه در راستای اهداف تعیین شده حرکت صورت گرفته و دلایل اشتباهات و زیان ها چه بوده اند. همچنین پیشرفت هایی در جبهه خلق وجود داشت. دیگر نیروی مردمی، از حالت کمک رسان منفعل حزب و مبارزه خارج شده، از موقعیت دادن کمک مادی، تبلیغ کردن و دادن مبارز فراتر رفته و در کنار گریلا، خیزش را به عنوان شکل نوینی از مبارزه و تاکتیک مقاومت در دستور عمل قرار می دهد. نشانه های این، از همان اواخر سال ۸۹ در طرف های جوله مرگ و ماردین دیده شد.

در بهار سال ۹۰ نیز در مراسم خاک سپاری در جزیر و نصیبین، خلق نخستین گام را برداشت. با خودباوری ای که از ایستادگی گریلا در برابر جنگ ویژه، سرکوب و ترور فاشیسم دوازده سپتامبر بدست آورده بود، می گفت "دیگر بس است." دیگر خلق می کوشید که افسار سرنوشتش را در دست خویش بگیرد. به همین جهت، از مرحله کنش پذیری به مرحله پرکنشی گذار کرده و شیوه نوینی از مبارزه را بوجود

می‌آورد. در اجرای استراتژی جنگ انقلابی خلق، رهگشای تاکتیک اساسی و فراوانی تاکتیک می‌گشت. تنها به یک برنامه‌ریزی خوب نیاز وجود داشت.

در آن زمان، مبارزه در برابر گرایش‌های درون حزب نیز گسترش یافت. بویژه شهادت رفیق حسن بیندال، نتایج مهمی را در این باره دربر داشت. گریلا با پیشاهنگی حزب و خط‌مشی رهبری، در برابر تبهکاری و تصفیه‌گری به موفقیت دست یافت. با آشکارشدن همه این حقایق، گردآمدن اعضا در ماه می سال ۹۰ برای کنفرانس بسیار مهم بود. البته هر یک از دوره‌های آکادمی معصوم کورکماز در سطح یک کنفرانس بود. اما این بار، همه‌گیرتر، رسمی‌تر و یکپارچه‌تر بوده و دامنه ارزیابی، برنامه‌ریزی و تصمیمات، حزب و تمامی عرصه‌های مبارزه را دربر می‌گرفت. رهبری با انتقال نتایج این فعالیت‌ها به میهن، در نظر داشت که تدارکات‌کنگره گسترده‌تر شده و برگزاری آن، در امنیت و نتیجه‌بخش‌تر باشد. این فعالیت‌ها در تابستان ۱۹۹۰ مهر خود را بر تحولات زد. همچنین مسایل سیاسی و نظامی منطقه مورد بررسی قرار گرفت که در بالابردن سطح کنفرانس و ارزیابی آن درباره مسایل تأثیر گذاشت.

آشکار است که تأثیرات تحولات سال ۹۰ گذشته از ما، بر منطقه و دنیا تأثیرگذار بود که هنوز هم ژرف و گسترده می‌شود. از رویدادهای مهم دیگر، واردشدن رژیم صدام به کویت در دوم آگوست همین سال بود. ارتش عراق با اشغال کویت و فرار مدیریت این کشور به خارج از کشور، موجب به‌میان‌آمدن وضعیت تازه‌ای به لحاظ سیاسی و نظامی گشت که دولت‌های کاپیتالیستی و عراق را رودروی هم قرار داد. چونکه کویت، منطقه نفت‌خیز مهم و بر روی خلیج بود. یک ایستگاه مهم گردش سرمایه جهانی بود. در دست‌گرفتن این منطقه از سوی صدام، دگرگونی‌های جدی‌ای را در توازنات مالی و نظامی بوجود آورد. این چنین بحران میان آمریکا و عراق شکل گرفته که به تا امروز ادامه دارد.

مدام گفته شد که عراق با حمایت جدی آمریکا دست به چنین کاری زده است. این ارزیابی را با توجه به سودمندشدن آمریکا از این بحران ارتباط می‌دادند. می‌گفتند "مادامی که آمریکا از این فایده برد، آیا خود او نیست که عراق را زیربزه‌زیر تشویق و تحریک کرده است؟" دست کم، معلوماتی مبنی بر روشن کردن چراغ سبز برای صدام از سوی سفیر آمریکا وجود داشت. وانمود می‌کردند که در این باره زیاد



صدای‌شان را درنیاورده و طرف کسی را هم نخواهند گرفت. مدیریت صدام پس از دیدن این نشانه‌ها به کویت تروتمند هجوم کرد. هر چند عراق هم تروتمند است، ولی چون از جنگ خارج شده بود و ویرانی‌های زیادی داشت، به ثروت بیشتری نیاز داشت. لذا می‌خواست که این را در کویت به آسانی بدست آورد.

دومین علت هجوم این بود که در جنگ در برابر ایران از کویت درخواست همکاری کرده بود که کویت رد کرده بود. مدیریت صدام در پی آن بود که در اولین فرصت، انتقام این را بگیرد. از طرف دیگر نیز بعث عراق ادعای بنیانگذاری جمهوری متحد عالم عرب را در سر داشت. در صورت یافتن فرصت، در تمامی کشورهای عربی جنگ برپا کرده و می‌خواست که همه آنها را در دست بگیرد. همانطور که پروس<sup>۱۹</sup>، آلمان را تشکیل داد، صدام هم بدنال تشکیل يك عربستان متحد بود. با اشغال کویت، در پی برداشتن چنین گامی بود. می‌توان گفت که با این دست‌درآزایش، می‌خواست که نبض کار را بگیرد. همچنین عراق هشت سال با ایران جنگید و در آن دو سال پس از جنگ، با مشکلات زیادی روبرو گشت. در واقع، کارکرد دولت بر مبنای جنگ بود و وقتی نمی‌جنگید سختی می‌کشید. برای عراق، جنگیدن کار آسان‌تری بوده و در این صورت، این کشور راحت‌تر اداره می‌شد. زیرا نظام، مدیریت و قدرت دولت بعث بر این اساس شکل گرفته بود. یکی از عوامل جهت‌دهنده نیز این بود.

مدیریت ایران این وضعیت را این‌چنین تعریف کرد: "نمی‌توان کشور را بدون جنگ اداره کند، در مدیریت آن ناتوان است!" در واقع، این‌گونه نبود. نظام دولت عراق مطابق با جنگ ساختار بندی شده بود. در نتیجه، صدام به آسانی کویت را به اشغال خود درآورد. کویت هیچ‌گونه نیروی دفاعی نداشت. عراق با اشغال کویت،

---

<sup>۱۹</sup> پروس و در بعضی منابع پروس یا در ابتدا منطقه سکونت قوم بالتی غربی به نام پروس‌ها بوده‌است. بعدها یکی از کشورهای شوالیه‌های آلمانی شد و از قرن شانزدهم میلادی، توسط یک دوک‌نشین از دودمان هوهن‌تسولرن، که در آغاز تحت سلطه فنودالی لهستان و سپس سووند بود، حکومت می‌شد. در سال ۱۷۰۱ به یک پادشاهی مستقل تبدیل شد. بین سال‌های ۱۸۶۷ تا ۱۸۷۱ میلادی به صورت بخشی از کنفدراسیون آلمان شمالی اداره می‌شد و بین سال‌های ۱۸۷۱ تا ۱۹۴۵ میلادی به یکی از ایالت‌های امپراتوری آلمان تبدیل شد. پروس هم از لحاظ مساحت و هم از لحاظ اقتصادی، اصلی‌ترین کشور (ایالت) امپراتوری آلمان به حساب می‌آمد. پادشاه پروس هم‌زمان نیز امپراتور آلمان بود و نخست‌وزیر پروس هم هم‌زمان صدراعظم آلمان. البته این نخست‌وزیر یا بهتر صدراعظم، حتماً نمی‌بایست یک پروسی باشد.

وضعیت سیاسی و نظامی خاورمیانه و جهان را از بنیان دگرگون ساخته و توازنات موجود را برهم زد.

مثل اینکه آمریکا دنبال يك فرصت بود. این وضعیت را توشه جنگ کرده و با توجه به خاورمیانه وارد اقدام شد. ناهم‌سازهایی در خاورمیانه وجود داشت و لازم بود آنها را بی‌تأثیر کند. اتحاد شوروی از هم پاشیده بود، می‌بایستی آن را به پایان می‌رساند. این فروپاشی، برای آمریکا جهت افزایش تأثیر خود و دردست‌گرفتن این منطقه استراتژیک که در مرکز دنیا بود، فرصت و شانس بزرگی را ایجاد کرده بود. بر این اساس، آمریکا با بزرگ‌نمایی زیاد دست‌درازی عراق و جهت‌دهی افکاری عمومی، آن را بصورت بحرانی که مهر خود را بر زندگی جهانیان بزند درآورد. عنوان "بحران خلیج" به کانون همه‌گفتگوها تبدیل شد. تلاش آمریکا در چارچوب دیپلماسی و سیاسی بطور بسیار فشرده‌ای ادامه یافت. از هیتلر بودن، فاشیست بودن، ظالم بودن، اعمال کشتار همگانی و ژینوساید صدام آغاز کرده و با سخن‌راندن از بهاران شیمیایی حلبچه و کشتار همگانی کوردها که تا آن‌زمان هیچ حرفی از آنها نزده بود، يك‌يك وقایع ناگوار را وااشکافته و جهت‌تشکیل جبهه‌ای در سطح منطقه‌ای و جهانی بر علیه صدام فعالیت کرد.

مسئله منزوی‌سازی صدام و تشکیل جبهه در برابر او نبود، بلکه افزایش حاکمیت آمریکا در منطقه و دنیا بود. این‌ها را از روی برنامه انجام داده و براستی هم تأثیر و برتری سیاسی خود را برقرار ساخت. خیلی از نیروها را مجبور کرد که در برابر صدام واکنش نشان دهند. تا آنجایی که شوروی که با صدام بود، ناچار به توافق با آمریکا شد. نیروهایی را که در منطقه با صدام می‌جنگیدند، از سوریه گرفته تا تمامی کشورهای عربی را به يدك خود درآورد. حتی کاری کرد که ایران هم بی‌طرف باشد. اگر آشکار بود که در جبهه آمریکا جای نمی‌گیرد و چون با صدام هم هشت سال جنگیده بود، تنها تماشاگر ماند.

دیگر دنیای دوقطبی به پایان رسیده و حکمرانی بسوی سیستمی تک‌قطبی می‌رفت. این مهم تنها به عرصه سیاسی محدود نماند، بلکه از لحاظ نظامی، آمریکا این فرصت را بکار گرفت. ابتدا با عربستان سعودی و سپس با امیرنشین‌های چندین دولت عربی توافقات نظامی انجام داد. تا جایی که بخشی از ارتش خود را به مناطق مهم و استراتژیک خاورمیانه فرستاد. ارتش آمریکا جهت بیرون‌راندن صدام از

کویت جلوگیری از خطرات او برای خاورمیانه، تحت نام دفاع از منطقه در نزدیکی خلیج جایگیر شد. به شکل تأثیرگذارترین نیروی نظامی در خاورمیانه درآمد. هیچ‌کسی هم بدین اعتراض نکرد. البته اگر در زمان جداگانه‌ای بود مورد واخواهی قرار می‌گرفت. حتی نه تنها مخالفت نکردند، پاشاده سعودی، مصر و اردن، آمریکا را به آمدن فراخواندند. چند منطقه به حالت پایگاه آمریکا درآمدند. این چنین آمریکا خطاها و کاستی‌های سیاسی و نظامی پیشین خود در خاورمیانه را تلافی کرد که منجر به برقراری توازن و حاکمیتی سیاسی. نظامی در برابر گشت. از راه تبلیغ، صدام را بیشتر در انزوا قرار داد. پس از انجام این تدارکات، مسئله حمله مطرح شده و در دستور کار قرار گرفت.

آمریکا، در اواسط ژانویه ۹۰ به بعد در برابر عراق حملات هوایی انجام داد. نزدیک به چهل روز بغداد، بصره و شهرهای بزرگ از طریق آسمان بمباران شد. در این حملات، آخرین مدل تسلیحات جنگی را آزمودند. با این کار، بازار فروش این تسلیحات را گرم‌تر کردند. آمریکا پس از آن نیز از خلیج تا به کویت یک راه زمینی را ساخت. حاکمان عراق، ابتدا رفتار آمریکا را همانند "تلاشی برای برقراری حاکمیت سیاسی از راه تبلیغ" ارزیابی کردند. هر چقدر هم از همان اوایل، این جنگ را به عنوان "مادر جنگ‌ها" نامیده باشند هم، صدام پیش‌بینی حملات شدید آمریکا را می‌کرد. با آغاز حملات هوایی، آن را همچون ناتوان‌سازی خود ارزیابی کرد. به این امید بست که این حملات به هجوم زمینی تبدیل نخواهد شد. ولی آمریکا بنا به تمرکز قوایی که در خلیج کرده بود، حرکت زمینی را آغاز کرد.

بدین شکل، تمام حساب‌های صدام بهم خورده و کاری برای انجام دادن باقی نمانده بود. آمریکا در عرض یک روز، ارتشی زمینی عراق را درهم شکست. آنچنان که قادر به عقب‌نشینی هم نبودند. با آن حالت درهم‌شکسته، جهت ازدست‌ندادن جاهایی که در دست داشت، به سرعت از شمال و جنوب عقب‌کشیده و ناچار ماند عرصه خود را تنگ کند. بدین ترتیب، ارتشش را از کوردستان و جنوب عراق کشانده و در اطراف بغداد جایگیر کرد. نخستین نتایج جنگ خلیج آشکار و عراق به سه بخش تقسیم شد. منطقه جنوب شیعه و خط ۳۳ جنوب، از ارتش و مدیران دولت تمیز گردید. عرصه هوایی بسته نیز شد. عراق در مابین خطوط ۳۳ و ۳۶ در اطراف

بغداد، به سطح يك مدیریت درافتاد. این منجر به يك دگرگونی بنیادین در توازنات سیاسی. نظامی منطقه گردید.

در نتیجه بلافاصله جنوب و شمال، تلاش جهت تشکیل مدیریتی جدید را آغاز کردند. این رویداد در میان شیعیان و کوردها راه را بر خیزش‌هایی گشود. صدام جهت تقسیم‌نشدن عراق، بویژه می‌خواست که جلوی قیام‌های در کوردستان را بگیرد که این، راه را بر يك آشفتنگی جدی گشود.

کشتار همگانی مردم حلبچه با بکارگیری بمب شیمیایی در سال ۸۸ بسیار دردناک بود که در نتیجه آن، بیش از پنج هزار نفر کشته شدند. در مرحله بحران خلیج، این رویداد ناگوار مبحث اصلی رسانه‌های دنیا شد و بدین طریق، جامعه کورد را هم شناختند. حال آنکه، تا آن زمان پنهان می‌کردند! پیش از این سانحه نیز صدام صدها هزار کورد را انفال کرده بود. مردم دوباره به رعب و وحشت افتاده و به مقصد شمال و شرق کوردستان جا و مکان‌شان را ترك کردند. در جنوب کوردستان، بحرانی جدی بوجود آمد. مدیریت آمریکا این‌ها را بهانه قرار داده و مداخله کرد. عراق در برابر حملات هوایی و زمینی، يك سیستم امنیتی با نام 'نیروی اپراسیون چکش' را تشکیل داد. خط ۳۶ شمال، راه را بر جنب‌وجوش نظامی صدام بست. در این مورد، آمریکا هم به ناتو تکیه کرد و هم با دولت ترکیه همکاری کرد. جنوب کوردستان را این‌گونه تحت محافظت قرار داد. بر این اساس، مردم در جای خود ماندند. این چنین در دنیا، خاورمیانه و کوردستان مرحله جدیدی پیش آمد.

دیگر اتحاد شوروی و بلوک شرق وجود نداشت و در جهان تنها يك بلوک وجود داشت که آن هم آمریکا بود. آمریکا تمام این‌ها را با هدف ایجاد حاکمیت بر دنیا و از راه پروژه‌ای به نام "نظم نوین جهانی" انجام می‌داد. به‌سرعت با استفاده از این موقعیت، اقدام به برچیدن تمامی تشکیلات مخالف نظام مدرنیته کاپیتالیستی کرد. وضعیت یکپارچه عراق که پس از جنگ جهانی بر ایجاد هم توازن دنیای کاپیتالیست و هم سیستم خاورمیانه راه گشود، ازهم پاشیده و از بین رفت. زیرا برقراری حاکمیت سیاسی و نظامی پس از جنگ جهانی اول، جهت تقسیم‌کردن عراق و خاورمیانه بود. از این رو، ساختاری سیاسی خاورمیانه در سده بیستم که توسط انگلیس و فرانسه تعیین شده بود، ازهم پاشید و این وضعیت، بر مناطق

دیگر تأثیر گذاشت. دیگر عراق از حالت تهدیدی سیاسی و نظامی برای خاورمیانه و عالم عرب بدر آمد.

در وضعیت نو، دولت عراق در جنوب کوردستان برچیده شده و خلأیی برای دستیابی به آزادی بوجود آمد. ترس خلق از تهدیدهای صدام شکسته شد و دوباره به دیار و مکان خود بازگشتند. با وجود نامعلوم بودن وضعیت، يك جنبش اجتماعی و محیطی آزاد شکل گرفت. در واقع، جهت پرکردن این خلأ چندین حرکت به میدان آمدند.

بنابراین، پس از آتش بس سال ۸۸ ایران و عراق و کشتار همگانی حلبچه، نیروهای پ.د.ک و ی.ن.ک و دیگر سازمان‌های کوردی که به ترکیه و ایران پناه برده و به خارج از میهن رفته بودند، به سرعت به جنوب برگشته و به سازماندهی پرداخته و جهت پرکردن این خلأ، اقدام به ایجاد جنبشی سیاسی کردند. جهت برقراری امنیت جنوب کوردستان، آمریکا و هم‌پیمانانش پشتیبانی خود را نشان دادند. این چنین، در جنوب کوردستان، فعالیت تشکیل يك مدیریت جدید را با شتاب آغاز کردند. این، يك وضعیت نو و مهمی بود. حاکمیت عراق درهم شکسته شده بود و جنوب که همچون بخشی از کوردستان، از جایگاه تاریخی و استراتژیک برخوردار بود، در آستانه برداشتن يك گام جدید سیاسی قرار داشت. دیگر نظام دولت استعمارگر در آنجا از هم پاشیده بود ولی زیر حاکمیت جهانی قرار داشت. نظام جهانی، بستر را جهت تشکیل يك ساختار سیاسی نو که با او به تضاد نیفتاده و بدان خدمت کند ولی نمود ساختار دولت استعمارگر نباشد، هموار ساخته و همکاری می‌کرد. جنوب کوردستان به شکل عرصه‌ای درآمد که از حاکمیت دولتی بی‌نهایت پرحرکت دور گشته، تشکیلات و سازمان‌های سیاسی اش شکل گرفته و به تلاش جهت ایجاد يك ساختار سیاسی نوین ادامه داد؛ عرصه خیزش و برخوردار از يك فضای خالی و آزادی نسبی. این وضعیتی بود که به لحاظ تمامی کوردستان بی‌نهایت تأثیرگذار بود.

چونکه هم‌زمان در شمال هم خلق در حال قیام بود. از جزیر و نصیبین آغاز شده و در تمام کوردستان پراکنده شده بود. هر فرد، خانواده، روستا و منطقه‌ای، مقاومت انقلابی در برابر رژیم فاشیست دوازده سپتامبر را به منزله انقلاب آزادی خود دیده و يك دگرگونی انقلابی آغاز شده بود. خیزش، دربردارنده چنین مفهومی

بود. خلق، دیگر ترس را درهم می شکسته و بر علیه تسلیمیت می ایستاد. با مقاومت در برابر تمامی فشار و کشتارهای رژیم فاشیست استعمارگر، با کسب ایستار، آگاهی و موضعی آزاد بدان‌ها پاسخ می داد. بدین گونه در شمال کوردستان تنها مقاومت گریلا نبود، بلکه یک مرحله مبارزه انقلابی و ملی در تمامی کوردستان آغاز شده بود. خلق کورد در درون آتش خویش، با جوانان و زنان، گام‌های دوباره‌زیستن و یک نوزایی اجتماعی را برمی داشت. البته این دو تحول، هم‌زمان بودند. انقلاب باززایی ملی در شمال که مفهوم ایدئولوژیک، سیاسی آن ریشه‌ای و ژرف بود، وقتی با کاوش‌ها برای یک سیستم نو و پرکردن خلأ ذکرشده در جنوب کوردستان یکی شد، شمال و جنوب کوردستان به حالت بخشی متحد درآمدند.

به یک باره در کوردستان، وضعیت تازه‌ای به میان آمد. در جنوب، دولت به کلی زدوده شده بود. در شمال، مبارزه گریلا و گسترش قیام، حاکمیت دولت را درهم شکسته بود. این چنین بستری مهمی برای چاره‌یابی مسئله کورد شکل گرفته بود. شرق کوردستان هر چقدر از این تحولات دور باشد، مقاومت با پیشاهنگی پ.ا.ک. در شمال و روزاوا، آنها و کوردهای خارج از میهن را نیز دربرمی گرفت. این چنین یک انقلاب کورد و کوردستان که بخش بزرگی از آن را دربرگرفته بود، به شکلی که بخش بسیار بزرگ آن را دربر بگیرد فراگیر شد و این وضعیت پراهمیتی بود. چرا که تحولات در هر بخشی، بر بخش‌های دیگر تأثیر گذاشته و موجب پیشبرد و پشتیبانی همدیگر می‌گردد. شمال و جنوب پشتیبان همدیگر شدند. روزاوا هم که بطور کلی حمایت می‌کرد. کوردهای خارج از میهن نیز در سخت‌ترین شرایط یاری‌رسان و پشتیبان مبارزه گریلا بودند. در راستای تحقق کارزار پانزده آگوست در درجه اول، همکاری مادی و معنوی کرده بودن. این چنین در کوردستان، وضعیت جدیدی بوجود آمد.

جنگ خلیج با ایجاد چنین وضعیتی و صحیح‌تر اینکه، خیزش‌های مردمی‌ای که با مبارزه گریلا در شمال، همه کوردها را در آغوش گرفت و به جایی رسید که جستجوی راه حل سیاسی در جنوب کوردستان را یکی نماید؛ مسئله کورد را به حالت یک مسئله سیاسی بنیادین در عرصه منطقه و جهانی درآورده و در مبحث سیاست قرار داد. مطرح شدن جستجوی راه حل در این باره، رویداد بسیار جدی و مهمی بود. نظام استعمارگری و جهانی انکار و امحا که کوردستان را مسدود و تجزیه

ساخته، تلاشش در راستای نیست‌انگاری و نیست‌کردن، به میزان مهمی نقش برآب شد.

واقعیت کورد که در انزوا قرار گرفته، در جدار مانده و بر روی دنیا بسته شده بود، بدین‌شکل دوباره بر روی جهان گشایش انجام داد. خلق‌ها و انسان‌ها به واقعیت و مسئله کورد پی بردند. سیاست دنیا و منطقه دوباره و البته با یک مرحله چاره‌یابی روزآمد برای مسئله کورد روبرو ماند. البته پیشتر هم این مسئله، در سیاست مطرح بود ولی آن را در انزوا قرار داده، روپوش گذاشته و توافقی جهانی در مورد آن انجام داده بودند. تعریف مسئله کورد بدین شیوه نبود که خود، سرنوشت خویش را تعیین نماید، بلکه نسل‌کشی خلق کورد را روا دیدند. همه دنیا نیز آن را تأیید کرده و کشتار جمعی‌ها نیز در این چارچوب بودند. همراه با مبارزه و خیزش‌ها برآستی به این موضع جهانی و منطقه‌ای پایان داده می‌شد. کوردها با ایستادگی در برابر آن برخورد، هستی و زندگی خویش را در میان گذاشته و خواستار زندگی آزاد شدند. این نیز از لحاظ کوردستان، منطقه و دنیا وضعیت و مسئله‌ای جدی بود.

بیش از دو دهه است که با چاره‌یابی آن مشغولند، ولی هنوز گامی در راستای حل برداشته نشده است که این خود نشان از مطرح‌شدن یک مسئله دشوار و پیچیده با همه وجوه خود در سیاست می‌باشد. این وضعیت، تمامی مواضع تئوریک و ایدئولوژیک را بطور جدی به ارزیابی دوباره واقعیت آن سوق داد. موضع استراتژیک سده بیستم را دگرگون ساخت. پس از انقلاب اکتبر در این سده، دنیا را به دو بلوک شرق و غرب تقسیم کرده و تمام جریان‌های ایدئولوژیک و سیاسی، مطابق با این بلوک‌ها صف‌آرایی خود را مشخص می‌ساختند. اما در این وضعیت، نو، خبری از آن جهان دوبلوکی نبود و دنیای جدیدی به میان آمد. تمامی جریان‌های ایدئولوژیک و سیاسی ناچار به تشکیل یک استراتژی نوین شدند. چرا که عملی‌سازی استراتژی پیشین امکان‌پذیر نبود. دنیایی که آنها بدان تکیه می‌کردند از بین رفته بود. از حیث کوردها نیز تنها واقعیت چنین جهانی از میان نرفته بود، بلکه وضعیت بسیار تازه‌ای در کوردستان بوجود آمده بود. بدین جهت، یک دگرگونی و پیشرفتی استراتژیک روی می‌داد. لازم است این مرحله استراتژی را مورد ارزیابی قرار داد.

## مرحله کنگره چهارم

در درون چنین تحولاتی، پ.ک.ک در سال ۱۹۹۰ چهارمین کنگره خود را برگزار نمود که رهبر آپو آن را "کنگره گریلا" نامید. البته با تشکیل کنفرانس دوم در ژانویه ۹۰ تدارکاتی برای موضوعات، تصمیمات و برنامه‌ریزی کنگره انجام گرفت. ولی همراه با بحران خلیج، وضعیت بسیار جدیدی به میان آمده بود. از این رو، می‌بایستی تحولات منطقه و دنیا از نو ارزیابی شده و ایجاد دگرگونی در استراتژی و برنامه‌ریزی‌ها مورد بحث قرار می‌گرفت. زیرا این تحولات در موقع تشکیل کنفرانس روی نداده بودند.

در آستانه برگزاری کنگره، بحران خلیج، دامنگیر و شدیدتر می‌گشت. با روی دادن جنگ، بحران به جنگ متحول می‌شد که بدون شک بر کوردستان هم تأثیر می‌گذاشت. پ.ک.ک تماشاگر نمی‌ماند و برای جهت‌دهی صحیح تأثیرات، ناچار به موضع‌گیری بود. این نیز برای برگزاری کنگره‌ای که مشکلات را به آسانی تحلیل نماید مانع ایجاد می‌کرد. کنگره در زیر سایه بحران خلیج، بسیار با شتاب انجام شد و نتوانستیم رویدادها بطور کافی ارزیابی کرده و از برنامه‌ای پشتوانه‌ای جهت حل مسایل و اجرای آن به‌دور ماندیم. در حال تشکیل جلسه نمی‌شد که رویارویی با جنگ صورت گیرد. زیرا می‌بایستی سنگربندی و جایگیری لازم انجام می‌گرفت. لذا با شتاب از روی مواردی از کنگره گذشتیم.

اساس، شمار بسیاری از اعضای گریلا در کنگره شرکت کردند. من حضور نداشتم. در هفتانین هنوز هم به مکان کنگره، جای کنگره چهارم گفته می‌شود که برخلاف کنگره‌های پیشین در میهن و تحت تدابیر امنیتی گریلا برگزار شد. یعنی با نیرویی مختص بخود و در محیطی که آنها آزادی و امنیت آن را برقرار ساخته‌اند کنگره انجام شد. در چارچوب تفاسیر کنفرانس، رویدادهای جدید و مرحله به کلی مورد ارزیابی قرار گرفت. تأثیرات جنگ خلیج بر کوردستان و تدابیر لازمه در برابر آن، و عملکرد چهارساله گریلا ارزیابی شدند. چرا که یک مرحله جدی مبارزه جریان یافته بود که در آکادمی معصوم کورکماز نیز بنا به آن، رهبری به ایجاد تئوری و سازماندهی تاکتیکی گریلا مبنای خط‌مشی صحیح پرداخته و جهت تداوم‌بخشیدن



به عملیات‌ها و در همان حال، مبارزه با خط تبهکاری در داخل گریلا تلاش‌های نتیجه‌بخشی انجام دادند.

در مرحله ویرانگری‌های تبهکاری، برخی از مسایل و رویدادها روشن نگشته و در تاریکی ماند. رویدادهای هم درون حزب و هم در برابر خلق را بدرستی بازگویی نکردند. تبهکاری لازمه‌ای برای هجوم دشمن به گریلا باقی نگذاشته بود. زیرا خود به کشتن پرداخته، فراری داده و با شکستن اراده اعضا، بزرگتری تصفیه‌گری را در میان مبارزین انجام داد. همچنین ویرانکاری بزرگی را در میان خلق انجام داده بود. خط‌مشی مردمی حزب را باژگونه کرده و پشتیبانی خلق را از میان برداشت. تبهکاران کوشیدند که خلق را تحت ترس و فشار، خدمت‌چی خود کنند. در نتیجه دورساختن خلق از حزب، زمینه جاش‌شدن افراد را هموار ساختند. آنچنان که دیگر از حزب ترسیده، دوری گرفته و فراتر از آن اینکه، با جاش‌شدن و یکی‌شدن با دشمن، در برابر گریلا جنگیدند.

افزایش گرایش جاش‌شدن تا آن اندازه که انگار جنگی داخلی در میان است، و درآمد نیروی عشایر و قبایل به‌حالتی که گویا دشمن خونی گریلا و حزب هستند، تحت مسئولیت تبهکاری به‌میان آمدند. این‌همه بیچارگی و قانقاریاشدن و ترویج آسان جاش‌شدن در میان جامعه، بطور مسلم، با همکاری داخلی تبهکاران و برخوردهای اخلاک‌گرانه و توطئه‌گرانه آنها صورت گرفت. از درسیم تا بوتان نمونه‌های آن بسیارند. تقریباً جایی نمانده بود که در آن، ویرانگری نکنند. سال‌هاست که می‌کوشیم تأثیرات آنها را بزدایم. هر چند تا حدودی آن را کاهش داده‌ایم، ولی به‌تمامی از بین نرفته است. این وضعیت در کنگره نیز مورد بحث و گفتگو قرار گرفت. زیرا نیاز به انتقاد و خودانتقادی و بهسازی آن وضعیت وجود داشت. کنگره نیز به انجام این اصلاح در داخل گریلا رسیت بخشید تا گریلا را از نو در خط‌مشی رهبری و حزب، به سطح پیشاهنگی ارتقا دهد.

به‌دلیل برگزاری پرشتاب کنگره تحت تأثیر بحران خلیج، واگشایی ژرف بهسازی تا حدودی سطحی‌نگرانه صورت گرفت. همچنین بخش انتقاد و خودانتقادی ضعیف ماند. در واقع، کمی هم بهانه شده بود. برخی‌ها مطرح‌بودن جنگ خلیج را برای خود به‌مانند رهایافتن ارزیابی کرده و به‌شکل "جنگ خواهد شد، وقت نداریم، بجای صرف زمان برای انتقاد و خودانتقادی و پرداختن به بهسازی، هر کسی گزارش

خودانتقادی خود را نوشته و ارائه کند و این مبحث با این گزارش‌های نوشته شده به پایان برسد" یک تصمیم گرفته شد. این چنین کنگره جهت بازخواست مرحله گذشته و انجام اصلاح لازمه در گریلا تعیین شد که این نیز در مرحله بعدی، به شکل دردآوری ظاهر گشت. زیرا گریلا کاملاً از شر تبهکاری‌های نیافته بود. تبهکار و ابسته، به موجودیت خود ادامه بخشیده و رفته‌رفته در دوره‌هایی برجسته شده و به حالت تأثیرگذاری درآمد. حال آنکه، یکی از مسئولیت‌های کنگره چهارم، محکوم کردن تبهکاری و گذار از آن بود. کاری که رهبری از ژانویه سال ۹۰ تا زمان تشکیل دومین کنفرانس، این را به‌تمامی انجام داده بودند. اگر در همان سطح به محیط حزب و گریلا بازتاب می‌یافت، یک بهسازی بسیار مهم و نهادینه‌شدن پیشاهنگی حزب در گریلا تحقق می‌یافت. تأثیر تبهکاری تا مدتی دیگر ادامه یافته و در جاهای گوناگون، گاهی اوقات، ویران‌گری‌هایی روی می‌داد.

یک جنبه مهم چهارمین کنگره این بود که با بهره‌گیری از ارزیابی تبهکاری، آشکار گشت که گریلا چه بوده و چه نیست، راه را بر چه چیزهایی گشوده، چه چیزی را چقدر بدست آورده، چگونه ضرر دیده، چه دستاوری داشته و اینکه برخورد سطحی‌نگرانه‌ای نسبت به گریلا وجود داشته است. این‌ها نیز بطور ژرفی مورد ارزیابی قرار گرفتند. در واقع، اگر کاملاً مؤثر هم نباشد، با وجود ضرورت تحقق یک بهسازی در راستای حاکم‌شدن خط‌مشی رهبری در گریلا، در کنگره گفتگوهای مبنی بر "پایان یافتن یا نیافتن نقش گریلا" و یا اینکه "قیام‌ها در اولویت باشند یا مبارزه گریلا" و امثال آن مطرح شد که موجب ایجاد اندکی ابهام در واقعیت گریلا شد. بویژه 'شنر' این را انجام می‌دهد. در حالی که تبهکاری به‌عنوان یک گرایش زائده مزدوری و استعمارگری محکوم گشته و گریلا به خط رهبری جذب می‌شد، تبهکاری می‌خواست که بستری را جهت رسواکردن گریلا و سرباززدن از آن فراهم سازد. در اینجا یک مانور و فعالیت خیلی ماهرانه مخالفت وجود داشت که محمد شنر این را به‌شیوه‌ای جدی و مؤثر انجام می‌داد. پیشتر هم این وضعیت تا اندازه‌ای در فعالیت عرصه سیاسی به‌میان آمده بود. در واقع، وقتی که گریلا حمله سال ۸۸ را شکست داد، دولت جستجوی تازه‌ای را آغاز کرد. همانند اجرای نقشه ناتو جهت برچیدن پ.ک.ک، این بار خواستند از داخل فتح کرده، از راه بدر ساخته، تقسیم کرده ازهم بپاشند.

برای این کار نیز بستر زندان را مهم دیده و گروه دوغو پرینچک و افرادی دیگر بر روی کوادر آنجا کار کردند. پرینچک که در آمد دستگیر شد، مخصوصاً او را در زندان نزد اعضای پ.ک.ک جای دادند. حتی سعی کرد آنها را به عنوان بزرگترین مقاومتگران شناخته و حتی سازماندهی کند. در آن زمان، به گمانم مجله‌ای به نام "بسوی دوهزار" در ارتباط با مسئله کورد منتشر می‌کرد. آن هم در محیطی که فشار شدیدی حاکم بوده و چاپ انتشارات مطبوعاتی ممنوع شده بودند. کسی سازمان یافته نبوده و با انتشار چیزی، جامعه را آگاه نمی‌ساختند. در چنین فضایی، درها بر روی دوغو پرینچک، که حال عضو ارگنکون است، باز شدند. در آن موقع، مدیریت ارگنکون جنگ را اداره می‌کرد. دوغو پرینچک هم بازوی اطلاع‌رسانی و تبلیغاتی آنها بود. جلوییش را باز گذاشته و بنابراین، حوزه مطبوعات را تنظیم کرده، روزنامه منتشر ساخته و هر هفته مجله‌اش انتشار می‌یافت. نوشته‌های او در محیطی که هیچ معلوماتی وجود نداشت، نه تنها برای زندانیان، بلکه برای هر کسی روشنگر بوده و پیگیری می‌شد. از مجله 'بسوی دوهزار' پیگیر تغییر و تحولات می‌شدند. برای همین، دوغو پرینچک مشهور شده بود و دوباره فرصت راهیابی به درون نیروهای سوسیالیست انقلابی را یافته بود. برای اینکه این را جلوتر ببرند، او را دستگیر کردند که گویا مخالف دولت است. بنابراین نیز در زندان آمد جای دادند.

پس از آن در سال ۸۹ از زندان خارج شد، رفت و با رهبری دیدار انجام داد. نظرات رهبری را نوشت، ولی نتوانست تمام کند. هفته‌ها سرتیترهای اغراق آمیز تبلیغاتی گذاشت. با این کارش، در میان جامعه کورد و جنبش نیز جایش را باز کرد و بنا به این کوشید خط خود را حاکم سازد. این نیز برای ارتقای حرکت آزادی کورد نبود، بلکه با اثرگذاری بر جنبش و خلق، می‌خواست آنها را گام به گام از خط‌مشی پ.ک.ک دور سازد.

جوانب مهم تلاش‌های پرینچک، اهمیت‌دهی به حوزه قانونی و انتشار مطبوعاتی و رواج این گفته بود که نقش گریلا پایان یافته و از برنامه پس رانده شود. در واقع، نظرات محمد شنر در مرحله کنگره چهارم و پس از آن، نظراتی هستند که دوغو پرینچک سعی کرد در درون پ.ک.ک ترویج دهد. پرینچک حتی به رهبری پیشنهاد داده بود که 'پ.ک.ک خود را منحل کرده و به حزب سوسیالیست دوغو پرینچک بپیوندد! در تحلیلات هم هست. در واقع، این پیشنهاد که بیا "یکی شویم"

گامی برای برچیدن پ.ك.ك بود. در زندان نیز هم با انتشارات و هم با ماندنش بر اطرافیان تأثیر گذاشت.

در اواخر سال ۸۰ نیز با حکم ترخیص مشروط 'اوزال' افراد بسیاری از زندان خارج شدند که دوغو پرینچک نیز جهت ترویج این گرایش در درون پ.ك.ك زمینه‌سازی می‌کرد. تحت این حکم، با شرط نجنگیدن در برابر دولت، مجازات باقیمانده را بخشیده و اشخاص را ترخیص می‌دادند. این چنین جهت دورنگه داشتن از پ.ك.ك و مبارزه مسلحانه‌اش و حتی مخالفت کردن با آن، به اصطلاح جبهه‌ای چپ‌گرا تشکیل می‌شد. چپ ترکیه به‌تمامی بدان جبهه گرویدند. مواضع شخصی به درون پ.ك.ك هم کشیده شد. مدیریت حکومت اوزال، بنا به خیلی از محافل که از دوغو پرینچک تأثیر پذیرفته بودند، به‌دنبال آن نیز بود که "آیا چنین چیزی در درون پ.ك.ك هم ترویج خواهد یافت، آیا در میان آنها وجود داد؟ دوغو پرینچک شخصاً از رهبری درخواست کرده بود که زندانیانی که از زندان خارج می‌شوند، برای حوزه قانونی وظیفه‌دار شده، به گریلا نرفته و اهمیت بیشتری به سیاست و مطبوعات در این عرصه بدهند. بنابراین می‌خواست که آن تمایل بیشتر گسترش یافته، یعنی مبارزه مسلحانه پ.ك.ك را برچیده شده و آن را ناتوان سازد.

رهبری برای مدتی، زندانیانی را که از زندان خارج می‌شدند، آنها را به آمد و استانبول می‌فرستاد تا در کار مطبوعات و حوزه‌های قانونی فعالیت کنند. ولی هنگامی که دید گرایش‌های گوناگونی بوجود آمده و در آنجا معیارهایی مجزا از پ.ك.ك و ضد گریلا شکل می‌گیرند، مداخله کرده و به‌منظور تشکیل کنفرانس زندان، رفقای آنجا را به آکادمی معصوم کورکماز کشاند. در تابستان ۱۹۹۱ نخستین کنفرانس زندان به مدتی طولانی برگزار شد. رهبری محمد شمر را که پیشتر در خط دوغو پرینچک پیشرو بود، به عرصه خود کشاند. مدت درازی او را پیش خود نگه داشته و وارد فعالیت‌های روزاوا نمود. پس از کنفرانس، او را همراه با گروهی جهت تدارکات کنگره چهارم و شرکت در آن به میهن فرستاد. در کنگره هم به ترویج گرایش خود پرداخته و سعی در ایجاد ابهام در محیط داشت. در عرصه رهبری هم رفتارهای ابهام‌آمیزی داشت. چهارمین کنگره چنین ضروری را هم دید. هنوز مبحث مرحله همراه با آنتستین بودنش پایان نیافته بود که با پیش کشیدن مباحث فوری، بر مبنای

يك برنامه‌ریزی کمینه‌ای، جهت کسب آمادگی در رویارویی با جنگ خلیج، پراکنده‌شدن و رفتن به مناطق و جایگیرشدن صورت گرفت.

البته با انجام يك ارزیابی نو در مورد مرحله جدید، آمادگی‌ای نسبی کسب شد، ولی تحلیل کاملی نیز در مورد ازبین‌بردن تبهکاری درون گریلا و اصلاح آن، تقسیمات و يك برنامه‌ریزی بجا صورت گرفتند. با آغاز جنگ در یکی دو هفته پس از کنگره، ابتدا حملات هوایی و سپس اپراسیون زمینی در ماه مارس و خیزشی که در ماه آوریل انجام گرفت حزب تا اندازه‌ای ضعیف ماند. حال آنکه با جنگ خلیج و عقب‌نشینی نیروهای صدام، احزاب دیگر اصلاً در جنوب کوردستان نبوده و تنها پ.ک.ک در آنجا حضور داشت. پ.د.ک و ی.ن.ک به‌کلی آنجا را ترك کرده بودند. بنابراین، پ.ک.ک بیشتر می‌توانست مداخله کند، ولی چون در کنگره به اندازه کافی گفتگو و برنامه‌ریزی نکرده بود، بدون رهنمون ماند. بویژه تصفیه‌گری و اخلاص‌گری شمر جهت روی‌نیارودن به پراکتیک در این مرحله نقشی اساسی را بازی کرد. پیش از هر کسی، رهبری و همراه با او مدیریت گریلا را بطور جدی به خود مشغول ساخت. توجهات را بجای دیگری جلب کرده و مدیریت را به وضعیتی درانداخت که با مسایل داخلی و تصفیه‌گری مشغول باشد. وقتی در پی کنگره جنگ روی داد و مرحله جنگ و تأثیرات پیامد آن به اندازه کافی مورد ارزیابی قرار نگرفت چنین وضعی را هم بوجود آورد.

محمد شمر برای سمت مدیریت حزب انتخاب شده بود. رهبری در این باره گفت که به انتخاب رسمی او اعتراضی ندارد ولی خود وی، شمر را برای امور عملی و وظیفه‌دار خواهد کرد. جهت این کار نیز لازم است که بعضی چیزها شفاف و وضعیتش روشن گردد. بنا به این، يك سری پرسش را جهت روشن‌سازی و پاسخ‌دادن بدان‌ها فرستاد. شمر کنگره را با این وضعیت نامعلوم سپری کرده بود، اما در برابر موضع رهبری، دیگر قادر به پنهان‌ساختن خود نبود. این کافی نبود که يك کمیسیونی را جهت بازجویی از او فرستاد. رهبری در آن موقع، يك سازماندهی به‌نام "نیروی مدافع حزب" (HPP) را در میان گریلا برای پاسداری از حزب در برابر آن‌همه ویرانگری تبهکاری تشکیل داده بود. این کار در کنار مباحث و گفتگوهای تئوریک و مبارزه ایدئولوژیک، همچون يك تدبیر سازمانی انجام گرفت. این نیرو جهت انجام بازجویی در هفتانین وظیفه‌دار شده بود که در نتیجه، مدیریت این

سازماندهی با محمد شنر یکی شد و فرار کردند. این نیرو به اخلاک‌گری دست زده و در مقابل حزب و رهبری سربه قیام برداشت.

محمد شنر پس از مدت کوتاهی از پایان کنگره فرار کرد و حزبی را به نام "پ.ک.ک.وژین" (پ.ک.ک.ی دوباره زیستن) اعلام کرده و تمامی گریلا و بویژه آنهاپی را که از زندان بیرون می‌آمدند به نزد خود فرا می‌خواند. بنا به فعالیت گذشته‌اش در روزاوا، یک شبکه روابط را درست کرده بود. به آنجا رفته و بر روی آن روابط نشسته و سعی کرد که توده روزاوا را از حزب بگسلاند. اما در شرایطی که جنگ خلیج و خیزش‌های مردمی در شمال آغاز شده، حزب کنگره‌اش را تشکیل داده و در برابر تمامی این‌ها حمله‌ای استراتژیک را آماده ساخته بود، می‌خواست که با تحمیل پراکندن و تجزیه آن، این حمله را نقش بر آب و ناموفق سازد. این نیز یک خطر و تهدیدی جدی بود. حزب از درک آن و بنابراین، اخذ تدبیر در برابرش بدور بود. در بحرانی‌ترین مرحله، رهبری به پوچ کردن این اخلاک‌گری مشغول شد. به همین علت، بخوبی از آن مرحله استفاده نشد.

بعدها با ناتوان ماندن ما در جنوب و حرکت نکردن مان همگام با تحولات جنوب و شمال کوردستان نیز تأثیر مهمی بر گام‌برنداشتن ما در آن دوره گذاشت. چرا که در برابر تصفیه‌گری شنر یک مبارزه مؤثر لازم بود. او شخصیتی بدگمان و خیلی شبیه سمیر بود. زبان خیلی نرم و چربی داشت و ۲۴ ساعت حرف می‌زد. فردی بود که هیچ‌کسی را ناراحت نکرده و بسان شربت، به دیگران می‌نوشاند. آنچنان ساده نیست، او با این شیوه برخوردش، خود را به توده‌های جانبدار حزب قبولانیده بود. همچنین تمام زندانیانی را از زندان خارج شده بودند، پشتیبان خود کرده بود. ادعا می‌کرد که رفیق مظلوم وکالت خود را به او داد است! در میان کوادر زندان نیز تا حدی نفوذ کرده بود. وضعیتی جدی بود که اگر جلوی آن گرفته نمی‌شد، در بحرانی‌ترین مرحله حمله، حزب با برچیدگی روبرو می‌گشت.

از سویی، زمینه‌های انجام حمله در میان بود و از سویی دیگر نیز در محیطی که شرایط مساعد بوده و مبارزه تمرکز یافته، نبایستی بیش از حد اعتماد داشت. در صورت تحمیل ازهم‌پاشیدگی در چنین محیط‌هایی، اگر تدبیر اخذ نشود خطرناک خواهد بود. رهبری و حزب توجه‌شان را از رویدادهای بیرون برگردانده و روبه مبارزه با این گرایش‌ها نمودند تا اینکه تصفیه‌گری شنر تصفیه شد. به سازمان یافتنش اجازه

داده نشد و همچون شخص نیز او را بی‌تأثیر کردند. سپس تلاش شد که آن محافل را دوباره پیرامون حزب گرد آورند. همانطور که در روژاوا فعالیت بهسازی گریلا انجام شد، در مورد کادرهای آزادشده از زندان نیز صورت گرفت.

بدین ترتیب بود که برگزاری کنفرانس زندان مطرح شد. آن کوادر، ده سال در زندان مانده و تازه بیرون آمده بودند. پیش از زندان نیز پراکتیک داشتند. در حالی که می‌توانستند در فعالیت‌های بیرون مشارکت کرده، به حزب نیرو و خون تازه‌ای بخشیده و بنابراین، به کادر پیشاهنگ یک حمله انقلابی تبدیل شوند، خود کادر بصورت مشکل حزب درآمد. نه‌تنها پیشاهنگ حمله انقلابی نشدند، رهبری را به خود مشغول ساخته و وقت و فرصتی جهت انجام مبارزه با بیرون، برای وی باقی نگذاشتند. در واقع، رهبری کنفرانس را به منظور اصلاح زندان تشکیل داد. باز با پرداختن به مسایل روژاوا، شخصاً جهت برطرف‌سازی اخلاک‌گری در آنجا اقدام نمود. این گام‌های خطرناک از آن زمان تا به قتل رسیدن رفیق خبات در این اواخر برداشته شدند. این افراد همانی بودند که محمد شتر روپراه کرده بود.

از آن موقع تا به امروز بیش از بیست سال است که در برابر رهبری و حزب می‌- جنگند. پشت‌شان به دولت، تبهکاری و مزدوران است. دست آخر نیز این‌همه به ما ضربه وارد ساختند، تا جایی که ما را رودرروی درگیری کردند. ناپستی عادی در نظر نگرفت. با وجود بزرگ‌شدن و تأثیرات حزب در این سطح، باز پس از بیست سال این‌گونه به ما ضرر رساندند. به این بیندیشیم که اگر از ابتدا مبارزه مؤثری انجام نمی‌گرفت، فشارها و زیان‌هایی بسیار جدی به میان می‌آمدند. همه تلاش رهبری در سال ۱۹۹۱ مشغول شدن با روژاوا و کوادر بیرون‌آمده از زندان بود. بخشی از اسناد کنفرانس مقاومت زندان به شکل کتاب شدند که باید خوانده شوند. اسنادی هم که منتشر نشده وجود دارند. رهبری مدتی دراز کوشید که کادرها را از تأثیر آن اخلاک‌گری‌رهای بخشیده و ذهنیت‌ها و دیدگاه‌های باژگونه را اصلاح نماید.

گرایش‌های بسیار گوناگونی به میان آمدند. سلیم چوروک کایا نیز پیشرو یکی از آنها بود. شناختی از رهبری، حزب و گریلا نداشته و فرد تماماً پرنخوت و گستاخی بود. از زندان بیرون آمده و از شکنجه‌های بسیاری گذشته بود، ولی هر کسی، خودسرانه دارای فکر و دیدگاهی شده بود. تا دهن باز می‌کرد می‌گفت "به نظر من چنان است." این‌ها در اسناد هستند. رهبری رفتار بسیار مداراجو و صبورانه‌ای

داشت. به هر کسی اجازه حرف زدن را می داد. بنابراین، دهن خود را باز کرده و با گفتن "طبق برداشت سوسیالیستی، چنین و چنان است!" برای رهبری تبلیغ می کردند. دست آخر دیگر رهبری تحمل نکرده و گفت: «مطابق مفهوم سوسیالیستی من نیز این چنین است. مال شما هم ممکن است که آنگونه باشد. اما در حال حاضر، هم بطور رسمی و هم بطور عملی، خطمشی این حزب را من مشخص می سازم. اگر می پسندید می توانید در آن مشارکت داشته باشید، و اگر نه، خود را سازمان دهید."

در واقع، هر کسی در نظر خود، در موقعیت حزب و رهبر بود. گفته "فکر من" نیز نظراتی هستند که لیبرالیزه شده و تا حدودی از سوسیالیسم و مقاومت گسسته اند. رهبری با بردباری، آنها را دوباره قانع نمود، وگرنه هر يك برای ازم-پاشاندن حزب کافی بودند و حتی بیشتر. رهبری همانطور که جلوی ضرر و زیان را گرفت، از میان کسانی که جذب سازمان شده بودند، دوباره فرماندهان بسیار ارزشمندی ظاهر گشتند؛ رفیق گزگور، رفیق فلات، رفیق یلماز و... هر چقدر هم که مدتی طولانی در مبارزه گریلا جای گرفته باشند نیز، از آن محیط ازم پاشیده، يك نیروی فرماندهی و جنگاور را که در مکان مبارزه تأثیرگذار بوده و نقش ایفا کنند کشف و آماده ساخت. رهبری بدین شکل، گرایش تصفیه گری را تصفیه کرده و حزب را از آن مشکلات نجات داد ولی در عوض نیز از امکان و فرصت های بوجود آمده بطور کافی استفاده نشد و با وجود امکان تحقق يك حمله نیرومند گریلا و حمله شمال و جنوب، انجام نگرفت. برغم نبود هیچ نیرویی در جنوب، ما هم مؤثر نشدیم و حتی بدانجا قدم هم نگذاشتیم. پ.د.ک و ی.ن.ک از بیرون برگشته و آن خلأ را پر کرده، به سازماندهی پرداخته و جنوب را در دست گرفتند؛ ما هم تماشاگر شدیم.

در شمال نیز با وجود سرازیر شدن جوانان به صفوف گریلا و روی دادن خیزش های خلق، آن جوانان را به شیوه مؤثری آموزش و سازماندهی نکرده، آنها را بیشتر جلب ننموده و گریلا از لحاظ کمی و کیفی بالا نبردیم؛ با خیزش های مردمی نیز یکی نساختیم.

به همین سبب بود که برغم وجود فرصت ها برای پ.ک.ک گام استراتژی - ۹۱  
۹۲ با موفقیت برداشته نشد. رهبری جهت فراهم کردن يك منطقه آزاد در بوتان و بهدینان برای یکی شدن قیام خلق و گریلا، به برنامه ریزی و ارزیابی تئوریک پرداخت،



ولی گریلا از اجرای آن بسیار بدور ماند. گام استراتژی برداشته نشد و در نتیجه، جنوب بدست پ.د.ك. ی.ن.ك. افتاد و آن را در برابر پ.ك.ك. به يك سازماندهی تبدیل کردند.

در شمال نیز گام استراتژیک را ارتش ترك برداشت. در ماه اکتبر سال ۹۲ با درگرفتن جنگ جنوب، نیروی استعمارگر، حمله گسترده‌ای را جهت سرکوب گریلا آغاز کرد. بدون شك، موفق به این کار نشدند، ولی زمینه برداشتن گام استراتژیک از سوی ما را از بین بردند. نتیجه، نه شکست و نه پیروزی بود. حال نیز همان وضعیت برابر آن زمان به میان آمد. پ.ك.ك. گام استراتژیک لازم را در آنجا برداشت و پیروز نشد، گام استراتژیک دولت در مقابل پ.ك.ك. نیز با شکست روبرو نشد، ولی طرف‌ها همدیگر را نیز شکست ندادند. این وضعیت به دلیل حل نکردن مسئله سال‌هاست که به درازا کشیده شده است.

### مرحله گام استراتژیک ۹۲-۱۹۹۱

اگر دقت شود همه رویدادها و دگرگونی‌های سال ۱۹۹۰ در سطحی استراتژیک بودند. بدین جهت دنیا و خاورمیانه وارد مرحله تحولاتی جدی شد. تمامی جنبش‌های بوجودآمده در سده بیستم، پیامدهای آن را مورد ارزیابی و گفتگو قرار دادند. بر این مبنا نیز مرحله نو مستلزم يك برنامه‌ریزی استراتژیک و تاکتیکی بود. در کوردستان مبارزه‌ای که انجام می‌گرفت به درجه مهمی رسیده بود.

با وجود تمامی ناتوانی‌ها، به‌تاخیرانداختن، دیرکردن، گرایش به راست‌گرایی و ویرانگری‌های تبهکاری، باز در اوایل سال ۹۰ بر اساس کارزار پانزده آگوست، مبارزه گریلا در کوردستان، پیشرفت‌هایی مهمی را به‌همراه آورد. حزب خود را از نو سازماندهی کرده و به مرتبه يك حزب پیشاهنگ درآمده بود. گریلا برغم تمامی دشواری‌ها و مسایل داخلی، در تمام مناطق کوردستان پراکنده شده و به‌شکل نیرویی درآمد که ۲۴ ساعت، جنگ و مبارزه‌ای سازمان‌یافته را انجام می‌داد. يك شیوه جدید مبارزه نیز خیزش‌های مردمی بود. این خیزش‌ها در اوایل سال ۹۰ در روزهای مناسب‌دار، اعیاد و جشن‌ها، همچنین در مراسم به‌خاک‌سپاری شهیدان انقلاب نوزایش ملی، به انقلاب دگرگون یافت. این چنین در مقابل استعمارگری و فاشیسم دوازده سپتامبر، مرحله مقاومت آغاز گشته بود. در این مرحله به‌لحاظ

تاکتیک، نوآوری صورت گرفته و همراه با خیزش خلق، گریلا از تنها مبارزه کردن بدر آمد. بر این مبنای حزب و گریلا بستری بی نهایت مساعد بوجود آمد.

دیگر راه پیوستن به حزب و گریلا هموار گشت. توده مردمی به میلیون‌ها رسیده و جوانان بسیاری رهسپار گریلا شدند. زنان نیز در قیام‌ها حضور می‌یافتند. با آموزش مفصل کادر و گریلا، فراروی سازماندهی گشوده شد. این چنین یک ارتقایابی و دگرگونی انقلابی تحقق می‌یافت. در تمامی مناطق، روستاها و شهرها هر کسی در انقلاب بازخیز ملی خویش مشارکت می‌کرد. با درهم شکستن تسلیمیت، مزدوری، خودانکاری، گریز از خود و دگرش ملی، به جوهر خویش بازگشته، هویتش را بدست آورده، شخصیت خود را یافته، آنها را پاس داشته، آزادانه و علاقه‌مندانه زندگی کرده و در برابر حملاتی که علیه این‌ها انجام می‌گرفتند نیز سازمان یافته، یکی شده و به نیروی مقاومت دست یافت.

با فروپاشی سوسیالیسم رئال، زمینه جنبش رهای ملی در دنیا از بین رفت. در نتیجه جنگ خلیج نیز عراق با تقسیم شدن روبرو ماند. از طرفی هم، با حاکم شدن آمریکا بر منطقه و کوردستان، یک مرحله خیزش انقلابی به جریان می‌افتاد. دولت عراق در جنوب کوردستان نمانده و پیش‌روی تشکیلات سیاسی آنجا خلایی بوجود آمده بود. در شمال کوردستان با پیشاهنگی پ.ک.ک و تکیه بر مبارزه گریلا انقلاب نوزایی ملی آغاز شد. حرکت آزادی به جنبش مقاومت متحول گشته و عرصه و زمینه مبارزه گسترش یافت. از سویی، خیزش مردمی در میان بود و از سویی دیگر، فراروی سیاست دموکراتیک هموار می‌گشت. عرصه مبارزه سیاسی گسترش یافته و شیوه‌های مبارزه پرجانبه شدند. در چنین وضعیتی، پ.ک.ک می‌بایستی این بار با برخوردی نوین، گام موفقیت‌آمیزی را بردارد. یعنی با توجه به تحولات منطقه و دنیا، همچنین تجربه مهمی که در کوردستان کسب شده بود، یک سازمان‌یابی نوین ضرورت یافت. هدف رهبری از طرح ایجاد یک منطقه مستقل و آزاد در بوتان و بهدینان نیز در همین راستا بود. زیرا تجربه‌ای در مبارزه گریلایی بدست آمده و با مقاومت خلق یکی شده بود. این گونه زمینه جهت حل سیاسی مسئله کورد هموار می‌گشت. همچنین هم تحولات جنوب جهت‌دهی شده و هم در شمال، پیش‌روی چاره‌یابی گشوده می‌شد. جنبش پ.ک.ک خود را به اندازه اقداماتش، با اندیشه‌هایش نیز در حد مهمی شناسانده بود.

رهبری نخستین بار در سال ۱۹۸۸ با 'محمد علی بیراند'<sup>۲۰</sup> مصاحبه نمود که طی آن، پ.ک.ک و گریلا را شناساند. این گفتگو بازتاب فراوانی داشت. تا جایی که روزنامه 'ملیت' با انتشار آن طی چندین روز، تیراژش پنج شش برابر شد. از این طریق، اظهارات رهبری بصورت يك كانون علاقه درآمده بود. به دنبال آن، در سال‌های ۸۹ و ۹۰ مصاحبه‌های با رهبری بیشتر شدند. رهبری همراه با شناساندن پ.ک.ک، ارزیابی‌های چندجانبه‌ای را در مورد مسایل ترکیه و کوردستان انجام داده و با دادن پیام‌های مؤثر، بر ایجاد دگرگونی در جامعه و محافل گوناگون تأثیر گذاشتند. وی سعی نمود که ذهنیت و برداشت انسان‌ها را دگرگون نماید که برآستی هم مؤثر واقع شد.

جهت پایدارساختن همه این پیشرفت‌ها نیز لزوم به برنامه‌ریزی يك حمله بود. بدین برنامه "حکومت جنگ بیهیدینان و بوتان گفته می‌شد. در این راستا به گریلا نقش داده شده و رابطه آن با خیزش خلق تعریف گردید. جهت عملی‌سازی این‌ها، البته که گشایش‌هایی صورت گرفت. در رابطه با جنوب کوردستان و به‌منظور پرکردن خلأیی که در آنجا شکل گرفته بود، حزب آزادی کوردستان (PAK) تأسیس شد که بر روی خط‌مشی پ.ک.ک سازماندهی می‌گشت. یعنی در برابر سازماندهی دوباره پ.د.ک و ی.ن.ک که جنوب را تحت حاکمیت خود درمی‌آوردند، بنیان شد که البته بسیار دیر شده بود.

پ.د.ک و ی.ن.ک که در آنجا سال‌ها جنگیده بودند، هزاران شهید داشتند، عشایر و خانواده‌ها در درون آنها ریشه دوانیده بودند. آنها را به آسانی گرد هم آورده و سازماندهی کردند. پ.ک.ک چنین میراثی نداشت و هم در عقب‌نشینی آوریل ۹۱، بلافاصله پس از شبه‌قیام‌ها مداخله انجام نگرفته و دیر شده بود. نیروهای دیگر از خارج از کشور برگشته و تا اندازه‌ای تأثیرگذار شدند. البته در خصوص مداخله نکردن، عوامل جداگانه‌ای نقش داشتند. اخلاک‌گری و تصفیه‌گری‌هایی که از داخل پ.ک.ک را به خود مشغول ساخته بودند، روی دادند. از سویی دیگر، برآستی هم برنامه‌ای در میان نبود. آری، یکپارچگی کوردستان را مبنا قرار داده و همچون چهار بخش تعریف می‌نمود، اما طبق نخستین برنامه‌اش، رهایی هر بخشی با اراده

---

<sup>۲۰</sup> روزنامه‌نگار و روشنفکر لیبرال که در برخی از شبکه‌های تلویزیونی ترکیه مجری‌گری می‌کرد. او نخستین مصاحبه را با رهبر آپو در دره‌ی بقاع لبنان انجام داده است.

آزاد خلق آنجا تحقق می‌یافت. پ.ك.ك.ك. تنها در مورد شمال کوردستان يك برنامه استراتژی اجرا کرده و مطابق با آن پ.ك.ك. را بنیان نهاده، گریلا را سازماندهی کرده و جبهه رهایی ملی کوردستان را اعلام نموده بود. چگونگی سازمان‌یابی این امر در دیگر بخش‌ها چندان مشخص نبود.

پس از ۱۹۸۲ در روزاوا وضعیت سازماندهی به‌حالت مشکل درآمد. مدتی طولانی، کنکاش‌ها و گروه‌گرایی به کاوش جوانان تبدیل شده بود. در نهایت، با گسترش گریلا پس از کارزار پانزده آگوست و پیوستن جوانان به صفوف مبارزه، این مسئله تا حدودی حل شد. خلق، مادی و معنوی از گریلا پشتیبانی نموده و جوانان به گریلا پیوسته و به کوه می‌رفتند. بدین‌گونه، يك ایستار و سازماندهی مبارزه که همراستا با شمال صورت می‌گرفت. این، با توجه به آن مقاومت يك راه‌حل بود، ولی در برآورد با مرحله آینده، يك حل ماندگار نبود. به‌علاوه، وضعیت روزاوا تا اندازه‌ای جداگانه بود. سرتاپا دنباله‌رو شمال بود. از لحاظ جغرافیایی نیز سراسر مرز اساساً در امتداد شمال بوده، جامعه نیز دنباله‌رو شمال و همه از آنجا گذشته است. به‌علت عصیان و دلایل گوناگون، مردمانی‌اند که از شمال به طرف دیگر پراکنده شده‌اند. بخشی در آنجا و بخشی هم در شمال بودند. از این نظر، مدل در روزاوا يك مدل کلی نبود که برای دیگر بخش‌های کوردستان عملی گردد. از این رو، چگونگی سازماندهی در روزاوا و انتقال پیشرفت‌های پ.ك.ك. بدانجا مورد تحلیل قرار نگرفته بود.

کنگره چهارم در حالی که در آستانه جنگ خلیج برگزار شد، راه‌حلی را برای این نیافت. حال آنکه، آنچه که باید بیش از هر چیزی مطرح شده، در مورد آن گفتگو صورت گرفته و حل می‌گشت، این بود. این وضع، مانع از مداخله کردن در نتایج بحران خلیج شد. به‌علاوه، فرماندهی گریلا در پراکتیک، بی‌اراده و بدون ابتکار عمل ماند و با یکی شدن با عدم اقدام پس از جنگ خلیج، نتوانستیم در خلأ بوجودآمده در جنوب کوردستان مداخله نماییم. در زمانی که مدتی دراز، هیچ‌کسی وجود نداشت، پ.ك.ك. در زاخو و جاهای و در حد امکان، از خلق در برابر حملات صدام دفاع کرده و حتی به معالجه زخمی‌ها و خدمت‌های دیگر مشغول شدند. اما این، به هیچ‌گونه پروژه و سازماندهی سیاسی متحول نشد. کار بجایی رسید که پ.ك.ك. نیست قلمداد شد. خود هم در درون رویکردی قرار نگرفته و مدت درازی اینگونه

ماند. ولی پس از تابستان و در اوایل پاییز ۹۱ وضعیت ارزیابی شده و بدانجا روی نهاد. محافل گوناگونی که از پ.د.ک و ی.ن.ک ناراضی بودند، در این باره به پ.ک.ک پرداختند. اشخاصی هم بودند که به عرصه رهبری رفتند. گفتگوهای انجام گرفته و راهکارهایی مطرح شدند. چنین بود که گام تشکیل حزب آزادی کوردستان برداشته شد. گام خوبی بود ولی خیلی دیر مانده بود. زیرا خلأ آنجا به میزان مهمی پر شده بود. به علاوه، از پیش آماده نشده بود. اگرچه تصمیم تأسیس آن گرفته شد، اما به تمامی جای خود را نگرفته و نتوانست نقشش را ایفا کند. وگرنه حزب آزادی کوردستان، در برآورد با حمله‌ای که در بوتان و بهدینان بنا به رویدادهای دنیا، منطقه و کوردستان، به بازوی آن در جنوب درآمده، پشتیبان شده و بصورت راه‌حل مسئله کورد در آن بخش درمی‌آمد.

رهبری تنها به انجام گشایش در جنوب محدود نمانده، بلکه جهت تکمیل کردن پیشرفت‌های در ترکیه نیز تحقق یک گشایش سیاسی را بسیار مهم می‌دیدند. از این رو، در راستای سازماندهی کردن شاخه آن در ترکیه، حزب انقلابی خلق (DHP) را در نظر گرفت. تا آن موقع قصد داشت که با جنبش چپ سوسیالیستی ترک، توافقی گروهی انجام داده و آنها را به ایجاد دگرگونی سوق دهد. پیشتر هم توضیح داده بودم که از همان اوایل، با 'راه انقلابی' و تمامی جنبش‌های چپ ترکیه گفتگو نموده و کوشید با آنها ارتباط برقرار سازد. در نتیجه این تلاش‌ها با هفت حزب، جبهه متحد مقاومت را در برابر فاشیسم تشکیل داد، ولی وقتی کار به برداشتن گام عملی رسید، در اواخر سال ۸۲ به بعد این روابط بهم خورد. حتی پس از کارزار پانزده آگوست بیشتر این احزاب، دشمن پ.ک.ک شدند. جهت ایجاد مانع بر سر راه مبارزه مسلحانه، به منظور پاکسازی پ.ک.ک دست به هر اقدامی زدند. در این باره، شرح دادیم که نمایندگان راه انقلابی چگونه حرکت کردند. و اینکه چپ انقلابی، ارتش‌رهایی بخش روستاییان کودتاگر ترکیه و دیگر نیروها چگونه بی‌طرف ماندند. احزاب دیگر نیز نخواستند از نظام جدا شده و قانونی بودن‌شان را از دست بدهند. مرحله وارد شدن به جنبش گریلاگری این چنین گذشت. آن حرکت‌ها رفته‌رفته ذوب شده و از بین رفتند.

پ.ک.ک با تداوم بخشیدن به مبارزه گریلا بر اساس کارزار پانزده آگوست و نوآوری و عزم کنگره سوم و جایگیر شدن در سراسر کوردستان، دیگر احزاب ترک و

کورد به تمامی از بین رفتند. مرحله، مرحله جنگ بود و تنها نیروهایی که در میدان می‌جنگیدند مانده بودند. در طرفی رژیم دوازده سپتامبر بود و در طرف دیگر، پ.ک.ک و گریلاهای آن. همانطور که بدون کنش‌وری ماندند، هیچ‌کسی را هم قانع نکرده و به حالت باورناشدنی‌ای درآمدند. هواداران بسیاری از آنها جدا شدند. تنها چهار پنج نفر به‌عنوان هسته تشکیلات مانده، شمار بیشین آنها به اروپا پناه برده و بخشی هم در زندان بودند که وقتی آزاد شدند، به شهرهای بزرگ ترکیه پناه برده و هر کدام تحت تأثیر پاکسازی‌ها قرار گرفتند. بنابراین از آن جبهه هیچ اثری باقی نماند. ولو در اجرای استراتژی انقلاب کوردستان و ترکیه پیشرفتی روی نداد. جهت‌گذار از آن ضعف‌ها نیز دست‌کم می‌بایستی این شکاف پر می‌شد. لذا در راستای انجام سازماندهی در ترکیه حزب انقلابی خلق در نظر گرفته شد که آن گام هم‌دیر مانده بود. در واقع، می‌بایستی با انجام توافق‌هایی دیگر این کار انجام داده می‌شد. اگر آن توافق‌ها سر نمی‌گرفتند، با آینده‌نگری به سازماندهی پرداخته و تدارکاتی دیده می‌شد. انجام‌نگرفتن آن، آن‌هم درست در زمانی که انجام حمله عملی مطرح شد، اقدام به چنین گشایشی، البته که بیانگر دیرماندن بود.

به‌همین دلیل نیز در سیاست روزانه و گام عملی نقشی نداشته و در وضعیتی هم نبود که ایفا کند. آن‌هم مثل حزب آزادی کوردستان در جنوب، بسیار سامان‌یافته و مصمم نبود. حزب انقلابی خلق، وظایف و مسئولیت‌های خود را بجای نیاورده و بیشتر به تقسیم صلاحیت و امکانات گرایش یافت. بجای اینکه ترویج خط‌مشی انقلابی، خود حزبی ترکیه‌ای و گویا مستقل از پ.ک.ک دیده و دست به جستجوها و بستن توافقات زدند. خود را همچون رهبریت تعریف کرده و از فرصت‌ها و امکانات بخوبی استفاده نکردند. برای همین آن گشایش، کاری از پیش نبرد. فضای حمله استراتژیک در میان بود، ولی از آن استفاده نشد. هر چقدر هم که به تأخیر افتاده بود، اما رهبری این گشایش سازمانی را انجام داده و وظایف و مسئولیت حزب را تعریف و مشخص ساخت. همچنین درباره انقلاب جنوب و جنبش‌های سوسیالیستی و دموکراتیک ارزیابی گسترده‌ای را انجام داد.

رهبری در ژانویه سال ۹۲ در حد یک برنامه، یک ارزیابی گسترده را با عنوان "تازها و وظایف ما در مورد تاکتیک بپاخیزی" بر مبنای برنامه‌ریزی بوتان. به‌دینان و با تکیه بر گریلا انجام داد که مبانی و مبادی تاکتیک خیزش خلق و وظایف لازم را

در برمی گرفت. این در واقع، برنامه ریزی قیام بود. اساساً رهبری که در کنگره دوم، در برابر رژیم فاشیستی دوازده سپتامبر، استراتژی مبارزه را بر مبنای جنبش انقلابی خلق تعیین نموده بود، قصد داشت که بنا به آزمون کسب شده، آن را به یک نیروی سیاسی و نظامی پایدار دگرگون سازد. یک جور حمله استراتژیک را شامل می شد. تا سال ۹۰ در طول مرحله دفاع استراتژیک، بر گریلاگری اصرار شده، با وجود تمامی موانع و انحرافات، گریلا بر نوآوری خود افزوده و به نیروی تعیین کننده مرحله ارتقا یافت.

پس از نتایج جنگ خلیج و فروپاشی سوسیالیسم رئال، رهبری قصد داشت با گشایش های در جنوب و شمال و یکی کردن مبارزه گریلا و خیزش خلق، چاره یابی مسئله کورد به موقعیتی استراتژیک دست یابد. از این رو، در برابر رژیم فاشیستی دوازده سپتامبر، استراتژی جنبش انقلابی خلق را اقدام نهایی برای زمینه سازی حل مسئله می دید. شرایط آن نیز فراهم بود. در ترکیه هم با وجود آن همه عملیات پاکسازی، گریلا تأثیرگذار بود. وی کوشید این ها را به یک حمله متحول ساخته و منطقه مستقل بوتان و بهدینان شکل بگیرد که در عمل، این چنین نشد. این هدف، در پیشاهنگی گریلا بازتاب نیافت، بلکه در عرصه رهبری و مدام در سطح تئوری ماند. در واقع، به گریلا انتقال نیافته و نتوانستند مناطق گریلا این گونه در برنامه قرار دهند.

### خطی که در سال ۹۲-۱۹۹۱ بر گریلا حاکم بود

یک مرحله حمله استراتژیک در جریان بوده و یک نیروی مهم شکل گرفته بود. رهبری نیز خواهان رویکرد و عملیاتی در این سطح بود. اما آنچه انجام می - گرفت عملیاتی هایی بودند که از برنامه تاکتیک بدر بوده و صرف برای نشان دادن و گزارش آن به رهبری انجام می گرفت. این نیز بیشتر برای نجات دادن خود از حساب خواهی حزب بود. حمله به پایگاه های مرزی ایران، زاگرس و در ماه سپتامبر ۹۲ به پایگاه 'روبارک' از این جور عملیات ها بودند. از جنبه نظامی، هجوم به آن پایگاه ها در ابتدا نتیجه بخش بود، دشمن تدبیری نداشت. ولی وقتی همان شیوه حمله دوباره شد، دشمن تدابیر تکنیکی و نظامی اخذ کرد. در روبارک بسیاری از رفقا شهید شدند که شمار آنها معلوم هم نشد. در مناطق دیگر هم عملیات های مشابهی

انجام گرفتند که چون در چارچوب برنامه‌ای منسجم نبوده، موجب تأثیرگذاری و شکل‌گیری خطی زاگرس، بوتان و بهدینان نگشت. درست برعکس، هر کسی جداگانه و به میل خود به انجام عملیات می‌پرداخت. چون از هم گسسته و بدور از گشایش و تاکتیکی نوآوارانه بودند، پشتیبان یکدیگر نبوده و موفقیت هم کسب نکردند. ضرباتی وارد شد، اما از برنامه ایجاد یک منطقه مستقل بسیار بدور ماندند.

نوروز سال ۱۹۹۲ بویژه در جزیر و نصیبین با درگیری گذشت. در سالروز پانزده آگوست در شرناخ، کشتار همگانی روی داد. برآستی هم لازم بود که در آنجا قیام برپا گردد. بنا به ارزیابی‌های رهبری نیز مرحله، مرحله پیاخیزی بود، ولی گریلابی که این را سازماندهی و از آنجا دفاع نماید، از شرناخ بسیار دور بود. دشمن نیز با گفتن اینکه "قیام پیا شده" کشتار وحشتناکی را براه انداخت. گریلا در این باره، خلق را تنها گذاشته و حتی نزدیک هم نشد. تنها سعی کرد که اعمال دشمن را رسوا کند. حال آنکه برنامه و عمل از هم جدا بوده و از اهداف رهبری گسسته است. لذا عملکرد پاسخگو نبود. دشمن از این ضعف‌ها بهره گرفته و جهت سرکوب و نابودی دستاوردهای بدست‌آمده وارد عمل شد. از ماه اکتبر به بعد نیز شدت بیشتری بخشیدند. گریلا برنامه و حمله رهبری در راستای ایجاد منطقه مستقل را عملی نکرد و ارتش ترك نیز با کشتار همگانی و عملیات‌های پاکسازی، قصد زدودن آزمون و دستاوردهای موجود بود.

در چهارم ماه اکتبر سال ۹۲ جنگ جنوب آغاز شد. جهت از بین بردن آزمون جنوب کوردستان، ارتش نقشه یک حمله نظامی را کشید. در نتیجه تدارکات طولانی مدت دولت، جنگی بزرگ و استراتژیک به میان آمد که یک ماه به درازا کشید. زیرا از همان سال ۹۰ در ریاست ستاد مشترك ارتش تغییراتی صورت گرفت. در سال ۸۷ رئیس ستاد مشترك ارتش 'نجیب ثرومتای' کناره گرفت و یا به کناره‌گیری واداشتند. در مرحله بحران خلیج، با صحیح‌ندیدن سیاست‌های اوزال در مورد خاورمیانه، استعفای خود را رو کرد. اساساً کانون‌های کنتراگریلا موجب کناره‌گیری او شده و بجای او 'دوغان گورش' خود را به‌عنوان رئیس ستاد مشترك ارتش اعلام کرد. نظامی‌ها حکم‌نامه را وقتی که اوزال در تعطیلی بود برده و به زور به او امضا کردند. زیرا اوزال در سال ۸۷ ریاست 'نجدت اُزُتُرون' را نپذیرفته بود. به میل خود فرمانده انتخاب می‌کرد. به همین علت، دوغان گورش نیز با این نگرانی که نتواند



خود را رئیس ستاد مشترك ارتش کند، پیش وقت، نجات تروماتای را مجبور به کناره‌گیری کرده و با ابلاغی ناوقت، خود را در مقام ریاست قرار داد. اوزال مجبور به این شد. به دنبال آن، دولت و رئیس ستاد مشترك ارتش، تدارکی جدی را جهت شدت‌بخشیدن به جنگ ویژه انجام داده و نقشه طرح جنگ سرتاسری را مطرح کردند. در تابستان ۹۱ این دوره نقشه طرح را به امضای نخست‌وزیر، 'مسعود یلماز' رساندند و بدین ترتیب، به نقشه طرح اصلی حکومت و دولت تبدیل شد.

در واقع، دوغان گورش کودتای پنهانی را انجام داد. اکنون کودتاها در تاریخ ترکیه مورد بحث قرار گرفته و آشکار می‌گردند. از "کودتای پست مدرن"، "کودتای ۲۸ فوریه ۱۹۹۷"، "کودتای پتک" و این و آن سخن رانده می‌شود ولی کسی از دوغان گورش بحث نمی‌کند. حال آنکه اساساً کار دوغان گورش کودتا بود. چرا که آن را در نهاد ریاست ستاد مشترك ارتش انجام داده که طی آن، رئیس آن را وادار به کناره‌گیری کرده و خود را جایگزین او ساخت. پس از آن نیز نهاد امنیت ملی (MGK) را به خود بند کرد و خود هم عضو آن شد. در خاطرات و مصاحبه‌هایش نیز خود چنین بحث می‌کند: «هیچ‌کسی پروژه‌ای نداشت. به جلسه که می‌رفتم حاکمیت سیاسی صفر بود. کسی چیزی نمی‌گفت. هر کسی به دنبال يك ناجی و رهایی بخش بود. پ.ک.ک هم به حملاتش ادامه می‌داد. دیدم که اینگونه کارها پیش نمی‌رود. برای همین، ستاد مشترك ارتش را دور هم آورده و گفتم که من در این وضعیت مداخله کرده و آن را در دست می‌گیرم و شما هم مرا حمایت کنید. پس از توافق نیز پروژه را به نهاد امنیت ملی بردیم که به انجام آن تشویق شدم. البته حکومت بدون چاره مانده بود و هر چیزی را به من سپردند.» در مورد فعالیتش نیز می‌گوید: «در طی دیدارم با ناتو از آنها درخواست تسلیحات کردم. برای اولین بار، از آمریکا 'هلی‌کوپتر کبرا' دریافت کردم. آلمان هم از تمام کشورهای اروپایی خواست که تمامی سلاح‌های قدیمی را به‌موجب بکارگیری در برابر پ.ک.ک به ترکیه بدهند. دبیر کل ناتو این را مناسب دیده و بنا به ماده پنجم این سازمان، هرگونه سلاحی را دریافت کردم.» برآستی هم پس از ازم‌پاشیدن شرق آلمان، تمامی اسلحه‌های دردست‌گرفته در آنجا را مجانی به ترکیه دادند؛ صد هزار کلاشینکوف، چندین تانک و... رهبری در مورد دیدار دوغان گورش با آمریکا و به‌جریان‌انداختن ناتو گفت که از انگلیس هم اجازه و قول هرگونه همکاری سیاسی و نظامی را گرفت.

بدین ترتیب، نیروی اپراسیون چکش، به شرط اینکه در برابر پ.ك.ك بجنگند، مسئولیت دفاع از جنوب را بر عهده گرفت. این نیرو از ناتو اجازه گرفته بود و طبق نقشه آمریکا و ترکیه حرکت می‌کرد. به آنها اجازه دفاع از جنوب کوردستان در برابر هواپیماهای جنگی صدام را داده بودند. در عوض این، آمریکا نیز به ارتش ترکیه اجازه داده بود که در مرزهای جنوب کوردستان بر علیه پ.ك.ك اپراسیون انجام دهد. یعنی توافق دوطرفه‌ای صورت گرفته بود. این چنین ارتش ترك همانگونه که از هیچ‌کسی اجازه نگرفت و در شمال اپراسیون انجام داد، در جنوب نیز برای انجام دادن اپراسیون جلوی باز شد. از این رو، جنگ جنوب در اکتبر ۹۲ مستلزم چنین توافقی بود. اپراسیون نیروی جدید چکش به مثابه‌ی بخشی از آن انجام گرفت. از سوی دیگر دوغان گورش می‌گفت: «بنا به این توافق، سازماندهی را تازه کردم. یعنی بطور جدی به آموزش کنتراگریلا مشغول شدم. پ.ك.ك کورد را ایجا کردم. تحقیق کردیم پ.ك.ك کیست، چیست، چگونه آموزش دیده، سازماندهی کرده، مسلح شده، زندگی کرده و حرکت می‌کنند، ما هم به همان شکل انسان‌ها را آموزش داده و به کوه فرستادیم. هر کاری را که گریلا انجام می‌داد آنها هم انجام می‌کردند. در هر جایی مستقر شدیم. آنها را با اسلحه تجهیز کردیم. سیستم اطلاعاتی خود را برقرار ساخته و رفته‌رفته کاری کردیم که گریلا نتواند در اراضی بماند. همچنین آنها را به کمین انداخته و ضربه وارد کردیم.» یعنی با تنظیم فعالیت کنتراگریلا، هرگونه قانونی را زیر پا گذاشته و زیر لوای 'مقابله با ترور' پیش‌روی جنگ ویژه کنتراگریلا را تا به آخر باز کرد.

با دیرماندن پ.ك.ك برای مداخله در وضعیت جنوب پس از جنگ خلیج، تشکیل دیر هنگام حزب آزادی کوردستان و عملکرد ضعیف آن و سازماندهی نیروی چکش با همکاری پ.د.ك و ی.ن.ك، با تکیه بر اروپا و آمریکا آماده‌سازی بستر تشکیل دولت در جنوب آغاز گشت. لذا در بهار ۹۲ انتخابات گرفته و هر دو حزب اصلی جنوب با کسب هر صد کرسی و توافق بر اساس پنجاه پنجاه، پارلمان را تشکیل دادند. در دوم اکتبر همان سال، با این تصمیم که "پ.ك.ك حزبی تروریست است، باید فوری جنوب کوردستان و عراق را ترك کند!" نخستین نشست خود را برگزار کرد. پس از آن، در روز چهار اکتبر ارتش ترك همراه با پ.د.ك و ی.ن.ك از هفتانین تا خاکورك گریلا را با هدف سرکوب و نابودی در محاصره قرار

دادند. ناتو نیز پشتیبانی کرد، اپراسیون توسط نیروی چکش انجام می‌گرفت. پس از اجرای نقشه سال‌های ۸۸-۱۹۸۷ ناتو این بار با هدف سرکوب گریلا، دومین و بزرگترین اپراسیون خود را انجام داد. نخستین نقشه از سوی رهبری نقش برآب شد، اما می‌خواستند دومین نقشه را با موفقیت اجرا کنند. برای همین، جنوب کوردستان را آماده کرده و پشتیبانی خود را افزود. دولت ترکیه را نیز در چارچوب جنگ ویژه تجهیز کرده بود.

پ.ك.ك گام لازمه را برداشته و حمله استراتژیک را آنجا نداد. بنابراین، بر علیه آن استراتژی حمله کرده و جلوی واردکردن ضربه را گشودند. این کار نیز بر اساس تدارکات گسترده‌شان انجام دادند. احزاب جنوب نیز هم با تصمیم خود و هم بطور فعلی در آن حمله شرکت کردند. برخی ژنرال ترك، وقتی از آن مرحله بحث می‌کنند می‌گویند که: «از طرف رؤسای کورد جنوب دعوت شدیم و ما هم درخواست‌شان را پذیرفتیم. می‌خواستند که از دست پ.ك.ك نجات‌شان دهیم. به قول خودشان، پ.ك.ك آنها را خیلی در سختی قرار داده است. ما هم بنا به لازمه توافق و اپراسیون نیروی چکش، مداخله نمودیم.» هنگامی که پ.د.ك و ی.ن.ك بیشتر مورد انتقاد قرار گرفتند می‌گفتند "ما آنها را از دست پ.ك.ك نجات دادیم، اکنون هم در مقابل ما می‌ایستند! لذا باید حد خود را بدانند و فراموش نکنند که چه کسی از آنها دفاع کرد و نجات داد."

جنگ جنوب، جنگ محاصره و سرکوب و همچنین جنگ ازبین‌بردن اندوخته‌های استراتژی بود. این جنگ، بیشتر در جبهه هفتانین و خاکورك متمرکز شده بود. منطقه زاپ هم بخشی از منطقه جنگ بود ولی تا این حد گسترده نبود. اساساً ارتش رهایی‌بخش خلق کوردستان به شکل قرارگاه يك و دو جایگیر شده بود که یکی در خاکورك و دیگری در هفتانین بود. از طریق خاکورك، قرارگاه زاگرس و از راه هفتانین، قرارگاه بوتان سازماندهی شده بود. شمار فراوانی هم به گریلا می‌پیوست. در این مناطق، براستی هم سنگربندی نیرومندی انجام گرفته بود. در سال ۹۱ در خاکورك، مقاومت مهمی در برابر اپراسیون صورت گرفته و ضربات جدی به ارتش وارد شده بود. رفیق عزیز و چندین رفیق دیگر در آن موقع شهید شدند. در ابتدا تمامی مناطق مقاومت کردند. در خاکورك نیز گریلا مبارزه کرد، ولی رفته‌رفته ی.ن.ك دست به حمله باز زد. دیدند که سنگربندی ضعیف و تنگ بوده

و تنها در 'للكان' سنگری وجود داشته و کنارشان خالی است، اقدام به انجام يك بازی کردند. بیشتر هجوم علیه للکان با مقاومت درهم شکسته شده بود. دست آخر وقتی دیدند قادر به گرفتن آن در جبهه نیستند، در نظر داشتند از کنار وارد شده و از پشت آنجا را به محاصره درآورند. می خواستند از راه این تاکتیک، از يك سو در گلیه رش، و 'آزه' و از سوی دیگر، از کوه 'شکیف' بالا آمده و گریلای خاکورک را از سه طرف احاطه کنند. با اجرای این نقشه، نیروی گریلا که تا حدودی ضعیف شده بود، در سختی قرار گرفت.

در حالی که برای درآمدن از چنین وضعیتی، به گریلاگری بیشتری نیاز بود، البته که واردنشدن به خط 'فرهاد'، سختی را به همراه داشت. با وجود اینکه برخی از رفقا بسوی 'تپه کارگر' هم حرکت می کنند، ولی وقتی فرهاد در محاصره قرار می گیرد، به تسلیمیت گرایید. رفت، دیدار کرده و توافق انجام داد. سپس مسئله این به اصطلاح توافق را برای رهبری شرح داد. وی هم که منتظر بود که با مقاومت، دشمن را شکست بدهند، وقتی شنید که جهت نجات دادن نیروی تحت محاصره، مصلحت در انجام توافق دیده شده آن را رد نمود. در واقع، تأیید نکرد ولی رهایی یافتن نیرو را نیز رد نکرد. آنهاى دیگر نیز بجای نابودی کامل پ.ك.ك، قصد داشتند که آن را تحت کنترل خود درآورند. به خصوص جلال طالبانی که پیشتر هم رابطه داشت، بهتر ما را می شناخت.

فرهاد در آنجا به نام حزب، نیرویش را به 'زله' عقب کشانده و بر سر ترك کردن منطقه توافق انجام داده بود. مقاومت نکرد، مبارزه گریلا را نگسترانید و به تسلیم شدن روی آورد. زیر لوای نجات دادن، به تمایل تازه ای گرایید. برای ی.ن.ك نیز این کافی بود. بجای سرکوب، نیروی پ.ك.ك را بسوی خود جلب کرد تا به نفع خود بکار گیرد. ی.ن.ك مدام این حساب را می کرد. برای همین چنین توافقی انجام گرفت و تا حدودی، ارتش ترك از آن بی آگاه بود. برخی از ژنرال ها از این توافق انتقاد کرده و می گفتند: «ما را به بازی گرفتند. هماهنگی نکرده و راه را گشوده و پ.ك.ك ای ها را فراری دادند.» کمپی را آماده کرده و قسمت بزرگی از نیروی خاکورک به آن منطقه رفت. آن بخشی هم که به کوه کارکر رفتند، زمستان در آنجا ماندند. یکی دو گروه هفتانین نیز به عنوان سمبلیک به رفتند. بخش دیگری نیز به بوتان عقب نشینی کردند.

در جنگ جنوب، بزرگترین مقاومت در هفتانین انجام گرفت. با وجود هفته‌ها توپ‌باران تانک‌های ارتش ترك و حملات از جنوب و شمال برای به محاصره درآوردن آنجا ولی موفق نشدند. مقاومت هفتانین در جنگ جنوب، مثال زدنی است. اما تسلیمیت در خاکورك، به علاوه به محاصره درآمدن آنجا و گریلانشدن، مانع از کسب نتیجه نظامی لازم شد. برعکس، گریلا مجبور ماند که سنگرهایش را ترك و عقب‌نشینی کنند. نیروی هفتانین اگر به مانند خاکورك، بنا به توافق با پ.د.ك و ی.ن.ك به زله نرفته باشند هم، به بوتان عقب‌نشینی کرده و وارد شمال شدند. از لحاظ نظامی، به میزان مهمی اندوخته گریلا که در نتیجه حمله استراتژیک پ.ك.ك شکل گرفته بود بدان ضربه وارد شد ولی به تمامی از بین نرفت. همچنین در خط زاگرس هم نیروی قابل توجهی وجود داشت. نیرویی را به زله کشانده و در محاصره دشمن قرار گرفتند.

#### بریتان؛ سهیل مقاومت در برابر تسلیمیت

یکی از رویدادهای مهم آن مرحله، مقاومت شهید بریتان (گلناز قره‌تاش) است. جهت درك تسلیمیت، بایستی مقاومت شهید بریتان را به عنوان نماد مقاومت در برابر تسلیمیت در خاکورك به یاد آورده و آن را شناخت. در واقع، موضع شهید بریتان، بیانگر قبول نکردن تسلیمیت و پاسداری و نگهداشت خط‌مشی در مقابل پیمان مشترك استعمارگران و نوکران و اقدامات تسلیم‌گیری آنهاست؛ درست همانند مقاومت‌گری چهارده جولای زندان. البته که انجام‌ندادن گریلاگری در وقت خود موجب شد که چنین مقاومتی صورت گیرد. حال آنکه درست این است که به مثابه گریلاگری و گریلا، نمی‌بایست به چنین موقعیتی درافتاد. ولی مدیریت این را برنامه‌ریزی نکرده و انجام نداد. قادر به دربرگرفتن يك سنگر بندی و شیوه حرکت که حمله دشمن را درهم بشکند نبودند. برعکس، همین‌که به محاصره افتادند، عزم لازم را برای مقاومت، جسارت و فداکاری نشان نداده و به تسلیمیت گراییدند. البته رفیق بریتان نشان داد که موضع ملیتان پ.ك.ك در چنین وضعیتی بایستی چگونه باشد؛ مقاومت تا به آخر، جنگیدن تا آخرین فشنگ و بستن راه دشمن که نتواند هیچ چیزی را بکار گیرد؛ این خود فداکردن است درست به مانند مقاومت چهارده جولای.

خط ملیتان فدایی پ.ك.ك که در زندان شکل گرفت، در شخصیت بریتان بدین مرتبه رسید. همان‌طور که گریلان‌شدن فرماندهی را تکان داده و آن را رسوا ساخت، مفهوم و موضعی را که در برابر حمله دشمن نتوانست مقاومت کند و به تسلیمیت روی آورد نیز محکوم نمود. حقیقت بریتان، محکوم‌کردن گرایش تسلیم-شدن در خاکورک بود. در آنجا دو موضع وجود داشت؛ یکی توافق کرده و به زلزله رفت. دومی نیز جنگیدن و خودفداکردن در برابر هجوم و محاصره دشمن، به هر بهایی که باشد. این دو خط‌مشی را بخوبی درک کرد!

بویژه لازم است که خط‌مشی بریتان را بسیار به‌خوبی دریافت. در خاکورک، گرایش‌ات غلطی به نام توافق به‌میان آمده و از خط‌مشی دوری گرفته شد. به‌عنوان مثال؛ در زلزله سعی کردند که خود را به‌مانند خط‌مشی بریتان تعریف کرده و ادامه دهند، اما چه ربطی دارد؟ این، بصورت گرایشی درآمد و سال‌ها حزب را بخود مشغول ساخت. همان‌طور که آن با سختی مواجه کرد، در خطرناکترین وقت نیز از پشت خنجر زدند. خط‌مشی زلزله این‌گونه شکل گرفت. در واقع، بنیان تصفیه‌گری سال‌های ۲۰۰۲-۲۰۰۴ به آن موقع برمی‌گردد که بیماری 'قدرت زودرس' می‌باشد. در آنجا مرتکب اشتباهات بسیاری شدند و می‌پنداشتند که موفق عمل کرده‌اند، حال آنکه چنان نبود. از سوی دیگر، نگاهی سطحی و عادی به مقاومت بریتان داشتند. گویی در مقابل دشمن ن‌جنگیده و تنها برای اینکه بدست دشمن نیفتند خود را از صخره‌ها به پایین پرت کرد. این بار، همین که دشمن را می‌بینند فوری خود را با گلوله می‌زنند و می‌گویند "خط‌مشی بریتان را عملی می‌کنیم!" چه ربطی دارد؟ رفیق بریتان تا آخرین فشنگ خود جنگید و برای اینکه دشمن اسلحه‌اش را بر ندارد، آن را تکه‌تکه کرده و شکست. چیزی را برای دشمن باقی نگذاشت و خود را از صخره‌ها پرت کرد. به قول بعضی‌ها هم "حسین" نگفته است، بلکه با گفتن "زنده‌باد رهبر آپو" خود را پرت می‌کند.

یکی از پیشمرگه‌های ی.ن.ك که اطراف او را احاطه کرده بود، در محاصبه‌ای تلویزیونی می‌گفت: «همه ما شگفت‌زده شده و در برابر آن موضع، دقیقه‌ها بدون حرکت ماندیم.» بنا به فکر آنها نتوانسته بودند يك زن را تسلیم بگیرند. می‌پنداشتند که اگر بگویند بیا تو را زنده خواهیم گذاشت، او هم دوان دوان خواهد آمد! اما خیلی خوب شرح می‌داد که چگونه موضع‌گیری کرده و با سردادن شعار بسوی شهادت

شناخته است. اگر وابسته زندگی می بود، مثل آنهایی که به زله رفتند، خود را تسلیم می کردند. دست کم مثل آنها مرتکب اشتباه می شد، ولی او چنین نبود. اگر ضعیف هم می بود، مثل برخی ها که خیلی جاها خواستند که فشنگ در سرشان خالی کنند رفتار می کرد. از این رو، بایستی در برابر سازشکاری و برخورد های تنگ، دلبخواهی، فردگرایی و بزدلانه، حقیقت مقاومت و خطمشی فدایی بریتان را صحیح درک نمود. مدتی بعد رفقا جنازه اش را پیدا کرده و در همان جا برایش مزار درست کردند. به تپه ای که از آنجا فداییان خود را پرت کرده بود 'جمال زاده' می گویند که مابین دره 'چهل و چهار' و دره خاکورک است.

### مرحله انقلاب نوزایش ملی

در اواخر سال ۹۲ هنگامی که رهبری ایجاد منطقه آزاد شده بوتان، بهدینان را مورد هدف قرار داد، قرارگاه ها و مواضع گریلا که نقش بوجود آورنده این را داشتند از هم پاشیدند. بخشی به زله رفته و بخشی هم مجبور شدند به زاگرس و بوتان عقب نشینی کنند. قرارگاه ها حملات دشمن را پس نرانده و نشکستند. مدیریت بوتان، زاگرس و بهدینان، مطابق درهم شکستن حملات به سازماندهی و دربرگرفتن تاکتیکی مقاومتی نپرداخته بود. هر کسی جدا جدا و در محدوده منطقه خود ماند. خاکورک با زاگرس، هفتانین با بوتان و یا خاکورک با هفتانین رابطه چندانی نداشته و پشتیبان هم نشدند. نه تنها منطقه مستقل مورد هدف رهبری ایجاد نشد، پتانسیل آن نیز ضربه جدی خورد. با وجود این و شهادت های بسیاری که روی دادند، گریلا سرکوب نشده و باز به مانند یک نیروی مؤثر در سر مرز مقاومت می کرد. همه این ها نیز بیانگر بزرگی انقلاب بود. اما حمله انقلابی تحقق پذیری که می بایستی انجام گیرد و کنترل و نیروی سیاسی. نظامی ای که مسئله کورد را در سیاست به حل دموکراتیک سوق دهد بوجود نیامد.

سال ۹۲، سال انقلاب نوزایی ملی بود. مهم است که از رویدادها و تحولات آن موقع درس گرفته و مرحله انقلاب را دریابیم. بایستی بدانیم که چه چیزی درست انجام گرفت، چه کاری انجام نشد و در کجا اشتباه روی داد؟ تا به مفهوم یک انقلاب مؤثر دست یابیم. در آن زمان هر عرصه ای، به عرصه انقلاب و جنگ تبدیل شده و برغم روی دادن بسیاری خطا، گریلا مبارزه تأثیرگذاری را از خود نشان داده و

بیشترین عملیات انجام گرفت. همچنین به لحاظ کمی و کیفی نیز نیروی خود را افزایش داده و در جاها و مناطق بسیاری جایگیر شد. به شکلی جدی، یگان‌های گریلا در آن وضعیت شکل گرفتند. از این نظر، بیشترین تلاش برای دربرگرفتن راهکار و تاکتیک گریلایی در آن زمان صورت گرفت. همچنین گریلا تا به آن موقع، چنین شمار انبوهی بخود ندیده بود.

از نظر جبهه و خیزش خلق و سیاست دموکراتیک نیز همین‌گونه بود. در ارتباط با جنوب و ترکیه گشایشی انجام گرفت. فعالیت‌های اروپا و خارج از میهن در حد بسیار بالایی به مبارزه یاری رساندند. فعالیت آکادمی معصوم کورکماز و تمامی فعالیت‌های روزاوا بخود پیشرفت دیده و در راستای پیروزی انقلاب نوزایی ملی نقش ایفا نمودند. ولی در نتیجه، بزرگترین حمله با موفقیت انجام نگرفت. بطور حتم باید عملکرد و ایستار نظامی را این چنین مورد ارزیابی قرار داد. بنابراین، مرحله‌ای استراتژیک به پایان رسید. لازم است جنگ جنوب در اواخر سال ۹۲ را به‌عنوان یک درگیری استراتژیک ارزیابی نمود.

استراتژی جنگ انقلابی خلق که پ.ک.ک. آن را از لحاظ تئوریک ارزیابی و تحلیل نموده و در برنامه‌اش قرار داده بود، در سال‌های ۸۲-۱۹۸۱ دوره‌ای از اجرای آن به پایان رسید. در سال‌های ۹۲-۹۱ دوره پیروزی استراتژی بود. وقتی موفق نشد، شانس عملی کردن این استراتژی که در کتاب "نقش خشونت در کوردستان" فرموله شده بود نماند. مرحله دگرگون شده و تغییر استراتژی در آن سال‌ها مطرح گردید. همه عرصه‌های مبارزه را باید بنا به این مورد ارزیابی قرار داد. رویدادهای مهم در این مرحله، خیزش‌های اواخر سال ۸۹ که گام به گام جرقه خوردند. در سال ۹۲ در مراسم به‌خاک‌سپاری رفیق کامران و زنار در نصیبین خلق سرب‌به‌قیام برداشت. برآستی هم در این سال‌ها مبارزه‌ای در راستای انقلاب نوزایش ملی انجام گرفت. هر چند با هم و همزمان نبود، اما در هر جایی خلق به‌پا خاست. در نوروز ۹۲ بویژه در جزیر درگیری بزرگی روی داد. دولت به قصد فرونشاندن قیام خلق دست به خشونت زد. در چارچوب نقشه‌طرح جنگ سرتاسری، خیزش‌های مردمی سرکوب شده و برای ترساندن و شکستن اراده خلق، اعمال وحشیانه‌ای انجام می‌دادند. کشتار همگانی شرناخ نمونه‌ای از آن کردارها بود. در اواخر سال ۹۲ و اوایل ۹۳ کشتار جمعی، لیجه و چندین جای دیگر را نیز شامل شد. همان‌طور که



سرکوب و نابودی گریلا در جنوب را با انجام اپراسیون‌های بزرگ در هدف قرار داده بود، می‌خواست که با حملات کنتراگریلا در چارچوب یک استراتژی برنامه‌ریزی شده به خلق ضربه وارد ساخته و قیام‌ها را سرکوب کند.

در آن زمان، در کنار گسترش خیزش‌های مردمی، عرصه سیاست دموکراتیک نیز برجسته گشت. چرا که از اوایل سال ۹۰ به بعد همراه با افزایش قیام‌ها، خلق از نظام و بنابراین از سیاست آن گسست. در میان مقاومت گریلا و حملات ارتش، در کنار قشر اجتماعی‌ای که از نیروی نظامی و حملات ارتش حمایت می‌کرد، به علاوه قشری از جامعه و خلقی به میان آمد که در جریان انقلاب نوزایش ملی قرار گرفته بود. رهبری آن را "ملت دموکراتیک" تعریف می‌نماید.

### ملت دموکراتیک در تاریخ پ.ک.ک

ملت دموکراتیک از ابتدای ظهور پ.ک.ک وجود دارد. رهبری هرگاه در بررسی عملکرد کلی و جبهه، ارتباط میان کادر و خلق را مورد ارزیابی قرار می‌داد. کادرشدن را مهم دانسته و در کنار آن، آموزش کادر را یک وظیفه اساسی برشمرد، ولی آن کادرها را گسسته و مجزای از خلق ارزیابی نمود. کادرشدنی را مد نظر داشت که همیشه در دوروبرش دوست و هوادار و میهن‌دوست وجود داشته باشد. وقتی پ.ک.ک گروه هم بود بدین گونه بود. داوطلبان کادرشدن هم وجود داشتند، اما گروه نیز در جایگاه حرکتی بود که هواداران، دوستان و آشنایان گوناگونی دوروبرش را فرا گرفته بودند. تکوین حزبی بر این مبنا تحقق یافت. یعنی در هنگام تشکیل پ.ک.ک نیز یک نیروی مشخص کادر داشت و حزب و حرکت خلق درهم آمیخته بودند. به همین سبب، با فراخوانی حزب در ۸۰-۱۹۷۹ نخستین حرکت مردم شکل گرفت که جوهره ملت دموکراتیک شد. حال نیز سازماندهی خلق پیرامون حزب، سازماندهی ملت دموکراتیک تعریف می‌شود. ملت دموکراتیک در درون چنین مبارزهای در اطراف حزب سربرآورد.

در سال ۸۲ وقتی با سازمان‌های دیگر کورد، پیمان‌رهایی ملی بسته نشد، سازماندهی جبهه‌رهایی ملی در پیرامون حزب را مد نظر قرار داده و جبهه‌رهایی بخش ملت کورد را به عنوان یک جنبش مردمی و ملی که در میان توده طرفدار پ.ک.ک و هواداران آن تنظیم شده تعریف نمود. آنچه که ملت دموکراتیک در دوره

نوزایش ملی و جنگ انقلابی جنگ آفریده و ساماندهی بخشید، هویت و بستری سازمانی بود.

در اوایل سال ۹۰ انقلاب باززاد ملی این نیروی ملت دموکراتیک را در میان وسیع‌ترین اقشار اجتماعی ترویج داد. با تحقق این انقلاب با تأثیر گریلا، گسستن بندها با نظام و درهم‌شکستن تسلیمیت و ناتوانی‌ها، یک جامعه نوین متکی بر آگاهی و درک والای میهن‌دوستی و دموکراتیک، و سازماندهی دموکراتیکی که نماینده روابط اجتماعی باشد بوجود آمد. رهبری آن را به‌منزله ملت دموکراتیک تعریف نمود. ساختاری که امروز رهبری به‌عنوان ملت دموکراتیک تعریف نموده، ساختاری است که در مرحله انقلاب نوزایش ملی به‌میان آمده و تا به امروزمان نیز بر مبنای انقلاب ملت دموکراتیک تداوم یافته است. همه بنیان‌های نهادهای دموکراتیک در آن زمان بنا شدند. رسانه آزاد، جنبش فرهنگ دموکراتیک، انتقال سازماندهی حرکت زنان و جوانان از اروپا به میهن، جنبش آزادی زنان در میهن و تحولات در کوردستان، همگی در آن مرحله پایه‌ریزی شدند. در واقع، خیزش از ابتدا تا آخر انقلاب زن بود. یک جنبش انقلاب دموکراتیک حقیقی بود که از لحاظ شمار نیز با مشارکت زنان گسترش یافته، از حیث کیفی نیز آزادی زن را موجب گشته، ترویج داده، ارزش‌های سنتی جامعه را ازهم پاشانده، در مردان و زنان یک دگرگونی جدی آگاهی، تفکری نو و ارتقای مبنای دآوری و معیارها را ایجاد نمود؛ البته تنها یک آگاهی ملی تنگ‌نظرانه نبوده، بلکه آن را ماندگار و ریشه‌ای ساخت.

### پیشرفت سیاست دموکراتیک در کوردستان

نهادها و سازمان‌های ملت دموکراتیک و حزب سیاسی در آن زمان شکل گرفتند. در چنین محیطی بود که فراروی سازمان‌یابی و کارکردیابی سیاست دموکراتیک گشود شد. یک توده و جامعه‌ای که سازمان یافته، به حرکت افتاده و به نیرویی سیاسی دگرگون یابد، بوجود آمد. به سازماندهی سیاسی این، سازمان‌یابی سیاست دموکراتیک گفته می‌شود. در آن مرحله، با مطرح‌شدن مسئله کورد، در پاریس، کنفرانس کورد برگزار شد. پس از کودتای دوازده سپتامبر، در سال ۸۳ وقتی که احزاب تشکیل می‌شدند، حزب سوسیال‌دموکرات خلق بجای حزب جمهوری خواه خلق تأسیس شد. ریاست آن هم 'اردال اینونو' بود. گروهی از پارلمانترهای این

حزب به پاریس رفته و در کنفرانس کورد شرکت کردند. نه با تصمیم‌گیری حزب، بلکه بنا به برخورد و تصمیم خود رفته بودند. اردال اینونو، این نمایندگان را به نهاد دیسپلین تحویل داد. با تهمت 'کوردگرایی' و 'تجزیه‌گرایی' خواستند آنها را از حزب دور کنند. وقتی متوجه این کار شدند، خودشان کناره گرفته و در این چارچوب، گروهی را تشکیل دادند. با آنها بیرون مانده از حزب و محافل دموکراتیکی که در درون جنبش مردمی بودند نیز یکی شده و حزب رنجبران خلق (HEP) را بنا نهادند. به عنوان نخستین حزب سیاسی دموکراتیک به صحنه آمد. تحولات در کوردستان، متکی بر انقلاب نوزایش ملی بود. در جنگ میان پ.ک.ک و دولت، حرکتی بود که حل سیاسی و دموکراتیک مسئله کورد را مد نظر و دموکراتیک شدن ترکیه را در برنامه قرار داده بود.

تأسیس حزب رنجبران خلق، تأثیر بسیاری بر جامعه کورد گذاشته و سیاست کورد و دموکراتیک را گسترش داد. وقتی تبلیغی را که پ.ک.ک انجام نداده بود انجام داد، تشکیلات دموکراتیک جامعه را نیرومندتر ساخت. با شکل‌گیری هواداران بسیاری در کوردستان، هر کسی ناچار ماند که این را مد نظر قرار دهد. در پی چنین تحولی، تمامی نهادهای حزب سوسیال دموکرات در کوردستان برچیده شد. دیگر احزاب و سازمان‌های کورد نیز ضعیف شدند. بدین ترتیب، حزب رنجبران خلق در کوردستان حزب اول شد. نوعی تقسیم و تفکیک کورد، تورك به میان آمد. کوردها در حزبی جداگانه، به سیاست روی آورده و در بستر سیاسی متفاوت، شکل‌دهی هویت خود را مد نظر قرار دادند. این تحولات، مسئولان دولت و محافل ملی‌گرا را بطور جدی ترسانده بود. این گسستن، جدا شدن آشکارانه کوردها از نظام و سازماندهی و هویت جداگانه آنها را مطرح می‌ساخت. در این باره، از حزب سوسیال دموکرات خلق انتقاد کردند و اردال اینونو تحت فشار قرار گرفت. گفتند "تحویل پارلمان‌تره‌ایش به نهاد دیسپلین و اخراج آنها از حزب، راه را بر این وضعیت گشود. آنهايي را که خواهان اخراج بودند ترسانده و نتوانست آنها را تسليم گیرد. درست برعکس، جامعه کورد را به گسست از نظام سوق داد." این را خطرناک دیده و مورد انتقاد قرار دادند. مسئولان از این کارشان پشیمان شدند. جهت ممانعت از گسست و جلب دوباره آنها به داخل نظام، وارد جستجو شدند.

به همین علت، انتخابات زودهنگام مطرح و در پاییز ۱۹۹۱ برگزار شد. در واقع نقشه طرح جنگ سرتاسری راه را بر رأی‌گیری گشود. هر چند دوغان گورش این نقشه طرح را برنامه‌ریزی کرده و آن را به تأیید حکومت مسعود یلماز رساند، اما می‌دانست که حکومت بدین شکل نخواهد ماند. پس از امضای آن نیز بی‌درنگ تصمیم به برگزاری انتخابات گرفت. قرار شد که هر کسی که در نتیجه انتخابات پیروز شد، اجرای آن را به مدیریت او واگذار کنند. چنین حيله‌ای را کردند. هم رد نمودن را تأیید کرد و خود هم شامل شد، بکاربردن را هم به گردن دیگران انداخت. هم در رد کردن تأیید کرد و هم اجرا و عدم اجرای آن را بر عهده دیگری دیگری گذاشت.

حزب رنجبران خلق، بخش بزرگی از جامعه کورد را در آغوش گرفته و به حرکت انداخت. جهت اصلاح بیماری مدیریت حزب سوسیال‌دموکرات خلق و جلب دوباره کوردها به نظام، خواستند که دوره انتخابات را به‌عنوان وسیله‌ای بکار گیرند. در نظر داشتند که توافق انجام دهند. قصدشان این بود که اگر حزب رنجبران با خواسته خود در انتخابات مشارکت کنند، سهمیه مشخصی را به آن خواهند داد. چنین پیشنهادهای در نتیجه گفتگوهای داخلی بیان شدند. برخی‌ها مخالفت هم کردند اما رهبری به‌مثابه یک تاکتیک، این را مثبت و درست ارزیابی نمود. زیرا با بهره‌گیری از آن، سنگرهای تازه مبارزه سیاسی و دموکراتیک ایجاد شده و به پارلمان انتقال می‌یافت. این برخورد رهبری، راهگشای تحقق این توافق بود.

در انتخابات پاییز ۹۱ در لیست حزب سوسیال‌دموکرات خلق بیش از بیست نماینده حزب رنجبران خلق انتخاب شدند. البته از این حزب کناره گرفته و در حزب سوسیال‌دموکرات خلق کاندید شدند. با تشکیل یک گروه، وارد پارلمان شدند. این‌گونه هم حزب و هم گروه در مجلس، پیش‌روی سیاست دموکراتیک را گشوده و زمینه تازه‌ای را برای مبارزه سیاسی هموار ساختند. این تأثیر و پیشرفت بزرگ، راه را بر خودباوری گشود. ولی از همان ابتدا مشکلاتی به‌میان آمدند. در مراسم سوگند یادکردن 'لیلا زانا' پس از اینکه به کوردی گفت "این سوگند را برای اتحاد کورد و ترک یاد می‌کنم!" این را به مسئله بزرگی تبدیل کردند. نمایندگان مجلس اعتراض کرده و شوون‌وار دست به هجوم زدند. باز جهت اخراج نمایندگان، حزب سوسیال‌دموکرات خلق را تحت فشار قرار دادند. با بیرون کردن آنها نیز آن توافق زیاد به درازا نینجامید.

نمایندگی کردن سیاست دموکراتیک کورد همچون گروهی در پارلمان، بصورت مبارزه مرحله ۹۳-۱۹۹۲ درآمد که تا بهار سال ۹۴ هم ادامه داشت. با قوانین دوره حکومت 'تانسو چیلر' مصونیت آن پارلمانترها برداشته شده و به زندان انداخته شدند. در حق تمامی نمایندگان پرونده باز کردند. بخشی از آنها به خارج از کشور رفتند. رفیق 'زبیر آیدار' و 'رمزی کارتال' که در آن زمان نماینده بودند، به خارج از میهن رفتند که هنوز هم در آنجا هستند. بیش از بیست سال است که مبارزه می کنند. شماری نیز به دادگاهی شده و به زندان افتادند. برخی ها را هم زود آزاد کردند. بخشی از آن نمایندگان مثل "لیلا زانا، خطیب دجله، سلیم ساداک و اورهان دوغان" بیش از ده سال زندان کشیدند.

در اصل، مرحله ۹۲-۹۱ فراروی سیاست دموکراتیک گشایش صورت گرفته، خواسته های میهن دوستانه و دموکراتیکی در مجلس مطرح گشته و بر این مبنا به عرصه مبارزه دموکراتیک مبدل شد. جنبش جامعه و ملت دموکراتیک تا این سطح گسترش یافت که تحول مهمی بود.

### مقابله حرکت حزب الکنترا با سیاست دموکراتیک

وقتی که در سال ۱۹۹۱ قادر به جلوگیری از گسترش حرکت مردمی جنبش آزادی نشدند، مدیریت جنگ ویژه دوغان گورش نقشه طرح جنگ سرتاسری را براه انداخت. یک پایه مهم این نقشه طرح، زمین گیر کردن خلق توسط پلیس کنترآگریلا و براه انداختن کشتار همگانی بود. به علاوه، ژیمت از طرفی، پیشاهنگان خلق را به قتل می رساند، از طرفی دیگر نیز تشکیلات حزب الکنترا هجوم می آورد. کنترآگریلا به درون سازمانی که به نام 'حزب الله' شکل گرفته بود نفوذ کرده و همه پیشاهنگان خلق و میهن دوستان را زیر لوای به اصطلاح "در درگیری پ.ک.ک و حزب الله کشته شدند" آنها را به قتل رساندند. در برخی از مناطق کوردستان، آنها را وسط روز و جلوی چشمان انسان ها می کشتند. شماری را هم به نام پلیس گرفتند که جنازه های شان هم پیدا نشدند. تعداد کشته شدگانی که 'فاعل مجهول' اند، در این مرحله به هفده هزار نفر رسید. هنوز هم دولت می گوید قاتل ها پیدا نشده اند، تحقیق ادامه دارد. حال آنکه آشکارانه در هنگام برگزاری متینگ ها هجوم می آوردند.

به‌عنوان مثال؛ درست مانند کشتار همگانی یکم می ۱۹۷۷ در متینگ کارگران در میدان تاکسیم، در جزیر و لیجه نیز پانزده بیست انسان را کشتند.

همچنین به‌دنبال به‌وحشت‌انداختن انسان‌ها بوده و کنتراگریلا اعمال مخفیانه‌ای انجام می‌داد. انسان‌ها را شب از خانه‌های شان بیرون آورده و یا به پایگاه سربازی و پلیس فراخوانده و از بین می‌بردند. شبه‌نظامیان مخفی در کوچه‌ها به افراد شلیک می‌کردند. بدین شکل، هزاران روشنفکر، پیشاهنگ، فعالین و انسان کورد به قتل رسیده و شهید شدند. 'موسی آنتر'، 'ساواش بولدان' و امثال آنها که سرمایه انسانی کورد بودند در این مقطع به قتل رسیدند.

تانسو چیلر می‌گفت "در جیب من فهرست اسامی هست!" ژیتیم. کنتراگریلا نیز مطابق آن لیست انسان‌ها را به قتل می‌رساندند. این چنین پیش‌روی جنگ ویژه گشوده شد. در طی چنین حملاتی، در تابستان ۹۱ رئیس حزب رنجبران خلق، شاخه آمد، ودات آیدین را ربودند. پس از گذشت یک هفته سر راه 'ارگانی' جنازه او را پیدا کردند. خلق و حزب جنازه‌اش را برداشته، به آمد برده و طی یک مراسم باشکوه، او را به خاک سپردند. در واقع، توده مردمی انقلاب نوزایش ملی در اوج خود بود. زیرا تا به آن موقع، چنین جمعیتی در یک جا گرد هم نیامده بودند. این برای آمد در حد یک انقلاب بود. اما پلیس و ژیتیم به مراسم خاک‌سپاری در قبرستان هم حمله کرده و ده‌ها انسان را به قتل رساندند. با مشاهده تعالی‌یابی مقاومت و احساس انقلابی خلق، جهت بی‌تأثیرسازی و درهم‌شکستن آن، آگاهانه این حملات را به‌عنوان یک عملکرد جنگ ویژه در دستور کار قرار دادند. در این مراسم، پانصد هزار نفر حضور داشتند که جلوی چشمان آنها به قبرستان هجوم آوردند. این حمله، آنقدر کورکورانه، از ارزش‌ها بدور و جهت هراسانیدن، ترسانیدن و به‌وحشت‌انداختن انسان‌ها انجام گرفت.

'ودات آیدین' نماد مهم قیام است. او اهل 'بیسمل' و پیشتر در کانون فرهنگ انقلابی شرق بود. با خطیب دجله و آنها در همان سازمان جای داشتند. در آمد سازمان یافته بودند و نمایندگی جوانان آنجا را می‌کرد. در شاخه ملیت‌ان‌های مقاومتگر و شاید هم جزو مسئولان نظامی آن سازمان بود. مدتی در زندان ماند. در حقیقت، آنها هم می‌خواستند گریلاگری را سازماندهی کرده و برای همین نیز آموزش دیدند، ولی جسارت نکرده بجنگند و گام گریلاشدن را برنداشتند. با فلسطین رابطه

برقرار کرده و بسیاری از افرادشان را به خارج از میهن فرستادند. خودشان را حزب کارگران کوردستان می‌نامیدند. بعدها در سال ۸۱ کنگره تشکیل داده و خود را 'پیشاهنگان' شناساندند که خلاصه حزب پیشاهنگان کارگران کوردستان می‌باشد. خواستند که این‌گونه فرق خود با پ.ک.ک را نشان دهند. اما آنها جهت جنبش گریلاگری گام برداشتند. رهبر آنها 'عمر چتین' خیانت کرد و تسلیم شد. آن حزب را منزوی ساختند، ولی قادر نبودند که به‌مانند پ.ک.ک گام مقاومت مسلحانه را بردارند. این چنین آن سازمان را تحلیل بردند.

'پیشاهنگان' توان انجام مبارزه مسلحانه را نداشتند و می‌خواستند به فعالیت سیاسی مشغول شوند. میهن‌دوستی آنها در آن حد بود. برخی وجوه مشخص مبارزه را دارا بودند. بسیاری از آنها دستگیر شده، به زندان افتاده و بیرون هم آمدند. با گشایش فراروی سیاست دموکراتیک، بیشترین مشارکت را داشتند. کادرهای آنها نیز برعکس احزاب دیگر در سطح بالایی بودند. رهبری، در سال ۷۴ خواسته بود با آنها یکی شود که اتحادشان پس از سه چهار ماه به هم خورد. اما به‌لحاظ گفتمان مشابه هم بودند. با فراهم شدن بستر سیاست دموکراتیک، آنها بطور جداگانه از سازمان‌های 'راه آزادی' و 'رزگاری' به‌عنوان کوادر بالا نیز در سیاست مشارکت کردند. در عرصه سیاست دموکراتیک با پ.ک.ک توافق نموده و اتحادی را تشکیل دادند. هواداران پ.د.ک، راه آزادی و رزگاری نیز شرکت کردند. کوادر بالا نیز سوگند خورده و به دشمن رهبری تبدیل شدند. از آن وقت تابحال در برابر حزب و رهبری به‌عنوان جاسوس دشمن می‌جنگند.

ولی این گروه با کوادر بالایش شرکت کرد. به‌گشوده‌شدن فراروی مبارزه سیاسی و دموکراتیک، روی‌آوری دوباره آنها به مبارزه بر این مبنا و نقش داشتن در مبارزه آزادی‌شانس و فرصت داد. به‌منظور استفاده از این بستر، فعالانه شرکت کردند. ودات آیدین یکی از برجسته‌ترین آنها بود. فردی جسور و براستی هم میهن‌دوست و مبارز بود. ما او را قبل از سال ۸۰ می‌شناختیم. در مقطعی خطرناک، به‌عنوان استاندار، سازماندهی دوباره حزب رنجبران خلق را بر عهده داشت. استاندار بودن به‌معنای نیروی اساسی مدیریت حزب در آن استان بود. اگر مرکز و ریاست کل هم وجود داشته باشد، به‌لحاظ عملی، استان آمد جایی بود که حزب در درجه اول در آن سازمان یافته بود.

ودات آیدین پیش از تشکیل حزب رنجبران نیز در دوره ۹۰-۸۹ با نوشته‌ها و اظهارات خود، مواضع مبارزه‌گرانه‌ای داشت. لذا در حق آن پرونده باز کردند. در دادگاه خواست که به زبان کوردی از خود دفاع نماید که اجازه حرف‌زدن را به او ندادند! این مسئله که "کوردی ممنوع شده" تا اروپا نیز رفت. برخی هم درباره آن نمایش‌نامه نوشتند. برخی از روشنفکران اروپا بررسی کرده و با ساختن تئاترها و کشیدن کاریکاتورهایی با عنوان "زبان کوه" و "کوردی متهم خندید" حکم 'ممنوعیت کوردی' را کاریکاتوریزه کردند. این چنین سرشناس شد. پیشتر هم مبارزه‌ای در این حد داشت. به عنوان استاندار نیز برآستی هم به شهر آمد سروسامان بخشیده و خلق آن را به جنبش درآورد. بسیار محبوب بود. ریودن او به معنای بزرگترین حمله به اراده شکل گرفته در آمد و در شخص او نیز البته به اراده ملت دموکراتیک کورد که با انقلاب بازخیزی ملی به میان آمده بود. ناپستی آن را سطحی و عادی در نظر گرفت. خلق و جنبش از او پشتیبانی کرده و یک مراسم بزرگ به خاک‌سپاری را براه انداخت.

با گسترش حمله انقلابی، دشمن نیز به همان اندازه جهت سرکوب آن، هجوم‌هایش را گسترش داد. در متینگ‌ها و مراسم‌های به خاک‌سپاری بعدی نیز به کشت و کشتار خود تداوم بخشید. در آن دوره، در اولین حمله، رهبران طبیعی و برجسته خلق و مدیران و مسئولانش را مثل حالا نمی‌گرفتند، بلکه به نوعی او را سر به نیست می‌کردند. تانسو چیلر، دوغان گورش، فاشیسم سفید ترک‌گرا و ارگنکون این کشتار را انجام می‌دادند. اردوغان می‌گوید: «مهدی اگر گفت ما نمی‌کشیم، بلکه می‌گیریم. دیگر چه می‌خواهید؟» فرق میان آنها تنها این است. تنها چیزی که تشکیلات ارگنکون در برابر جنبش آزادی کورد می‌داند همه‌کشی است. در واقع، آنها قاتلان بزرگ کوردند که هنوز هیچ‌یک از آنها مورد بازخواست قرار نگرفته‌اند.

حزب عدالت و توسعه با گفتن "در ۲۸ فوریه چه کردید؟" تنها سعی کرد در ارتباط با خود، حساب‌خواهی کند. حال آنکه باید محاسبه اساسی در رابطه با جرم‌هایی در کوردستان انجام شدند انجام گیرد. هنوز هم دفتر آنها باز و آشکار نشده و مورد بررسی قرار نگرفته است. کسی که حساب پیرسد هم وجود ندارد! به همین علت نیز دادگاه‌های موجود هم جعلی بوده و از چارچوب جنگ قدرت حزب اردوغان فراتر نمی‌رود. به علاوه، سعی می‌کنند آنچه را که در برابر آنها انجام گرفته،



حساب‌خواهی و انتقام‌گیری از فشارهایی برشمرند که گویا در برابر جریان اسلامی اعمال شده.

از سال ۸۷ به بعد برآستی هم فعالیت‌های آکادمی معصوم کورکماز در عرصه رهبری، جهت براه‌انداختن گریلاگری، گسترش خط‌مشی آن و سرپانگه‌داشتن گریلا نقش بزرگی را ایفا نمود. به‌عنوان یک عرصه فعالیت اساسی رهبری، بصورت مرکز مقاومت ملی و دموکراتیک و یک مکتب بزرگ گریلا درآمد. هر سال یک دوره برگزار شد که طی آنها مفصل‌ترین تحلیلات فلسفی، تئوریک، ایدئولوژیک، استراتژیک، تاکتیکی و اجتماعی انجام می‌گرفتند. بزرگترین آموزش کادر و مبارز در این صورت گرفت. رهبری می‌گفت که "هزاران نفر را آموزش دادیم." در این میان، رهبری نیز رفته‌رفته با بیانیه‌هایش و مصاحبه‌هایی که با رسانه‌های خارجی می‌کرد شناخته شد. عرصه وی را به‌عنوان "آشیانه شاهین‌های کورد" به دنیا شناساندند.

نقشه‌طرح جنگ سرتاسری اینجا را نیز دربرگرفت. با تکیه بر ناتو، جهت متوقف‌کردن فعالیت آکادمی معصوم کورکماز به حکومت سوریه و لبنان فشار فراوانی وارد ساخته و ادامه فعالیت را ناممکن ساخت. بنابراین، جهت تداوم‌بخشیدن به فعالیت‌ها به شیوه‌ای جداگانه و نگه‌داشت خود در برابر این حملات، آکادمی در تابستان سال ۹۲ آخرین دوره خود را برگزار نمود. پس از آن، سعی شد که آموزش، در دبستان‌هایی مخفیانه‌تر و به‌شکل گروه‌هایی انجام گیرد. آکادمی در دوره‌های واپسین برآستی هم به یک سطح بالای نظامی رسید. هم در جایگاه یک دبستان ایدئولوژیک و تئوریک بود و هم یک دبستان نظامی که هر دو متداخل بودند. آنچه که امکان انجام‌دادنش در کوردستان نبود، رهبری در لبنان انجام داده و موفق هم گشت. نقش تاریخی‌اش را آنجا ایفا کرد.

### تحولات در روژاوا و اروپا

در آن‌زمان، دگرگونی‌های در روژاوا و بیرون از میهن به اوج خود رسید. مبارزه باززایی ملی و رویدادهای شمال بر خلق روژاوا هم تأثیر گذاشته و پ.ک.ک به حالت تنها حزب درآمد. به‌مانند شمال، دیگر احزاب تقریباً از میان محو شدند. خلق روژاوا هم به‌لحاظ مادی و معنوی و هم به‌لحاظ فرستادن مبارزین، نیروی بزرگی بخشید و به جایی رسید که با جنبش آزادی یکی شده بود.

در اروپا هم چنین بود و پ.ك.ك بصورت تنها حزب درآمده بود. توده هواداران دیگر احزاب تا حد ممکن کاهش یافته و در حد نیست شدن بود. پ.ك.ك به شکل جنبشی درآمده بود که صدهزار انسان را در متینگ‌ها و جشنواره‌ها گرد هم می‌آورد. حرکت زنان و جوانان سازماندهی شدند. فعالیت پخش و رسانه و فرهنگی نقش مهمی ایفا نمودند. آنچنان که در مراسم‌های نوروز، پانزده آگوست و ۲۷ نوامبر سرتاسر سال خلق در اروپا در حال و هوای جشن‌های بزرگ بودند. در بالاترین سطح، جوش و خروشی به‌مانند اینکه بار انقلاب را بر دوش دارند، داشتند. ارزش‌های بزرگی بوجود آمدند. رهبری همیشه سپاسگزار پشتیبانی خلق‌مان در اروپا بود. چرا که تحت سخت‌ترین شرایط در اروپا بزرگترین حمایت را از تحولات حزب و گریلا داشتند. وقتی در سال‌های ۸۲-۸۰ در عرصه لبنان، فلسطین جایی که خلق از لحاظ مادی و معنوی حمایت کرد اروپا بود. جهت برداشتن گام پانزده آگوست که نیاز بسیار زیادی به همکاری مادی و فرستادن مبارز بود، باز هم تنها جایی که نیروبخش بود اروپا بود.

همراه با خیزش اوایل دهه ۹۰ اروپا به‌شکل مرکز جنبش ملت دموکراتیک درآمد؛ به عرصه‌ای مبدل شد که با وجود تمامی تلاش‌های مانع‌ساز، هرگونه نهادی در آن تشکیل شده، معیارهایی ایجاد گشته و تکوین ملت دموکراتیک کورد در قاره اروپا در درون شور و هیجانی بزرگ تحقق یافت. همه این رویدادها از ارزشی تاریخی برخوردارند که بایستی مورد پژوهش قرار گیرند.

تا حد مشخصی، کوردهای عربستان و لیبی نیز پشتیبانی کرده و مبارزه و همکاری مادی بسیاری فرستادند. رفقایی که آن‌زمان از آنجا به صفوف مبارزه پیوستند، هنوز هم در درون جنبش هستند. از طریق سوریه با کشورهای عربستان و مصر ارتباط برقرار کردیم. خود را به کوردهای آنجا رسانده، کارگران را آگاه ساخته و با سازماندهی آنها سعی نمودیم حمایت آنها را جلب نماییم. رفته‌رفته در خاورمیانه تأثیرگذار شدیم. البته در تمام این جاها تنها برای سازماندهی کوردها و دریافت همکاری مادی و معنوی آنها فعالیت انجام ندادیم، بلکه قصد گسترش روابط با ملت‌ها و نیروهای سیاسی دیگر را داشتیم. بنابراین، دیپلماسی کورد را برقرار ساختیم. در هر جایی که بودند به نمایندگی کردن خلق کورد و پ.ك.ك و ایجاد

روابط آن پرداختیم. مبارزه در حال جریان را با همه خلق‌های دنیا، جوانان و زنان گفتگو کرده و شناساندیم.

پ.ک.ک در این دوره، پ.د.ک که با آمریکا و شاه ایران همکاری می‌کرد، اشتباه خود را در خصوص اینکه جنبش آزادی کورد را به‌مانند بخشی از سیستم کاپیتالیسم و واپس‌گرایی به دنیا شناسانده و موجب منزوی شدن پ.ک.ک از سوی جوامع دنیا شده بود، رفته‌رفته اصلاح کرد. پ.ک.ک با مبارزه‌ای که انجام می‌داد، نهادهایی را در خارج میهن ایجاد کرده، با تبلیغ، برقراری رابطه و توافق و فعالیت‌های روشنگری، نیروهای سوسیالیست، دموکراتیک، خلق‌ها، جوانان، زنان، به شناساندن خلق کورد و مبارزه پ.ک.ک پرداخت. این نیز راه را بر شناخت دگرگونه‌ای از کوردها در دنیا گشود. جنبش آزادی کورد نه تنها دنباله کاپیتالیسم و نظام واپس‌گرایی جهانی نبوده، بلکه بصورت بخشی از نیروهای سوسیالیستی، دموکراتیک، ضدفاشیست و پیشرو درآورد. یک قلعه مبارزه آزادی کوردستان را بنا نهاد. توانست آن را از مکان لانه‌سازی برای واپس‌گرایی خارج ساخته و برآستی هم برای خاورمیانه و همه انسانیت نیز به یک مرکز و قلعه مهم آزادی مبدل کند.



رهبر آپو بیان نمود که "اگر تکوین ملی کورد رشد پیدا کند، مبتنی بر این روابط نبوده بلکه تنها از راه یک مبارزه رهایی‌بخش ملی که این‌ها را رد کند میسر خواهد بود." مبارزه پ.ک.ک را نیز بر این اساس سازماندهی نمود. از این رو، مفاهیم یکی بوده و هدف و حرف نیز همان. از رهایی و تکوین ملی کورد سخن رانده می‌شد ولی راه و روش پ.ک.ک جهت تحقق‌یابی این امر با دیگر سازمان‌ها کاملاً متمایز بود. تفاوت بنیادینی که پ.ک.ک را به پ.ک.ک مبدل نموده، بعدها برغم اشتباهات و کمبودهایش آن را شکست‌ناپذیر ساخته و تا به امروز رساند، در اینجاست.